
بسم الله الرحمن الرحيم
١٣٥٠
كتبه فضائلي

الگو های اخلاقی
طلبه مطلوب

هادی حسین خانی

سرشناسه : حسین خانی، هادی،۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور: الگوهای اخلاقی طلبه مطلوب/ هادی حسین خانی، با همکاری مهدی محمدی صیفار و کاظم علی محمدی؛به سفارش ونظارت مدیریت مطالعات وبرنامه ریزی تهذیبی معاونت وتربیت حوزه های علمیه.
مشخصات نشر: قم، مرکزمدیریت حوزه های علمیه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۴۱۴ ص.؛ ۱۴/۵*۲۱/۵ س م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۶۳-۱۶-۳
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۹۷-۴۱۴.
موضوع: طلاب-- راه و رسم زندگی
موضوع: Islamic seminarians -- Conduct of life
موضوع: طلاب-- زندگی مذهبی
موضوع: Islamic seminarians -- Religious life
شناسه افزوده: محمدی صیفار، مهدی،۱۳۵۲-
شناسه افزوده: علی محمدی، کاظم،۱۳۵۶-
شناسه افزوده: مرکزمدیریت حوزه های علمیه، مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تهذیبی
شناسه افزوده: مرکزمدیریت حوزه های علمیه
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ۸ الف۵ح/ BPV
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۷
شماره کتاب شناسی ملی: ۵۵۸۹۱۶۶

الگو های اخلاقی طلبه مطلوب

.....

به سفارش و نظارت:
مدیریت مطالعات و برنامه ریزی تهذیبی معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه

مؤلف: هادی حسین خانی
با همکاری: مهدی محمدی صیفار و کاظم علی محمدی
ناشر: مرکزمدیریت حوزه های علمیه
نوبت چاپ : چاپ اول، بهار ۱۳۹۸
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
قیمت:

.....

* تمامی حقوق برای معاونت تهذیب و تربیت حوزه های علمیه محفوظ است *

.....

نشانی: قم،جمکران، خیابان انتظار، مجتمع دار الولایة،
معاونت تهذیب و تربیت حوزه های علمیه
www.tahzib-howzeh.ir

مراکز پخش:
معاونت تهذیب و تربیت حوزه های علمیه

قم، مدرسه علمیه دارالشفاء، فروشگاه انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه
تلفن: ۳۷۷۴۸۳۸۳-۰۲۵
قم، خیابان معلم، میدان روح الله، روبروی مجتمع ناشران، نمایشگاه دائمی حوزه های علمیه
تلفن: ۳۷۷۳۵۵۴۷-۰۲۵

فهرست

مقدمه ۲۳

فصل اول: ابعاد معنوی - اخلاقی

ابعاد معنوی ۲۹
الف) اخلاص ۲۹
اهمیت اخلاص برای طلاب ۳۰
آثار و نتایج اخلاص ۳۱
۱. نیل به مقامات رفیع ۳۱
۲. قُرب به خداوند ۳۲
۳. جلب برکات الهی ۳۲
پیامدهای ریاکاری ۳۶
۱. دوری از معارف یقینی ۳۶
۲. خسران ۳۷
۳. حبط اعمال ۳۷
۴. از دست دادن توفیق سربازی امام زمان ۳۸
نشانه‌های اخلاص ۳۹
۱. عدم انتظار پاداش و تشکر ۳۹
۲. پرهیز از خودنمایی ۴۰
۳. عدم اعتنا به قضاوت دیگران ۴۱
۴. اجتناب از موقعیت طلبی ۴۱
۵. دوری از شائبه‌های غیرالهی ۴۲
۶. یکسانی زندگی خصوصی و بیرونی ۴۳
ب) تقوا و پارسایی ۴۴
مفهوم تقوا ۴۴

اهمیت کسب تقوا ۴۴
آثار تقوا ۴۵
۱. توانایی مهار نفس ۴۵
۲. آزادگی ۴۶
۳. توفیق خدمت ۴۶
۴. تشخیص حق و باطل ۴۶
۵. نیل به درجات معنوی ۴۷
۶. ثبات قدم ۴۹
پیامدهای عدم رعایت تقوا ۵۰
۱. بی‌اثرشدن مواعظ ۵۰
۲. آسیب‌زا شدن علوم ۵۰
۳. کینه‌ورزی با خدا و اولیای او ۵۱
۴. خروج از طلبگی ۵۱
۵. تعفّن ۵۲
نشانه‌های تقوا ۵۲
۱. خجالت نکشیدن از آشکار شدن اعمال ۵۲
۲. بی‌رغبتی به دنیا ۵۳
۳. آمادگی برای انجام وظیفه ۵۴
۴. پرهیز از امور شبه‌ناک ۵۴
۵. تقیّد به اعمال ظاهری ۵۵
۶. حساسیت ویژه در مصرف بیت المال ۵۶
راهکارهای تحصیل تقوا ۵۷
۱. درک محضرِ الهی ۵۷
۲. ایمان به معاد ۵۷
۳. مشارطه، مراقبه و محاسبه ۵۷
۴. اقدام در جوانی ۶۱
ج) اُنس با قرآن ۶۱
راهکارهای اُنس با قرآن ۶۲
۱. نگاه کردن به قرآن ۶۲
۲. تلاوت قرآن ۶۲
۳. حفظ قرآن ۶۶

۴. تدبّر در قرآن ۶۷
۵. زندگی قرآنی ۶۸
د) اُنس با ادعیه ۶۹
آثار دعا ۷۱
۱. برقراری رابطه‌ی عاشقانه با خداوند ۷۱
۲. استقامت ۷۱
۳. انجام کارهای بزرگ ۷۳
۴. معنویت بخشی به فضا ۷۴
۵. جلب فیض برای دیگران ۷۴
هـ) تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام ۷۵
۱. معرفت اهل بیت علیهم‌السلام ۷۵
۲. محبت اهل بیت علیهم‌السلام ۷۶
۳. زیارت اهل بیت علیهم‌السلام ۸۱
• زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۸۲
• زیارت امام حسین علیه‌السلام ۸۴
• زیارت امام رضا علیه‌السلام ۸۷
• زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام ۸۸
• زیارت سایر امامزادگان ۸۹
• زیارت مسجد جمکران ۸۹
۴. توسل به اهل بیت علیهم‌السلام ۹۰
• توسل به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۹۲
• توسل به حضرت زهرا علیهاالسلام ۹۳
• توسل به امام حسین علیه‌السلام ۹۴
• توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۹۶
• توسل به امامزادگان ۹۸
۵. برگزاری مراسم اهل بیت علیهم‌السلام ۹۹
و) توکل ۱۰۰
آثار توکل ۱۰۰
۱. امیدواری به رحمت الهی ۱۰۰
۲. عزّت نفس ۱۰۱
۳. نترسیدن از غیر خدا ۱۰۴

۴. آرامش و آرامش‌بخشی ۱۰۵
۵. تحمّل سختی‌ها ۱۰۷
۶. شکست‌ناپذیری ۱۰۸
۷. توفیق در طلبگی ۱۰۹
۸. تأمینِ روزی ۱۰۹
۹. جلب عنایات الهی ۱۱۳
ز) ذکر ۱۱۳
اهمیّت ذکر ۱۱۳
آثار ذکر ۱۱۴
۱. قوّتِ قلب ۱۱۴
۲. جلبِ محبتِ الهی ۱۱۵
۳. حفظ نورانیّت ۱۱۶
۴. حرکت در صراطِ مستقیم ۱۱۶
۵. دوری از تباهی ۱۱۷
مصادیق ذکر ۱۱۷
۱. یاد خدا ۱۱۷
۲. یاد تکلیف و اطاعتِ خدا ۱۱۸
۳. یادِ نعمت‌های خدا ۱۱۹
۳. یادِ مرگ ۱۱۹
ح) اهتمام به نماز ۱۲۰
آثار نماز ۱۲۰
۱. غفلت‌زدایی ۱۲۰
۲. تقویت روحیه‌ی جهادی ۱۲۱
۳. سعادت ۱۲۱
عوامل اثربخشی نماز ۱۲۲
۱. نماز اول وقت ۱۲۲
۲. انجام تعقیبات نماز ۱۲۴
۳. حضور قلب ۱۲۵
۴. حضور در نماز جماعت علمای وارسته ۱۲۵
ط) تهجّد ۱۲۶
آثار تهجّد ۱۲۶

۱. گام نهادن در سفر الی الله ۱۲۶
۲. سرمایه‌گذاری برای روز گرفتاری ۱۲۶
۳. نیل به مقامات رفیع ۱۲۸
۴. توانگری مالی ۱۲۸
عوامل توفیق در تهجّد ۱۲۹
۱. خواب در ابتدای شب ۱۲۹
۲. مبارزه با هوای نفس ۱۳۰
۳. تأسی به الگوهای تهجّد ۱۳۰
۴. قرار گرفتن در فضای تهجّد ۱۳۱
۵. توجه به آثار و برکات نماز شب ۱۳۱
ی) اهتمام به انجام مستحبات ۱۳۳
انواع مستحبّات ۱۳۴
۱. تقیّد به نوافل و تعقیبات نماز ۱۳۴
۲. دائم الوضوبودن ۱۳۵
۳. اعتکاف ۱۳۶
۴. استفاده معنوی از اوقات ویژه ۱۳۹
۵. مطالعه وصیت‌نامه شهدا ۱۴۲
۶. حضور بر مقبره علما و شهدا ۱۴۴
۷. شرکت در درس اخلاق ۱۴۴
ابعاد اخلاقی ۱۴۸
الف) عزّت نفس ۱۴۸
آثار عزت نفس ۱۴۸
۱. حفظ استقلال ۱۴۸
۲. حفظ کرامت ۱۴۹
۳. جلب رحمت الهی ۱۵۰
۴. تأثیرگذاری تبلیغ ۱۵۱
۵. شکست ناپذیری ۱۵۲
پیامدهای حقارت نفس ۱۵۳
۱. سلب توفیق سربازی حضرت ولیعصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ۱۵۳
۲. سلبِ ایمان ۱۵۳
محدوده‌ی عزت نفس ۱۵۵

راهکارهای حفظ و تقویت عزّت نفس ۱۵۶
۱. اعتقاد به رزاقیّت خداوند ۱۵۶
۲. درخواست از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام ۱۵۶
۳. قناعت و رعایت اقتصاد در زندگی ۱۵۷
۴. پرهیز از اظهار نیاز ۱۵۸
۵. اجتناب از پذیرش حقارت‌آمیز اموال ۱۵۹
۶. تحمّل سختی‌ها ۱۶۰
۷. پذیرش نصایح بزرگان ۱۶۰
ب) تواضع ۱۶۱
نشانه‌های تواضع ۱۶۱
۱. ارتباط صمیمانه با مردم ۱۶۱
۲. اقتدا در نماز جماعت به دیگران ۱۶۲
۳. عدم اختصاص جایگاه ویژه برای نشستن ۱۶۲
۴. شهامت در گفتن «نمی‌دانم» ۱۶۳
۵. ابا نداشتن از آموختن ۱۶۴
۶. بهره‌گیری از نظرات دیگران ۱۶۴
۷. ابا نداشتن از تدریس دروس مقدماتی ۱۶۴
۸. کسر شأن ندانستن رفتارهای ارزشی ۱۶۵
۹. پرهیز از رفتارهای دالّ بر خودستایی ۱۶۶
۱۰. اجتناب از برجسته نشان دادن خود ۱۶۹
آثار تواضع ۱۷۰
۱. رشد و تکامل ۱۷۰
۲. بهرمند شدن از اساتید اخلاق ۱۷۱
۲. برکت یافتن زندگی ۱۷۲
راهکارهای تقویت تواضع ۱۷۲
۱. توجه به حقارت خود ۱۷۲
۲. تحصیل حقیقتِ علم ۱۷۳
۳. درخواست از خداوند ۱۷۳
۴. ارتباط با اهل علم و عمل ۱۷۴
۵. ذکر لا حَولَ و لا قُوَّةَ اِلّا بِالله ۱۷۴
۶. انجام رفتارهای متواضعانه ۱۷۴

۱-۶. پیشی گرفتن در سلام ۱۷۴
۲-۶. سجده ۱۷۵
۷. انتخاب استاد متواضع ۱۷۵
۸. انجام امور شخصی ۱۷۶
۹. اجابت درخواست برادر مؤمن ۱۷۷

فصل دوم: ابعاد شناختی- معرفتی

الف) شناخت ارزش‌های طلبگی ۱۸۱
ارزش‌های طلبگی ۱۸۱
۱. پیوند خوردن با امام زمان ۱۸۱
۲. گام نهادن در مسیر انبیا علیهم‌السلام ۱۸۲
۳. اعتقاد راسخ نسبت به هدف زندگی ۱۸۲
آثار شناخت ارزش‌های طلبگی ۱۸۳
۱. هموار شدن مسیر طلبگی ۱۸۳
۲. عدم پشیمانی از انتخاب طلبگی ۱۸۴
۳. قابل مقایسه ندانستن ارزش طلبگی با مدارج دانشگاهی ۱۸۵
راهکارهای درک ارزش‌های طلبگی ۱۸۵
۱. درک ارزش اُنس با کتاب و سنّت ۱۸۶
۲. مشورت با عالمان ربانی ۱۸۷
۳. مطالعه‌ی سرگذشت طلبگی بزرگان ۱۸۷
۴. الگوپذیری از رفتار بزرگان ۱۸۸
ب) شناخت الگوهای اخلاقی ۱۸۸
ویژگی‌های الگو ۱۸۹
۱. جامعیّت ۱۸۹
۲. عامل بودن به دانسته‌ها ۱۹۰
۳. پایبندی کامل به شریعت ۱۹۱
۴. کتمان مقامات معنوی خود ۱۹۱
آثار تأسی به الگوهای اخلاقی ۱۹۲
۱. محفوظ ماندن در طوفان‌ها ۱۹۲
۲. تطابق رفتاری با الگو ۱۹۲
۳. برخوردار شدن از تأثیر ماندگار ۱۹۴

۴. نورانیّت دل ۱۹۵
شیوه‌های الگوپذیری ۱۹۶
۱. مطالعه‌ی سیره‌ی علما ۱۹۶
۲. شنیدن سیره‌ی اخلاقی قله‌های تهذیب از افراد خبره ۱۹۸
۳. مطالعه کتاب‌های عالمان وارسته ۱۹۹
۴. اندیشیدن در دستورالعمل‌ها و نامه‌های قله‌های تهذیب ۲۰۰
ج) وظیفه‌شناسی ۲۰۰
نشانه‌های وظیفه‌شناسی ۲۰۰
۱. شناسایی نیازها ۲۰۰
۲. حضور در محل نیاز ۲۰۲
۳. تفکیک بین وظیفه‌ی خود و خدا ۲۰۳
۴. پرهیز از تملّق‌گویی و تملّق‌شنوی ۲۰۳
وظایف طلبگی ۲۰۴
۱. کسب قوّت علمی ۲۰۶
۲. تلاش طاقت‌فرسا در عرصه‌ی تعلیم و تربیّت ۲۰۶
۳. انسان‌سازی ۲۰۶
۴. آزاداندیشی ۲۰۷
۵. تقویت بنیان‌های اعتقادی جوانان ۲۰۷
۶. آشنایی با شبهات و پاسخ‌گویی به آنها ۲۱۰
۷. روشنگری در فتنه‌ها ۲۱۳
۸. شناخت ارزش ولایت فقیه ۲۱۵
۹. تقویت نظام اسلامی ۲۱۷
د) بصیرت سیاسی - اجتماعی ۲۱۹
آثار بصیرت ۲۱۸
۱. تشخیص دوست و دشمن ۲۱۸
۲. فراهم ساختن تجهیزات لازم ۲۱۹
۳. عزتمندی در برابر دشمن ۲۲۰
۴. حفظ نظام ۲۲۰
مصادیق بصیرت ۲۲۱
۱. آینده‌نگری و دوراندیشی ۲۲۱
۲. آشنایی با مناسبات دولت‌ها ۲۲۳

۳. آشنایی با تحوّلات کشور و جهان ۲۲۴
۴. مخاطب شناسی ۲۲۴
۵. شناخت اهمیّت فضای انقلابی ۲۲۵
۶. شناسایی زمینه‌های نفوذ دشمن ۲۲۵
۷. آشنایی با چالش‌ها ۲۲۶
۸. شناخت ابزارهای دشمن ۲۲۶
۹. شناسایی نقاط ضعف نظام و تذکّر به مسؤولین ۲۲۷
۱۰. شناسایی انحرافات و مقابله با آن ۲۲۷
راهکارهای کسب بصیرت ۲۲۸
۱. تقویت مبانی اعتقادی ۲۲۸
۲. شناخت عبرت‌های تاریخی ۲۳۱
۳. آگاهی از اخبار روز ۲۳۲
۴. ارتباط مستمر با مسائل سیاسی ۲۳۲
۵. تبعیت از مقام معظم رهبری ۲۳۴
هـ) آشنایی با فنون و مهارت‌ها ۲۳۴
۱. سخنوری ۲۳۴
۱-۱. برخورداری از انگیزه و شوق قوی ۲۳۴
۱-۲. آموختن فن خطابه ۲۳۵
۱-۳. آشنایی با سبک‌های خطابه و منبر و گزینش سبکِ مطلوب ۲۳۶
۱-۴. لحاظ کردن سطح عموم مخاطبان ۲۳۷
۱-۵. محور قرار دادن نیازها ۲۳۸
۱-۶. تأثیرگذاری در عمق وجود مخاطب ۲۳۸
۱-۷. استفاده از شیوه‌های هنرمندانه در سخنرانی ۲۳۹
۲. کلاسداری ۲۴۰
۳. نویسندگی ۲۴۱
۴. آموختن سایر زبان‌ها ۲۴۲
۵. خوشنویسی و خطاطی ۲۴۵
۶. سواد رسانه ۲۴۶
۷. شنا ۲۴۷
و) آسیب شناسی ۲۴۷
۱. عدم اهتمام به تهذیب نفس ۲۴۷

۲. ناتوانی یا کوتاهی در دشمن‌شناسی ۲۴۷
۲-۱. نفس امّاره، دشمن نخست انسان ۲۴۸
۲-۲. شیطان ۲۴۹
۳. رنجاندن والدین ۲۵۱
۴. عدم مراقبت از خانواده ۲۵۳
۵. بطالت ۲۵۳
۶. تنبلی ۲۵۴
۷. افراط و تفریط ۲۵۷
ملاک اعتدال ۲۵۷
مصادیق افراط و تفریط ۲۵۹
• سخت‌گیری بر نفس ۲۵۹
• خواب ۲۵۹
• تغذیه ۲۶۱
• حرکات انقلابی ۲۶۲
• عمل به مستحبات ۲۶۳
• مقدس‌مآبی ۲۶۵
۸. دوستی‌های نامناسب ۲۶۷
پیش‌گیری ۲۶۶
درمان ۲۶۷
۹. غفلت از هدف ۲۶۷
۱۰. ارتکاب محرمات ۲۶۸
۱۱. فاصله گرفتن از علما ۲۷۰
۱۲. مطالعه‌ی آثار گمراه کننده ۲۷۰
ز) مشورت ۲۷۱
۱. ازدواج ۲۷۱
۲. خانواده ۲۷۲
۳. مسائل جسمی ۲۷۳

فصل سوم: ابعاد انگیزشی- عاطفی

الف) علاقه به طلبگی ۲۷۷
آثار عشق به طلبگی ۲۷۷
۱. تحمّل سختی‌ها ۲۷۷
۲. استقامت در برابر جاذبه‌ها ۲۷۸
۳. جدیّت در تحصیل ۲۸۰
۴. رعایت آداب و عرفیات طلبگی ۲۸۲
ب) حسن خُلق ۲۸۳
آثار حُسن خلق ۲۸۴
۱. آبادی و زیاد شدن روزی ۲۸۴
۲. جذب شدن قلوب دوستان و کینه زدایی از دل دشمنان ۲۸۴
۳. گره نیفزودن به کار ۲۸۷
ج) غیرت دینی ۲۸۸
نمونه‌های غیرت دینی ۲۸۹
۱. در برابر انحرافاتِ فکری ۲۸۹
۲. در اظهار عقیده ۲۹۰
۳. در حفظ میراث فرهنگی ۲۹۱
الزامات غیرت دینی ۲۹۳
۱. حلم و خویشتن‌داری ۲۹۳
۲. مدارا با مخالفان ۲۹۴
۳. تشخیص اهم و مهم ۲۹۴
۴. پرهیز از زیاده‌روی ۲۹۵
۵. پرهیز از برخورد جناحی ۲۹۵
د) استقامت و پایداری ۲۹۵
آثار استقامت ۲۹۶
۱. پیشگیری از اختلال ۲۹۶
۲. برخورداری از عنایت ویژه‌ی خداوند ۲۹۶
۳. نیل به مقصود ۲۹۸
۴. ارتقای رتبه ۲۹۸
مصادیق استقامت ۲۹۹
۱. دوری از کسالت، دلتنگی و شِکوه کردن از خدا ۲۹۹

۲. استقامت در مطالعه ۳۰۰
۳. پایداری در برابر فقدان امکانات ۳۰۲
۴. استقامت در تحقیق و پژوهش ۳۰۲
۵. پایداری در شرایط نامساعد جوی ۳۰۴
۶. تحمل مشقّت برای دستیابی به کتاب ۳۰۴
۷. تحمّل مشکلات مربوط به محل سکونت ۳۰۵
۸. استقامت در تنگدستی ۳۰۵
۹. استقامت در اقامه‌ی نماز جماعت ۳۰۷
۱۰. استقامت در مراقبت از نفس ۳۰۷
۱۱. شکیبایی در برابر رفتارهای نامطلوب ۳۰۸
۱۲. جهاد و شهادت در راه خدا ۳۱۰
راهکارهای تقویت پایداری ۳۱۲
۱. در نظر داشتن منافع سختی‌ها ۳۱۲
۲. درخواست صبر از خداوند ۳۱۴
۳. مراقبتِ دائم ۳۱۶
هـ) تکریم اساتید و بزرگان حوزه ۳۱۶
تکریم مراجع تقلید و علما ۳۱۷
تکریم اساتید ۳۲۰
شیوه‌های تکریم اساتید ۳۲۱
۱. ادب در گفتار ۳۲۱
۲. تواضع در رفتار ۳۲۲
۳. بیان اِشکال با لحن نرم ۳۲۳
۴. دفاع از استاد ۳۲۴
۵. عذرخواهی و جلب رضایت استاد ۳۲۵
۶. قدردانی از استاد ۳۲۶
۷. دعا کردن به استاد ۳۲۷
۸. خدمت به استاد و افتخار کردن به آن ۳۲۸
۹. قرائت فاتحه برای استاد ۳۲۹
۱۰. طلب مغفرت برای استاد ۳۲۹
پیامدهای بی‌احترامی به استاد ۳۲۹
۱. سلب توفیق ۳۳۰

۲. ابتلا به بیماری لاعلاج ۳۳۰
۳. خروج از زمره‌ی سربازی امام زمام ۳۳۱
و) ادب ۳۳۲
آثار ادب ۳۳۲
۱. سعادت دنیا و آخرت ۳۳۲
۲. بزرگی ۳۳۲
۳. پختگی عقل ۳۳۳
نمونه‌های ادب در مواجهه با طلاب ۳۳۴
۱. پیشی گرفتن در سلام ۳۳۴
۲. رعایت ادب و نزاکت نسبت به حاضران جلسه‌ی درس ۳۳۴
۳. رعایت ادب در تذکّرات ۳۳۵
۴. اشغال نکردن محل جلوس دیگران ۳۳۵
۵. رعایت ادب در مباحثه ۳۳۶
۶. پرهیز از مراء و جدال در مباحثه و مناظره ۳۳۷
ز) دوستی ۳۳۸
ویژگی‌های دوست شایسته ۳۳۹
۱. تقوا ۳۳۹
۲. عقل ۳۴۰
۳. علم و عمل ۳۴۱
ویژگی‌های دوست ناشایست ۳۴۲
۱. غفلت ۳۴۳
۲. انحراف ۳۴۳
شرایط و محدوده‌های دوستی ۳۴۵
۱. رعایت ضوابط شرعی و اخلاقی ۳۴۵
۲. رعایت مرزهای دوستی ۳۴۶
۳. رعایت ملاحظات سیاسی ۳۴۶
۴. اجتناب از وابستگی ۳۴۷
۴. هماهنگی و یکدلی ۳۴۸
ح) استفاده از موعظه‌ی حسنه ۳۴۹
نمونه‌هایی از مواعظ شفابخش ۳۵۱
۱. درکِ محضرِ خداوند ۳۵۱

۲. مطالعه‌ی آیات الهی ۳۵۳
۳. مطالعه‌ی روایات ۳۵۳
۴. عبرت پذیری ۳۵۳
۵. آزادگی ۳۵۵
۶. گذشت زمان ۳۵۶
۷. رعایت انصاف ۳۵۷
۸. خودشناسی ۳۵۷
۹. توجه به فقر ذاتی خود ۳۵۸
۱۰. تلاشگری ۳۵۸
۱۱. اغتنام فرصت ها ۳۵۹
۱۲. رعایت زیّ طلبگی ۳۶۱
۱۳. زیارت قبرستان ۳۶۱

فصل چهارم: ابعاد رفتاری

الف) نظم و انضباط ۳۶۵
اهمیت نظم و ابعاد آن ۳۶۵
۱. آراستگی ظاهر ۳۶۷
مصادیق آراستگی ۳۶۷
• پوشیدن لباس تمیز و سفید ۳۶۷
• پوشش و ظاهر متعارف ۳۶۸
• پوشش موقّر ۳۶۹
• استعمال عطر ۳۶۹
۲. نظم حجره و محل زندگی ۳۷۰
۲-۱. مشارکت در سامان‌دهی به امور حجره ۳۷۰
۲-۲. رعایت حقوق هم‌حجره و سایر طلاب ۳۷۱
۲-۳. رسیدگی به امور هم‌حجره ۳۷۲
۳. مصادیق نظم درسی ۳۷۲
• حضور به موقع در کلاس درس ۳۷۲
۴. حضور مستمر در کلاس ۳۷۳
۵. نظم در برنامه های عبادی ۳۷۳
نماز شب ۳۷۳

زیارت ۳۷۴
غسل جمعه ۳۷۴
عبادت ویژه در مناسبت ها ۳۷۴
۶. نظم در برنامه های شخصی و روزانه ۳۷۵
خواب ۳۷۵
غذا ۳۷۵
ورزش ۳۷۵
۷. نظم فکری ۳۷۶
ب) تغذیه ۳۷۷
آداب تغذیه ۳۷۷
۱. عمل به توصیه های طبی اهل بیت علیهم‌السلام ۳۷۷
۲. نظم در غذا خوردن ۳۷۷
۳. پرهیز از غذاخوردن بر اساس هوای نفس ۳۷۸
ج) تفریح و ورزش ۳۷۸
تفریحات و ورزش های مطلوب ۳۷۹
۱. اسب سواری و تیراندازی ۳۷۹
۲. بازی های توپی ۳۷۹
۳. پیاده روی ۳۷۹
۴. کوهپیمایی ۳۸۱
۵. مسافرت ۳۸۱
۶. گفت وگوهای دوستانه ۳۸۲
۷. مزاح ۳۸۲
سرگرمی های نامطلوب ۳۸۴
د) انجام وظایف و مسؤولیت ها ۳۸۴
انواع وظایف طلبگی ۳۸۶
۱. تدریس ۳۸۶
۲. فعالیت فرهنگی ۳۸۷
۳. سخنرانی حرکت آفرین ۳۸۷
۴. حضور در میادین نبرد ۳۸۸
۵. پیشگامی در حرکت های جهادی ۳۹۰
هـ) ساده زیستی ۳۹۰

مصادیق ساده‌زیستی ۳۹۱
۱. سادگی در پوشش ۳۹۱
۲. سادگی در وسیله‌ی نقلیه ۳۹۲
۳. پرهیز از اشرافیگری در وسایل منزل ۳۹۲
۴. سادگی در پذیرایی ۳۹۲
۵. پرهیز از درخواست وام غیرلازم ۳۹۳
ساده‌زیستی نامعقول ۳۹۴
و) انتخاب اساتید شایسته ۳۹۵
راه شناخت اساتید شایسته ۳۹۵
آثار شایسته‌گزینی اساتید ۳۹۶
۱. کسب فضایل استاد ۳۹۶
۲. تقویت انگیزه ۳۹۷
منابع ۳۹۹
الف) کتاب‌های فارسی و عربی ۳۹۹
ب) مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها ۴۱۱
ج) نرم افزارها ۴۱۵
د) رهنمودها ۴۱۶
امام خمینی ۴۱۶
مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ۴۱۶
آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی ۴۱۹
هـ) خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های اینترنتی ۴۱۶

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ

وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛

آن که خود را در مرتبه پیشوایی قرار می‌دهد باید پیش از مؤدب نمودن مردم به مؤدب نمودن خود اقدام کند، و پیش از آنکه دیگران را به گفتار ادب نماید، باید به کردارش مؤدب به آداب کند.

(نهج البلاغه، حکمت ۷۳)

مقدمه

تأکید بر تقدم تزکیه بر تعلیم و خطر پیمودن مسیر علم بی‌توجه به سلوک معنوی، در اندیشه و سخن امام خمینی ﷺ در اخلاق روحانیت موج می‌زند.[۱] به توصیه‌ی حضرت امام ﷺ، تهذیب باید از همان اوان جوانی و ورود به عرصه‌ی طلبگی، مدّنظر طلاب و نیز مربیان اخلاق در حوزه‌ها باشد تا بیش‌تر بتوانند از نیروی جوانی خود بهره ببرند.[۲]

توصیه همیشگی مقام معظم رهبری ﷾ به مدیران و مسؤولان حوزه و طلاب جوان و روحانیان، همان سفارش‌های حضرت امام ﷺ می‌باشد. ایشان به مناسبت‌های مختلف، حوزه و روحانیت را به اخلاق و معنویت دعوت کرده و متولیان امر را به اهتمام جدی در ایجاد تحول اخلاقی در حوزه فرا خوانده‌اند.[۳] از این‌رو باید گفت مهم‌ترین و

---

۱. تزکیه قبل از تعلیم و تعلم است؛ یزَکیهِمْ؛ پیغمبر آمده است اینها را تزکیه بکند. پرورش بدهد. نفوس را مهیا کند و بعد یعَلِّمُهُمُ الْکتابَ وَ الْحِکمَةَ؛ بعد تعلیم کتاب و حکمت بکند، که اگر کتاب و حکمت با پرورش توأم نباشد و با تزکیه توأم نباشد، موجودی که از او بیرون می‌آید همین موجوداتی می‌شود که در مجلس سنا و در مجلس شورای قبل از انقلاب بود. (صحیفه امام، ج۱۲، ص۴۹۴)

باید هر قدمی که در راه تحصیل برداشته می‌شود، اگر عرض نکنم دو قدم، لااقل یک قدم هم در باب تهذیب اخلاق، در باب تحکیم عقاید، در باب استقرار ایمان در قلب [برداشته شود]. اینها تفکر لازم دارد؛ محاسبه لازم دارد؛ مراقبه لازم دارد. آقایان باید مراقبه کنند، باید مراقبت کنند خودشان را. از صبح تا عصر باید مراقب خودشان باشند. (صحیفه امام، ج۲، ص۳۹)

این اصطلاحات هرچه زیادتر شود، اگر با تهذیب و تقوا همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. تنها دانستن این اصطلاحات اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توأم نباشد، وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند، لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه گردیدند، بسیاری را گمراه و منحرف ساختند. این اصطلاحات خشك، اگر بدون تقوی و تهذیب نفس باشد، هرچه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره نفس بیشتر توسعه می‌یابد. (امام خمینی، جهاد اکبر، ص۱۹)

۲. شما وقتی وارد حوزه می‌شوید، پیش از هر کار، باید در صدد اصلاح خود باشید و مادامی که در حوزه به سر می‌برید، ضمن تحصیل، باید نفس خود را تهذیب کنید تا آن‌گاه که از حوزه بیرون رفتید و در شهر و یا محلی، رهبری ملتی را برعهده گرفتید، مردم از اعمال و کردار شما، از فضایل اخلاقی شما استفاده کنند، پند گیرند، اصلاح شوند. بکوشید پیش از آن‌که وارد جامعه گردید، خود را اصلاح کنید، مهذب سازید. اگر اکنون که فارغ البال می‌باشید، در مقام اصلاح و تهذیب نفس برنیایید، آن روز که اجتماع به شما روی آورد، دیگر نمی‌توانید خود را اصلاح نمایید... . در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق، برنامه تنظیم کنید؛ استاد اخلاق برای خود معین نمایید؛ جلسه وعظ و خطابه، پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها همین‌طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. (همان، ص۲۱)

۳ . من توصیه به خشوع و ذکر و تقوا و سعی برای تقرب الی‌الله را برای طلاب واجب‌تر می‌دانم تا توصیه به علم، که مایه اصلی کارشان علم است. اگر علم باشد، تقوا نباشد، این علم می‌شود بی‌فایده، گاهی هم مضر. عالمانی داشتیم - چه علم دینی- چه علم غیردینـ که نه فقط از این علم بهره‌ای نبردند و بهره‌ای نرساندند، بلکه وزر و وبال شد. این روح معنویت در کالبد علم و عالم لازم است. (بیانات رهبری در جمع علما و روحانیون شیعه و سنی کرمانشاه،۱۳۹۰/۷/۲۰)

اصلی‌ترین شاخصه‌ی حوزه‌های علمیه، موضوع تهذیب نفس، تزکیه و اخلاق می‌باشد و طلبه‌ی امروز بیش از هر زمان دیگری، نیازمند تهذیب و خودسازی است.[۱]

گرچه در امر تربیت و تهذیب طلبه، عوامل گوناگونی مانند خانواده، مقررات و قوانین، اساتید، کادر مدرسه و حوزه، دوستان و هم‌سالان، محیط مدرسه و... مؤثر هستند؛ ولی نقش خود طلبه را در این میان، نباید نادیده گرفت. این انگیزه، اراده، همت، تلاش و پشتکار خود طلبه است که گام نخستین در امر تهذیب و خودسازی به شمار می‌رود. تا طلبه خود را نشناسد، به جایگاه فردی و اجتماعی خود و تأثیرش در اجتماع آگاه نباشد و اهداف و رسالت‌های طلبگی را درک نکند، نخواهد توانست خود را به زیور اخلاق و معنویت بیاراید.

اهمیت خودسازی برای طلبه، آن‌گاه بیشتر روشن می‌شود که در شرایط فعلی جامعه و بین‌الملل، انتظارها و مطالبه‌های فراوانی وجود دارد که جز با آراستگی به اخلاق و معنویت، این انتظارها برآورده نمی‌شود. در این راستا، طلبه باید با تلاش و پشتکار روزافزون و نیز با جهاد تربیتی و به وسیله‌ی بهره‌گیری از سیره‌ی بزرگان و عالمان دین، به تربیت خود بپردازد. راه، گرچه راه سخت و پرمخاطره‌ای است؛ ولی نباید عنایت‌ها و الطاف الهی را نادیده گرفت. حرکت در مسیر مستقیم و استقامت در آن، به طور قطع، هدایت‌های الهی را در پی دارد و روزی‌های معنوی بسیاری نصیب انسان می‌کند.

در این نوشته نکات و خاطراتی ارزشمند دوران طلبگی برخی از علما و بزرگان حوزه در چهار بعد معنوی - اخلاقی، شناختی - معرفتی، انگیزشی - عاطفی و رفتاری ارائه شده است که می‌تواند طلبه را در خودسازی یاری رساند و راه‌گشای او در مسیر طلبگی قرار گیرد.

---

۱. مسأله‌ی دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسأله‌ی تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه می‌کنند و کار می‌کنند، این را تأیید می‌کنند. امروز در همه‌ی دنیا این‌جور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوان‌ها را بی‌حوصله می‌کند؛ جوان‌ها را افسرده می‌کند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوان‌ها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت این‌که می‌بینید عرفان‌های کاذب رشد پیدا می‌کند و یک عده‌ای طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه ـ جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر ـ نیازمند تهذیب است. (بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹)

با آن‌که این نوشته طبیعتا ممکن است اشکال‌ها و کاستی‌هایی داشته باشد؛ امیدواریم با راهنمایی‌های صاحب‌نظران، در گام‌های بعدی آن‌ها را برطرف نماییم. به این امید که این اثر ناچیز در پرتو عنایات معصومین علیهم‌السلام، مورد توجه و پذیرش خداوند متعال قرار بگیرد.

در پایان، از پژوهش‌گر و نویسنده‌ی محترم حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر هادی حسین‌خانی که کتاب حاضر به همت وی تدوین شد و نیز از حجج الاسلام و المسلمین آقایان مهدی محمدی صیفار و کاظم علی‌محمدی که اصلاح، تکمیل، ارزیابی و ویرایش نهایی کتاب را برعهده داشتند، تقدیر و تشکر می‌شود.

معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه

مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی

فصل اول:

ابعاد معنوی- اخلاقی

نخستین گام برای تربیت خود، توجه به جنبه‌ها و ابعاد اخلاقی و معنوی است. در ذیل، هریک از ابعاد معنوی و اخلاقی جدا شده و مواردی بیان می‌شود.

ابعاد معنوی

الف) اخلاص

خالص ساختن عمل و عبادت برای خدا از نخستین و تأثیرگذارترین گام‌ها در مسیر رشد و تعالی معنوی به شمار می‌رود. پیامبر اکرم ﷺ اخلاص را زمینه‌ساز جریان یافتن چشمه‌های حکمت از قلب بر زبان می‌دانند:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛[1]

هر بنده‌ای که چهل روز [اعمال] خود را برای خداوند متعال خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌گردد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله در مقام تبیین اخلاص و با اشاره به جنبه‌ی تقدّمی آن می‌فرمایند:

یکی از ویژگی‌ها که بسیار مهم است تا برای خودسازی به آن توجّه کنیم و شاید جنبه‌ی تقدّمی هم داشته باشد، اخلاص است. اخلاص عبارت است از کار را خالص انجام دادن و این‌که کاری را مغشوش انجام ندهیم. گاهی هست که کسی عبادت نمی‌کند و گاهی عبادت می‌کند؛ امّا مغشوش و ناخالص. این هم مثل آن است! خالص بودن عبادت و عمل، این است که برای خدا باشد.[2]

---

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۶۹

۲. بیانات مقام معظم رهبری در روز اوّل ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۱/۱/۴.

اهمیت اخلاص برای طلاب

نخستین آداب و آیین‌های مربوط به معلم و شاگرد که باید [در امر تعلیم و تعلّم] به عنوان یک امر ضروری و قطعی مورد توجه قرار گیرد، این است که در پویایی از علم یا بذل و اعطای آن به دیگران، دارای خلوص نیّت باشند (یعنی باید معلم و شاگرد در مسیر تعلیم و تعلّم، در جهت هدفی الهی و انسانی گام بردارند و هیچ‌گونه شوائب[1] انتفاعی و مادی را با این هدف الهی نیامیزند)؛ زیرا محور و کانون ارزش علم و رفتار هر کسی بر قصد و نیّت است که اعمال و رفتار انسان گاهی ـ هم‌چون سفال و کوزه شکسته‌ای ـ فاقد ارزش و اعتبار می‌شود و گاهی نیز همین اعمال و رفتار در ظلّ نیّت و جهت‌یابی و هدف‌گیری درست و الهی، همانند گوهری گران‌بها، آن‌چنان دارای ارزش و اعتبار می‌گردد که نمی‌توان آن را به علّت گرانمایگی، ارزیابی کرد و گاهی نیز همین اعمال و رفتار، به خاطر هدف‌گیری‌های نادرست و غیرانسانی، به صورت وزر و وبالی بر دوش انسان سنگینی کرده و برگه‌های جرم و گناه فزون‌تری بر صفحاتِ پرونده اعمالِ سیاه او اضافه خواهد نمود؛ اگرچه این اعمال به صورت اعمال واجب و تکالیف حتمی‌الاجرای او باشد.[2]

آیت‌الله ابوالحسن ایازی رحمه‌الله در توصیه شاگردان خود به اخلاص می‌فرمود:

فرزندانم! تنها برای خدا به حوزه بیایید و هیچ کس دیگر را در اخلاص خود راه ندهید.[3]

هم‌چنین آیت‌الله مهدوی کنی رحمه‌الله، خاطره‌ای را از دوران نوجوانی و آغاز طلبگی خود در مورد اهمیت اخلاص، چنین نقل می‌کند:

در آغاز تحصیل و اوایل طلبگی، وقتی خواستم لباسی برای خود بخرم ـ بعد از این‌که لباس عاریه‌ی مرحوم «برهان» را می‌خواستم پس بدهم ـ پیش شخصی به نام شیخ رجبعلی خیاط رفتم. در آن هنگام، چهارده ـ پانزده سال داشتم. پارچه را نزد ایشان بردم. محل کار او در منزلش و در اتاقی نزدیكِ در بود. قدری نشستم، ایشان آمد و گفت: خُب، حالا می‌خواهی چه بشی؟ گفتم: طلبه. گفت: می‌خواهی طلبه بشی یا آدم؟

من قدری تعجب کردم که چرا یك کلاهی با یك معمم این‌گونه حرف می‌زند. سپس گفت: ‘ناراحت

---

۱. جمع شائبه به معنای آلودگی، آمیختگی، عیب.

۲. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۱۲۰

۳. امیری سوادکوهی، ایازی از ملکوت، ص۱۱۴.

نشو! طلبگی خوب است؛ ولی هدفت آدم شدن باشد. به شما نصیحتی می‌کنم، فراموش نکن. از همین حالا که جوان هستی و آلوده نشده‌ای، هدف الهی را فراموش نکن، هر کاری می‌کنی برای خدا انجام بده؛ حتی اگر چلوکباب هم خوردی، به این قصد بخور که نیرو بگیری و در راه خدا عبادت کنی و این نصیحت را در تمام عمر فراموش نکن![1]

نمونه‌هایی از نیّت‌های نادرست در طلبگی و لزوم اصلاح آن‌ها نیز در بیانات حضرت آیت‌الله احمد مجتهدی ﷺ آمده است:

حالا که آمده‌ای، طلبه شده‌ای، نیّتت را درست کن. ... نیّتت باید خالص برای خدا باشد، نه این‌که حالا پدرت تو را مجبور کرده، آمده‌ای و طلبه شده‌ای؛ یا این‌که پدر می‌خواهد بعد از خودش محراب از دست نرود، تو را فرستاده طلبه ...؛ یا برای کارت معافی آمده‌ای؛ یا برای گرفتن شهریه آمده‌ای؛ یا با خودت گفتی: حالا ... کنکور گیر کرده‌ایم، برویم طلبه شویم؛ یا از خانه بیرونت کرده‌اند، آمده‌ای حوزه؛ یا ... آمده‌ای سرگرم بشوی؛ یا این‌که بخواهی رییس بشوی؛ یا مقامی یا شهرتی به ...؛ یا مرجع بشوی؛ این‌ها هیچ فایده ندارد. باید خالصِ خالص و برای خدا باشی. بگو: خدایا! آمده‌ام آدم شوم و بعد از این دست عده‌ای را بگیرم.[2]

آثار و نتایج اخلاص

خالص کردن نیّت برای خداوند متعال، از آثار و برکات زیادی برخوردار است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. نیل به مقامات رفیع

امام خمینی ﷺ نیل به مقامات عالی و درجات رفیع را یکی از ثمره‌های مهم اخلاص می‌دانند:

شما اگر نیّت خود را خالص کنید، عمل خود را صالح نمایید، حبّ نفس و جاه را از دل بیرون کنید، مقامات عالی و درجات رفیع برای شما تهیّه و آماده می‌باشد. مقامی که برای بندگان صالح خدا در نظر گرفته شده، تمام دنیا و مافیها با آن جلوه‌های ساختگی در مقابل آن به قدر پشیزی ارزش ندارد. بکوشید به چنین مقامات عالیه برسید و اگر توانستید خود را ترقّی دهید تا آن‌جا که به این مقامات هم بی‌اعتنا باشید و خدا را برای رسیدن به این امور عبادت نکنید؛ بلکه چون سزاوار عبادت و کبریایی است، او را بخوانید و در مقابل او سجده کرده، سر به خاك بسایید. آن‌وقت است

۱. محمدی ری‌شهری، کیمیای محبت، ص۱۶۸ـ۱۶۹.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۱۲۴ـ۱۲۵.

که «حجب نور»[۱] را پاره کرده، به «معدن عظمت»[۲] دست یافته‌اید. آیا شما با این اعمال و کرداری که دارید، با این راهی که می‌روید، به چنین مقامی می‌توانید دست یابید؟[۳]

مرحوم صدرالمتألهین رحمه‌الله تأثیر اخلاص را در روشنی قلب و درک امور معنوی خود این چنین شرح می‌دهد:

هنگامی که من در «کهك» به سر می‌بردم، برای تزکیه‌ی نفس می‌کوشیدم و در حال تنهایی به فکر فرو می‌رفتم و معلوماتی را که فراگرفته بودم، از نظر می‌گذراندم. من می‌کوشیدم که با نیروی علم و ایمان به اسرار هستی پی ببرم. بر اثر اخلاص و تزکیّه‌ی نفس، قلبم روشن شد و درهای ملکوت ... و آن‌گاه درهای جبروت ... به رویم گشوده شد و به اسرار دنیای الهی پی بردم و چیزهایی فهمیدم که در آغاز تصوّر نمی‌کردم، رموز آن بر من مفتوح گردد.[۴]

۲. قُرب به خداوند

نزدیکی به خداوند متعال، یکی دیگر از ثمره‌های ارزش‌مند اخلاص است. حضرت امام قدس‌سره با بیانی شورانگیز، ارتباط اخلاص با قُرب خداوند را چنین متذکّر می‌شوند:

به اخلاق حسنه آراسته شوید! رذایل اخلاقی را از خود دور کنید! در درس و بحث، اخلاص داشته باشید تا شما را به خدا نزدیک سازد. اگر در کارها نیّت خالص نباشد، انسان از درگاه ربوبی دور خواهد شد. طوری نباشد که پس از هفتاد سال، وقتی نامه‌ی عمل شما را باز کنند، ببینند ـ العیاذ بالله ـ هفتاد سال از خداوند عزّوجل دور شده‌اید. مواظب باشید! مبادا پنجاه سال بیشتر یا کمتر، در حوزه‌ها با کدِّ یمین و عرق جبین، جهنم کسب نمایید![۵]

۳. جلب برکات الهی

برکت به زیادی و رشد گفته شده است.[۶] بنابراین، دست‌یابی به فواید زیاد، از جمله نتایج اخلاص محسوب می‌شود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، این چنین به فواید فراوان و ماندگار

---

۱. اشاره به این فراز از مناجات شعبانیه» است: «... حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِیرَ أَرْوَاحُنَا ...». (مجلسی، بحار الانوار، ج۹۱، ص۹۶؛ قمی، کلیات مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه شعبان)

۲. امام خمینی، مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص۵۶ـ۵۷.

۳. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۳۱.

۴. همان، ص۳۸.

۵. امام خمینی، همان، ص۲۲ـ۲۳.

۶. خلیل بن احمد، کتاب العین، ج۵، ص۳۶۸.

اخلاص اشاره می‌فرماید:

این مطلب بارها به ذهن من گذشته است که هیچ‌چیزی زیباتر و پُرجاذبه‌تر و شیرین‌تر از تلاش یک طلبه‌ی جوان باایمانِ با امیدِ با ابتکار نیست؛ این چیز عجیبی است. کسانی که در این وادی نیستند، شاید درست نفهمند که من چه می‌گویم. یک طلبه، در گوشه‌ای از این دنیای بزرگ، تک می‌افتد و به کاری می‌چسبد. اگر ایمان و امید و ابتکار داشته باشد ـ این سه عنصر حتماً لازم است ـ می‌بینید بدون این‌که بر کسی تحمیل بشود، بدون این‌که مرتّب مزاحم کسی بشود، بدون این‌که توقع زیادی داشته باشد، و بدون این‌که برای خودش فکری بکند، این کار را شسته و رُفته و تمیز و مرتب انجام می‌دهد. بعد که انسان نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً به خاطر اخلاص یک آدم مؤمن، شجره‌ی طیبه‌ای در این‌جا ایجاد شده است. آن وقتی‌که ما طلبه‌ها این‌طور کار می‌کنیم، برکات الهی با ماست. تا وقتی که اخلاص هست، تا وقتی که «خود» نیست، تا وقتی که با کمترین برداشت، بیشترین کار را می‌خواهیم انجام بدهیم و واقعاً به انگیزه و به سائقه‌ی همان هدایت الهی کار می‌کنیم، برکات الهی همراه ماست.[۱]

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ با نقل خاطره‌ای از یکی از علمای نجف، به تشریح برکتِ عمل خالصانه‌ی او در رسیدگی به نیاز یک فرد مستمند می‌پردازد:

یکی از علمای نجف، روزی در مسیر راهش به فقیری یک درهم صدقه داد (البته بیشتر از آن نداشت). شب در خواب دید، او را به باغی مُجلل و دارای قصری بسیار عالی و زیبا دعوت کرده‌اند که نظیر آن را کسی ندیده بود. پرسید این باغ و قصر از آن کیست؟ گفتند: از آن شماست. تعجب کرد که من در برابر این همه تشریفات، عملی انجام نداده‌ام. به او گفتند: تعجب کردی؟ گفت: آری! گفتند: تعجب نکن. این پاداش آن یک درهم شماست که خالصانه و با حسنِ عمل انجام گرفته است.[۲]

حاج شیخ عباس قمی ﷺ، پس از گذشت سال‌ها از رحلتش، هنوز هم در محافلِ معنوی حضور دارد و کمتر خانه‌ای می‌شود یافت که کتاب «مفاتیح الجنان» در آن خانه نباشد. کتاب ایشان، در کنار هر سجّاده و در هر قفسه و طاقچه‌ای، در کنار قرآن کریم جای دارد. این کتاب، مفتاحِ جنّت است و هر زائری که وارد یکی از زیارتگاه‌ها، محافل معنوی یا مساجد می‌شود، این کتاب را به همراه دارد. رمز این سعادت بزرگ را، باید در

---

۱. تنظیم دفتر مقام معظم رهبری، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص۲۳۸؛ بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان دفاتر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰/۸/۲۰.

۲. باقی‌زاده، بهجت عارفان، ص۱۷۴.

خلوص نویسنده‌ی آن جست‌وجو کرد؛ چرا که مؤلف آن، گوهر گرانمایه‌ی اخلاص را با ارادت خالصانه به اهل‌بیت علیهم‌السلام عجین کرده است و همین اخلاص و نیّت پاک اوست که اثر او را جاودانه کرده و زینت‌بخش مجالس و محافلِ معنوی و روحانی نموده است.[۱]

ایشان در خاطرات خود برای پسرش می‌گوید:

وقتی کتاب «منازل الآخرة» را نوشته و به چاپ رساندم، در قم شخصی بود به نام «عبدالرزاق مسأله‌گو» که همیشه قبل از ظهر در صحنِ حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام احکام شرعی را برای مردم می‌گفت. مرحوم پدرم، کربلایی محمدرضا از علاقه‌مندان منبر شیخ عبدالرزاق بود؛ به حدی که هر روز در مجلس او حاضر می‌شد و شیخ هم بعد از مسأله گفتن، کتاب «منازل الآخرة» مرا می‌گشود و از آن برای شنوندگان و حاضران از روایات و احادیث آن می‌خواند. روزی پدرم به خانه آمد و مرا صدا زد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل عبدالرزاقِ مسأله‌گو می‌شدی و می‌توانستی منبر بروی و از این کتاب که او برای ما می‌خواند، تو هم می‌خواندی! چند بار خواستم بگویم پدرجان، این کتاب از آثار و تألیفات من است! اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم و فقط گفتم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت نماید.[۲]

تواضع ز گردن فرازان نکوست　　گدا گر تواضع کند خوی اوست[۳]

حجت الاسلام و المسلمین قرائتی، برکات رفتارهای مخلصانه‌ی مرحوم آیت‌الله مشکینی در دوران طلبگی را چنین شرح می‌دهد:

آیت‌الله مشکینی می‌گفت: یك هم‌حجره‌ای داشتم، هم‌اتاقی من بود. برای رضای خدا لباس‌های او را می‌شستم. توی حجره کمکش می‌کردم. بعد می‌گفت: یا رسول‌الله! دقایقی که من کفش این را واکس زدم، لباسش را شستم، نان گرفتم، غذا پختم، ظرف شستم، به عوضی که به این طلبه کمك کردم، تو به عمرم برکت بده. آن وقت ببینید [عمر] آیت‌الله مشکینی چقدر مبارك شد! چندهزار طلبه را تا حالا درس داده![۴]

نقل شده است یکی از شاگردان مرحوم آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی رحمه‌الله، در درس اشکال کرد. هر چه استاد به نرمی جواب داد، او سرسختانه قبول نکرد. پس از تمام شدن

---

۱. «شیخ عباس قمی»، مجله گلبرگ، ش۳۸، بهمن ۱۳۸۱.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۱۲۸.
۳. بوستان سعدی.
۴. قرائتی، برنامه «درس‌هایی از قرآن»، صدای و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰/۷/۱۲.

درس، شاگرد نزد استاد آمده و باز اشکال می‌کند. مرحوم شیرازی چهارده جواب علمی به وی می‌دهد. شاگردان دیگر که قدرت علمی استاد را می‌بینند، می‌پرسند: شما با این جواب های محکم، چرا در هنگام درس کوتاه آمدید؟ می‌گوید: این جواب‌ها یادم بود؛ ولی ترسیدم اگر بگویم، روحیه‌ی آن طلبه شکسته شود و من دچار عُجب و غرور شوم. صلاح آن دیدم که او آزادانه اشکال کند تا شهامت سخن گفتن در او زنده بماند.

این مسأله، بزرگی روح و نیّت خالص او را می‌رساند. برخی با آن همه خدمت، خود را مطرح نمی‌کنند. عده‌ای هم اگر یک سطل زباله‌ای برای خیابان و کوچه‌ای می‌دهند، نام خود را روی آن می‌نویسند تا مردم بدانند که فلانی چنین کرده است! اولیای خدا، کار و عبادت را برای خدا انجام می‌دهند و تنها به پاداش او چشم می‌دوزند و هر عملشان، صبغه و رنگ الهی دارد، که رنگی است ماندگار و زوال ناپذیر: «صِبْغَةَ اللهِ...»؛[1] و چه رنگی از رنگ الهی بهتر، که هرگز پاک نمی‌شود و حرارت و سرما و فقر و ثروت و گمنامی و شهرت در آن اثری ندارد.[2]

به شهید حجت الاسلام و المسلمین مصطفی ردانی‌پور گفتند:

– آقا مصطفی! مهمات نداریم. وقتی نداریم، خب آخه با چی بجنگیم؟!

– آقامصطفی! بچه‌ها امکانات ندارن. من دیگه جواب‌گو نیستم!

سرش را انداخته بود پایین. چیزی نمی‌گفت. فقط گوش می‌داد. حرف‌هایشان که تمام شد، سرش را بلند کرد. توی چشم‌هایشان نگاه کرد و گفت: «اگه برای خدا اومدین که باید با همه چیزش بسازید. اگر برای من اومدین، من چیزی ندارم بهتون بدم».[3]

آیت‌الله حاج سید محسن خرازی، مشکلات متعدد را لازمه‌ی زندگی طلبگی دانسته و اصلاح هدف و نیّت را شرط شکیبایی در برابر آن‌ها دانسته است:

داوطلبان علوم دینی، باید قبل از هر چیز، هدف خود را معیّن کرده و آن را به طور منطقی تصحیح نمایند. سپس با در نظر گرفتن سختی‌ها و مشکلات این راه، با بصیرت کامل شروع به درس نمایند.

---

۱. صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدونَ؛ رنگ خداست (که به ما رنگ ایمان و سیرت توحید بخشیده) و چه رنگی بهتر از رنگ (ایمان به) خدا؟ و ما او را پرستش می‌کنیم. (بقره، آیه ۱۳۸)

۲. قرائتی، پرتوی از اسرار نماز، ص۱۲۰.

۳. ثبات، یادگاران: شهید مصطفی ردانی‌پور، خاطره۶۲.

آن وقت است که داوطلب بهتر می‌تواند در مقابل مشکلات مقاومت نماید. طلبگی ادامه‌ی راه انبیا و اولیا است. همان طوری که آن بزرگواران مواجه با مشکلات بودند، طلاب و علما هم مواجه با انبوهی از مشکلات هستند که با استمداد از عنایات الهی و حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه می‌توان بر مشکلات فائق آمد.[۱]

پیامدهای ریاکاری

مقام معظم رهبری دام‌ظله، خدشه به اخلاص را موجب آسیب دیدن کار می‌دانند:

آن وقتی‌که به آن بدنه‌ی شفاف اخلاص ما، اندک خدشه‌ای وارد می‌آید، کارها طور دیگری می‌شود؛ یعنی فوراً می‌بینیم که یک گوشه‌ی کار عیب پیدا می‌کند.[۲]

در این‌جا به برخی از آسیب‌هایی که در اثر تظاهر و ریاکاری متوجه طلبه خواهد شد، اشاره می‌شود:

۱. دوری از معارف یقینی

عالم روشن‌دل، مرحوم آیت‌الله سیّد حسن نجفی قوچانی رحمه‌الله می‌نویسد:

طلبه باید درس را لله بخواند؛ یعنی، برای دستگیری و هدایت و ارشاد جهّال درس بخواند، که بندگان خدا را از ورطه‌ی جهالت و ضلالت برهاند، که خدا چنین طلبه را دوست خواهد داشت. اگر به نیّت مالیّه‌ی دنیا و ریاست دنیا و غلبه‌ی بر امثال و اقران درس بخواند، تن به زحمت چیزفهمی ندهد و درصدد آن نباشد، بلکه به چهار کلمه لفّاظی و صناعی که جهّال را به آن قانع توان کرد، قناعت کند؛ و لذا کسانی که تقدّس به خرج دهند[۳] و تدلیس پیشه گیرند، ادراکات علمی ندارند و معارف یقینی در آن‌ها نیست؛ و حال آن‌که، «**اَوّلُ الدّین مَعرِفَة الله و وَسَطُ الدّین مَعرِفة الله**»[۴] و «**ما خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ**»[۵] **ای، لیعرفون**».[۶]

در وصیت‌نامه‌ی علمی، معنوی و اخلاقی آیت‌الله شعرانی، خطاب به دانشجویان و طلاب علوم دینی آمده است:

---

۱. وافی، نسیم هدایت، ص۱۰۰.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان دفاتر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰/۸/۲۰.

۳. یعنی کسانی که تقوا ندارند و تنها ظاهر خود را مقدس جلوه می‌دهند.

۴. اول دین، شناخت خدا و وسط دین، شناخت خداست.

۵. ذاریات، آیه ۵۶.

۶. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۲۶.

توصیه‌ای به برادرانم، یعنی طالبان علوم دین و پژوهندگان آثار سرور انبیا ﷺ که بدین کتاب می‌نگرند؛ بزرگ‌ترین چیزی که بر طالبِ علم واجب و ضروری است، خالص گردانیدن نیّت اوست که بنده را توفیق می‌دهد و وسایل طاعتِ خویش را برایش فراهم می‌آورد و هموست که راه درست را در قلوب بندگانش الهام می‌بخشد. اگر اخلاص نیّت نباشد، هیچ کس موفق نمی‌شود از نردبان دانش بالا رفته یا از آموخته‌های خود سودی برد... .[۱]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله نیز در قالب یک مثال، به بیان نتایج عملِ بی‌اخلاص اشاره کرده‌اند:

ای عزیزان من! اگر عمری بی‌خلوص، اعمال خود را انجام دهید، مثل حیوانی هستید که برای روغن‌کشی، شب و روز دورِ خود می‌چرخد؛ اما راهی طی نکرده است.[۲]

۲. خسران

آیت‌الله سیّد رضا بهاءالدینی رحمه‌الله خسران را نتیجه‌ی دیگر رفتار ریاکارانه می‌داند و می‌فرماید:

انسان باید بداند اگر کار برای خدا نباشد، نه فقط از عبادات بهره‌ای نبرده، بلکه ضرر هم کرده. این مربوط به خودِ انسان است، تا ببیند کارهایش برای خداست یا برای تظاهر.[۳]

۳. حبط اعمال

عابدی از بنی‌اسرائیل پس از سالیان دراز عبادت، از خداوند درخواست کرد که مقامش را به وی نشان دهد. در خواب به او الهام شد که تو در نزد خدا هیچ عمل شایسته‌ای نداری؛ زیرا هرگاه عملی انجام می‌دادی، مردم را خبر می‌کردی؛ از این رو پاداش چنین اعمالی، همان خشنودی تو از نمایان شدن آن اعمال است.[۴]

روزی از امام خمینی قدس‌سره تقاضا شد تا بیاناتی بفرمایند. فرمودند:

مسأله‌ای که هر مسلمان گرفتار آن است و هر مؤمن صالح و نکته‌بینی را می‌رنجاند، مسأله‌ی ریا، سُمعه و عُجب است. اگر کسی به این حالت‌ها مبتلا شود، عملش باطل می‌گردد.[۵]

---

۱. «رهنمودهای اخلاقی و تربیتی علامه شعرانی به قلم علامه حسن‌زاده آملی»، هفته‌نامه افق حوزه، س۹، ش۲۸۷، ۱۲ آبان ۱۳۸۹، ص۳.
۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۲۸.
۳. اسدی، نردبان آسمان، ص۱۵۲.
۴. «پیام‌هایی در ارتباط با ریا و ریاکاری»، مجله گلبرگ، ش۴، تیر۱۳۷۹.
۵. ستوده، پابه‌پای آفتاب، ج۴، ص۱۹؛ رجایی، برداشت‌هایی از سیره‌ی امام خمینی، ج۵، ص۱۸۳.

آیت‌الله سبحانی نیز با بیان یک ماجرا از دورانِ طاغوت، بی‌ریشگیِ عمل ریاکار را بر اساس قرآن کریم[۱] به تصویر می‌کشند:

در رژیم گذشته، در یکی از شهرهای جنوب، شهردار ریاکاری بود که در محل چمن‌های فلکه‌ی بزرگ شهر، گل‌کاری نکرده بود. اتفاقاً گزارش رسید که طاغوتِ وقت عازم جنوب است و از آن نقطه عبور خواهد کرد. شهردار ریاکار، یک روز پیش از ورودِ طاغوت، گل‌هایی را از گل‌فروشی‌ها خرید و بر زمین چمن نشاند تا لحظه‌ای توجه ارباب خود را جلب کند. آن‌گاه پس از دو روز گل‌ها افسرده شد و چمن، آرایش دروغین خود را از دست داد. من پس از شنیدن این جریان، به یاد آیه مورد بحث افتادم که عمل ریاکار را به شکل عمل آن شهردارِ ریاکار توصیف می‌کند و روشن می سازد که عمل ریاکاران، کاملاً بی‌عمق و بی‌ریشه است؛ در حالی‌که کارهای الهی کاملاً عمیق و ریشه‌دار می‌باشند.[۲]

۴. از دست دادن توفیق سربازی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

یکی از اسباب موفقیّت انسان، به ویژه طلاب این است که تحصیل و دانش‌اندوزی او باید برای رضای خدا و خدمت به جامعه باشد. در غیر این صورت، آن علم ارزشی ندارد و موجب هلاکت انسان می‌شود. مرحوم آیت‌الله کوهستانی نقل می‌کنند:

زمانی که در مشهد در مدرسه میرزا جعفر مشغول تحصیل بودم. رفیقی داشتم به نام «شیخ محمد» که خیلی در درس و بحث کوشا بود و از من بیشتر زحمت می‌کشید. روزی از وی پرسیدم: شیخ محمد! خیلی تلاش می‌کنی. چه قصدی داری؟ گفت: در محل ما شیخی است، می‌خواهم این‌قدر ملا بشوم تا از او بالاتر و عالم‌تر بشوم. به او گفتم: تو به جایی نمی‌رسی! چون نیّت تو خالص نیست. باید برای خدا درس بخوانی، نه برای مقام. مدّت‌ها، بلکه سال‌ها گذشت که خبری از او نداشتم؛ تا این‌که پس از چند سال اقامت در نجف، به «کوهستان» آمدم و تشکیل حوزه دادم. گاه برای زیارت امام رضا علیه‌السلام به مشهد می‌رفتم. در یکی از این سفرها، روزی در بین راه مشهد در قوچان پیاده شدم که در مسجد نماز بخوانم. در خیابان که قدم می‌زدم، چشمم به پیرمردی افتاد که کوله‌پشتی شبیه حمال‌ها به دوش داشت. کنار دیوار نشسته و تکیه داده بود. کمی به دقت او را نگریستم. آشنا به نظر آمد. احتمال دادم «شیخ محمد» مدرسه‌ی میرزا جعفر باشد. در حالی که

---

۱. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لا تُبطِلوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَالأَذی کَالَّذی یُنفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَلایُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفوانٍ عَلَیهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلدًا لا یَقدِرونَ عَلی شَیءٍ مِمّا کَسَبوا وَاللهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرینَ. (بقره، آیه ۲۶۴)

۲. سبحانی، «مثل‌های زیبای قرآنی (۱۴): عمل ریاکاران بی‌ایمان»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، ش۱۰، دی ۱۳۸۰، ص۱۳.

چرت می‌زد، به او گفتم: ای عمو! حالت چطور است؟ چشمش را باز کرد و به من خیره شد؛ ولی نشناخت. به او گفتم: تو شیخ محمد نیستی؟ گفت: چرا خودم هستم! شما کی هستی؟ گفتم: من شیخ محمد کوهستانی هستم. به او گفتم: چرا این‌طور و با این وضع شما را می‌بینم؟! جواب داد: درست بود؛ همان طوری که شما فرموده بودید، من درس را برای خدا نخواندم و به این حال گرفتار شدم. درسم را تمام کردم، به محل خود رفتم و در آن‌جا با شیخ اختلافمان شد. مردم به خاطر اختلاف بین من و او دو دسته شدند تا این که مرا از محل بیرون کردند. آمدم شهر، وضع من نگرفت و مجبور شدم لباسم را درآورم. در حال حاضر، داخل شهر حمالی می‌کنم تا خرج زن و بچه‌ی خود را تأمین کنم.[۱]

نشانه‌های اخلاص

برخی از علایم و نشانه‌های اخلاص که فرد به کمک آن‌ها می‌تواند نیّت مخلصانه‌ی خود[۲] را بسنجد، عبارت است از:

۱. عدم انتظار پاداش و تشکر

آن‌گاه که اهل‌بیت علیهم‌السلام غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند، این انفاق را خالصانه و برای رضای خدا دانستند؛ چرا که از آنان نه فقط توقع پاداش، بلکه حتّی توقع تشکر هم نداشتند.[۳]

شهید محراب آیت‌الله اشرفی اصفهانی به این حقیقت قرآنی اشاره می‌کند و می‌گوید:

کارها را برای خدا بکنید و به فکر پست و مقام و حتی منتظر دعای خیر و تشکر مردم نباشید و همیشه اجرتان را از خدا بخواهید. همیشه کارهایتان را به خدا واگذار کنید. اتّکا به خدا داشته باشید و عزّت را از خدا بخواهید. وقتی که شما امورتان را به خدا واگذار کردید، خدا بهتر از آن‌چه انتظار داشتید، نصیب شما می‌کند.[۴]

---

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۲۸و۳۲۹.

۲. لازم به ذکر است که این علایم و نشانه‌ها نمی‌تواند وسیله‌ی سنجش اخلاص دیگران قرار گیرد؛ چرا که ممکن است دلیل بروز علایم مذکور، چیزی غیر از تظاهر و ریاکاری بوده و مشاهده‌گران در جریان آن نباشند.

۳. وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ أَسیرا إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً. (انسان، آیه ۸ و ۹)

۴. پایگاه خبری تحلیلی مطالعات تروریسم هابیلیان، مصاحبه با محمد اشرفی اصفهانی، «عروج خونین (۷): آیت‌الله اشرفی اصفهانی از دیدگاه فرزند ارشد ایشان حجت الاسلام حسین اشرفی اصفهانی»، تاریخ: ۱۳۹۰/۹/۷.

حجت الاسلام و المسلمین استاد قرائتی می‌گوید:

یک سال برای زیارت به مشهد مقدّس رفتم. در حرم با حضرت رضا علیه‌السلام قرار گذاشتم که من یک سال مجّانی برای جوان‌ها و اقشار مختلف کلاس برگزار می‌کنم و در عوض امام رضا علیه‌السلام نیاز خدا بخواهد، من در کارم اخلاص داشته باشم.

مشغول تدریس شدم. سال داشت سپری می‌شد که روزی همراه با جمعیت حاضر در جلسه از مسجد بیرون می‌آمدم. طلبه‌ای که جلوی من راه می‌رفت، نگاهی به عقب کرد. با آن‌که مرا دید؛ ولی به راه خود ادامه داد! من پیش خود گفتم: یا به پشت سر نگاه نکن، یا اگر مرا دیدی، تعارف کن که بفرمایید جلو!

ناگهان به یاد قرار با امام رضا علیه‌السلام افتادم. فهمیدم اخلاص ندارم. خیلی ناراحت شدم. با خود گفتم که قرآن در مورد اولیای خدا می‌فرماید: «**لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا**».[1] آنان نه مزد می‌خواهند و نه انتظار تشکر دارند. من کار مجّانی انجام دادم؛ ولی توقّع داشتم مردم از من احترام کنند!

خدمت آیت‌الله میرزا جوادآقا تهرانی رسیدم و ماجرای خود را تعریف کرده و از ایشان چاره‌جویی خواستم. یک وقت دیدم این پیرمرد بزرگوار شروع کرد به گریه کردن. نگران شدم که باعث اذیت ایشان نیز شدم؛ لذا عذرخواهی کرده و علّت را پرسیدم. ایشان فرمود: برو حرم، خدمت امام رضا علیه‌السلام و از حضرت تشکر کن که الآن فهمیدی مشرک هستی و اخلاص نداری! من از خود می‌ترسم که در آخر عمر با ریش سفید در سنّ نود سالگی مشرک باشم و خود متوجّه نباشم![2]

۲. پرهیز از خودنمایی

حضرت امام خمینی قدس‌سره هنرِ مردانِ خدا را جهاد برای خدا، بدون خودنمایی‌های شیطانی می‌دانند:

هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنمایی‌های شیطانی، برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوا، و این هنر مردان خداست.[3]

مرحوم آیت‌الله خوشوقت بر ترک گناه و انجام واجبات تأکید داشت و به شدّت از بیان مطالب اثبات نشده و حاشیه‌ای پرهیز می‌کرد. به خاطر دارم ایشان در مراسم نکوداشت خود، کمتر از

---

۱. انسان، آیه ۹.

۲. بهشتی، خاطرات استاد، ج۱، ص۴۵.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج۱۵، ص۲۶.

یک دقیقه صحبت کرد که آن هم فقط به تشکر و قدردانی اختصاص داشت.[۱]

۳. عدم اعتنا به قضاوت دیگران

عدم توجه به داوری دیگران و انجام امور صرفاً بر اساس رضای الهی، نشانه‌ای دیگر از اخلاص فرد مؤمن است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند:

> مؤمن هیچ کار خیری را هم از روی خجالت و حیا ترک نمی‌کند. به بعضی‌ها می‌گویند: آقا! چرا فلان جا، نماز یا نافله یا نماز اوّل وقتتان را نخواندید؟ می‌گویند خجالت کشیدیم! نه؛ از روی حیا، هیچ کار نیکی را ترک نکنید. خواهند گفت متظاهر است؟ بگویند! خواهند گفت خودشیرینی می‌کند؟ بگویند! اگر حرفی حقّ است و اگر کاری خوب است، آن را به خاطر ملاحظه‌ی دیگران ترک نکنید.[۲] کار کردن در یک کارگاه علمی، کارگاه آموزشی، مرکز تحقیقات، فلان کلاس درس و فلان دانشگاه، هیچ منافاتی با این ندارد که انسان نمازش را اول وقت، با توجه و با احساس حضور در مقابل خداوند به‌جا آورد. این، دل شما را شست‌وشو می‌دهد. شماها جوانید و دل‌های شما نورانی است.[۳]

۴. اجتناب از موقعیت‌طلبی

حزب جمهوری اسلامی در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد. کم نبودند هم‌ردیفانی که زبان به نقدها و پرسش‌های باربط و بی‌ربط گشودند. برخی می‌پرسیدند: چرا کسانی مثل بهشتی و باهنر در مرکزیت حزب هستند؟ آن‌ها که در جبهه‌ی اول برخورد با رژیم نبودند، شکنجه نشدند، به تبعید نرفتند، رنج زندان نکشیدند! تیرهای انتقاد را بیش‌تر به طرف آقایان بهشتی و باهنر می‌انداختند. این تیرها کمتر به سمت آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی پرت می‌شد. شهرت این دو در کشیدن زندان و چشیدن شکنجه زبانزد بود. آقای موسوی اردبیلی نیز چون در حاشیه حرکت کرده بود، خدنگ کمتری دریافت می‌کرد. منتقدان، از ظرفیت تمام‌نشدنی آقای بهشتی در نظریه‌پردازی، سازماندهی و طراحی بی‌خبر بودند. آنان با عمق بینش و ریشه‌های به آب رسیده‌ی تفکّر آقای باهنر آشنا نبودند. «به یاد دارم در هفته‌ی نخستِ اعلان حزب، نشستی در خانه‌ی

---

۱. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۱۰۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نمازجمعه، ۱۳۷۸/۵/۸.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نخبگان جوان، ۱۳۸۵/۶/۲۵.

امام خمینی داشتیم. حدود یک‌صد نفر از علما و سیاسیون حاضر بودند. ما جرای تشکیل حزب و اهداف آن را باز گفتیم. یکی از آنان هنگام متفرق شدن، با صدای بلند پرسید: چرا مؤسسانِ حزب در پنج نفر خلاصه شده است؟ چرا من از مؤسسین حزب نباشم؟ ... خواسته‌ی آن مرد برای این‌که در میان بنیان‌گذاران باشد، بسان کسی بود که می‌خواست اسمش روی کتابی درج شود که کاری برای تألیف آن نکرده بود. در برابر این موضع، آقای مطهری هم حرف خودش را زد. در آن مجلس برخاست و گفت: اگر کارتان برای خداست که خوشا به حالتان! و اگر برای هوای نفس است، وای بر شما! آقای مطهری از هدف‌های بنیان‌گذاران حزب آگاه بود. اخلاص و مقصد الهی آنان را می‌شناخت. با این حرف می‌خواست به جمع و هم به ما بفهماند که معیار حرکت در نهضت اسلامی چیست و بر چه ارزش‌هایی استوار است.[1]

۵. دوری از شائبه‌های غیرالهی

آیت‌الله مصباح یزدی، ناخالصی در انگیزه را لزوماً آگاهانه و از ابتدا نمی‌دانند، بلکه به‌تدریج شائبه‌هایی در فرد ایجاد و او را به ریاکاری متمایل می‌سازد. ایشان در توضیح شکل‌گیری شائبه‌ها می‌فرمایند:

> مشکل این است که در بسیاری از موارد، ناخالصی انگیزه‌ی افراد از ابتدا به صورت آگاهانه نیست؛ یعنی ابتدائاً فرد کار خوبی را برای خوش‌آمد دیگران انجام نمی‌دهد؛ اما تدریجاً شیطان او را وسوسه می‌کند و آرام آرام او را به سوی ریا می‌کشاند. مثلاً فردی برای نماز اول وقت وارد مسجد می‌شود و چون تا اقامه نماز فرصتی باقی مانده، شروع به خواندن نافله می‌کند. در این میان شیطان او را وسوسه می‌کند که قرائتش را زیباتر کند، یا رکوع و سجود را طولانی کند و تدریجاً با وسوسه شیطان کار به جایی می‌رسد که این شخص نماز را برای تعریف و تمجید دیگران می‌خواند. یا یك طلبه از ابتدا برای دنیاپرستی و رسیدن به مال و مقام وارد حوزه نمی‌شود، اما ممکن است آرام آرام کارش به جایی برسد که بخواهد نزد دیگران خود را خیلی باسواد وانمود کند و یا هنگام نقل حرفِ استادی دیگر، به گونه‌ای جلوه کند که معلومات او از آن استاد بیشتر است. برخلاف بزرگانی مثل مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌الله که دقیقاً برخلاف این رویه عمل می‌کنند.

---

۱. بهبودی، شرح اسم، ص۶۶۴ـ۶۶۵.

بنده در طول دوازده سال شاگردی نزد مرحوم علامه رحمه‌الله، به خاطر ندارم که ایشان برای نقد فرمایشات دیگران، گفته باشند «به نظر من این اشکال در کلام فلان عالم وجود دارد». ایشان همیشه نظر دیگران و اشکال آن را به صورتی طرح می‌کردند که ضمن این‌که شاگرد متوجه اشکال و ضعف مطلب بشود، مشخص نشود که آن اشکال از طرف خود ایشان به مطلب وارد شده است. همیشه شائبه‌هایی که در نیّت انسان پیدا می‌شود، آشکار نیست. گاهی خود انسان هم متوجه نمی‌شود که شیطان آرام آرام بر او مسلّط شده و به کج‌راهه می‌رود. لذا اهل مراقبه و محاسبه، نباید تنها به محاسبه شکلِ عمل بسنده کنند؛ بلکه باید به نیّت خود هم بپردازند.

حضرت امام قدس‌سره مکرراً می‌فرمودند که انسان باید خود را امتحان کند. مثلاً اگر کسی برای تبلیغ به جایی می‌رود و خوشحال است که خدمتی به اسلام می‌کند، برای این‌که بفهمد چه اندازه در کار خود اخلاص دارد، باید فکر کند که اگر دیگری به جای او این کار را انجام می‌داد، به همین اندازه خوشحال می‌شد؟ و آیا خوشحالی او به خاطر ترویج دین است؟ انسان باید همیشه خود را بیازماید تا بفهمد که آیا برای خدا کار می‌کند، یا شائبه‌ای در دل او رخنه کرده است؟ مبادا عمری را بگذراند، با این توهّم که نیّتش خالص بوده؛ اما موقع حساب با نامه اعمالی سیاه مواجه شود![1]

۶. یکسانی زندگی خصوصی و بیرونی

آیت‌الله مجتبی تهرانی، شخصی معتقد و با اخلاص بود به طوری که زندگی خصوصی و بیرونی او فرقی با یک‌دیگر نداشت؛ زیرا روحیات ایشان به‌دور از تزویر و دورویی بود.[2]

---

۱. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «سیمای شیعیان در کلام امیرمؤمنان علیه‌السلام»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، جلسه چهل و هفتم، ۱۳۸۸/۶/۲۷.

۲. صدیقی، «آیت‌الله آقا مجتبی تهرانی از منظر شخصیت‌ها»، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، کد مطلب: ۹۳۴۰۱، تاریخ: ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

ب) تقوا و پارسایی

تقوا و پارسایی، نقشه‌ی راه خودسازی و طی کردن طریق معنویت است. رهبر معظم انقلاب اسلامی دام‌ظله می‌فرمایند:

از لحاظ معنوی باید خود را بسازید! البته نقشه، نقشه‌ی آسانی‌ست؛ امّا پیمودنش اراده می‌خواهد! نقشه یعنی تقوا؛ تقوا یعنی پرهیز از گناه؛ یعنی اتیان واجبات و ترک محرّمات؛ کار را با اخلاص انجام دادن و دوری از ریا و فریب.[۱]

مفهوم تقوا

معنای تقوا این است که انسان هر آن‌چه را خدای متعال بر او تکلیف کرده است، انجام دهد؛ واجبات را به‌جا بیاورد و محرّمات را ترک کند. این اوّلین مرتبه‌ی تقواست! محرّمات الهی را باید شناخت و دور و بر آن نچرخید. شیطان وسوسه‌گر است![۲]

تقوا منحصر به امور عبادی نیست، بلکه عرصه‌ی وسیع زندگی را در بر می‌گیرد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با بیان زیر گستره‌ی وسیع تقوا را توضیح می‌دهند:

تقوا یعنی مراقب درستیِ کار و عمل؛ به‌خصوص در آن‌جایی که به مسائل مهم ارتباط می‌یابد. درس و معاشرت، حضور در مرکز تحصیلی، حضور میان جامعه و خانواده و محیط‌های زندگی نیز مظهر تقواست. در همه این‌ها شما به عنوان جوانی برگزیده ـ که برای یکی از مهم‌ترین کارهای این کشور پذیرفته شده‌اید ـ باید آن را مقابل خودتان قرار دهید. تقوا یعنی مراقبت از رفتار و گفتارتان؛ با همان روحیه‌ی نوآوری، ابتکار، فعّال بودن و نشاطِ جوانی. وقتی تقوا با روحیه‌ی جوانی و به کار بردن استعدادهایی که در شما وجود دارد، همراه شود، معجزه‌ها خواهد آفرید.[۳]

اهمیت کسب تقوا

طلبه‌ای که به فکر اصلاح خود نباشد و روز به روز به فکر تقوا و پرهیز از محرمات و مکروهات نباشد، نمی‌تواند مردم را بسازد و اگر منبر هم برود، گفتارش در مردم تأثیر نمی‌کند و مردم در

---

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در اجتماع طلّاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با فرماندهان رده‌های مقاومت نمونه‌ی بسیج و جمعی از دانشجویان و طلّاب بسیجی، ۱۳۷۰/۸/۳۰.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دانشگاه دریایی امام خمینی و دانشگاه دریایی سپاه، ۱۳۷۸/۲/۲۹.

اثر رعایت نکردن موازین شرعی توسط گویندگان مذهبی، دین خود را از دست می‌دهند.[۱]

خدای متعال به پیغمبر خود هم می‌فرماید: «**یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللهَ**.»[۲] تقوا، لزوم تقوا، رعایت تقوا، مخاطبش حتّی وجود مقدّس پیغمبر است. خدا را در نظر داشته باشیم! مراقب اعمال خود، رفتار خود، گفتار خود، حتّی افکار و تصوّرات خود باشیم! این معنای تقوا ست! اگر این حاصل شد، همه راه‌های بسته گشوده خواهد شد و خدای متعال در تمام مراحل، ملّتی را که دارای تقواست، یاری خواهد کرد.[۳]

آثار تقوا

۱. توانایی مهار نفس

انسان نیازمند قوه‌ای درونی است که با آن، هوای نفس خود را مهار کند. آیت الله مصباح یزدی این نیروی درونی را تقوا می‌دانند:

> عواملی که موجب انحراف انسان می‌شود، دو چیز است. نخست این‌که نمی‌داند؛ و دیگری آن‌که می‌داند، ولی نمی‌خواهد؛ یعنی برای اطاعت خدا انگیزه ندارد، بلکه دلبستگی‌های به دنیا و هوس‌های نفسانی مانع او می‌شود. به همین جهت، وقتی انبیا مبعوث می‌شدند، سرلوحه کلام‌شان یك جمله بود که در قرآن کریم از اکثر انبیا نقل شده است: «**فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِیعُونِ**؛[۴] تقوا داشته باشید و اطاعت کنید.» من فرستاده‌ی خدا هستم و می‌گویم راه علاج، کسب تقواست. یعنی اگر انسان بخواهد به وظیفه خود عمل کند، باید بداند چه کار کند و انگیزه و توانایی انجام آن کار را داشته باشد و بتواند روی هوای نفسش پا بگذارد. باید قوه‌ای درونی کسب کند تا بتواند با آن بر هوای نفسانی مقابله کند و بر آن غالب شود و آن قوه، تقواست.[۵]

---

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۵؛ وافی، نسیم هدایت، ص۳۱۲.
۲. أحزاب، آیه ۱.
۳. خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران، ترجمه خطبه عربی، ۱۳۸۹/۱۱/۱۵.
۴. آل‌عمران، آیه ۵۰.
۵. مصباح یزدی، «تقوا کلید حل مشکلات»، سخنرانی در همایش ناظران شورای نگهبان، ۱۳۸۶/۱۱/۲۶.

۲. آزادگی

شهید مطهری رحمه‌الله با استناد به فرمایشی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی این اثر تقوا می‌گویند:

بعضی خیال می‌کنند تقوا قید و محدودیت است؛ برای این‌که گفته می‌شود: این کارها را نکن. آدم با تقوا دائم نهی می‌شود؛ پس او خودش را محدود و اسیر می‌کند. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**فَإِنَّ تَقْوَى اللهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ**؛[1] به درستی که تقوا کلید استحکام (ایمانِ انسان) و ذخیره‌ای برای قیامت و آزادی از هر بندگی (غیر خدا) است.»

تقوا قید نیست، آزادی است. هر قیدی محدودیت نیست؛ مثلِ این‌که انسان برای خود خانه می‌سازد. خانه چهاردیواری است؛ ولی این چهاردیواری آزادی است. در تقوا هم اگر بنده‌ی خدا بودیم، فقط به یکی بله قربان‌گو هستیم؛ ولی اگر خدا و تقوا را رها کردیم، دیگران از ما کارهای مختلف می‌خواهند. خدا یکی است و زود هم راضی می‌شود؛ ولی مردم زیاد هستند و زود راضی نمی‌شوند... .[2]

۳. توفیق خدمت

مرحوم آیت‌الله کوهستانی در باب اهمیّت تقوا می‌فرمود:

طلبه اگر نتوانست به حد بالایی از علم و سواد برسد، حتماً باید تقوا داشته باشد؛ چرا که همان تقوای او خدمت می‌کند.[3]

۴. تشخیص حق و باطل

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خصوص تأثیر تقوا در جلوگیری از وقوع در شبهات می‌فرمایند:

انَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهاتِ...؛

اگر عبرت‌های گذشته برای شخصی، آیینه‌ی آینده قرار گیرد، تقوا جلو او را از فرو رفتن در کارهای شبهه‌ناك می‌گیرد... .[4]

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۰.

۲. نرم‌افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج۲۳، ص۶۹۴.

۳. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۰۱.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶.

۵. نیل به درجات معنوی

یکی از تجّار متدیّن «نیکا» می‌گوید:

یک روز من از آیت‌الله کوهستانی پرسیدم: شما چگونه به این مقام رسیدید؟ فرمود: به وسیله‌ی جهاد با نفس. سپس افزودند: من در نجف، در صحنِ حضرت امیرعلیه‌السلام حجره‌ای داشتم و مشغول تحصیل علم بودم و با کمال قناعت و سادگی زندگی می‌کردم. یک روز از جانب مادرم، یک طاقه پارچه‌ی قبایی از جنس بَرَکِ خوب به دست من رسید. من از دیدن آن پارچه‌ی خوب و عالی احساس خوشحالی کردم؛ ولی ناگهان به فکرم رسید که این قبای نو و قیمتی، فردا از من عبای نو و قیمتی می‌خواهد. روز دیگر باید نعلین مناسب آن‌ها تهیه [شود] و این لباس‌های نو، خانه‌ی نو، سپس اثاثیه‌ی نو می‌خواهند؛ بالاخره فکرم به این‌جا رسید که هر چه زودتر این طاقه‌ی بَرَک تا مرا گرفتار هوا و هوس نکرده، او را از خود دور کنم. صبح زود بردم به یک طلبه مستحقی دادم تا این‌که خیالم راحت شد.[۱]

واقعه‌ای در زمان اقامت و تحصیل علامه محمّدتقی جعفری در نجف اشرف برای او روی داد که از سویی بسیار آموزنده و از سویی دیگر، رمز اصلی موفّقیت اوست. جریان را از زبان خود ایشان پی می‌گیریم:

ما در نجف در مدرسه‌ی صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم، و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شبی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام. اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و یک شربتی می‌خوردیم؛ آن‌گاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم. یک آقایی بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف‌آبادی بود. معدن ذوق بود. او که می‌آمد، مَن بِهِ الکِفایَه، قطعا به وجود می‌آمد، جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد (۱۰ الی ۲۱ مرداد) که ما خرماپزان می‌گوییم. نجف با ۲۵ و یا ۳۵ درجه خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف، باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی به وجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد. ما ایرانی‌ها هم که اصلا خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آن‌قدر گرما زیاد بود که اصلا قابل تحمل نبود.

نکته‌ی سوم این‌که حجره‌ی من رو به شرق بود. تقریبا هم مخروبه بود. من فروردین را در آن‌جا به‌طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خوابیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود؛ ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعا کشنده بود. وقتی می‌خواستم بروم از حجره کتاب

۱. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۲، ص۱۸۵-۱۸۶.

بردارم، مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور برمی‌دارم، در اقل وقت و سریع! با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع. در بغداد و بصره و نجف، گرما، تلفات هم گرفته بود. ما بعد از شب نشستیم. شربت هم درست شد. آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی که کتابی هم نوشته به نام «شناسنامه خر» آمد.

مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آن‌جا بود. به آقا شیخ علی گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو. ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختربود که زیرش نوشته بود: «اَجمَلُ بَناتِ عَصرِها؛ زیباترین دختر روزگار.» گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سؤالی می‌کنم. اگر شما را مخیر کنند بین این‌که با این دختربه طور مشروع و قانونی ازدواج کنید ـ از همان اولین لحظه‌ی ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد ـ و هزار سال هم زندگی کنید، با کمال خوش‌رویی و بدون غصه، یا این‌که جمال علی علیه‌السلام را مستحباً زیارت و ملاقات کنید، کدام را انتخاب می‌کنید؟

سؤال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی علیه‌السلام هم مستحبی. گفت: آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود، با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوییم، نری به مادرت بگویی‌ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست. شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت! همه زدند زیر خنده.

کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی! اختیار داری. وقتی آقا (مدیر مدرسه) این‌طور فرمودند، مگر ما قدرت داریم که خلافش را بگوییم. آقا فرمودند دیگه! خوب در هر تکه، خنده راه می‌افتاد. نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر! این روایت از امام علی علیه‌السلام معروف است که فرموده‌اند: « یا حارِثُ حَمدان! مَن یَمُت یَرَنی؛[1] ای حارث حمدانی! هر کی بمیرد، مرا ملاقات می‌کند»؛ پس ما ان‌شاء الله در موقعش جمال علی علیه‌السلام را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده. خُب، اهل ذوق بودند. واقعا سؤال مشکلی بود.

یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفتی زیارت آقا علیه‌السلام مستحبی است؟ گفتی آن هم شرعی صددرصد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت: والله چه عرض کنم (باز هم خنده‌ی حضار). نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم. کاغذ را رد کردم به نفر بعدی. گفتم: من یک لحظه دیدار علی علیه‌السلام را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت هم‌چو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بی‌هوشی بلند شدم. اول شب قَلبُ الاَسَد وارد حجره‌ام شدم. حالت غیر عادی، حجره

۱. شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به حارث حمدانی فرمود. (مجلسی، بحارالانوار، ج۶، ص۱۸۰)

رو به مشرق، دیگر نفهمیدم. یک‌بار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است. یک آقایی نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی علیه‌السلام نوشته‌اند، در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی علیه‌السلام است. من سیر او را نگاه کردم. آمدم بیرون، رفتم همان جلسه؛ کاغذ رسیده دست نفر نهم یا دهم. رنگم پریده بود. نمی‌دانم شاید مرحوم شمس‌آبادی بود، خطاب به من گفت: آقا شیخ محمدتقی! شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگویم. اگر بگم، عیششون به هم می‌خوره. اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم. خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا! دیگر از این شوخی‌ها نکن. ما را بد آزمایش کردی! این از خاطرات بزرگ زندگی من است.[۱]

۶. ثبات قدم

حجت الاسلام و المسلمین سید احسان شیرخدایی می‌گوید:

آیت‌الله خوشوقت رحمه‌الله در فتنه‌ی ۸۸، هم قوی وارد صحنه شدند و با حمایت‌ها و سخنان خود، خوراک فکری به جوانان می‌دادند. از اتفاقات به وجود آمده در آن زمان، خیلی ناراحت بودند و در سفر مشهد به بنده گفتند: دل رهبری از این اتفاقات خیلی شکسته است. ایشان می‌گفتند: امّا فتنه‌ی ۸۸ می‌گذرد و آن‌چه مهم‌تر از آن است، فتنه‌های عمیق‌تر و بزرگ‌تری است که در آینده باید پیش بیاید که عده‌ای غربال شوند و معلوم شود باطن‌ها چیست. نمی‌شود خوش زندگی کرد و مدّعی بود که همه خوب و پاک و مؤمن و خدوم هستند. باید در این فتنه‌ها ضعیف‌ها زمین بخورند و بعد نوبت قوی‌ترها شود که غربال و گلچین شوند و افراد ثابت قدم باقی بمانند. ایشان اعتقاد داشتند، باید با سلاح تقوا از این فتنه‌ها گذشت.[۲]

---

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۵۱۴؛ «حدیث خوبان»، مکاتبه و اندیشه، ش۳۵، تابستان ۱۳۸۹، ص۷۱۶۹.
۲. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۹۶-۹۷.

پیامدهای عدم رعایت تقوا

آن‌گاه که تقوای الهی رعایت نمی‌شود، نتایج ناگواری به بار می‌آید که از جمله عبارت است از:

۱. بی‌اثر شدن مواعظ

حضرت آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی ﷺ می‌فرماید:

به دو علت موعظه و پند و اندرز، در مردم تأثیر نمی‌کند. یکی این‌که طرف مقابل زمینه پذیرش سخنان خوب را ندارد؛ مثل یزیدها و معاویه‌ها. اگر بزرگوارانی مثل امام حسین و یا امیرمؤمنان ﷺ موعظه کنند، اثر نمی‌کند؛ و دوم این‌که، گوینده‌ی موعظه، خود اهل عمل نیست. هنوز نتوانسته است خود را بسازد و گناهان را ترک کند و تقوای الهی را رعایت نماید؛ لذا طرف مقابل وقتی که از او احکام حلال و حرام را می‌شنود، عملاً می‌بیند که خودِ خطیب مبتلا به افعال حرام است (مثل غیبت کردن و دیگر رذایل اخلاقی)، کلام خطیب در او تأثیری نخواهد داشت.[۱]

۲. آسیب‌زا شدن علوم

علم بدون تقوا از دیدگاه حضرت امام ﷺ نه تنها مفید نیست، بلکه آسیب‌های فراوانی به دنبال دارد. ایشان می‌فرماید:

اگر انسان خبائث را از نهادش بیرون نکند، هرچه درس بخواند و تحصیل نماید، نه تنها فایده‌ای بر آن مترتّب نمی‌شود، بلکه ضررها دارد. زمانی که علم در این مرکز خبیث وارد شد، شاخ و برگ خبیث به بار می‌آورد و شجره‌ی خبیثه می‌شود. هرچه این مفاهیم در قلب سیاه و غیرمهذّب انباشته گردد، حجاب زیادتر می‌شود. در نفسی که مهذّب نشده، علم حجاب ظلمانی‌ست؛ «العلم هو الحجاب الاکبر»؛ لذا شرّ عالِم فاسد برای اسلام از هر شرّی خطرناک‌تر و بیشتر است. علم نور است؛ ولی در دلِ سیاه و قلب فاسد، دامنه‌ی ظلمت و سیاهی را گسترده‌تر می‌سازد. علمی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، در نفسِ دنیاطلب، باعث دوری بیشتر از درگاه ذی‌الجلال می‌گردد. ... اگر شما درس بخوانید و زحمت بکشید، ممکن است عالم شوید؛ ولی بدانید میان عالم و مهذّب خیلی فاصله است. مرحوم شیخ،[۲] استاد ما ﷺ می‌فرمود: این‌که می‌گویند «ملّا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل؟» صحیح نیست. باید گفت: ملّا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است؛ چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. ... این اصطلاحات خشک، اگر

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۹.

۲. مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی.

بدون تقوا و تهذیب‌نفس باشد و هرچه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره‌ی نفس بیشتر توسعه می‌یابد... ![1]

رهبر معظم انقلاب نیز، در دیدار با طلاب آزاده و در قالب یک مثال به این حقیقت اشاره می‌کنند:

تقوا، ورع، خودسازی، درون‌سازی، مجاهدت نفس و غلبه بر شیطان درونی و باطنی‌ست که در وجود ما هست و شما خوب می‌توانید با آن مبارزه کنید. شما تجربه کردید. شما با این شیطان کُشتی‌ها گرفتید و پشت او را بارها به زمین رساندید. این را نگه دارید و حفظ کنید! مبادا آن‌چه در دوران سختی به دست آمده، در دوران رفاه آسان از کف برود! خیلی مواظب باشید! اگر این تقوا و غلبه بر نفس نباشد، آن علمی هم که گفتیم، سودمند نخواهد افتاد، بلکه مضر خواهد شد؛ مثل سلاحی در دست آدم ناباب.[2]

۳. کینه‌ورزی با خدا و اولیای او

حضرت امام قدس‌سره کینه‌ورزی با خدا و اولیای او را پیامد دیگر دنیاطلبی و عدم رعایت تقوا می‌دانند:

اگر انسان به مرض دنیاپرستی و هواخواهی مبتلا شد، محبت دنیا قلب او را فراگرفت، از غیر دنیا و مافیها بیزار می‌شود. العیاذ بالله! نسبت به خدا و بندگان خدا و پیامبران و اولیای الهی و ملائکة الله، دشمنی می‌ورزد و احساس حقد و کینه می‌کند.[3]

۴. خروج از طلبگی

پیامدهای پیش‌گفته زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که سنخیّت فرد با حوزه و روحانیت از بین برود و در نهایت به خروج از طلبگی و سربازی امام زمان (عجّل‌الله تعالی‌فرجه) منجر شود. مرحوم آیت‌الله مجتهدی می‌گوید:

حالا آثار گناه را ببین. طلبه‌ای را می‌شناختم که در اثر بی‌تقوایی از طلبگی بیرون رفت. بعد از مدتی ریشش را تراشید و کراوات زد. روزی مرا دید و به تمسخر گفت: ما را باش، یک زمانی نماز شب می‌خواندیم! همین گناه کردن و بی‌تقوا بودن، باعث شد که از طلبگی خارج شود؛ زیرا گناه علاوه بر عاقبت به شرّی، حافظه را هم ضعیف می‌کند.[4]

---

۱. امام خمینی، مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص۱۸.
۲. سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیون و طلاب آزاده، ۱۳۶۹/۸/۵.
۳. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۳۰.
۴. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۳۸۹-۳۹۰.

۵. تعفّن

اگر بنا به دلایلی، طلبه‌ی بی‌تقوا در فضای حوزه باقی ماند و مسیر طلبگی را ادامه داد، تعفّن او گسترده می‌شود تا جایی که عالم را فرا می‌گیرد. امام خمینی ﷺ در این زمینه می‌فرماید:

> تعفّن عالِم، عالَم را متعفّن می‌کند. در جهنّم از تعفّن عالِم، پناه می‌برند به آتش و این تعفّن، تعفّن توجّه به دنیاست. حوزه‌های علمیّه بیدار باشند. تقوا را، تقوا را، تقوا را نصب عین خود قرار دهید. فضلا! طلاّب علوم دینی! تقوا، تقوا، تنزیه نفس، مجاهده با نفس.[۱]

نشانه‌های تقوا

تقوای الهی نشانه‌هایی دارد که با توجه به آن‌ها می‌توان میزان پایبندی یا عدم پایبندی خود را به آن سنجید. برخی از این نشانه‌ها عبارتند از:

۱. خجالت نکشیدن از آشکار شدن اعمال

استاد آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی ﷺ از زبان استادشان، مرحوم آیت‌الله علی‌اکبر برهان نقل می‌کند که آن مرحوم می‌فرمود:

> ثواب زیاد است؛ ولی ثواب‌دان ما سوراخ است؛ یعنی فلان عمل را خوب به جای می‌آوریم و در عوض به ما ثواب هم می‌دهند؛ ولی عملِ حرام دیگری را انجام می‌دهیم، مثلاً غیبت می‌کنیم و ثواب‌ها هم می‌ریزد و از بین می‌رود.[۲]

هم‌چنین ایشان در درس اخلاق خود چنین بیان کرده است:

> تقوا که در آیات و روایات آمده، بدین معنا است که اگر اعمال ما را در طَبَقی بگذارند (یا مخفیانه یک هفته، از اعمال ما توسط دوربین‌های مخفی فیلم گرفته باشند و پخش کنند) و به مردم نشان بدهند و بگویند: ای مردم! این اعمال این آقا است. اگر ناراحت نشدیم و خجالت نکشیدیم، معلوم می‌شود که اعمال ما خوب است و فردی باتقوا هستیم.[۳]

---

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج۵، ص۱۶۷؛ مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۳۰.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۹۳.
۳. همان، ص۴۹۱.

۲. بی‌رغبتی به دنیا

حضرت امام خمینی قدس‌سره می‌فرمود:

ملت انتظار دارند که شما روحانی و مؤدّب به آداب اسلامی باشید؛ حزب‌الله باشید؛ از زرق و برق زندگی و جلوه‌های ساختگی آن بپرهیزید.[۱] مسؤولیت شما خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه‌ی مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه‌ی مردم مباح است، برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد. مردم ارتکاب بسیاری از امور مباحه را از شما انتظار ندارند، چه رسد به اعمال پست نامشروع که اگر خدای نخواسته از شما سر بزند، مردم را نسبت به اسلام و جامعه‌ی روحانیت بدبین می‌سازد.[۲] باید بیش از پیش پارسا شویم و از حُطام دنیوی رو برگردانیم. شما آقایان باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهّز کنید، امین شوید، دنیا را در نظر خود تنزل دهید. البته نمی‌توانید مثل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام باشید که می‌فرمود: دنیا در نظر من «عَفطَةِ عنز»[۳] است؛ لیکن از حطام دنیا اعراض کنید.[۴]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز بی‌اعتنایی به زخارف دنیا را از خصایص لازم روحانیت شمرده است:

مسأله‌ی دیگر که ... بارها امامِ بزرگوارمان تکرار می‌کردند و در جاهای دیگر نیز مکرّراً گفته شده، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و جلوه‌های آن است. در این راه، باید از لذّت‌های مادّی زیادی گذشت و خدا را شکر می‌کنیم روحانیت معظّم ما، این خصوصیت را حفظ کرده است. گر چه میدان بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی به دنیا گسترده است و می‌توان در این میدان خیلی پیش رفت. شخصیت‌ها و چهره‌هایی را می‌شناسیم و می‌بینیم که در این چند سال، وجود، حرف و منش‌شان مؤثّر بوده است، به زخارف دنیا بی‌رغبت بوده‌اند، نخواسته‌اند به نفس و شهوات خود پاسخ دهند، مقابل‌شان ایستادند و آن‌ها را کوچک شمردند.

در مقابل اهداف بلند، ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام عمل کنیم ـ خود آن بزرگوار هم همین را فرمود ـ لیکن می‌توانیم ورع، تقوا، بی‌اعتنایی و بی‌طمعی را در خود حفظ و تقویت نماییم. این کار، امروز برای روحانیون وظیفه‌ای مُبرَم است و طلاب، فضلا و مسؤولیت‌دارهای روحانی و شاغلان به این جهت، باید خیلی توجّه کنند؛ چرا که این راه، راه پیامبران الهی و نیز کسانی چون

---

۱. امام خمینی، جهاد اکبر، ص۲۷.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳.

۴. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی): تقریر بیانات امام خمینی، ص۱۴۹.

امیرالمؤمنین ﷺ است که کمترین اعتنایی به این دنیا نکردند. این راه را باید این‌گونه رفت و مقابل زورمندان، شجاعت و شهامت داشت و به مردم تکیه نمود.[۱]

۳. آمادگی برای انجام وظیفه

آیت‌الله مصباح یزدی، مشکل اساسی طلاب را نه نشناختن وظیفه، بلکه عدم آمادگی آنان برای عمل به آن می‌داند. بر این اساس، یکی از نشانه‌های تقوا آن است که فرد برای انجام وظیفه آماده بوده و از ایفای آن شانه خالی نکند. ایشان می‌فرماید:

ای طلبه‌های جوان! شاید آن وقت که ما هم جوان بودیم، کم و بیش همین طور بودیم و فکر می‌کردیم مشکل این است که نمی‌دانیم وظیفه چیست و باید چه کار بکنیم و یا چگونه باید وظیفه را تشخیص داد. یعنی تصوّر می‌کردیم که اگر وظیفه‌ی خود را بدانیم، دیگر مشکلی نیست، چون می‌دانیم که باید چه کار کنیم و حتماً آن را انجام خواهیم داد؛ اما کم‌کم انسان متوجه می‌شود که مشکل اساسی، نشناختن وظیفه نیست، بلکه مشکل آماده نبودن برای انجام وظیفه است و شیطان آن‌چنان زمینه‌ها را برای انسان فراهم می‌کند که او را فریب بدهد و انسان را توجیه کند که حتّی گاهی لباس واجب شرعی هم به کار خلافش می‌پوشاند که این کار واجب شرعی است. او انسان را در یک دامی می‌اندازد که افتادن همانا و نابود شدن و سوختن آخرتش همان.[۲]

۴. پرهیز از امور شبهه‌ناک

مرحوم شیخ انصاری ﷺ دارای یک هم‌مباحثه‌ای بود. وقتی مرحوم شیخ تصمیم گرفت در نجف اشرف بماند، هم‌مباحثه‌ی وی به وطنش مسافرت کرد. از این جریان مدّتی گذشت و اوایل ریاست شیخ بود که آن طالبِ علم برای زیارت به نجف آمد. وقتی شیخ را در مقام ریاست شیعه دید، از او پرسید: من و تو هم‌بحث بودیم. چطور شد شما به این مقام رسیدید و من همانم که بودم؟ مرحوم شیخ فرمودند: «من شیره را نخوردم و شما خوردید!» و این اشاره به این داستان بود که در ایّام تحصیل، یک‌مرتبه شیخ با هم‌مباحثه‌ی خود به مسجد کوفه می‌روند و در آن‌جا گرسنه می‌شوند؛ ولی تنها یک فَلس[۳]

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمع کثیری از علما و طلّاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم و مدارس علمیه‌ی تهران، ۱۳۶۸/۱۲/۲.
۲. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع اعضای «کانون طلوع»، «صراط تکلیف»، قم، ۱۳۸۸/۸/۱۹.
۳. واحد پول خرد عراق.

پـول داشـتند. شـیخ یـک فَلس پـول را بـه رفیقـش می‌دهـد تـا بـرود و چیـزی خریـداری کنـد و بیـاورد. او هـم رفـت و مقـداری نـان و شـیره [کـه] روی نـان ریختـه بـود، آورد. شـیخ فرمـود: ایـن نـان و شـیره بـه انـدازه دو فلـس اسـت؛ در حالـی کـه شـما یـک فلـس بیشـتر نداشـتی؟! رفیقـش گفـت: بـا آن یـک فلـس نـان خریـدم و یـک فلـس شـیره را نسـیه گرفتـم. شـیخ فرمـود: مـن از شـیره نمی‌خـورم؛ چـون نمی‌دانـم کـه آیـا می‌توانـم قـرض را ادا کنـم یـا نـه؟ رفیقـش خندیـد و از آن شـیره خـورد و شـیخ تنهـا نـان بـدون شـیره را خـورد. شـیخ می‌خواسـت هم‌مباحثـه‌ی خـود را آگاه کنـد کـه بـر طالـب علـم واجـب اسـت تـا ایـن مقـدار احتیـاط کنـد تـا بـه مرتبـه‌ای از مراتـب علـم برسـد.[1]

هم‌چنیـن نقـل شـده اسـت کـه آیت‌الله حـاج آقـا رحیـم ارباب، دو سـه سـال آخـر عمـر نابینـا شـد .وقتـی از ایشـان پرسـیدند: پـس از ایـن همـه عمـر، آیـا ادعایـی هـم داریـد یـا نـه؟ ایشـان فرمودنـد: «در مسـایل علمـی، هیـچ ادعایـی نـدارم؛ امـا در مسـایل شـخصی خـود، دو ادعـا دارم: یکـی آن‌کـه بـه عمـرم غیبـت نگفتـم و غیبـت نشـنیدم و دوم آن‌کـه در طـول عمـرم چشـمم بـه نامحـرم نیفتـاد». در احـوال شـخصی ایشـان نقـل اسـت کـه فرمـوده بـود: «بـرادرم بـا همسـرش، چهـل سـال در منـزل مـا بودنـد. در ایـن چهـل سـال، یـك بـار همسـر برادرم را ندیـدم».[2]

۵. تقیّد به اعمال ظاهری

از مرحوم آیت الله سید موسی زرآبادی قزوینی نقل شده که فرمود:

> در روزهایی که در قزوین امام جماعت بودم، مدّتی به سیر و سلوک پرداختم و به قدری پیش رفتم که پرده‌ها از جلو چشمم برداشته شد. دیوارها در برابر من حائل نبود. وقتی که در خانه نشسته بودم، رهگذرها را در کوچه و خیابان می‌دیدم. روزی به من گفته شد: «حالا که به این مقام رسیده‌ای، اگر بخواهی به مدارج بالاتر و مقامات والاتر برسی، یك راه دارد و آن ترك اعمال ظاهری است!
> گفتم: این اعمال ظاهری با دلایل قطعی و براهین مسلّم شرعی به ما ثابت شده است. من هرگز تا زنده‌ام، آن‌ها را ترك نخواهم کرد!
> گفته شد: در این صورت، همه‌ی آن‌چه به شما داده شده، از شما سلب خواهد شد.

---

۱. «رمز موفقیت»، روزنامه ایران، شماره ۴۸۵۶، تاریخ: ۱۳۹۰/۰۵/۱۲.

۲. خبرگزاری حوزه، «آب‌ها و آیینه‌ها (۳۱)»، کد خبر: ۳۵۰۵۲۳، تاریخ: ۱۳۹۴/۳/۳.

گفتم: به جهنّم!
از همان لحظه، آن حالت از من سلب شد و یك فرد عادی شدم. دیگر از آن کشف و شهود، هیچ خبری نبود. در آن هنگام متوجه شدم که شیطان از این اعمال ظاهری، با آن همه نقصی که دارد، شدیداً در رنج و عذاب است؛ و لذا تصمیم گرفتم که با تمام قدرت ـ علاوه بر واجبات ـ به اعمال مستحبی روی بیاورم و در حدّ توان، چیزی از مستحبات را ترك نکنم. از فضل پروردگار، در پرتو التزام به شرع مبین، حالاتی به من دست داد که حالات پیشین در برابر آن ناچیز بود.[۱]

آری سید خیلی مراقبت در کردار و گفتار داشتند؛ حتی بنا به نقل مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی در جلسه درس آمده است:

مرحوم سید، گاهی فرزند خردسال ایشان فضولی می‌کرد. ایشان با اشاره به قلم‌تراشی که در پیش رو داشتند، می‌گفتند: آقا! ... بنشین. این قلم‌تراش گوش را می‌برد. یعنی حاضر نبودند، برای آرام کردن و ساکت نمودن فرزند، مثل بقیه‌ی مردم بگویند: بنشین، گوشَت را می‌برم.[۲]

۶. حساسیت ویژه در مصرف بیت المال

در بیانات حضرت آیت‌الله جوادی آملی آمده است:

یک روز مهمان مقام معظم رهبری بودم. فرزند ایشان، آقا مصطفی نیز نشسته بود که سفره گسترده شد. آیت‌الله خامنه‌ای به وی نگاهی کرد و فرمود: شما به منزل بروید. من خدمت ایشان عرض کردم: اجازه بفرمایید آقازاده هم باشند. من از وی درخواست کرده‌ام که با هم باشیم. آقا فرمودند: این غذا از بیت المال است، شما هم میهمان بیت المال هستید. برای بچه‌ها جایز نیست که بر سر این سفره بنشینند. ایشان به منزل بروند و از غذای خانه میل کنند. من در آن لحظه فهمیدم که خداوند چرا این همه عزّت به حضرت آقا عطا فرموده است.[۳]

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۳۲۹.
۲. همان.
۳. «خاطراتی درس‌آموز از زندگی مقام معظم رهبری (۴)»، ماه‌نامه مبلغان، ش۴۸، دی ۱۳۸۲، ص۱۳۲-۱۳۳.

راهکارهای تحصیل تقوا

۱. درک محضرِ الهی

از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بهترین راه، راهی است که حضرت امام ﷺ فرمود و آن این است که انسان متوجه باشد که «عالم محضرِ خداست». خدا بر همه چیز، بر حالات درونی و بر افکار و اندیشه‌های ما احاطه دارد. همه چیز برای او حاضر است و از او نمی‌توان چیزی را مخفی کرد.[۱]

۲. ایمان به معاد

علامه طباطبایی ﷺ معادباوری را راهکاری اساسی برای کسب تقوا می‌داند. ایشان می‌فرماید:

> ایمان به روز جزا، مهم‌ترین عاملی‌ست که انسان را به ملازمت تقوا و اجتناب [از] اخلاق ناپسند و گناهان بزرگ وادار می‌کند؛ چنان‌که فراموش ساختن یا ایمان نداشتن به آن، ریشه‌ی اصلی هر گناه و بزهی‌ست.[۲]

۳. مشارطه، مراقبه و محاسبه

حضرت امام ﷺ در اهمیت این سه می‌فرماید:

> از امور لازم برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه می‌باشد. مشارطه آن است که در اوّلِ روز، مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده‌ی خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد. معلوم است یک روز خلاف نکردن، امری‌ست سهل و انسان می‌تواند به آسانی از عهده‌ی آن برآید. تو عازم شو، شرط کن و تجربه نما! ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنودِ آن ملعون، این امر را بر تو بزرگ نمایش دهند؛ ولی این از تلبیسات آن ملعون است. از روی واقع، او را لعن کن! اوهامِ باطله را از قلب بیرون نما و یک روز تجربه کن! آن وقت تصدیق خواهی کرد. پس از این مشارطه، باید واردِ مراقبه شوی. آن‌چنان است که در تمام مدّتِ شرط، متوجّه عمل به آن باشی. خود را ملزم بدانی در عمل به آن؛ و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده‌ی خداست، بدان که این از شیطان و جنودِ اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی، بازدارد. به آن‌ها لعنت کن؛ از شرّ آن‌ها به خداوند پناه بر؛ آن خیالِ باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که یک امروز را با خود شرط کردم، خلافِ فرمان خداوند تعالی نکنم؛ زیرا ولی نعمت

---

۱. مصباح یزدی، «تقوا کلید حل مشکلات»، سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی در همایش ناظران شورای نگهبان، ۱۳۸۶/۱۱/۲۶.
۲. اکبری مزدآبادی، بنده خاص، ص۵۴.

من، سال‌های دراز است به من نعمت داده؛ صحّت، سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت‌هایی نصیبم ساخته که اگر تا ابد خدمتِ او کنم، از عهده‌ی یکی از آن‌ها برنمی‌آیم، سزاوار نیست شرطی جزئی را وفا نکنم. امید است ـ ان‌شاءالله ـ شیطان طرد شود، منصرف گردد و جنودِ رحمان غالب آید. این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو ـ از قبیل کسب، سفر، تحصیل و غیرها ـ منافات ندارد.[۱]

آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری ﷺ می‌فرمود:

آقای قاضی همواره به ما می‌گفتند: اذکار و ادعیه به واسطه‌ی شرایط تأثیر می‌کند و مراقبه، حرف اوّل را می‌زند.[۲]

آیت‌الله حاج سیّد محمّدحسن مرتضوی لنگرودی ﷺ در بیان مراقبه‌ی علامه طباطبایی فرمود:

علامه اهل مراقبه بود. یک وقتی خدمت آن بزرگوار رسیدیم که دستورالعملی به ما بدهد. فرمود: «مراقبه و محاسبه! این دو حالت را شخص سالک باید از ابتدای سیر و سلوك تا انتها ملتزم باشد.» فرمود: «آخر شب پیش از خواب، اعمالی را که در روز انجام داده‌اید، بررسی کنید! هر یک از اعمالتان که خوب بود، خدا را برای آن حمد و سپاس گویید و توفیق انجام بهتر آن را در روز بعد از خداوند مسألت کنید. اگر خدای نکرده، تقصیر و یا خطایی مرتکب شده بودید، فوراً توبه نمایید و تصمیم بگیرید دیگر آن را انجام ندهید. اگر دیدید خلاف‌های شما متعدّد است، تصمیم بگیرید فردا آن را کم کنید.»[۳]

آیت الله حسن‌زاده آملی نیز، در توصیف اهتمام علامه طباطبایی ﷺ به محاسبه‌ی نفس و تأکید بر آن می‌فرماید:

به حقیقت، دلِ این مرد بزرگوار، معدن تقوا بود؛ زیرا بسیار مواظب خود بود. همواره اهتمامش بر این بود و می‌گفت در شب و روز زمانی را برای حساب‌رسی خود قرار دهید و ببینید این بیست و چهار ساعت چگونه بر شما گذشته؟ اهل محاسبه باشید! همان‌طور که یک بازرگان یا کاسب، دخل و خرج خود و صادرات و وارداتش را حساب می‌کند، شما ببینید در این شب و روز که بر شما گذشت، چه چیزی اندوخته‌اید و چه گفته‌اید؟ یک یکِ رفتار و گفتارتان را حساب برسید. از نادرستی‌ها استغفار کنید و بکوشید تکرار نشود و برای آن‌چه شایسته و صالح و به فرمان حاکم عقل بود، خدا را شاکر باشید تا به تدریج برای شما تخلّق به اخلاق ربوبی ملکه بشود؛ «**وَ لَا تَكونوا كَالَّذين نَسُوا**

۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص۹؛ گروه معارف اسلامی، تهذیب نفس و سیر و سلوک از دیدگاه امام خمینی، ص۳۶۷.
۲. صداقت، آفتاب خوبان، ص۵۲؛ هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، عطش، ص۱۲۴.
۳. شمس، سیری در سیره علمی و عملی علامه طباطبایی از نگاه فرزانگان، ص۱۴۹.

اللهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُم[۱]».[۲]

علامه طباطبایی هم‌چنین به یکی از طلاب که درخواستِ دستورالعملی برای تسلّط بر نفس کرده بود، نوشت:

برای موفّق شدن و رسیدن به ... سعادت، همّتی برآورده، توبه نموده و به مراقبه و محاسبه بپردازید. به این نحو که، هر روزه طرفِ صبح که از خواب بیدار می‌شوید، قصد جدّی کنید که هر عملی پیش آید، رضای خدا (عزّاسمه) را مراعات خواهم کرد. آن وقت در هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، نفعِ آخرت را منظور خواهید داشت؛ به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد، انجام نخواهید داد، هر چه باشد و همین حال را تا شب، وقت خواب، ادامه خواهید داد.

وقت خواب، چهار پنج دقیقه‌ای در کارهایی که روز انجام داده‌اید، فکر کرده و یکی یکی از نظر خواهید گذرانید. هر یک مطابق رضای خدا انجام یافته، شکر کنید و در هر یک تخلّف شده، استغفار نمایید و این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش گرچه در بدو حال، سخت و در ذائقه نفس تلخ می‌باشد؛ ولی کلید نجات و رستگاری‌ست... ان‌شاءالله موفّق خواهید بود![۳]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله نیز به تبعِ استاد خود، نقش مراقبه را در رشدِ معنوی حایز اهمیّت دانسته، می‌فرماید:

ای عزیزان من! اگر می‌توانید در شبانه‌روز، ساعات و لااقل دقایقی را به فکر خود باشید! تا بر شما روشن شود، چه کاره هستید؟ برای چه هستید؟ کجا می‌روید؟ تا عمر به غفلت نگذرد.[۴]

ای عزیزان من! اگر نفس را آزاد گذاشتید و مراقب آن نبودید و محاسبه اعمال نکردید و دوش به دوش غفلت، عمر را گذراندید، از سوء خاتمه بترسید.[۵]

ایشان گستره‌ی مراقبه را در تمام اعمال و رفتار و در تمام لحظه‌های عمر می‌داند و می‌نویسد:

ای عزیزان من! محاسبه و مراقبه را در تمام اعمال و رفتار و کردارتان باید داشته باشید، نه سال و ماهی یک مرتبه، بلکه شبانه‌روزی یک مرتبه؛ اگر نگوییم ساعتی یک مرتبه محاسبه و هر آنی مراقبه لازم است.[۶]

شهید قدوسی نیز با تأکید بر اهمیت مراقبه، محیطِ مدرسه را میدان عمل و مراقبت

---

۱. حشر، آیه ۱۹.
۲. حسن‌زاده آملی، در آسمان معرفت، ص۵۴.
۳. محمدی، نامه‌های عرفانی، ص۱۸۷.
۴. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۳۴.
۵. همان.
۶. همان.

می‌دانست. ایشان می‌کوشید عزم و اراده‌ی شاگردان را تقویت کند و معتقد بود خودسازی و نیز مبارزه با نفس اماره و ستیزه با طاغوت، روح استوار و پرصلابت می‌خواهد. این مسیر به استقامت نیاز دارد، توأم با مشقّت است، باید روح تقیّد و عمل به اجزای احکامِ اسلام ملکه شود؛ محیط مدرسه باید میدان عمل و مراقبت باشد.[۱]

هم‌چنین رهبر معظم انقلاب اسلامی با نقل خاطره‌ای از شهید باقری، اهتمام وی به محاسبه‌ی نفس را چنین توضیح می‌دهد:

پارسال یا پیارسال بود که من شرح حال شهید افشردی (باقری) را می‌خواندم ـ به نظرم شرح حال ایشان یا یکی دیگر از همین شهدا بود. در آن‌جا ذکر شده بود که ایشان هر روز خطاهای خود را می‌نوشته؛ همین که در توصیه‌ی علمای اخلاق و در توصیه‌های بعضی از احادیث و این‌ها هم هست که خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید. او این چیزها را روی کاغذ می‌نوشته. ماها رومان نمی‌شود خودمان بنویسیم، روی کاغذ بیاوریم، علنی کنیم؛ ولو بین خودمان و کاغذ. او در یادداشت‌های خود نوشته بود که مثلاً من شب دیدم امروز این چند تا گناه را انجام دادم.[۲]

آیت‌الله مصباح یزدی نیز با تأکید ویژه بر راهکار تمرین که احتمالاً تعبیر دیگری از مشارطه، مراقبه و محاسبه است، می‌فرماید:

برای کسب تقوا، هیچ راهی جزتمرین وجود ندارد. فقط انسان باید تصمیم بگیرد کارش را درست انجام دهد. اما توجه کنید این تصمیم یك‌دفعه پیش نمی‌رود. انسان باید برنامه‌ریزی داشته باشد و مشخص کند که برای مثال، امروز من سرساعت ۸ باید سرکارم باشم و اگر دیر شد، خودم را مؤاخذه کنم؛ نه این‌که اگر ۵ دقیقه دیر شد، بگویم چیزی نیست، فردا ۵ دقیقه زودتر می‌آیم. انسانی که عادت کرده چشمش آزاد باشد و از روی هوس هرجا که می‌رود به این‌طرف و آن‌طرف نگاه می‌کند، اگر قدری چشمش را کنترل کند، با این‌که ممکن است در ابتدا قدری برایش سخت باشد؛ اما پس از چند روز، ترک نگاه گناه‌آلود برایش شیرین می‌شود. آن وقت است که لذّت ترك لذّت را می‌چشد. هم‌چنین کسی که عادت کرده بدگویی کند و بی‌مهابا حرف بزند و مسخره کند، باید بداند هر کلمه حرفی که می‌زند، باید جوابش را بدهد: «**ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**[۳]».[۴]

۱. گفت‌وگو با غلامرضا گلی زواره، «سلوک اخلاقی و مدیریتی شهید قدوسی»، مجله شاهد یاران، ش۳۸، دی‌ماه ۱۳۸۷، ص۸۸.
۲. بیانات مقام معظم رهبری، پس از اقامه‌ی نماز در جمع برخی از شخصیت‌های فرهنگی سیاسی، ۱۳۹۰/۱/۲۳.
۳. ق، آیه ۱۸.
۴. مصباح یزدی، «تقوا کلید حل مشکلات»، سخنرانی ایشان در همایش ناظران شورای نگهبان، ۱۳۸۶/۱۱/۲۶.

۴. اقدام در جوانی

ریشه‌ی نهال تقوا، باید در عُنفُوان جوانی غَرس شود تا بتوان از ثمره‌ی شیرین آن در طول عمر بهره برد. حضرت امام ﷺ در توضیح ضرورت تهذیب نفس در جوانی می‌فرماید:

شما که اکنون جوانید و نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلّط می‌باشید؛ و هنوز ضعفِ جسمی بر شما چیره نشده. اگر به فکر تزکیّه و ساختِ خویش نباشید، هنگام پیری که ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جانتان چیره شد و نیروی اراده، تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بارِ گناه و معصیت، قلب را سیاه‌تر ساخت، چگونه می‌توانید خود را بسازید و مهذّب کنید؟! به سنّ پیری که رسیدید، دیگر مشکل است موفّق به تهذیب نفس و کسبِ فضیلت و تقوا شوید. پشیمانی و عزم بر ترکِ گناه، برای کسانی که پنجاه یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده و ریشِ خود را از گناه و معصیت سفید کرده‌اند، حاصل نمی‌شود. چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند. جوانان ننشینند که گردِ پیری، سر و روشان را سفید کند! قلبِ جوان، لطیف و ملکوتی‌ست و انگیزه‌های فساد در آن ضعیف می‌باشد؛ ولیکن هر چه سن بالا رود، ریشه‌ی گناه در قلب قوی‌تر و محکم‌تر می‌گردد تا جایی که دل کندن از آن ممکن نیست.[۱]

ج) اُنس با قرآن

ارتباط و اُنس با قرآن کریم، نسخه‌ی شفابخشی است که در دنیای فتنه‌آلود امروز، روح و جان طلبه‌ی جوان را صیقلی داده و از آسیب‌ها و آفات محافظت می‌کند. به همین مناسبت رسول اعظم ﷺ فرمود:

إِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ؛[۲]

هرگاه فتنه‌ها هم‌چون پاره‌های شبِ تار بر شما هجوم آورد، به قرآن پناه برید که او شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته شده و شاهدی است تصدیق شده. کسی که او را راهبر خویش گرداند، وی را به بهشت رهنمون گردد و هر کس از آن رو برگرداند، وی را به سوی آتش کشاند.

حضرت امام خمینی ﷺ با تشبیه قرآن به سفره‌ای که برای استفاده‌ی بشریّت پهن شده، می‌فرماید:

---

۱. امام خمینی، جهاد اکبر، ص۵۷.

۲. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۶، ص۱۷۱.

... قرآن یک سفره‌ای است که خدا پهن کرده برای همه‌ی بشر. یک سفره‌ی پهنی است که هرکس به اندازه‌ی اشتهایش از آن می‌تواند استفاده کند؛ اگر مریض نباشد که بی‌اشتها شود ... .[۱]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله نیز قرآن را مایه‌ی روشنیِ دل و روح دانسته و با تأکید بر اُنس با قرآن می‌فرماید:

عزیزان من! قرآن نور است و حقیقتاً دل و روح را روشن می‌کند! اگر با قرآن اُنس پیدا کنید، می‌بینید دل و جان شما نورانی می‌شود. به برکت قرآن، بسیاری از ظلمات و ابهام‌ها از قلب و روحِ انسان زدوده می‌گردد. آیا این بهتر نیست؟ «**يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور**»[۲] به وسیله‌ی قرآن است که خدای متعال می‌فرماید: «**اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور**» به برکت قرآن است که انسان از ظلماتِ اوهام، اشتباهات، خطاها و غلط‌ها، به نور هدایت راه پیدا می‌کند. قرآن کتابِ معرفت است. ما در زمینه‌ی زندگی، در زمینه‌ی آینده، در زمینه‌ی تکلیف کنونی، در زمینه‌ی هدف از بودن و در بسیاری زمینه‌های دیگر، بسیاری از مسائل را نمی‌دانیم. بشر مشحون به جهالت‌هاست و قرآن برای انسان معرفت می‌آورد.[۳]

راهکارهای اُنس با قرآن

۱. نگاه کردن به قرآن

توسّل به قرآن هم آرام‌بخش دل‌هاست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:
النَّظَرُ إِلَى المُصحَفِ عِبادَةٌ؛[۴] نگریستن به قرآن عبادت است.

۲. تلاوت قرآن

تلاوت قرآن از جمله گام‌های نخستینِ اُنس با کتاب الهی است. از این رو، حضرت امام قدس‌سره ضمن تأکید به فرزند خود بر قرائت قرآن، تصوّر مفید نبودن قرائتِ بی‌معرفت را وسوسه‌ای شیطانی می‌داند:

فرزندم! با قرآن، این بزرگ کتاب معرفت آشنا شو؛ حتی اگر شده، با قرائت آن و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصوّر نکنی که قرائت بدون معرفت اثری ندارد؛ که این وسوسه‌ی شیطان است.

---

۱. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص۷۶؛ گلی زواره، «اُنس با قرآن (در اندیشه و سیره امام خمینی)»، مجله پاسدار اسلام، ش۲۱۷، دی ۱۳۷۸، ص۳۰.
۲. بقره، آیه ۲۵۷.
۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرآن، ۱۳۷۳/۱۰/۱۴.
۴. مجلسی، بحار الأنوار، ج۱، ص۲۰۴.

آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس و نامه‌ی محبوب، محبوب است؛ اگرچه عاشق و محبّ، مفاد آن را نداند و با این انگیزه، حُبّ محبوب که کمال مطلوب است، به سراغت آید و شاید دستت گیرد.[۱]

بیانات حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ حاکی از تأثیر عمیق این شیوه از اُنس با قرآن است:

عجیب است ما از قرائت قرآن غافلیم! آیا گوش دادن به کلام خدا، مفیدتر از گوش دادن به سخن شخصیت‌های مهم نیست؟! تلاوت آیات قرآن، کیف مسموع و خودِ قرآن، کیف مبصَر است. هنگامی که قرآن را از حفظ می‌خوانیم، صوتش حاکی از قرآن واقعی و وجود مسموع آن است؛ یعنی به هنگام خواندن قرآن، قرآن را ایجاد می‌کنیم، به آن وجود می‌دهیم و هستی می‌بخشیم. قرائت و تلاوت ما، حاکی از قرآنی واقعی‌ست، با این همه، این‌قدر تلاوت قرآن را حقیر و کوچک می‌شماریم. ما هم‌چون جبرئیل قرآن را ایجاد می‌کنیم. منتها جبرئیل در اوّل و برای اوّلین بار ایجادِ صوت نمود و ما اکنون داریم ایجاد صوت می‌کنیم.

اگر حساب کنیم و بفهمیم اصوات از ما نیست، بلکه از آنِ خداست و ما «**فاعلِ بِهِ الوجودیم**»، نه ما «**مِنهُ الوجود**»، می‌فهمیم ایجاد افعال هم مِنَ الله است. و«**الحَقُّ أن فَاضَ مِن الحَقِّ صُوَرٌ**»؛ حقیقت این است که صُوَر [مخلوقات]، از حضرت حق افاضه شده است.[۲]

استاد مطهری به تأسی از معصومین، علیهم‌السلام علاقه‌ی وافری به تلاوت قرآن داشت. فرزند ایشان می‌گوید:

پدرم قرآن را با آهنگِ خوش می‌خواند. هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء، یک یا چند سوره از قرآن را با صوتی خوش تلاوت و قبل از خواب [هم]، نیم ساعت قرآن تلاوت می‌نمود. ایشان به یکی از فرزندانش می‌نویسد: حتی‌الامکان از تلاوتِ روزی یک حزب قرآن که فقط پنج دقیقه طول می‌کشد، مضایقه مکن و ثوابش را هدیه به روح مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ بنما، که موجب برکت عمر و موفقیت است ان شاء الله.[۳]

علامه‌ی طباطبایی، هشت جزء آخرِ قرآن را حفظ بود و معمولاً روزها می‌خواند. حتّی در این اواخر که بیماری رعشه ایشان را گرفتار ساخته بود و واقعاً رنجشان می‌داد و مرتّب

---

۱. امام خمینی، صحیفه امام، ج۱۶، ص۲۱۱.

۲. رخشاد، همان، ج۳، ص۲۵۸و۲۵۹.

۳. نگارش، «رمز موفقیت استاد مطهری»، نشر امام عصر، ص۱۳۶؛ معاونت فرهنگی تربیتی جامعه المصطفی العالمیه، مِسطَر: سیره تربیتی علمای اسلام، ش۳، ص۱۳۶.

داروی اعصاب مصرف می‌کرد، تلاوت قرآن را ترک نمی‌کرد.[۱]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله می‌نویسد:

ای عزیزان من! از خواندن قرآن و ادعیه‌ی شریفه مضایقه نفرمایید؛ [که] دل شما را پاکیزه و متوجه حقائق و اُنس با حضرتِ حق می‌سازد.[۲]

آیت‌الله قاضی رحمه‌الله رعایت آدابِ ظاهری و باطنی تلاوتِ قرآن را در فهم و درکِ آن مؤثّر می‌داند و به آن توصیه می‌کند. از آیت‌الله شیخ محمّدتقی آملی رحمه‌الله نقل است:

روزی از ایشان (آیت‌الله قاضی) سؤال کردم: خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که عدّه‌ای به هنگام قرائتِ قرآنِ کریم، جلوشان درگاه آفاق باز می‌شود و غیب و اسرار بر آن‌ها تجلّی می‌کند... . حال آن‌که ما قرآن می‌خوانیم و چنین اثری نمی‌بینیم! مرحوم قاضی مدّت کوتاهی به چهره‌ی من نظر کرد و سپس فرمود: بلی! آن‌ها با شرایط ویژه قرآن کریم را تلاوت می‌کنند. برای مثال، رو به قبله می‌ایستند، ... سرشان پوشیده نیست؛ کلام‌الله را با هر دو دستشان بلند می‌کنند و توجّه دارند به این‌که جلوی چه کسی ایستاده‌اند! امّا تو قرآن را تلاوت می‌کنی، در حالی‌که تا چانه‌ات زیر کرسی رفته‌ای و قرآن را روی زمین می‌گذاری و در آن می‌نگری ...![۳]

آیت‌الله سید محمدباقر موسوی همدانی رحمه‌الله می‌گوید:

در یکی از روزها که مشغول ترجمه‌ی المیزان بودم، قرآن دستم بود و تفسیر هم روبه‌رویم. در این حالت، می‌خواستم کتاب دیگری باز کنم؛ امّا چون احتمال داشت آن صفحه‌ی مورد نظر از قرآن بسته شود و به هم بخورد، قرآن را پشت رو روی زمین نهادم. علّامه طباطبایی رحمه‌الله که حالات و رفتارم را مشاهده می‌کرد، فوراً قرآن را برداشت، بر آن بوسه زد و به من گفت: دیگر از این کارها نکنید![۴]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله نیز می‌فرماید:

ای عزیزان من! چون قرآن خواندید، به آدابش عمل کنید. متوجه شوید که با شما سخن می‌گوید. سخنان را چون سخنان عادی حساب مکنید؛ تا شما را به خیر دنیا و آخرت و معنویات راهنما باشد.[۵]

آیت‌الله میرزا علی قاضی رحمه‌الله، در توصیه به شاگردانش، آن‌ها را به تلاوت قرآن با صدای زیبا فرا می‌خواند:

---

۱. حسنی، «ویژگی‌های اخلاقی علامه طباطبایی»، مکتب اسلام، ش۱۰، سال۲۱، ص۳۷؛ نظری، آن مرد آسمانی، ص۱۲۶.
۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۵۰.
۳. حسن‌زاده، اسوه عارفان، ص۲۵؛ هیأت تحریریه شمس الشموس، عطش، ص۴۴-۴۴.
۴. تاجدینی، یادها و یادگارها، ص۹۹.
۵. سعادت‌پرور، همان، ص۵۰.

عَلَیکُم بِقِرَائَة القُرآنِ الکَریم فِی اللیلِ بِصَوتِ الحسنِ الحَزِین فَهُوَ شَرَابِ المُؤمِنِین؛
بر شما باد قرائت قرآن در شب، با صدای زیبا و غمانگیز! پس آن شرابِ مؤمنان است.

و نیز می‌فرماید:

آن قُرّة العُیون مخلصین را همیشه در چشم داشته باشید و با آن هادی، طریق مقیم و صراطِ مستقیم را سیر نمایید. از جمله سیرهای شریف آن، قرائت است به حُسن صوت و آداب دیگر؛ به‌خصوص در بطون لیالی.[۱]

اختصاص وقت معین، از جمله آداب تلاوت قرآن است که بزرگان دین به آن سفارش کرده و خود نیز عامل به آن بوده‌اند. حضرت امام ﷺ با وجود دل‌مشغولی‌های متعدد اجتماعی، وقت خاصی را برای تلاوتِ قرآن اختصاص داده بودند. این خاطره گویای اهتمام ویژه‌ی ایشان به قرآن در اوج جریان‌های انقلابِ اسلامی است:

پانزدهم بهمن بود که به آقای خامنه‌ای خبر دادند اعضای شورای انقلاب، نزد امام جلسه دارند. برای رسیدن به مدرسه‌ی پسرانه، با سختی از میان جمعیت گذشت. آن روز یک‌صد هزار نفر منتظر بودند تا به دیدار امام بروند.[۲] به مقرّ امام رسید. بقیه‌ی اعضا آن‌جا بودند. پشت در اتاق، امام به تلاوت قرآن مشغول بود؛ آن هم این وقت روز. تلاوت، عادت مؤمنان است؛ بعد از نماز صبح، مغرب و عشاء. دانستم امام در میان مشاغل فراوانشان، زمانی را به تلاوت قرآن اختصاص داده‌اند و اجازه نداده‌اند که کارهای مهم‌شان مزاحمِ مؤانست با قرآن شود. وقتی وارد شدند، امام سر از قرآن برداشت، با احترام آن را بست و نگاهی به آنان انداخت و پاسخ سلامشان را داد.[۳]

امام ﷺ روزانه هفت بار قرآن می‌خواند. اوقات قرائت ایشان ـ که حاج احمد آقا نقل می‌کند ـ روزانه چهار جزء قرآن را شامل می‌شود که به ترتیب عبارت بودند از: قبل از نماز صبح، بعد از نماز صبح، ساعت نُه صبح، قبل از نماز ظهر، بعد از ظهر (بعد از قدم زدن روزانه)، قبل از نماز مغرب و بعد از نماز عشاء.[۴]

علامه طباطبایی نیز به طلبه‌ای که از ایشان دستورالعمل معنوی درخواست کرده بود، فرمود:

هر شب نیز پیش از خواب، اگر توانستید سُوَر مسبّحات ـ یعنی سوره‌های حدید، حشر، صف،

---

۱. هاشمیان، دریای عرفان، ص۱۲۸
۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، کتاب بیست و پنجم، ص۲۷۱.
۳. بهبودی، شرح اسم، ص۶۵۸و۶۵۹.
۴. رجایی، برداشت‌هایی از سیره‌ی امام خمینی، ج۳، ص۸.

جمعه و تغابن .را بخوانید و اگر نتوانستید، فقط سوره‌ی حشر را بخوانید و پس از بیست روز از حال اشتغال، حالات خود را برای بنده در نامه بنویسید. ان‌شاءالله موفّق خواهید بود![1]

هم‌چنین آیت‌الله حسن‌زاده آملی می‌فرماید:

آقا! ذکر می‌خواهید؟ یکی از اسماء قرآن، ذکر است. ذکر همان ذکر است؛ البته دقت داشته باشید چطور برای هر درس، وقت معیّن دارید، برای قرآن هم همین طور باشد. یک درس را قرآن قرار دهید و در پیشگاهش به درس بنشینید و خدا هم استاد باشد.[2]

البته اختصاص زمان معین به تلاوتِ قرآن، منافاتی با آن ندارد که در زمان فراغت نیز به قرائتِ آیاتِ الهی پرداخته شود. آیت‌الله نجابت رحمه‌الله می‌فرماید:

آیت‌الله میرزا علی قاضی رحمه‌الله به مرحوم آیت‌الله شیخ علی‌محمّد بروجردی (از شاگردان برجسته‌ی ایشان) فرموده بودند: هیچ‌گاه از قرآن جدا مشو! و ایشان تا آخر عمر بر این سفارش آقای قاضی وفادار بود. از این رو، هرگاه از کارهای ضروری و روزمرّه فارغ می‌شد، قرآن می‌خواند و با قرآن بود.[3]

۳. حفظ قرآن

حفظ قرآن خیلی باارزش است! حفظ قرآن این فرصت را به حافظ خواهد داد که با تکرار آیات، در قرآن قدرت تدبّر پیدا کند. این فرصت است! این توفیق است! این را از دست ندهید! آن‌هایی که حافظند، این نعمت بسیار بزرگ الهی را قدر بدانند! نگذارند حفظشان ضعیف شود، یا خدای نکرده از دست برود! من باز هم به جوانان عزیزمان توصیه می‌کنم با قرآن اُنس بگیرید، با قرآن مجالست کنید. «**وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى**»؛[4] هر بار که شما با قرآن نشست و برخاست کنید، پرده‌ای از پرده‌های جهالت شما برداشته می‌شود؛ چشمه‌ای از چشمه‌های نورانیّت در دل شما گشایش پیدا می‌کند و جاری می‌شود. اُنس با قرآن، مجالست با قرآن، تفهّم قرآن، تدبّر در قرآن، این‌ها

---

۱. هاشمیان، نامه‌های عرفانی، ص۱۸۷؛ تهیه و نشر مؤسسه بوستان کتاب قم، مرزبان وحی و خرد، ص۴۹.

۲. برزگر، جمع پراکنده، ص۱۴۵؛ واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۱۸و۱۱۹.

۳. شمس الشموس، عطش، ص۲۷۲.

۴. کسی با قرآن هم‌نشین نشد، مگر آن که برافزود یا از او کاست، در هدایت او افزود و از کور دلی و گمراهی اش کاست. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶)

لازم است![1]

یکی از ویژگی‌های برجسته آیت‌الله خزعلی، حفظ قرآن و نهج البلاغه بود. وی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام به حفظ قرآن و نهج البلاغه کرد و در مسابقه سراسری (در ایران)، مقام اوّل در حفظ کلّ قرآن کریم را به دست آورد. در مسابقه بین‌المللی نیز، به مقام دوم در حفظ قرآن کریم نایل شد. وی علاوه بر حفظ کلّ قرآن، حافظ تمامی نهج البلاغه نیز بود.[2]

۴. تدبّر در قرآن

اندیشیدن درباره‌ی معارفِ عمیقِ قرآن کریم، بُعدی دیگر از ابعاد ارزشمند اُنس طلاب با صحیفه‌ی الهی به شمار می‌رود. اهمیّت تدبّر در قرآن تا آن جاست که خداوند متعال، منشأ عدم تدبّر در آن را، نهاده شدن قفل بر قلوب می‌داند: «**أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها**».[3]

آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله تدبّر در قرآن را زمینه‌ساز تقویت اراده و استقامت می‌داند:

> اگر در آیات قرآن تأمّل کنیم، اراده و استقامت ما قوی‌تر و بیش از این خواهد شد. همین آیات قرآنی‌ست که توانست در روزگاری، انسان‌هایی را تربیت کند که با دنیای کفر و ظلمات بستیزند. همین معارف است که ملّت بزرگ ما را وادار کرد و مجهّز نمود که با دنیای مدرن مظلَم جاهلیت ـ جاهلیت مدرن و جاهلیت قرن بیستم ـ مقابله نماید. امیدواریم ملّت ما روز به روز به قرآن و حقایق قرآنی نزدیک‌تر شود![4]

هر چند تدبّر در تمامی آیات قرآن، روح‌بخش و سازنده است؛ با این حال، برخی از آیات و سوره‌ها تأثیر ویژه‌ای دارند. برای نمونه، امام خمینی قدس‌سره در سفارش به فرزند خود، بر تدبّر در سوره‌ی حشر و استفاده از گنجینه‌های معارف آن تأکید کرده است:

> پسرم! سوره‌ی مبارکه‌ی حشر را مطالعه کن، که گنجینه‌هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد انسان عمری در آن‌ها تفکر نماید و از آن‌ها به مدد الهی توشه‌ها بردارد؛ به‌خصوص آیات آخر آن؛ درست از آن‌جا که فرماید: فرماید: «**يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ لْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ**

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با قاریان قرآن، ۱۳۸۹/۴/۲۴.

۲. دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، خبرگان ملت، ج۲، ص۲۲۹؛ جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۶، ص۴۶۰.

۳. آیا در قرآن تدبّر و تأمّل نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌ها خورده است. (محمد، آیه ۲۴)

۴. سخنرانی مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۹/۱/۱۰.

اتَّقُواْ اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُون»[۱] تا آخر سوره. در همین آیه‌ی کوچک، لفظاً و بسیار بزرگ معناً، احتمالاتی‌ست سازنده.[۲]

ایشان هم‌چنین به نقل از استاد عارفِ بزرگوار و شیخِ عالی‌قدر خود، آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی می‌فرمود:

مواظبت در آیات ـ آخر سوره‌ی حشر، از آیه‌ی شریفه‌ی: «**يَا اَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا اتَّقُواالله وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ**»[۳] تا آخر سوره‌ی مبارکه ـ و تدبّر در معنی آن‌ها در تعقیب نمازها، و به‌خصوص در اواخر شب که قلب فارغ‌البال است در اصلاح نفس بسیار مؤثّراست. هم‌چنین، برای جلوگیری از شرّ نفس و شیطان، دوام بر وضو را سفارش می‌فرمودند و می‌گفتند: «وضو به منزله‌ی لباس جُندی‌ست.»[۴]

۵. زندگی قرآنی

عمل به قرآن، مهم‌ترین جنبه‌ی اُنس با قرآن و تضمین کننده‌ی سعادت دنیا و آخرت افراد و جوامع است. رهبر معظم انقلاب دام‌ظله با بیان مطلبی در خصوص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خویِ ایشان را خویِ قرآنی دانسته و همگان را به این خو فراخوانده‌اند:

با قرآن باید عجین شد! مفاهیم قرآنی، مفاهیمی‌ست برای زندگی؛ فقط معلومات نیست! گاهی انسان معلومات قرآنی‌اش خوب است؛ امّا اثری از قرآن در زندگی‌اش نیست! ... ما باید تلاشمان این باشد که قرآن در زندگی‌مان تجسّم پیدا کند؛ همان‌طور که وقتی از یکی از زوجات مکرّمه‌ی پیغمبر اکرم درباره‌ی اخلاق ایشان پرسیدند، در جواب گفت: «كانَ خُلقه القُرآن؛ اخلاق او قرآن بود.»[۵] یعنی قرآنِ مجسّم بود. این باید در جامعه‌ی ما تحقّق پیدا کند![۶]

ایشان هم‌چنین نقش زندگی قرآنی را در موفقیّت جوامعِ اسلامی چنین تبیین می‌کنند:

اُنس با قرآن، معرفتِ اسلامی را در ذهن ما قوی‌تر و عمیق‌تر می‌کند. بدبختی جوامعِ اسلامی، به خاطر دوری از قرآن، حقایق و معارف آن است. آن کسانی از مسلمانان که معانی قرآن را نمی‌فهمند و با آن اُنس ندارند، وضعشان معلوم است؛ حتّی کسانی هم که زبان قرآن، زبان آن‌هاست و آن

---

۱. ای آنان که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید! و هرکس بنگرد که برای فردای قیامت، چه پیش فرستاده و تقوای خدا پیشه سازید! خدا به آن‌چه انجام می‌دهید، آگاه است.

۲. امام خمینی، صحیفه امام، ج۱۸، ص۵۱۳.

۳. حشر، آیه ۱۸.

۴. امام خمینی، چهل حدیث، ص۲۰۸.

۵. حسینی فیروزآبادی، فضائل الخمسة، ج۱، ص۱۱۷.

۶. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور، ۱۳۸۸/۷/۲۸.

را می‌فهمند، به خاطر عدم تدبّر در آیات قرآن، با حقایق قرآنی آشنا نمی‌شوند و اُنس نمی‌گیرند. می‌بینید آیه‌ی «**لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلا**»[۱] یعنی خداوند مؤمنین را زیردست و زبون کفّار قرار نداده است. در کشورهای عربی و به وسیله‌ی مردمِ عرب‌زبان در دنیا خوانده می‌شود؛ امّا به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجّه، تنبّه و تدبّر نیست؛ لذا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند.[۲]

آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، سیره‌ی علامه‌ی طباطبایی را آمیخته با قرآن توصیف می‌کند:

سیره‌ی زندگی علّامه طباطبایی با قرآن آمیخته بود؛ یعنی با قرآن زندگی می‌کرد، با قرآن می‌اندیشید، شاگرد خوب قرآن کریم بود، با قرآن معارف الهی را درمی‌یافت، با قرآن سخن می‌گفت، با قرآن چیز می‌نوشت؛ یعنی تمام شؤون زندگی این عالم ربّانی را چون شاگرد قرآن کریم بود، وحی خدا رهبری می‌کرد.[۳]

آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی نیز قرآنی بودن و استقامت را مضمون دستورالعمل خویش قرار داده است. ایشان می‌فرماید:

روزی درِ منزل را زدند. در را باز کردم و جوانی را دیدم. گفت: حاج آقا! دستورالعملی بفرمایید. گفتم: اولاً انسانی قرآنی باش و ثانیاً استقامت داشته باش. گفت: باز هم بفرمایید. گفتم: تو برو همان اوّلی را انجام بده![۴]

د) اُنس با ادعیه

اُنس و ارتباط با ادعیه از لوازم زندگی طلبگی است؛ به گونه‌ای که بدون آن موفقیّت و پیشرفتی برای طالبِ علم و رهرو مسیر انبیا حاصل نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلا دُعاؤُكُم؛[۵]

بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.

آیت‌الله بهجت با اشاره به اهمیّت دعا و ضرورت آن در هنگام هجومِ بلاها و سختی‌ها می‌فرماید:

عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد![۶] و موفق کسی است که دعایش با شرایط، یعنی به شرط توبه‌ی صادقانه و حقیقی و مستمر باشد و در صورت تأخیر در اجابت ناامید نشود

---

۱. نساء، آیه ۱۴۱.

۲. خطبه‌های مقام معظم رهبری در نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۹/۱/۱۰.

۳. مرزبان وحی و خرد، ص۷۱۳.

۴. برزگر، جمع پراکنده، ص۱۸۷؛ هیأت تحریریه انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۱۸.

۵. فرقان، آیه ۷۷.

۶. أَعْجَزُ اَلنَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اَلدُّعَاءِ... (تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج۱، ص۱۹۸)

و دست از دعا و تضرع و التماس برندارد و مأیوس نشود؛ زیرا یأس از رحمت خدا و استجابت، از بلایی که برای برطرف شدنش دعا می‌کند، بدتر است. از آیه‌ی شریفه‌ی «**فَلَولا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ**؛[1] پس ای کاش که وقتی بلا و سختی ما به آنان می‌آمد، تضرع می‌کردند؛ لیکن دل‌های آنان سخت گردیده است.» استفاده می‌شود که در مقابل تضّرع، قساوت قلب است! البته تضرّع و دعا نه آن وقت که خانه‌ی ما را خراب می‌کنند، بلکه الآن هم که خانه‌های برادران و خواهران دینی ما را خراب می‌کنند، باید دعا کنیم؛ زیرا خانه‌ی برادران دینی، مثل خانه‌ی خود ما است. خدا کند که به دوایِ دردِ خود در این مواقع مُلهَم شویم.[2]

آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله در بیانی ساده دعا را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

دعا یعنی چه؟ یعنی با خدای متعال سخن گفتن. در واقع، خدا را نزدیکِ خود احساس کردن و حرفِ دل را با او در میان گذاشتن.[3]

و در بیانی دیگر، امیدواری را لازمه‌ی آن دانسته است:

دعا یعنی خواستن و خدا را خواندن. خواستن، یعنی امیدواری. تا امید نداشته باشید، از خدا چیزی را درخواست نمی‌کنید. انسان ناامید که چیزی طلب نمی‌کند. پس دعا یعنی امید، که ملازمِ با امید به اجابت است.[4]

ارتباط با خداوند در دورانِ نوجوانی و جوانی، زمینه‌ی تقویت این ارتباط را در دوران‌های دیگر نیز فراهم می‌سازد. ایشان با اشاره به نقش مادرِ خویش، در ارتباط با دعا در دوران کودکی و نوجوانی می‌فرماید:

یادم است هنوز بالغ نبودم که اعمال روز عرفه را به‌جا آوردم. اعمال آن روز، طولانی هم هست. لابد آشنا هستید. خیلی از جوانان با آن اعمال آشنا هستند. چند ساعت طول می‌کشد. اعمال، از بعد از نماز ظهر و عصر شروع می‌شود و اگر انسان بخواهد به همه‌ی آن اعمال برسد، شاید تا نزدیک غروب. روزهای نه چندان بلند. به طول می‌انجامد. آن وقت من یادم است که با مادرم. چون مادرم هم خیلی اهل دعا و توجّه و اعمال مستحبّی بود. می‌رفتیم یک گوشه‌ی حیاط که سایه بود. منزل ما حیاط کوچکی داشت. آن‌جا فرش پهن می‌کردیم. چون مستحب است که زیرآسمان باشد. هوا گرم بود. آن سال‌هایی که الآن در ذهنم مانده، یا تابستان بود یا شاید پاییز بود، روزها نسبتاً بلند بود. در

---

۱. أنعام، آیه ۴۳.

۲. رخشاد، در محضر بهجت، ج۳، ص۲۸۵-۲۸۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۸۴/۷/۲۹.

۴. همان، ۱۳۶۹/۱/۱۰.

آن سایه می‌نشستیم و ساعت‌های متمادی، اعمال روز عرفه را انجام می‌دادیم. هم دعا داشت، هم ذکر و هم نماز. مادرم می‌خواند، من و بعضی از برادر و خواهرها هم بودند، می‌خواندیم. دوره جوانی و نوجوانی من این‌گونه بود؛ دوره اُنس با معنویات و با دعا و نیایش.[۱] مقیّد بودند لیلة‌الرغائب را از دست ندهند. دعاهای ایام ماه رجب را من از بچگی حفظ بودم.[۲]

آثار دعا

برقرار ساختن ارتباط با خداوند در قالب دعا، آثار و برکات زیادی برجا می‌گذارد که اینک به برخی اشاره می‌شود:

۱. برقراری رابطه‌ی عاشقانه با خداوند

رهبر معظم انقلاب با اشاره به سؤالی که از حضرت امام در مورد دعاهای مورد علاقه‌ی ایشان می‌پرسد، به راز و رمز این علاقه نیز می‌پردازد:

یک‌بار از ایشان [امام خمینی ﷺ] سؤال کردم که در میان دعاهای معروف، به کدام‌یک از آن‌ها بیش‌تر اُنس یا اعتقاد دارید؟ ایشان بعد از تأملی فرمودند: «دعای کمیل و مناجات شعبانیه.» وقتی که شما به این دو دعا مراجعه می‌کنید، با این‌که دعاهای دیگر هم ـ مثل ابوحمزه‌ی ثمالی یا دعای امام حسین ﷺ در روز عرفه و دعاهای فراوان دیگر ـ برقراری رابطه با خداست؛ اما در این دو دعا و مناجات، حالت استغفار و انابه و استغاثه و تضرّع به پروردگار را به شکل عاشقانه‌ی آن مشاهده می‌کنید. دعای کمیل هم مناجاتی با خدای متعال است و رابطه‌ی محبت و عشق میان بنده و معبود را ترسیم می‌کند و این همان چیزی بود که امام بزرگوار ما، روح و دل خود را از آن روشن و منوّر می‌داشت.[۳]

۲. استقامت

دعا و مناجات با خدای متعال، زمینه‌ی استقامت در برابر موقعیت‌های دشوار را فراهم می‌کند و موجب می‌گردد که طلبه در اثر قرار گرفتن در فتنه‌ها آسیب‌ناپذیر بماند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به این حقیقت اشاره می‌کنند:

طلبه باید با دعا، ذکر و مناجات اُنس پیدا کند. طلبه باید زندگی خود را زندگی دینیِ محض کند.

---

۱. گفت‌وشنود رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴.

۲. بهبودی، شرح اسم، ص۵۱.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با پاسداران، ۱۳۶۸/۱۲/۱۰.

طلبه باید دل خود را پاک و صاف کند تا وقتی مقابل انوار معرفت و توفیقات الهی قرار گرفت، تلألؤ پیدا کند. برادران! بدون این‌ها نمی‌شود. ما کسانی را داشتیم که از لحاظ علمی، مراتب بالایی هم داشتند و مغزشان قوی بود؛ امّا دل و روحشان ضعیف و آسیب‌پذیر بود. وقتی این‌جا آن بنیه‌ی معنوی و دینی ساخته نشود، آن‌جا که پای مقام و امکانات مادّی به میان می‌آید، انسان می‌لرزد؛ آن‌جا که پای فداکاری به میان می‌آید، انسان می‌لرزد و نمی‌تواند جلو برود؛ آن وقت چطور می‌شود یک ملّت و یک مجموعه را هدایت کرد؟[۱]

ایشان رمز قدرت فوق‌العاده‌ی حضرت امام ﷺ را در آن سنین بالا، ارتباط معنوی با خدایِ متعال دانسته و طلابِ جوان را به این ارتباط در دورانِ جوانی فراخوانده‌اند:

معمولاً پیرمردها، در زودتر از این سن بازنشسته می‌شوند و حالِ اداره‌ی زندگی شخصی خودشان را هم ندارند؛ اما امام در آن سن، چنین بنای عظیم و توصیف‌ناپذیری را به وجود آوردند و در مقابل دشمن، آن‌طور ایستادند که انسان از شجاعت و پایداری ایشان در مقابل حوادث و مصایب، مبهوت می‌ماند.

در همین قم، اوایل انقلاب، به مناسبتی ما خدمت ایشان رسیده بودیم. صحبتی شد و ایشان درباره‌ی سیّد احمدآقا[۲] مطلبی را فرمودند که درست و دقیق یادم نیست؛ اما مضمون آن این بود که اگر این احمد را بگیرند یا شکنجه کنند یا بکشند، من در باطنِ قلبم هم متزلزل نخواهم شد. نه این‌که بخواهم خودم را نگه دارم؛ تظاهر و تصبّر کنم. این، تعبیر ایشان بود. مفهوم «لا تحرّکه العواصف[۳] وقور عند الهزاهز»[۴] این است.

عزیزان من! وقتش حالاست. از این فضای معنوی، مواریث و یادگارهای معنویی که در این فضا انباشته است، استفاده کنید. مرحوم سیّد حسین رضوی، از همین آستان مقدّسه و از علمایِ اوایل قرنِ چهاردهم است که از حالاتش نقل می‌کنند، مثلاً در قنوت نماز وتر، دعای «ابی‌حمزه» را از ابتدا تا انتها می‌خوانده است! چنین عابدان و زاهدانی را این حوزه تربیت کرده است. من از بزرگان حوزه خواهش می‌کنم، درس اخلاق و تهذیب را برای جوانان مستعد، روشن و نورانی ـ که در این

---

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در اجتماع طلّاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

۲. سید احمد خمینی، فرزند حضرت امام.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۷.

۴. يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَ لَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَ الصَّبْرَ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَ الرِّفْقَ أَخُوهُ وَ اللِّينَ وَالِدُهُ. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۵، ص۲۷)

حوزه فراوان هستند. جدّی بگیرند.[۱]

مقام معظم رهبری دام‌ظله تکرار دعاها را به جهت پُرپیچ و خم بودن مسیر، امری لازم دانسته و می‌فرماید:

این که شما هر روز بارها. حدّاقل ده بار. تکرار می‌کنید «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم**» برای چیست؟ یک بار از خدا خواستید، بس است دیگر! امّا در دو رکعت اوّل هر نماز، این را تکرار می‌کنید: «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم**». این برای آن است که صراط مستقیم راه دشوار و پُرپیچ و خَمی‌ست و کسانی که در این راه اشتباه کنند، زیادند. برای خیلی‌ها چنین چیزی پیش می‌آید؛ این است که بایستی انسان به خدا پناه برد! به نظرمن، شما جوانان خیلی راحت‌تر می‌توانید در صراطِ مستقیم الهی باقی بمانید؛ چرا که آن مطامع و اهوایی که در امثال ما و در سنین بالا پدید می‌آید، برای جوان کمتر است.[۲]

۳. انجام کارهای بزرگ

انجام کارهای بزرگ، ثمره‌ی دیگر اُنس و ارتباط با خداست. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، موفقیّت امام قدس‌سره را در تضرّع به درگاه خداوند در دوران جوانی می‌داند و می‌فرماید:

طلبه‌ی امروز باید به این بُعد از زندگی خود [معنویت]، بسیار توجّه کند. شما جوانید؛ دل‌های شما نورانی است و تعلّقاتتان کم است؛ اما همیشه این طور نمی‌مانید. این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاریها و تعلّقات از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره‌ی معنوی خود استفاده کنید.

من یقین دارم، آن پیرمرد نورانی، معنوی، عالم، زاهد و عارف که این انقلاب با دست توانای او بنا، غَرس، آبیاری و میوه‌چینی شد، اگر در جوانی، آن راز و نیازها و آن عبادت‌ها، تفکّرها و توسّل‌ها را نداشت و آن دل مؤمن و نورانی در او پدید نمی‌آمد، این کارهای بزرگ از او صادر نمی‌شد. مرحوم آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی که از علمای بسیار مؤمن، زاهد و خالص بود و در مشهد، بسیاری ایشان را می‌شناختند، نزدیک سی سال پیش از این، به بنده گفت: من در جوانی برای تحصیل به قم رفتم و آن زمان، امام را در حرم مطهّر دیدم. نمی‌شناختم ایشان کیست. دیدم که یک سیّد طلبه‌ی جوان و نورانی در حرم ایستاده، تحت الحنک را انداخته، نماز می‌خواند و اشک می‌ریزد و تضرّع می‌کند. حاج میرزا جواد آقای تهرانی می‌گفت: من او را نشناخته، مجذوبش شدم و از بعضی پرسیدم این آقای نورانی کیست؟ گفتند این آقا روح‌الله خمینی است. وقتی آقا روح‌الله در

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از روحانیون، ۱۳۷۴/۹/۱۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۱۳۷۷/۱۲/۴.

دوره‌ی جوانی آن سرمایه و ذخیره را پدید می‌آورند، آن وقت در سنّ هشتاد سالگی، امام و بنیان‌گذار حکومت جمهوری اسلامی می‌شوند.[۱]

۴. معنویت‌بخشی به فضا

آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله، مناجات و نیایش‌های جوانان را مؤثر و در خدمت آنان بودن را مایه‌ی برکت می‌دانست. جوانانی که با قلب‌های پاک و بی‌ریا و دور از آلودگی‌ها و معاصی، مشغول راز و نیاز با خدا می‌گشتند، فضای مدرسه و اطراف آن را متبرّک و نورانی می‌ساختند، لذا می‌فرمود:

هر چه که خدا به ما لطف کرد، از برکت این بچه طلبه‌هاست.

و نیز می‌فرمود:

وقتی که طلاب برای تعطیلات تابستان به زادگاه خود مراجعت می‌کردند، به مدرسه می‌رفتم و در آن‌جا به قرائت قرآن و دعا می‌پرداختم و مشغول مناجات می‌گشتم تا آن فضا هم‌چنان نورانی و ملکوتی باقی بماند.[۲]

۵. جلب فیض برای دیگران

دعا و نیایش با خداوند، علاوه بر نتایجی که برای خود فرد دارد، آثار و برکاتی نیز برای افرادی دارد که مورد دعای او قرار می‌گیرند. برای نمونه، یکی از کسانی که مرحوم آیت‌الله میرزا جواد ملکی تبریزی را زیارت کرده و از او بهره برده، می‌گوید:

حاج میرزا جواد آقا روزی پس از پایان درس، عازم حجره‌ی یکی از طلبه‌ها ـ که در مدرسه‌ی دارالشفا بود ـ شد و من در خدمتش بودم. به حجره‌ی آن طلبه وارد شد و پس از به جای آوردن مراسمِ احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترك گفت. هدف از این دیدار را پرسیدم؛ در پاسخ فرمودند: شب گذشته هنگامِ سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیه‌ی خودم نیست و چون توجّه کردم، دیدم این آقای طلبه به تهجّد برخاسته و در نماز شبش به من دعا می‌کند و این فیوضات، اثر دعای اوست. این بود که به خاطر سپاس‌گزاری از عنایتش به دیدارش رفتم.[۳]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از روحانیون، ۱۳۷۴/۹/۱۶.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۶۸.۶۷.

۳. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۶۶.۶۷.

حاج محمود اخوان نیز نقل می‌کند:

من جوان بودم که یک‌شب با آقا شیخ مرتضی زاهد، دو نفری از جلسه‌ای برمی‌گشتیم. ایشان پیرمرد و ضعیف شده بود و من دست‌های ایشان را گرفته بودم و در راه رفتن به ایشان کمک می‌کردم. آن شب، من آهسته آهسته ایشان را تا جلوی خانه‌شان رساندم و آماده خداحافظی شدم. آقا شیخ مرتضی زمانی که می‌خواست به داخل خانه برود، رو به من کرد و فرمود: آقا محمود، مرا دعا کن. آقا محمود، دعا کن. من خنده‌ای کردم و عرض کردم: آقاجان! شما که به دعا احتیاج ندارید! تا این جمله از دهان من خارج شد، به یک‌باره چشم‌های آقا مرتضی زاهد پر از اشک و بسیار منقلب و گریان شد و فرمود: نه آقا محمود! دعا کن مرا؛ همه‌ی ما به دعا احتیاج داریم... .

حاج محمود اخوان با گلویی بغض کرده ادامه دادند:

مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد با گریه‌ای شدید و با صدایی لرزان و بغض کرده فرمود: ... محمود! شیطان قسم خورده است تا همه‌ی ما را اغوا کند. همه‌ی ما به دعا احتیاج داریم. دعاکن محمود! دعا کن مرا! دعا کن![1]

هـ) تمسک به اهل‌بیت علیهم‌السلام

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تمسّک به اهل‌بیت علیهم‌السلام را در کنار قرآن، موجب هدایت یافتگی دائمی می‌دانند و اُمّت اسلام را به آن فرا می‌خوانند:

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.[2]

ارتباط با اهل‌بیت علیهم‌السلام به صورت‌های گوناگونی امکان‌پذیر است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. معرفت اهل‌بیت علیهم‌السلام

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله امام‌شناسی را ملازم با خداشناسی دانسته، می‌فرماید:

اگر مسأله امام‌شناسی بالا رود، خداشناسی هم بالا می‌رود؛ زیرا چه آیتی بالاتر از امام علیه‌السلام؟ امام

---

۱. سیف‌اللهی، آقا شیخ مرتضای زاهد، ص۱۳۴ـ۱۳۵.

۲. من در میان شما دو امانت گرانبها می‌گذارم. تا وقتی که از این دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترتم اهل بیت را . و این دو یادگار من هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند، تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۴۷، ص۳۹۹)

آیینه‌ای است که حقیقت تمام عالم را نشان می‌دهد.[۱]

آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی رحمه‌الله، حضرت علی اصغر علیه‌السلام را باب الحوایج می‌داند و با دلی محزون، ذکر مصیبتش را خوانده و می‌فرماید:

به دلیل عدم شناخت است که مردم مقام حضرت علی اصغر علیه‌السلام را درک نمی‌کنند و می‌گویند: ایشان طفلی شش ماهه بوده! این در حالی‌ست که بچه شش ماهه‌ی امام حسین علیه‌السلام با فرزند بیست و چهارساله‌ی ایشان تفاوتی ندارد و ما از درک این معانی و مفاهیم ناتوانیم.[۲]

البته برای دست‌یابی به معرفتِ اصیل اهل‌بیت علیهم‌السلام و پرهیز از سطحی‌نگری، لازم است به منابع متقن و اصیل مراجعه و از آنها استفاده شود. آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی رحمه‌الله می‌فرماید:

اگر می‌خواهیم به عمق مقام معرفت یابیم و مبتلا به ظواهر امور نگردیم، زیارت جامعه کبیره را بنگریم.[۳]

۲. محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام

امام صادق علیه‌السلام در ضمن توصیه‌های خود به عبدالله بن جُندب می‌فرماید:

لِكُلِّ شَیْء اَساسٌ و اساسُ الاسلامِ حُبُّنا اَهلَ البیتِ.[۴]

آیت‌الله مصباح یزدی با تشریح این تشبیه می‌فرماید:

اسلام نظیر خانه‌ای است که پایه و ستون آن خانه، محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام است. یك ساختمان، اگر پایه‌های محکمی داشته باشد، می‌تواند سال‌های طولانی پابرجا بماند. چنین خانه‌ای در گذر زمان، ممکن است ظاهرش کثیف و سیاه و در و دیوارش خراب شود؛ اما چون پایه‌هایش محکم است، با کمی تعمیر و رنگ و روغن و تزیینات می‌توان آن را تمیز و مرتب کرد. اما اگر پایه و اساس محکمی نداشته باشد، هرچه هم رنگ و روغن بزنیم، فایده‌ای ندارد و با باد و باران یا سیلابی فرو خواهد ریخت. اسلام نیز به حسب این روایت پایه‌ای دارد که اگر آن پایه، محکم و پابرجا باشد، بنای اسلام فرد و جامعه هم باقی خواهد ماند؛ هرچند ممکن است در معرض حوادث و آفاتی واقع

---

۱. لک علی‌آبادی، پرده‌نشین (شرح کلمات عرفانی و اخلاقی حضرت آیت‌الله العظمی بهجت)، ص۱۹۱.
۲. شمس الشموس، آسمانی، ص۵۵.
۳. امیرسوادکوهی، ایازی از ملکوت، ص۱۵۴.
۴. هرچیزی پایه و اساسی دارد و اساس اسلام، دوست داشتن ما اهل بیت است. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۸، ص۲۷۹)

شود و ظاهرش آسیب‌هایی ببیند.[۱]

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که آن‌چه لازم است، برخورداری از ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام و اطاعت کردن از آن‌هاست. بر این اساس، نیازی به محبت و مودّت آن‌ها احساس نمی‌شود. رهبر معظم انقلاب دام‌ظله در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش می‌فرماید:

اما یک بحث سومی وجود دارد و آن بحث مودّت است. «**قُل لا أَسئلُکُم عَلَیهِ أَجرًا إِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی.**»[۲] این مودّت چیست دیگر؟ ولایتِ این‌ها را داشته باشید، اطاعت هم از این‌ها بکنید. مودّت برای چیست؟ این مودّت پشتوانه است. اگر این مودّت نباشد، همان بلایی بر سر اُمت اسلامی خواهد آمد که در دوران‌های اول بر سر یک عده‌ای آمد که همین مودّت را کنار گذاشتند، به تدریج اطاعت و ولایت هم کنار گذاشته شد. بحث مودّت خیلی مهم است. این مودّت، با این ارتباطات عاطفی حاصل می‌شود. ماجرای مصیبت‌های این‌ها را گفتن، یک‌جور ایجاد ارتباط عاطفی است؛ ماجرای مناقب این‌ها و فضایل این‌ها را گفتن، یک‌جور دیگر پیوند عاطفی است.[۳]

در کنار نقل مصایب و بیان فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام، احترام گذاشتن به آثار منسوب به ایشان نیز از مصادیق مودّت اهل‌بیت و موجب تقویت ایمان به شمار می‌رود. تبیین این موضوع در بیان آیت‌الله مصباح یزدی آمده است:

در همه حال، باید به آثار منسوب به امام زمان علیه‌السلام، از جمله به نام و لباس روحانی که زنده کننده‌ی یاد حضرت است، احترام بگذاریم. آیا وقتی مردم، لباس روحانیان را می‌بینند، به یاد هیتلر و شاه ملعون می‌افتند؟! جز این است که هرکسی با دیدن این لباس، به یاد خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام زمان علیه‌السلام می‌افتد؟! ممکن است برخی از مردم حتّی به روحانی‌ها فحش نیز بدهند و بگویند: اینان انسان‌های بدی هستند و لباس امام زمان علیه‌السلام را غصب کرده‌اند؛ ولی وقتی لباس روحانیان را می‌بینند، به یاد دین می‌افتند.

در درجه‌ی اوّل، خود ما روحانی‌ها باید به لباسی که می‌پوشیم، اهمیّت دهیم. وقتی متولّی امام‌زاده، احترام امام‌زاده‌اش را نگه ندارد، نباید توقّع داشته باشد که مردم به آن امام‌زاده احترام بگذارند. این توقّع از مردم که به روحانی و لباس او احترام بگذارند، در صورتی بجا است که اوّل خودمان به این لباس احترام بگذاریم. حتّی جا دارد هنگام گذاشتن عمامه، اوّل آن را ببوسیم و بعد بر سر بگذاریم. لباس روحانی، لباس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ از این رو باید برای کسانی که این لباس را بر تن دارند،

---

۱. مصباح یزدی، پندهای امام صادق به ره‌جویان صادق، ص۳۰۶.

۲. شوری، آیه۲۳.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون، ۱۳۸۸/۹/۲۲.

احترام قائل شویم؛ چه این لباس به تن خودمان باشد، چه به تن دیگران.
از مرحوم آیت‌الله سیّد مرتضی کشمیری رحمه‌الله که از اولیای بزرگ خدا بوده است، نقل می‌کنند که وقتی فرزندش کفش او را جلو پایش می‌گذاشت، با ناراحتی می‌گفت: چرا فرزند فاطمه زهرا علیهاالسلام، جلوی پای من کفش می‌گذارد؟! او به فرزند خود با این دید نگاه می‌کرد که چون فرزند پیامبر است، احترامش واجب است. حالا من هم که این لباس را پوشیده‌ام، باید به کسان دیگر نیز که این لباس را پوشیده‌اند، احترام بگذارم. حتّی اگر یك روحانی، هیچ فضیلتی نیز نداشت، باید برای لباسش او را تکریم کنم. این کار برای خودم منفعت دارد، نه برای او؛ چرا که ایمان من قوی‌تر، و محبّتم به صاحب این لباس، یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام زمان علیه‌السلام بیشتر می‌شود.
اگر این آثار را عملی کنیم، ارزش این لباس، استوارتر باقی خواهد ماند؛ امّا اگر به لباس روحانیان بی‌احترامی کنیم، فردا هنگام آوردن نام مقدّس محمّد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله هم صلوات نمی‌فرستیم و در نتیجه، ایمانمان به تدریج از بین می‌رود. مثلا می‌گوییم: علی در نهج‌البلاغه این‌طور گفته است؛ در حالی که این طرز صحبت کردن، نشانه‌ی کمبود ایمان و احترام به مقام حضرت است، وگرنه چرا اسم بزرگان دیگر را بدون احترام نمی‌بریم![1]

آیت الله شیخ احمد مجتهدی رحمه‌الله در مقام توصیه به طلّاب می‌فرمود:
اگر بعدها هم منبری شدید، سعی کنید نام اهل‌بیت علیهم‌السلام را با عظمت ببرید؛ زیرا آن بزرگواران در اصل اساتید ما هستند و همه‌ی علوم به آن‌ها ختم می‌شود؛ لذا با احترام نام ببرید. مثلاً بگویید امیرمؤمنان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام یا فاطمه زهرا علیهاالسلام. ولی بعضی‌ها هستند، خصوصاً از اهل منبر، می‌گویند علی به فاطمه گفت. این‌گونه منبرها نور ندارد و من از این اشخاص بدم می‌آید؛ چرا که اگر همان خطیب که به مولای متقیان علی علیه‌السلام می‌گوید علی، اگر او را به هنگام صدا زدن، اسم کوچکش را بگویی، ناراحت می‌شود.[2]

پیرمردی شنیده بود که جوانی در مسجد احکام می‌گوید و جلسه قرآن برگزار می‌کند. هم‌چنین از مردم شنیده بود که کوچک و بزرگ، پیر و جوان و زنان و مردانِ بسیاری، پای بحث‌های این جوان می‌نشینند و پرسش‌هایشان را با او مطرح می‌کنند. پیرمرد نشانی جوان را پرسان پرسان پیدا کرد تا به بزازی آقا اسماعیل رسید. علی در مغازه پدر نشسته بود و طاقه‌های پارچه را کنار هم مرتب می‌کرد. پیرمرد وارد مغازه شد؛ عصایش را به دیوار

۱. مصباح یزدی، آفتاب ولایت، ص۴۵.
۲. برخوردار شاکر، آداب الطلاب، ص۴۸۷.

تکیه داد و روی صندلی کنارِ در نشست. آقای ارومیان به او سلام کرد و پرسید: «پدر جان! چیزی می‌خواهید؟ بفرمایید تا برایتان بیاورم.» پیرمرد از زیر عینکش او را نگریست و گفت: «ای جوان! اگر کسی از تو چیزی بپرسد، پاسخ می‌دهی؟» علی گفت: «اگر توانستم جواب می‌دهم و اگر نه، یاد می‌گیرم.» گفت: «جوان! من در سیمای تو نور هدایت می‌بینم. آمدم که با تو کمی صحبت کنم.» او زبان پُرچرب و نرمش را به کار گرفت تا نظر مثبت این جوان را به خود جلب کند. آرام آرام پرسش‌هایش را مطرح ساخت. او گفت: اولین سؤال این است، اگر کسی به کنار بقعه‌ای برای زیارت برود و بگوید: «یا رسول‌الله! به فریاد من برس و مرا شفاعت کن»، آیا این شرک به خدا نیست؟ صدا زدن مرده و طلب مدد از او شرکی بزرگ است. اصلاً می‌دانی که آیه‌ی تطهیر درباره‌ی اهل‌بیت نیست! ...». آقای ارومیان وقتی حرف‌های پیرمرد را شنید، با خود گفت: گویا این پیرمرد می‌خواهد مرا محک بزند. باید بفهمم او کیست و هدفش از این حرف‌های باطل چیست. ارومیان با دقت بیش‌تری به گفته‌های پیرمرد گوش داد که باز شنید: «ای جوان! من هم یکی از پیامبران هستم. قدرت خدایی هم دارم و به مقامش رسیده‌ام! من موعودم و چون در تو لیاقت‌های بسیاری می‌بینم، از تو می‌خواهم که به سویم بیایی و آیین مرا بپذیری.» آقای ارومیان به محض شنیدن این حرف‌ها، متوجه شد که این شخص رئیس فرقه‌ی بهایی‌هاست. همان است که می‌گویند با وعده‌ی فراوان، مردم را به دینش دعوت می‌کند. او نگاهی به پیرمرد کرد، سکوت را شکست و آیات نبوت پیامبر اکرم ﷺ و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را از حفظ خواند و از درستی آیه‌ی تطهیر سخن گفت و از حالات ائمه و رفتارهای آن بزرگواران مثال‌هایی آورد. بیش از دو ساعت با پیرمرد مباحثه کرد.

پیرمرد که در خود احساس ناتوانی کرده بود، آهی کشید و گفت: «تو حیف هستی جوان! با این هوش و درکی که داری، چرا دعوتم را نمی‌پذیری؟! به وضع خودت نگاه کن! آخر چطور با این سرمایه‌ی اندک می‌خواهی زندگی کنی؟! اگر به من بپیوندی، به تو سرمایه‌ای عظیم خواهم داد تا برای همیشه در رفاه و آرامش باشی. دختری ثروت‌مند و زیبا نیز برای همسری تو برمی‌گزینم و ماشینی با یک راننده در اختیارت می‌گذارم؛ خانه‌ای بزرگ نیز به

تو می‌دهم. آیا نمی‌خواهی سرمایه‌دار شوی؟ آیا نمی‌خواهی یک عمر در خوشی زندگی کنی؟» آقای ارومیان نگاهی به در و دیوار مغازه بزازی کوچک پدرش کرد و با آرامش تمام گفت: «اگر سرمایه را خدا بدهد، می‌خواهم؛ اما سرمایه‌ای را که باعث گمراهی‌ام شود، هرگز قبول نمی‌کنم!»

پیرمرد دست‌بردار نبود و باز پافشاری کرد: «پس پیشنهاد دیگری برایت دارم. به تو کتاب می‌دهم. آن‌ها را بخوان و تدریس کن. چه کاره‌ای جوان؟ بزازی به تو نمی‌آید.» او پاسخ داد: «طلبه‌ام و در حال حاضر تحصیل می‌کنم.» این بار پیرمرد دستی به موهای سفید سرش کشید و ریش‌هایش را کمی خاراند و سپس با کلافگی گفت: «دو ساعت وقتم به هدر رفت و افسوس که تیرم به هدف نخورد. من تا به حال با خیلی‌ها صحبت کرده‌ام؛ ولی هیچ کدام آن‌ها مثل تو قوی و محکم نبودند و تسلیم می‌شدند. انصافاً که آدم لایق و محکمی هستی. بی‌شک، آینده‌ی خوبی داری.» پیرمرد آهی از ته دل کشید، از روی صندلی بلند شد، سرش را پایین انداخت و عصازنان از مغازه بیرون رفت. آقای ارومیان به یاد کودکی‌اش افتاد که هرگاه با پدرش به مجالس دینی می‌رفت، شعرها را حفظ می‌کرد و گاه شب تا صبح با خودش این شعرها را می‌خواند و اشک می‌ریخت. عشق به اهل بیت علیهم‌السلام از همان سال‌ها در وجودش ریشه کرده بود و اکنون لحظه‌ای از او جدا نمی‌شد. همین سبب شد تا با تمام توان در شناساندن اسلام به مردم تلاش کند. چشمانش پر از اشک شد و در همان حال به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام توسل جست و زیر لب ذکر می‌گفت و دعا می‌کرد.[1]

احترام به سادات نیز جلوه‌ای از محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود و لذا احترام به سادات در سیره‌ی علما مشهود است. نقل است که مرحوم حاج شیخ عباس قمی نسبت به اهل علم، مخصوصاً سادات و اولاد پیامبر، احترام زیادی قائل بود. اگر سیدی در مجلس بود، بر او تقدّم نمی‌جست و پا به سویش دراز نمی‌کرد. فرزند ایشان از مرحوم سلطان الواعظین شیرازی، مؤلّف کتاب شب‌های پیشاور، نقل می‌کند که گفته بود:

در ایّامی که مفاتیح‌الجنان تازه منتشر شده بود، روزی در سرداب سامرّا آن را در دست داشتم و

۱. میرغنی، حیات نیکان (۱۸): آیت‌الله علی ارومیان، ص۱۴ـ۱۶.

مشغول زیارت بودم. دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه‌ی کوچک نشسته و مشغول ذکر است. شیخ از من پرسید: این کتاب از کیست؟ پاسخ دادم: از محدّث قمی آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن از آن. شیخ گفت: این‌قدر هم تعریف ندارد. بی‌خود تعریف می‌کنی! من با ناراحتی گفتم: آقا برخیزو از این‌جا برو [و دیگر از این‌گونه سخنان بر زبان میاور]. کسی که کنار من نشسته بود، دست زد به پهلویم و گفت: مؤدب باش، ایشان خود محدّث قمی هستند! من برخاستم با آن مرحوم روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم؛ ولی آن مرحوم نگذاشت و خم شد دست مرا بوسید و گفت: شما سیّد هستید.[1]

۳. زیارت اهل‌بیت علیهم‌السلام

زیارت اولیای الهی و ائمه علیهم‌السلام که مظهر دین و خداوند بوده‌اند، در واقع احترام به دین و خدای متعال است؛ و نه تنها با روح دین منافات ندارد که عین دین است.[2] آیت‌الله مصباح یزدی، چگونگی تأثیر زیارت را در رشد معنوی انسان بدین صورت تشریح می‌کند:

چطور با یك سلام کردن، انسانیت رشد می‌کند؟! این یك مسأله‌ی قطعی علمی ثابت شده و هم درونی است. شما با کسی دوست هستید و به او علاقه دارید. اگر این علاقه‌تان را در عمل ظاهر کنید، کم یا زیاد، این علاقه رشد می‌کند و تقویت می‌شود. اگر اظهار نکنید، کم‌کم یادتان می‌رود. از دل برود، هر آن چه از دیده برفت. پس هر چه ناشی از محبت باشد، محبت را زیاد می‌کند. اگر به کسی هدیه‌ای بدهید و برایش پول خرج کنید، محبتتان زیاد می‌شود. اگر به کسی ارادت دارید، با زبان‌های مختلف عرض ارادت می‌کنید؛ تا می‌رسد به آن‌جایی که کسانی غزل‌سرایی و مدیحه‌سرایی می‌کنند، عاشقانه سخن می‌گویند و عاشقانه رفتار می‌کنند. خُب بازار عالم با همین چیزها گرم است. اگر این کارها انجام شود، روز به روز محبت بیشتر می‌شود و اگر نشد، کم می‌شود. شما اگر دوستت را ببینی و به او سلام نکنی، آیا دیگر محبت می‌ماند؟ پس حتّی یك سلام کردن می‌تواند محبت را زیاد کند. چطور در اطراف انسان چیزهایی هست که توجهش را جلب می‌کند؛ اما روزی چند مرتبه یادش می‌رود بگوید: «السلام علیك یا اباعبدالله!». اگر ریشه‌ای در دل نداشته باشد، این اثر ظاهر نمی‌شود. اگر شبِ اربعین و روزهای دیگر آمد و یادی از زیارت امام حسین علیه‌السلام نکردی، محبت این گوهرِ عظیم، این اکسیرِ کیمیا، کم‌کم ضعیف و کم‌رنگ و بی‌اثر می‌شود. بنابراین این همه اهتمامی که در زیارت‌ها هست، بی‌جهت نیست. باعث محبت بیشتر می‌شود؛ یعنی پیوند روح شما با سیدالشهدا علیه‌السلام تقویت می‌شود و رشد می‌کند.

---

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۵۴.

۲. سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی در جمع تعدادی از پاسداران کاروان عاشقان حسینی، زائران خمینی، ۱۲ خرداد ۱۳۹۵.

پس اگر ما در زیارت دو چیز را رعایت کنیم: اول مسائلی که مربوط به شناخت‌مان است. این‌که با چه کسی روبه‌رو هستیم، و بعد سعی کنیم که کارمان را به قصد عبادت و با ادب انجام دهیم. این می‌تواند در ساختنِ ما و در کمالاتِ روحی ما فوق‌العاده اثر داشته باشد.[۱]

در این جا به برخی از نمونه‌های ارادت عالمان دینی به اولیای الهی که در قالب زیارت آن بزرگواران تجلّی کرده است، اشاره می‌شود:

زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

یکی از عالمان و مدرسان قم، قصد تشرّف به عتبات را داشت. امام قدس‌سره در دیدار با ایشان فرمودند: شما برای زیارت به عتبات می‌روی و حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، جای مباحثات طلبگی است. کسانی که به دیدن شما می‌آیند، ممکن است بحث‌های علمی را شروع کنند. مواظب باش بحث‌های طلبگی، شما را از زیارت باز ندارند و سفر شما با دید و بازدید به اتمام نرسد. شما هدف دیگری دارید.[۲]

خود حضرت امام قدس‌سره نیز مقیّد بودند که در دوران حضور در نجف اشرف، از فیض زیارت حرم مطهّر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بهره‌مند شوند. یکی از شاگردان امام نقل می‌کند:

در طول سیزده سالی که امام در نجف بودند، به جز شب‌هایی که احیاناً بیمار یا ممنوع السفر بودند یا به کربلا مشرّف می‌شدند، دقیقاً رأس ساعت معیّنی به حرم می‌رفتند.

کیفیت زیارت امام برای شاگردان ایشان بسیار جالب بود. زیاد اتفاق می‌افتاد که ما به حرم مطهّر حضرت امیر علیه‌السلام می‌رفتیم و فقط از دور، زیارت کردن امام را نگاه می‌کردیم. طلبه‌ها بیش‌تر زیارت آیت‌الله امینی و زیارت امام را تماشا می‌کردند.

امام هر شب به حرم مشرف می‌شدند و مقیّد بودند که متن زیارت را بخوانند و جای خاصی بود که ایشان به آن‌جا می‌رفتند و از روی مفاتیح دعا می‌خواندند. زیارت امام خیلی طولانی می‌شد. زیارت عاشورا و نماز زیارت و مستحبی می‌خواندند. بعداز اتمام نماز و دعا، در کنار ضریح می‌ایستادند و ظاهراً زیارت «امین‌الله» می‌خواندند. کیفیت زیارت امام واقعاً جالب بود و حالت امام در دعا خواندن و زیارت، یک حالت از خود بی‌خود شدن بود که به طور کامل، عمق اتصال روحی و

---

۱. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، راز و نیاز (شرح مناجات خمس عشر)، قم، دفتر مقام معظم رهبری، جلسه چهل و هشتم، ۱۳۸۶/۱۲/۸.

۲. کتابخانه مرکز اطلاع‌رسانی غدیر، کشوردوست، ماه تابان، بخش چهارم، زیارت حضرت علی علیه‌السلام، کد مطلب: ۱۴۶۰/۲۳۱۶۲۶.

معنوی با صاحب ضریح و مزار و امامی که زیارتشان می‌کردند، آشکار بود.
روزی چند نفر خدمت امام رفتند و به ایشان گفتند، بهتر است شما برنامه‌ی مخصوص برای رفتن به حرم داشته باشید. مثلاً هفته‌ای یک یا دو مرتبه مشرّف شوید. هر شب و هر صبح به حرم رفتن برای مراجع، شکل خوبی ندارد! با توجه به سن شما، رعایت مسأله لازم است. ناگهان چهره‌ی امام تغییر کرد و فرمودند: والله ظلم است که کسی در کنار دریای علم امیرالمؤمنین ﷺ بخوابد و تشنه بخوابد![1]

شهید آیت‌الله محمدباقر صدر درباره‌ی تأثیرهای زیارت امیرالمؤمنین ﷺ در زندگی خود نقل می‌کند:

در ایام طلبگی‌ام، هر شب، یک ساعت به حرم امام امیرالمؤمنین ﷺ می‌رفتم و در برابر قبر آن حضرت می‌نشستم و به درس‌ها و مطالب علمی خود فکر می‌کردم. معتقد بودم که از جو حرم و روح پاک و مطهر امیرالمؤمنین ﷺ الهام می‌گیرم. پس از مدتی، این کار را ترک کردم و کسی هم غیر از خدای خودم خبر نداشت.» چندی بعد، یکی از بانوان اقوام ایشان، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را به خواب می‌بیند که می‌فرماید: «به باقر بگویید او هر شب می‌آمد و نزد ما درس می‌خواند. چرا این کار را ترک کرده است؟»[2]

آیت‌الله ایازی نیز با اشاره به خاطرات دوران تحصیل در نجف می‌گوید:

دو درخواست از حضرت داشتم: یکی آن‌که عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! از آغاز ورودم به نجف تا هنگام مراجعت، میهمان شما هستم و جز این باب، به هیچ بیتی از بیوت، عرض ادب نمی‌کنم؛ و دومین حاجتم این است که این همه راه آمده‌ام محضر شما برسم. چون رسول‌الله ﷺ فرمود: «**أَنَا مَدِينَةُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا**».[3] بنده به خاطر همان علم حقیقی و نوری که «**يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشاءُ**»[4] [است]، آمدم تا آن را کسب کنم. اگرچه به درس و بحث معمولی و قیل و قال می‌پردازم؛ ولی همه این‌ها به خاطر رسیدن به آن علومی است که فرمودید: «**يا كميل إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً ...**».[5]

البته ایشان با جدیت و اخلاص خود و بهره‌مندی از عنایت حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی ﷺ به این دو خواسته دست یافت و به مراتب عالی علمی و معنوی رسید.[6]

---

۱. هر کس، قبر اباعبدالله ﷺ را در شط فرات زیارت کند، مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده است. (همان)
۲. «مروری بر زندگانی شهید بزرگ آیت‌الله سید محمدباقر صدر»، پیام حوزه، ش۱۳، بهار ۱۳۷۶.
۳. من شهر علم و علی در آن است. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۱۰، ص۴۴۵)
۴. اَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشاءُ؛ علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد، قرار می‌دهد. (ر.ك: مجلسی، همان، ج۱، ص۲۲۴؛ غزالی، مشکاة الانوار، ص۳۲۵)
۵. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.
۶. «فرزانگان: آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی»، مجله افق حوزه، ش۲۹۲، ۱۷ آذر ۱۳۸۹، ص۱۴.

زیارت امام حسین علیه‌السلام

زیارت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام تأثیر معنوی شگرفی در زندگی دارد. امام رضا علیه‌السلام در این خصوص می‌فرمایند:

مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللهَ فَوْقَ [فِي] عَرْشِه.[1]

یکی از شاگردان مرحوم علّامه طباطبایی نقل می‌کند:

شنیدم وقتی در عتبات بودند، به توسّل و بکاء بر امام حسین علیه‌السلام و شرکت در مجلس عزاداری مراقبت داشتند و در دستورهای اخلاقی خود به نقل از اساتیدشان می‌فرمودند:

هیچ‌کس به هیچ مرتبه‌ای از معنویت نرسید و گشایش و فتح بابی نکرد، مگر در حرم مطهر امام علیه‌السلام یا در توسل به آن حضرت.[2]

به جهت این تأثیر معنوی است که عالمان دین، همواره مقیّد به زیارت آن بزرگوار بوده و در هر موقعیتی به آن پایبند بوده‌اند. در این جا به نمونه‌هایی از تمسّک به اهل‌بیت علیهم‌السلام اشاره می‌شود.

آقای حاج سیّد هاشم حدّاد رحمه‌الله می‌فرماید:

مرحوم قاضی رحمه‌الله برای زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از نجف اشرف به کربلای معلّی می‌آمدند و با سایر زوّار کوچه و بازار می‌آمیختند. هیچ‌گاه نشد در مسافرخانه و فُندقی بروند، بلکه همواره به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا، کنار خیابان روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از اوقات که در صحن مطهّر، مکانی برای توقّف بود، در خودِ صحن بیتوته می‌نمودند. تا صبح به زیارت، نماز و دعا مشغول بودند و به هنگام خواب، روی سنگ‌فرش صحن، عبایشان را بر خود کشیده و می‌خوابیدند. مرحوم قاضی رحمه‌الله می‌فرمود: من در تمام نقاط صحن مطهّر خوابیده‌ام. در تمام مدّت عمرکه به این‌جا مشرّف بوده‌ام، هرشب در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام؛ طوری که جایی به قدر وسعت بدن من یافت نمی‌شود که در آن نخوابیده باشم.[3]

آیت‌الله قاضی رحمه‌الله در مقام تشریح اهمیت رفت و آمد بین‌الحرمین می‌فرمود:

ثواب رفت و آمد بین حرم شریف حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و حضرت اباالفضل علیه‌السلام، از سعی بین صفا و مروه بیش‌تر است.[4]

---

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص۱۴۷.
۲. نظری، آن مرد آسمانی، ص۴۲ و ۴۳.
۳. قاضی، آیت‌الحق، ج۱، ص۱۲۴.
۴. شمس الشموس، عطش، ص۲۲۷.

یکی از ارادت‌مندان علامه شهید سید عارف حسین حسینی نیز عشق ایشان را در زیارت محبوبش چنین توصیف می‌کند:

از نجف تا کربلا هشتاد کیلومتر است. علامه سید عارف حسین حسینی وقتی پیاده به کربلا مشرّف می‌شد، فقط برای نماز و ناهار توقف می‌کرد و این راه را یک روزه می‌پیمود. ما تا یک روز قدرت برخاستن نداشتیم؛ ولی سید عارف به محض رسیدن، به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرّف می‌شد و می‌گفت: ما باید با گرد و غبار سفر به خدمت مولای خود شرف حضور یابیم.[۱]

درباره‌ی علامه امینی نیز آمده است:

چه بسیار بود که با پای پیاده مسیر نجف تا کربلا را به عشق زیارت سید و سالار شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌پیمود. این مسیر را با تنی چند از دوستانش حدود سه روز طی می‌کرد. در طی مسیر، از روستاهایی که گذر می‌کرد، از امر به معروف و نهی از منکر و پند و اندرز و راهنمایی‌های دینی فروگذار نبود. پس از رسیدن به کربلا، همّ و غمی نداشت تا خودش را به زیارت حرم ملکوتی امام حسین علیه‌السلام برساند؛ در حالی که بر وجنات و رخساره‌اش اشك سرازیر بود، وارد حرم می‌شد و این به خاطر شدّت سوز و گداز و آتش عشقی بود که در وجود این بزرگوار شعله‌ور بود. زیارت‌های علاّمه به گونه‌ای بود که کمتر از دیگران دیده شده است؛ همان گونه که علاّمه در مجالس ائمه معصومین علیهم‌السلام به دلیل کثرت گریه و زاری، حالتی مختّص به خود داشت.[۲]

مرحوم علامه امینی خود با بیان خاطره‌ای، تأثیر زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را در موفقیت برای یافتن کتابی نایاب بیان می‌کند:

در ارتباط با تألیف کتاب الغدیر، نیاز به ملاحظه کتاب «ربیع الأبرار» زمخشری پیدا کردم. پس از مدت‌ها جست‌وجو، اطلاع یافتم که نسخه‌ای از آن نزد شیخ محمد سماوی است. به او مراجعه کردم. از دادن نسخه امتناع کرد. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و پس از او مرحوم کاشف‌الغطا را واسطه کردم. آنها هم نتوانستند او را قانع کنند و من از گرفتن کتاب از او ناامید شدم.

روزی در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته بودم. دیدم عربی روستایی آمد و فرزند بیمار خود را به ضریح قبر مطهر بست و خطاب به امام گفت: من شفای فرزندم را از تو می‌خواهم. سپس برای انجام کاری بیرون رفت. من که مشغول دعا و نماز بودم، منتظر ماندم ببینم کار این روستایی به کجا می‌کشد. چیزی نگذشته بود که دیدم بچه شفا گرفت و در حالی که کاملاً سالم بود، از جا برخاست. به فاصله‌ی اندکی عرب آمد و پس از مشاهده‌ی فرزند سالم خود گفت: «شکراً یا علی!» و رفت!

---

۱. مجله شاهد یاران، ش۵۰، ص۲۶؛ کرمانشاهانی، مجمع ملکوتیان، ص۱۱۲.

۲. شاکری، همرهی خضر، ص۲۹-۳۰.

من وقتی دیدم یک عرب روستایی به این سادگی، حاجت خود را از مولا می‌گیرد؛ ولی من نمی‌توانم برای کتابی که درباره‌ی مولا می‌نویسم، به حاجت خود که تهیه‌ی یک نسخه کتاب است، برسم، متأثر شدم و خیلی به من برخورد. با خود گفتم: مگر من برای که کار می‌کنم؟! من برای شما کار می‌کنم! چرا...؟ با ناراحتی به خانه رفتم و با تأثر خوابیدم. در عالم رؤیا، مولا را دیدم که با ملاطفت فرمود: تو با او خیلی فرق داری. برو کربلا، آن‌چه می‌خواهی از فرزندم بگیر!

نزدیک اذان صبح بود. از خواب برخاستم، وضو گرفتم و عازم کربلا شدم. ابتدا به زیارت سیّدالشهدا علیه‌السلام رفتم. پس از زیارت، مدّتی هم نشستم؛ اما خبری نشد. فکر کردم شاید مقصود حضرت از «فرزندم»، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام باشد. به زیارت او رفتم. آن‌جا هم خبری نشد! با خود گفتم: شاید باید از طریق باب الحسین علیه‌السلام به زیارت او می‌رفتم. مجدداً به حرم سیّدالشهدا آمدم. باز هم خبری نشد! خیلی ناراحت شدم که این چه وضعی است؟...

در این حال، یکی از منبری‌های کربلا به نام شیخ محسن ابوالحبّ را دیدم. از من پرسید: چرا این‌جا نشسته‌اید؟ ماجرا را نگفتم. از من خواست به منزلش بروم. قبول نکردم. بالأخره با اصرار ایشان پذیرفتم و به منزلش رفتم. وقتی وارد منزل شدیم، از من پرسید: می‌خواهید به کتابخانه بروید یا... ؟ گفتم: به کتابخانه می‌روم. او متوجه شد که صبحانه نخورده‌ام. رفت برای تهیه‌ی صبحانه. من وارد کتابخانه‌ی او شدم. دست بردم کتابی را برای مطالعه برداشتم. با شگفتی دیدم کتاب ربیع الأبرار زمخشری است! تا آن موقع نمی‌دانستم از آن کتاب، نسخه‌ای دیگر هم وجود دارد که نزد ایشان است. در این حال، صاحب‌خانه ناگاه صدای گریه و شیون مرا شنید. آمد ببیند چه خبر است. دید کتابی در دست من است و به شدت می‌گریم. تصور کرد که مشکلی برای من پیش آمده. پرسید: چه شده؟ بعد از مدتی گریستن، جریان کتاب و خواب را برای او تعریف کردم؛ و اضافه کردم که الآن فهمیدم این کتاب، حواله‌ی امام علیه‌السلام است.

شیخ محسن گفت: عجب! این حواله امام است؟! مدتی قبل، یکی از کتاب‌فروش‌های مهم بغداد، به نام قاسم رجب، وقتی فهمید من چنین کتابی را دارم، از من خواست آن را به قیمت هزار دینار بخرد![1] من ندادم؛ و اکنون آن را به شما هدیه می‌کنم. نپذیرفتم و گفتم: فقط می‌خواهم آن را مطالعه کنم؛ اما بالآخره شیخ محسن با اصرار کتاب را به من هدیه داد.[2]

در مورد جدّیت فرزند برومند حضرت امام در تشرف به زیارت کربلای حسینی نوشته‌اند:

یکی از خصوصیات مرحوم حاج آقا مصطفی، فرزند شهیدِ امام خمینی این بود که ایشان مقیّد بود به پیاده‌روی [از نجفِ اشرف] به کربلا، در تمام زیارت‌های مخصوصه‌ی امام حسین علیه‌السلام. در سال،

---

۱. با این مبلغ در آن وقت، دو خانه قابل خریداری بود (راوی).

۲. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۳۱۲۹.

معمولاً چند مناسبت بود ـ ۱۵ شعبان، عرفه، اربعین، اوّل و نیمه‌ی رجب ـ که مردم از نجف به کربلا پیاده می‌رفتند و ایشان نیز هر سال در چند مناسبت، پیاده به کربلا می‌رفتند. گاهی می‌شد که کف پای او تاول‌هایی می‌زد که خونابه از آن راه می‌افتاد و کاملاً مجروح می‌شد؛ ولی باز هم به راه رفتن ادامه می‌داد.[۱]

زیارت امام رضا علیه‌السلام

رهبر معظم انقلاب دام‌ظله از دوران کودکی و نوجوانی به زیارت امام رضا علیه‌السلام تقیّد داشتند. در مورد اهتمام ایشان آمده است:

سید علی [خامنه‌ای] مدتی را هر شب با پدرش به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌رفت. همراه زیارت پدر بود. پدر به زیارت طولانی امام خود علاقه‌مند بود؛ او نیز «زیارت جامعه» را از روی مفاتیح می‌خواند. «یک شب که از حرم آمدیم بیرون، به پدرم گفتم: آقا من امشب «جامعه» را از حفظ خواندم».[۲]

آیت الله سید جعفر شبیری زنجانی، اهتمام حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از ابتدای طلبگی به زیارت امام رضا علیه‌السلام را این‌چنین توصیف می‌کنند:

با این‌که سنشان کم بود و هفده ساله بودند، یادم می‌آید که ایشان دعای کمیل را از حفظ داشتند. هفته‌ای یکی دو شب را زیارت مشرّف می‌شدند که با ایشان به حرم می‌رفتیم. من خیلی از زیارت خواندن ایشان خوشم می‌آمد و تنها سالی که دهه‌ی اول محرم، تمام ده روز را زیارت عاشورا به طور مرتب خواندم، سال ۱۳۳۵ بود که در مشهد بودم. هر روز می‌رفتیم بالای پشت بام مدرسه‌ی نواب – آن‌جا گنبد حرم حضرت رضا علیه‌السلام پیدا بود ـ اول زیارت عاشورا می‌خواندیم، بعد که تمام می‌شد، می‌رفتیم روضه؛ روضه‌هایی که معمولاً مقدسین مشهد و آن‌هایی که روحیه‌ی انقلابی داشتند. با علمایی که تماس می‌گرفتیم، در خدمت ایشان بودیم؛ و خدمت مرحوم آیت‌الله آقای سید یونس اردبیلی یا بعدها خدمت مرحوم آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی می‌رفتیم.[۳]

آیت‌الله علی‌اکبر مسعودی نیز زیارتِ آمیخته با معرفتِ آیت‌الله بهاءالدینی را، با نقل خاطره‌ای شرح می‌دهد:

شنیدم که آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله برای زیارت امام رضا علیه‌السلام به مشهد مشرف شده و از طرف مسجد

---

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۹۰ـ۱۹۱.

۲. بهبودی، شرح اسم، ص۵۱.

۳. سایت دفتر نشر و حفظ آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، «خاطرات آیت‌الله شبیری زنجانی از رهبر انقلاب»، کد مطلب: ۱۲۵۵۴، تاریخ: ۱۳۹۰/۳/۸.

گوهرشاد تا نزدیک درِ حرم مطهر رفته و پس از عرض سلام، از همان‌جا برگشته، بدون آن‌که داخل حرم شود. از ایشان پرسیدم: چرا داخل حرم نشدید؟ فرمود: می‌رویم دَمِ در، سلام می‌کنیم، جواب می‌دهند، برمی‌گردیم![1]

به جهت همین ارزش و اهمیت زیارت آن حضرت است که آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله به یکی از طلابی که جهت ادامه‌ی تحصیل عازم مشهد مقدس بود، چنین موعظه کرد:

اگر آدم کنار چشمه‌ای باشد و تشنه هم باشد، آب نخورد و از تشنگی بمیرد، مردم او را ملامت می‌کنند و او را عاقل نمی‌دانند. شما می‌روی کنار چشمه‌ی جوشان امامت و ولایت. نکند که از آب زلالِ ولایت استفاده نکنی و تشنه برگردی![2]

زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام

حضرت معصومه علیهاالسلام از چنان جایگاهی در نزد خداوند متعال برخوردار است که تحقق انقلاب اسلامی ایران، یکی از برکات بارگاه دختر امام هفتم علیه‌السلام است. اگر مهاجرت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به قم و تأسیس مرکز علمی در جوار مرقد آن بزرگوار نبود، هجرت حضرت امام قدس‌سره به آن حوزه‌ی پیشرو اتفاق نمی‌افتاد و چه بسا امروز خبری از انقلاب ارزش‌مند اسلامی هم نبود. با توجه به این برکات فوق‌العاده، طلاب علوم دینی باید قدر این فرصت استثنایی را بدانند و از توفیق زیارت آن بانویِ کرامت، نهایت استفاده را ببرند.

ملاصدرا این فیلسوف بزرگ، هنگامی که در «کهک» اقامت داشت و به تحقیق و بررسی مسائل فلسفی می‌پرداخت؛ گه‌گاه از «کهک» به قم می‌آمد و برای حلّ مشکلات علمی، از روح مقدس حضرت معصومه علیهاالسلام استمداد می‌جست.[3] رعایت آداب تشرّف به حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام از سوی بزرگان، دلیل دیگری بر جایگاه والای آن بزرگوار است.

یکی از اساتید اخلاق حوزه علمیه قم فرمودند:

مکرّر مشاهده کردم که آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله و امام خمینی قدس‌سره هنگام خروج از حرم

---

۱. محمدی ری‌شهری، همان، ص۳۱۶.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۰۳.

۳. مختاری، همان، ص۱۹۷.

مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام عقب‌عقب می‌آمدند و برای رعایت ادب، پشت به ضریح مقدس نمی‌کردند.[۱]

زیارت سایر امام‌زادگان

زیارت سایر امام‌زادگان نیز از ارزش و اهمیتی خاص برخوردار است. حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در این خصوص فرمودند:

خدا می‌داند از امام‌زاده‌ها چه کراماتی دیده شده است! برای عظمت مذهب تشیع همین بس است. اگر سراغ ائمه علیهم‌السلام برویم چه می‌شود؟! در شمال [کشور]، امام‌زاده‌ها زیاد است. عده‌ای از آن‌ها هم به اسم سلطان و شاه نامیده می‌شوند و معلوم می‌شود این‌ها در آن‌جا حکومت و امنیت داشته‌اند. دو امام‌زاده در محلی است و در زیرش نهری جاری است و دو مار در آن‌جا هست که خود بنده دیده‌ام. هرکس به آن‌جا می‌رود، مارها به او خیره می‌شوند. گفته‌اند اگر کسی خوب باشد و به آن‌جا برود، کاری با او ندارند و اگر بد باشد، اذیت می‌کنند! بنده نشنیده‌ام کسی در آن آب رفته باشد؛ ولی روی آن امام‌زاده سنگی بود که می‌گفتند هرکس در دست بگیرد و حاجت خود را در نظر بگیرد، اگر قرار باشد آن حاجت روا بشود، آن سنگ تکان می‌خورد، وگرنه تکان نمی‌خورد! بنده در سن هفت الی نه سالگی بودم. رفتم و آن سنگ را در دست گرفتم؛ ولی نمی‌دانستم چه نیّتی بکنم. همان وقت به خاطرم گذشت که آیا کربلا می‌روم یا خیر؟ فوراً سنگ شروع کرد به تکان خوردن! و چیزی نگذشت که مشرّف شدم.[۲]

زیارت مسجد جمکران

رهبر معظم انقلاب اسلامی که خود مقیّد به زیارت مسجد جمکران هستند، طلاب علوم دینی را به بهره‌برداری از آن جایگاه معنویت فرا می‌خوانند:

برادران عزیز! طلاب و فضلای جوان! این بنیه در جوانی شکل می‌گیرد. در جوانی خودتان را بسازید؛ شما روزگارهای مهم و حساسی را در پیش خواهید داشت. ... برخلاف آن‌چه که تصور می‌شود، این کارها در دوران جوانی بسیار آسان‌تر است. به سن ماها که برسید، کار مشکل‌تر خواهد شد. بنابراین، ارزش تدین، یکی از آن ارزش‌هاست؛ این ارزش بایستی رعایت شود. نماز شب خواندن، نافله خواندن، دعا خواندن، ذکر گفتن، متوجه خدا بودن، زیارت رفتن، توسل کردن و به مسجد جمکران رفتن، سازنده است. این‌ها شما را پولادین خواهد کرد. نمی‌شود یك حوزه‌ی ایده‌آل

۱. همان، ص۲۷۴.
۲. شمس‌الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۱۰و۱۱۱.

داشته باشیم؛ در حالی‌که این چیزها در طلابش نباشد.[۱]

آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله نیز به بیان تأثیرهای عجیب زیارت مسجد جمکران اشاره می‌کند:

یک وقتی عده‌ای بودیم که دسته‌جمعی پیاده به جمکران می‌رفتیم. رفقای ما می‌ماندند و ما تنها برمی‌گشتیم و از چیزی هم وحشتی نمی‌کردیم. آن‌چه حس کردم، این بود که هشت ـ نه مرتبه، من کسالتی داشتم. مقابل جمکران که می‌رسیدم حالم خوب می‌شد. خیال می‌کردم این مال یک فرسخ و نیم راهی بوده است که آمده‌ام. بعد دیدم نه، چیز دیگری بوده است.[۲]

هم‌چنین آیت‌الله محمدی ری‌شهری می‌گوید:

آیت‌الله بهاءالدینی در پاسخ این‌جانب که نظر شما درباره‌ی مسجد جمکران چیست، فرمود: چیزی که من خود دیده‌ام، این است که قریب ده بار در مُحاذات[۳] آن، حال من تغییر کرده و ناراحتی‌ها برطرف شده است.[۴]

۴. توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام

رمز سعادت و موفقیت شیعیان در دنیا و آخرت، رابطه‌ی قلبی و روحی با اهل‌بیت علیهم‌السلام و توسل مداوم به ساحتِ مقدس ایشان است؛ از این روی، مجالس و محافل مذهبی می‌باید ایجادگر آن رابطه‌های عمیق روحی و تقویت کننده‌ی این توسل‌ها و اتصال‌های ژرف معنوی باشد.

آری، راز پیروزی در سیر و سلوك به سوی حق و رمز ایمنی از آفات دنیا و آخرت، توجه و توسل مداوم به اهل‌بیت علیهم‌السلام، آن مقتدایان حق‌جویی است. با تقویت رابطه‌ی قلبی و روحی با آن بزرگواران و توجه مدام به وجود مقدس ایشان، به ویژه در سایه‌ی توجه به ساحت مقدس مولایمان ولی‌عصر (ارواحنا فداه)، می‌توانیم بدان مقام نایل آییم که همواره مشمول عنایت‌های ویژه و دعاهای خالصانه آن حضرات باشیم.

اگر آدمی به سوی این پناهگاه‌های امن الهی بگریزد و از ایشان پناه جوید و خویش را وقف و فنای ایشان گرداند، به تدریج به ایشان نزدیك و نزدیك‌تر می‌شود تا آن‌جا که با

---

۱. سخنرانی مقام معظم رهبری در اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

۲. اسدی، سلوک معنوی، ص۱۱۴.

۳. روبه‌رو.

۴. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۳۲۰.

وجود مقدس ایشان، پیوند روحی می‌یابد. این توجه و پناه‌جویی، باید با پذیرش ایمانی و عملی گفتار و کردار ایشان همراه شود تا آن پیوند والای روحی به دست آید؛ وگرنه توسل بدون عمل، فایده‌ی چندانی نخواهد داشت.

-توسل حقیقی، در واقع پیوند قطره‌ای ناچیز به اقیانوسی بیکران از عظمت، معنویت و نورانیت است؛

-مصون کننده‌ی انسان است در مقابل همه‌ی آفات و بلاهای دنیا و آخرت؛

-سد سدیدی است در مقابل وسوسه‌های شیاطین جنّی و انسی؛

-تبدیل کننده‌ی احساس تنهایی و وحشت است به اُنس و یگانگی و وحدت؛

-روشنی‌بخش دل‌هاست و زمینه‌ساز نورافشانی برای دیگران.[۱]

آیت‌الله سعادت‌پرور، رحمه‌الله توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام را مایه‌ی سعادت بشر دانسته، می‌فرماید:

ای عزیزان من! هرچه برای بشر از سعادت دنیوی و اخروی و ملکوتی به دست می‌آید، از این راه است. دست از دامنشان برمدارید.[۲]

هم‌چنین آیت‌الله مجتهدی رحمه‌الله، رمز موفقیت خود را توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام برمی‌شمرد:

یکی از رموز موفقیت من، توسّل بوده است؛ و این‌که ما به ائمّه اطهار علیهم‌السلام توسل می‌کنیم، شرک نیست، بلکه چون خودمان آبرو نداریم، می‌رویم نزد آن‌هایی که پیش خدا آبرو دارند تا شفاعت ما را بکنند.[۳]

یکی از طلاّب نیز می‌گفت: «از آیت‌الله یثربی سؤال کردم که علّت موفقیت شما در امر تحصیل چه بود؟ آقا فرمود: توسّلات به اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام».[۴]

آیت‌الله مجتهدی رحمه‌الله که خود مقیّد به توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، به تأثیر توسل در موفقیت طلاب اشاره می‌کند:

یک راه توسل، روضه و گریه و شرکت در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام است. به تجربه ثابت شده است کسانی که در طلبگی، مقیّد به شرکت کردن در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند و روضه می‌خواندند یا

---

۱. مصباح یزدی، جامی از زلال کوثر، ص۵۱و۵۲.

۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۲۴.

۳. برخوردار فرید، همان، ص۲۳۲.

۴. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۶، ص۱۷۶.

گریه می‌کردند و به سینه می‌زدند، نسبت به دیگران، موفقیت بیش‌تری داشته‌اند.[۱]
وقتی ما روضه داشتیم، بعضی می‌رفتند کتابخانه درس می‌خواندند. این‌ها را ما دیدیم که هیچی نشدند. هرجا دسته سینه‌زنی و عزادارای دیدی، خودت را قاطی آن‌ها کن و مواظب باش مبادا علم و مدرک و لباس برای تو غرور و تکبر بیاورد و در گوشه‌ای فقط نظاره‌گر باشی! بلکه برو جلو و سینه بزن. شاید به خاطر آن مردم بی‌ریا و شرکت در عزاداری، دست ما را هم بگیرند.[۲]

هم‌چنین ایشان تأکید داشتند که برای عزاداری، برنامه‌ی ویژه داشته باشید و مبادا دچار افراط شوید و به درس و بحث شما آسیب بزند.[۳] در جای دیگر ایشان پیوند با ولایت را به پیوند درخت تشبیه کرده، می‌فرماید:

اگر درختی را پیوند نزنند، میوه‌اش شیرین و خوش‌مزه نمی‌شود؛ ولی اگر پیوند بزنند، میوه‌اش شیرین و عالی می‌شود. طلبه هم باید پیوند ولایت بخورد تا میوه‌اش شیرین بشود و پیوند طلبه، همین گریه و سینه‌زنی است. اگر می‌خواهید ائمه اطهار علیهم‌السلام از شما طلاب راضی باشند، باید تمام شهادت‌ها و وفات‌هایی که در حوزه برقرار می‌شود، شرکت کنی و سینه بزنی. اگر سینه‌زنی و گریه نداشته باشی، پیوند نمی‌خوری؛ و طلبه‌های این حوزه، زمانی که برای عمامه گذاشتن پیش من بیایند، از قیافه بعضی از آن‌ها می‌فهمم و اجازه عمامه نمی‌دهم و این سینه‌زنی و روضه، جزء درسِ ماست. نه این‌که خیال کنی، این‌جا هیأت است یا مجلس برقرار است، بلکه نوعی درس است.[۴]

در زندگی طلبگی، نمونه‌های متعددی از توسل به هریک از خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام به چشم می‌خورد که به مواردی از آن اشاره می‌شود.

توسل به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

علامه طباطبایی رحمه‌الله با بیان توسل خود به حضرت علی علیه‌السلام و لطف آن حضرت به ایشان فرمودند:

هنگامی که از تبریز به قصد ادامه‌ی تحصیل علوم اسلامی به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی‌اطلاع بودم. نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم. در بین راه، همواره به فکر بودم که چه درسی بخوانم، پیش چه استادی تلمّذ نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که مرضی خدا

۱. برخوردار فرید، همان، ص۲۳۶.
۲. همان، ص۲۳۹.
۳. همان، ص۲۳۶.
۴. همان، ص۲۳۸.

باشد. وقتی به نجفِ اشرف رسیدم، لدی‌الورود، رو کردم به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عرض کردم: یا علی! من برای ادامه‌ی تحصیل به محضر شما شرفیاب شده‌ام؛ ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم. از شما می‌خواهم که در آن‌چه صلاح است، مرا راهنمایی کنید. منزلی اجاره کردم و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اوّل، قبل از این‌که در جلسه‌ی درسی شرکت کرده باشم، در منزل نشسته بودم و به آینده‌ی خود فکر می‌کردم. ناگاه دربِ خانه را زدند. درب را باز کردم. دیدم یکی از علمای بزرگ است. سلام کرد و داخل منزل شد. در اتاق نشست و خیرِمقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذّاب و نورانی. با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من اُنس گرفت. در ضمنِ صحبت، اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت: «کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید، خوب است علاوه بر تحصیل به فکر تهذیب و تکمیلِ نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند.» این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس شیفته‌ی اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربّانی، چنان در دل من اثر کرد که برنامه‌ی آینده‌ام را شناختم. تا مدتی که در نجف بودم، محضر آن عالم باتقوا را رها نکردم.[۱]

توسل به حضرت زهرا علیهاالسلام

مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، استاد حضرت امام قدس‌سره، طریقِ حضرت زهرا علیهاالسلام را تنها راه سیر و سلوک می‌دانست. فرزند ایشان، آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی رحمه‌الله می‌گوید:

ایشان از ائمّه علیهم‌السلام روایت می‌کردند که «شما هرگاه محتاج می‌شوید، دست به دامن ما می‌گردید و ما هرگاه گرفتار می‌شویم، دست به دامن مادرمان می‌گردیم».

گرفتاری و احتیاج ائمّه علیهم‌السلام، همان مقامات قربِ الهی‌ست که حد ندارد. لذا ایشان می‌فرمود:

محال است سالک، سیر و سلوک کند و به جایی برسد، مگر از طریق حضرت زهرا علیهاالسلام.

البته منظور از این‌که به جایی برسد، نه این اموری که مثلاً افکار را بخواند یا هر چه می‌خواهد برایش مهیّا باشد، نه! آن‌ها اصلاً ارزش ندارد. آن‌چه ارزش دارد، مقام قرب پروردگار است و این مقام قرب محقّق نمی‌شود، مگر از طریق حضرت زهرا علیهاالسلام.[۲]

مرحوم آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی از مرحوم والدشان نقل می‌کنند:

در نوافل شب، به مقام شامخ حضرت زهرا علیهاالسلام توجّه کنید. بدانید استمداد نمودن از آن حضرت،

---

۱. شمس، سیری در سیره علمی و عملی علامه طباطبایی از نگاه فرزانگان، ص۴۰.

۲. شمس الشموس، آسمانی، ص۵۳.

موجب ترقّی و قُرب معنوی می‌شود و خداشناسی انسان را زیاد می‌کند. هم‌چنین پیش از اذان صبح، صلوات حضرت زهرا علیهاالسلام ـ که عبارت است از: «**اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی فَاطِمَةَ و أبیها و بَعْلِها و بَنیها و السِّرِّالْمُسْتَوْدَعِ فیها بِعَدَدِ مَا أحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ**» ـ را بفرستید.[۱]

عالم وارسته حضرت آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله نیز با اشاره به شفا یافتن خود در اثر توسل به حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرماید:

در اوایل طلبگی، هنگامی که در مدرسه‌ی فیضیه زندگی می‌کردم، به نوعی بیماری مبتلا شدم که نیاز به عمل جراحی داشت؛ اما با توسل به حضرت زهرا علیهاالسلام شفا یافتم[۲].

آیت‌الله محمدی ری‌شهری می‌گوید:

در عالم رؤیا، آیت‌الله بهاءالدینی را دیدم که مرا توصیه به توسل به حضرت زهرا علیهاالسلام می‌فرمایند. این رؤیا را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان ضمن تصدیق موضوع، فرمودند: توصیه‌ای که ما به همه داریم، توسّل به آن حضرت است.[۳]

توسل به امام حسین علیه‌السلام

توسل به حضرت سید الشهدا علیه‌السلام وسیله‌ای است که بسیاری از اولیای الهی از طریق آن به مقصود خود رسیده‌اند. حضرات آیات قاضی، کشمیری، بهجت و سید مصطفی خمینی، تنها مصادیقی از این حقیقت به شمار می‌روند. علامه طباطبایی رحمه‌الله به نقل از استاد اخلاق و عرفانشان، مرحوم آیت‌الله قاضی می‌فرمودند:

اگر من به چیزی رسیده‌ام، در سایه‌ی قرآن و توسل به سیدالشهدا علیه‌السلام رسیده‌ام.[۴]

آیت الله قاضی رحمه‌الله به شاگرد خود، مرحوم سید هاشم حدّاد می‌فرمود:

درست است شما شاگرد من و زیر نظر من هستی؛ ولی هر چه می‌خواهی، باید از امام حسین علیه‌السلام بگیری! این نه به آن معناست که اگر بروی درِ حضرت علی علیه‌السلام را بزنی، در باز نمی‌شود. ما در زیارت جامعه هم داریم که «**السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللهِ وَ الْأَدِلَّاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللهِ**»؛[۵] امّا از القاب

---

۱. برنامه‌ی رادیویی سیمای فرزانگان [۱۳۶۵]؛ معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه آبادی، عارف کامل، ص۴۸.
۲. اسدی، سلوک معنوی، ص۱۰۳ـ۱۰۴.
۳. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۳۱۷.
۴. مصباح یزدی، جامی از زلال کوثر، ص۵۱.
۵. مجلسی، بحارالأنوار، ج۹۹، ص۱۲۷؛ قمی، کلیات مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

امام حسین علیه‌السلام هست که «**السّلام علی الدّلیل علی ذات الله**»؛[۱] امام حسین راهنما و دلیل بر ذات خداست! انسان را مستقیم به ذات خدا می‌رساند.[۲]

آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری رحمه‌الله می‌فرمود:

چشم بصیرتِ انسان، بر اثر چند عمل باز می‌شود: یکی از آن اعمال، گریه بر امام حسین علیه‌السلام است. گریه بر حضرت، قدرتی می‌دهد که انسان می‌تواند حقایق مُلک و ملکوت را ببیند.[۳]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، فضیلت گریه بر امام حسین علیه‌السلام را برتر از نماز شب می‌داند:

بنده خیال می‌کنم فضیلت بکاء بر سیدالشهدا علیه‌السلام بالاتر از نماز شب باشد؛ زیرا نماز شب عملِ قلبیِ صرف نیست، بلکه کالقلبی است؛ ولی حزن و اندوه و بکاء، عمل قلبی[۴] است؛ به‌حدی که بکاء و دمعه[۵] از علایم قبولی نماز وتر است.[۶]

حتی ایشان گریه بر آن حضرت را برتر از تمام اعمال مستحبی می‌شمرد:

بُکاء بر مصایب اهل‌البیت علیهم‌السلام و به خصوص سیدالشهداء علیه‌السلام، شاید از آن قبیل مستحباتی باشد که مستحبّی افضل از آن نیست! بکاء مِن خَشیَةِ الله [گریه از ترس خداوند]، آن هم همین جور است، شاید افضل از آن نباشد![۷]

با این‌که ایشان [حاج آقا مصطفی خمینی رحمه‌الله] خیلی باذوق و خوش مجلس بود و در مجالس دوستانه، منتهای ظرافت و لطافت را در سخنانش به کار می‌برد. با این همه، وقت دعا و عزاداری هم که می‌شد، در بین تمام افراد نظیر نداشت. هنگامی که دعای توسّل شروع می‌شد، همان‌طور که به پیاده‌روی خود ادامه می‌داد، با کمال توجّه دعا می‌خواند و تمام مدّتِ دعا، اشک می‌ریخت و تا ذکر مصیبت می‌شد، زار زار گریه می‌کرد و شانه‌هایش از شدّت گریه به لرزه می‌افتاد. شخصی بود به نام شیخ جعفر که همیشه پس از نماز امام خمینی ـ در مسجد شیخ ـ چند جمله‌ای ذکر مصیبت اباعبدالله علیه‌السلام می‌کرد و روضه می‌خواند.

---

۱. اربلی، کشف الغمه فی معرفته الائمه، ج۲، ص۴.
۲. شمس الشموس، دلشده، ص۲۵۰و۲۵۱.
۳. ناصری، «چشمه زلال: راه الگوگیری»، ماهنامه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۲۶، آذر و دی ۱۳۹۰.
۴. در روایتی از امام جواد علیه‌السلام آمده است: «القَصْدُ اِلی الله تَعالی بالقُلُوبِ اَبْلَغُ مِنْ اِتْعاب الجَوارِحِ بالاَعْمالِ؛ آهنگ خدا نمودن با دل، از خسته‌کردن اعضا و جوارح با اعمال [غیرقلبی] رساتر است.» (مجلسی، بحارالانوار، ج۶۷، ص۶۰؛ اربلی، کشف‌الغمة، ج۲، ص۳۶۸)
۵. اشک چشم.
۶. رخشاد، در محضر بهجت، ج۱، ص۲۱۶.
۷. باقی‌زاده، نکته‌های ناب از آیت‌الله العظمی بهجت، ص۶۳.

حاضران چندان اعتنایی نداشتند و کم‌کم متفرّق می‌شدند و می‌رفتند؛ ولی تنها کسی که مقیّد بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد، مرحوم حاج آقا مصطفی بود که گاهی می‌شد فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه‌ی شیخ جعفر گوش می‌داد و می‌گریست. ایشان مقیّد بودند که در مجالس عزاداری که دوستان در منازل یا مدارس برقرار می‌کردند، شرکت کنند. خودشان هم هر صبح جمعه، مجلس روضه‌ای داشتند که گاهی می‌شد روضه‌خوان، تنها یك نفر مستمع داشت که آن هم خود مرحوم حاج آقا مصطفی بود.[1]

توسل به امام زمان علیه‌السلام

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله استغاثه به حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را موجب نجات از غرق شدن و رسیدن به ساحل آرامش می‌داند:

ما در دریای زندگی در معرض غرق شدن هستیم. دستگیری ولیّ خدا لازم است، تا سالم به مقصد برسیم. باید به ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف استغاثه کنیم که مسیر را روشن سازد و ما را تا مقصد، همراه خود ببرد.[2]

یکی از اطرافیان آیت‌الله بهجت رحمه‌الله می‌گوید: روز مبعث رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مشهد مقدس، به محضر سراسر نور و کرامت حضرت آقا [آیت‌الله بهجت] رسیدم. این ماجرا را در آن مجلسِ خصوصی برایم نقل فرمودند:

جوانی بود به نام محمد. ایرانی بود و در آلمان تحصیل می‌کرد. تحصیلاتش تمام شده و به درجه و مقامی رسیده بود و با یک ماشین سواری، همراه پنج نفر آلمانی به سوی ایران می‌آمد. مقداری که از شهر دور شدند، ماشین نقص فنی پیدا کرد و هر کاری کردند، درست نشد؛ و اگر ماشین درست نمی‌شد، باید برمی‌گشتند که هم بازگشت به شهر مشکل بود و هم توقف دوباره در آن‌جا. در این وقت، محمد به یاد آورد که از پدرش آموخته بود که در مواقع سختی، متوسل به امام زمان علیه‌السلام بشود؛ و لذا توسلی به حضرت پیدا کرد. چیزی نگذشت که ماشینی ایستاد و شخصی از آن پیاده شد و به زبان آلمانی با راننده‌ی ماشین صحبت کرد و جریان را پرسید و بعد گفت: به فلان جای موتور دست بزنید، درست می‌شود. راننده گفت: عیب مربوط به آن‌جا نیست. آن شخص گفت: حالا شما دستی به آن قسمت بزنید. راننده گفت: اولاً عیب از جای دیگر است و ثانیاً کار از دست زدن و این حرف‌ها گذشته و خرابی، اساسی و مهم است؛ ولی بالآخره در اثر اصرار آن شخص، دستی به آن نقطه‌ی

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۹۰ـ۱۹۱.
۲. رخشاد، همان، ج۱، ص۳۱۱.

موتور زد و ماشین روشن شد! همه سوار شدند و از آن آقا تشکر و خداحافظی کردند. در این لحظه آن شخص به زبان فارسی به محمد گفت: شما نماز اول وقت را فراموش نکنید![۱]

مرحوم آیت‌الله میرزا جواد تبریزی دائم می فرمود:

باید طوری عمل کرد و به نحوی گام برداشت که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از ما راضی باشد. انسان خود را محک بزند، آیا آن بزرگوار (روحی له الفداء) اگر حاضر بود، با این حرکات و سکناتی که شخص دارد، از او راضی بود یا خیر؟ خدا نکند انسان فراموش نماید که صاحب و ناظر دارد! ما باید همواره امام زمان (روحی له الفداء) را ناظر بر اعمال خود بدانیم و تلاش کنیم که توجهی به ما نمایند؛ زیرا که دستگیرِ واقعی ما اوست. او صاحب ماست و همه‌ی ما به عشق و علاقه و کسب رضایت او در حال تحصیل هستیم؛ زیرا که رضای آن بزرگوار رضای خداست. ما سعی می‌کنیم آن باشیم که او دوست دارد و اگر تقصیری هم از ما سر می‌زند، برما ببخشد که غافلیم. راهی که بزرگان رفتند و نتیجه گرفتند، باید برای ما طلاب و سایرین الگو باشد و ان‌شاءالله این شب زنده‌داری‌ها، توسل‌ها و عرضِ ارادت‌ها به اهل‌بیت علیهم‌السلام که با خلوص نیّت انجام می‌گیرد، در میزان اعمال ثبت شود و فریادرسی باشد به روزی که هیچ چیز جوابگو نخواهد بود، مگر عمل صالح. و عمل صالح صادر نمی‌شود، مگر آن‌که انسان خود را ساخته باشد و با طی کردن درجات کمال در خود احساس وظیفه کند و آن‌گاه به دنبال کاری می‌رود که اجری برایش داشته باشد. بازگشت همه‌ی امور به تهذیب نفس است و آن محقق نمی‌شود، مگر با توسل و دعا.[۲]

مرحوم آیت‌الله مجتهدی، توسل به حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را رمز موفقیت طلاب علوم دینی دانسته، در مورد چگونگی آن می‌فرماید:

بعد از دعای ندبه در مفاتیح، زیارتی برای حضرت صاحب زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است که بعد از نماز صبح خوانده می‌شود. این زیارت را هم همیشه بخوانید. ما سرباز امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستیم، نباید از حضرت غافل شویم. دعای فرج را بعد از نمازهایتان بخوانید. قرآن بخوانید و به حضور حضرت هدیه کنید. دعای ندبه را روزهای جمعه بخوانید. گاهی هم بنشین با آقایت و مولایت حرف بزن و درد دل کن.[۳]

ایشان در بیاناتش می‌گفت:

ما طلّاب باید در این فکر باشیم که چگونه می‌توانیم یک امضا و تأییدی از مولایمان حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بگیریم؟ یعنی چگونه درس بخوانیم و چگونه رفتار کنیم که مولایمان ما را امضا و

---

۱. شمس‌الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۵۶-۱۵۷.

۲. سایت اطلاع‌رسانی مرحوم آیت‌الله میرزا جواد تبریزی، بخش اخبار، تاریخ: ۱۳۹۲/۲/۲۵.

۳. برخوردار فرید، آداب‌الطلاب، ص۲۳۳.

تأیید کند؟ یک طلبه همیشه (چه در اوان تحصیل و چه بعد از فراغ از تحصیل)، همّ و غمّش باید این باشد. باید در این فکر باشد که رفتارم، کردارم و گفتارم چگونه باشد که آقا مرا تأیید بکند. اگر طلبه‌ای همیشه در این فکر باشد و در این مسیر حرکت کند، دچار هیچ انحرافی نخواهد شد؛ نه در کردارش، نه در گفتارش و نه در رفتارش. خلاف زیّ و شأن [طلبگی] از او سر نمی‌زند؛ دچار سردرگمی و بحران نخواهد شد.[۱]

توسل به امام‌زادگان

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله، توسل به امام‌زادگان را نیز منشأ آثار می‌داند و توصیه می‌کند که زیاد به زیارت آن‌ها برویم:

توسلات خیلی نافع است. به این امام‌زادها زیاد سر بزنید! این بزرگواران هم‌چون میوه‌ها که هر کدام یک ویتامین خاصی دارند، هر کدامشان خواص و آثاری دارند.[۲]

در این بین، زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام از لطف ویژه‌ای برخوردار است و طلاب علوم دینی، باید خود را در معرض استفاده‌ی معنوی از این منبعِ فیض قرار دهند. آیت‌الله محمدباقر تحریری با نقل خاطره‌ای از دوران آغاز طلبگی خود، به نمونه‌ای از عنایت‌های معنوی این بانوی کرامت اشاره می‌کند:

از عنایات بسیار بزرگی که خدای متعال به این حقیر کرد، یکی هم این بود که در اوایل طلبگی، انقلابی در وجود بنده ایجاد شد و دنبال مسایل اخلاقی بودم. ... مرحوم پدرم از شاگردان اولیه و از جمله دوستان قدیمی مرحوم علامه طباطبایی بودند. به هر حال، مقدماتی فراهم شد که بنده به قم رفتم. در قم، همواره درصدد بودم با شخصیتی معنوی ارتباط داشته باشم و پیوسته در یک التهاب درونی بودم. مرحوم پدرم فرمودند: وقتی به قم می‌روی، اول خدمت حضرت معصومه علیهاالسلام برو و هر چه می‌خواهی، از آن حضرت بخواه. خُب، در آن اوایل جوانی، صفای خاصی در انسان هست و من هم طبق همان صفا به زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام رفتم. در آن شرایط، حجره، استاد و چیزهای دیگری هم می‌خواستم. ابتدا در حجره‌ی بعضی از دوستان بودم و آن‌ها با این‌که لطف و از ما پذیرایی می‌کردند؛ اما از نظر مسلک، زیاد با هم موافق نبودیم. یک روز آن‌ها ضمن صبحتی که داشتند، نسبت به یکی از بزرگان اهلِ معرفت، کم‌لطفی کردند و من خیلی ناراحت شدم؛ ولی چون آن‌جا مهمان بودم، چیزی نگفتم. یادم هست همان شب در مدرسه‌ی «حجتیه»، لحاف را

۱. باقی‌زاده، برگی از دفتر آفتاب، ص۱۴۳.

۲. واحد پژوهش انتشارات هنارس، پرده‌نشین، ص۱۹۲.

روی سرم کشیدم، خطاب به حضرت معصومه علیهاالسلام عرض کردم: نمی‌توانم این‌جا زندگی کنم. دو روز پس از آن، یکی از کسانی که نسبت به بنده سِمت استادی داشت، مرا به حجره‌اش برد. آن‌جا نواری برایم گذاشت. شنیدن مطالب آن نوار، مرا دگرگون کرد و دیوانگی خاصی در من پدید آورد. از آن دوست پرسیدم: گوینده‌ی این سخنان چه کسی است؟ گفت: استاد پهلوانی.[۱] به هر حال، پس از آن بود که خدمت حضرت استاد [پهلوانی] آمدم و ایشان مرا قابل دانستند و فرمودند: شما هر وقت خواستی، بیا.[۲]

۵. برگزاری مراسم اهل‌بیت علیهم‌السلام

برگزاری مراسم شادی و عزاداری اهل‌بیت علیهم‌السلام و شرکت در آن، نوع دیگری از توسل به آن ذوات مقدس به شمار می‌رود. آیت‌الله شاه‌آبادی رحمه‌الله، امام سجاد علیه‌السلام را الگوی عزاداری برای اهل‌بیت علیهم‌السلام دانسته و در توضیح شیوه‌ی عزاداری آن حضرت می‌فرمود:

ما باید عزاداری کردن را از حضرت سجّاد علیه‌السلام بیاموزیم. ایشان پس از شهادت پدرشان در کربلا، می‌نشستند و گریه می‌کردند. این نحوه‌ی عزاداری برای سیدالشّهداست.[۳]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز عنایت خاصی به برگزاری مجالس بزرگ‌داشت اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام داشت. اعیاد مهم را در طول سال جشن می‌گرفت و روزهای شهادت معصومین علیهم‌السلام را بدون استثنا مجلس عزاداری برپا می‌داشت و خودشان هم با وجود کسالت‌های متعدد و مشغله‌ی فراوان و نیز صدماتی که از اظهار علاقه و ازدحام ارادت‌مندان و شیفتگان محضرشان متحمّل می‌شد، در تمامی آن مجالس شرکت می‌کرد. حتّی ایام شهادت حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام، فاطمه معصومه علیهاالسلام، حضرت زینبِ کبری علیهاالسلام را نیز مقیّد به برگزاری مراسم بود. در این باره، ماجرای ذیل قابل توجه و تعمق است:

روز سوم ذیحجه سال ۱۴۲۵ق در مسیر مسجد تا منزل، به آقای بروجردی[۴] فرمودند که امروز بنا بر روایتی، روز شهادت حضرت امام هادی علیه‌السلام است و جلسه‌ی توسل و ذکر مصیبتی نداشتیم! آقای بروجردی عرض کرد که روز سوم ماه رجب، مصادف با شهادت آن حضرت است! فرمودند: روز سوم ذیحجه هم نقلی داریم.

---

۱. آیت‌الله مرحوم شیخ علی سعادت‌پرور.

۲. «یادنامه عارف موحد آیت‌الله سعادت‌پرور (پهلوانی)»، مجله کیهان فرهنگی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵، ش۲۳۴ و ۲۳۵، ص۷.

۳. معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه آبادی، عارف کامل، ص۸۷.

۴. از محافظان و خدمت‌گزاران ایشان.

فردای آن روز نیز در مسیر حرکت از منزل به مسجد جهت تدریس، در ماشین به آقای بروجردی فرمودند: من دیشب مراجعه کردم و دیدم همانطور است که گفته بودم و روز سوم ذیحجه مصادف با شهادت امام هادی علیه‌السلام است. من که در عراق بودم، به یاد دارم که در چنین روزی در سامرا، مجالس مفصّل عزاداری برپا می‌شد و دسته‌جات عزا بیرون می‌آمد و ... .[۱]

و) توکل

مقام معظم رهبری دام‌ظله در توضیح معنای توکل چنین می‌فرمایند:

معنای توکّل بر خدای متعال، اعتماد به خداست! سوء ظنّ به خدا نداشتن [است]. نه به معنای این‌که هیچ اقدامی و عملی انجام ندهد. این‌که مسلماً در معیارهای شرع مقدّس، نامطلوب و غلط است. انسان باید وظایفش را انجام دهد؛ لکن برای ترتّب نتیجه بر این عمل، باید به خدای متعال توکّل کند؛ زیرا ترتّب نتیجه بر عمل تضمین شده نیست. ممکن است موانعی پیش بیاید؛ چه موانع درونی، مثل ضعفِ اراده و بقیّه‌ی انواع ضعف‌ها و چه موانع بیرونی. برای این‌که ترتّب نتیجه بر عمل را مطمئن شویم، باید بدانیم اراده‌ی الهی غالب است؛ پس ملاک قوّت و شرط قوّت، توکّل بر خداست. وقتی انسان توکّل به خدا کرد، همه‌ی نیروهای خود را به صحنه می‌آورد. خدای متعال هم برکت می‌دهد، نتیجه را مترتّب می‌کند.[۲]

آثار توکل

توکل بر خداوند متعال، آثار و برکات زیادی دارد که در ادامه به برخی از مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌شود:

۱. امیدواری به رحمت الهی

آیت‌الله مشکینی رحمه‌الله هنگامی که همراه پدر در نجفِ اشرف مقیم بود، به مکتب‌خانه رفت و سپس همراه پدر به وطن بازگشت و مقداری از مقدمات علوم دینی را نزد او فرا گرفت. با رحلت پدر و به سفارش او، برای تحصیل علوم دینی به شهرستان اردبیل سفر کرد و مقداری از صرف و نحو را در آن‌جا فراگرفت. سپس همراه عالم بزرگواری که از مجروحان حادثه‌ی خونین مسجد گوهرشاد مشهد در زمان رضاخان بود، به شهر قم آمد و در آن

۱. شمس الدین، حدیث دلتنگی، ص۹۲.
۲. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۱۷۳.

شهر مذهبی و مقدس به تحصیل علوم دینی پرداخت. مرحوم آیت‌الله مشکینی درباره‌ی اوضاع سخت و ناگوار دوران ورودشان به حوزه‌ی علمیه‌ی اردبیل چنین می‌فرماید:

پس از فوت پدر، ما یتیم بودیم و هیچ‌چی هم نداشتیم. در آن وقت که شاید اوایل بلوغمان بود. شانزده ساله بودیم. یکی دو سال گذشت؛ ولی ما قدرت پیدا نکردیم که برویم و درس بخوانیم. کسی هم نبود که به ما پول بدهد. به هر حال، پس از مدتی به فکر افتادیم که خب، پدرمان به ما وصیّت کرده و باید آن را انجام دهیم. این بود که پیاده از ده به اردبیل آمدیم که نزدیک به ده فرسخ (۶۰ کیلومتر) مسافت آن می‌شد. بار اوّل که آمدیم، جایی را پیدا نکردیم، به ده برگشتیم. دوباره همین حرکت را شروع کردیم. حالا یادم نیست که با الاغ آمدیم یا پیاده. با وجود همه‌ی سختی‌ها و نبود امکانات، چیزی که ما را امیدوار کرده بود، توکّل به خدا و ایمان به راهی بود که در آن پای نهاده بودیم. هر چند در این غربت و تنهایی، سایه پدر و مادر نبود؛ لکن همواره خدا بود و باور این حضور، ما را از یأس و ناامیدی نجات می‌داد.[۱]

۲. عزّت نفس

در بیان آیت‌الله مصباح یزدی آمده است:

اثر دیگر توکل، زنده شدن احساس عزّت نفس در روحِ انسان است. کسی که توکل ندارد، وقتی مشکلی برای او پیش می‌آید، برای حل مشکلش به دیگران التماس می‌کند، تملق می‌گوید، تذلّل می‌کند، رشوه می‌دهد و ... . این بدان خاطر است که در نفسِ خویش، احساس ذلّت می‌کند و خود را ناتوان و بیچاره می‌یابد؛ اما وقتی انسان بر خدا توکل کند، احساس عزّت نفس می‌کند و خود را بی‌نیاز از غیر خدا می‌یابد. «مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛[۲] هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یك‌سره از آنِ خداست.» البته انسان متوکّل در جایی که خدا فرموده به کسی احترام بگذار، چون او گفته، احترام می‌گذارد... ؛ اما در عمق دلش باور ندارد که به کسی جز خدا احتیاج دارد؛ زیرا خداست که هر کس را بخواهد، عزیز و هر کس را بخواهد، ذلیل می‌کند.[۳]

ایشان، مشکلات دورانِ طلبگی خود را این‌گونه توصیف می‌کنند:

... نهایت کمکی که خانواده‌ام می‌توانستند به من بکنند، ماهیانه حدود بیست تومان بود، که آن هم مرتب نمی‌رسید و گاه می‌شد که حتّی یك لقمه نان برای شب نداشتیم. طوری برنامه‌ریزی کرده بودیم که روزی ۶ تا ۷ قِران بیش‌تر خرجمان نشود و این، تنها پولِ یك نان سنگك و یك سیر پنیر

۱. ادهم‌نژاد، «آیت‌الله مشکینی، اسوه فضیلت» مجله مبلغان، ش۱۰۵، تیر و مرداد ۱۳۸۷، ص۷۳.
۲. فاطر، آیه ۱۰.
۳. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «فروعاتی از بحث توکل»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۲/۲۳.

می‌شد. بعضی وقت‌ها هم نصفِ نان سنگك می‌خریدیم و برای شب هم بعد از نماز، سی شاهی می‌دادیم و از خشکه‌پزی کنار دربِ فیضیه، یك نان کسمه کوچك می‌گرفتیم و این شام ما بود. ... یك روز پولمان کاملاً تمام شده بود و من تصمیم گرفتم پولی قرض کنم.

در خلوت با خدا نجوا کردم که خدایا، می‌خواهم برای رضای تو و برای اعتلای دین تو درس بخوانم! خودت می‌دانی که توقع زیادی هم ندارم! هرگونه که خودت صلاح می‌دانی، وسیله‌ای فراهم کن که مقداری پول از کسی قرض کنم یا بگیرم! می‌دانی که من آدمی نیستم که بتوانم پیش کسی بروم و تقاضای حاجت کنم. خودت برسان! اگر هم صلاح نمی‌دانی، توفیق بده تا بتوانم صبر کنم! تا این‌که عصر یك روز که ظهرش ناهار حسابی نخورده بودم، داشتم در حیاط مدرسه‌ی فیضیه قدم می‌زدم که شنیدم پستچی از طلبه‌ها سراغ محمدتقی یزدی را می‌گیرد. جلو رفتم و با ناباوری از این‌که کسی برایم نامه بفرستد، نامه را گرفتم. از یکی از علمای یزد بود که آن وقت‌ها ارتباطی با ایشان نداشتم. ایشان یك حواله بیست تومانی برای من فرستاده بودند، که بعد از چند ماه، سفره‌مان رونق گرفت.

آن زمان مرحوم آقای حجت به طلبه‌ها مُهرِنان می‌داد. من هم به فکر افتادم از ایشان تقاضای مُهر نان کنم؛ اما نمی‌خواستم به دستگاه ایشان مراجعه کنم. بنابراین نامه‌ای به این مضمون نوشتم:

حضرت آیت‌الله حجت، من شخصی به این نام هستم و در قم درس می‌خوانم و در درس آقای حائری شرکت می‌کنم. شنیده‌ام که مُهرنانی به طلبه‌ها می‌دهید. اگر شامل من هم می‌شود، من هم طلبه هستم.

صبح که می‌خواستم نامه را ببرم، فکر کردم نکند این کار خلاف قاعده و برنامه‌ی حوزه باشد و این نان به کس دیگری تعلّق داشته باشد و به ملاحظه‌ی شاگردی آقای حائری بخواهند به من بدهند! این بود که نامه را پاره کردم... .[1]

با وجود همه‌ی این دشواری‌ها، شیخ محمدتقی در مدت یك سال، باقی مانده‌ی دروس سطح را به اتمام رساند و از سال بعد در دروس خارج فقه مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله و خارج اصول امام خمینی رحمه‌الله حضور یافت. از سوی دیگر، بیست سالش تمام شده بود و با احراز شرایط اقامت در مدرسه‌ی حجتیه، در آن‌جا حجره گرفت. توفیق آشنایی با بزرگان و علمای وارسته‌ای هم‌چون امام خمینی رحمه‌الله، علامه طباطبایی رحمه‌الله و آیت‌الله بهجت رحمه‌الله چنان لذت‌بخش بود که تازه می‌فهمید هجرت از نجف به قم، از تقدیرات بسیار

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، «علما و بزرگان: محمدتقی مصباح یزدی»، کد مطلب: ۶۲۱۸۲، تاریخ: ۱۳۹۳/۹/۲.

نیکوی خداوند در حق او بوده است.[۱]

آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله دورانِ طلبگیِ سختی را پشت سر گذاشته است. ایشان در توصیف آن ایّام می‌گوید:

در دورانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد درس می‌خواندم، خرجی مرا مادرم از شمال می‌فرستاد. مدتی گذشت، ولی دیدم از مازندران چیزی نرسید. ایّام سختی را پشت سر می‌گذاشتم. ناچار شدم از استادم، مبلغی قرض بگیرم که هرگاه از مازندران پول برایم رسید، قرض وی را پرداخت نمایم. در همان شب، نزدیک طلوع فجر خواب دیدم که شخص بزرگواری به من خطاب می‌کند: شیخ محمد! چرا از استادات قرض کردی؟ گفتم: پس از چه کسی باید قرض می‌کردم؟! گفت: از کسی که الآن اسم او را برسرمأذنه حرم می‌برند. بیدار گشتم. در همان لحظه شنیدم مؤذن حرم مطهّر در مناجات خود چنین می‌گوید: «اللهم صلّ علی علیّ بن موسی الرضا علیه‌السلام» تا این جمله را شنیدم، با شتاب وضو ساخته و به حرمِ مشرّف شدم و از آن حضرت معذرت خواستم.[۲]

حجت الاسلام آقای شیخ حبیب‌الله مددی نیز نقل کرد:

در ابتدای طلبگی که تازه به قم آمده بودم، شهریه نداشتم. از شدت احتیاج، نامه‌ای به آیت‌الله العظمی آقای سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای نوشتم، بردم درِ منزل به دست ایشان دادم. در کناری نشستم و منتظر جواب شدم. آقا نامه را خواند و چیزی در حاشیه‌ی نامه نوشت؛ سپس به من اشاره‌ای کرد. من رفتم نامه را گرفتم و برگشتم. دوباره در کناری نشسته، دیدم در حاشیه‌ی نامه نوشته‌اند: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن.» برو توبه کن!

من اول متوجه نشدم که معنی این کلام چیست؟ بعداً متوجه شدم، چون در نامه نوشته بودم: من اول به امید خدا، دوم به امید شما به قم آمده و مشغول تحصیل شدم، ایشان تذکّر داده‌اند که جز خدا به کسی امیدوار نباش!

آری همه چیز از خداست و طلبه باید همیشه با توکّل به خدا به این کار مهم اقدام کند و به غیر خدا امیدوار نباشد و این تذکر بسیار خوبی است.[۳]

مرحوم شیخ کلینی از حسین بن علوان نقل می‌کند که:

در مجلس درس استادم، سرگرم فراگرفتن علم بودیم. در یکی از سفرها، هزینه‌ی مالی من تمام شد و چیزی نداشتم. یکی از دوستان و یاران ما به من گفت: تو که گرفتار چنین اوضاعی هستی، به چه

---

۱. همان.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۱۲۹.

۳. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۴، ص۹۹.

کسی دل بسته‌ای و به که امیدواری [تا هزینه‌ی زندگانی تو را تأمین کند]؟ گفتم: به فلانی. گفت: سوگند به خداوند که [با چنین فکر و اندیشه‌ای] نیاز تو برآورده نمی‌گردد و آرزو و امید و درخواست تو، به سرانجامی موفقیت‌آمیز منتهی نخواهد شد. گفتم: خدای تو را بیامرزاد! به چه دلیل با چنین قاطعیتی اظهارنظر می‌کنی و مرا نومید می‌سازی؟! گفت که امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: در یکی از نوشتارها، این مطلب را خوانده است که خداوند متعال می‌گوید: به عزّت و شکوه و بزرگواری و مقام والایم برعرشم سوگند، امید و آرزوی هرآرزومندی را که در آمال و آرزوهای خود به غیرمن روی آورد و به آن دل ببندد به یأس و نومیدی مبدّل می‌سازم و برقامت چنین کسی از دیدگاه مردم، لباس خواری و مذلّت را می‌پوشانم که در نظرآن‌ها، ذلیل و خوار گردد! او را از درگاه خود می‌رانم و پیوند او را از خویش می‌گسلم!

آیا او در شداید و مشکلات زندگانی به که امیدوار است؟ در حالی که ناهمواری‌ها و مشکلات زندگانی جهان زیرقبضه‌ی قدرت من قرار دارد؛ ولی او چشم امید به غیرمن دوخته و با مدد فکر و اندیشه‌ی شخصی و تصوّر خود، درگاه دیگری را می‌کوبد، با این‌که می‌داند کلید مشکل‌گشای تمام درهای بسته در دست من است و درگه من، همواره فراسوی بندگانی که مرا می‌جویند و مرا می‌خوانند، گشوده است.

آیا کسی هست که در مصایب زندگانی، چشم امید به من دوخته باشد و من امیدها و آرزوهای (مشروع) او را برآورده نساخته باشم؟[1]

۳. نترسیدن از غیرخدا

«دیگر اثر توکل، از بین رفتن ترس از غیرخداست. اگر کسی برخدا توکل کرد، دیگر نباید از غیر او بترسد؛ زیرا قدرتِ خدا غالب برهمه‌ی قدرت‌هاست و اگر او بخواهد، به انسان ضرری وارد می‌شود؛ وگرنه هیچ کس نمی‌تواند ضرری به دیگری برساند. «**وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ**؛[2] اگر خدا به تو زیانی برساند، آن را برطرف کننده‌ای جز او نیست؛ و اگر برای تو خیری بخواهد، بخشش او را ردّ کننده‌ای نیست.» امام خمینی قدس‌سره در یکی از سخنرانی‌های خود، قسم می‌خورد که در طول عمر خود از کسی نترسیده است.[3] این ادعا را من از هیچ کس نشنیده‌ام. این اثر توکل است. کسی که از غیرخدا می‌ترسد، بدین

---

۱. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۱۸۷ـ۱۸۸.

۲. یونس، آیه ۱۰۷.

۳. امام خمینی، صحیفه امام، ج۱، ص۲۹۳.

معناست که شک دارد خدای متعال بتواند کار او را انجام دهد! خدای متعال هم از حالِ انسان آگاه است و هم می‌تواند به او خیر برساند و هم می‌خواهد که او را سعادت‌مند کند. تنها از انسان خواسته است که با اختیار خود، کارش را به او واگذار کند تا بهترین نتیجه را برای او به ارمغان آورد. این امر را هم به خاطر رشد و تکامل انسان از او خواسته است.»[۱]

حجت الاسلام آقای سعید اشراقی نقل می‌کند:

وقتی که آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه‌الله، مؤسس حوزه‌ی علمیه از دنیا رفت، عده‌ای از طلبه‌ها اظهار نگرانی کرده و می‌گفتند دیگر چه کسی است که ریاست و زعامت حوزه و شهریه (سه تومان در هر ماه) را به عهده بگیرد! یک روز در مجلسی که از همین مقوله صحبت می‌کردند، آیت‌الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی که از شاگردان برجسته‌ی آیت‌الله حائری بود، یک‌مرتبه به سخن آمده، فرمودند: آقایان! چرا نگران هستید و چرا این سخنان را می‌زنید؟! آخر عبدالکریم مرده است، خود کریم که نمرده است! همان خدای کریم که عبدالکریم را مأمور تأسیس حوزه کرد، خودش حوزه را حفظ خواهد کرد.

همان‌طور که ایشان فرمودند، پس از فوت مرحوم حائری، با تأیید خداوند کریم، بر عظمت حوزه افزوده شد.[۲]

۴. آرامش و آرامش‌بخشی

امام خمینی قدس‌سره نمونه‌ی انسان متوکّل بود که فرمود:

با دلی آرام و قلبی مطمئن ... به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.[۳]

کسانی که با مرحوم آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله نشست و برخاست داشته‌اند، در احوالات ایشان می‌گویند:

هیچ‌گاه، حتّی در سخت‌ترین شرایط ندیدیم که ایشان آرامش خود را از دست بدهد. متوکّل باید همان‌گونه که امام قدس‌سره می‌فرمود: «ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه»،[۴] به دنبال انجام وظیفه باشد و بداند که عالَم صاحب دارد. وقتی انسان برای کاری، وکیلی ماهر و کاربلد می‌گیرد، خیالش آسوده می‌گردد که او کارش را به خوبی انجام می‌دهد. اگر انسان واقعاً خدا را وکیلی

۱. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «فروعاتی از بحث توکل»، قم، ، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۲/۲۳.
۲. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۴، ص۴۶۶.
۳. امام خمینی، وصیت‌نامه، ص۹۴.
۴. امام خمینی، صحیفه امام (منشور روحانیت)، ج۲۱، ص۲۸۴.

بداند که هم عالِم است و هم قدرت انجام هر کاری را دارد، خیالش آسوده می‌شود.[۱]

چنین انسانی در سن هشتاد سالگی هم، مثل یک جوان در کمال نشاط و آرامش است و هیچ دغدغه‌ای ندارد. نمونه‌ی بارز چنین بنده‌ای، مرحوم آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله بود. در پیشامدهای مختلفی، از جمله جریان پانزده خرداد، دستگیری حضرت امام و ... هیچ‌گاه سراسیمه نشد. البته محبت و علاقه‌ی ایشان نسبت به امام فوق‌العاده بود، اما خودش را گم نمی‌کرد. آرامش او به خاطر اعتمادی بود که به خدا داشت و می‌دانست هزار برابر آن‌چه او امام را دوست می‌دارد، خدا امام را دوست دارد و او را رها نمی‌کند. اگر توسلی هم انجام می‌داد، باز از باب انجام وظیفه بود. تنها نگرانیِ کسانی که امر خود را به خدا واگذار کرده‌اند، انجام وظیفه به نحو احسن است. امام در سفری که از پاریس می‌آمدند، در جواب کسی که از ایشان پرسید شما چه احساسی دارید؟ گفت: هیچ احساسی ندارم! معنای سخن ایشان این است که من بنده‌ای هستم که در حال انجام وظیفه‌ام هستم. نتیجه‌ی کار هم هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود. اگر چنین ایمانی برای انسان پیدا شود و کارش را این‌گونه به خدا تفویض کند، راحت می‌شود.[۲]

مرحوم آیت‌الله حائری، امام جمعه‌ی سابق شیراز، درباره‌ی شهید حجت الاسلام عبدالله میثمی می‌گوید:

> نخستین بار که از زندان رها شده بود، به نظرم پیری جوان و خردسالی سال‌خورده آمد. همه را شناخته بود تا توانست راه خود را بشناسد و آن‌چه را که در کلاس ندیده بود، به تجربه یافته بود. علم و عمل، زمینه‌ی خودسازی عمیقی را در او به وجود آورد و جهاد با نفس را در عمقِ مبارزات و مجاهدات خود به کار گرفت و به همین دلیل، بر تمامی امتحانات زندگی که هیچ کس لحظه‌ای در آن فاتح نیست، روز به روز موفق‌تر و پخته‌تر درمی‌آمد. وحشت از او رفته و آرامش، سال‌ها در او منزل کرده بود. در سخت‌ترین آتش‌ها با توکل به خداوند، جدًّا آرام بود و آرامش‌بخش.[۳]

---

۱. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی «فروعاتی از بحث توکل»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۲/۲۳.
۲. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «شرح نصایح امام محمدباقر علیه‌السلام»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۲/۲۳.
۳. خبرگزاری دفاع مقدس، کد مطلب: ۱۱۷۴۲۶، تاریخ: ۱۳۸۵/۱۰/۲.

۵. تحمّل سختی‌ها

در سال ۱۳۱۴ شمسی، رضاشاه دستور می‌دهد که از خروج ارز از ایران جلوگیری شود. به این ترتیب، حاج میرزا باقر قاضی برای ارسال پول برای این دو برادر [علامه طباطبایی و برادرشان آیت‌الله محمدحسن الهی طباطبایی] با مشکل مواجه می‌شود. این دو نیز به هیچ‌وجه از بیت‌المال [شهریه] استفاده نمی‌کردند. به این ترتیب، این دو بی‌خرجی می‌مانند و ناچار می‌شوند که از دوست و آشنا قرض بگیرند، یا از این دکان و آن دکان نسیه کنند و امورات خود را بگذرانند. نامه‌نگاری به تبریز هم مشکلی را حل نمی‌کند و آن‌ها هم نمی‌توانستند پولی بفرستند. این موضوع موجب استیصال آن‌ها می‌شود. علامه طباطبایی در این‌باره می‌فرماید:

> این قضیه کار را به آن‌جا رساند که ما ناچار شدیم اثاثیه منزل را بفروشیم و خرج کنیم. کم‌کم هر چه بود و نبود، از ظرف و ظروف و لباس تا کتاب‌ها، هر چه داشتیم، فروختیم. فشار و مشکل زندگی، ما را مستأصل کرد. از این رو به حرم حضرت علی ﷺ رفتم و پس از عرض سلام، عرض کردم: یا جدّا، همین طوری طلبه‌داری می‌کنید؟! اما بلافاصله متوجه شدم که اشتباه بسیار بدی کردم و این خلاف توکّل است. اما به هر حال این اشتباه را مرتکب شده بودم و به شدّت ناراحت و منفعل، سر به زیر و خجل از حرم حضرت امیرمؤمنان ﷺ بیرون آمدم و به منزل بازگشتم. وارد خانه شدم و متوجه شدم که در خانه هیچ کس نیست. از فرط ناراحتی در گوشه‌ای از حیات نشستم و برای اشتباهی که کرده، خیلی ناراحت بودم. در همین هنگام مشاهده کردم که دربِ کوچه باز و مردی با لباس بلند وارد شد (گویا به دلایل طی مراحل سیر و سلوک، چنین شهوداتی برای ایشان بسیار عادی بود؛ زیرا هیچ اهمیّتی به این مسأله نداده بودند). این شخص وارد شد و به ایشان گفت: من شاه حسین ولی هستم. خدا سلام می‌رساند و می‌فرماید: در این هفده سال، من کی شما را تنها گذاشتم؟![1]

۱. «روایتی از زندگی علامه طباطبایی»، مجله پگاه حوزه، ش۱۹۵، ۱۳۸۵/۸/۲۰.

۶. شکست‌ناپذیری

از وصایای رسول‌الله ﷺ به اباذر رحمه‌الله آن است که فرمودند:

يَا أَبَاذَرٍّ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ عَزَّوَ جَلَّ؛[۱]

ای اباذر! اگر از این که قوی‌ترین مردم باشی، مسرور می‌شوی، پس بر خداوند عزّ و جلّ توکل کن.

رهبر معظم انقلاب اسلامی دام‌ظله، حمله‌ور شدن شیاطین اِنس و جنّ را به مبلغان رسالت‌های الهی اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و برای شکست‌ناپذیری در برابر این حمله‌ها می‌فرمایند:

اگر بناست من و شما تبلیغِ رسالات الهی را کنیم، منتظر شیاطین اِنس و جن باشیم، به ما حمله می‌کنند. آماده شویم! از لحاظ روحی، در خود حصار مستحکمی به وجود آوریم ـ که این حصار، حصار ایمان و توکّل است ـ تا مغلوب نشویم و از درون شکست نخوریم. فرار و هزیمت بیرونی، ناشی از فرار و هزیمت درونی‌ست! شکست درون انسان است که شکست بیرونی را نصیب انسان می‌کند و بر انسان تحمیل می‌نماید. اگر در دلت شکست نخوری، هیچ کس نمی‌تواند شکستت دهد. حصاری که باید در دلِ شما به وجود آید، حصار ایمان به خدا و توکّل علی‌الله است؛ «**وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُون**»،[۲] «**وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**»،[۳] «**وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**»،[۴] «**أَلَيْسَ اللهُ بِكافٍ عَبْدَه**».[۵] این‌ها درس‌های ماست! قرآن را با تأمّل بخوانیم؛ این‌ها را به عنوان درس یاد بگیریم، این‌ها دستورالعمل زندگی‌ست! این یک جور آمادگی‌ست![۶]

یکی از درخشان‌ترین مصادیق توکل کننده بر خدای متعالْ، حضرت امام رحمه‌الله است. آقای علی‌محمد بشارتی، وزیر اسبق کشور نقل کرد:

در تابستان ۱۳۵۸، هنگامی که مسؤول اطلاعاتِ سپاه بودم، گزارشی داشتیم که آقای شریعتمداری در مشهد گفته است: من بالأخره علیه آقای خمینی اعلام جنگ می‌کنم. آن هنگام، امام خمینی قدس‌سره هنوز در قم بود. من خدمت امام رسیدم و ضمن ارائه گزارش‌های دیگر، خبر یاد شده را نیز مطرح کردم. ایشان موقع صحبت‌های من سرش پایین بود و گوش می‌داد؛ ولی همین‌که گزارش مربوط به

---

۱. طبرسی، مکارم الأخلاق، ص۴۶۸.

۲. آل‌عمران، آیه ۱۲۲ و ۱۶۰؛ مائده، آیه ۱۱؛ توبه، آیه ۵۱؛ ابراهیم، آیه ۱۱؛ مجادله، آیه ۱۰؛ تغابن، آیه ۱۳.

۳. ابراهیم، آیه ۱۲.

۴. طلاق، آیه ۳.

۵. زمر، آیه ۳۶.

۶. بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون شیعه و اهل سنّت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

سخن آقای شریعتمداری را گفتم، سر بلند کرد، فرمودند: این‌ها چه می‌گویند؟! پیروزی ما را خدا تضمین کرده است. ما موفق می‌شویم. در این‌جا حکومت اسلامی تشکیل می‌دهیم و پرچم را به صاحب پرچم می‌سپاریم. پرسیدم خودتان؟ امام قدس‌سره سکوت کردند و پاسخ ندادند.[۱]

۷. توفیق در طلبگی

امام جواد علیه‌السلام می‌فرمایند:

اَلثِّقَةُ بِاللهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ؛[۲]

اعتماد کردن بر خدا، بهای هر چیز نفیس و گران‌بها و نردبانی برای هر مقام بلندی است.

یکی از گران‌بهاترین امور، ورود در صف سربازی حضرت ولی‌عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و ثبات قدم در این مسیر می‌باشد و البته از لوازم مهم آن، توکّل بر خداوند متعال است. مرحوم آیت‌الله مجتهدی به طلبه‌های جدید الورود می‌گفت:

هر کسی به امید پدر و مادر و عمه و دایی و ... طلبه شده است، به این امید که آن‌ها او را از لحاظ مالی اداره کنند، از طلبگی بیرون برود؛ چرا که طلبه موفّقی نخواهد شد. باید توکلتان به خدا باشد؛ چون پدر و مادر و عمه و دایی می‌میرند و خدا نمی‌میرد. اگر طلبه تکیه‌اش به خدا نباشد، موفق نمی‌شود. بارها تصریح می‌کرد که من تکیه‌ام به خدا بود و هیچی نداشتم و خدا همه چیز به من داد.[۳]

۸. تأمینِ روزی

آن‌چه بر معلم و شاگرد ـ پس از پاک‌سازی و تصفیه باطن و جان و روان از رذایل اخلاقی و به کارگرفتن علم ـ لازم و ضروری است، این است که سراپای وجودشان را از درون و بیرون، متوجه خدا ساخته و در تمام شؤون ضروری زندگانی خویش به او متّکی باشند و فیض بهره‌ها را از پیشگاه الهی، درخواست و دریافت کنند و آن‌ها را نزد خدا جست‌وجو نمایند؛ زیرا علم و دانش از رهگذر کثرت تعلّم و دانش آموختن به دست نمی‌آید؛ بلکه علم و دانش، عبارت از پرتو و نوری است که خداوند در دل و جان کسی می‌افکند که خواهان

۱. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۱۰۶.
۲. مجلسی، بحارالأنوار، ج۶۵، ص۳۶۴.
۳. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین رامشک، «ناگفته‌هایی از زندگی آیت‌الله مجتهدی»، کد خبر: ۲۴۴۲۶۸، تاریخ: ۱۳۸۹/۱۰/۲۳.

هدایت او است؛ و او باید متوکّل به خدا بوده و امور خویش را به وی واگذار نموده و بر علل و اسباب طبیعی و دنیوی تکیه نکند. اگر این عالم و دانشمند در شؤون مختلف زندگانی، صرفاً به علل و اسباب دنیوی متکی باشد و امور زندگانی خود را به همان‌ها واگذار نماید، همین علل و اسباب به صورت بارِ گران و کمرشکن بر دوش او سنگینی می‌کند و موجب انحطاط شخصیت وی می‌گردد.

... از پیامبر گرامی اسلام ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: خداوند متعال به ویژه، عهده‌دار رزق و روزی طالب علم و دانشجو می‌باشد و روزی او را اختصاصاً به طریق خاص و متفاوت از دیگران تضمین می‌کند که سایر مردم، مشمول این لطف خاص او نیستند؛ یعنی علاوه بر آن‌که به طور عموم، روزی سایر مردم را نیز به عهده گرفته است، روزی او را به طرز خاصی بدو ارزانی می‌کند. به عبارت دیگر، سایر طبقات مردم در کسب اسباب معیشت و زندگانی، به سعی و کوشش نیاز دارند تا روزی خود را به دست آورند و غالباً در سایه‌ی مساعی خود به آن دست می‌یابند؛ در حالی‌که یک دانشجوی پویای علم به چنین سعی و کوششی ـ برای امرار معاش ـ مکلّف و موظّف نیست (و نیازی به آن ندارد)، بلکه او موظف است که جویای علم و دانش باشد و باید بداند چون در مسیر دانشجویی، از حسن نیّت و اخلاص در ارادهٔ برخوردار است، خداوند متعال، هزینه‌ی معاش و زندگانی او را کفایت و ضمانت خواهد کرد.[۱]

مرحوم آیت‌الله مشکینی بعد از دو سال اقامت در اردبیل تصمیم می‌گیرد که برای ادامه‌ی تحصیل علوم دینی به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مهاجرت نماید؛ ولی به علت مشکلات مادّی، زمینه‌ی این کار فراهم نشده بود. ایشان در این باره چنین می‌گویند:

> در اردبیل با یکی از دوستان ملاقات کردیم و او به ما گفت که در اردبیل درس درستی نیست. بیایید با هم به قم برویم و آن‌جا درس بخوانیم. این حرف در مغز من خیلی اثر کرد و تصمیم گرفتم با او به قم بیایم. دوست دیگری هم پیدا شد و سه نفرشدیم. من گفتم که حالا باید چه بکنیم؟ خرج راه هم نداریم. همان وقت، خوابی دیدم که بعداً مثل معجزه تحقق پیدا کرد. خواب دیدم در خانه‌ای هستم

۱. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۱۸۵-۱۸۷.

و باید از عده‌ای پذیرایی کنم. بعد دیدم که ظرف بزرگی پُر از کره آوردند و به همراه شش تومان پول به من دادند. بعد از خواب بیدار شدم. خوابی بیش نبود. چند وقتی نیز از این ماجرا گذشت. در یکی از روزها تصمیم گرفتم به دهات اطراف، به دیدار دوستانی که با پدرم رفت و آمد داشتند، رفته و دیداری با آن‌ها انجام بدهم. شاید هم بدین جهت بود که قصد خداحافظی داشتم. این سفر انجام گرفت. هنگام بازگشت، چون دوستان پدرم فهمیده بودند که سفر قم در پیش دارم، به اصرار پولی در اختیار من قرار دادند که دقیقاً پنج تومان بود. من به شهر آمدم و دیگر نظرم قطعی شده بود و دوستانم اعلام آمادگی کردند. هنگام رفتن به محل سوار شدن، از نزدیکی‌های محل اقامت آیت‌الله بادکوبه‌ای که امام جماعت و عالِمِ بزرگ این شهر بود، می‌گذشتم. موافق ادب دیدم که به او نیز سلام کنم و سفر خود را به عرض ایشان برسانم. پس از خارج شدن از منزل ایشان، دوستم یک تومان به دست من گذاشت و گفت که آقا برای هر نفر ما یک تومان پول داده است. من در همین لحظه بود که به درستی خواب و لطف و رحمت الهی نیز پی بردم. وقتی به قم آمدیم، نصف بیش‌تر پول، خرج راهمان شده بود. بعضی از دوستان در این‌جا به ما می‌گفتند: آخه بابا شما با دو تومان پول آمده‌اید قم! آن وقت، رفت و آمد مشکل بود و به زودی نمی‌شد [با خانواده] تماس گرفت. اساتید ما فهمیدند که ما پولمان کم است و ناراحتیم. به ما گفتند شما فکر کنید پول زیادی به این‌جا آورده‌اید، یک سال مانده‌اید و بعد پولتان تمام شده است. آن وقت چه کار می‌کردید؟ حالا امروز، همان کار را بکنید! ما هم به خدا توکّل کردیم.

تقریباً چهار سال به طور جدّی در قم درس خواندیم و سپس به زادگاه‌مان رفتیم و سری به اقوام و دوستان زدیم. در این مدت، یک تومان هم از دِه برای ما پول نیامد. همین طور اعتقاد و توکل به خدا داشتیم و خدا به ما روزی می‌داد. حالا یک روز خوب بود و یک روز بد. به هرحال ما با آن ساختیم.[۱]

پدر شهید حجت الاسلام سید عباس موسوی می‌گوید:

[سید عباس] برای من تعریف کرد که در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، برای خرید تره‌بار روزانه، به بازار شهر نجف می‌رود که به یکی از دوستان طلبه‌ی هم‌کلاسی‌اش برخورد می‌کند. آن طلبه به سید عباس می‌گوید که پولی برای مصرف ندارد و اوضاع مادی‌اش خوب نیست. سید عباس یک دینار پول همراه داشت، آن را به طلبه نیازمند داده و دستِ خالی به منزل برمی‌گردد. همسرش از او می‌پرسد: سبزی و تره‌بار چه شد؟! سید عباس جواب می‌دهد که یک دینار را به یکی از دوستانش کمک کرده است. همسرش از او می‌پرسد: پس شام چه تهیه کنیم؟ سید در پاسخ

۱. ادهم‌نژاد، «آیت‌الله مشکینی اسوه فضیلت»، مبلغان، ش۱۰۵، تیر و مرداد ۱۳۸۷، ص۷۳ـ۷۵.

گفت: خدا می‌رساند! روزی‌رسان خداست! ... سید عباس به من می‌گفت: پدر! به خدا سوگند، به محض این‌که صدای الله اکبر اذان مغرب از بلندگوهای مساجد بلند شد، مردی که ظرف بزرگی پُر از غذاهای متنوع روی سر گذاشته بود، زنگ خانه را به صدا درآورد. در را باز کردم و از او پرسیدم: این غذاها برای کیست؟ آن مرد گفت که آن را برای منزل سید عباس موسوی آورده است. من و همسرم افطار کرده و غذاهای اضافه را میان طلاب حوزه‌ی علمیه توزیع کردیم. چند لحظه نگذشته بود که مرد دیگری با ظرف پُر از غذا، زنگ خانه را به صدا درآورد و از همسرم خواستم غذاها را بین طلاب توزیع کند.[۱]

مرحوم آیت‌الله بهجت نقل می‌کردند که طلبه‌ای قصد داشت از نجف، پیاده به کربلا برود. در بین راه، به طور اتفاقی مجبور شد کمی تنباکو بخرد. آن را در جیب گذاشت و به راه افتاد. نزدیک‌های ظهر از شدّت گرما به سایه‌ی درختی پناه برد. نزدیک درخت که رسید، دید پیرمردی آتشی را روشن کرده و قلیانی را که جای تنباکوی آن خالی است، مقابلش گذاشته است و آتش را باد می‌زند. سلام می‌کند و می‌پرسد: بدون تنباکو چگونه می‌خواهی قلیان بکشی؟! می‌گوید: خدا می‌رساند. آن طلبه تنباکو را از جیبش بیرون می‌آورد و می‌گوید: خدا رساند. خداوند چنین بندگانی هم دارد.[۲]

۱. کرمانشاهانی و علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۹۰.

۲. درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «فروعاتی از بحث توکل»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۱۲/۲۳.

۹. جلب عنایات الهی

شهید ثانی رحمه‌الله می‌نویسد:

عالم و متعلّم نباید برهیچ کس و برهیچ چیزی متّکی باشند، بلکه باید زمامِ امور خود را در زندگانی و رزق و روزی و امثال آن به خداوند متعال واگذار نمایند تا از این رهگذر، نفحاتِ قدس الهی و الطاف پاکیزه‌ی پروردگار و لحظات اُنس و اُلفت با خداوند، برآنان تجلّی کند و مشکلاتشان حل شده و منظورشان تأمین گردد و امور زندگانی آنان به صلاح آید.[۱]

ز) ذکر

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله در تعریفی روشن از واژه‌ی «ذکر» می‌فرمایند:

ذکر یعنی حقیقت را به یاد آوردن، خود را در برابر خدا یافتن، به او گوش سپردن و به او دل دادن.[۲]

اهمیّت ذکر

در معارف اسلامی، ارزش و جایگاه ذکر تا آن‌جاست که در وصایای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به جناب ابوذر آمده است:

يَا أَبَاذَرٍّ! الذَّاكِرُ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِّين؛[۳]

ای ابوذر! آن کس که میان جمعی غافل، ذکر خدا گوید چون کسی است که در میان سربازان فراری به جهاد ادامه دهد.

رهبر معظم انقلاب دام‌ظله پس از نقل این حدیث، در توضیح آن می‌فرمایند:

آن شخصی که در جمعِ غافل و بی‌توجّه به خدا ذاکر است، دلِ او متوجّه به خداست. این شخص، چون آن جنگ‌جوی پایداری‌ست که در میدان جنگ می‌ایستد؛ در حالی که دیگر هم‌سنگرها و هم‌جبهه‌هایِ او در حال فرارند. تشبیه یک امر دور از ذهن و حس، به امری کاملاً محسوس؛ جبهه‌ی جنگی را در نظر بگیرید که نیاز به ایستادگی و ثبات همگانی دارد. همه در حال فرارند. یکی در میان آن‌ها استوار ایستاده و مبارزه می‌کند. ببینید چه شخصیت برجسته‌ای‌ست و تفاوت او با دیگران چقدر است؟ عین همین قضیه در مورد ذاکر و غافل است. در این جبهه‌ی عظیم زندگی و حیات که انسان‌ها با انواع و اقسام شواغل و صوارف حوادث ـ که آن‌ها را از طریق حق و راه رشد جدا می‌کند ـ مواجهند و انواع هواها و مطامعِ نفسانی و شهوات و شیطان‌های گوناگون، برابر

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۳۹۶.

۲. پیام مقام معظم رهبری به اجلاس سراسری نماز، ۱۳۸۰/۶/۱۵.

۳. طبرسی، مکارم الأخلاق، ص۴۶۶.

انسان صف کشیده‌اند و هریک به نحوی می‌خواهند انسان را به خاک بیندازند و مغلوب کنند. در این جبهه‌ی عظیم، آن‌چه می‌تواند ما را بر آن‌ها غلبه دهد، پایداری ماست که با ذکر الهی حاصل می‌شود. ذاکر از توجّه به خدا و ذکر امید می‌گیرد؛ قوّت و نیرو کسب می‌کند. بر اثر این ایستادگی، هدایت و نصرت خالص الهی از او دستگیری می‌نماید؛ غافلان، آن کسانی که به یادِ خدا نیستند، غرق در مسائل خود هستند، مَثَلشان مثل آن فرار کننده است. واقعاً هم در حال فرارند؛ فراریان از مقابله‌ی جنگ با جنود شیطان و جنود جهلند. این تشبیه اشاره به واقعیّت امر دارد. وقتی انسان تصوّر کند ذکر الهی چقدر ارزش‌مند است، غفلت دیگران باعث غفلت او نمی‌شود.[۱]

آثار ذکر

ذکر و یاد خدا، آثار و نتایج فراوانی دارد که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. قوّتِ قلب

شهید مطهری رحمه‌الله یادِ خدا را موجب قوّتِ قلب انسان می‌داند:

یاد خدا سبب قوّت قلب انسان است. مخصوصاً وقتی که انسان در شرایط سختی قرار می‌گیرد، یاد کردن خدا که انسان از قدرت الهی استمداد کند، روحیه‌ی انسان را قوی می‌کند. «**یا ایُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَعینوا بِالصَّبْرِوَ الصَّلوة.**»[۲] نماز ذکر خداست. قرآن می‌گوید از نماز، مدد و نیرو بگیرید.[۳]

ایشان سپس در پاسخ به افرادی که یاد خدا را تحقیر کرده و ناچیز جلوه می‌دهند، می‌فرماید:

یادم هست که سال‌ها پیش، شخصی که سابقه طلبگی داشته، می‌آید تهران در باند کسروی‌ها قرار می‌گیرد، کتابی در ردّ شیعه نوشته بود که به آن جواب نوشتند. از جمله، ذکرِ خدا را تحقیر کرده و گفته بود: آیا این‌که یك پاسبان در دلِ شب، خانه‌های مردم را پاسبانی کند، بهتر است و خدا راضی‌تر است یا بنشیند یك‌جا و هی لب‌هایش را تکان بدهد، بگوید من ذکر می‌گویم؟! مردِ عالمی جواب خوبی داد، گفت: شقّ سومی دارد و آن این‌که پاسبان در همان حالی که تفنگش را روی دوشش گرفته و در خیابان‌ها قدم می‌زند و پاس می‌دهد، ذکر خدا می‌گوید. اسلام که نمی‌گوید یا برو پاسبانی کن یا ذکر خدا بگو، یا برو خلبان باش یا ذکر خدا بگو، یا برو کشتی‌بان باش یا ذکر خدا بگو! اسلام می‌گوید هرکاری که می‌کنی، ذکر خدا بگو. آن وقت کارت را بهتر انجام می‌دهی و روحیه‌ات قوی‌تر

---

۱. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۲۳۴.

۲. بقره، آیه ۱۵۳.

۳. مطهری، مجموعه آثار، ج۲۶، ص۲۶۸.

می‌شود. چرا این‌طور می‌گویی که آیا یك پاسبان خانه‌ها را پاسبانی کند، بهتر است یا بنشیند در خلوت و تسبیح هزاردانه دستش بگیرد و ذکر خدا بگوید؟! مثل این‌که قرآن گفته ذکر خدا فقط به این است که انسان در چلّه بنشیند، درها را به روی خود ببندد، تسبیح هزاردانه هم دستش باشد و ذکر بگوید! قرآن به مجاهدین می‌گوید: «**یا ایُّهَا الَّذینَ امَنوا اذا لَقیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتوا وَ اذْکُرُوا اللهَ کَثیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحونَ**؛[1] ای اهل ایمان! آن‌گاه که با دشمن روبه‌رو می‌شوید و مرگ دندان‌های خود را به شما نشان می‌دهد، پابرجا باشید و یاد خدا بکنید»، نگفت: «پابرجا باشید، اینجا دیگر جای یاد خدا نیست»؛ نگفت: «بروید در خانه‌ها بنشینید و یاد خدا بکنید»؛ گفت: «پابرجا باشید و یادِ خدا بکنید». در میدانِ جنگ، اگر یاد خدا بکنید، بیشتر پابرجا می‌شوید؛ و در این صورت است که فلاح و رستگاری نصیب شما می‌شود.[2]

آیت‌الله جوادی آملی نیز با این بیان، یادِ خدا را مایه‌ی آرامش دل می‌داند:

قرآن می‌فرماید: «**و أقِمِ الصَّلوةَ لِذِکری**»[3] نماز بخوانید تا یاد مرا زنده کنید و من در یاد شما به وسیله نماز ظهور کنم. اگر یاد خدا به وسیله‌ی نماز ظهور کرد، آن قلب، مطمئن است. از طرفی، یادِ خدا دل‌ها را مطمئن می‌کند: «**أَلا بِذِکرِاللهِ تَطمَئِنُّ القُلوبُ**»[4] پس دل انسان نمازگزار، مطمئن است. هرگز از غیر خدا نمی‌ترسد. هیچ دشمنی چه از درون و چه از بیرون، نمی‌تواند موجب هراس او شود؛ زیرا اهل نماز به یادِ حق هستند.[5]

۲. جلبِ محبتِ الهی

از جمله وصایای رسول‌الله ﷺ به جناب ابوذر آن است که فرمود:

یَا أَبَاذَرٍّ! إِنَّ أَحَبَّکُمْ إِلَی اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَکْثَرُکُمْ ذِکْراً لَهُ وَ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَ جَلَّ أَتْقَاکُمْ لَهُ وَ أَنْجَاکُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ أَشَدُّکُمْ لَهُ خَوْفاً؛[6]

ای ابوذر! محبوب‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر به یاد خدا باشد و گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست و نجات یابنده‌ترین شما از عذاب خدا خائف‌ترین شما است از خدا.

مقام معظم رهبری دام‌ظله در توضیح اولینِ فراز این کلام نورانی می‌فرماید:

---

۱. أنفال، آیه ۴۵.
۲. مطهری، پیشین.
۳. طه، آیه ۱۴.
۴. رعد، آیه ۲۸.
۵. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص۹۵.
۶. طبرسی، مکارم الأخلاق، ص۴۶۸.

یکی از اموری که محبّتِ الهی را جلب می‌کند، ذکر پروردگار است. محبوب‌ترینِ شما نزد خدای متعال - جلّ ثنائه - کسی‌ست که بیش از همه به یاد او باشد. بدیهی‌ست ذکر در این‌جا، فقط ذکر لسانی نیست که انسان بر زبان، اذکاری را جاری کند، در حالی که دلِ او غافل باشد. این اذکار شریفه، نوافل یا تلاوت قرآن، علاوه بر این‌که انسان معرفتش به برکت این اذکار و این اوراد زیاد می‌شود، شاید بالاترین خاصیتش این است که انسان را در یادِ خدا نگه می‌دارد. بنابراین، توجّه در حال گفتن این اذکار شرط است. البته نمی‌خواهیم بگوییم اگر توجّهی نبود، هیچ خاصیتی ندارد. این جرأت می‌خواهد؛ اما بالاخره انسان، عمده‌ی خاصیت را از دست می‌دهد، وقتی متوجّه نیست.[۱]

۳. حفظ نورانیّت

مرحوم آیت‌الله سید حسین بُدلا با اشاره به درسِ اخلاق حضرت امام قدس‌سره، این خاطره را نقل می‌کند:

معروف بود حاج آقا روح‌الله، جلسه‌ی درس اخلاقی دارند که جوانان را می‌سازند. از این رو، علاقه پیدا کردم در این جلسات حاضر شوم. از مطالبی که به خوبی به یاد دارم، این است که روزی ایشان فرمودند: «کسانی که در راه سازندگیِ خود قدم برمی‌دارند، گاه برایشان روزنه‌هایِ نورانیّت پیدا می‌شود و هر چه بیش‌تر از این روزنه‌ها محافظت گردد، بیش‌تر می‌شود.» پس از جلسه‌ی خصوصی، از ایشان سؤال کردم: برای حفظ این حالت و این نورانیّت چه باید کرد؟ فرمودند: «آن حالت را باید با ارتباط با خدا و ذکرِ خدا حفظ نمود. فرد تا حدّ امکان، باید به یاد خدا باشد».[۲]

۴. حرکت در صراطِ مستقیم

حرکت در جاده‌ی مستقیم که هدف یک انسان مؤمن به شمار می‌رود، مستلزم یادِ خداست. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله می‌فرماید:

ذکر موجب می‌شود بتوانیم در آن صراطِ مستقیم سلوک کنیم و پیش برویم. آن هدفی که ترسیم کردیم برای خودمان به عنوان مؤمن، به عنوان مسلمان، به عنوان پیرو مکتب مترقّی، به عنوان کسانی که انگیزه داریم برای برپا داشتن این بنای رفیع که خبر از شکوفایی تمدّن اسلامی در قرون آینده می‌دهد، احتیاج داریم به ذکر خدا تا بتوانیم در این جاده حرکت کنیم.[۳]

---

۱. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۲۲۷.

۲. «مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید حسین بدلا»، مجله حوزه، ش۴۳، س۱۳۷۰، ص۹۲؛ فراهانی، سلسله موی دوست، ص۴۸۴۷.

۳. دیدار مقام معظم رهبری با مسؤولان و کارگزاران نظام، ۱۳۸۶/۶/۳۱.

۵. دوری از تباهی

فاصله گرفتن از انحراف و تباهی، ثمره‌ی دیگر یاد خداوند است که در فرازی از فرمایش آیت‌الله جوادی آملی به آن اشاره شده است:

اثرسودمند یادِ خدا در دل، نه برلب. این است که اولا انسانِ سالكِ ذاکررا به تولید، کار، اشتغال، تأمین نیازهای جامعه اسلامی و مانند آن وادار می‌کند تا از هرگونه تنبلی و تن‌پروری به بهانه زهدِ مذموم رهایی یابد؛ و ثانیاً، هیچ کار سودآوری او را از یادِ خدا غافل نمی‌کند تا از کار حلال دست بکشد یا به حرام دست یازد یا به تباهی دیگرآلوده گردد.[۱]

علّامه طباطبایی ﷺ نیز این کارکرد ذکرِالهی را به بیانی دیگر بازگو کرده‌اند:

به یاد خدا باش تا خدا به یادت باشد! اگرخدا به یادِ انسان باشد، انسان از جهل رهایی می‌یابد؛ اگر در کاری مانده است، خداوند نمی‌گذارد عاجزشود و اگردر مشکل اخلاقی گیرکرد، خدایی که دارای اسمای حُسناست و متّصف به صفات عالیه، البته به یادِ انسان خواهد بود.[۲]

مصادیق ذکر

۱. یاد خدا

یاد خدا از اصلی‌ترین مصادیق ذکرشمرده می‌شود. علامه حسن‌زاده آملی می‌فرمود:

سالی مهیّای سفربیت‌الله بودم. برای خداحافظی و اخذ رهنمود، به محضرمقدّس حضرتِ استاد علامه طباطبایی ﷺ مشرّف شدم. درِ منزل را زدم. آقا پشتِ در آمدند. عرض کردم مهیّای سفر بیت‌الله الحرام هستم، سفارشی بفرمایید. جناب علامه طباطبایی ﷺ همین طورکه دست‌هایشان را به درِ حیاط زده بودند، فرمودند: به یاد خدا باش که فرمود: «**فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ**»[۳،۴].

مرحوم علامه طباطبایی، مراقبه را نیزتوجّه باطنی به خدا می‌داند:

مراقبه، یعنی توجّه باطنی انسان به خدا و روی نگرداندن از او در همه‌ی احوال. مراقبه کمالی‌ست که انسان را به مقصد نزدیک نموده، بلکه به مقصد می‌رساند. مراقبه این است که انسان در اوقاتِ بیداری از اوّل صبح تا هنگام خواب، از یادِ خدا غافل نباشد و تمام گفتار و کردارش برای خداوند متعال و جلبِ رضای او باشد. او را همه جا حاضرو برکارهای خود ناظربداند و خویشتن را در

۱. جوادی آملی، حکمت عبادات، ص۳۰۲.
۲. علی‌مددی، در درگاه حق، ص۱۶۵.
۳. بقره، آیه ۱۵۲.
۴. واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۴۴و۱۴۵.

محضر او بیابد.[۱]

یاد خدا چنان در سلوک معنوی تأثیرگذار است که گاهی اوقات، ممکن است انسان از خدا غافل شود و پروردگار، او را به تبی سخت و چهل روزه گرفتار کند؛ تا او یک بار از تهِ دل بگوید «یا الله!» و به یاد خدا افتد.[۲]

آیت‌الله مجتهدی نیز نقل می‌کند:

شخصی به منزل آیت‌الله حاج میرزا عبدالعلی تهرانی رحمه‌الله رفته و از ایشان تقاضای موعظه کرد. ایشان فرمودند: «روزی سه دقیقه به یاد خدا باش.» بعد از لحظاتی فرمودند: «اگر دو دقیقه هم شد، عیبی ندارد.»[۳]

۲. یاد تکلیف و اطاعتِ خدا

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، درباره‌ی اطاعت خدا، روایت زیر را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند و به توضیح آن می‌پردازد:

مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللهُ تَعالی عَلَی خَلْقِهِ ذِکْرُاللهِ کَثِیراً ثُمَّ قَالَ لَا أَعْنِی سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ وَ إِنْ کَانَ مِنْهُ وَ لَکِنْ ذِکْرَاللهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ کَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ کَانَ مَعْصِیَةً تَرَکَهَا؛[۴]

از دشوارترین یا مهم‌ترین اموری که خدای متعال بر بندگان خود فرض کرده، ذکر کثیر است که در آیه‌ی شریفه‌ی: «**یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلا**»[۵] به آن امر فرمود. می‌فرمایند: این ذکرِ کثیری که بر بندگان فریضه است، این کلمات شریفه نیست، گرچه این کلمات هم ذکر خداست؛ امّا مراد من، به یادِ خدا بودن است در آن‌چه حلال و حرام کرده است، که وقتی انسان به منطقه‌ی ممنوعه‌ای از ممنوعاتِ شرع مقدّس برسد، آن‌جا که جاذبه‌های گوناگونی او را به سوی گناه می‌کشد، به یادِ خدا بیفتد و از لغزیدن و فرو غلتیدن در گندابِ گناه خودداری کند. ذکر کثیری که «**مِنْ أَشَدِّ ما فَرَضَ اللهُ عَلَی الْعِبَاد**» است، این است. اگر اطاعتِ خداست، طبق آن عمل کند و اگر معصیتِ خداست، استنکاف نماید و ترک کند.[۶]

---

۱. رخشاد، ۷۲۷ پرسش و پاسخ در محضر علّامه طباطبایی، ص۳۳۱.

۲. واحد پژوهش انتشارات هنارس، کیش مهر، ص۲۳۹؛ گروه تحقیقاتی الغدیر، در محضر افلاکیان، ص۱۶۶.

۳. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۷۰؛ وافی، نسیم هدایت، ص۳۴۵.

۴. کلینی، الکافی، ج۲، ص۸۰؛ فیض کاشانی، الشافی فی العقاید و الاخلاق و الاحکام، ج۱، ص۵۰۵.

۵. أحزاب، آیه ۴۱.

۶. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۲۳۱.

ایشان ذکر را نقطه‌ی مقابلِ آفاتِ اخلاقی و به یادِ عهد و پیمان الهی بودن را از مصادیق ذکر دانسته و می‌فرمایند:

علاج زَیغ و لغزشی که به تدریج هویّت ما را تغییر می‌دهد و اخلاق و اعتقادمان را خراب می‌کند، چیست؟ چه کار باید کنیم؟ آن‌چه در قرآن مشاهده می‌شود، نقطه‌ی مقابل این آفت‌ها، ذکر است؛ نه فقط وِرد و اوراد و امثال این‌ها. اورادی که وجود دارد، یکی از وسایل ذکر است؛ امّا ذکر به معنای یادِ خدا، یادِ تکلیف و یادِ نعمت الهی‌ست؛ ... یادِ تکلیف، یادِ نعمت، یادِ عهد و پیمان. همه ما عهد و پیمان داریم؛ هم با خدا، هم با مردم. ... هریک از ما با مردم و نظام، یک طور عهد و میثاق داریم. به یاد این عهد و میثاقمان باشیم! مواظب باشیم پیمان‌شکنی نکنیم؛ و عهد خود را زیر پا نگذاریم! به یادِ حساب الهی و قیامت هم باشیم! زندگی زودگذر است؛ مسؤولیّت از آن زودگذرتر! همه ما مقابلِ پروردگار حضور خواهیم یافت و باید جواب دهیم. به یاد این هم باشیم![1]

۳. یادِ نعمت‌های خدا

«**وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوانا**.»[2] اگر در قرآن ملاحظه کنید، در موارد متعدّدی به «یادِ نعمت خدا» اشاره شده است. نعمت خدا، همه‌اش خورد و خوراک و امثال این‌ها نیست که به نظرمان کوچک بیاید. گرچه آن هم کوچک نیست؛ خیلی مهم است. بلکه خدای متعال، نِعَم عظیمی بر انسان‌ها و از جمله بر ما دارد که باید به یادِ آن‌ها بیفتیم.[3]

۴. یادِ مرگ

یادِ مرگ از مصادیق مهم ذکر است که غفلت را از انسان دور می‌سازد. آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله می‌فرماید:

ای عزیزان من! اگر می‌خواهید از غفلات دنیا برکنار باشید، فکرِ مرگ را از خود برکنار مکنید و اگر می‌خواهید به مقاماتِ عالیه ملکوتیه برسید، خدا را از نظر نیندازید. یادِ خدا را ناظر اعمال و کردار خود ببینید و یا خود را ناظرِ خدا.[4]

آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی رحمه‌الله با تأکید بر اهمیت یادِ مرگ، آرزو و حُبّ نفس را مایه‌ی غفلت از آن می‌دانند:

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۸۰/۹/۲۱.
۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.
۳. بیانات مقام معظم رهبری، همان.
۴. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی (مجموعه یازده رساله عرفانی)، ص۱۹۱.

دو چیز است که فراموش کردن آن‌ها بهتر می‌باشد: احسان به دیگری و بدی به تو. و دو چیز است که همواره باید در یادِ آدمی باشد: یادِ خدا و یادِ مرگ. بدین ترتیب، آرزو و حبّ نفس اگر بسیار باشند، موجب غفلت از یادِ خدا و آخرت می‌شوند. عشق به ذاتِ خود، اگر بسیار باشد، موجب غفلت و ایجاد تکبّر، استبداد، خودخواهی و برتری‌طلبی خواهد شد و اگر فراموش گردد، انسان را از تکاپو برای رسیدن به اهداف عالی و ساختن زندگی بازمی‌دارد. بنابراین، باید در حدّ اعتدال موردِ نظر انسان قرار گیرد.[۱]

ح) اهتمام به نماز

نماز بالاترین ذکری است که انسان به وسیله‌ی آن می‌تواند به خداوند متعال تقرّب جویند. مرحوم آیت‌الله بهجت در تبیین اهمیّت و ارزش نماز می‌فرماید:

معیار اصلی، نماز است. این نماز بالاترین ذکر است، شیرین‌ترین ذکر است، برترین چیز است. حال بعضی به دنبال ذکرهای ویژه‌ای می‌گردند که کسی نشنیده باشد.[۲]

آثار نماز

نماز آثار و برکات فراوانی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. غفلت‌زدایی

نماز در حالاتِ آمادگی روحی، عروج و حال و حضور بیشتری به آدمی می‌بخشد؛ در حالاتِ غفلت و ناآمادگی در گوش او زنگِ آماده‌باش می‌نوازد و او را به آن وادی نورانی نزدیک می‌سازد. از این‌رو نماز در هیچ حالی نباید ترک شود! در عین شدّت و محنت، در بحبوحه‌ی میدان جهاد، به هنگام فراغ و آسایش و حتّی میان محیط لجن‌آلودی که انسان با هوس‌ها، کینه‌ها، شهوت‌ها و خودخواهی‌ها، پیرامون خود پدید آورده است، نماز شربتی مقوّی و شفابخش است. باید آن را با دل و جان خود نوشید و از هر نقطه که در آن واقع شده‌ایم، یک گام یا یک میدان به بهشتِ رضوان نزدیک شد. از این روست که، نه حَیِّ علی‌الجهاد، نه حَیِّ علی‌الصّوم و نه حَیِّ علی‌الإنفاق گفته‌اند؛ ولی هر روز بارها سروده‌اند: «**حَیَ عَلَی الصَّلاة**».[۳]

---

۱. شاه‌آبادی، فطرت عشق، ص۸۲.

۲. مؤسسه تحقیقاتی اهل بیت علیهم‌السلام، فریادگر توحید، ص۱۸۳.

۳. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به دوازدهمین اجلاس سراسری نماز، ۱۳۸۱/۶/۱۶.

۲. تقویت روحیه‌ی جهادی

گاه تصور می‌شود که تأکید بر نماز، ممکن است به ایجاد روحیه‌ی انزوا و خمودی منجر شده و شور انقلابی و جهادی را از انسان سلب کند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با استناد به تجاربِ مبارزه در دوران طاغوت و حضور در زندان‌های رژیم ستم‌شاهی می‌فرماید:

یک وقتی در دوران طاغوت و در بعضی از سلول‌های زندان‌های دشوار و هولناکِ آن رژیم که زندانی‌های گوناگونی در آن‌جا زندانی بودند؛ از زندانی‌های مسلمان و با تفکر اسلامی، تا بعضی که با گرایش‌های حزبی و ایدئولوژی‌های گوناگونی که به هر حال اسمش اسلامی بود، ما شنیده بودیم... که بعضی از این‌ها می‌گفتند: چقدر می‌گویید: «حیّ علی الصّلاه!»، بگویید: «حیّ علی الجهاد». فضای مبارزه، این تفکر و این نگاه را به مسائل به وجود آورده که دایم چسبیده‌اید به صلاه و مرتب می‌گویید: «حیّ علی الصّلوة، حیّ علی الصّلوة»، خُب بگویید: «حیّ علی الجهاد!» و مردم را به جهاد فرا بخوانید!

اما تجربه‌های روزگار نشان داد که بی‌اعتنایی به نماز، چه برسریک انسان و چه برسرجهاد انسان‌ها می‌آورد؛ هم جهاد را تعطیل می‌کند، هم جهتِ مبارزه را از جهاد بودن خارج می‌کند و به مبارزه‌ی برای قدرت و برای هوای نفس تبدیل می‌کند. آن چیزی که مبارزه‌ی یک انسان و چالش یک اُمت را رنگ جهاد و معنای جهاد می‌بخشد، همان توجه به خداست، که قوامش به نماز است.[۱]

۳. سعادت

آیت‌الله مصباح یزدی با بیان استدلالی از آیت‌الله بهجت ﷺ درباره نقش نماز در سعادت‌مندی انسان می‌فرماید:

ایشان [آیت‌الله بهجت] به کسانی که دستورالعمل می‌خواهند، رعایت مسلّمات شرع را گوشزد و تأکید می‌کنند که مسلّمات شرع را درست رعایت بکنید و آن‌چه مشکوك است در درجه‌ی بعد است. ایشان یك استدلالی در این زمینه دارند که بسیار آموزنده است و بنده هم از ایشان یاد گرفته‌ام و آن این است که: خداوند که می‌خواهد بندگان را هدایت کند و به کمال برساند، اموری را که بیشتر در سعادت انسان مؤثر است، بیشتر بیان می‌کند؛ لذا ما نیز اگر بخواهیم بفهمیم چه چیزهایی موجب سعادت انسان می‌شود، باید ببینیم خداوند برچه چیزهایی بیشتر تأکید کرده است. هرمطلبی که در قرآن و روایات و سیره‌ی عملی آن‌ها بیشتر مورد توجه بوده، معلوم می‌شود در تکامل انسان بیش‌تر مؤثر است. از جمله آن‌ها اهتمام به نماز است. این همه آیاتی که در قرآن درباره‌ی نماز آمده است

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دست‌اندرکاران ستاد اقامه نماز، ۱۳۸۵/۶/۲۷.

و این همه روایاتی که درباره‌ی رعایتِ وقتِ نماز، حضور قلب در نماز و آداب نماز است، شاید در هیچ بابی از ابواب فقه و دستورات شرع نداشته باشیم. ایشان گاهی به عنوان طعن و طنز می‌گفتند: ماها برای تکامل‌مان دنبال چیزی می‌گردیم که نه خدا گفته، نه پیغمبر و نه امامی![1]

عوامل اثربخشی نماز

برای تأثیرگذاری هرچه بیش‌تر نماز، عوامل مختلفی نقش‌آفرین است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. نماز اول وقت

آیت‌الله مصباح یزدی فرمود:

مرحوم علّامه طباطبایی و آیت‌الله العظمی آقای بهجت از مرحوم آقای قاضی نقل می‌کردند که ایشان می‌فرمودند: «اگر کسی نماز واجبش را اوّل وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد، مرا لعن کند! [و یا فرمودند: به صورت من تُف بیندازد!].» اوّل وقت، سرّ عظیمی‌ست. «**حَافِظُوا عَلَى الصَلَوة**»[2] خود یک نکته‌ای‌ست غیر از «**أَقِيمُوا الصَّلوةَ!**».[3] این‌که انسان اهتمام داشته و مقیّد باشد نماز را اوّل وقت بخواند، فی حدّ نفسه آثار زیادی دارد، ولو حضور قلب هم نباشد.[4]

موضوع نماز اولِ وقت تا آن‌جا برای حضرت امام خمینی ﷺ اهمیّت داشت که نقل شده است:

گاهی اوقات بعضی از طلاب که سر درس حضرت امام شرکت می‌کردند، نماز ظهر و عصرشان به نزدیک غروب می‌افتاد و در پایانِ درس امام، برمی‌خاستند و نماز می‌خواندند. حضرت امام خیلی جدّی از بالای منبر با این‌گونه طلاب برخورد می‌کردند و می‌فرمودند: برای اهل علم درست نیست که نمازشان را به آخر وقت موکول کنند.[5]

هم‌چنین در یکی از نشریات از قولِ فرزند امام خمینی ﷺ نقل شده است:

روزِ اولی که شاه رفت، ما در «نُوفِل لوشاتو» بودیم. نزدیک به ۳۰۰ الی ۴۰۰ خبرنگار اطراف منزل امام جمع شده بودند. تختی گذاشتند و امام روی آن ایستادند. تمام دوربین‌ها کار می‌کرد. قرار بود هر

---

۱. «مصباحی بر مصباح»، نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۱۱، خرداد و تیر ۱۳۸۸.
۲. بقره، آیه ۲۳۸.
۳. همان، آیه ۴۳.
۴. حسن‌زاده، اسوه عارفان، ص۸۹.
۵. «نماز اول وقت»، ماه‌نامه طوبی، ش۷، خرداد و تیر ۱۳۸۵.

چند نفر خبرنگار یک سؤال بکند. دو سه سؤال از امام شد که صدای اذان ظهر شنیده شد. بلافاصله امام آن‌جا را ترک کردند و فرمودند: وقتِ فضیلت نماز ظهر می‌گذرد. تمام حاضرین از این‌که امام بدون جهت صحنه را ترک کردند، متعجب شدند. کسی از امام خواهش کرد که چند دقیقه‌ای صبر کند تا حداقل چهار پنج سؤال دیگر بکنند. امام فرمودند: به هیچ وجه نمی‌شود و رفتند.[۱]

مرحوم آیت‌الله مجتهدی، تقیّد استاد به نماز اول وقت را نیز در استفاده‌ی اخلاقی طلاب از استاد مؤثر می‌دانست و با نقل خاطره‌ای از یکی از اساتید خود فرمود:

زمانی که من در قم، «قوانین الاصول» مرحوم آیت‌الله العظمی میرزای قمی را می‌خواندم، استاد ما از مجتهدین و تحصیل کرده‌های نجفِ اشرف بود. ایشان فرمودند: من وقت برای تدریس قوانین، غیر از اول مغرب ندارم. ... من با هم مباحثی خودم صحبت می‌کردم که حضرت استاد فرمودند: ایشان چه می‌گویند؟ هم مباحثی عرض کرد که ایشان می‌گویند: ما باید اولِ مغرب در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سید محمدتقی خوانساری شرکت کنیم. اگر ما طلبه‌ها در نماز جماعت و نماز اول وقت شرکت نکنیم، به چه درد می‌خوریم؟!

استاد به ناچار ساعتِ درس را تغییر دادند؛ ولی چون خود ایشان مقیّد به نماز اول وقت نبودند و به تعبیر من، رگِ مقدسی نداشتند، شاگردان از ایشان استفاده اخلاقی نمی‌کردند. بعدها کلاس درس ایشان دوام پیدا نکرد و تعطیل شد ... .[۲]

هم‌چنین آیت‌الله مصباح یزدی درباره‌ی نگاه شهید آیت‌الله بهشتی رحمه‌الله به نماز می‌گوید:

در هر جلسه‌ای وقتِ نماز که می‌شد، از جا برمی‌خاست تا نماز را اول وقت بخواند. ایشان مدّتی تبعیدوار به تهران منتقل شدند. من گاهی به منزلشان سر می‌زدم. یک روز با قیافه‌ی بشاش گفت: یک چیز جالبی را در نهج البلاغه دیدم. گفتم: چه؟ گفتند: یکی از سفارشات امیرمؤمنان علیه‌السلام [که] می‌فرماید: «همه چیز را تابع نماز قرار بده.»[۳] و من از این‌جا استفاده می‌کنم که حضرت برنامه‌هایشان بر اساس نماز تنظیم می‌شد؛ مثلاً فلان کار چقدر مانده به نماز، یا چقدر باید بعد از نماز انجام پذیرد. این روحیه از ایمان قوی و معنوی او حکایت داشت.[۴]

---

۱. خمینی، دلیل آفتاب: خاطرات یادگار امام، ص۱۶۶.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۶۹.
۳. ... وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ. (نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷)
۴. ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۱۲۵.

۲. انجام تعقیبات نماز

تعقیبات نماز از جمله آدابی است که بزرگان اهلِ معرفت بر آن اهتمام داشته و دیگران را بر انجام آن برانگیخته‌اند. حضرت آیت‌الله مجتهدی رحمه‌الله در خصوص لزوم پرداختن طلاب به تعقیبات نماز می‌گوید:

طلبه‌ها باید مقیّد به تعقیبات بعد از نماز باشند. طلبه‌ای که حداقل ده دقیقه تعقیبات نداشته باشد، به درد طلبگی نمی‌خورد.[۱]

البته برای آن‌که اعتدال در این زمینه نیز لحاظ شود، تأکید می‌کند:

طلبه باید مقدسی‌اش به قدری باشد که مزاحم درس و علمش نباشد.[۲]

آیت‌الله سیّد علی قاضی رحمه‌الله در بیانی به اهمیّت تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام و آیت الکرسی به عنوان تعقیبات نماز سفارش می‌کنند:

و بعد از نمازهای واجب، تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام ترک نشود. همانا آن از ذکر کبیر به شمار می‌آید و حدّاقل در هر مجلسی، باید یک دوره ذکر شود. خواندن آیت الکرسی نیز در تعقیب نماز ترک نشود، که این از اهمّ واجبات[۳] است.[۴]

هم‌چنین حضرت امام خمینی قدس‌سره، تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام را از برترین تعقیبات نماز می‌دانست. ایشان در کتاب آداب الصلاه می‌نویسد:

از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه طاهره است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن معظّمه تعلیم فرمود و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به فاطمه علیهاالسلام می‌آموخت.[۵]

حضرت آیت‌الله جوادی آملی به آداب قرائت این تسبیحات چنین اشاره می‌کند:

چنین تسبیح مهمی، آداب خاصی را نیز می‌طلبد: ۱. این ذکر را در کمال آرامش و تأمین روحی انجام دهید؛ ۲. بدون تسبیح از کنار سجاده برنخیزید؛ ۳. این ذکر را با سرعت انجام ندهید؛ ۴. قبل از این‌که پاهایتان را حرکت بدهید و از حالت نمازگزار خارج شوید، این ذکر را انجام بدهید.[۶]

---

۱. برخوردار فرید، همان، ص۴۸۵.

۲. همان.

۳. واجب، نه به معنای شرعی آن، بلکه به این معناست که در درجه‌ی اول اهمیت تعقیبات نماز می‌باشد.

۴. هیأت تحریریه موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، عطش، ص۲۸۹،۲۹۰.

۵. «فاطمه، فرشته زمینی (ویژه دهه‌ی فاطمیه)»، مجله گلبرگ، ش۷۶، تیر۱۳۸۵.

۶. «تسبیح حضرت زهرا هدیه الهی است»، افق حوزه، س۷، ش۲۳۱، ۱۶ خرداد ۱۳۸۸، ص۱۲.

۳. حضور قلب

ادب دیگری که در اقامه‌ی نماز باید به آن توجه شود، حضور قلب در انجام این فریضه‌ی الهی است.

مقام معظم رهبری دام‌ظله معتقد است:

بعد از ترکِ گناه، انجام واجبات و از همه‌ی واجبات مهمتر، نماز است. «**وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِك**»[۱] همه‌ی کار انسان تابع نماز است. نماز را به وقت بخوانید، با توجه و با حضور قلب بخوانید.[۲]

ایشان هم‌چنین در دیدار با جمعی از طلاب می‌فرماید:

در نماز، انسان باید به معنای واقعی کلمه احساس کند که با یکی دارد مخاطبه می‌کند و حرف می‌زند؛ از او کمک می‌خواهد؛ به او پناه می‌برد؛ از او استضائه می‌کند و رحمت و فضل و کمک او را جذب می‌کند.[۳]

آیت‌الله ابراهیم امینی در یکی از آخرین دیدارهای خود با علامه‌ی طباطبایی؛ از ایشان در خصوص حضور قلب در نماز و چگونگی آن سؤال می‌کند و می‌گوید:

در یکی از شب‌های آخر عمر در خدمتِ او بودم. در بستر نشسته بود و با چشمان نافذش به گوشه‌ی اتاق نگاه می‌کرد؛ ولی یارای سخن گفتن نداشت. خواستم سخن و دستوری از او بشنوم و به یادگار داشته باشم؛ ولی چندان امیدی به پاسخ شنیدن نداشتم. عرض کردم: برای توجّه به خدا و حضور قلب در نماز چه راهی را توصیه می‌فرمایید؟ به سوی من متوجّه شد، لب‌هایش حرکت کرد و با آهنگی بسیار ضعیف که با سختی شنیده می‌شد، فرمود: «توجّه، مراوده، توجّه، مراقبه، توجّه، مراوده ...»؛ و این جمله را متجاوز از ده مرتبه تکرار نمود.[۴]

۴. حضور در نماز جماعت علمای وارسته

آیت‌الله جوادی آملی، یکی از توفیقات خود را در دوران تحصیل، شرکت در نماز آیت‌الله العظمی خوانساری می‌داند و به برکات اخلاقی آن اشاره می‌کند:

از برکات و توفیقات دوران تحصیل در تهران، حضور در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید

---

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان، ۱۳۸۹/۵/۳۱.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله مجتهدی، ۱۳۸۳/۳/۲۲.

۴. جمعی از نویسندگان، یادنامه علّامه طباطبایی، ص۱۳۲و۱۳۳.

احمد خوانساری رحمه‌الله بود که ظهرها در مسجد آقا سید عزیزالله به امامتِ ایشان برقرار می‌شد. این نیزیک شوق الهی بود که در قلب ما به صورت جرقه‌ای پیدا شد؛ زیرا با این‌که در خودِ مدرسه‌ی مروی، نماز جماعت برپا می‌شد و نیز در مساجد نزدیک آن نماز جماعات منعقد می‌گشت؛ ولی به سبب شوق و اشتیاق به نماز ایشان، ظهرها از مدرسه‌ی مروی با طیّ مسافتی به مسجد حاج سید عزیزالله می‌رفتیم و از توفیقِ حضور در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله سید احمد خوانساری که مردی وارسته، اخلاقی و از جهات علمی و عملی مورد اعتماد و وثوق بود، برخوردار می‌شدیم و محسوس بود که نماز جماعت ایشان برای ما منشأ خیر و برکت است! چنان‌که حضور طلبه‌ها و دیگران در نماز جماعت، در سازندگی آن‌ها بسیار مؤثر و نقش تعیین کننده دارد.»[۱]

ط) تهجّد

مردان بزرگ به لطف تهجّد و شب‌زنده‌داری، توفیق انجام کارهای بزرگ را پیدا کرده‌اند. این توفیق الهی شامل هر کسی نمی‌شود و تنها کسانی از آن بهره می‌برند که شب‌ها از خواب دست کشیده، برمی‌خیزند و با خدای خود به نجوا می‌پردازند و او را ستایش می‌کنند.

آثار تهجّد

برخی از آثار و برکات تهجّد و شب‌زنده‌داری عبارتند از:

۱. گام نهادن در سفر الی الله

مرحوم آیت‌الله حق‌شناس می‌فرماید:

اوّل سفر الی الله، سحرخیزی است و آبِ حیات در درون تاریکی شب به دست می‌آید. شیطان سعی فراوانی دارد که ما را از سحرخیزی باز دارد. امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید: «سفر الی الله جز به احیای شب طی نمی‌شود.[۲]»[۳]

۲. سرمایه‌گذاری برای روز گرفتاری

مقام معظم رهبری دام‌ظله در دیدار روحانیون و طلّاب ایرانی و خارجی می‌گوید:

بارِ سنگینی بر دوش دارید و برای تحمّل آن، بنیه‌ی معنوی قوی لازم است. «**إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا**

---

۱. مرکز نشر اسراء، مِهر استاد، ص۸۷.

۲. «اِنَّ الوُصُولَ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لا یُدرَکُ اِلاّ بِامتطاءِ اللَّیلِ.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص۳۷۹)

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۸، ص۴۲۸.

ثَقِیلا.»[۱] حضرت حق به پیغمبرعزیز و حبیب خود ـ که برترینِ انسان‌ها طیّ تاریخ، از اوّلین و آخرین بود ـ خطاب فرمود: «نماز شب بخوان! نیمه‌شب برخیز و ارتباط و اتّصال خود را مستحکم کن؛ چرا که کارِ سنگینی در پیش داری.» «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیلا»؛ تحمّل این بار سخت است. آنانی که در وسط این راهِ پُردشمن و شیطان لرزیدند، لغزیدند، منصرف شدند، به دشمن پیوستند، یا به آفات دیگر مبتلا شدند، این جای کارشان ـ معنویت ـ عیب داشته است. طلبه‌ی امروز، باید به این بُعد از زندگی خود بسیار توجّه کند. شما جوانید؛ دل‌هاتان نورانی‌ست و تعلّقاتتان کم است؛ امّا همیشه این‌طور نمی‌مانید! این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاری‌ها و تعلّقات از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره‌ی معنوی خود استفاده کنید.[۲]

شهید قدوسی در عصر روز عرفه، با این‌که برای درس اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل بود، کلاس‌ها را تعطیل می‌کرد تا طلاّب، دعای عرفه بخوانند. برای محصّلان اردوی مسجد جمکران تشکیل می‌داد تا در آن مسجد، دعا و نماز برگزار شود. محبوب‌ترین و والاترین محصّل مدرسه، متهجّدترین‌ها بودند، نه درس‌خوان‌ترین‌ها. هنگامی که برخی دوستان مدرسه مطرح می‌کردند، اگر به جای نماز شب و دعا به مطالعه پرداخته شود، بهتر خواهد بود؛ می‌گفت: ولی حضرت آیت‌الله العظمی خمینی می‌فرمودند: «نماز شب وقت چندانی نمی‌گیرد.» بدین وسیله، ضرورت تعبّد را در کنار تعلّم گوشزد می‌کرد. او می‌گفت: «طلبه‌ای که هنگام نماز شب بیدار باشد و نماز شب نخواند، از اشرار خواهد بود.»[۳]

کمتر مجلسی بود که شهید قدوسی در آن سخن گوید؛ ولی نماز شب و اهمیّت آن مطرح نشود. او معتقد بود طلبه‌ای که نتواند خواب و بستر گرم را رها کرده، برای نماز شب از آن بگذرد، در آینده از خیلی چیزها نخواهد گذشت ... . او ریا را آفت اخلاص می‌دانست و در عین حال می‌گفت: گاهی شیطان با همین حربه‌ی ریا، نفس را بر شما حاکم می‌سازد و به اسم این‌که «شاید ریا شود»، مانع نماز شب شما می‌شود و جلوی مناجات و دعای شما را می‌گیرد.[۴]

---

۱. مزمّل، آیه ۵.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیون و طلاّب ایرانی و خارجی در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، ۱۳۷۴/۹/۱۶.

۳. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۹۴؛ به نقل از: یادنامه شهید آیت‌الله قدوسی، ص۱۲۹ـ۱۳۰.

۴. همان، ص۱۹۳.

۳. نیل به مقامات رفیع

مرحوم آیت‌الله میرزا جواد ملکی تبریزی می‌گوید:

استادم [مرحوم ملاّ حسین‌قلی همدانی] به من فرمود: «فقط متهجّدین هستند که به مقاماتی نائل می‌گردند و غیر آنان به هیچ جایی نخواهند رسید.»[۱]

از آیت‌الله کشمیری رحمه‌الله نیز نقل شده است:

بیداری شب، مقام محمود می‌آورد و مقام محمود، مجاورت با خداست.[۲]

مرحوم علاّمه طباطبایی می‌فرمود:

چون به نجفِ اشرف برای تحصیل مشرّف شدم، از نقطه‌نظر قرابت و خویشاوندی و رحمیّت، گاه‌گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم. تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آن‌جا عبور می‌کردند. چون به من رسیدند، دست خود را روی شانه‌ی من گذاردند و گفتند: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان!» این سخن آن‌قدر در من اثر کرد که از آن به بعد، تا زمانی که به ایران مراجعت کردم ـ پنج سال تمام ـ در محضر قاضی روز و شب به سر می‌بردم و آنی از ادراکِ فیض ایشان دریغ نمی‌کردم و از آن وقتی که به وطن مألوف بازگشتم تا وقت رحلتِ استاد، پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبقِ روابط استاد و شاگردی، دستوراتی می‌دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود.» علاّمه می‌فرمودند: «ما هرچه داریم، از مرحوم قاضی داریم.[۳]

هم‌چنین علامه فرمود:

من بسیاری از محصّلین را می‌شناسم که از شب‌زنده‌داران بودند و همین موضوع سبب شد که فهمی عمیق و استقامتی بی‌نظیر در امر تحصیل نصیبشان شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس، کسانی هستند که در مطالعه‌ی کتب علمی کوشش بسیار دارند؛ ولی به جایی نمی‌رسند و از علم خویش سودی نمی‌برند و برکتی نمی‌بینند.[۴]

۴. توانگری مالی

مرحوم آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی نقل می‌کند:

موضوع دیگری که مرحوم والد [آیت‌الله العظمی محمدعلی شاه‌آبادی، استاد حضرت امام قدس‌سره]

---

۱. همان، ص۲۱۴.

۲. شمس الشموس، شیدا، ص۵۷.

۳. حسینی طهرانی، مهرتابان، ص۱۶؛ مختاری، همان، ص۲۱۴ـ۲۱۵.

۴. همان، ص۲۱۷.

به آن عنایت ویژه‌ای داشتند و آن را در قرب به حق مؤثر می‌دانستند، بیداری شب و سحرخیزی بود... . می‌فرمودند: «اگر برای نافله‌ی شب بیدار شدید، برای نافله خواندن آمادگی روحی ندارید؛ بیدار بمانید، بنشینید، حتّی چای بخورید. انسان بر اثر همین بیداری، آمادگی برای عبادت را پیدا می‌کند».

هم‌چنین می‌فرمود:

بیداری سحر، هم برای مزاج مادی مفید است و هم برای مزاج معنوی.

در منبرهایشان مکرراً می‌فرمود:

برای دنیایتان هم که شده، سحرها بیدار شوید؛ چون بیداری سحر، وسعت رزق، زیبایی چهره و خوش اخلاقی می‌آورد.[1]

طلبه‌ای نزد آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله آمد و گفت: خرجی من تمام شد، از شما کمک می‌خواهم. آقا پرسید: نمازِ شب می‌خوانی؟ گفت: بله! آقاجان. در جواب فرمود: راست نمی‌گویی! طلبه‌ای که نمازِ شب بخواند، بی‌خرجی نمی‌ماند![2]

عوامل توفیق در تهجّد

۱. خواب در ابتدای شب

از زبان استاد شهید مرتضی مطهری رحمه‌الله نقل شده است:

ما یک سلسله لذّت‌های معنوی داریم که معنویتِ ما را بالا می‌برد. برای کسی که اهل نماز شب باشد، جزو صادقین و صابرین و مستغفرین باشد، نماز شب لذّت و بهجت دارد. بنابراین کسانی که چنین توفیقاتی داشته‌اند ـ و ما چنین اشخاصی را دیده‌ایم ـ به لذّت‌های مادّی که ما دل بسته‌ایم، هیچ اعتنا ندارند. چه مانعی دارد که من ذکر خیری از پدر بزرگوار خود بکنم. از وقتی که یادم می‌آید (حداقل از چهل سال پیش)، من می‌دیدم که این مرد شریف، هیچ وقت نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تأخیر بیفتد.

شام را سر شب می‌خورد و سه ساعت از شب گذشته می‌خوابد و حدّاقل دو ساعت به طلوع صبح مانده و شب‌های جمعه از سه ساعت به طلوع صبح مانده، بیدار می‌شد و حداقل قرآنی که تلاوت می‌کند، یک جزء است و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می‌خواند.

---

۱. «عارف کامل (درگذشت استاد اخلاق، آیت‌الله شاه‌آبادی)»، گلبرگ، ش۵۷، آذر ۱۳۸۳.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۰۱.

حالا تقریباً صد سال از عمرش می‌گذرد و هیچ وقت من نمی‌بینم که یک خواب ناآرامی داشته باشد؛ و همان لذّت معنوی است که این چنین نگهش داشته. یک شب نیست که پدر و مادرش را دعا نکند. یک نامادری داشته که به او خیلی ارادت‌مند است و می‌گوید: خیلی به من محبّت کرده است. شبی نیست که او را دعا نکند. یک شب نیست که تمام خویشاوندان و ذی‌حقّان و بستگان دور و نزدیکش را یاد نکند. این‌ها دل را زنده می‌کند. آدمی اگر بخواهد از چنین لذّتی بهره‌مند شود، ناچار از لذّت‌های مادّی تخفیف می‌دهد تا به آن لذّت عمیق الهی برسد.[۱]

۲. مبارزه با هوای نفس

آیت‌الله خوانساری، اهتمام حضرت امام ﷺ به تهجّد در اوج سرمای زمستان را، چنین به تصویر می‌کشد:

کمتر کسی را سراغ دارم که مانند ایشان [امام خمینی ﷺ] اهل عبادت و تهجّد باشد. در این‌جا صحنه‌ای از عبادت ایشان را که مشهود خودم بوده است، نقل می‌کنم: البته آقای بهاءالدینی هم در مدرسه بودند و شاید به یاد داشته باشند. یک سالی در قم، خیلی برف آمده بود؛ قریب پنج ـ شش ذرع که سیل آمد و نصف قم را برداشت. در همان موقع و در همان وضعیت، ایشان در نصف شب، از [مدرسه‌ی علمیه‌ی] دارالشفاء می‌آمد مدرسه‌ی فیضیه و به هر زحمتی بود یخ حوض را می‌شکست و وضو می‌گرفت و می‌رفت زیر مَدرس مدرسه، در تاریکی مشغول تهجّد می‌شد. حالا چه حالی داشت؟ نمی‌توانم بازگو کنم. با حالت خوشی مشغول تهجّدش می‌شد؛ تا اول اذان و اول اذان می‌آمد مسجد بالاسر و پشت سر آقای حاج میرزا جواد ملکی به نماز می‌ایستاد و بعد برمی‌گشت و مشغول مباحثاتش می‌شد. می‌توانم بگویم که ایشان در بین هم‌نوعانشان در امر عبادت و تهجّد، اگر بی‌نظیر نبود، یقیناً کم نظیر بود.[۲]

۳. تأسی به الگوهای تهجّد

ذکر، دعا، مناجات و گریه‌های نیمه شب امام ﷺ، هرگز قطع نشد. از لحظه‌های آخر عمرشان، اگرچه فیلم‌برداری شده است؛ ولی هنوز بخشی از آن را نشان نداده‌اند. چنان‌چه این فیلم‌ها به طور کامل نشان داده شوند، می‌بینید چگونه امام محاسنِ مبارکشان را به دست گرفته‌اند و زار زار گریه می‌کنند.[۳] تأسی به ایشان و علمای بزرگی که همواره توفیق

۱. سید ناصری و ستوده، پاره‌ای از خورشید: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ص۲۱.
۲. وافی، نسیم هدایت، ص۳۰۶ـ۳۰۷.
۳. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام، ج۳، ص۱۱۷.

خود را در دل شب و با تهجد می‌جستند و به خداوند نزدیک می‌شدند، باید سرلوحه‌ی کار طلبه قرار گیرد.

۴. قرار گرفتن در فضای تهجّد

آیت‌الله جوادی آملی در خاطرات خود می‌گوید:

از مجموع پنج سال تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی آمل، چهار سال را در مدرسه‌ی «مسجد جامع» گذراندم و نیز مدّتی کوتاه هم در مدرسه‌ی «مسجد هاشمی» تحصیل کردم؛ ولی در سال پنجم با راهنمایی مرحوم آیت‌الله آقا ضیاء آملی به مدرسه‌ی مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام رفتم. همه‌ی این مدارس پُر برکت بود؛ ولی خاطرات شیرین و برکاتی که بنده در آن یك سال از مدرسه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام به یاد دارم، از دیگر مدارس ندارم.

این برکات از نام مبارکی بود که بر آن مدرسه و مسجد نهاده بودند! و نیز، مدرسه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام مدرسه‌ی کوچکی بود و تعداد طلبه‌ها فراوان نبودند؛ لیکن همه‌ی آن طلبه‌ها یا غالب آن‌ها اهل تهجّد و نماز شب بودند و نماز شب در آن‌جا فراموش نمی‌شد و به صورت عمومی و همگانی خوانده می‌شد. البته برخی طلاب مدرسه‌ی «مسجد جامع» و مدرسه‌ی «مسجد هاشمی» نیز نماز شب می‌خواندند؛ ولی فضای نماز شب خواندن، فضای غالب آن‌جا نبود؛ خلاف مدرسه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام.[۱]

۵. توجه به آثار و برکات نماز شب

در بیانات مقام معظم رهبری دام‌ظله آمده است:

نماز شب بخوانید و آن هم نماز شبِ با توجه؛ نماز شبی که می‌فهمید چه می‌کنید، نه نمازی که در آن توجه نباشد. نماز شب باید با توجه و عنایت باشد. اثر نماز شب در شما که جوان هستید، بسیار زیادتر از نماز شبی است که من می‌خوانم. این آثار را حفظ کنید و چیزهایی که برای هدف و تکامل‌تان لازم است، فرا بگیرید و ایّام را از دست ندهید که این ایّام و این فرصت‌ها قابل بازگشت نیستند.[۲]

مرحوم علامه محمدحسین حسینی تهرانی در کتاب «امام‌شناسی» می‌نویسد:

روزی یکی از اعاظم علما (حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی فومنی رشتی دام ظله العالی) در شهر مشهد مقدس به دیدن حقیر آمدند و در ضمن سخن، مطلبی ابراز نمودند که جز اطلاع بر سرائر

۱. مرکز نشر اسراء، مهر استاد، ص۳۹.

۲. «در وادی شریعت: نماز(۱۰)»، ماه‌نامه گلبرگ، ش۳۰، خرداد ۱۳۸۰.

و امور غیبیّه مثالیّه، برای آن محملی وجود نداشت. توضیح آن‌که حقیر در شوّال ۱۴۱۳ هـ.ق مبتلا به سکته‌ی قلبی شدم و چهار شب در بخش سی‌سی‌یو و نه شب در بخش عمومی در بیمارستان قائم مشهد بستری بودم، تا بحمدالله مرخص کردند و به منزل آمدم و فعلا کم و بیش به کارهای علمی، دست به کار گردیده‌ام. روزی ایشان همراه با یک نفر از طلاب به دیدن حقیر آمدند و در منزل ما غیر از خود حقیر و بنده‌زاده‌ی بزرگ (حاج سید محمدصادق) کسی نبود. قبل از ابتلای به بیماری، خداوند توفیق داده بود که شب‌ها به تهجّد و قیام لیل اشتغال داشته؛ ولی در بیماری این توفیق نبود و پس از مراجعت به منزل، با وجود بیداری قهری در ساعات متوالی در شب‌ها، گویا به واسطه‌ی عدم همت و نقصان، اهتمام این امر مهم، مدتی طبعا ترک شده بود. جناب معظم‌له که به دیدن حقیر آمدند، پس از مدتی احوال‌پرسی و تعارفات معموله، بدون مقدمه فرمودند:

در بحارالأنوار دیده‌ام که از امام روایت است که: «**قِيامُ اللَّيلِ يا صَلاةُ اللَّيل** (فرمودند: من تردید دارم و درست به خاطر ندارم)، **مَطِيَّةُ اللَّيلِ**؛ قیام در شب‌ها ـ یا نماز در شب‌ها. مرکب راهوار شب برای حرکت و وصول به مقصود است.»

بنده سکوت کردم و فقط گوش می‌دادم و گویا این را ارشاد برای خود نگرفتم و تصمیمی برای ادامه‌ی نماز شب برای من پیدا نشد. چون باز از این طرف و آن طرف سخن به میان آمد، فرمودند: در «**بحار الانوار**» دیده‌ام که «**قِيامُ اللَّيلِ يا صَلاةُ اللَّيل مَطِيَّةُ اللَّيلِ**»؛ و خداوند در قرآن می‌فرماید: «**اِنَّ ناشِئَةَ اللَّيلِ هِيَ اَشَدُّ وَطاً وَ اَقوَمُ قيلا**؛[1] [تحقیقا شب زنده‌داری گامی استوارتر [برای توفیق زبان و قلب]، و گفتاری محکم‌تر به وجود می‌آورد.»

چون حقیر می‌دانستم که بنده‌زاده اهل تهجد است، متوجه شدم که این مطالب بدون مقدمه‌ی ایشان برای تنبه و بیداری حقیر است که حتی در حال مرض و کسالت هم نباید از این امر مهم دست بردارم و بدان بی‌اعتنا نباشم.[2]

---

۱. مزمل، آیه ۶.

۲. باقی‌زاده، برگی از دفتر آفتاب، ص۸۰؛ شمس الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۸۶-۱۸۷.

ی) اهتمام به انجام مستحبات

اهتمام و تقیّد به انجام مستحبات، زمینه‌ی تقرّب به خداوند متعال را فراهم کرده و جبران کننده‌ی غفلت‌ها محسوب می‌شود. اهمیّت تقیّد طلاب و علما به انجام مستحبات تا آن‌جاست که آیت‌الله بهجت ﷺ رمز و راز موفقیت علمای پیشین را مربوط به آن می‌داند:

منشأ این‌قدر تفاوت بین ما و علمای گذشته ـ که صاحب آن همه کرامات بودند ـ و علّت عقب‌ماندگی ما از آن‌ها چیست؟ باید منشأ آن را پیدا کرد. با این‌که آن‌ها هم همین کارهایی را که ما به آن مشغولیم ـ از قبیل درس و مباحثه و تدریس و تلمّذ و نوشتن ـ انجام می‌دادند. آیا علت آن است که آن‌ها مستحبات را به جا می‌آوردند؟ گمان می‌کنم اگر تفحص کنیم، پیدا می‌کنیم که فرق ما و آن‌ها در چیست. با این‌که امکانات زندگی آن‌ها از ما کمتر بود؛ ولی حرکت‌شان از ما و نتیجه‌ی کارشان بیش‌تر بود. ما با اتوبوس و هواپیما در مدّت حدود یک ساعت (یا کمتر و یا بیش‌تر) از تهران به اصفهان و به منبر می‌رویم؛ ولی چقدر در مردم اثر گذاشته‌ایم و چقدر مردم را اصلاح کرده‌ایم؟ ولی آن‌ها همین فاصله را در طول ماه و یا یک هفته و یا چند روز می‌رفتند. با این حال، خدا می‌داند که مردم زمان‌شان چقدر رو به راه‌تر بودند و چقدر علما آثار مثبت در میان آن‌ها گذاشته‌اند.

ما در بیت‌المال زیاد تصرّف می‌کنیم و به مختصر قانع نمی‌شویم؛ ولی آن‌ها کم تصرّف می‌کردند. با این حال، نتیجه‌ی کار ما کم و نتیجه‌ی کار آن‌ها زیاد بود. در هر حال، باید ببینیم ما به الامتیاز ما و علمای گذشته چیست؟ بعضی از آن‌ها در رکوع و سجده، فقط سه مرتبه «سبحان الله» می‌گفتند. ما که بیش‌تر می‌گوییم، چرا کار ما بی‌نتیجه است؟ چرا؟ باید حساب کنیم و ببینیم که ما به التفاوت ما و آن‌ها چیست؟ عموم آن طبقه، اهل کرامت بودند و در درس نیز اهل تلاش و تحقیق فراوان بودند. چرا ما این‌قدر با آن‌ها فرق داریم؟ بعضی از آن‌ها ادعا می‌کردند اگر کتاب‌های موجود از بین برود، تمام اصول و دوره‌ی فقه را می‌توانیم بنویسیم. اهل گزاف‌گویی هم نبودند. مرحوم شیخ انصاری با آن همه درس و بحث و تألیف، هر روز زیارت عاشورا، زیارت جامعه و یک جزء قرآن می‌خواند. گویا علت عقب‌ماندگی ما، ترک مستحبات است. علمای سابق بدان ملتزم بودند؛ از قبیل زیارت و دعا و تلاوت قرآن و یا نماز اول وقت و ترک مکروهات، مانند خوابِ بین الطلوعین. تفاوت ما و علمای سَلَف این است که آن‌ها در علم و عمل ترقی داشتند و ما معترفیم به تقصیر در علم و عمل. تخلّف و عقب‌ماندگی ما از علمای سَلَف و قُدما خیلی زیاد است. خیلی خطرناک است که ندانیم قدما کدام راه را می‌رفتند. خدا کند مُستَبصِر و مهتدی شویم به آن‌چه موجب عقب‌افتادگی ما شده است. اگر اهل عمل باشیم و تفحص کنیم، قطعاً علّت را پیدا خواهیم کرد. آیا می‌شود گفت آن‌ها

روزی را از خدا می‌گرفتند و ما با تلاش و این طرف و آن طرف رفتن؟![1]

انواع مستحبّات

با این‌که مستحبّات بسیار متنوع است؛ اما علمای بزرگوار در خصوص برخی از آن‌ها تأکید ویژه داشته‌اند:

۱. تقیّد به نوافل و تعقیبات نماز

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، در اهمیّت تقیّد طلاب به نوافل چنین می‌فرماید:

امروز جوانان ما، آن کسانی که داعیه‌ای هم ندارند و عالِم دین هم نیستند، مقیّد به نوافل و ذکر و مستحباتند؛ ما باید بیش‌تر از آن‌ها مقیّد باشیم. نماز با حال و با توجه، تقیّد به نوافل، تلاوتِ قرآن با تدبر و پرهیز از گناه، این‌ها عواملی هستند که روحانیت را رونق و جلا می‌دهد.[2]

آیت‌الله ابراهیم امینی نیز تقیّد استاد بزرگوارشان مرحوم علامه‌ی طباطبایی را چنین توصیف می‌کنند:

علّامه در نوافل تا آن مقدار که من اطّلاع دارم، بسیار مقیّد بودند و حتّی گاهی میان راه هم نوافل را انجام می‌دادند و نماز مستحبّی می‌خواندند ... .[3]

هم‌چنین نقل شده است:

[علامه طباطبایی] علاوه بر واجبات، فوق‌العاده به نوافل یومیه، قرائت قرآن، تهجّد، دعاها و عبادات دیگر مقیّد بود. اگر ضرورتی پیش می‌آمد، قرائت قرآن و بعضی نوافل را در راه یا حتّی سوار بر اتومبیل انجام می‌داد.[4]

مرحوم آیت‌الله مجتهدی، با ذکر مثالی از استاد خود، لزوم پرداختن به تعقیبات نماز را چنین تشریح کرده‌اند:

طلبه باید علاوه بر درس، اهل نوافل و مستحبات و تعقیبات نماز باشد.[5] استاد ما حضرت آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر برهان رحمه‌الله می‌فرمودند: انسان باید عبادات مستحبی را در طول سال حداقل

---

۱. رخشاد، در محضر بهجت، ج۲، ص۳۴۳-۳۴۴.

۲. سخنرانی مقام معظم رهبری در جمع طلاب علوم دینی در مدرسه‌ی فیضیه، ۱۳۶۶/۹/۱۱.

۳. تاجدینی، یادها و یادگارها، ص۹۶ و ۹۷.

۴. حسنی، «ویژگی‌های اخلاقی علامه طباطبایی»، مکتب اسلام، س۲۱، ش۱۰، دی۱۳۶۰، ص۳۷.

۵. امام موسی کاظم علیه‌السلام درباره‌ی نوافل می‌فرماید: «صَلاةُ النَّوافِلِ قُربانُ کُلِّ مُؤمِنٍ؛ نمازهای نافله و مستحبی، وسیله‌ای است برای تقرّب مؤمن به خداوند.» (ابن بابویه، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه غفاری، ج۱، ص۷۱).

یک‌بار هم شده، نوبر کند [و بچشد]؛ مثل میوه‌ای که انسان هر سال نوبر می‌کند. وقتی که نماز اول ماه می‌خوانی، مفاتیح را بردار و مناسبت‌ها و اعمال آن ماه را هم ببین و عمل کن. قرآن و مفاتیح نباید از کنار سجاده شما دور باشد. سحرها هم بعد از نماز صبح و شب‌ها قبل از خواب، حداقل یک صفحه قرآن تلاوت کن. زیارت و دعای هر روز را بخوان و بعد از نمازها [هم] تعقیبات وارده در مفاتیح الجنان را بخوان.

حاج میرزا علی هسته‌ای می‌فرمودند: «آقایان بادبادک بدون دنباله بالا نمی‌رود؛ نماز هم بدون تعقیبات بالا نمی‌رود.» البته مقدّسیِ طلبه نباید زیاد باشد، به حدّی که به درس لطمه بزند.[۱]

۲. دائم الوضو بودن

یکی از مستحبات رایج میان طلاب حوزه‌های علمیه، دائم الوضو بودن و با وضو در جلسه‌های درس حاضر شدن است. دیلمی از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید:

هر کسی وضویش را از دست بدهد و وضو نگیرد، به من جفا کرده است و کسی که وضویش را از دست بدهد و دوباره وضو بگیرد و حداقل دو رکعت نماز نخواند، بر من جفا کرده است. هر کس وضویش را از دست داد، تجدید وضو کرد و دو رکعت نماز خواند و پس از آن دعا نکرد، بر من جفا کرده است؛ و هر کس وضویش را از دست بدهد و پس از آن وضو بگیرد و نماز بخواند، دعا کند و از حوایج دنیا و آخرتش چیزی بخواهد و من اجابت نکنم، من به او جفا کرده‌ام و من خدای جفاکار نیستم.[۲]

علامه حسن‌زاده آملی می‌نویسد:

آری ای برادر! بدان که وضو نور است و تداوم آن، باعث ارتقا به عالمِ قدس خواهد شد. بدان که این دستورِ با برکت، نزد بزرگان علم و عمل تجربه شده است. پس ای سالکِ کویِ یار! بر تو لازم است که اولاً، همیشه آن را انجام دهی و ثانیاً، همت عالی داشته باشی و پس از نماز، از خدای ـ تبارک و تعالی ـ آن‌چه را که باقی و جاودانه است، بخواهی و از او به جز او را نخواهی.[۳]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز می‌فرماید:

---

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۲۸.

۲. وَ قَالَ ﷺ يَقُولُ اَللّٰهُ تَعَالَى: مَنْ أَحْدَثَ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ أَحْدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يَدْعُنِي فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ أَحْدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ دَعَانِي فَلَمْ أُجِبْهُ فِيمَا يَسْأَلُ عَنْ أَمْرِ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَ لَسْتُ بِرَبٍّ جَافٍ. (دیلمی، ارشاد القلوب، ج۱، باب ۱۳، ص۶۰)

۳. محیطی، صراط سلوک، ص۳۷؛ واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۲۳،۱۲۴.

درس در حوزه‌های علمیه یک عبادت محسوب می‌شود. تربیتِ طلبگی از اوّل این است، درس یک عمل عبادی است. لازمه‌اش این است که این کار مقدّس به حساب بیاید. اساتیدی که قبل از درس وضو می‌گیرند تا با وضو بروند سر درس و طلابی که پیش از رفتن به جلسه‌ی درس وضو می‌گیرند تا با وضو در درس حاضر بشوند، در حوزه‌ها کم نیستند. این یکی از چیزهای معمولی و رایج است که وضو بگیرند بروند... .[۱]

آیت‌الله نجابت رحمه‌الله به نقل از مرحوم آیت‌الله قاضی می‌گوید:

بیست سال تمام است وضو دارم و بی‌وضو نبوده‌ام، الّاحین تجدید وضو؛ و نخوابیدم، مگر با طهارت آبی.[۲]

همسر مرحوم شهید مطهری درباره‌ی ویژگی‌های اخلاقی و معنوی ایشان می‌گوید:

مرحوم مطهری تقوای عجیبی داشت. در مدّت بیست و شش سالی که با ایشان زندگی می‌کردم، در تمام طول شبانه روز، نیم‌ساعت بی‌وضو نبود. همیشه تأکید می‌نمود با وضو باشید، وضوی دائمی خوب است. ایشان همواره با وضو در کلاس دانشگاه حضور می‌یافت و حضورش آن‌چنان معنویتی به مجلس می‌بخشید که مستمع با تمام وجود، معنویت و قداست آن را در می‌یافت. استاد در مدّتی که در دانشگاه تدریس داشت، به دانشجویان توصیه می‌کرد: دانشگاه به منزله‌ی مسجد است. سعی کنید بدون وضو وارد دانشگاه نشوید.[۳]

۳. اعتکاف

عُکوف، یعنی بسته بودن؛ خود را به یک نقطه‌ای منحصر کردن، برای این‌که خلوتی در دل به وجود بیاید که انسان بتواند فرصت ارتباط صمیمی و خالص با خدای عالَم را پیدا کند. اعتکاف این است؛ یعنی عبادتی است که جنبه‌ی ریاضت دارد.[۴]

در بیانات مقام معظم رهبری دام‌ظله در توصیف وضعیت اعتکاف در گذشته و حال آمده است:

خوشبختانه اقبال مردم به این سنّت خیلی بالا است. شوق و عشق جوان‌ها حیرت‌انگیز است. من یادم است آن وقتی که ما در مشهد بودیم، اصلاً ندیده بودیم اعتکاف چه‌جوری است، شنیده بودیم. قم که رفتم، در همین ایّام‌البیض در مسجدِ امام [مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام] اعتکاف می‌شد. شاید یک وقت رفته و دیده بودم، طلبه‌ها می‌آمدند، دو نفر، سه نفر، یک گوشه‌ای را

۱. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد شهادت دکتر مفتح، ۱۳۶۴/۹/۲۶.
۲. واحد پژوهش انتشارات هنارس، عطش، ص۳۸.
۳. واثقی‌راد، مظهر اندیشه‌ها، ج۱، ص۲۸؛ مجله مِسطَر: سیره تربیتی علمای اسلام، ش۳، ص۱۳۵.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد مرکزی اعتکاف و اعضای سومین جشنواره‌ی سراسری علمی فرهنگی اعتکاف، ۱۳۹۳/۲/۱۵.

انتخاب می‌کردند در آن شبستان مرحوم حاج ابوالفضل ـ آن شبستان بالایی ـ چادر می‌کشیدند. شاید مجموع افرادی که در آن شبستان اعتکاف می‌کردند، به سی، چهل نفر نمی‌رسید. البتّه بعدها که مسجد آقای بروجردی ساخته شد، بعضی‌ها ظاهراً آن‌جا هم می‌آمدند اعتکاف می‌کردند که آن را من ندیده بودم، لکن مسجدِ امام را دیده بودیم. این، همه‌ی مظهر این سنّتِ پُرمغز پُرمعنا در آن دوره بود؛ مخصوص قم، آن هم با این تعداد اندک.

امروز شما بروید دانشگاه‌های کشور را نگاه کنید ـ حالا غیر از مسجد گوهرشاد و مسجد جمکران و مساجد مهمّ دیگر و جاهای دیگری که هجوم جمعیّت است؛ در این مساجد دانشگاه‌ها، مسجد دانشگاه تهران و جاهای دیگر ـ دانشجوهای ما، جوان‌های ما، از مدّتی پیش صف کشیده‌اند، نوبت می‌گیرند و نوبتشان نمی‌رسد؛ یعنی جا نیست، وسیله نیست برای اداره‌ی آن‌ها. این شوقِ عمومی به این عبادت، این‌جور است. خُب، این یکی از برکات الهی است. بحمدالله، خدای متعال این زمینه را فراهم کرده و این توفیق را داده و مغناطیس محبّتِ الهی و ذکر الهی، دل‌های جوان‌ها را به خودش جذب کرده؛ این را باید مغتنم شمرد. این یک فرصت است.[۱]

یکی از اموری که فقیه بزرگوار، میرزا جواد تبریزی رحمه‌الله به آن علاقه‌ی فراوان داشتند، شب‌زنده‌داری، توسل و مراسم معنوی و ملکوتی اعتکاف بود. مرحوم میرزا، شب‌زنده‌داری، توسل و مراسم ملکوتی اعتکاف را در سازندگی و کسب معنویت و نیل به درجات کمال مؤثر می‌دانستند. ایشان در سنین جوانی، هنگامی که در قم مشغول تحصیل بودند، علاوه بر شب‌زنده‌داری و توسل، با عده‌ای از طلاب معتکف می‌شدند و شیرینی آن روزها را تا آخرین لحظات عمر خود احساس می‌کردند. ایشان آن روزها را بهترین دوران می‌دانستند و مکرر می‌فرمودند:

اشخاص، به خصوص طلاب، باید قدر جوانی خود را بدانند و در ایّام تحصیل با جدّیت به درس اشتغال داشته باشند و در این مدّت، برای سازندگی و غلبه بر نفس اماره‌ی خود تلاش کنند. یکی از راه‌های موفقیت، اعتکاف است. اعتکاف فرصتی است الهی، جهت رسیدن به کمال و کسبِ درجات معنوی.

اگر ایشان شخصی ـ به خصوص طلبه جوان ـ را در حال شب‌زنده‌داری، توسل و یا اعتکاف مشاهده می‌کردند، بسیار خوشحال می‌شدند و می‌فرمودند:

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد مرکزی اعتکاف و اعضای سوّمین جشنواره‌ی سراسری علمی فرهنگی اعتکاف، ۱۳۹۳/۲/۱۵.

فرزندم! با جدّیت درس بخوان و هنگامی که در مثل این مکان‌ها (محل اعتکاف) هستی، از خدا کمک بخواه و اهل‌بیت علیهم‌السلام را واسطه قرار بده و به آنان متوسل شو که آنان سفینه نجاتند.
فرزندم! در مقابل انجام این اعمال عبادی توقعی نداشته باش و امر را به خدا واگذار کن. اعمال را خالصانه انجام بده و با پروردگارِ منّان معامله کن.
در هر حال، کسانی که در راه تهذیب نفس و کسب کمال و تقرّب به خداوند و رستگار شدن در آخرت گام برمی‌دارند، باید مشکلاتی را تحمّل کنند؛ زیرا دنیا دارِ امتحان است و هرکس به نحوی امتحان می‌شود. در شب‌زنده‌داری‌ها و توسلات و مراسمِ اعتکاف باید دعا کرد. دسته‌جمعی دعا کنید و دست‌های خود را خالصانه و با تواضع بالا ببرید و بگویید: پروردگارا! آرزوی ما این است که فقط به دین خدمت کنیم. ما را بپذیر و ما را از مخلصین درگاه ولایت قرار بده.

مرحوم میرزا دوست داشتند افراد در تمام مراحل زندگی، مانند یک معتکف زندگی کنند. آن حالت معنوی که انسان در این چند روز اعتکاف برایش حاصل می‌شود، نقطه شروعی باشد برای زندگی سالم و همراه با معنویت و اخلاص. انسان باید همواره و در هر حال خدا را ناظر اعمال خود بداند. اگر انسان بدین مرحله رسید که خدا را ناظر دانست، دیگر آن‌چه را که در شب‌زنده‌داری‌ها، توسل و اعتکاف کسب کرده است، از دست نخواهد داد. چه اشخاصی که به واسطه این توسل‌ها و شرکت در این مجالس، به درجات عالی رسیدند و چه خدمت‌ها به دین کردند.[۱]

ایشان می‌فرمود:

زمانی که ما قم بودیم، ایّام اعتکاف، طلاب و بعضی مؤمنان با کمال خضوع و خشوع وارد مسجد می‌شدند. در گوشه‌ای از مسجد عبای خود را به سر می‌کشیدند، کتاب دعا را باز می‌نموده و زمزمه می‌کردند. همیشه در حال ذکر بودند؛ مانند کسی که از همه چیز دنیا بریده است. فقط کمی استراحت می‌کردند. واقعاً آمده بودند که با خدای خود معامله کنند، که کار برای خدا باشد و در مقابل، فقط طالب آن بودند که خدا این اعمال را قبول نماید و آنان را تحت حمایت و توجه ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه قرار دهد.

... مرحوم میرزا همواره برای توفیق نسل جوان، به‌خصوص طلاب دعا می‌کردند و شب و روز تلاش می‌نمودند تا آنان موفق شوند. ایشان تمام عمر شریف خود را صرف تربیت

۱. «اعتکاف، شب‌زنده‌داری و توسل از دیدگاه آیت‌الله میرزا جواد تبریزی»، افق حوزه، سال ۸، ش۲۳۹،، ۱۸ شهریور ۱۳۸۸، ص۷.

طلاب کردند که سرانجام با توفیق الهی موفق شدند، نسل ولایی و محبّ اهل‌بیت علیهم‌السلام تربیت کنند که امروز افتخار حوزه و مذهب هستند و آن توفیق حاصل نشد، مگر به واسطه‌ی همین توسل‌ها و راز و نیازها.

اهمیت و جایگاه اعتکاف به قدری بود که مرحوم میرزا درس خود را تعطیل می‌کردند و برای عزیزانی که موفق به اعتکاف می‌شدند، دعا می‌کردند و می‌گفتند:

قدر این روزها را بدانید و تلاش کنید که خدا درهایِ رحمت خود را بیش‌تر برای شما باز کند و دعا کنید ما را بپذیرد که اگر پذیرفت، سعادت دنیا و آخرت را به دنبال خواهد داشت و کلید این پذیرش، اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند. آنان را واسطه قرار دهید و از ایشان بخواهید که دست ما را بگیرند؛ چرا که آن بزرگواران، سفینه‌ی نجات هستند.

با توجه به این‌که مرحوم میرزا ایّام بیض، سه روز را تعطیل می‌کردند، بعضی دوستان به ایشان عرض می‌کردند: «همه طلاب که به اعتکاف نمی‌روند. سه روز درس را تعطیل نکنید!» معظم‌له می‌فرمودند:

این سنّت حسنه‌ی اعتکاف، باید ترویج و تقویت شود و ما تعطیل می‌کنیم تا علاوه بر روشن شدن اهمیت این روزها، خود هم ثوابی برده باشیم و ان شاءالله این کار در میزان اعمال ثبت شود.[۱]

۴. استفاده معنوی از اوقات ویژه

در طول ایّام سال، زمان‌های خاصی وجود دارد که بهره‌برداری از آن‌ها، نقشی ویژه در رشد معنوی طلاب دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلاَ فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛[۲]

برای پروردگار شما در دوران عمرتان، نسیم‌های رحمتی است. پس به هوش باشید و خود را در معرض آن‌ها درآورید!

استاد شهید آیت‌الله مطهری با اشاره به استفاده معنوی مرحوم حاج آقا رحیم ارباب از ماه شریف رجب می‌فرماید:

یادم است که در ماه مبارك رجب در سال ۲۱ ـ که تابستان بود و به اصفهان رفته بودیم ـ می‌رفتیم

---

۱. همان.

۲. فیض کاشانی، الوافی، ج۱، ص۵۵۲.

به درس آقای حاج آقا رحیم ارباب که از بزرگان هستند. من این ذکر را اول بار از این مرد شنیدم. می‌دیدم که خیلی کُند صحبت می‌کند و اذکار را به‌خصوص خیلی با تأنّی و حضور قلب می‌گوید: «**سُبْحانَ اللهِ الْجَلیلِ، سُبْحانَ مَنْ لایَنْبَغِی التَّسْبیحُ اِلّا لَهُ، سُبْحانَ ذِی الْعِزَّةِ وَالْجَلالِ...** .»[1] می‌دیدم این مرد مرتب این‌ها را می‌گفت. چون پیرمرد بود و نمی‌توانست روزه بگیرد، آن را با این جبران می‌کرد. و باز یادم نمی‌رود که در همان سال‌ها، روز بیست و پنجم رجب بود (روز شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام). ما در مدرسه نیماورد اصفهان بودیم. بعد از ظهر بود، خوابیده بودیم. از خواب که بیدار شدیم، یك وقت صدای مرحوم حاج میرزا علی‌آقا [شیرازی] را شنیدم. ما در آن مدرسه غریبه بودیم، به عنوان تابستان رفته بودیم؛ ولی طلبه‌های آن مدرسه به مناسبت وفات از ایشان خواهش کرده بودند، آمده بود برای طلبه‌ها موعظه می‌کرد و بعد هم ذکر مصیبت. حدیث دارد که در قیامت فریاد می‌کشند: «**أَیْنَ الرَّجَبیّون**؟ رجبیون کجا هستند؟» این مرد با همان آهنگی که داشت و با آن حال و روحی که داشت، این تعبیر را به کار برد: آن وقتی که بگویند «**أَیْنَ الرَّجَبیّون**» و ما در پیشگاه پروردگار شرمسار باشیم، در ماه رجب هیچ چیزی نداشته باشیم و اصلًا جزء رجبیّون شمرده نشویم، چه خواهیم کرد؟!

غرض این است: این ماه، ماه استغفار و عبادت و روزه است و این سنّت‌ها در میان ما به کلی دارد فراموش می‌شود. ماه رجب می‌آید، بزرگ‌هایمان [متوجه نمی‌شوند]، تا چه رسد به بچه‌ها. کم‌کم اگر به بچه‌ها بگوییم ماه‌های قمری را از محرم تا ذی‌الحجه بشمار، نمی‌توانند؛ اصلًا فراموش می‌کنند که یك چنین ماه‌هایی هم وجود داشته است. ولی به هرحال تکلیف هرگز از ما ساقط نمی‌شود».[2]

ایّام الله دهه‌ی ذی‌الحجه از ارزش معنوی فوق العاده‌ای برخوردار است که بزرگان اهل معرفت نیز، با تأسی به اهل‌بیت علیهم‌السلام به استفاده از آن همت گماشته‌اند. مقام معظم رهبری دام‌ظله می‌فرماید:

این ایّام، ایّام دهه‌ی ذی‌حجه است. شما جوانان عزیز، دل‌های نورانی، روحیه‌های شاداب، فرزندان عزیز من، توجه داشته باشید که یکی از بهترین روزها و شب‌های دوره‌ی سال، از لحاظ فضیلت و امکان ارتباط دل‌ها با خدا، همین روزهاست. مایه و قوام اصلی همه‌ی حرکت‌های بزرگ و پیروز، ذکر الهی است؛ یاد خدا بودن، با خدا ارتباط داشتن. در قرآن می‌فرماید: «**وَ یَذْکُرُوا اِسْمَ اللهِ فِی أَیّامٍ مَعْلُوماتٍ.**»[3] در حدیث دارد که «ایامِ معلومات» که خدای متعال به ذکر در این ایّام دستور

---

۱. مجلسی، زاد المعاد، ص۱۵؛ قمی، کلیات مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب.

۲. مطهری، مجموعه آثار، ج۲۷، ص۵۶۰.

۳. حج، آیه ۲۸.

داده است، همین ده روز اول ذی‌حجه است.

در این ده روز، روز عرفه وجود دارد، که روز دعا و استغفار و توجه است. دعای سراسر عشق و شور و سوز در روز عرفه، که سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام در مراسم عرفات انشاء فرموده است، نشان‌دهنده‌ی آن روحیه‌ی شیدایی و عشق و شوری است که پیروان اهل‌بیت در یک چنین ایّامی باید داشته باشند. این ایّام را قدر بدانید. فرصت مال شماست. هم‌چنان که امروز فرصت پیشرفت، فرصت شکوفایی، فرصت حرکت‌های بزرگ سیاسی و انقلابی و اجتماعی مالِ شما جوان‌هاست، فرصت توجه به خدای متعال و ذکر الهی و مستحکم کردن رابطه‌ی قلبی با خدا هم متعلق به شماست. بهترین وسیله‌ای که می‌تواند ذکر الهی را برای شما و برای ما زنده کند، ترک گناه است. این کار، برای شما آسان‌تر از پیرهاست. شما جوان‌ها دل‌های نورانی دارید، زمینه‌های آماده‌ای دارید؛ از خدای متعال کمک بخواهید. قدر این دوره‌ی درخشان جوانی را بدانید، رابطه‌ی خودتان را با خدا مستحکم کنید و در این راه پرافتخاری که ملت ایران آغاز کرده است و شما امروز در نقاط اوج این راه قرار دارید، ان‌شاءالله با همه‌ی وجود، با همه‌ی توان، ادامه بدهید و پیش بروید.[۱]

ماه محرم نیز از ایّامی است که در برنامه‌ی طلبه از اهمیت خاصی برخوردار است. آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رحمه‌الله می‌فرماید:

ماه محرم، ماه حزن اهل‌بیت علیهم‌السلام است؛ بر دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام سزاوار است که از باب ولایت و وفاداری و ایمان به خدای متعال و رسول کریم و اهل‌بیت علیهم‌السلام در ماه محرم، به ویژه دهه‌ی اول، تغییر حال دهند؛ هم در قلب و هم در چهره و پوشش، و آثار حزن و اندوه بر او ظاهر گردد و از تفریحات و لذت‌های خواب و خوردن و نوشیدن خود بکاهد و مانند کسی باشد که مصیبتی بر نزدیکان خود وارد شده است. حرمت خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام را از خاندان خود کمتر نشمارد که خداوند متعال می‌فرماید: «**قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواقُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَ اللهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقينَ**؛[۲] بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه‌ی شما، و اموالی که به دست آورده‌اید؛ و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید؛ و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.[۳]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۹۰/۸/۱۱.

۲. توبه، آیه ۲۴.

۳. ملکی تبریزی، المراقبات، ص۴۹؛ «فرصت پرواز: ماه محرم و مراقبه»، نشریه تربیتی .اخلاقی خُلُق، ش۲۰، آذر و دی ۱۱۳۸۹.

ایشان می‌نویسد:

یکی از فرزندان کوچک خود را دیدم که در دهه‌ی اول این ماه، نان خالی می‌خورد و از خوردن خورش با آن خودداری می‌نمود و حال آن‌که هیچ کس به او چنین دستوری نداده بود و دانستم که حبّ باطنی او را بر این کار داشته است. و اگر کسی نتواند تمام دهه را چنین عمل کند، روز نهم و دهم و شب یازدهم، لذات معمول را ترک کند. بجا است در این ایام، به یاد تشنگی اهل‌بیت علیهم‌السلام، دوست‌داران حضرت سید الشهدا علیه‌السلام از خوردن و آشامیدن خودداری کنند و آخر روز، مختصر غذایی همانند غذای افراد داغدار صرف کنند و از سخن گفتن با دیگران بپرهیزند، مگر به اندازه‌ی ضرورت و این ایّام را ایّام حزن و غم خود قرار دهند»[1] و با خواندن زیارت عاشورا و شرکت در مجالس عزا، خالصانه به عزاداری بپردازند.

هم‌چنین استاد جاودان در خصوص اهتمام به اظهار حزن و اندوه در ایّام شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل می‌کند:

آقا شیخ مرتضی زاهد که در تمام طول سال، آب آشامیدنی‌اش فقط آب بسیار خنك و مخلوط با یخ بوده است و به جز این، تشنگی و عطشش فرو نمی‌نشسته است، دو روز از سال به کلی تشنگی و عطش را فراموش می‌کرده است. ایشان در روزهای تاسوعا و عاشورا به هیچ وجه، لب به آب خنك نمی‌زده است.[2]

۵. مطالعه وصیت‌نامه شهدا

حضرت امام قدس‌سره مطالعه وصیت‌نامه شهدا را حایز اهمیت و قابل مطالعه و تفکر می‌دانند:

پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند. یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.[3]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله با تبیین فرمایش حضرت امام قدس‌سره می‌فرماید:

ببینید جوانی چه ظرفیتی دارد! ببینید جوانی چه شور و شوق و عظمت و گنجایشی دارد! چطور می‌شود در جوانی، بالاترین مقامات معنوی را طی کرد؟! یک‌بار دیگر در زمان ما، در همین جبهه‌هایی که شما آن را تجربه کردید، این اتّفاق افتاد. این‌که امام یک وقت فرمودند: «این وصیت‌نامه‌ها را بخوانید»، به همین خاطر است. من چون خودم وصیت‌نامه‌ها را می‌خواندم ـ و الان هم هر وقت به

---

۱. همان، ص۵۰.

۲. سیف‌اللهی، آقا شیخ مرتضای زاهد، ص۲۰۵.

۳. «از شهدا بیاموزیم.»، دو ماهنامه جهاد، ش۳۸، ۱۰ شهریور ۱۳۶۱، ص۴۷.

دستم بیاید، می‌خوانم ـ فهمیده‌ام که امام چرا این نکته را فرمودند؛ زیرا در این وصیت‌نامه‌ها، گاهی مطالبی وجود دارد که یک دنیا عرفان حقیقی و ناب است. یعنی حتّی عرفای برخوردار از علوم دینی و علوم ظاهری، که طبعاً امکان عروج و رشدشان بیش‌تر است و قهراً پاکیزه‌ترند ـ نه یک عارف سالکی که معرفتی از لحاظ علوم دینی ندارد- آن‌چه را که بعد از مثلاً چهل، پنجاه سال مجاهدت، در سن هفتاد سالگی، هشتاد سالگی احساس و درک و مشاهده می‌کنند، یک جوان به برکت فداکاری مخلصانه، در مدت چند ماه به دست می‌آورد. چیز عجیبی است! ببینید چطور نعمت الهی، بی‌دریغ به سمت دل‌های با اخلاص روانه می‌شود![1]

ایشان هم‌چنین می‌فرماید:

فرض بفرمایید که ما امروز در مورد اسراف، در مورد تعرّض و تجاوز به اموال بیت‌المال، درباره‌ی اَشرافی‌گری حسّاسیّت نشان می‌دهیم؛ یعنی [این‌ها] چیزهایی است که امروز برای مجموعه‌ی دلسوز جامعه‌ی ما مسائل مهمّی است، مسائل مطرحی است. این شهدای عزیز ما آن روزی که زنده بودند و زندگی می‌کردند در داخل شهرهایشان، در داخل خانواده‌هایشان، نسبت به این قضایا چه‌جوری بودند.

تلویزیون یک برنامه‌ای را دیروز پریروزها پخش می‌کرد، از بعضی از شهدا که بنده تصادفاً چند دقیقه‌ای دیدم. آن‌چه درباره‌ی آن شهیدان گفته می‌شد، یا در وصیّت‌نامه‌ی آن شهیدان درج شده بود، انسان را واقعاً از عظمت روحی این شهید متحیّر می‌کند. می‌گوید من درس خواندم و می‌ترسم که این درس خواندن من ـ که خرجی برایش شده و هزینه‌ای شده ـ تحمیل بر بیت‌المال بوده و این به گردن من باشد. وقتی که من شهید شدم، موتور گازیِ من را بفروشید، پول‌های بانک من را بگیرید، بروید بدهید به بیت‌المال به‌جای آن! این‌ها درس است؛ این‌ها درس است.[2]

کتابی از همین کتاب‌های شهدا را من نگاه می‌کردم که با هم‌رزم‌های او مصاحبه شده بود و جزئیات را ذکر می‌کردند. بعضی از آن هم‌رزم‌ها خودشان شهید شده بودند و بعضی‌ها زنده بودند. انسان در هنگام خواندن کتاب به گریه می‌افتاد! هیچ لازم نبود که کسی برای انسان نوحه‌سرایی کند. مسأله‌ی شهدا این‌جوری است. مسأله‌ی شهدا خیلی مسأله‌ی بزرگی است، خیلی مسأله‌ی داغی است. ما کمتر پرداخته‌ایم، کمتر می‌پردازیم.[3]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فرماندهان سپاه، ۱۳۷۶/۶/۲۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستادهای برگزاری کنگره شهدای استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و خراسان شمالی، ۱۳۹۵/۷/۵.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان مؤسسه روایت سیره شهدا، ۱۳۸۹/۴/۱۴.

۶. حضور بر مقبره علما و شهدا

آیت‌الله شاه‌آبادی رحمه‌الله، استاد اخلاق و عرفان حضرت امام قدس‌سره، زیارت مزار علما را امری لازم می‌دانستند. مرحوم آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی (فرزند ایشان) نقل می‌کند:

یادم است اولین سفری که رفتم اصفهان، اوایل نوجوانی بود. اطلاعی در مورد این که آقای مجلسی کجا دفن شده‌اند، نداشتم و کلاً شخصیت ایشان را هم نمی‌شناختم. آن موقع، اقوام پدری ما اصفهان بودند. ایشان توصیه کردند که به آن‌ها سر بزنیم و گزارشی از وضع زندگی آن‌ها برای ایشان بیاوریم. ما هم رفتیم اصفهان. وقتی برگشتیم، اولین سؤالشان از ما این بود که شما زیارت مجلسی رفتید یا نه؟ گفتم نه. ایشان گفتند: پس اصفهان رفتید چه کار؟! گفتم: من اصلاً خبر نداشتم که اولاً مجلسی کیست و کجا دفن است و ثانیاً من رفته بودم اصفهان، به قصد دیدن اقوام و یک تماشایی هم از خود شهر اصفهان. آن‌جا بود که ایشان فرمودند: «مجلسی کسی است که اگر افراد از اقصی نقاط عالم بیایند برای زیارت قبر او، جا دارد. مجلسی آن‌قدر عظمت دارد و خدمت بسیار بزرگی به اسلام و تشیع کرده است که جا دارد از اقصی نقاط عالم برای زیارت قبرشان بیایند.» نظر ایشان نسبت به بزرگان و اولیا این‌گونه بود.[۱]

هم‌چنین در وصیت‌نامه‌ی شهید حجت الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی، ضمن تأکید بر زیارت قبور علمای شهید، به آثار زیارت هریک نیز اشاره شده است:

زیارت قبر آقای مطهری، علم و حکمت؛ و زیارت قبر آقای مدنی، تقوا و زهد؛ و زیارت قبر آقای بهشتی، سوز و گداز به انسان می‌دهد. زیارت این قبور را فراموش نکنید.[۲]

۷. شرکت در درس اخلاق

موضوع استفاده از محضر اساتید اخلاق وارسته و شرکت در درس اخلاق ایشان، برای طلاب علوم دینی بسیار حایز اهمیت است. حضرت امام خمینی قدس‌سره با تأکید بر این موضوع، خطاب به طلاب علوم دینی فرمودند:

استاد اخلاق برای خود معین نمایید. جلسه‌ی وعظ و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذّب شد. اگر حوزه‌ها همین‌طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد که علم فقه و اصول به مدرس نیاز دارد، درس

---

۱. شمس الشموس، آسمانی، ص۱۹۹ـ۲۰۰.

۲. خبرگزاری حوزه، «شهدای زهرایی»، مجله‌ی افق حوزه، ویژه‌نامه‌ی روحانیت و دفاع، کد مطلب: ۶۴۳۵/۷۹۱۱/۱۰۲۸۴۸، تاریخ: ۱۳۹۳/۲/۳۱.

و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است، لکن علوم معنوی و اخلاقی به تعلیم و تعلّم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می‌گردد؟ کراراً شنیده‌ام سید جلیلی،[۱] معلم اخلاق شیخ انصاری[۲] بوده است.[۳]

آیت‌الله حق‌شناس رحمه‌الله، حضور در درس اخلاق را نیاز همگان می‌دانست. خواندن کتاب «جامع السعادات» را بسیار توصیه می‌کرد و درس می‌داد. جوانان را به حضور در جلسه‌ی موعظه و اخلاق توصیه می‌نمود و می‌فرمود:

در جلسات موعظه، ملائکه حضور دارند و بدها را به میمنت حضور خوب‌ها می‌بخشند. خودبینی و بزرگ‌بینی و تکبّر را از ما می‌گیرند و عزّت و سربلندی به ما عطا می‌کنند.[۴]

استاد مجتهدی نیز با بیان شیرین خود، ضرورت استفاده از رهنمودهای استاد اخلاق را بازگو می‌کند و می‌گوید:

طلاب علوم دینیه، احتیاج به استاد اخلاق دارند. در غیر این صورت، همان طور که آیت‌الله می‌شویم، نفس امّاره‌ی ما هم آیت‌الله می‌شود، بلکه او آیت‌الله العظمی می‌شود! پس باید یک استادِ اخلاق باشد تا طلبه بداند که چگونه نفس را کنترل و سرکوب نماید. این‌طور نیست که آدمی در حوزه‌های علمیه به درجه‌ی اجتهاد و آیت‌اللهی برسد و یا در دانشگاه‌ها به درجه‌ی دکتری یا فوق دکتری برسد، ولی نفس امّاره‌ی او در همان سیوطی و مغنی یا سیکل و دیپلم بماند.[۵]

---

۱. سید علی بن سید محمد (وفات ۱۲۸۱ هـ ق) [شوشتری] از بزرگان زهد و عرفان زمان خود، از شیخ انصاری و سید حسین، امام جمعه شوشتر، اجازه داشت. سید، مدت‌ها در شوشتر به شغل قضا و افتاء اشتغال داشت؛ سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد، و در آن‌جا به درس فقه شیخ انصاری حاضر می‌شد؛ و شیخ نیز در درس اخلاق او حضور می‌یافت. وی وصیّ شیخ انصاری بود و پس از وفات شیخ، به جای او بر کرسی تدریس نشست. مرحوم سید علی، استاد و مربی آخوند ملاحسینقلی همدانی است که خود شاگردان بسیار داشت و به ارشاد آنان می‌پرداخت و بزرگانی مانند میرزا جواد ملکی تبریزی، سید احمد کربلایی، شیخ محمد بهاری، سید علی قاضی تبریزی، علامه طباطبایی همه از راه یافتگان و تربیت شدگان مکتب او هستند. (برای آگاهی بیشتر روجوع شود به: جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج۱، ص۴۸۷-۵۰۶).

۲. شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴- ۱۲۸۱ هـ ق) ملقب به «خاتم الفقهاء و المجتهدین» از نوادگان جابر بن عبدالله انصاری (صحابی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. وی یکی از نوابغ علم اصول است و تحولی بزرگ در این علم به وجود آورد. برخی از اساتید وی عبارتند از: شیخ موسی کاشف الغطاء، شیخ علی کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد. شیخ انصاری، فقهایی بزرگ تربیت کرد که از جمله آن‌ها می‌توان از آخوند خراسانی، میرزای شیرازی و میرزا محمدحسن آشتیانی نام برد. از آثار او «فرائد الأصول» (معروف به رسائل) و مکاسب از کتب معروف درسی است. (همان، ج۵، ص۲۱۱-۲۲۰).

۳. امام خمینی، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، ص۱۱۱۰.

۴. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج۸، ص۴۲۸.

۵. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۲.

آیت‌الله جوادی آملی که طعم شیرین بهره‌مندی از رهنمودهای استاد اخلاق را از اولین لحظات طلبگی خود چشیده، می‌گوید:

شهریور سال ۱۳۲۵.۲۶ش مرحوم پدرم پیشنهاد دادند که وارد حوزه‌ی علمیه‌ی آمل شوم و من با کمال علاقه پذیرفتم. آن زمان، حوزه‌ی علمیه‌ی آمل، علمایی بنام داشت؛ مانند مرحوم آیت‌الله ابوالقاسم فرسیو و مرحوم آیت‌الله غروی (رضوان الله تعالی علیهما) که از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی آن روزگار به شمار می‌رفتند و هر دو از شاگردان مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) و زحمت کشیده و فارغ التحصیل حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف بودند. ...

پدرم معتقد بودند که درس نخست را باید استاد بزرگواری به شما بدهد که خودش تزکیه شده باشد. از این‌رو، به خدمت آیت‌الله فرسیو (رضوان الله علیه) رفتیم؛ زیرا مردم شهر به ویژه علما درباره‌ی قداست نفس مرحوم آیت‌الله آقای ابوالقاسم فرسیو (رضوان الله تعالی علیه) تعابیری خاص داشتند. ...مرحوم پدرم مطلب را با ایشان در میان گذاشت و او نیز کاملاً استقبال کرد و با بیانی گرم، نخستین درس امثله و شرح امثله را برای ما گفت.

در آغاز کتاب جامع المقدمات و در طلیعه‌ی کتاب امثله و شرح امثله‌ی آن آمده است: «اول العلم معرفة الجبّار و آخر العلم تفویض الأمر الیه.» ایشان آن‌چنان این جمله را معنا کردند که هنوز مدیون سروش غیبی آن بزرگ استاد هستم و هنوز شیرینی آن را در ذائقه‌ام احساس می‌کنم. او هم‌چون هاتفی بود که صدای دل‌نواز و دلپذیرش هم‌چنان برای ما جاذبه دارد و در گوشمان طنین‌انداز است. ایشان به ما آموختند که اول علم، همان آخر علم و آخر علم، همان اول علم است و آن، شناخت خدا و تفویض امور به اوست؛ یعنی معرفت خدا، آغاز همه‌ی معارف است و هدف هر علمی آن است که انسان، علم و عالم و معلوم را به پیشگاه آن ادیب محض تفویض و واگذار کند و خود، معلوم و علمش را نبیند. این حدیث شریف را مرحوم آقای فرسیو(رضوان‌الله‌علیه) به عنوان نخستین درس برای ما گفت تا در آغاز طلبگی، با این دست‌مایه‌ی تربیت و تقوای آن بزرگ استاد و معلم اخلاق، شروع به تحصیل کنیم؛ زیرا پیام این حدیث شریف در آغاز نخستین کتاب درسی طلاب علوم دینی این است که طلاب، راه تحصیل علوم دینی را با تهذیب نفس و تزکیه ادامه دهند و تربیت شوند.[۱]

شهید مطهری نیز در مورد نحوه‌ی آشنایی خود با عالم عامل، مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی شیرازی می‌گوید:

در سال ۱۳۲۰ش که برای اولین بار به اصفهان رفتم، هم‌مباحثه‌ی گرامیم که اهل اصفهان بود، به

۱. مرکز نشر اسراء، مهر استاد، ص۲۵.۲۲.

من پیشنهاد کرد در مدرسه‌ی «صدر»، عالم بزرگی است که نهج البلاغه تدریس می‌کند؛ بیا برویم به درس او. این پیشنهاد برای من سنگین بود؛ طلبه‌ای که کفایة الاصول می‌خواند، چه حاجت دارد که به پای تدریس نهج البلاغه برود؟! اما چون ایّام تعطیل بود، پذیرفتم. ... دیدم با مردی از اهل تقوا و معنویت روبه‌رو هستم که به قول طلّاب، از کسانی است که شایسته است از راه‌های دور بار سفر ببندیم و فیض محضرش را دریابیم ... .[1] دست مرا گرفت و وارد دنیای نهج البلاغه کرد... . از آن پس، چهره‌ی نهج البلاغه در نظرم عوض شد، مورد علاقه‌ام قرار گرفت و محبوبم شد؛ گویی کتاب دیگری است غیر آن کتابی که از دوران کودکی آن را می‌شناختم. احساس کردم که دنیای جدیدی کشف کرده‌ام. ... درک محضر او را همواره یکی از ذخایر گرانبهای عمر خودم . که حاضر نیستم با هیچ چیز معاوضه کنم . می‌شمارم و شب و روزی نیست که خاطره‌اش در نظرم مجسّم نگردد، یادی نکنم و نامی نبرم و ذکر خیری ننمایم. به خود جرأت می‌دهم و می‌گویم او به حقیقت، یک عالم ربانی بود.[2]

شهید مطهری در یکی از سفرهایش به عتبات، با یکی از بندگان شایسته‌ی خدا ملاقاتی داشت و درباره‌ی نماز، حضور قلب و خشوع و خضوع در حال نماز، سخن به میان آورده بود؛ و از آن مرد بزرگ، یک توصیه‌ی اخلاقی یا دستورالعمل برای افزایش حضور قلب در نماز درخواست کرده و آن مرد بزرگ از ایشان پرسیده بود: شما برای حضور قلب در نماز، چه می‌کنید؟ مرحوم آقای مطهری پاسخ داده بودند: عالمان و بزرگان توصیه می‌کنند برای افزایش توجه و حضور قلب در نماز، هر آیه‌ای که می‌خوانید یا هر ذکری که بر زبان جاری می‌سازید، در آغاز، معنایش را تصور کنید و همراه این توجه، آیه را بخوانید یا ذکر را بگویید.

آن بزرگ فرموده بود: شما در نماز، به مفاهیم توجه دارید؛ یعنی به معانی که در ذهن شما شکل می‌گیرد، پس چه وقت به خداوند توجه می‌کنید؟! ما که توفیق همین را هم نداریم؛ ولی شهید مطهری که این توفیق را داشت، از آن سؤال دریافت که چقدر عقب است. عمری زحمت کشیده و تمرین کرده بود تا بتواند به معانی و مفاهیم توجه کند؛ امّا توجه به مفاهیم ذهنی تا توجّه به خدای متعال خیلی فرق دارد![3]

---

۱. مطهری، عدل الهی، ص۲۵۰ و ۲۵۱.
۲. همان، سیری در نهج البلاغه، مقدمه، ص۱۱ و ۱۰.
۳. مصباح یزدی، آفتاب مطهر، ص۶۵.

ابعاد اخلاقی

الف) عزّت نفس

«عزّت نفس به این معنا است که آدم به خاطر نیازهای مادی، حاضر نباشد در مقابل دیگران کُرنش کند و تن به ذلّت بدهد و با اظهار نیاز، ذلّت را به جان بخرد. ... بنابراین طلبه از جمله‌ی اخلاق لازمی که باید تمرین کند و به آن اهتمام ویژه داشته باشد، این است که همیشه خودش را در برابر دیگران توان‌مند نشان دهد و به کسی اظهار نیاز نکند و توکّلش بر خدا باشد. خدا هم نیاز او را برطرف خواهد کرد.»[۱]

آثار عزت نفس

۱. حفظ استقلال

شهید بهشتی از جمله کسانی بود که عزت نفس بالایی داشت. «از مقوله‌هایی که وی همواره از آن به نشاط یاد می‌کرد، روح جست‌وجوگری، نظم، سادگی، اعتماد به نفس در تحصیل و عدم اتّکای اقتصادی به بیت المال بود.

بهشتی در این مقطع از زندگی، تنها به مختصری پول که از اصفهان توسط پدر از محصول کار به دست می‌آمد، قناعت و از مصرف وجوهات پرهیز می‌کرد. معتقد بود که روحانی نباید علم و معرفتش نسبت به علوم دینی، وسیله‌ی کسب درآمد زندگی شود، هرچند که زندگی محقرانه‌ای داشته باشد؛ مگر آن‌که حقیقتاً راه دیگری جز وجوهات و بیت المال برای کسب درآمد نداشته باشد که جامعه به واسطه‌ی نیاز به وجود عالمان متّقی، از محل درآمدهای عمومی او را تأمین کند. تکیه‌ی او بر استقلال اقتصادی ـ خصوصاً در نظام حوزه ـ در تفکر وی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. وی در پاسخ به پرسشی در این مسأله می‌گفت:

> روحانی باید از نظر اقتصادی روی پای خود بایستد؛ زیرا ممکن است خدای ناکرده بر سر دوراهی‌هایی قرار گیرد که نتواند استوار قدم، راه درست را انتخاب کند.[۲]

---

۱. وافی، نسیم هدایت، ص۹۳ و ۹۴.

۲. ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۲۱.

۲. حفظ کرامت

ملا مهدی نراقی، از همان آغاز طلبگی از عزّت نفس والایی برخوردار بود. او در حوزه‌ی کاشان، اکثر روزها را با فقر و تنگ‌دستی سپری می‌کرد؛ ولی خم به ابرو نمی‌آورد و بانشاط و امید، به تحصیل خود ادامه می‌داد. یکی از افراد نیکوکارِ کاشان، وقتی از ماجرا آگاه می‌گردد، یك دست لباس نو می‌خرد تا به وی هدیه نماید. نخست نراقی از قبول آن امتناع می‌ورزد؛ ولی با پافشاری مردِ نیکوکار، لباس را پذیرفته و به حجره‌اش می‌آورد. فردای آن روز، ناگهان تصمیم نراقی عوض می‌شود. بدون این‌که فرصت را از دست بدهد، روانه‌ی محل کسب و کار آن شخص می‌گردد. بعد از سلام و تشکّر و قدردانی، با احترام و ادب لباس را به وی برمی‌گرداند. آن مرد، هنگامی که نراقی را در تصمیم خود استوار می‌بیند، از علّت این کار جویا می‌شود. او در جواب می‌فرماید:

> زمانی که این لباس را به تن کردم، در خود احساس کوچکی و پستی نمودم؛ به‌ویژه لحظه‌ای که از جلوی مغازه‌ی شما عبور می‌کنم، بر این حالت پستی و خواری‌ام افزوده می‌شود و مرا به چاپلوسی و چرب‌زبانی وامی‌دارد. این حالت برای من به هیچ وجه قابل تحمّل نیست.[۱]

باگذشت زمان، این خصلت محمدی ﷺ در وجود او به صورت سرشتی نیك جای باز می‌کند و در سراسر زندگی با وی همراه می‌شود و از میدان‌های بسیار دشوار، او را پیروز و سرفراز بیرون می‌آورد. نراقی به این مقدار بسنده نمی‌کند، بلکه در کتاب با ارزش خود -جامع السعادات .نیز از عزّت نفس سخن به میان می‌آورد. وی این ویژگی را در انسان بسیار مهم می‌پندارد و آن را ضامن پاسداری از حریم شخصیت انسان می‌شمارد. او در توصیه‌ی اخلاقی‌اش چنین می‌نویسد:

> سزاوار است انسان فقیر، فقر خویش را از دیگران بپوشاند و همواره روح پارسایی و بزرگواری را در خود زنده کرده و تربیت کند. در مقابل ثروت‌مندان به خاطر ثروتشان، سرِ تعظیم فرود نیاورد و بدین وسیله خود را در چشم آنان کوچك نشان ندهد، بلکه نسبت به زراندوزان در وجود خویش، حالتِ بزرگی به وجود آورد و هیچ وقت، چشمِ طمع و توقع به دست آنان ندوزد.[۲]

---

۱. نراقی، جامع السعادات، ج۱، مقدمه: محمدرضا مظفر.

۲. همان، ج۲، ص۹۲؛ جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج۱، ص۴۰۸و۴۰۹.

۳. جلب رحمت الهی

یکی از ارادت‌مندان آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله می‌گفت:

«آن وقت‌ها که در قم بودم برای تحصیل (قبل از پیروزی انقلاب)، آقایان طلاب که می‌خواستند مسافرت تبلیغی بروند، به عنوان خداحافظی، خانه‌ی آقایان مراجعِ عظام می‌رفتند. گاهی آن بزرگواران توسطِ پیشکار خود، یا شخصاً خودشان، خرج سفری به طلبه‌ها می‌دادند.

در ایّامی که امام در تبعید به سر می‌برد، در یکی از سفرها با چند نفر از دوستان به منزل یکی از مراجع آن زمان رفتیم. مسؤول دفتر ایشان، آقای ... موقع خداحافظی ما را به کناری برد، به هرکدام صد تومان خرج سفر داد و بعد سفارش کرد در تبلیغاتِ خود، اسمی از امام نبریم و ترویج از ایشان نکنیم. از حرف‌های او خیلی ناراحت شدم که امام در تبعید است و در منزل یک مرجع تقلید، فردی ملبّس به لباسِ روحانیت و پیشکار آن مرجع، علیه امام صحبت کند! از خانه بیرون آمدم، به دوستان گفتم: من می‌روم پول را پس می‌دهم. آن‌ها گفتند: شاید مشکلی برایت پیش آید. گفتم: هرچه می‌خواهد بشود!

رفتم به هربهانه‌ای بود پول را پس دادم؛ با این‌که به آن نیاز داشتم و تصمیم گرفتم دیگر به آن خانه رفت و آمد نکنم. وقت غروب همان روز، خدمت عارف بزرگوار، آقای بهاءالدینی رسیدم. در خدمتشان قدم‌زنان به طرف آخر خیابان «چهار مردان» و قبر حضرت علی بن جعفر علیه‌السلام رفتیم. بنده عرض کردم: آقا، دو تا استخاره می‌خواهم. ایشان اولین استخاره را کردند و فرمودند: استخاره دوم نیاز نیست. همین استخاره خوب است؛ به آن عمل کن. عرض کردم: چشم. در این چند سالی که خدمت آقا می‌رسیدم، هیچ وقت ایشان به حقیر چیزی یا پولی نداده بود، من هم نیاز نداشتم و اگر نیاز هم بود، اظهار نمی‌کردم. آن روز با لحنِ بسیار شیرینی فرمود: فلانی! در این سفر ما نیّت کردیم به شما یک هزینه و کرایه مختصرِ ماشین بدهیم، اشکالی ندارد؟ عرض کردم: خیر. آقا مبلغی لطف فرمود. وقتی [به] منزل رفتم، دیدم مبلغ یک‌صد تومان است. همان مبلغی که از دست آن آقا رسیده بود و امروز آن را پس داده بودم؛ به واسطه‌ی بی‌احترامی به امام. آمدم

به دوستان خبر دادم و این را کرامتی از آقا دانسته و می‌دانم».[۱]

مرحوم آیت‌الله مجتهدی می‌گوید:

یادم می‌آید در اوایل طلبگی برای تبلیغ به لواسان بزرگ رفتم. در آن‌جا هر روز غذا برایم پلو و مرغ می‌آوردند؛ تا حدّی که دیگر کلافه شدم. گفتم خدایا! آشی برسان! سر ظهر کنار سفره نشسته بودیم. دیدم شخصی با یک قابلمه آش آمد و گفت: این را زنی برای شما درست کرده است. غرض این‌که هر چه می‌خواهی از خدا بخواه.[۲]

۴. تأثیرگذاری تبلیغ

نتیجه‌بخش بودن تبلیغ روحانیت تا حد زیادی منوط به عزّت نفس طلاب و روحانیان است. آیت‌الله حاج شیخ عبدالمجید بنابی (مدیر مدرسه‌ی علمیه‌ی حضرت ولی عصر عج شهرستان بناب) در مقام تبیین این ارتباط می‌گوید:

بنده روی مناعت طبع و عزّت نفس طلبه‌ها حساسیت زیادی نشان می‌دهم. وقتی کسی می‌خواهد به حوزه وارد شود، از همان اوایل، اگر احساس کنم که رذالت در او وجود دارد و عزّت نفس ندارد، او را مرخص می‌کنم؛ چرا که عزّت نفس از جمله اصول مهم اخلاقی است. طلبه باید عزّت نفس و مناعت طبع و عفت داشته باشد. یکی از عوامل موفقیت انبیا این بود که می‌گفتند: «**وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍإِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ**»؛[۳] ما در مقابل تبلیغاتمان از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهیم. انسان از دو لحاظ، روی پول خواستن و اجر طلبیدن حساس است: اول این‌که اگر کسی بفهمد که ما در مال و منال او چشم دوخته‌ایم، طبعاً از ما متنفر می‌شود؛ چرا که او نسبت به مال و منال خویش محبتِ شدیدی دارد. «**وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَديدٌ.**»[۴] و دوم این‌که همه‌ی انسان‌ها از فرد طمعکار بدشان می‌آید. اگر چه که مالی از مردم نگیرد و مردم چیزی به او ندهند، باز از او بدشان می‌آید. صرف طمّاع بودن او موجب تنفرِ مردم است. خلاصه این‌که دو عامل وجود دارد. یکی مادی و دیگری نفسانی است.[۵]

---

۱. «در محضر فرزانگان: کرامت‌هایی از آیت‌الله بهاءالدینی»، هفته‌نامه پرتو سخن، ش۶۳۲، ۱۳۹۱/۳/۳۱، صفحه حوزه و دانشگاه.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۸۳.

۳. شعرا، آیه ۱۰۹.

۴. عادیات، آیه ۸.

۵. «روش‌های گزینش و تربیت طلبه موفق در گفت و شنود با استاد حاج شیخ عبدالمجید بنابی (قسمت دوم)»، مجله پگاه حوزه (ویژه حوزه‌های دینی)، ش۵، اسفند ۱۳۸۱.

۵. شکست‌ناپذیری

مقام معظم رهبری، استواری و شکست‌ناپذیری در برابر دشمن را نتیجه‌ی روشن عزّت می‌داند و می‌فرماید:

وقتی که عزّت شامل حال یک انسان، یک فرد یا یک جامعه می‌شود، مثل یک حصار عمل می‌کند، مثل یک باروی مستحکم عمل می‌کند. نفوذ در او، محاصره‌ی او، نابود کردن او برای دشمنان دشوار می‌شود؛ انسان را از نفوذ و غلبه‌ی دشمن محفوظ نگه می‌دارد. آن وقت هرچه این عزّت را در لایه‌های عمیق‌تر وجودِ فرد و جامعه مشاهده کنیم، تأثیرات این نفوذناپذیری بیش‌تر می‌شود. کار به جایی می‌رسد که هم‌چنان که انسان از نفوذ و غلبه‌ی دشمنِ سیاسی و دشمنِ اقتصادی محفوظ می‌ماند، از غلبه و نفوذ دشمن بزرگ و اصلی، یعنی شیطان هم محفوظ باقی می‌ماند. آن کسانی که عزّت ظاهری دارند، این عزّت در دل آن‌ها، در درون آن‌ها، در لایه‌های عمیق وجود آن‌ها نیست؛ لذا در مقابل شیطان بی‌دفاعند، نفوذپذیرند.

معروف است که می‌گویند اسکندر مقدونی در یک راهی می‌گذشت، مردم به او کُرنش می‌کردند. یک مرد پارسای مؤمنی در یک گوشه‌ای نشسته بود، کُرنش نکرد، احترام نکرد، بلند نشد. اسکندر تعجب کرد، گفت: او را بیاورید. او را آوردند. گفت: تو چرا در مقابل من کُرنش نکردی؟ گفت: زیرا تو غلامِ غلامان منی؛ چرا در مقابل تو کرنش کنم؟! گفت: چطور؟ گفت: زیرا تو غلامِ شهوت و غضب خود هستی؛ و شهوت و غضب غلامان من‌اند، در اختیار من‌اند، من بر آن‌ها غالبم.

بنابراین اگر عزّت نفس در درون لایه‌های عمیقِ وجود انسان نفوذ کرد، آن وقت شیطان بر انسان اثر نمی‌گذارد؛ هواهای نفس در انسان اثر نمی‌گذارد؛ شهوت و غضب، انسان را بازیچه‌ی خود قرار نمی‌دهد. ما امام را این‌جور شناختیم. امام در طول حیات، چه در حوزه‌ی علم و تدریس، چه در دوران مبارزه‌ی دشوار و چه در حوزه‌ی مدیریت و حاکمیت ـ آن وقتی که در رأس کشور قرار گرفت و مدیریت جامعه را در قبضه گرفت ـ در همه‌ی این‌ها مصداق «**وَ تَوَکَّل عَلَی العَزیزِالرَّحیمِ**»[1] بود. برای همین بود که کارهای بزرگی که همه می‌گفتند نشدنی است، با طلوع امام، این کارها شدنی شد. همه‌ی سدهایی که گفته می‌شد شکستنی نیست، با حضور امام، این سدها شکستنی شد. او علاوه بر این‌که خود، مظهر عزّت نفس و اقتدار معنوی بود، روحِ عزّت را در ملت هم زنده کرد.[2]

---

۱. شعراء، آیه ۲۱۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری دام‌ظله در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی، ۱۳۹۱/۳/۱۴.

پیامدهای حقارت نفس

حقارت نفس نیز پیامدهای جبران‌ناپذیری در پی دارد که موارد زیر از جمله‌ی آن‌ها محسوب می‌شود:

۱. سلب توفیق سربازی حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

مرحوم حاج آقای درزیان درباره‌ی مرحوم آیت‌الله شیخ محمد کوهستانی، مدیر حوزه‌ی علمیه‌ی کوهستان می‌گوید:

زمانی که در حوزه‌ی کوهستان مشغول تحصیل بودیم، طلبه‌ای جمعی از طلاب را تحریک کرد، اعتراض کنند که چرا آقاجان [آیت‌الله کوهستانی] شهریه نمی‌دهد و یا کم می‌دهد؛ ولی آیت‌الله بروجردی در قم، شهریه زیادی پرداخت می‌کند. روزی معظم‌له در حسینیه خود، مشغول سرتراشیدن بود. چند نفر از طلاب مرا واسطه گرفتند که به آقاجان بگو این مقدار شهریه کم است و کفافِ طلاب را نمی‌کند و من خواسته‌ی آنان را به معظم‌له رساندم. آقا خیلی عصبانی شد و فرمود: ما بنا نداشتیم از این کارها بکنیم! آن‌گاه خطاب به آن شخص که دیگران را به اعتراض وامی‌داشت، فرمود: تو که طلبه نیستی! بروجردی آقازاده است، مال جدّش را می‌دهد؛ و من رعیّت‌زاده‌ام. می‌ترسم چه کنم؟! سپس رو به من کرد و فرمود: او در لباس روحانیت نمی‌ماند. دو سه روز از آن حادثه نگذشته بود که متوجه شدیم از مدرسه رفت و از کسوتِ لباس روحانیت نیز خارج شد.[۱]

۲. سلبِ ایمان

آیت‌الله اراکی رحمه‌الله از قول مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌فرمود:

اگر آن مقدس‌ترینِ زمان ما که از آن مقدس‌تر دیگر نباشد، بخواهد برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام مدح بگوید، از این بهتر که عمروعاص گفته، نمی‌تواند بگوید. این‌قدر فضایل و مناقب برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته در اشعارش؛[۲] آخرش هم با معاویه است! بعد از آن‌که معاویه روی کار آمد، کاغذ نوشت که بیا همراهی با من بکن. می‌داند اگر برود آن‌جا، آخورش چال می‌شود. همه چیز بهش می‌دهند؛ خانه می‌دهند، زن می‌دهند، شام و ناهار می‌دهند، همه چی دارد. همه چیزش چرب و خوب است. بالاخره جواب نامه‌ی معاویه را نوشت. نوشت: تو می‌دانی مرا به چه چیز دعوت می‌کنی؟!

---

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۱۳۱.

۲. علی الدّر و الذهبُ المصفّی — و باقی الناس کلهم ترابٌ
هو النبأ العظیم و فلک نوح — و بابُ الله و انقطع الخطاب
هو البکاء فی المحراب لیلاً — هو الضحّاک اذا اشتد الضراب

مرا دعوت می‌کنی که رویگردان بشوم از کسی که در غدیر خم، پیغمبر درباره‌اش فرمود: «**مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلیٌّ مَولاه.**»[1] تو می‌دانی به چه چیز دعوت می‌کنی؟! دعوت می‌کنی رویگردان شوم از کسی که پیغمبر خدا فرمود: «**عَلیٌّ مِنّی وَ أنا مِن عَلیّ.**»[2] می‌دانی تو مرا به چه چیز دعوت می‌کنی؟! دعوت می‌کنی به این‌که رویگردان شوم از کسی که رسول خدا درباره‌اش فرمود: «**عَلیٌّ مِنّی بِمَنزِلهِ هارون مِن موسی.**»[3]

یک‌یک مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌شمرد تا آخرش؛ بالاخره می‌گوید: تو مرا دعوت می‌کنی که ریسمان ایمان از گردن بیرون بیندازم و با تو جفت شوم. آیا چنین چیزی ممکن است؟!

آن شعرها را گفت و این جواب را برای معاویه نوشت. ولی بالاخره زیر زیرکی، معاویه او را کشاند به سمت خود و رفت دست راست و چپ معاویه شد. دنیا این‌جور است. کسی که مادح امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، یک‌مرتبه می‌شود مخلص و خالص دشمنِ او، معاویه. دنیا این‌جوری است. پس باید خیلی به خود ترسید و لرزید که مبادا دنیا به جایی برسد که انسان پالانش کج شود، مثل عمروعاص![4]

محدوده‌ی عزت نفس

آیت‌الله شیخ عبدالمجید بنابی در مورد مبنای عزت نفس می‌گوید:

اصل مسأله، ریشه‌ی قرآنی دارد؛ در آن‌جا که می‌فرماید: «**یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ**»[5] و هم‌چنین ریشه در رفتار و کردار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام دارد؛ اما در تعیین محدوده‌ی آن، باید خاطرنشان کنم که افراط و تفریط‌هایی وجود دارد. مثلاً کسی گمان می‌کند اگر پدرش به او چیزی داد، نباید آن را قبول کند. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که مظهر عزّت نفس و مناعت طبع بود، اگر کسی هدیه‌ای می‌داد، حضرت آن را قبول می‌فرمود. این رفتار حسنه‌ی پیامبر، باید برای ما الگو باشد. رد کردن هدیه کار درستی نیست. البته عناوین دیگر مثل رشوه، حق سکوت و غیره، حسابش معلوم است. البته خود هدیه یا پول دادن باید به نحوی نباشد که ذلت‌آور باشد. اگر برای تبلیغ و منبر، یك چیزی

---

۱. مجلسی، بحارالأنوار، ج۲۱، ص۳۸۷؛ متقی، کنزالعمال، ج۱۳، ص۱۳۴.

۲. شیخ طوسی، امالی، ص۵۰.

۳. ابن شاذان قمی، مائة المنقبه، المنقبة الخامسة و الثمانون، ص۱۴۰.

۴. وافی، نسیم هدایت، ص۲۵۹-۲۶۰، استادی، شرح احوال آیت‌الله العظمی اراکی، ص۳۳۵.

۵. لِلْفُقَرَاء الَّذِینَ أُحصِرُواْ فِی سَبِیلِ اللهِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاء مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِیمَاهُمْ لاَ یَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِیمٌ؛ [این صدقات] برای آن [دسته از] نیازمندانی است که در راه خدا فرومانده‌اند، و نمی‌توانند [برای تأمین هزینه‌ی زندگی] در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن‌داری، فرد بی‌اطلاع، آنان را توانگر می‌پندارد. آن‌ها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار، [چیزی] از مردم نمی‌خواهند. و هر مالی [به آنان] انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است. (بقره، آیه ۲۷۳)

را با احترام و حفظ آبرو دادند، چه کسی می‌گوید آن را قبول نکند؟! ما روی این مطلب بیشتر تأکید می‌کنیم که طوری نشود که دین را به عنوان کالا به مردم بفروشد و با خود بگوید بگذار این‌جوری حرف بزنم تا از من خوششان بیاید. وظیفه‌ی طلبه این است که حقایق را بگوید، حال مردم بپسندند یا نپسندند. البته حقیقت را با چه قالبی بگوید که جذّاب باشد، حرف دیگری است.[۱]

یکی از ارادت‌مندان مرحوم آیت‌الله کوهستانی می‌گوید:

پس از آن‌که تحصیل در حوزه را به جهت نداشتن امکاناتِ کافی رها کردم، روزی را برای عرضِ ادب و احترام خدمت آقا شرفیاب شدم و جریان ترکِ تحصیل و موانعی را که برایم پیش آمده بود، به عرض ایشان رساندم و گفتم ازدواج کرده بودم و تمکّن مالی نداشتم، اگرچه مرحوم پدرم خرج مرا می‌داد، می‌خواستم زیربار منّت پدر هم نروم.

پس از شرح ماجرا و اطلاع آقا از ترک تحصیل من، معظم‌له از جای خود برخواست و دست مرا با مهر و محبت گرفت، بر روی طاق دیوار حیاط نشست و مرا نیز در کنار خود نشاند و فرمود: از بزرگ‌ترین قله‌ها با هزار زحمت و مشقّت بالا رفتن، بهتر از منّت کشیدن است؛ ولی منّت پدر و مادر را کشیدن جهت ادامه‌ی تحصیل، عیبی که ندارد، بسیار هم بجا و شایسته است.[۲]

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز با اشاره به دوران جوانی و ارتباط اقتصادی با والدین می‌فرماید:

این حُجب را پیش پدر داشتم، پیش مادرمان نه. قدری بازتر بودیم و گاهی از او پول می‌خواستیم. او هم البته نداشت؛ اما خب، گاهی داشت و ۱۰ تومانی، ۱۵ تومانی می‌گرفتیم. ... پدرم به طور متوسط، ماهیانه حدود ۷۰ تومان می‌فرستادند.۳۰ تومان هم حوزه می‌داد. وقتی به پدرم اصرار می‌کردم که ماهیانه‌ام را بفرستد تا حساب خود را بدانم، می‌گفتند: نمی‌توانم. ممکن است سر ماه بشود و من نتوانم پول بفرستم. هر موقع داشتم می‌فرستم. وقتی مسافری از مشهد می‌آمد، می‌دیدم نامه‌ای از آقا آورده، ۵۰ تومان یا ۶۰ تومان هم پول همراه آن است. خیلی خوشحال می‌شدم و به آن مسافر احترام می‌کردم و به منزل می‌بردم و پذیرایی می‌کردم. گاهی هم فشار می‌آمد و در نامه به پدرم اشاره می‌کردم که مدّتی است پیکِ محبت آقا نرسیده و پول در بساط ندارم، بعدها ایشان می‌فرستاد. کمتر می‌شد که مقاومت بکند و پول نفرستد؛ البته وضعمان بهتر شده بود و می‌توانست برای ما پول بفرستد.[۳]

---

۱. حسین‌خانی، نقش تربیتی مدیران در مدارس علمیه، ص ۸۹.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۰۲.

۳. بهبودی، شرح اسم، ص۸۶.

راهکارهای حفظ و تقویت عزّت نفس

۱. اعتقاد به رزاقیّت خداوند

مرحوم آیت‌الله محمدرضا توسلی در خاطره‌ای می‌گوید:

بعد از وفات آیت‌الله بروجردی، عدّه‌ای از طلاب و محصلین، نگران وضع آینده‌ی حوزه بودند؛ بعضی برای اصل حوزه و بعضی کوتاه‌نظرها برای وضع مادی حوزه. ایّام مسافرت طلاب در ماه محرّم فرا رسید. برخی از آقایان سفارش می‌کردند، هنگامی که به شهرستان‌ها رفتید، به مردم گوشزد کنید که حوزه احتیاج به مادیات و پول دارد؛ امّا امام در سخنرانی خودشان فرمودند: مبادا به شهرستان‌ها و بلاد که می‌روید، آبروی حوزه را ببرید و دست گدایی برای حوزه دراز کنید! خداوند ضامن روزی شماست و این حوزه را حفظ می‌فرماید.[۱]

۲. درخواست از خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام

در بیان مرحوم آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی آمده است:

طلبه چون علم دین می‌خواند، پس باید با صاحبان دین که خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند، بیش‌تر از همه در ارتباط باشد و اگر محتاج چیزی بود، از آن‌ها درخواست کند. لذا یک طلبه، باید از کسی درخواست پول و کمک نکند و سعی کند که هرگاه به چیزی احتیاج داشت، دو رکعت نماز امام زمان (اَرواحُنا لَهُ الفِداء) بخواند و از خداوند طلب کمک کند. ان شاءالله مشکل حل خواهد شد.[۲]

---

۱. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۵، ص۲۶۵؛ سعادتمند، آیین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۲۰۹.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۱

۳. قناعت و رعایت اقتصاد در زندگی

آیت‌الله بهجت ﷺ در اهمیت قناعت می‌فرماید:

قناعت خودش یک علم است و همه کس واجد آن نیست. روزی من به دیدن یکی از علمای بزرگ رفتم که وضع مالی او بسیار بهتر از وضع من و امثال من بود. او برای پذیرایی از من یک بشقاب شلغمِ پخته آورد که هم ارزان است و هم پُرخاصیت. این‌که انسان بفهمد چگونه زندگی کند که هم کم‌خرج باشد و هم کامل، نوعی علمِ قناعت می‌خواهد.[۱]

سید اسماعیل، پدر شهید مدرس، هرچند از نظر مالی در تنگنا بود و زندگی را به سختی می‌گذراند، دارای روحی عالی ... بود. پدر نسبت به تربیت فرزند حساس بود و می‌خواست سید حسن در مسیر فرا گرفتن علوم دینی قرار گیرد و در ضمن کسب دانش، در جهت نیل به فضایل بکوشد. او در نظر داشت که پسرش انسانی صالح شود. [شهید] مدرس درباره‌ی پدرش می‌گفت:

او از ما می‌خواست که اجداد پاکمان را سرمشق قرار دهیم. به ما می‌گفت: صبر و بردباری را از رسول‌الله ﷺ، شجاعت و قناعت را از علی بن ابی‌طالب ﷺ و تسلیم‌ناپذیری را از امام حسین ﷺ بیاموزیم. از همان دوران کودکی، پدرم به ما یاد می‌داد که خود را به غذای کم عادت بدهیم؛ لباس خود را تمیز نگه داریم؛ و خودمان را برای تهیه‌ی لباس نو به زحمت نیندازیم. پدرم همیشه به ما می‌گفت که در خوردن و خوابیدن زیاده‌روی نکنیم؛ چون انسان قانع هیچ وقت تسلیم زور نمی‌شود و در برابر زر و زیور دنیا وسوسه نمی‌گردد.[۲]

مرحوم حاج سید تقی درچه‌ای در نوشته‌ای می‌نویسد:

طلبه اگر اقتصاد را رعایت نکند و برنامه‌ی درست و حسابی در خرج کردن پول نداشته باشد، در طلبگی دوام نمی‌آورد و از لباس روحانیت بیرون می‌رود. وقتی که پول هم دارد، لازم است که اقتصاد را رعایت کند و در حدیث[۳] است: کسی که در زندگی اقتصاد را رعایت کند، خداوند روزی او را می‌رساند و هر که اقتصاد را رعایت نکند، خداوند فقیرش می‌کند.[۴]

درباره‌ی مایحتاج زندگی سید محمدمهدی دُرچه‌ای چنین آمده است:

---

۱. شمس الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۳۱.

۲. گلی‌زواره، داستان‌های مدرس، عنوان «شاگرد تیزهوش».

۳. مَنِ اِقْتَصَدَ فِی مَعِیشَتِهِ رَزَقَهُ اَللّٰهُ وَ مَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اَللّٰهُ. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۶۳، ص۳۲۴)

۴. برخوردار فرید، همان، ص۴۸۰.

هر هفته مقداری نان، مادرشان تهیه می‌کرد و از فروش نذوراتی که مردم برایشان می‌آوردند، مبلغ یك عباسی (پول رایج آن زمان) به آن‌ها می‌داده است. سید محمدمهدی گفته است: «گاهی یك مرغ برایمان [هدیه] می‌آوردند. می‌بردیم در میدان جلفا، یا میدان کهنه‌ی اصفهان و به مبلغ پنج شاهی می‌فروختیم و مقداری از آن را سرکه برای خوردن با نان و بقیه را مصرف کاغذ و مرکّب و قلم و کتاب و امثال آن می‌کردیم؛ و اغلب نان و سرکه می‌خوردیم و از دُرچه ـ ممکن بود ـ ماست و پنیر که برایمان نذری می‌آوردند، برای مصرف ایّام هفته در مدرسه داشتیم.»[1]

آیت‌الله نوری همدانی، مثل بیشتر طلاّب و علمای دین، جهت مبارزه با فقر و تحمّل سختی‌های ناشی از آن، از همان اوایل زندگی طلبگی، قناعت را پیشه‌ی خود ساخته بود. وی در رابطه با قناعت می‌گوید:

من از همان اوّل که به قم آمدم، لمعه و قوانین می‌خواندم. پس از این‌که مدت چهارده سال بود که به قم آمده و مشغول تحصیل و تدریس بودم و یکی از مدرسین قم به حساب می‌آمدم، حتّی پس از تأهل، منزل اجاره می‌کردم؛ البته نه یك حیاط دربست، بلکه یك اتاق؛ در یك سال به لحاظ ناملایماتی که پیش آمد، من چهار مرتبه منزل اجاره‌ای عوض کردم. از منزل سوم که به منزل چهارم نقل مکان می‌کردم ـ اوایل زمستان بود ـ یك گاری کوچك که تنها یك الاغ آن را حمل می‌کرد، تمام اثاث منزل مرا ـ در یك‌مرتبه ـ از منزل سوم به منزل چهارم منتقل کرد. تمام اثاث منزل، چند کیسه زغال و چند تا کتاب و مقداری ظرف و چند قطعه زیلو بود. من به همراه خانواده، در حالی‌که بچه‌ای در آغوش داشتم، پشت سر آن گاری به منزل چهارم می‌رفتیم؛ البته تنها من این‌گونه نبودم، بلکه افراد زیادی این‌چنین زندگی می‌کردند.[2]

۴. پرهیز از اظهار نیاز

در سیره‌ی عملی حضرت امام ﷺ آمده است: «امام دوست داشتند طلاب عفیف باشند و عزّت نفس داشته باشند. گاه اتفاق می‌افتاد بعضی از طلاب می‌آمدند و اظهار احتیاج می‌کردند که امام با آن‌ها برخورد ملاطفت‌آمیزی نداشتند. البته، این به آن معنا نبود که کمک نکنند. بارها خودم به واسطه‌ی نامه و یادداشتی خدمت‌شان عرض می‌کردم که فلانی مقداری احتیاج دارد؛ امام با آغوش باز عنایت می‌کردند؛ ولی اگر شخصی خودش

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۲۴۳ـ۲۴۴.
۲. همان، ج۶، ص۴۵۲؛ «مصاحبه با حضرت آیت‌الله میرزا حسین نوری»، مجله حوزه، ش۳۲، تیر ۱۳۶۸.

می‌آمد و اظهار می‌کرد، خوششان نمی‌آمد. بارها اتفاق می‌افتاد بعضی‌ها که اخلاق امام را نمی‌دانستند، می‌آمدند و اظهار نیاز می‌کردند و امام با دست‌شان رد می‌کردند و می‌فهماند که این کار درستی نیست؛ مخصوصاً اگر جایی بود که یکی دو نفر هم ناظر بودند. امام دوست داشتند که همه‌ی طلاب نسبت به مسائل دنیا عزّت نفس داشته باشند و آن حالت توکّل و عزّت نفسِ خودشان را حفظ کنند.»[1]

۵. اجتناب از پذیرش حقارت‌آمیز اموال

آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله قبول نکردن پول و هدایا از هر کسی را لازمه‌ی مناعت طبع می‌داند و می‌فرماید:

> قداست روحانی ارزان به دست نیامده، تا ارزان از دست دهیم، بلکه برای به دست آوردن آن، خون‌ها ریخته شده و زجرهای فراوان کشیده شده است. وظیفه‌ی کلیه طلاب، حفظ قداستِ این لباس با ارزش است.
>
> آقایان نباید نزد روحانی و غیرروحانی سرخم کنند و برای مال دنیا، شأن خود و روحانیت را زایل کنند. باید تا ممکن است قناعت‌پیشه باشند. بزرگان و علمای سَلَف، هیچ کدام به مجرد وارد شدن به درس سطح، خانه شخصی نداشتند؛ که طلبه مبتدی امروز، اشتهای داشتن آن را دارد و برای تهیه‌ی آن، به هر کس رو می‌زند. ...
>
> باید توجه داشته باشیم که از نشانه‌های تکامل و عوامل رشد شخصیت ما «مناعتِ طبع» است؛ یعنی از هر کس پول قبول نکنیم و در هر جا که معرکه‌ای به پا است، وارد نشویم.[2]

فردی نقل می‌کند که قبل از انقلاب، روزی آیت‌الله خامنه‌ای از مقابل مغازه‌ی بنده عبور می‌کردند، به آقا عرض کردم: شما طلبه‌هایی را معرفی کنید تا از باب وجوهات، ماه به ماه از من جنس ببرند تا من هم دِین خود را ادا کرده باشم. آقا فرمود: طلبه‌ها این نحو استفاده از وجوهات را کسرِ شأن می‌دانند. هم‌چنین روزی مقداری وجوهات به منزل پدر ایشان بردم و عرض کردم: این پول را بابت خمس به آقا سید علی بدهید تا خرج زندگی‌اش کند. پدر ایشان بلافاصله فرمود: آقا سید علی به این پول نیازی ندارد. من

---

۱. موگهی، «تدریس و تربیت شاگردان در سیره امام خمینی(۳)»، مجله مبلغان، ش۵۴، خرداد ۱۳۸۳، ص۵۸.

۲. شفیعی و لقمانی، آیت بصیرت: زندگای حضرت آیت‌الله العظمی بهاءالدینی، ص۷۵؛ کارگر، «تبلیغ در سیره و گفتار عارفان (۱۴)»: عزت و افتخار، مجله مبلغان، ش۳۹، فروردین ۱۳۸۲، ص۱۰۴.

ناچار شدم بگویم این پول را در جایگاه خودش مصرف کنید.[۱]

۶. تحمّل سختی‌ها

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ در جلسه‌ای که صحبت از ویژگی‌ها و مقامات علما و بزرگان بود، درباره‌ی شیخ مرتضی انصاری ﷺ فرمودند:

شیخ مرتضی ﷺ در فقه و اصول، نوشته‌هایش ولو متفرقه است، اما کمتر از صاحب جواهر نیست و مورد استفاده است. آن همه موفقیت در عبادت ـ که با همه کارهایش ـ هر روز جزء قرآن و زیارت جامعه و نماز جعفر طیارش ترک نمی‌شد! وضع معیشت وی از یک شاهی (پول آن زمان) بوده که پدرش به او می‌داد؛ و این پول مخارج عادی وی را هم کفاف نمی‌داد. به لباس مختصری اکتفا می‌کرد؛ حتّی گاهی لنگ می‌بست! به درس آقا سید محمدباقر شفتی در اصفهان حاضر می‌شد و کسی به او اعتنا نداشت. روزی با لنگ به درس سید آمده بود و اشکالی مطرح کرد. سید متوجه شد که اشکال به جایی کرده است. گویا در همان ایّام، چند روزی بوده که غذا برای وی میسر نبوده و نانوا هم نسیه به او نمی‌داده است. در درس سید که می‌رود، نمی‌تواند برای سید تواضع کند. سید پس از تمام شدن درس، متوجه وی می‌شود و چون پولی نداشته به شیخ بدهد، انگشتر مُهر خود را به وی می‌دهد و می‌گوید این را ببر و خرج کن، خدا بزرگ است. شیخ نزد نانوا که به او بدهکار بوده، می‌رود و انگشتر را به وی می‌دهد. نانوا متوجه می‌شود که مهر سید است. شروع می‌کند وی را زدن که مهر سید را دزدیدی! سید چون قضیه را مطلع می‌شود، می‌آید و سر شیخ را به دامن می‌گیرد و نوازش می‌کند و می‌گوید: هر کس آن مقامات را می‌خواهد، باید این‌ها را بکشد![۲]

۷. پذیرش نصایح بزرگان

آیت‌الله بنابی در موقعیت‌های مناسب با توصیه‌های مختلف، طلاب را به حفظ عزّت نفس و مناعت طبع دعوت می‌کند. در این جا برخی از توصیه‌های ایشان نقل می‌شود:

- حتّی اگر شده، گرسنه بمانی؛ ولی عزّت نفست را حفظ کن.
- اگر عزّت نباشد، مردم به علما با نگاه یک تاجر نگاه می‌کنند.
- اگر هدیه‌های توأم با عزّت دادند، می‌گیریم و الّا نمی‌گیریم.
- عزّت نفس، هم قول ما، هم عمل ما و هم توصیه ماست.
- پیامبران از مردم چیزی طلب نمی‌کردند و اگر چیزی خواسته‌اند به نفع مردم بوده است.

۱. «خاطرات درس‌آموز از مقام معظم رهبری(۷)»، مبلغان، ش۵۱، بهمن و اسفند۱۳۸۲، ص۱۵۱ـ۱۵۲.
۲. شمس الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۲۱.

- ما پیرو اهل‌بیتی هستیم که کارهایشان را جز برای رضای خدا انجام نمی‌دادند.
- تا می‌توانید از کسی قرض نگیرید و برای حل مشکلات هم از خودِ خدا بخواهید.
- اگر خوب درس بخوانید، دنیای شما هم آباد است، بدون این‌که محتاج دیگران شوید.
- به نقل از دعای مکارم الاخلاق، همواره می‌گویند که: از دیگران درخواستی نداشته باشید.
- بزرگان با خدا معامله کردند، پرده‌دری نکردند.
- [وقتی کسی متأهل می‌شود، می‌گویند:] سعی کنید وامدار کسی نشوید.
- هزینه‌ها رابا مخارجتان یکی کنید تا دستتان را پیش دیگران دراز نکنید.[۱]

ب) تواضع

علامه طباطبایی ﷺ با نقل آیه‌ی کریمه‌ی ۶۳ سوره‌ی فرقان، ویژگی بنده‌ی شایسته را تواضع و فروتنی با مردم معرفی می‌کند و می‌نویسد:

«**و عبادُ الرَّحمنِ الّذینَ یَمشونَ عَلی الأرضِ هَوناً**؛ بندگان شایسته‌ی خدا کسانی هستند که با مردم تواضع و فروتنی کنند.» نکته‌ای که باید متذکّر شد، این است که، معنای تواضع و فروتنی نه آن است که انسان خود را در انظار مردم خوار و سبک کند و به انسانیت خود لطمه زند، بلکه مقصود این است که مزایا و افتخارات خود را به رخ مردم نکشد؛ مزایای گزاف دیگری به خود نبندد؛ و مردم را سبک و ناچیز نشمارد.[۲]

نشانه‌های تواضع

۱. ارتباط صمیمانه با مردم

آیت‌الله شیخ محمدرضا تنکابنی ﷺ از متواضع‌ترین مردم زمان خود بود؛ به حدی که اگر حمّالی از دنیا می‌رفت، ایشان در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کرد. آیت‌الله مجتهدی ﷺ می‌فرماید:

یک‌بار شخص کاسبی که شغلش کشک‌ساب بود، از زیارت کربلا آمده بود. وقتی من به دیدنش رفتم، او گفت: قبل از شما آیت‌الله محمدرضا تنکابنی این‌جا بودند.[۳]

---

۱. پوراحمد، پایان‌نامه «سازوکار مدیریت آموزشی در شکوفایی ارزش‌های اخلاقی: مطالعه موردی مدیریت مدرسه علمیه ولی‌عصر (عج) بناب»؛ داده‌های فصل چهارم، ص۷۴.

۲. مزدآبادی، بنده خاص، ص۹۸۹۶.

۳. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۳۰۳.

۲. اقتدا در نماز جماعت به دیگران

مرحوم علّامه سید محمّدحسین حسینی طهرانی با نقل خاطره‌ای، به تواضع مرحوم آیت‌الله قاضی اشاره می‌کند:

از نشانه‌های تواضع و فروتنی مرحوم قاضی، قضیه‌ی اقتدای ایشان به شاگرد خود ـ یعنی آیت‌الله بهجت ـ می‌باشد که آقازاده‌ی مرحوم آیت‌الله آقا ضیاءالدّین آملی این جریان را این‌گونه نقل کردند: روزی من و پدرم به محضر آیت‌الله العظمی بهجت رسیدیم و جمعی در آن‌جا حاضر بودند. در آن‌جا پدرم گفتند: قضیه‌ای را نقل می‌کنم که می‌خواهم از زبانِ خودم بشنوید و بعد از آن نگویید که از خودش نشنیدیم و آن این‌که: با چشم خود دیدم که در مسجد سهله یا کوفه [تردید از ناقل است]، مرحوم قاضی به ایشان اقتدا نموده بودند.[۱]

هم‌چنین علامه حسینی طهرانی درباره‌ی علامه طباطبایی می‌نویسد:

علامه طباطبایی، جهانی از عظمت بود. مانند بچه طلبه کنار صحن مدرسه روی زمین می‌نشست و نزدیک غروب به مدرسه‌ی فیضیه می‌آمد. چون نماز برپا می‌شد، مانند سایر طلّاب نماز را به جماعت مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیّد محمّدتقی خوانساری می‌خواند.[۲]

۳. عدم اختصاص جایگاه ویژه برای نشستن

حجت الاسلام سید محمدباقر حجتی نقل می‌کند:

سال ۱۳۳۳ شمسی که در منزل حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی ﷺ، در ایام فاطمیه، مجلس عزا اقامه می‌شد، امام را می‌دیدم که در میان طلاب متوسط، کمی دورتر از مرحوم بروجردی، بسیار فروتن و مؤدّب جلوس می‌فرمودند. در این مجلس، مرحوم تُربتی منبر می‌رفت. در طول این مدتی که به مجلس می‌رفتیم، می‌دیدیم از آغاز تا پایان مجلس، امام دو زانو و بسیار مؤدّب نشسته بودند و به روضه گوش می‌دادند و این برای من عجیب می‌نمود که چرا ایشان نزدیک مرحوم بروجردی جلوس نمی‌فرمودند و هم‌چون یک مستمع عادی در میان طلاب جوان، با آن همه حرمت و قداستی که در حوزه داشتند، متواضعانه در این مجلس با طلاب گمنام هم‌نشین بودند.[۳]

---

۱. حسن‌زاده، اسوه عارفان، ص۹۱.

۲. حسینی طهرانی، مهر تابان، ص۸۱.

۳. حجتی، روزنامه جمهوری اسلامی، خرداد ۱۳۷۰؛ رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۳، ص۲۳۸ـ۲۳۹.

۴. شهامت در گفتن «نمی‌دانم»

مرحوم شهید ثانی می‌گوید:

باید «لا ادری» را تحصیل کنی؛ زیرا اگر شهامت گفتن «لا ادری» را در خود فراهم آوری، این توفیق نصیب تو می‌گردد که دیگران تو را عالم و آگاه سازند، تا سرانجام بتوانی به جای «لا ادری ـ نمی‌دانم» جمله‌ی «ادری ـ می‌دانم» را به حق بر زبان جاری سازی. اگر تو در عین فقدان احاطه‌ی علمی، جمله‌ی «ادری» را بر زبان آوری، چنان تو را تحت فشار سؤال و پرسش قرار می‌دهند تا آن‌گاه که به ناچار جمله‌ی «لا ادری» را [پس از رسوایی] بر زبان جاری سازی.[۱]

آیت‌الله مصباح یزدی، گفتن «نمی‌دانم» را ویژگی ممتاز علامه‌ی طباطبایی می‌داند:

در طول سی سال که افتخار درکِ محضر ایشان را داشتم، هرگز کلمه‌ی «من» از علامه‌ی طباطبایی نشنیدم. در عوض، عبارت «نمی‌دانم» را بارها در پاسخ سؤالات از ایشان شنیده‌ام؛ همان عبارتی که افراد کم‌مایه از گفتن آن عار دارند؛ ولی این دریای پُرتلاطم علم و حکمت، از فرط تواضع و فروتنی به آسانی می‌گفت [نمی‌دانم] و جالب این است که به دنبال آن، پاسخ سؤال را به صورت «احتمال» و با عبارت «به نظر می‌رسد» بیان می‌کرد.[۲]

درباره‌ی علامه سید محمدباقر دُرچه‌ای آمده است:

اگر چیزی از این فقیه بزرگوار می‌پرسیدند و او نمی‌دانست، با صراحت اظهار می‌داشت: نمی‌دانم. و این لفظ را بلند می‌گفت تا شاگردان یاد بگیرند، عارشان نیاید. مرحوم شیخ انصاری با آن مرتبه علم و تقوا نیز این‌گونه بود.[۳]

فرزند شهید مطهری نیز این نشانه‌ی تواضع را در زندگی پدر شرح می‌دهد:

روزی در دبستان، سؤالاتی جزئی درباره‌ی تاریخ اسلام دادند و گفتند می‌توانید از بزرگ‌ترها کمک بگیرید. من سؤالات را ـ که حدود ۸ تا بود ـ به ایشان [شهید مطهری] دادم و خواستم برایم پاسخ‌ها را بنویسند. بعد که برگه را تحویل گرفتم، دیدم یکی از سؤالات را پاسخ نداده‌اند. پرسیدم که آیا فرصت نکردید این را بنویسید؟ گفتند: «نه، پاسخش را نمی‌دانستم، باید مراجعه کنم.» این پاسخ برای من در آن سن و سال قابل هضم نبود. اکنون که به این رفتار فکر می‌کنم، می‌بینم ایشان می‌توانست بدون این‌که دروغ بگوید، به خاطر وقت کم یا امر دیگری، ندانستنِ خود را پنهان کند، اما صادقانه گفتند: نمی‌دانم. ایشان توجیه شرعی هم درست نکرد که اگر بگویم نمی‌دانم، مثلاً اعتمادش به من

---

۱. شهید ثانی، منیة المرید، ترجمه فارسی، ص۲۸۰ـ۲۸۱؛ مختاری، سیمای فرزانگان، ص۳۱۱ـ۳۱۲.

۲. جمعی از دانشمندان، یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبایی، ص۳۷؛ مختاری، همان، ص۲۹۷ـ۲۹۸.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۲۳۸.

به عنوان روحانی و پدر، کم و چنین و چنان می‌شود.[۱]

۵. ابا نداشتن از آموختن

آیت‌الله صالحی مازندرانی در عین تواضع، بسیار با وقار بود؛ از تواضع و فروتنی وی این‌که، با همه‌ی عظمت و بزرگی که بر اثر علم و تقوا کسب نموده بود، هرگز از آموختن، حتّی از شاگردش اِبا نداشت. خود در این‌باره می‌گوید:

بنده اگر وقت کنم، در همین حال اگر در علمی باید خدمت استاد دیگری زانو بزنم و درس بیاموزم، هیچ ابایی ندارم؛ چه این‌که در ایّامی که در صحن مطهّر حضرت معصومه علیهاالسلام بعضی از دروس را تدریس می‌کردم، با یکی از فرزندان مرحوم صدر در سن ۱۷.۱۶ سالگی که در درس من شرکت می‌کرد، آشنا شدم و با وی اُنس گرفتم. دیدم که در علم ریاضی خیلی تسلّط دارد. در همان ایّام که ایشان شاگرد من بود، حدود ۱۵ جلسه از وی درس ریاضی آموختم.[۲]

۶. بهره‌گیری از نظرات دیگران

حجت الاسلام و المسلمین آقای قرائتی در خاطرات خویش می‌گوید:

شهید مطهری درباره‌ی زُهد بحثی داشت. برای تعریف آن به دنبال واژه، عبارت و جمله‌ای رسا و گویا بود. یکی از حاضران که فرهنگی بود، گفت: زهد این است که کم بخور، خیلی کار کن.

ایشان از این تعبیر خیلی خوشش آمد، در کتابش ذکر کرده و در پاورقی آن هم نوشت؛ این تعبیر از آقای «پرورش» است. با این‌که علامه بود؛ ولی این کار نشانه‌ی تواضع ایشان است.

گاهی هم بعد از سخنرانی می‌پرسید: آقای قرائتی! امروز نمره‌ی منبرم چند بود؟ با این‌که من در آن زمان در مقابل ایشان طلبه‌ی معمولی بودم. مورد دیگر از تواضع ایشان آن بود که به من می‌گفت: من دارم یک خانه‌ای می‌سازم، شما برو ببین که این خانه اشرافی نباشد![۳]

۷. ابا نداشتن از تدریس دروس مقدماتی

مرحوم علامه محمدتقی جعفری می‌گوید:

دوران نجف ما، بسیار خوش گذشت. از این جهت که طلبه‌های خیلی خوب و واقعاً درس‌خوان و اساتید بسیار وارسته در حد نصاب علم و عمل داشتیم. درس اخلاق برای روحانیّت واقعاً ضرورت

---

۱. «سیره علمی-عملی شهید مطهری، در پاسخ به شبهات و مبارزه با انحرافات فکری»، افق حوزه، ش۲۶۸، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹، ص۶.
۲. خبرگزاری رسمی حوزه، «درسی که استاد از شاگرد آموخت»، کد مطلب: ۳۹۲۴۱۵، تاریخ: ۱۳۹۵/۶/۹.
۳. خاطرات استاد، ص۲۰۱۹.

دارد. انسان می‌بایست نخست از نظر اخلاقی تصفیه گردد. یك نکته‌ی مهم درباره‌ی استاد محبوب ما، مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی یادم افتاد و آن این است که یکی از دلایل عظمتش هم این بود که درس خارج «اسفار»، «منظومه» و «کفایه» می‌گفت و به بچه طلبه‌ها هم درس می‌داد. تا این‌قدر مرد باظرفیت و باگنجایشی بود![1]

آن بزرگ در حالی‌که برای من «اسفار» می‌گفت، اگر از او می‌خواستند، از تدریس «امثله» نیز ابا نمی‌فرمود.[2]

۸. کسر شأن ندانستن رفتارهای ارزشی

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی ﷺ، معروف به کمپانی، اهلِ مراقبه، سکوت و محاسبه بود. پیوسته در فکر بود. سخن به ندرت می‌گفت. در مجالس و محافل که بین علما بحثی در می‌گرفت، سکوت می‌کرد. در هر جای مجلس که خالی بود، می‌نشست و بسیار متواضع، خوش اخلاق و آرام بود. با آن‌که ثروت فراوانی از پدرش .از تجّار معروف و سرمایه‌دار کاظمین .به او رسیده بود، همه را به فقرا و طلاب داد و خود چیزی نداشت.

گویند در اواخر عمر با فقر دست به گریبان بود؛ ولی دلی شاد و سیمایی متبسّم و قلبی استوار داشت که حکایت از روحیاتِ عظیم و مواهبِ معنوی او می‌نمود. یکی از علمای نجفِ اشرف، جناب حاج سید محمدرضا خلخالی نقل می‌کند: روزی در بازار «حویش» می‌رفتم، دیدم آقای حاج شیخ محمدحسین در وسط کوچه به روی زمین خم شده و در حالی‌که پیازهای ریخته شده را جمع می‌کند، پیوسته با خود می‌خندد. جلو رفتم و سلام کردم و به ایشان کمک نمودم تا پیازها را جمع نمودیم. آن‌گاه آن‌ها را در گوشه‌ی قبایش گرفت و به منزل روانه شد. عرض کردم: حضرت آیت‌الله! معلوم بود که پیازها از گوشه‌ی قبای شما ریخته، ولی خنده‌ی شما برای من نامفهوم ماند! آن مرحوم فرمود:

وقتی که در سن جوانی برای تحصیل واردِ نجف شدم، بسیار مرفّه بودم و لباس عالی داشتم. نیز انگشتری و تسبیح قیمتی داشتم که روزی در مقابل ضریح مطهر حضرت امیرالمومنین ﷺ در

---

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۴۱، به نقل از: کیهان فرهنگی، ش۷، ص۵.

۲. همان، ص۲۴۲، به نقل از: تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر المتألهین، ص۹۲.

حالی‌که مؤدّب ایستاده و مشغول زیارت بودم، بندِ تسبیح پاره شد و دانه‌های آن به روی زمین حرم ریخت. این تسبیح قیمتی بود، به طوری‌که هر دانه از دانه‌های آن، یک دینار ارزش داشت. عزّت نفس و یا خودخواهی به من اجازه نداد تا خم شوم و دانه‌ها را جمع کنم و این برای من قابل تحمّل نبود. به همین خاطر از تسبیح صرف‌نظر نمودم؛ ولی امروز به دکان بقّالی رفتم و قدری پیاز خریدم و در گوشه‌ی قبای خود ریختم و اطراف آن را با دست گرفتم تا به منزل بروم؛ لیکن در همین‌جا که سر چهار راه بود، در میان جمعیت، قبا از دست من یله شد و پیازها به روی زمین ریخت. من خم شدم و پیازها را جمع کردم و این مسأله برای من بسیار آسان و قابل تحمّل بود.

علّت خنده‌ی من آن بود که به یاد دورانِ جوانی و پاره شدن تسبیح قیمتی که هر دانه‌اش یک دینار می‌ارزید، افتادم، که آن روز از آن تسبیح که یک‌صد دینار قیمت داشت، گذشتم و برای من جمع‌آوری آن مشکل بود. و لله الحمد که امروز جمع‌آوری پیازهای ریخته از گوشه‌ی قبا بر روی زمین برای من سنگین نیست و بسیار آسان و قابل تحمّل است. به همین دلیل، شاد و مسرور شدم و خنده‌ی من برای مسرّت نفس و تداعی آن عمل گذشته بود.[۱]

استاد قرائتی با نقل خاطره‌ای می‌گوید:

تازه وارد تلویزیون شده بودم و با اتوبوس از قم به تهران می‌آمدم و برمی‌گشتم. روزی بعد از ضبطِ برنامه، با اتوبوس به سمت قم در حرکت بودم. نزدیک «بهشت زهرا» که رسیدیم، خواستم بگویم برای شادی ارواح شهدا صلوات. دیدم در شأن من نیست و من حجت الاسلام و ... . به خودم گفتم: بی‌انصاف! تو خودت و تلویزیونت از شهدا است، تکبّر نکن! بلند شدم و باز نشستم. مسافران گفتند: آقا چته؟ صندلیت میخ داره؟ گفتم: نه. خودم گیر دارم! بالأخره از «بهشت زهرا» گذشته بودیم که بلند شدم و گفتم: صلوات ختم کنید. آن‌جا بود که فهمیدم علم و شخصیّت، سبب تکبّر من شده است.[۲]

۹. پرهیز از رفتارهای دالّ بر خودستایی

گاهی اوقات، امام ﷺ تابستان‌ها به محلّات تشریف می‌آوردند. تابستان [۱۳۲۵] که به محلّات آمدند، علمای شهر ـ که به امام اخلاص داشتند ـ از ایشان درخواست کردند مسجدی در اختیارشان بگذارند تا مردم از وجودشان بهره برند. فرمودند: «مرا به حال خود بگذارید و به کار خود مشغول باشید!» و نپذیرفتند. چند روزی که از ماه رمضان گذشت،

۱. حسینی طهرانی، توحید عملی و عینی، با اندک تصرف، ص۳۱۲۷؛ دفتر انتشارات انصاری، فریادگر توحید، ص۸۳-۸۴.
۲. بهشتی، خاطرات استاد، ص۶۴.

عدّه‌ای گفتند: حالا که جماعت را نپذیرفتید، حدّاقل جلسه‌ای باشد که برخی از محضرتان استفاده کنند. بالأخره بعد از چندبار بحث و گفت‌وگو، امام آن جلسه را پذیرفتند. این جلسه در روزهای ماه رمضان، ساعت ۵ ـ در مسجدی واقع در مرکز شهر ـ برپا می‌شد. در این روزها، امام پای ستونی روی زمین می‌نشستند و جمعیّت دور ایشان می‌نشست. در این جلسه دو نکته‌ی قابل توجّه دیدم که از خاطرم محو نمی‌شود: یکی این‌که روز اوّل، علما و روحانیون در جلسه شرکت کردند و امام بعد از جلسه به آن‌ها فرمودند: «چنانچه بخواهید شرکت کنید، این جلسه را تعطیل خواهم کرد. مقام شما باید در اجتماع محفوظ باشد.» دوم این‌که، مرسوم بود اگر کسی از روحانیون داخل می‌شد، کسی به احترامش می‌گفت صلوات بفرستید. این‌جا هم شخصی بود که وقتی امام وارد مسجد می‌شدند، جمعیت را به ذکر صلوات دعوت می‌کرد. روز اوّل که این صلوات را فرستادند، پس از اتمام جلسه، امام آن شخص را خواستند و فرمودند: «صلواتی که می‌فرستید، منظورتان ورود من است یا آن‌که برای رسولِ بزرگوار اسلام است؟ اگر برای رسول اکرم ﷺ صلوات می‌فرستید، این صلوات را وقت دیگری به زبان آورید و چنان‌چه برای ورود من به مسجد است، راضی نیستم!» از آن جلسه، نکته‌ای در نظرم هست که امام با زبانی بسیار ساده فرمودند: «برادران مسلمان و عزیز! شما که کت و شلوار فاستونی می‌پوشید و با یک کت و شلوار حالتان تغییر می‌کند، فکر نکرده‌اید این فاستونیِ پشمی از کجا تهیّه شده؟ آیا مواد این پشم، همان پشم نیست که کمر گوسفندی را پوشانده بود؟ پیش از این، گوسفند همین پشم را داشت و غروری هم نداشت؛ و حالا که همان پشم به کت و شلوار تبدیل شد، یک‌باره حالتان را تغییر داد. این چه بدبختی‌ست که به چنین چیزهای بی‌اساس، دلِ خود را خوش کنیم؟!»[۱]

آیت‌الله محمّدتقی مصباح یزدی گونه‌ی دیگری از فروتنی علامه‌ی طباطبایی رحمه‌الله را به تصویر می‌کشد:

۱. محلاتی، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ویژه‌ی اربعین امام، ۶۸/۶/۷؛ رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۲، ص۱۴۱-۱۴۲.

از خصوصیات اخلاقی ایشان، فروتنی ویژه بود و در جلسات درس رسمی و نیز جلسات غیررسمی – که پنجشنبه و جمعه داشتند ـ از این‌که اظهار کنند من نظر ویژه‌ای دارم و یا نظر دیگران را رد می‌کنم، خیلی پرهیز داشتند؛ و اگر احیاناً نقدی بر مطالب دیگر داشتند، آن‌چنان نبود که مشخّص باشد مشغول انتقاد هستند؛ ولی برخی اساتید بعد از نقل گفته‌های دیگران، با صراحت به نقدشان می‌پردازند و آشکارا می‌گویند: این نظر را نمی‌پذیریم و چند اشکال بر آن داریم.

حتی یک‌بار یاد ندارم که فرموده باشند: «این مسأله را حل کردم و دیگران موفّق نشده بودند اشکال آن را برطرف کنند!» و یا بگویند: «مبنای جدیدی داریم.» حتّی در مواردی که می‌خواستند به مطلبی اشکال قطعی نمایند، خیلی آرام و ملایم مطرح می‌کردند که به سختی مشخّص می‌گردید وارد نقّادی شده‌اند و این ویژگی از روحِ متواضع ایشان سرچشمه می‌گرفت. لذا در کتاب‌هایشان هم شاید نتوان مواردی را یافت که صریحاً به عنوان یک مطلب ابتکاری مطرح کرده باشند، بلکه بر اثر مقایسه‌ی مطالبشان با نکات مندرج در سایر کتاب‌ها متوجّه می‌شویم اختلاف نظر ایشان با سایرین در کجاست.[۱]

خاطره‌ای را مقام معظم رهبری دام‌ظله از یکی از برخوردهایشان با استاد مطهری رحمه‌الله مطرح می‌کنند و می‌فرمایند:

عده‌ای از دانشجویان یکی از دانشگاه‌ها، تابلویی درست کرده بودند و این آیه‌ی شریفه: «**الَّذينَ يُبَلِّغونَ رِسالاتِ اللهِ وَيَخشَونَهُ وَلايَخشَونَ أَحَدًا إِلَّا اللهَ**»[۲] را با خط خوشِ نستعلیق، روی آن نوشته و به استادِ شهید تقدیم کرده بودند. یک روز در منزل ایشان دیدم که این تابلو را گذاشته‌اند روی طاقچه. تعریف کردم از تابلو و این آیه. ایشان گفتند: بله، این را دانشجوها برای من فرستادند؛ ولی من خجالت می‌کشم این را بگذارم روی طاقچه؛ چون شاید در آن اشاره‌ای به این باشد که می‌خواستند من را مصداق این آیه بدانند. ایشان تواضع می‌کرد و می‌گفت: من مصداق این آیه نیستم، اما قطعاً ایشان مصداق این آیه بود.[۳]

---

۱. مصباح یزدی، تماشای فرزانگی و فروزندگی، ص۱۱۶ و ۱۱۷.

۲. أحزاب، آیه ۳۹.

۳. گزیده‌ای از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در بزرگداشت شهید مطهری، ۱۳۸۸/۲/۱۲.

۱۰. اجتناب از برجسته نشان دادن خود

علامه طباطبایی ﷺ بسیار کم‌حرف بودند و پُرحرفی را باعث کمی حافظه می‌دانستند. در عین حال، وقتی صحبت می‌کردند، بسیار ساده حرف می‌زدند؛ تا جایی که گاهی آدم گمان می‌کرد این فردی عادی و عامی‌ست، نه عالِم و فیلسوف. این به سبب فروتنی بیش از حدّی بود که ایشان داشتند. اصولاً سخت اجتناب می‌کردند از این‌که شخصیت خود را برجسته و والا نشان دهند. گاهی که از اعمال و رفتار ایشان ـ مثل نماز اوّل وقت ـ تعریف می‌شد، می‌کوشیدند آن را فقط یک عادت نشان دهند و بس؛ و کار خود را کوچک و بی‌ارزش بنمایانند.[۱]

حجت الاسلام و المسلمین آقاتهرانی نقل می‌کند: استاد ما داستانی نقل می‌کرد که برای من بسیار جالب و درس‌آموز بود. ایشان می‌فرمود:

روزی مرحوم آخوند کاشی ﷺ مشغول وضو گرفتن بود که شخصی با عجله آمد، وضو گرفت، به داخل اتاق رفت و به نماز ایستاد. با توجّه با این‌که مرحوم آخوند خیلی مؤدّب وضو می‌گرفت و همه‌ی آداب و ادعیه‌ی وضو را به جا می‌آورد؛ تا وضوی آخوند تمام شود، آن شخص نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود.

به هنگام خروج با مرحوم کاشی رو به رو شد.

– ایشان پرسیدند: چه کار می‌کردی؟

– گفت: هیچ.

– فرمود: تو هیچ کار نمی‌کردی؟

– گفت: نه! می‌دانست که اگر بگوید نماز می‌خواندم، کار بیخ پیدا می‌کند.

– آقا فرمود: مگر تو نماز نمی‌خواندی؟

– گفت: نه!

– آخوند فرمود: من خودم دیدم داشتی نماز می‌خواندی.

– گفت: نه آقا، اشتباه دیدی.

– سؤال کردند: پس چه کار می‌کردی؟

– گفت: فقط آمده بودم بگویم من یاغی نیستم، همین!

۱. گلی زواره، جرعه‌های جان‌بخش، ص۳۶۷ـ۳۶۸؛ تهیه و نشر موسسه بوستان کتاب قم، مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی، ص۷۲۴.

این جمله در مرحوم آخوند ﷺ خیلی تأثیر گذاشت. تا مدّت‌ها هر وقت از احوال آخوند می‌پرسیدند، ایشان با حال خاصی می‌فرمود: «من یاغی نیستم!»[۱]

آثار تواضع

۱. رشد و تکامل

از آن‌جا که حضرت امام ﷺ تکبّر را مانع تکامل می‌دانند، دوری از غرور و تکبّر می‌تواند زمینه‌ی رشد را فراهم سازد. ایشان می‌فرمایند:

نمی‌دانم کِیْ می‌توانیم لااقل آن‌طور خود را مهذّب کنیم که این علوم رسمی، خیلی مانعِ ما نشود؛ از خدا مانعمان نگردد؛ از ذکرالله مانعمان نشود. این هم خودش مسأله‌ای‌ست. اشتغال به علم، اسباب این نشود که از خدا غافل شویم. اشتغال به علم، اسباب این نشود که غروری پیدا کنیم که ما را از مبدأ کمال دور کند؛ این غروری که در ملّاها هست ـ چه آن‌هایی که علوم مادّی و طبیعی دارند و چه آن‌هایی که علوم شرعی و یا علوم عقلی دارند. اگر قلب مهذّب نباشد، غروری به همراه خود می‌آورد؛ همان غروری که به کلّی انسان را از خدا بازمی‌دارد. وقتی مشغول مطالعه است، غرق در مطالعه است؛ امّا وقتی مشغول نماز است، غرقِ نماز نیست. یکی از دوستان ما بود ـ خدا رحمتش کند! ـ که می‌گفت: «یادم نیست! بگذار بایستم نماز، یادم بیاید.» کأنَّ انسان وقتی وارد می‌شود به نماز، در نماز نیست، اصلاً به خدا توجّه ندارد، قلبش آن‌جا نیست و در جای دیگر است. شاید فکرِ این باشد که مسأله‌ی علمی را حل کند. این علمی که مقدّمه‌ی رسیدن به مقصود است، انسان را از مقصود باز دارد. علم شرعی‌ست؛ علم تفسیر است؛ علم توحید است؛ لکن در قلب غیرمهیّا و غیرمهذّب، غُل و بندی‌ست که مانع می‌شود؛ علوم شرعی نیز همین‌طورند. این‌ها همه وسیله‌اند. علوم شرعی و مسائل شرعیه، وسایلی هستند؛ وسایل عمل‌اند. عمل هم وسیله است. همه برای یک مقصدند؛ همه برای این‌اند که بیدار شود این نفس، از این حجاب‌ها که همه برای ما ظلمانی‌ست. از این ظلمت‌ها بیرون رود و بعد برسد به حجاب‌های نورانی. مثل این‌که چنین تعبیری هست: «**إِنَّ لِلّٰهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ و ظُلْمَةٍ**؛[۲] همانا برای خداوند، هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.» همین‌طور نه: «**مِنْ ظُلُمَات**»، آن‌ها هم که نور هستند، باز حجابند. ما هنوز از حجاب‌های ظلمانی بیرون نرفته‌ایم، ما در حجاب‌ها می‌لولیم ـ تا آخر ـ و معلوم نیست چه خواهد شد؟![۳]

---

۱. با اقتباس از: آقاتهرانی، حدیث دل سپردن، ص۱۶۸.

۲. مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۵، ص۴۵

۳. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، ص۱۳۹ـ۱۴۰.

تواضع و فروتنی، سجیه‌ی بارز امام ﷺ .آن اسوه‌ی علم و فقاهت .بود که تا پایان عمر با برکاتش خود را به عنوان یک «طلبه» معرفی می‌کرد. یکی از شاگردان امام خمینی ﷺ تعریف می‌کند:

آقا [امام خمینی ﷺ] یک وقت ضمن بازگو کردن داستان آن طلبه‌ای که روز اول منطق شروع کرد و روز دوم به استادش می‌گفت: پس ما فلاسفه چه می‌گوییم؟! توصیه اکید نسبت به پرهیز از غرور و تکبّر داشتند؛ چه این رذیله اخلاقی، بزرگ‌ترین سدّ کمال است و بنا به گفته‌ی شهید مطهری، «فرق میان متکبّر و جاهل آن است که اولی به واسطه‌ی غرور در خود احساس خلأ و کمبودی نمی‌کند و از این‌رو همیشه حال رکود و جمود باقی است و بسا همین حالت فاجعه‌آمیز است که او را به سقوط می‌کشاند. در حالی‌که جاهل، با درکِ نقصان در مقامِ رفعِ نقیصه برآمده و خلأ موجود را با فراگیری علم پُر می‌نماید و از این‌رو می‌توان گفت که جاهل به مراتب، آینده‌ی بهتری از متکبّر دارد.[۱]

۲. بهرمند شدن از اساتید اخلاق

در کتاب «سیمای فرزانگان» آمده است:

آقا میرزا جوادآقا ملکی ﷺ، یکی از شاگردان آخوند [ملا حسینقلی همدانی]، بعد از دو سال تلمّذ، خدمت استاد عرض می‌کند: من در سِیر خود به جایی نرسیدم. آخوند در جواب، از اسم و رسمش سؤال می‌کند. او تعجب کرده و می‌گوید: «مرا نمی‌شناسید؟ من جواد تبریزی ملکی هستم!» ایشان می‌گویند: شما با فلان ملکی‌ها بستگی دارید؟ میرزا جوادآقا چون آنان را خوب و شایسته نمی‌دانسته، از آنان انتقاد می‌کند. آخوند همدانی در جواب می‌فرماید: هروقت توانستی کفش آن‌ها را که بد می‌دانی، پیشِ پایشان جفت کنی، من خود به سراغ تو خواهم آمد! میرزا جوادآقا، فردا که به درس می‌رود، خود را حاضر می‌کند که در محلّی پایین‌تر از بقیه‌ی شاگردان بنشیند، تا رفته رفته طلبه‌هایی که از آن فامیل در نجف بودند و ایشان آنان را خوب نمی‌دانسته، مورد محبّت قرار دهد؛ تا جایی که کفششان را پیشِ پای آن‌ها جفت می‌کند. چون این خبر به آن طایفه که در تبریز ساکن بودند می‌رسد، رفع کدورت فامیلی می‌شود. بعداً، آخوند او را ملاقات می‌کند و می‌فرماید: «دستور تازه‌ای نیست. تو باید حالت اصلاح شود، تا از همین دستورهای شرعی بهره‌مند شوی».[۲]

۱. بصیرت‌منش و دیگران، صحیفه دل، ج۱، ص۸۴ـ۸۵؛ سعادتمند، آیین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۱۸۱.
۲. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۵۵.

۳. برکت یافتن زندگی

محدّث بزرگوار، حاج شیخ عباس قمی رحمه‌الله، وقتی در کتاب ارزنده‌ی «فوائد الرّضویه» ـ که در شرح زندگانی علمای شیعه است ـ به نام خودش می‌رسد، چنین می‌نگارد:

همانا چون این کتاب شریف، در بیان احوال علماست، شایسته ندیدم که ترجمه‌ی[۱] خود را ـ که احقر و پست‌تر از آنم که در عداد ایشان باشم ـ در آن درج کنم. از این‌رو از ذکر حال خود صرف نظر کرده، اکتفا می‌کنم به ذکر مؤلّفات خود.[۲]

این است تواضع انسانی که آثار زیبا و جالب و عمیقش بیش از نیم قرن، مورد استفاده و محلّ مراجعه‌ی خواص و عوام، همه و همه است. آری، «**مَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ**».[۳] چنین‌اند نفس کشتگان، وارستگان، خدابینان و معاد باوران.[۴]

راهکارهای تقویت تواضع

۱. توجه به حقارت خود

درباره‌ی مرحوم مامقانی بزرگ رحمه‌الله نقل می‌کنند:

گاهی اوقات ایشان در منزلشان، مراسم عزاداری برگزار می‌کردند. هنگامی‌که منبری‌ها از ایشان تعریف می‌کردند، حضرت آقا عبای خود را بر سر می‌کشیدند. یکی از دوستان پرسیدند: چرا زمانی که ما از شما تعریف می‌کنیم، عبا را بر سرتان می‌کشید؟ فرمودند: در دوران کودکی، ما خیلی فقیر بودیم. مامقان هم زمستان‌های سردی داشت. یک روز صبح که می‌خواستم به مدرسه بروم، برای جلوگیری از سرما از مادرم با گریه یک کلاه خواستم. مادرم من را به انباری برد و گشت تا یک کلاه خیلی کهنه و پاره پیدا کرد و به من داد. به خاطر سرمای زیاد مجبور بودم آن کلاه را سر کنم؛ اما از روی خجالت، نزدیک مدرسه که می‌رسیدم آن را برمی‌داشتم. من این کلاه را هنوز هم دارم و وقتی شما از من تعریف می‌کنید، عبا را برسرم می‌کشم و کلاه را از جیبم در می‌آورم و به خود می‌گویم: این تویی، مغرور نشو و این تعریف و تمجیدها را باور نکن. مبادا دنیا تو را فریب دهد![۵]

---

۱. شرح حال.

۲. مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۲، ص۱۲۰.

۳. مختاری، همان، ص۳۰۷ـ۳۰۸.

۴. همان، ص۳۰۸.

۵. خبرگزاری رسمی حوزه، «ماجرای کلاه کهنه آیت الله مامقانی و فرار او از غرور»، خبرگزاری حوزه، کد خبر: ۳۹۳۵۰۱، تاریخ: ۱۳۹۵/۶/۲۰.

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک[۱]

۲. تحصیل حقیقتِ علم

حجت‌الاسلام و المسلمین قرائتی می‌گوید:

به علامه‌ی طباطبایی گفتم: اوایل تحصیل و طلبگی‌ام، زمانی که عبادت می‌کردم، حال بهتری داشتم! هر چه علمم زیادتر شده، حال و توجّهم کمتر شده است؛ دلیلش چیست؟ ایشان فرمود: دلیلش این است که این‌ها که خوانده‌ای، علم حقیقی نبوده. اگر علمِ حقیقی و واقعی بود، تواضعِ انسان زیادتر می‌شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «**ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَة.**»[۲] علمِ واقعی آن است که هر چه زیادتر می‌شود، خشوع و عبادت انسان زیادتر می‌گردد.[۳]

۳. درخواست از خداوند

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل از خداوند درخواست می‌کنند که ایشان را در همه‌ی حالات متواضع قرار دهد:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ أَنْ تُسَامِحَنِی وَ تَرْحَمَنِی وَ تَجْعَلَنِی بِقِسْمِكَ رَاضِیاً قَانِعاً وَ فِی جَمِیعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعاً؛[۴]

خدایا! از تو درخواست می‌کنم، درخواست بنده‌ای فروتن، خوار و افتاده، که با من مدارا نمایی و به من رحم کنی و به آن‌چه روزی‌ام نموده‌ای، خشنود و قانع بداری و در تمام حالات در عرصه‌ی تواضعم بگذاری.

آیت‌الله میرزا جواد تبریزی رحمه‌الله فرمود:

انسان باید در تمام مراحل زندگی، از غرور و کبر دوری کند و با تواضع و فروتنی و کسبِ تقوای الهی، تلاش کند بنده‌ی شایسته و مرضی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد. به خصوص طلاب با خواندن و یاد گرفتن چند اصطلاح، نباید مغرور شوند؛ و لذا باید از خداوند متعال و اهل‌بیت علیهم‌السلام بخواهند که هیچ‌گاه گول شیطان را نخورده و لحظه‌ای آنان را به خود وا مگذارد.[۵]

---

۱. سعدی.

۲. تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالحکم، ص۳۲۶.

۳. بهشتی، خاطرات استاد، ص۶۵.

۴. طوسی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج۲، ص۸۴۵.

۵. «چهارده نکته اخلاقی در مورد زیّ طلبگی و کسب توفیق در کارها»، افق حوزه، سال نهم، ش۲۸۳، ۱۴مهرماه ۱۳۸۹، ص۳.

۴. ارتباط با اهل علم و عمل

آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی ﷺ می‌فرماید:

باید خودت را طوری بسازی که در آینده خودت را گم نکنی؛ تواضعت را از دست ندهی. اول که یک نفر طلبه می‌شود، می‌بینی دو زانو نشسته، سرش را پایین گرفته، گردنش را کج کرده است و خلاصه خیلی متواضع است. یک مقدار که جلو می‌رود، سرش را بالا می‌گیرد. مقدمات را که تمام می‌کند، چهار زانو می‌نشیند و اخم می‌کند و به درس‌های بالا که می‌رسد، مثل رسائل و مکاسب، دیگر آن تواضع نیست؛ بلکه باید پشتی بگذارند و تشکی پهن کنند تا بنشیند و مثل اول طلبگی، هر جا به راحتی نمی‌نشیند و به درس خارج که برسد، دیگر واویلا! باید با اهل علم و عمل در ارتباط باشی تا مبادا تکبرتو را بگیرد و احساس کنی از همه عالم‌تر هستی![1]

۵. ذکر لا حَولَ و لا قُوَّةَ اِلّا بِالله

برخی اذکار خداوند متعال راهی برای درمانِ غرور به شمار می‌رود. از حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ سؤال شد: جهت علاج غرور، چه راهی را توصیه می‌فرمایید؟ پاسخ آیت‌الله بهجت این بود:

بسمه تعالی. اکثارِ «حوقله»[2] علاج غرور است.[3]

۶. انجام رفتارهای متواضعانه

انجام برخی رفتارها می‌تواند به رسوخ تواضع در وجود انسان منجر شود. برخی از این رفتارها عبارت است از:

۶.۱. پیشی گرفتن در سلام

یکی از شاگردان حضرت امام ﷺ می‌گوید:

یک روز... در حالی که سرم پایین بود، عبور می‌کردم. ناگهان احساس کردم کسی به من سلام کرد. وقتی سرم را بالا کردم، چشمم به سیمای مبارک امام افتاد. در یک لحظه، سنگینی و فشار عجیبی در خود احساس کردم. انگار زبانم بند آمده بود. آخر او امام، مرجع تقلید، محبوب، مراد و ... ، منِ

---

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۳۰۵.

۲. إکثار «حوقله»، یعنی بسیار «لا حَولَ و لا قُوَّةَ اِلّا بِالله» گفتن.

۳. انتشارات انصاری، فریادگر توحید، ص۲۴۱.

ناچیز، بچه طلبه‌ی هفده ساله![۱]

از قول شهید محراب، آیت‌الله اشرفی اصفهانی ﷺ نیز نوشته‌اند:

آیت‌الله العظمی سید محمدتقی خوانساری ﷺ به قدری تواضع داشت که مقیّد بود به این‌که کسی در سلام از او سبقت نگیرد. وقتی برای درس گفتن به مدرسه می‌آمد، سرش را پایین می‌انداخت تا کسی جلوتر به او سلام نکند. یك‌مرتبه در مدرسه را باز می‌کرد و به همه سلام می‌داد.[۲]

رهبر معظم انقلاب اسلامی، تواضع شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی ﷺ را این چنین می‌ستایند:

از خصوصیات ایشان، تواضع او بود که در بسیاری از اوقات، نسبت به کسانی که از خودشان سناً هم پایین‌تر بودند، تقدّم به سلام می‌کردند و اصلاً هیچ نشانه‌ی بزرگ‌تری کردن در ایشان مشاهده نمی‌شد.[۳]

۶.۲. سجده

انسان وقتی سر به سجده می‌گذارد، در نهایت خاکساری در پیشگاه الهی حاضر می‌شود و با این کار به نهایت عجز و بیچارگی خود در مقابل عظمت الهی اعتراف می‌کند. تجربه کردن چنین حسی، انسان را از خود بزرگ‌بینی دور می‌دارد. بی‌دلیل نیست که حضرت امیر ﷺ می‌فرمایند:

... لِمَا فِی ذَلِكَ مِنْ تَعْفِیرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعاً وَ الْتِصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُراً؛[۴]

زیرا در نماز است که به تواضع چهره‌های نیکو به خاک می‌آلایند و برای اظهار خردی، اعضا و جوارح بر زمین می‌سایند.

۷. انتخاب استاد متواضع

عیسی ﷺ به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم. اگر قول می‌دهید آن را برآورید، بگویم. حواریین گفتند: هرچه امر کنی اطاعت می‌کنیم. عیسی ﷺ از جا حرکت کرد و پاهای یکایك آن‌ها را شست. حواریین در خود احساس ناراحتی می‌کردند؛ ولی چون قول

---

۱. وجدانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج۵، ص۷۳؛ الهامی‌نیا، سیره اخلاقی .تربیتی امام خمینی، ص۱۷۴.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۳۰۷.
۳. کرمانشاهانی علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۳۸، به نقل از: مجله شاهد یاران، ش۱۲، ص۳.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند، تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همین که کار به انجام رسید، حواریین گفتند: تو معلم ما هستی، شایسته این بود که ما پای تو را می‌شستیم، نه تو پای ما را! عیسی علیه‌السلام فرمود: این کار را کردم، برای این‌که به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به این‌که خدمت مردم را به عهده بگیرد، عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فرا گیرید و بعد از من که عهده‌دار تعلیم و ارشاد مردم می‌شوید، راه و روش خود را تواضع و خدمتِ خلق قرار دهید. اساساً حکمت در زمینه‌ی تواضع رشد می‌کند نه در زمینه‌ی تکبر؛ همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می‌روید، نه در زمین سخت کوهستان.[۱]

۸. انجام امور شخصی

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

مَنْ رَقَعَ جَيْبَهُ وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ؛[۲]

کسی که خود، جامه و پارگی کفش خویش را وصله زند و کالای خود را خودش حمل کند، مسلماً از تکبر به دور خواهد بود.

مرحوم آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی رحمه‌الله می‌گوید: آیت‌الله حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی رحمه‌الله نیز خیلی متواضع بودند و خودشان در صفِ نان می‌ایستادند و زودتر از نوبت به هیچ عنوان نان نمی‌گرفتند و تعارف مردم را قبول نمی‌کردند. به قصاب می‌فرمودند: همان گوشتی که به بقیه‌ی مردم می‌دهی، به من بده. خودشان از آب انبارهای ۷۰ پله‌ای پایین می‌رفتند و آب می‌آوردند.[۳]

درباره‌ی آیت‌الله میرزا علی فلسفی رحمه‌الله نقل شده است:

تا آن‌جا که امکان داشت، تمام کارهایشان را خودشان انجام می‌دادند. بارها دیدم که ایشان جوراب یا دکمه‌ی لباس خود را می‌دوختند. حتی گاهی اگر کسی نبود و میهمان داشتند، خودشان به آشپزخانه می‌آمدند و چای یا میوه آماده می‌کردند و برای میهمان می‌بردند.

---

۱. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۲، ص۴۵۷؛ مطهری، مجموعه آثار، ج۱۸، ص۳۱۵.

۲. ابن بابویه قمی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص۱۷۸.

۳. برخوردار فرید، همان، ص۳۰۳، ۳۰۴.

مراقب بودند که مبادا زحمتشان بر دوش کسی بیفتد. از هیچ کس حتّی فرزندان خود، توقع هیچ نوع کاری را نداشتند و اگر کوچك‌ترین کاری برایشان انجام می‌دادیم، خیلی تشکر می‌کردند و می‌گفتند: ما همیشه مزاحمت برای دیگران ایجاد می‌کنیم.

در بعضی از کارهای خانه کمك می‌کردند و این غیر از خریدی بود که برای خانه انجام می‌دادند. مادرم می‌گفتند: وقتی بچه‌ها کوچك بودند، ایشان خیلی به من کمك می‌کردند. مثلاً شیر بچه را آماده می‌کردند یا او را آرام می‌کردند، تا قدری استراحت کنم.[۱]

۹. اجابت درخواست برادر مؤمن

ملا احمد مقدّس اردبیلی رحمه‌الله در سفر بود. یکی از زوّار که او را نمی‌شناخت، به او گفت: جامه‌های مرا ببر نزدیك آب و بشوی و چرك آن‌ها را بگیر. ملاّ احمد قبول کرد و جامه‌های آن مرد را برد و شست و آورد تا به او بدهد. در این هنگام، آن مرد، ایشان را شناخت و خجالت کشید. مردم نیز او را توبیخ کردند. مقدّس اردبیلی فرمود: چرا او را ملامت می‌کنید؟ مشکلی پیش نیامده است! حقوق برادران مؤمن بر یك دیگر بیش از این‌هاست.

[محدّث والامقام] حاج شیخ عباس قمّی، پس از نقل این واقعه، می‌گوید: «مولانا در این کار به امام هشتم علیه‌السلام اقتدا کرده است؛ زیرا در روایات آمده است که روزی امام هشتم علیه‌السلام وارد حمام شد. شخصی در حمام که آن حضرت را نمی‌شناخت، گفت: بیا مرا کیسه بکش. امام رفت و به کیسه کشیدن او مشغول شد. سپس مردم آمدند، امام را شناختند و از امام ـ برای کردار آن مرد ـ معذرت خواهی کردند. امام با مردم سخن می‌گفت تا نگران نباشند؛ و همین‌گونه ادامه می‌داد تا کیسه کشیدن آن مرد را تمام کرد».[۲]

۱. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج۸، ص۳۹۳.
۲. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۴۳-۲۴۴.



فصل دوم:

ابعاد شناختی - معرفتی



طلبه تا شناخت و معرفت درست نسبت به طلبگی، شرایط و الزامات آن نداشته باشد، به سختی می‌تواند نسبت به وظایف سنگین خود آگاه شده و در این مسیر گام بردارد. بدین منظور، مطالبی در این راستا بیان می‌گردد.

الف) شناخت ارزش‌های طلبگی

طلبگی گوهر گران‌قدری است که شناسایی ارزش آن، طلبه را برای پیمودن مسیر دشوار پیشِ رو یاری می‌رساند. در این‌جا به ارزش‌های طلبگی به صورت گذرا اشاره می‌شود.

ارزش‌های طلبگی

۱. پیوند خوردن با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

طلبگی مسیری است که طلبه را با امام زمان علیه‌السلام پیوند می‌دهد. حجت الاسلام و المسلمین شیخ جعفر ناصری می‌گوید:

> من گاهی خیلی تعجب می‌کنم؛ بعضی بعد از سه ـ چهار سال طلبگی، یک‌دفعه به فکرش می‌خورد که رها کند طلبگی را. کجا برود؟! خدمت آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله بودم. بعضی طلبه‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: آقا! ما می‌خواهیم طلبگی را رها کنیم. می‌فرمودند: چند سال است طلبه‌ای؟
> می‌گفت: چهار ـ پنج سال است دارم «لمعه» می‌خوانم، ولی مشکلاتی دارم؛ می‌خواهم رها کنم. آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله می‌فرمودند که «ما تجربه کردیم کسی که طلبه می‌شود، اگر رها کند، خیر نمی‌بیند». این مسیر، مسیری نیست که امروز بخواهی واردش بشوی و فردا بروی بیرون! نه به خاطر هزینه‌هایش، نه؛ بلکه به خاطر اعتقادات خودت، به خاطر این‌که این‌جاست که با امام زمان علیه‌السلام

پیوند می‌خوری. کجا می‌خواهی بروی؟ جای دیگر چه چیزی گیرت می‌آید؟![1]

۲. گام نهادن در مسیر انبیا علیهم‌السلام

آیت‌الله ربّانی شیرازی رحمه‌الله در کنار فعالیت‌های حزبی، برای تکمیل اطلاعات دینی، به مدرسه‌ی علمیه‌ی «آقا باباخان» رفت. فرزندش، انگیزه‌ی پدر مبنی بر ورود ایشان به حوزه‌ی علمیه را چنین بیان کرده است:

روزی مثل همیشه در مغازه‌اش مشغول کار بود. صدای داد و فریادی را شنید. نزدیك رفت تا ببیند چه خبر است. مشاهده کرد که یکی از مأموران انتظامی رضاشاه، وسط بازار با روحانی پیرمردی ـ که گویا به عملِ پاسبانی در مورد کشیدن چادر از سرزنِ مسلمانی اعتراض کرده بود ـ درگیر شده است و پس از آن‌که عمامه‌اش را از سرش برداشته، او را به زمین کوفته و با مشت و لگد و ناسزا به جانش افتاده است. آیت‌الله ربّانی گفته است: من با دیدن این صحنه، در یك لحظه ماجراهای پیامبران در ذهنم مجسّم شد و با خود گفتم: پس معلوم می‌شود این‌ها برحق‌اند که این‌گونه با آنان رفتار می‌شود و از همان‌جا این احساس در من به وجود آمد که بروم طلبه بشوم.[2]

۳. اعتقاد راسخ نسبت به هدف زندگی

مرحوم استاد [مطهری] در کتاب «عدل الهی» به این مسأله اشاره می‌کند که:

اگر در جهت علوم غیر مذهبی زحمت می‌کشیدم، از لحاظ مادی ممکن بود شرایطی بهتر از این داشته باشم؛ اما تنها چیزی که به راستی جای همه‌ی آن‌ها را می‌گیرد، همین طرز فکر و عقیده‌ی راسخ و متقنی است که نسبت به هدف زندگی پیدا کرده‌ام.[3]

در فصل‌هایی از کتاب «عدل الهی»، ایشان از نظر تحصیلی، فراغت و برخورداری از محققان در مقاطع تحصیلی‌شان را بررسی می‌کنند و می‌گویند:

باید ببینیم در حوزه بودن یا در حوزه نبودن، کدام بهتر است. از نظر ایمان هم در غیر حوزه‌های علمیه، ممکن است همین مسائل را داشته باشیم یا بهتر؛ ولی چیزی را دیدم که در مدّت عمرم، مشابه آن را ندیدم؛ و آن درس کسی بود که مسائل عمیق اسلامی را ـ نه مثل اکثریّت قریب به اتفاق ـ از عمق چشیده بود و من از ایشان خیلی استفاده کردم. بعد از آن به هر جا که می‌رفتم، ممکن بود یک‌سری کمالات به طور مشابه به دست بیاورم، ولی این سری کمالات در هیچ‌جا امکان

۱. سایت بنیاد هاد، جلسات اخلاق حجت الاسلام حاج شیخ جعفر ناصری، «خیر نمی‌بینند»، ۱۳۸۹/۱۸.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۶۳۰.
۳. سیدناصری و ستوده، پاره‌ای از خورشید، ص۱۹۹.

نداشت؛ مگر محضر آن استاد.

مرحوم مطهری در آن شرایط حکومت طاغوت، نام آن استاد را نبردند. بعدها ما فهمیدیم که به درس‌های امام خمینی ﷺ اشاره دارند. این موضوع، تأیید کننده‌ی این مطلب است که بنیه‌ی فکری ایشان از رهبر بزرگوار انقلاب بود.[۱]

با وجود ارزش والای طلبگی، این ارزش مجهول است و ممکن است دیگران قدر آن را ندانند. این موضوع نباید جایگاه طلبگی را در نظر ما فرو بکاهد. مرحوم آیت‌الله مجتهدی می‌گوید:

> طلبه‌ای به استاد و معلم اخلاق خود گفت: چرا مردم به ما آن‌طور که در احادیث آمده است، احترام نمی‌گذارند و حتّی در بعضی موارد و یا بعضی از اشخاص به ما بی‌ادبی می‌کنند. استاد برای تفهیم مطلب، سکه‌ای طلا به او داد و گفت: برو سبزی بخر. رفت، ولی سبزی‌فروش سکه طلا را قبول نکرد (چون نمی‌دانست ارزش آن چقدر است)؛ لذا گفت: پول بیاورید تا سبزی به شما بدهم. وقتی برگشت، استاد دوباره او را برای خرید نان و برنج و قند فرستاد؛ ولی آن‌ها نیز سکه را قبول نکردند؛ لذا به نزد استاد بازگشت. استاد فرمودند: حالا به بازار طلافروش‌ها برو و این سکه را بفروش. طلبه رفت و فروخت و به خدمت استاد برگشت؛ سپس استاد فرمودند: همان‌طوری که قدر و قیمت این سکه‌ی طلا را، جز زرگر و طلافروش کسی ندانست و به غیر از او، کسی حاضر به معامله با تو نشد و تو را تحویل نگرفتند، بدان که قدر واقعی تو را نیز جز خدا و ائمه علیهم‌السلام کسی نمی‌داند.[۲]

آثار شناخت ارزش‌های طلبگی

معرفت نسبت به ارزش‌های طلبگی، آثار و فوایدی دارد که در ذیل به برخی از آن اشاره می‌شود.

۱. هموار شدن مسیر طلبگی

آیت‌الله مصباح یزدی، حل شدن بسیاری از مشکلات طلبگی را در گرو شناخت ارزش آن می‌داند و می‌گوید:

> وقتی طلبه می‌خواهد مشغول تحصیل شود، ... به این فکر کند چرا می‌خواهد طلبه شود؛ و این کار برای او چه لزومی دارد؟! از اول درست فکر کند که این شغلی در کنار شغل‌های دیگر نیست و یک حرفه‌ای نیست که بتواند درآمد آن‌چنانی در زندگی او داشته باشد، بلکه یک تکلیف عقلی و شرعی است. وجود روحانی به اندازه‌ی کافی در جامعه لازم است. اگر به تعداد کافی نبود، حکمِ واجب

---

۱. همان.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۹۴و۹۵.

تعینی را پیدا می‌کند و مثل نماز خواندن، واجب می‌شود.
اگر کسی این را درک کند و براساس این نیّت که «من می‌خواهم تکلیف دینی‌ام را انجام دهم و اگر کوتاهی کنم، در مقابل خدا مسؤولم» اقدام کند، آن‌وقت بسیاری از مسائل حل می‌شود. اما افتخار کردن نسبت به جوامع با فرهنگ‌های مختلف، تفاوت می‌کند. روزگاری بود که طلبه شدن نه تنها افتخار نبود، بلکه مایه‌ی ننگ بود. بنده خودم که طلبه شدم، دوستان، بعضی از افراد فامیل، حتّی معلّمین مدرسه‌ای که در آن درس می‌خواندم، وقتی فهمیدند من درس طلبگی می‌خوانم، خیلی سرزنشم می‌کردند که چرا رفتی طلبه شدی؟! بعضی به پدرم گفته بودند که چرا گذاشتی بچه‌ات برود گدا بشود؟! آن روزها وجود یک طلبه، باعث سرشکستگی فامیل بود. برعکس، اگر کسی مثلاً مهندس و پزشک می‌شد، یا حتّی یک دبیر، یا کارمند ساده‌ی اداری می‌شد، این افتخار بود؛ ولی طلبه شدن افتخاری نداشت. این روحیه را باید خودِ فرد پیدا کند که برای خودش ارزش قائل بشود ... .[۱]

۲. عدم پشیمانی از انتخاب طلبگی

هم‌چنین ایشان، استواری و ثبات قدم را نتیجه‌ی شناسایی جایگاه و اهمیّت طلبگی برمی‌شمارد:

اگر کسی واقعاً از روی احساسِ وظیفه، به تحصیل علوم دینی بپردازد. این را یک موفقیت و نعمت بزرگی از جانب خدا می‌داند که نصیب او شده است. همیشه خدا را شکر می‌کند که در میان میلیون‌ها و میلیاردها انسان، او موفق شده است که این افتخار واقعی را، این کمال و این ارزش را به دست بیاورد. بنابراین هیچ وقت پشیمان نمی‌شود از این‌که این راه را انتخاب کرده است. این نعمت بسیار بزرگی است و عمده‌اش این است که موجب رضای خدا، شادی خاطر آقا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و همین‌طور بزرگان و شهدا و نهایتاً سعادت ابدی است ... .[۲]

یکی از اساتید حوزه به نقل از حضرت آیت‌الله مؤمن فرمود:

در اوایل طلبگی، دوستی داشتیم که درس‌های حوزه را با هم بحث می‌کردیم. یک روز وقتی که برای مباحثه آمد، به من گفت: حقیقتش را بخواهی، من از ماندن در حوزه منصرف و زده شده‌ام. می‌خواهم بروم بیرون کار بکنم. این‌جا ماندن سودی ندارد. به او گفتم: کجا می‌خواهی بروی و چه کاره می‌خواهی بشوی؟ گفت: می‌روم دبیر می‌شوم و یا کار دیگری پیدا می‌کنم. آن روز بحث ما تمام شد و چندی از این واقعه گذشت. در همان روزها، در روز جمعه‌ای، همراه با هم‌مباحثم به منزل آیت‌الله بهجت رفتیم. به محض نشستن، ایشان فرمودند: «آقا این «قالَ الصادِق، قالَ الباقر»ها

۱. وافی، نسیم هدایت، ص۹۲.
۲. همان، ص۹۳.

را دست کم نگیرید. فکر نکنید اگر رفتید مثلاً دبیر شدید، آن‌جا خبری هست؟! نه آقاجان، هرچه هست همین جاست!» این سخن باعث تنبُّه و بیداری دوست ما شد و متوجه گردید که منظور آقا نکوهش همان اعتقاداتی است که او به آن‌ها سرگرم بود و از تصمیم خویش منصرف شد.[۱]

یکی از اساتید می‌گفت: وقتی در بعضی از کلاس‌ها صحبت می‌شد که خسته شده‌ایم، [آیت‌الله بهجت رحمه‌الله] می‌فرمودند:

کسی که از مکتب امام صادق علیه‌السلام و در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و سربازی امام زمان علیه‌السلام خیر نبیند، کجا می‌خواهد برود تا برای او خیر نازل شود؟![۲]

۳. قابل مقایسه ندانستن ارزش طلبگی با مدارج دانشگاهی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی پیشنهاد رییس دانشگاه تهران، مبنی بر اعطای دکترای افتخاری به ایشان، فرمود:

یک جمله درباره‌ی پیشنهاد آقای دکتر رهبر[۳] عرض کنیم. مسأله‌ی دکتری افتخاری؛ خب، البته این یک افتخار است که این دانشگاه این اظهار محبت را به ما بکند؛ لیکن من اهل دکتری نیستم؛ همان طلبگی ما کافی است. اگر بتوانیم به میثاقِ طلبگی متعهّد و پایبند بمانیم ـ که قولاً و فعلاً این میثاق را از دوران نوجوانی و جوانی با خدای متعال بستیم ـ اگر خداوند کمک کند و ما بتوانیم این میثاق را حفظ کنیم و در همین عالم طلبگی پیش برویم، من این را ترجیح می‌دهم. شما لطف کردید و این برای ما هم مایه‌ی مباهات است، لیکن من پیشنهاد شما را قبول نمی‌کنم. ان‌شاءالله موفق و مؤید باشید.[۴]

---

۱. انتشارات انصاری، فریادگر توحید، ص۲۰۲-۲۰۳.

۲. علی‌آبادی، پرده‌نشین، ص۳۷.

۳. فرهاد رهبر، رئیس وقت دانشگاه تهران.

۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران، ۱۳۸۸/۱۱/۱۳.

راهکارهای درک ارزش‌های طلبگی

شناخت ارزش‌های طلبگی از راه‌های زیر امکان‌پذیر است:

۱. درک ارزش اُنس با کتاب و سنّت

آیت‌الله بهجت ﷺ، دروس حوزوی را زمینه‌ساز ارتباط با کتاب و سنت و مصاحبت با ائمه علیهم‌السلام دانسته‌اند:

آقایی که استاد و مدرّس بود، می‌فرمود: همین مباحثاتِ فقه و اصول، توحید انسان را قوی می‌کند! می‌گفتیم: چطور؟ می‌گفت: چون این بحث‌ها فرع و جری بر توحید است؛ لذا سبب تقویت و استحکام اصل موضوعی، یعنی توحید می‌شود. بله، محرومیت در اثر عدم درک و حضور معصوم علیه‌السلام زیاد است؛ اما به گمانم، اگر کسی وظیفه‌ی رجوع به کتاب و سنت را ـ هر چند با زحمت ـ به جا آورد، خوب است و موجب می‌شود روحیه‌ی تسلیم در انسان ایجاد شود؛ و شاید سبب شود که انسان تفکّرات صحیحه پیدا کند و یا به صحبت ائمه علیهم‌السلام نائل گردد؛ زیرا آن‌ها «عَیْنُ اللهِ النَّاظِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ رَحمَتُهُ الواسِعَة»؛[1] هستند و مراجعه به کتاب و سنّت سبب می‌شود که انسان آن‌ها را ببیند. اگر هیچ یک از این امور هم حاصل نشود، حداقل در اثر آن، سَلوة و تسلّی قلب برای انسان حاصل می‌گردد.[2]

آیت‌الله قاضی ﷺ در اواخر عمر شریفش... به سبب بیماری نمی‌توانست بیرون بیاید. مرحوم علّامه، روزها خدمت ایشان می‌رسید و کتاب «فتوحات المکیّة» را نزد ایشان می‌خواند و گاهی جلسه طول می‌کشید. عیال مرحوم قاضی به آیت‌الله طباطبایی ﷺ عرض می‌کند: «اگر ممکن است شما بیش‌تر به این‌جا بیاید و بیش‌تر بمانید؛ زیرا تا شما این‌جا هستید، ایشان ناله نمی‌کند و آرام و سرحال است».[3]

آیت‌الله مصباح یزدی، اُنس با آموزه‌های کتاب و سنّت را نیز موجب مصونیّت از لغزش‌ها برشمرده است:

پیامبر اکرم ﷺ ما را به ملازمت قرآن و عترت سفارش کرده‌اند. بنابراین هر قدر اُنس ما با آموزه‌های کتاب و سنّت و معاشرتمان با افراد صالح بیشتر باشد، مصونیّت بیشتری از لغزش‌ها خواهیم داشت.[4]

---

۱. چشم بینا، و گوش شنوا و گیرا، و رحمت واسعه‌ی خدا. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۲۶، ص۲۴۰)

۲. رخشاد، در محضر بهجت، ج۳، ص۲۶۲.

۳. انتشارات انصاری، فریادگر توحید، ص۱۲۲؛ تهرانی، ز مهر افروخته، ص۴۵.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، کد مطلب: ۲۸۸۶.

۲. مشورت با عالمان ربانی

یکی از طلاب آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله در خاطراتش می‌گوید:

در ایّام اشتغال به تحصیل، از نظر معیشتی بر من خیلی سخت می‌گذشت. تصمیم گرفتم از زندگی طلبگی در آیم و با کار و تلاش، خود را از گرسنگی نجات دهم. بدین منظور از قم به مازندران رفتم. از آن‌جا که سال‌ها در حوزه‌ی علمیه‌ی کوهستان زیر نظر آیت‌الله کوهستانی درس خوانده و از الطاف پدرانه‌ی وی برخوردار بودم، بر آن شدم قبل از این‌که از لباس [روحانیت] بیرون روم، به خدمت ایشان برسم؛ چون ممکن است بعد از ترک تحصیل و خروج از زندگیِ طلبگی، شرم و حیا مانع رفتن به حضورش شود. با این اندیشه به محضرش رسیدم. آن بزرگوار در سخنان خود به مسأله‌ای اشاره کرد که در ذهنم گذشته بود و مرا از آن کار منع کرد. در ضمن مبلغی به من مرحمت فرمود. از آن‌جا که راز خود را با کسی در میان نگذاشته بودم، وقتی آگاهیِ معظم‌له را از ضمیر خود مشاهده نمودم، غرق در شگفتی شدم. حالت یأس و نومیدی من یک‌باره به نشاط و امید به تحصیل در آینده تبدیل شد و از همان‌جا تصمیم قطعی گرفتم که دیگر به هیچ‌وجه از لباس مقدّسِ روحانیت خارج نشوم و هم‌چنان به تحصیل ادامه بدهم.[۱]

۳. مطالعه‌ی سرگذشت طلبگی بزرگان

حضرت آیت‌الله سید رضا بهاءالدینی رحمه‌الله در خاطره‌ای می‌فرماید:

در ابتدای جوانی که ازدواج کرده بودم، برای امور اقتصادی خود برنامه‌ای تنظیم کردم؛ ولی خدای تعالی همه‌ی برنامه‌های ما را به هم زد. تا کنون خوشحال هستم که آن برنامه‌ها به هم خورده است و نتوانستم در کارهای اقتصادی وارد شوم.

راضی‌ام که رزق و روزی خود را به عهده‌ی خداوند متعال گذاشتم؛ «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللهِ»؛[۲] و از فکر شغل دوم و توسعه زندگی بیرون آمدم. بسیار خوشحالم که تنها و تنها به تحقیق جذب شدم و امور مادی نتوانست مرا به طرف خود جذب کند. آن‌چه رزق ما بود، خدا رسانده است.[۳]

حجت الاسلام و المسلمین قرائتی با تأکید بر این‌که جایگاه طلبگی خود را با احدی روی زمین عوض نمی‌کنم، جز این‌که متوجه شوم او اخلاص دارد و کار من دکّان بوده است، گفت:

بسیاری از بزرگانی که از نام بردن آن‌ها معذور هستم و از نفرات اول کشور هستند، به بنده بارها گفته‌اند: ما به تو غبطه می‌خوریم!

---

۱. ربانی، فیض عرشی، ص۲۶۳؛ کوهستانی، برقله پارسایی، ص۲۳۳.

۲. غافر، آیه ۴۴.

۳. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج۲، ص۷۲۸.

ایشان به نقل خاطره‌ای از دوران طلبگی خود پرداخت و گفت:

هنگامی که می‌خواستم کلاس‌داری را شروع کنم، هیچ امکاناتی نداشتم. منزل حجت الاسلام و المسلمین ابراهیمی بودیم که اکنون امام جمعه سبزوار هستند. تعدادی طلبه شدیم؛ اما تخته‌سیاه، گچ و تخته پاک‌کن هم نداشتیم. از مقوا به عنوان تخته‌سیاه، ذغال به جای گچ و گاهی از جوراب برای تخته پاک‌کن استفاده کردیم؛ اما امروز امکاناتی نظیر ساختمان، اینترنت، شبکه‌های مجازی، رادیو و تلویزیون داریم که باید از این ابزار برای ادای دِین به حق نماز استفاده کنیم.[۱]

۴. الگوپذیری از رفتار بزرگان

مرحوم آیت‌الله مجتهدی فرمود:

روزی منزل حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی ﷺ بودم که وزرا و هم‌چنین رؤسای قم وارد منزل ایشان شدند؛ ولی ایشان جلوی پای آن‌ها بلند نشدند و فقط «یا الله» می‌گفتند. ناگهان یک طلبه‌ی روحانی وارد شد. آقا تمام قد، برای آن طلبه بلند شدند تا ارزش علم و طلبه را به آن رؤسا و مسؤولین بفهمانند.[۲]

ب) شناخت الگوهای اخلاقی

استاد محمدرضا حکیمی در توصیه‌ای به جوانان می‌گوید:

باید جوانان به‌ویژه طلاب جوان که مرزبانان حماسه‌ی اسلام‌اند، به بزرگ‌مردان اقتدا کنند، احوال آنان را بخوانند و سرمشق خویش قرار دهند و خود را همان‌گونه تربیت کنند. اطلاع از احوال عالمان آگاه و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بی‌کرانی که در راه خدمت‌های مقدس و بزرگ کرده‌اند، هم‌چنین ایمان، اخلاص، پشتکار، زهد و تقوا، گذشت، دقت و حوصله و غنای شخصیت آنان را نمونه گیرند و بکوشند این همه را در خود پدید آورند.[۳]

شناسایی و الگو قرار دادن اسوه‌های اخلاقی، راهی میانبر برای گام نهادن در مسیر رشد اخلاقی است. با این حال، توجه به ویژگی‌های الگو بسیار مهم است که در این‌جا بررسی می‌شود:

---

۱. درس‌هایی از قرآن، کد مطلب: ۴۷۷، تاریخ: ۲۰۱۶/۹/۵؛ خبرگزاری رسمی حوزه، کد خبر: ۳۹۲۸۲۰، ۱۳۹۵/۶/۱۴.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۹۵.

۳. آینه پژوهش، نامه‌ها، ش۱۴، ص۷۱؛ جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۵۰۵.

ویژگی‌های الگو

۱. جامعیّت

آیت‌الله بنابی در مورد جامعیت می‌گوید:

> الگو باید جامع ابعاد و معتدل و از لحاظ معرفت، رفتار و منش، پیامبرگونه باشد تا بتواند در شکل‌گیری شخصیت اخلاقیِ طلبه، مفید واقع شود؛ هم از لحاظ معرفتی و هم مَنشی و رفتاری؛ در یک کلمه پیامبرگونه و امیرالمؤمنین‌گونه [باشد].[۱]

آیت‌الله بهجت ﷺ جامعِ دقت‌های مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی از طریق شاگردان برجسته‌شان، آقا شیخ محمدکاظم [خراسانی] ﷺ و همین‌طور نوآوری‌های مرحوم آقای نائینی ﷺ و مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی ﷺ و تربیت‌های معنوی مرحوم آقای قاضی ﷺ است. به برکت این استادان، شخصیت جامعی تربیت یافته که نعمت بسیار بزرگی در عصر ما به حساب می‌آید. خدای متعال هم به ایشان، ویژگی‌های شخصی و استعدادهای ذاتی عطا فرموده که اکتسابی نیست؛ خدادادی است.

ایشان در مسائل علمی فوق العاده دقیق هستند و بدان اهتمام دارند و واقعاً درس را یك وظیفه‌ی واجب جدّی می‌دانند. به تحقیق در مسائل فقهی بسیار اهمیّت می‌دهند. در مسائل عبادی و معنوی هم اهتمام کافی دارند و آن‌ها را بال دیگری برای پرواز انسان تلقی می‌کنند که هیچ کدام بدون دیگری کارساز نیست.[۲]

آیت‌الله مصباح یزدی به برخی از جنبه‌های الگویی مرحوم آیت‌الله بهجت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

> بنده از سال ۱۳۳۱ که به قم آمدم، با ایشان آشنا شدم. تقریباً هر روز آقا را هم در راه و هم در حرم زیارت می‌کردم. چهره‌ی نورانی ایشان برای هر بیننده‌ای جاذبه داشت و کیفیت نشست و برخاست و حرکات و سکنات ایشان نشان می‌داد که در فضای معنوی خاصی زندگی می‌کند و توجهشان به فوق مطالبی است که دیگران به آن توجه دارند. تقیّدشان به عبادات و سحرخیزی و زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام، از چیزهایی بود که هر بیننده‌ای را به خود متوجه می‌کرد. به ویژه کسانی که دوست

---

۱. سایت مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه، «دیدگاه‌های تربیتی ـ مدیریتی آیت‌الله عبدالمجید باقری‌بنابی»، کد مطلب: ۱۴۹۵۵، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مدرسه علمیه حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه شهرستان بناب.

۲. «مصباحی بر مصباح»، نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۱۱، خرداد و تیر ۱۳۸۸.

داشتند یك الگوی رفتاری برای خودسازی بشناسند و پیروی کنند.[۱]

البته ممکن است در جامعه شخصیت‌های ارزش‌مندی باشند که از جامعیت لازم برخوردار نبوده و تنها در یکی از ابعاد در معرض دید و الگوگیری قرار داشته باشند؛ اما ضمن تأسی به آن‌ها، باید توجه داشت که جنبه‌ی الگویی ایشان، همان یک بُعد است و در ابعاد دیگر نمی‌توان به ایشان تأسی کرد.

۲. عامل بودن به دانسته‌ها

آیت‌الله احمدی میانجی رحمه‌الله روزی از شهید محراب، آیت‌الله مدنی رحمه‌الله تجلیل به عمل آورده و فرمود:

> این‌که امام خمینی قدس‌سره از ایشان به معلم اخلاق یاد کردند، بسیار بجا بود. سپس فرمودند: یک روز جلسه‌ای در قم برگزار شد و می‌خواستیم از یکی از علمای برجسته بخواهیم به یکی از شهرها که از نظر معنوی بسیار در سطح پایین قرار گرفته بود، تشریف ببرد و آن شهر را از لحاظ معنوی متحوّل نماید. در آن جلسه، چند نفر مطرح شد؛ ولی یکی از علمای حاضر در جلسه فرمودند: فقط آیت‌الله مدنی می‌تواند از عهده‌ی این کار برآید و آن شهر را به سوی معنویت سوق دهد. وقتی علت آن را پرسیدیم، گفت: وقتی برای ادامه‌ی تحصیلات به نجفِ اشرف رفتم و در آن‌جا دیدم خیلی از طلبه‌ها و علما از آقای مدنی تعریف و تمجید می‌کنند و او را در خودسازی موفق می‌شمارند. من خواستم ـ به اصطلاح ـ ایشان را امتحان کنم و ببینم در عالم اثبات و ثبوت این چنین هست یا نه. لذا با این‌که ایشان مرا می‌شناختند و من از نظر علمی و سنی در مرتبه پایین بودم؛ ولی به ایشان سلام نمی‌دادم و اگر به مجلسی وارد می‌شدند، برای احترام از جای خود بلند نمی‌شدم. خیلی از این کارها در حق ایشان انجام می‌دادم. با این همه، ایشان همیشه به من سلام می‌دادند و به احترام من در مجلس، تمام‌قد بلند می‌شدند و احوال‌پرسی صمیمانه می‌کردند. بالآخره هر کاری کردم که ایشان از من روی‌گردان و ناراحت شود، نشد. لذا فهمیدم ایشان در تهذیب نفس موفق شده‌اند و آن‌چه اهل علم در تعریف و تمجید از ایشان می‌گویند، درست است. اهل کینه و انتقام نیست و از کسی توقع احترام و غیره ندارد.[۲]

---

۱. همان

۲. حسن‌زاده، اسوه پارسیان: شرح حال و نکته‌های اخلاقی از آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی، ص۷۶-۷۷.

۳. پایبندی کامل به شریعت

مقام معظم رهبری دام‌ظله در اهمیت پایبندی عملی به شرع مقدس اسلام در تشخیص الگوی واقعی می‌فرماید:

ایشان [مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی] علاوه بر مقامات معنوی و عرفانی خودشان، شاگردان زیادی را هم تربیت کردند که این خیلی با ارزش است؛ شخصیت‌های بزرگی که ما بعضی از این‌ها را ملاقات کردیم، زیارت کردیم: مرحوم آقای طباطبایی، مرحوم آقای آسید محمدحسن الهی (اخوی ایشان)، مرحوم آقای آمیرزا ابراهیم شریفی (که داماد مرحوم آقای قاضی بودند، در زابل بودند و جزو شاگردان برجسته‌ی آقای قاضی بودند)، مرحوم آقای حاج شیخ عباس قوچانی و در این اواخر هم مرحوم آقای بهجت؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ مثل مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی آملی، مرحوم آقای حاج شیخ علی‌محمد بروجردی و شخصیت‌های متعدد دیگری.

مهم‌ترین مسأله در این باب، این است که ما در بین سلسله‌ی علمی فقهی و حِکمی خودمان در حوزه‌های علمیه، در این صراط مستقیم، یك گذرگاه و جریان خاص الخاص داریم که می‌تواند برای همه الگو باشد، هم برای علما الگو باشد .علمای بزرگ و کوچك، هم برای آحاد مردم و هم برای جوان‌ها؛ می‌توانند واقعاً الگو باشند. این‌ها کسانی هستند که به پایبندی به ظواهر اکتفا نکردند، در طریق معرفت و طریق سلوك و طریق توحید تلاش کردند، مجاهدت کردند، کار کردند و به مقامات عالیه رسیدند و مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی را نه با طرق من‌درآوردی و تخیّلی مثل بعضی از سلسله‌ها و دکان‌های تصوّف و عرفان و مانند این‌ها ، بلکه صرفاً از طریق شرع مقدّس، آن هم با خُبرَویّت بالا به دست آوردند.[۱]

۴. کتمان مقامات معنوی خود

ایشان کتمان مقامات معنوی را ویژگی بارز مرحوم آیت‌الله سید علی قاضی می‌داند و می‌فرماید:

... هیچ اهل بُروز مکاشفات و مانند این‌ها هم نبودند؛ خُب، خیلی چیزها از آن‌ها نقل شده؛ نقلیات مُوثّقی که در مورد عجایب زندگی مرحوم آقای قاضی که به نظر ماها عجایب است، نقل شده [است]. یکی دو تا نیست؛ مُوثّق هم هست. آدم یقین پیدا می‌کند از صحّت طُرقی که دارد؛ لکن اصلاً این‌ها در زندگی این بزرگوارها اهمیتی ندارد، نقشی ندارد. خود ایشان هم به شاگردهایشان می‌گفتند؛ می‌گفتند چنان‌چه یك حالت مکاشفه‌ای برایتان دست داد، اعتنا نکنید، کارتان را بکنید،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگ‌داشت حضرت آیت‌الله سید علی قاضی، ۱۳۹۱/۴/۲۶.

ذکرتان را بگویید، آن حالت خشوع را حفظ بکنید؛ یعنی مقامات این‌ها این است.[۱]

آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله بهجت را فردی کتوم می‌داند که در اظهار مقاماتِ معنوی بسیار امساک می‌کند:

از ویژگی‌های ایشان این است که در اظهار مقامات معنوی بسیار امساک دارند، کتوم هستند و بسیار نادر اتفاق می‌افتد که طوری رفتار کنند یا چیزی بگویند که شخص متوجه بشود و مطمئن شود که ایشان یک امر خارق‌العاده‌ای انجام داده‌اند یا علم خارق‌العاده‌ای دارند؛ ولی نزدیکانشان در طول سال‌ها زندگی و معاشرت با ایشان، گاهی به یک نکته‌هایی برخورد کرده‌اند که نشانه‌های قطعی است برای این‌که ایشان یک قدرت‌هایی بیش از آن‌چه دیگران دارند، در اختیارشان است.[۲]

الگوهای اخلاقی با آن‌که بر شاگردانشان نظارت دارند؛ اما جایگاهی برای خود قائل نیستند و معصومین علیهم‌السلام و به ویژه امام حسین علیه‌السلام را واسطه‌ی فیض الهی می‌دانند.

آثار تأسی به الگوهای اخلاقی

بنا بر عقیده‌ی بزرگان و عرفا، سالکان خدا و پویندگان اخلاق الهی در تهذیب نفس خود، باید از استادی پیروی کنند و دستورهای او را گوش فرا داده و عمل نمایند. بدون استاد، تهذیب نفس، سخت، بلکه محال می‌باشد؛ چراکه خطرهای بسیاری در کمین است که شاگرد به تنهایی از عهده‌ی آن‌ها برنمی‌آید و نیاز به راهنمایی استاد در سیر مراحل سلوک دارد. حضرت امام قدس‌سره در این زمینه چنین می‌فرمایند:

در زمینه‌ی تهذیب و تزکیه‌ی نفس و اصلاح اخلاق، برنامه تنظیم کنید؛ استاد اخلاق برای خود معین نمایید؛ جلسه‌ی وعظ و خطابه، پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی‌گردد، فقیه و عالم نمی‌شود، لیکن علوم معنوی و اخلاقی، که هدف بعثت انبیا و از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین علوم است، به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می‌گردد؟! کرارا شنیده‌ام سید جلیلی، معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری بوده است.[۳]

---

۱. همان.

۲. انتشارات انصاریان، فریادگر توحید، ص۵۵.

۳. امام خمینی، جهاد اکبر، ص۲۳ و ۲۴.

بنابراین، تأسی به الگوهای اخلاقی و تربیتی، دارای آثاری است که به برخی از آن در ذیل اشاره می‌شود:

۱. محفوظ ماندن در طوفان‌ها

حجت الاسلام و المسلمین کاظم صدیقی می‌گوید:

چند وقت قبل به همراه تعدادی از طلاب به خدمت رهبر معظم انقلاب دام‌ظله رسیدیم. حضرت آقا فرمودند: تنها به علم و اراده‌ی خودتان تکیه نکنید، طوفان‌ها زیاد است و این طوفان‌ها، گاهی اوقات سخت می‌شود و در این طوفان‌ها نمی‌توانید خود را حفظ کنید و باید در این اوقات، خودتان را به کسی و یا جایی وصل کنید که شما را حفظ کنند. بعد بنده به حضرت آقا گفتم از چه کسی استفاده کنیم؟ رهبر معظم انقلاب در پاسخ گفتند: در طوفان‌ها خود را به آیت‌الله خوشوقت رحمه‌الله وصل کنید.[۱]

۲. تطابق رفتاری با الگو

تأسی به الگو این تأثیر را بر جا می‌گذارد که فرد پس از مدّتی به طور ناخودآگاه رنگ او را می‌گیرد و اعمال و رفتارش را با وی منطبق می‌کند. حجت الاسلام والمسلمین آقاتهرانی با بیان نمونه‌هایی، این تأثیرپذیری را تشریح می‌کند:

خدا مرحوم شهید مطهری را رحمت کند. فرمودند که می‌دیدم سبک عبا انداختن و عبا دست گرفتن بسیاری از طلبه‌ها، سبک مرجع عصر ما، مرحوم حضرت آیت‌الله بروجردی است.

خود بنده زمانی دیدم که در محضر آیت‌الله جوادی قرآن تلاوت می‌کنند، ایشان یک حالت خاصی به خود می‌گیرند. زمانی که ایشان به «نیویورک» آمده بودند، بنده هم در همان مجلسی که ایشان آمده بودند، نشسته بودم. ملاحظه کردم که ایشان حالت خاصی گرفتند. زمانی که دقت کردم، دیدم که استاد مصباح هم همین حال را به خود می‌گیرد. کمی دقت کردم، متوجه شدم که این سبک ابراز ادب، از علامه طباطبایی رحمه‌الله بوده است. بر اثر مراوده‌ی شاگرد و استاد، کم‌کم مانند او می‌شود، بوی او را می‌گیرد، رنگ او را می‌گیرد. این‌که قرآن می‌فرماید: «**صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً**»،[۲] رنگ خدایی، چه رنگ خوبی! این رنگ را بگیرید.[۳]

---

۱. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۴۸.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.

۳. آقاتهرانی، «سبک زندگی، سبک بندگی»، دفتر حفظ و نشر آثار و اندیشه‌های استاد مرتضی آقاتهرانی، کد مطلب: ۱۰۶۲۱، تاریخ: ۱۳۹۲/۸/۱۳.

آیت‌الله سید عبدالحسین طیّب درباره‌ی استادش، آیت‌الله سید محمدباقر دُرچه‌ای می‌گوید:

مسأله‌ی نظم در امور و تقسیم ساعاتِ شبانه‌روز، برای کارهای مختلف و برنامه‌ریزی ایشان زبان‌زد بود. در مسأله‌ی نظم آن بزرگوار، همین را عرض کنم که در مدّت یازده سال که خدمت ایشان بودم، حتّی یك جلسه درس را غیبت نکردند و در این مدّت، هیچ‌گاه به علّت غیبت ایشان یا من، درس از من فوت نشد و در تمام مدت، درس در ساعت معمول خود برگزار می‌شد و به گونه‌ای منظّم ادامه داشت،] که[این نظم و انضباط استاد، مسلماً در شاگردان نیز بی‌تأثیر نبود. در طول زندگی، سعی کردم به مانند استادِ معظّم باشم. بعضی از آقایان طلبه، در مدرسه می‌گویند که ما ساعت‌های خود را با رفت و آمد شما منظم می‌کنیم. می‌دانیم چه وقت برای درس می‌آیید، چه ساعت برای تجدید وضو و چه هنگام مدرسه را ترك می‌کنید.[۱]

هم‌چنان‌که طلاب با تأسی به اساتید بزرگوار، رنگ آنان را به خود می‌گیرند، خود نیز الگوی دیگران می‌شوند و مردم به شکل آن‌ها در می‌آیند. از این رو، مراقبت از جنبه‌ی الگویی خود نیز لازم است. حضرت آیت‌الله مجتهدی می‌فرماید:

یادم می‌آید در اوایل طلبگی، شخصی بود به نام آقای حسن چیت‌ساز که ما را این‌گونه نصیحت می‌کرد و می‌فرمود: شما به هرکجا بروید، چه خوب باشید و چه بد، یک عده مرید پیدا خواهید کرد.

متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این، گروهی آن پسندند

پس حالا که چنین است، طلبه‌ی خوبی باشید تا برافراد خوب جامعه بیفزاییم.[۲]

۳. برخوردار شدن از تأثیر ماندگار

حجت الاسلام و المسلمین قرائتی می‌گوید:

استادی داشتم که مدّتی خدمت او درس می‌خواندم. یک روز به هنگامِ درس، درب اتاق باز شد. استاد بلند شد درب را بست و برگشت و درس را ادامه داد. گفتیم: آقا! می‌گفتی ما می‌بستیم! فرمود: خوب نیست استاد به شاگردش دستور بدهد! خدا می‌داند هرچه نزدش خواندم، فراموش کرده‌ام؛ امّا این برخورد هم‌چنان در ذهنم باقی مانده است.[۳]

---

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۲۳۱ـ۲۳۲.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۱.

۳. بهشتی، خاطرات استاد، ص۵۰.

۴. نورانیّت دل

مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم فرمود:

جوان ما در حوزه‌ی علمیه ـ جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر ـ نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه‌ی طباطبایی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاءالدینی (رضوان الله تعالی علیهم)، قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار این‌ها، شناخت زندگی این‌ها، حرف‌های این‌ها، خودش یکی از شفابخش‌ترین چیزهایی است که می‌تواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد؛ روشنایی بدهد؛ دل‌ها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملا حسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران. این‌ها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی این‌ها هم کاری نداریم. در این‌جا مسأله، مسأله‌ی نظری نیست. بعضی‌ها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری، یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی فکری این‌ها به کلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یك کتابی به شدّت منع می‌کند؛ ایشان به آن کتاب عشق می‌ورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما این‌ها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و امثال ایشان. این‌ها هم همین‌جورند. عمده این است که این دل زنگار گرفته را یك زبان معنوی، یك سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند.[۱]

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹؛ نرم‌افزار حوزه و روحانیت، ص۱۹۶-۱۹۷.

شیوه‌های الگوپذیری

۱. مطالعه‌ی سیره‌ی علما

آیت‌الله العظمی بهجت، مطالعه‌ی سیره‌ی علما را به منزله‌ی مشاهده‌ی مستقیم ایشان می‌داند و می‌فرماید:

گمان می‌کنم مطالعه‌ی تراجم علمای سَلَف و ملاحظه‌ی اعمال آن‌ها به منزله‌ی مراجعه به کتب و اخلاقیات، معتبر و مؤثر است. وقتی که گفته می‌شد در فلان مدرسه، اتاق آقا سید محمدکاظم یزدی رحمه‌الله در فلان‌جا بود، انصافش این است که با دیدن آن اتاق، گویا می‌دیدم که سید رحمه‌الله چگونه بوده است![1]

آیت‌الله احمدی میانجی نیز با بیان برخی الگوهای سازنده، در مورد اهمیت مطالعه‌ی سیره‌ی علما فرمود:

شرح حال علما و بزرگان را مطالعه کنید. این کتاب «روضات الجنات»، «ریاض العلما»، «تحفه الاحباب» شیخ عباس قمی و «فواید الرضویه» شیخ عباس قمی را مطالعه کنید. ببینید علمای گذشته چه کارها کرده‌اند. آن‌ها برای ما الگو هستند. یکی از چیزهایی که اخلاق و رفتارها را اصلاح می‌کند و ما را تشویق به مطالعه می‌کند، همین خواندن شرح حالِ بزرگان است. واقعاً آدم وقتی این‌ها را می‌بیند، خجالت می‌کشد که ما چه کاره هستیم؟! این قدر علما کار کرده‌اند. من شرح حال محقق حلی، صاحب شرایع را مطالعه کردم. چه زحماتی کشیده است. شرح حال علامه‌ی حلی (خواهرزاده‌ی محقق حلی) را ببینید که روی اسب، هنگام راه رفتن کتاب می‌نوشته! در آخر کتاب‌هایش نوشته که کجا کدام قسمت را تألیف کرده. یک جزء از کتاب «تذکره» را در سلطانیه‌ی زنجان نوشته، یک تکّه‌اش را نمی‌دانم در کرمانشاه نوشته؛ کتاب‌هایش را همین‌طور در سفرها تألیف کرده است. وقتی شاه خدابنده به دست علامه‌ی حلی شیعه شد، ایشان علامه را ول نکرد. برای علامه یک مدرسه‌ی سیّار ترتیب داد، یک سالن درس و حجره‌ها و غیره؛ همه‌ی این‌ها را از خیمه درست کرد. هر کجا می‌رفتند، خیمه‌ها را می‌زدند، طلبه‌ها در آن‌ها مشغول درس و بحث و مطالعه می‌شدند. مرحوم علامه هم مشغول نوشتن می‌شد.

اگر شرح حال علما را [در] ایّام بیکاری مطالعه کنید، شما را خیلی برای مطالعه تشویق می‌کند و خیلی به خودسازی راغب می‌سازد. حالاتِ علما، شما را وادار به زهد و فداکاری می‌سازد. من یک وقتی رفته بودم همدان، خدمت مرحوم آخوند ملاعلی همدانی. همان‌جا گفتم: خدایا! این آقا چه

---

۱. وافی، نسیم هدایت، ص۳۴۳-۳۴۴.

کار کرده که این قدر خوب شده است؟! آخوند همدانی هم گفته بود که اگر آدم از همدان برود دو رکعت نماز پشت سر آقای زنجانی[۱] بخواند، برگردد، می‌ارزد. یک آقایی هم از قم پا شده و رفته بود همدان، خانه‌ی آخوند همدانی، دو تا چایی خورده و برگشته بود. حتّی ناهار هم نمانده و فقط برای دیدن آن بزرگوار رفته بود. این‌ها الگو هستند. شرح حال این‌ها را بخوانید.[۲]

رهبر معظم انقلاب اسلامی با وجود اظهار ناراحتی از فقدان تحلیل درست و جامع از زندگی طلبگی، به طلاب سفارش می‌کند که کتاب سیاحتِ شرق مرحوم آقانجفی قوچانی را مطالعه کنند:

ما متأسفانه یك تحلیل درست و حسابی از زندگی طلبگی نداریم تا این نکات و ظرایف توی آن منعکس شده باشد. معمولاً شرح حال‌هایی که هست، متوجه به این خصوصیات و این نکات نیست. این کتاب زندگی مرحوم آقانجفی قوچانی که به اسم «سیاحت شرق» منتشر شده، خیلی چیز جالبی است. من به برادران و خواهران توصیه می‌کنم کتاب را بخوانند. خود مرحوم آقانجفی، یك شخصیت بسیار ممتازی بوده، یك انسان معنوی بوده. مرحوم شهید مطهری ایشان را در قم دیده بود و به من می‌گفت: ایشان اهل مکاشفه و اهل معنا بودند. کتاب دیگری ایشان دارد به نام «سیاحت غرب» که در احوال عالم برزخ و پس از مرگ نوشته شده به شکل داستانی. مرحوم مطهری می‌گفتند من احتمال قوی می‌دهم که این‌ها مکاشفات این مرحوم هست و به این شکل در کتاب سیاحت غرب آن را ثبت کرده. یك چنین شخصیتی [است]. آن‌جا منعکس است که طلبه چه‌جوری درس می‌خواند و چه‌جوری تلاش می‌کند و چه‌جور پای درس استاد می‌رود و استاد را انتخاب می‌کند و چه‌جور عبادت می‌کند و چه‌جور گرسنگی می‌کشد. البته زمان آقانجفی با حالا یك مقداری فرق می‌کند و ما نمی‌گوییم صد در صد آن‌جور است. نه، خیلی چیزها هست که زمان مرحوم آقانجفی نبود و خوب هست، امروز هست. بهتر از آن هم هست.

آن روز طلبه‌ها جهاد در راه خدا و مبارزه‌ی در راه خدا را مثل امروز بلد نبودند و حضور در میدان‌های خطر را؛ و همت‌های این چنین بلند که ناظر به اداره‌ی دنیای اسلام است و حاکمیت اسلام در کل دنیای بشریت. از آن طرف هم البته تجرد و غنای نفس طلبه‌های آن روز شاید بیش‌تر بود. توجهاتشان یک مقداری بیش‌تر بود. طبعاً جلوه‌های زندگی صنعتی یک تأثیراتی می‌گذارد روی روح‌ها و فکرها؛ اما عبادت دانستن درس و به عنوان یک کار عبادی، یک وظیفه‌ی شرعی و الهی درس خواندن، این یک چیز فوق‌العاده مهمی در حوزه‌های علمیه هنوز هم هست.[۳]

---

۱. آیت‌الله سید احمد شبیری زنجانی.

۲. حسن‌ازده، اسوه پارسیان: شرح حال و نکته‌های اخلاقی از آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی، ص۱۰۵.۱۰۷.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد شهادت دکتر مفتح، ۱۳۶۴/۹/۲۶.

۲. شنیدن سیره‌ی اخلاقی قله‌های تهذیب از افراد خبره

رهبر معظم انقلاب اسلامی خود در موقعیت‌های مناسب به بیان سیره‌ی بزرگان اخلاق می‌پردازند و بر اهمیّت آن در رشد اخلاقی و معنوی طلاب تأکید می‌کنند:

همین سلسله‌ی مرحوم آقای قاضی ـ مجموعه‌ی این بزرگواران که از مرحوم حاج سید علی شوشتری شروع می‌شود ـ همه‌شان مجتهدین طراز اول بودند. یعنی مرحوم آسید علی شوشتری که شاگرد شیخ [انصاری] بود و استاد اخلاقی و سلوکی شیخ بود؛ در فقه و اصول شاگرد شیخ بود، در سلوك و اخلاق، استاد شیخ بود [و] شیخ می‌آمد از ایشان استفاده می‌کرد. بعد از فوت مرحوم شیخ که یك مدّتِ خیلی کوتاهی هم [ایشان بعد از شیخ] زنده بودند، درس شیخ را از همان جایی که بود، شروع کردند. شاگردانی که در درس مرحوم حاج سید علی شوشتری شرکت کردند، می‌گفتند ما فرقی ندیدیم بین شیخ و بین او؛ یعنی مقام او از لحاظ علمی و فقهی در این مرحله است. شاگرد برجسته‌ی ایشان، مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی است که از لحاظ عرفانی و معنوی و سلوکی حقیقتاً در عرش است؛ یعنی عظمت مقام مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی قابل توصیف نیست.

ایشان از لحاظ ملایی و علمی ـ که ایشان جزو شاگردان شیخ بودند ـ جزو شاگردان درجه‌ی یك شیخ در علم فقه و اصول بودند؛ ولی معنای سلوکی و عرفانی و توحیدی بر زندگی ایشان غلبه کرد؛ چون در این طریق مشی می‌کرد. شاگردان ایشان ـ که اساتید مرحوم آقای قاضی باشند ـ مثل مرحوم حاج سید احمد کربلایی، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری و افرادی از این قبیل، این‌ها همه افرادی بودند که از لحاظ فقهی در رتبه‌ی بالا بودند؛ یعنی مرحوم حاج سید احمد کربلایی جوری بود که مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی، احتیاطات خودش را به ایشان مراجعه می‌کرد و قطعاً [ایشان] در معرض مرجعیت بود؛ امّا خود ایشان امتناع کردند. [سید احمد کربلایی] گله کردند که چرا احتیاطات را به من مراجعه می‌کنید، اجتناب کردند ـ و در همین عالم معنویت بودند. مرحوم جدّ ما ـ مرحوم آقای آسید هاشم نجف‌آبادی ـ دیده بود، درك کرده بود مرحوم آسید احمد را؛ می‌گفت ما وقتی سحر یا شب می‌رفتیم طرف سهله یا از سهله برمی‌گشتیم، صدای گریه‌ی این مرد ـ آ سید احمد – از داخل خانه‌اش که سر راه بود، شنیده می‌شد. این‌ها یك حالات این‌جوری‌ای داشتند.

خُب، مرحوم آقای قاضی هم شاگرد این‌ها است. ایشان البته هم شاگرد پدرشان مرحوم آقای آ سید حسین هستند، هم – بعد که می‌آیند نجف – شاگرد مرحوم آ سید احمد بودند. ده سال یا دوازده سال هم شاگرد مرحوم سید مرتضای کشمیری بودند. البته در این کتابی که آقازاده‌ی مرحوم آقای قاضی – مرحوم آ سید محمدحسن – نوشتند، می‌گویند ایشان پیش مرحوم آسید مرتضای کشمیری تلمّذ نمی‌کرده، از مصاحبت او استفاده می‌کرده؛ لکن در همان کتاب یا در نوشته‌های مرحوم آقای آ

سید محمدحسین طهرانی دیدم - یادم نیست الآن کجا خواندم - مرحوم آقای قاضی می‌گوید من نماز خواندن را از آ سید مرتضای کشمیری یاد گرفتم. شما ببینید معانی این کلمات چقدر عمیق است. ماها هم نماز می‌خوانیم و خیال هم می‌کنیم که نمازِ خوب می‌خوانیم. این مردِ عارفِ بزرگی که سال‌ها پیشِ پدرش در تبریز تربیت شده بود و پیش رفته بود، وقتی می‌آید نجف [و] ده سال پیش مرحوم آ سید مرتضای کشمیری می‌ماند، می‌گوید من نماز خواندن را از او یاد گرفتم. آن وقت، شاگردهای مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی نقل می‌کنند که ایشان با همه‌ی [گرفتاری] - خیلی گرفتار بوده در زندگی، عائله‌ی سنگین و فقر و مشکلات - وقتی وارد نماز می‌شد، از همه‌ی دنیا غافل می‌شد؛ یعنی آن‌چنان غرق در ذکر و خشوع و توسّلْ در حال نماز بود که از همه‌ی عالم فارغ می‌شد. خُب، این یك گذرگاه فوق‌العاده‌ای است؛ گذرگاه خاص‌الخاص است. برای ماها از این جهت حجّت است که ما بفهمیم این هم هست؛ این مقامات، این حرکت، این سلوك، این خلوص در راه خدا هست.

... بالاخره خیلی مهم است که شخصیت‌های این‌جوری احیاء بشوند، شناخته بشوند، معرفی بشوند؛ منتها در معرفی این‌ها، از آدم‌های خبره استفاده کنید؛ یعنی کسانی بیایند درباره‌ی این‌ها حرف بزنند که بتوانند مقامات این‌ها را - لااقل در لفظ، در زبان - برای ماها بیان کنند که ما یك استفاده‌ای ببریم، بهره‌ای ببریم؛ و الّا صِرف [بیان] مقامات علمی و فقهی - که در حدّ اعلی این‌ها داشتند - کافی نیست برای معرفی امثال شخصیتی، مثل مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی.[1]

۳. مطالعه کتاب‌های عالمان وارسته

استاد محمدرضا حکیمی در توصیه به جوانان می‌گوید:

طلاّب جوان باید با توجه تامّ و تمام، کتاب‌های بزرگان سلف را بخوانند و مطالب و مسائل و مباحث پُرمایه و غنی بسیاری را که در آن کتاب‌ها آمده است، ببینند و بفهمند و تبیین‌های درست و اصیل و صادقانه و عالمانه آن را درك کنند؛ زیرا روحیه‌ی علمی که از خواندن کتاب‌های بزرگان قدیم، امثال شیخ صدوق، شیخ مفید، سیّد رضی و سیّد مرتضی، شیخ طوسی و فارابی، بیرونی و ابن‌سینا و ... به دست می‌آید، از کمتر کتاب دیگری قابل استفاده است.[2]

رهبر معظم انقلاب دام‌ظله با بیان خاطره‌ای از آیت‌الله خوشوقت، بر انتشار و مطالعه‌ی آثار تأثیرگذار تأکید می‌کند:

آقای خوشوقت می‌گفتند: می‌خواستم کتاب «لقاءالله» را چاپ کنم؛ لذا نزد امام رفتم و گفتم: شما

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگ‌داشت حضرت آیت‌الله سید علی قاضی، ۱۳۹۱/۴/۲۶.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۵۰۵.

یک تقریظ بنویسید. امام گفتند: نه! این را چاپ نکن! برو «المراقبات» را چاپ کن، که آن مؤثّرتر و بهتر است. ایشان هم آمده بود و چاپ کرده بود. بنابراین، عرفان این‌هاست؛ عرفانْ لفظ نیست! کسی بود که آشنا و دوست نزدیک ما بود و در عرفان هم تسلّط داشت. حالا بنده که خودم وارد نبودم؛ امّا کسانی که وارد بودند می‌گفتند ایشان در عرفان نظری در حوزه‌ها نظیر ندارد. به اعتقاد من، او هیچ حظّی از عرفان نداشت. جلسه داشتیم، نشسته بودیم، گفته بودیم، شنیده بودیم؛ امّا می‌دانستم آن آقا واقعاً هیچ حظّی از عرفان نداشت؛ در حالی‌که عرفان نظری‌اش هم از همه بهتر بود.[۱]

آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله در جمله‌ای به یکی از مدرسان حوزه فرمود:

به طلبه‌ها سفارش کنید همان‌طور که بعد از نماز صبح، قرآن قرائت می‌کنند، دو صفحه کتاب اخلاقی مرحوم ملا احمد نراقی را هم مطالعه کنند.[۲]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله نیز نقش مطالعه‌ی آثار اخلاقی را در رشد معنوی مهم و تأثیرگذار می‌داند:

ای عزیزان من! کتب و روایات و اندرزهای اخلاقی، موجبات تنبّه شما را فراهم می‌نمایند و آمادگی برای کسب اخلاق حسنه و دوری از سیّئه به شما می‌دهند.[۳]

استاد محمّدحسن قاضی می‌گوید:

ایشان (مرحوم آیت‌الله سید علی قاضی) به سیّد بن طاووس بسیار علاقه‌مند بودند و کتاب «اقبال» ایشان دایماً همراهشان بود.[۴]

۴. اندیشیدن در دستورالعمل‌ها و نامه‌های قله‌های تهذیب

در دستورالعمل‌ها و نامه‌های اهل تزکیه، الگوهایی ارائه شده که اندیشیدن در آن‌ها نیز زمینه را برای الگوپذیری فراهم می‌سازد. آیت‌الله احمدی میانجی رحمه‌الله فرمود:

این کتاب «کشف المحجة لثمرة المهجة» را که وصیت‌نامه ابن‌طاووس به فرزندانش می‌باشد، بخوانید. ابن‌طاووس در این کتاب، خطاب به پسرش می‌فرماید: پسرم! حضرت مریم یک زن بود، برایش از آسمان مائده می‌آمد. تو از یک زن کمتر نباش! پسرم! مادر حضرت موسی علیه‌السلام یک زن بود، ولی آن‌چنان به خدا ایمان و اعتماد داشت و پسرش را به رود نیل انداخت، تو از زن کمتر مباش![۵]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸۹/۸/۴.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۳۰۱.

۳. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۵۴.

۴. شمس الشموس، عطش، ص۳۳۷.

۵. حسن‌زاده، اسوه پارسیان: شرح حال و نکته‌های اخلاقی از آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی، ص۱۰۸.

ج) وظیفه‌شناسی

شناخت وظیفه و عمل به آن در هر زمانی، مسأله‌ی بسیار مهمی است که از عهده‌ی همه برنمی‌آید. توجه به سخنان بزرگان و عالمان آگاه به زمان است که می‌تواند در این شناخت، راهنمای خوبی باشد. مقام معظم رهبری دام‌ظله درباره‌ی وظیه‌شناسی می‌فرماید:

> ما باید بدانیم امروز وظیفه‌ی ما چیست؟ با چه دنیایی طرفیم؟ نگویید من یک مسجد کوچک را اداره می‌کنم. امروز هر روحانی، ولو با یک نفر طرف باشد و یک مخاطب داشته باشد، باید مسائل اسلامی را با توجه به اوضاع عالَم و با تلّقی درست از مسائل اسلامی، به آن یک نفر بگوید؛ چون آن یک نفر هم جزو این جامعه‌ی انقلابی و مبارز است. چنین نیست که گمان کنیم فقط آن روحانی‌ای که با توده‌های میلیونی مردم روبه‌روست، بایستی افکار روشن اسلامی و مسائل صحیح سیاسی و مفاهیم دنیای روز را بداند و به مردم بگوید؛ و آن کسی که با چهار نفر آدم روبه‌روست یا امام جمعه‌ی یک شهر کوچک یا روحانی یک مسجد است، لازم نیست این چیزها را بداند! خیر؛ چنین نیست.[1]
>
> باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه چیست. نمی‌شود گفت به من ربطی ندارد. امروز هر روحانی و هر عمامه به سر، به مقتضای تلّبس به این لباس، موظّف است از حکومت اسلام و حاکمیت قرآن دفاع کند؛ هرکس هرطور می‌تواند.[2]

شناخت وظیفه که مقدمه‌ی عمل به آن محسوب می‌شود، موضوع دیگری است که در زمره‌ی ابعاد شناختی قرار گرفته و زمینه را برای رشد معنوی طلبه فراهم می‌کند. در این مجال، به نشانه‌ها و برخی از مهم‌ترین وظایف طلبگی اشاره می‌شود.

نشانه‌های وظیفه‌شناسی

۱. شناسایی نیازها

بررسی و تشخیص نیازهای مختلف فرهنگی - اجتماعی، گامی مهم در وظیفه‌شناسی محسوب می‌شود. این‌که دانشمندان بزرگی به کتاب‌نویسی برای کودکان پرداخته‌اند، ناشی از همین نیازشناسی ایشان بوده است.

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما و روحانیون استان چهارمحال و بختیاری در شهرکرد، ۱۳۷۱/۷/۱۵.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما و روحانیون استان لرستان، ۱۳۷۰/۵/۳۰.

فیلسوف و مفسر بزرگ، علامه طباطبایی رحمه‌الله برای کودکان کتاب نوشته است و شاگردش علامه مطهری رحمه‌الله نیز کتابِ «داستان راستان» نوشته است. یکی از دانشمندان مصری به نام عبدالفتاح عبدالمقصود، که حدود ۳۰ جلد کتاب مهم نوشته است، در سنّ پیری گفت: می‌خواهم برای بچه‌ها کتاب بنویسم. حالا فهمیدم که اثر بچه‌ها از بزرگ‌ترها کمتر نیست و نیازشان بیش‌تر است.[۱]

۲. حضور در محل نیاز

افتخار خود من این است که یک بسیجی باشم. سعی کرده‌ام این‌جوری عمل کنم. سال آخر ریاست جمهوری - دو، سه ماه مانده بود به آخر ریاست‌جمهوری من - در یکی از دانشگاه‌ها برای یک جمع دانشجو صحبت می‌کردم و به سؤالات پاسخ می‌دادم. یکی از سؤالات این بود که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه کار کنید و شغلتان چه باشد؟ گفتم: اگر امام قدس‌سره به من بگوید برو بشو رئیس عقیدتیِ سیاسی فلان پاسگاهِ مرزیِ منتهی‌الیه جنوب شرقی کشور، من با افتخار می‌روم آن‌جا و مشغول خدمت می‌شوم! اگر این کار از من برمی‌آید و این کار را از من می‌خواهند، من حاضرم و به آن‌جا می‌روم؛ توطین نفس کردم. این را از باب این‌که شما فرزندان من هستید، به شما دارم می‌گویم. صحبت پدر - فرزندی است؛ نمی‌خواهم راجع به خودم صحبت بکنم. هرجا و در هرزمانی به شما نیاز هست، آن‌جا حاضر باشید. این می‌شود بسیجی؛ بسیج یعنی این.[۲]

اطرافیان شهید [آیت‌الله سید محمدباقر] صدر از ایشان شنیدند، با وجود آن‌که یک مرجع مسلّم تقلید بود و در سراسر جهانِ تشیع، مقلّدین بی‌شماری داشت، می‌گفت:

من آماده‌ام که حتّی در یکی از روستاها، نماینده‌ی امام خمینی باشم.[۳]

هم‌چنین مرحوم آیت‌الله سعادت‌پرور با طرح یک سؤال می‌فرمود:

ای عزیزان من! بشر را یک مردن است؛ در راه وظیفه باشید بهتر است، یا برترک وظیفه؟[۴]

---

۱. بهشتی، خاطرات استاد، ص۲۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۶/۲/۳۱.

۳. «یادمان شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر»، مجله شاهد یاران، ش۱۸، اردیبهشت ۱۳۸۶، ص۷۰.

۴. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۳۱.

۳. تفکیک بین وظیفه‌ی خود و خدا

یکی از یاران [شهید] بهشتی رحمه‌الله در خصوص این نگاه او می‌گوید:

یادم هست یک روز در مجلس خبرگان به ایشان گفتم که خیلی به شما توهین می‌کنند. مخصوصاً آن روزهایی که قانون اساسی داشت بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کرد، شعارهای تندی علیه ایشان داده می‌شد و گروهک‌ها شدیداً این عزیز را مورد انتقاد، بلکه بهتر بگویم مورد انتقام خودشان قرار داده بودند. من به او اعتراض کردم که شما چرا از خودتان دفاع نمی‌کنید؟! جمله‌ای گفت که بسیار راهگشا بود. فرمود: این آیه‌ی قرآن را خوانده‌ای؟ «**إِنَّ اللهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذينَ آمَنوا.**»[۱] عرض کردم: بله. فرمود: ببین، در آیه، خداوند یک وظیفه‌ای برای ما مقرر کرده و یک وظیفه‌ای برای خودش مقرر فرموده است. آن وظیفه‌ای که برای ما بیان فرموده، این است که حرکت ما باید از جوهره‌ی ایمان سرشار باشد و وظیفه‌ای که برای خودش مقرر کرده، این است که اگر دید که عمل ما توأم با ایمان است، از ما دفاع کند؛ بنابراین دفاع بر عهده‌ی من نیست، ایمان و جوهره‌ی ایمان به عهده‌ی من است.[۲]

۴. پرهیز از تملّق‌گویی و تملّق‌شنوی

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله اجتناب از تملّق را از لوازم وظیفه‌شناسی و عمل به آن می‌داند و می‌نویسد:

ای عزیزان من! همیشه در فکر آن باشید [که] وظیفه‌ی خود را انجام دهید. در هر لباس و با هر کس و در هر مقام، نه تملّق به کسی گویید و نه در فکر آن که تملّق از کسی بشنوید نسبت به خود.[۳]

یکی از دانشمندانی که در تعبیرِ خواب نیز وارد بود، به حضور آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله آمد و گفت: شخصی در خواب دیده است: «تمام صفحات قرآن از بین رفته و تنها یک صفحه آن باقی است»؛ و من تعبیر کرده‌ام که آن صفحه باقی مانده، حضرت‌عالی هستید! آقای بروجردی از چاپلوسی او بسیار ناراحت شد؛ به طوری که با او دعوا کردند و با تندی به او فرمودند: «چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟!»[۴]

هم‌چنین کسانی که نزد ایشان بودند، نقل می‌کنند:

آیت‌الله [بروجردی رحمه‌الله] را پیش از فوتشان خیلی ناراحت دیدیم که می‌گفتند: خلاصه، عمر ما

---

۱. حج، آیه ۲۲.

۲. ویژه‌نامه‌ی روزنامه جمهوری اسلامی، تیر ۱۳۸۰، ص۲۸؛ ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۱۳۹.

۳. سعادت‌پرور، همان، ص۳۰.

۴. محمدی اشتهاردی، داستان دوستان، ج۵، داستان ۷۸.

گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم. یك نفر به عادتی که همیشه در مقابل صاحبان قدرت تملّق و چاپلوسی می‌کنند، خیال کرد که این‌جا هم جای تملّق و چاپلوسی است. گفت: آقا! شما دیگر چرا؟! ما بیچاره‌ها این حرف‌ها را باید بزنیم. شما چرا؟! بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته‌اید؛ این همه شاگرد تربیت کرده‌اید؛ این همه آثار کتبی به یادگار گذاشته‌اید؛ مسجدی به این عظمت ساخته‌اید؛ مدرسه‌ها در کجا و کجا ساخته‌اید و... . وقتی این را گفت، ایشان جمله‌ای فرمودند که حدیث است: «**اَخلِصِ العَمَلَ فَاِنَّ النّاقِدَ بَصیرٌ**».[۲]

وظایف طلبگی

۱. کسب قوّت علمی

مقام معظم رهبری دام‌ظله در اهمیت تقویت علمی طلاب می فرماید:

من مشهد درس رسائل و مکاسب می‌گفتم، هرچند وقت یک‌بار هم ما را می‌گرفتند، زندان می‌بردند، شاگردهای ما متفرّق می‌شدند؛ بعد که از زندان می‌آمدیم، درس را شروع می‌کردیم، باز جمع می‌شدند می‌آمدند؛ شوق مبارزه و ملاحظه‌ی حال بنده -آن کتک‌خوریِ ویژه‌ای که ما آن روز از دستگاه داشتیم- گاهی آنها را نسبت به این درسی که ما به آنها می‌دادیم، دچار تردید می‌کرد؛ حالا جزئیّات فرمایش شیخ در مکاسب یا مثلاً کفایه که مراد از عبارت این است [را وقتی می‌گفتم]، من می‌دیدم دچار تردیدند؛ همیشه من به اینها می‌گفتم: بچّه‌های عزیز من! بدانید اگر درس نخوانید نمی‌توانید تأثیرگذار خوبی باشید؛ به اینها می‌گفتم بی‌مایه فطیر است، باید درس بخوانید. اگر می‌خواهید افکارتان، پیشنهادهایتان، خصوصیّات برجسته‌ای که روحیّه‌ی شما بحمدالله از آن برخوردار است، در جامعه تأثیر بگذارد، باید باسواد باشید، باید درس بخوانید، باید ملّا باشید. درس را جدّی بگیرید؛ نگویید حالا دنیا دارد براساس پیشرفت‌های فنّی و فنّاوری و مانند اینها اداره می‌شود، ما نشسته‌ایم داریم مثلاً فرض کنید حاشیه‌ی ملّاعبدالله می‌خوانیم یا فرض کنید منطق مظفّر می‌خوانیم! نه، این منطق مظفّر را باید بخوانید؛ این کتاب نحو را یا کتاب صرف را به‌عنوان مقدّمه

---

۱. فِی حِکَمِ لُقْمَانَ فِیمَا أَوْصَی بِهِ ابْنَهُ أَنَّهُ قَالَ یَا بُنَیَّ تَعَلَّمْتَ بِسَبْعَةِ آلَافٍ مِنَ الْحِکْمَةِ فَاحْفَظْ مِنْهَا أَرْبَعَةً وَ مُرَّ مَعِی إِلَی الْجَنَّةِ أَحْکِمْ سَفِینَتَکَ فَإِنَّ بَحْرَکَ عَمِیقٌ وَ خَفِّفْ حَمْلَکَ فَإِنَّ الْعَقَبَةَ کَئُودٌ وَ أَکْثِرِ الزَّادَ فَإِنَّ السَّفَرَ بَعِیدٌ وَ أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِیرٌ (شیخ مفید، الاختصاص، جلد النص، بعض وصایا لقمان الحکیم لابنه، ص۳۴۱)؛ در سفارش‌های لقمان علیه السلام به پسرش آمده است: ای پسرم! هفت هزار حکمت آموخته‌ام ؛ امّا تو چهار تا از آنها را حفظ کن تا با من به بهشت بیایی : کشتی‌ات را محکم کن؛ زیرا دریایت عمیق است. بارت را سبك کن؛ زیرا بالا رفتن از گردنه، سخت است . توشه را زیاد بردار؛ زیرا سفر، طولانی است. عمل را خالص گردان؛ زیرا ارزیاب، بیناست.

۲. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۱۲۳.

باید بخوانید؛ این کتاب فقه را و کتاب اصول را باید بخوانید تا بتوانید به‌عنوان یک روحانی - که حالا عرض خواهم کرد روحانی یعنی چه- اثرگذار باشید. باید درس خواند. ما در بین روحانیّون کسانی را داشتیم که ازلحاظ مبارزه چیزی کم نداشتند، امّا ازلحاظ علمی، نصاب لازم را نداشتند؛ اینها نتوانستند تأثیر قابل توجّهی در پیشرفت این مبارزه یا در ایجاد این حرکت عظیم بگذارند. آن کسی توانست که - مثل امام- در حدّ نصاب کامل بود. درس بخوانید! این توصیه‌ی اوّل من است؛ درس را جدّی بگیرید.[۱]

تقویت ادبیاتِ عربی، یکی از مقدمات لازم برای کسب توان‌مندی علمی است. یکی از اطرافیان حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ می‌گوید:

روزی با پنج نفر از دوستان به محضر حضرت آقا [آیت‌الله بهجت] در منزلشان رسیدیم. ما را توصیه به فراگیری کامل لغت عربی کردند و آن را برای همه لازم دانستند و فرمودند: تُرک و فارس ندارد. همه بایستی به اندازه‌ای که می‌توانند اعتقادات خود را مستدلاً بدانند. باید یاد بگیرند و حداقل روزی نیم‌ساعت عربی بیاموزند. البته خیلی هم آسان است. ما خودمان آن را مشکل کرده‌ایم. مثلاً «صرف میر» و «صمدیه» و غیره را، نویسندگان این کتب به جهت اثبات و تثبیت علم خود آن‌ها را تحریر کرده‌اند؛ وگرنه با روشی آسان‌تر و ساده باید این‌ها برای مردم نوشته شود که همه فرا بگیرند؛ چون در این زمان با روش‌های بسیار ساده، دین را از دست مردم می‌گیرند؛ و همه باید برای استدلال و رد کردن منحرفین، لغت عربیه را بلد باشند. از یک نفر که بهایی شده بود، پرسیدند: چه شد که بهایی شدی؟ گفت: مدتی بود یک مبلّغ بهایی مرا تبلیغ به مرام خود می‌کرد؛ ولی من حرف‌های او را رد می‌کردم. یک روز به من گفت: بلدی نماز بخوانی؟ گفتم: آری. گفت: دو رکعت نماز بخوان. من مشغول نماز شدم و چون به سجده نماز رسیدم و در حال سجده گفتم: «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، او گفت: دیگر بس است. مقصود من حاصل شد. تو همیشه این‌طور نماز می‌خوانی؟ گفتم: آری. گفت: پس امروز حاجتت برآورده شد؛ زیرا یک عمر است این لفظ را می‌گویی و در این جمله، کلمه «اعلی» هست که همه اجماع دارند بر این‌که «اعلی» نام باب بهایی‌ها می‌باشد، و «بحمده» یعنی به من بده (این شخص از اهالی روستایی در اطراف مشهد بود که «بحمده» در زبان آن‌ها، یعنی به من بده)! پس تو از خدا می‌خواهی که این باب و این دین را به من بده! و اینک حاجت تو برآورده شد! و من بالآخره عاجز شدم و تسلیم گشتم و بهایی شدم. پس ملاحظه می‌کنید که با چه سادگی، این روستایی ساده‌دل را منحرف کردند! که انسان از ادله آن‌ها به خنده می‌افتد.[۲]

---

۱. بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه استان تهران، ۱۳۹۶/۶/۶.

۲. شمس الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۳۴-۱۳۵.

۲. تلاش طاقت‌فرسا در عرصه‌ی تعلیم و تربیّت

وقتی علامه سید عارف حسینی به وسیله‌ی حکومت زندانی شد، راهپیمایی عظیمِ شیعیانِ پاکستان شکل گرفت و عده‌ای در زندان به ایشان پیوستند و سید عارف، در زندان شروع به تدریس کرد! بعد از این‌که دولت به مطالبات شیعیان تمکین کرد و خواست ایشان را آزاد کند، سیّد عارف گفت: «من کلاسِ درس در زندان برپا کرده‌ام و تا این درس تمام نشود، از زندان بیرون نمی‌آیم.»[۱]

سید [مهدی قزوینی] بعد از این که چند بهار از جوانی و میان‌سالی خویش را در حوزه‌ی نجف به آموختن دین پرداخت، احساس مسؤولیت کرد و راهی شهر حلّه و ذوالکفل در جنوبِ عراق شد. بیان صریح و دانش گسترده‌اش، همراه با رفتارهای آمیخته به زهد و وارستگی و تقوا و مردم‌داری، تأثیر خویش را بر مردم آن دیار آشکار ساخت؛ به گونه‌ای که جمعیتِ زیادی از اهل سنّت، گروه گروه به سوی این عالم فرزانه گرایش یافتند و افزون بر صد هزار نفر از اعراب و عشایر جنوب عراق - که با تشیّع بیگانه بودند - شیعه شدند. شاگرد نامدارش میرزا حسین نوری [صاحب مستدرک الوسایل] می‌نویسد:

> سید [مهدی قزوینی] به خودم گفت: من در اوایل که به حلّه رفته بودم، مشاهده نمودم حتّی شیعیان آن دیار از نشانه‌های شیعه بودن، جز بردن مردگان خود به نجف، چیزی نمی‌دانستند و با سایر احکام و آموزه‌های مکتب شیعه، بیگانه و جاهل بودند. با تلاش و کوشش او تحوّل بسیار خوبی در آنان به وجود آمد که بیشترشان در شمار شیعیان واقعی قرار گرفتند[۲،۳].

۳. انسان‌سازی

انسان‌سازی، وظیفه‌ی اصلی یک طلبه است؛ همان طور که مقام معظم رهبری فرمود:

> طلبه‌ی جوان وقتی که وارد حوزه‌ی علمیه می‌شود و درس حوزه را می‌خواند و برنامه‌ی حوزه را عمل می‌کند، چشمش به این است که بتواند در این حرکتِ عظیم مردمی نقش بیافریند؛ نه لزوماً نقشی همانند نقش امام؛ نقش‌های آگاهی‌بخش و هدایت کننده مثل نقش پیامبران. آن‌قدر آدم‌سازی و پرورش انسان‌های والا و باایمان مهم است که اگر یک روحانی همّت خود را صرف کند و در طول

---

۱. کرمانشاهانی و علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۱۱۲؛ به نقل از: مجله شاهد یاران، ش۵۰، ص۴۸.

۲. نوری، مستدرک الوسائل، ج۲، ص۴۰۱.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۸، ص۱۷۶-۱۷۷.

زمان بتواند تعدادی انسانِ مناسب و استوار را بسازد، کار بزرگی را انجام داده است. طلبه‌ی جوان و فاضل جوان به فکر آن است که در این حرکت عظیم مردمی، در این خطّ مستقیمی که نظام الهی و اسلامی به سمت آن سرانجامِ بسیار درخشان و بزرگ خود حرکت می‌کند، بتواند نقش ایفا کند و این حرکت را حتمیّت و تسهیل ببخشد.[۱]

۳. آزاداندیشی

حضرت امام قدس‌سره روح آزاداندیشی را به شاگردان خود منتقل می‌کرد و از آنان می‌خواست که مطالب را تعبّدی نپذیرند. مرحوم آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی می‌گویند:

امام در درس با بزرگان علمی که در مسیر قرون، فکر را به اوج بلندی رسانده بودند، پنجه می‌افکندند و از عهده برمی‌آمدند. شاگردان و دوستان و همکاران ما هم از درس ایشان تغذیه می‌کردند و تقویت می‌شدند. ایشان در همان حال که با بزرگان علمی مبارزه‌ی علمی داشتند و پنجه می‌افکندند، برای ایجاد شجاعت در شاگردان می‌فرمودند: حرف مرا که می‌شنوید، تعبّدی نپذیرید. فکر بکنید، استدلال بکنید، در مقام بحث، فکرتان را آزاد نگه دارید و نگویید استاد گفته است. استاد گفته باشد. خودتان فکرتان را به کار بیندازید.[۲]

۴. تقویت بنیان‌های اعتقادی جوانان

شما [طلاب] امروز با این چالش [تبیین و تعلیم دین در ابعاد مختلف، از جمله رشد دادن فکر و عقل مردم و رفع شبهات] مواجه‌اید و مسأله‌ی شما مهم‌تر و دشوارتر است از مسأله‌ی علامه‌ی حلی یا مسأله‌ی علامه‌ی مجلسی یا مسائل علمای بزرگی که در طول تاریخ بوده‌اند. با آن‌ها قابل مقایسه نیست. امروز نشر افکار باطل، نه فقط به وسیله‌ی ابزارهای ارتباط جمعیِ فراوان - مثل رادیو، تلویزیون، اینترنت و انواع و اقسام روش‌های الکترونیکی - انجام می‌گیرد، بلکه از شیوه‌های هنری هم استفاده می‌شود. امروز در دنیا پول خرج می‌کنند و فیلم‌های گران‌قیمت می‌سازند؛ برای این‌که غیر مستقیم فکری را وارد ذهن‌ها کنند یا فکری را از ذهن‌ها بیرون بیاورند. یکی از مهم‌ترین نقاط آماج این کارها، افکار دینی و به‌خصوص افکار اسلامی است. البته بعد از برپا شدن

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم در مدرسه‌ی فیضیه، ۱۳۷۹/۷/۱۴.
۲. ستوده، پابه‌پای آفتاب، ج۳، ص۳۹.

جمهوری اسلامی، به‌خصوص افکار شیعه هم آماج همین چیزها قرار گرفته است. شما شاید شنیده باشید که در سرزمین فلسطین به وسیله‌ی صهیونیست‌ها، یا در امریکا کنفرانس‌های شیعه‌شناسی تشکیل می‌شود و کسانی روی آرا و لایه‌های فکری و شکل اجتماعی شیعیان تحقیق می‌کنند. این برای این است که بتوانند با شیعه مبارزه کنند. باید شیعه را بشناسند تا بتوانند با او مبارزه کنند.

شبهات زیاد است. شما اگر در میان جوانان بروید، می‌بینید جوان خوبِ ما هم گاهی در ذهنش شبهه وجود دارد. ایرادی هم ندارد؛ شبهه به ذهن همه می‌آید. نباید به جوان ایراد گرفت که تو چرا شبهه داری. وقتی ذهن فعّال و کارگر شد، شبهه به ذهن می‌آید. بر عهده‌ی ما طلبه‌هاست که این شبهه‌ها را با پیشگیری یا با درمان برطرف کنیم. چالش عمده‌ی امروز شما این است؛ چه کار می‌خواهید بکنید؟ خطاب من، هم به بزرگان حوزه‌هاست، هم به طلاب و فضلای جوان حوزه‌ها. چه کار می‌خواهید بکنید؟ درس را باید خواند. یقیناً مطوّل و شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه و درس‌های خارجِ معمول سنتیِ ما لازم است. من قبلاً گفتم بی‌مایه فطیر است. علوم عقلی کلام و فلسفه حتماً لازم است؛ اما آیا این‌ها کافی هم هست؟ من به شما عرض می‌کنم: نه، کافی نیست. ما در برنامه‌های کاریِ خود، باید جریان خلّاق فکری‌ای را که در حوزه‌های ما بحمدالله از دوره‌ی قبل از ما شروع شده و تا حدودی اتّساع هم پیدا کرده است، وسعت و عمق بیش‌تری بدهیم. کسی مثل مرحوم علامه‌ی طباطبایی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم پیدا شد. ایشان، هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم می‌توانست درس خارج فقهِ مفصّلی بدهد؛ هم می‌توانست درس خارجِ اصول مفصّلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم می‌دانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد بر این‌که این‌ها لازم است. او گفت من می‌بینم که دارند تفکرات و فلسفه‌ی کاذب «مارکسیستی» را در ذهن‌ها جا می‌دهند. نمی‌شود با توضیح المسائل این‌ها را پاسخ دهیم. توضیح المسائل جای خودش را دارد. جواب این شبهه‌ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نوشت. یکی از تربیت‌شده‌های او مرحوم شهید مطهری است. کاری که شهید

مطهری کرد، امروز باید همه‌ی فضلای جوان درصدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند.

شهید مطهری به عرصه‌ی ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده‌ترین سؤالات ذهنیت جامعه‌ی جوان و تحصیل کرده و روشنفکر کشور را بیرون کشید و آن‌ها را با تفکّر اسلامی و فلسفه‌ی اسلامی و منطقِ قرآنی منطبق کرد و پاسخ آن‌ها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت؛ از مسأله‌ی عدل الهی و قضا و قدر و علل گرایش به مادیگری بگیرید - که مسائل، بیش‌تر ذهنی و عقلی است - تا مسائل مربوط به زنان، تا مسائل مربوط به خدمات متقابل ایران و اسلام، که این هم تلاشی بود برای روشن کردن ذهن‌ها. آن روز عده‌ای با گرایشِ ایران‌مداری می‌خواستند با اسلام مبارزه کنند. ایشان گفت نه، اسلام به ایران خدمت کرده؛ ایران هم به اسلام خدمت کرده. «خدمات متقابل ایران و اسلام» همان‌قدر ارزش دارد که کتاب «عدل الهی» شهید مطهری. مرحوم شهید مطهری نمونه‌ی یك شخصیت روحانیِ متناسب با زمان است که می‌تواند در چالش اول، کارِ درست بکند و اقدام بجا انجام دهد. البته شبیه ایشان باز هم داشتیم و بحمدالله امروز هم داریم. امروز در قم فضلای جوانی به این کارها مشغول هستند؛ خوب هم مشغول هستند. من با بعضی از آن‌ها و آثارشان آشنایم؛ اما این در حوزه‌های ما باید به صورت یك جریان اصیل در بیاید. همه باید خود را با این حرکت و این جریان آشنا کنند.[۱]

این روحیه‌ی دلسوزی برای حفاظت از عقاید نسل جوان، حتّی از دوران تحصیل در مرحوم آیت‌الله ایازی وجود داشت؛ به گونه‌ای که در آن دوران به تأسیس تشکّل‌هایی از جوانان برای مقابله‌ی فکری با منحرفان اقدام کردند. ایشان می‌فرمایند:

> در طول سال‌هایی که در قم اشتغال داشتم، در هر سال تابستان که حوزه تعطیل بود، به زادگاهم می‌آمدم. فقط سه تابستان با بعضی از دوستانِ طلبه در مدرسه‌ی مروی تهران بودم. در شمال به قدر امکان بیکار نبودم، بلکه مطالعات جنبی داشتم و گاهی فصل تابستان، مصادَف با ماه مبارک رمضان بود و شب‌ها پس از اقامه جماعت در مسجد کاظمی «رستمکلا» که در مجاورت خانه‌ی ما

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

بود، منبر می‌رفتم. در غیر ماه مبارک، بنا به درخواست عده‌ای از مؤمنان، از مرحوم آیت‌الله کوهستانی و صلاح‌دید معظم‌له، در مسجد جامع «رستمکلا» نماز مغرب و عشا اقامه‌ی جماعت می‌کردم و جمعیّت فراوانی از جوانان و کهن‌سالان شرکت فعّال داشتند. در آن روزها، بازار تشکیل احزاب سیاسی داغ بود و به نام‌های مختلف سیاسی، جوانان را جذب کرده و عضوگیری می‌کردند؛ به‌ویژه «حزب توده» که یکی از احزاب چپ «مارکسیست» بود و «ارتش سرخ» از آن‌ها حمایت می‌کرد. در همین موقع، احساس مسؤولیت نمودم که با این وضعی که پیش آمده، جوانان ما به انحراف کشیده می‌شوند و عقاید مذهبی آن‌ها را تضعیف می‌کنند؛ لذا لازم است یک گروه اسلامی از جوانان نسبتاً تحصیل کرده، نه تحت عنوان حزبی، بلکه به عنوان هیأت مذهبی که در قیامت بر دیگر گروه‌ها حجّت بوده و دارای منطق اسلامی قوی باشند، تربیت کنیم تا بتوانند در مناظره با گروه‌های مختلف، آن‌ها را مجاب کنند. لذا پیشنهاد نمودم و جوانانی که شایستگی داشتند، پاسخ مثبت دادند و هیأتی تشکیل شد و برای آنان کلاس درسی به عنوان بحثِ اصول عقاید اسلامی و فروعِ فقهی ایجاد نمودم.[۱]

۵. آشنایی با شبهات و پاسخ‌گویی به آن‌ها

آقای [آیت‌الله لطف‌الله] صافی [گلپایگانی] با وجود مشغله‌های زندگی، تدریس در حوزه، تشکیل کلاس‌های تفسیر قرآن و فعالیت‌های دیگر اجتماعی، هم‌چنان در درس‌های آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله شرکت می‌کرد و جزو هیأت استفتای ایشان بود. در آن زمان، آقای صافی سی سال بیش‌تر نداشت و شاید جوان‌ترین فرد در هیأتِ استفتا بود. کار اصلی هیأتِ استفتا این بود که در جلسه‌ای دور هم می‌نشستند و پرسش‌های شرعی و فقهی را مطرح می‌کردند و با توافق همه‌ی اعضا و با استناد به مبنای فقهی آقای بروجردی، جوابی برای آن تهیه می‌کردند. آن‌گاه به خدمت آقای بروجردی می‌رفتند و استفتائات را همراه با پاسخ‌هایشان برای آقا می‌خواندند. آقا هم گاه پاسخ‌ها را می‌پذیرفتند و گاه نیز جنبه‌های دیگری برای آن می‌فرمودند.

آن روز، جلسه‌ی هیأتِ استفتا بود و همه‌ی اعضا دور هم جمع شده و مشغول بررسی استفتائات بودند که ناگهان حاج آقا احمد بروجردی، پسر آقای بروجردی با ناراحتی وارد

۱. امیری سوادکوهی، ایازی از ملکوت، ص۷۳.

اتاق شد و بعد از عذرخواهی از اعضا، به آقای صافی گفت: «آقا فرمودند بعد از تمام شدن جلسه، به خدمت ایشان بروید. مطلب مهمی پیش آمده است.» وی بعد از گفتن پیام آقا به سرعت از اتاق بیرون رفت.

آقای صافی که تمام فکرش پیش حرف‌های حاج آقا احمد بود، با خودش گفت: «توی این چند سالی که حاج آقا احمد را می‌شناسم، هیچ وقت تا این حد، او را عصبانی و ناراحت ندیده‌ام. احتمالاً اتفاق مهمی افتاده است.» آن وقت سعی کرد همه‌ی حواس خود را معطوف به جلسه کند. جلسه‌ای که به نظر او، یکی از طولانی‌ترین جلسات هیأت استفتا بود. جلسه که تمام شد، وی زودتر از بقیه از جلسه بیرون آمد. از یک راهروی تنگ و باریک گذشت و به اتاق آقا رسید. آقای بروجردی پشت میز کارش نشسته و توی فکر بود. آقای صافی که وارد شد، آقا مجله‌ای را که روی میز بود، برداشت و به او داد.

- یک نگاهی به این مقاله بیندازید. ببینید چه چیزها که علیه اسلام ننوشته‌اند!

آقای صافی مجله را گرفت و به آن نگاه کرد. مجله برایش آشنا بود. بارها آن را روی میز آقا دیده بود. او می‌دانست که این مجله از هند برای آقا می‌آید. نگاهی به عبارت بالای مقاله انداخت: «تأثیر بودا در مذهب اسلام.»

حالا علّت ناراحتی آقای بروجردی و حاج آقا احمد را فهمیده بود. مقاله را خواند و منتظر، کناری ایستاد. آقا همان‌طور که با افتخار سر تا پای شاگرد جوان خود را نگاه می‌کرد، گفت: «پسرم، از تو می‌خواهم که هر چه زودتر یک جواب برای این مقاله بنویسی تا برای مجله بفرستم.»

- اما آخر... آقا من ... !

- می‌دانم که می‌توانی. من به قلمت ایمان دارم. پس زودتر برو و جواب آن را بنویس. اگر کتابی، چیزی هم خواستی، بگو تا حاج احمد برایت بیاورد.

آقای صافی حرفی نزد. پذیرفت و قول داد که هر چه زودتر، جواب آن مقاله را برای آقا بیاورد. او آن شب تا صبح بیدار ماند و کتاب‌های زیادی درباره‌ی بودا، چگونگی شکل‌گیری آن و جایگاه اسلام خواند و فردای آن روز جواب مقاله را نوشت و برای استاد برد.

استاد بعد از خواندن جواب مقاله، دستی روی شانه‌ی شاگردش زد. او از اعتماد به نفسی که در چهره‌ی کنجکاو آن جوان ریزنقشِ گلپایگانی موج می‌زد، احساس شادی می‌کرد.

- احسنت پسرم! احسنت! می‌دانستم که از عهده‌ی این کار مهم برمی‌آیی؛ می‌دانستم.

آن وقت مقاله را امضا کرد و دستور داد تا جواب مقاله، هر چه زودتر پُست شود. مدتی بعد، مجله که جواب مقاله در آن چاپ شده بود، به دست آقای بروجردی رسید.[1]

آیت‌الله میانجی همیشه به طلبه‌ها سفارش و تأکید می‌کرد خوب درس بخوانید تا به شبهه‌های فراوانی که مثل باران به کشور ایران سرازیر شده، پاسخ‌گو باشید. روحانی باید دقت نماید، ببیند که این مطلب که به نام اسلام در جامعه مطرح می‌شود و به چاپ می‌رسد، مطابق معیارهای واقعی هست یا نه؟ روحانی وظیفه‌اش این است که مُهر استاندارد به آن مطالب بزند و لازمه‌اش این است که خوب درس بخواند. سپس فرمودند: جزوه‌ی کوچکی درباره‌ی توحید در اصفهان چاپ شده بود. آوردند و مطالعه کردیم. در این چند صفحه ناقابل، بیست اشکال اساسی وجود داشت! این مطالب که هیچ ارتباطی با اصول اسلام ندارد، به خورد جوانان داده می‌شود.[2]

شهید بهشتی از آغاز طلبگی، خود را مسؤول پاسخ‌گویی به شبهاتِ جوانان می‌دانست. وی می‌گوید:

> من خوب یادم می‌آید زمانی‌که خیلی جوان بودم، شاید ۱۶-۱۷ سالم بود. یک مدت کوتاهی بود که درس طلبگی می‌خواندم. هم‌کلاسی‌های دبیرستانی‌ام با من بحث می‌کردند پیرامون مسائل اسلامی. یکی از حرف‌هایی که آن موقع در ذهن آن‌ها کرده بودند و می‌پرسیدند، می‌گفتند: «آقا حضرت علی علیه‌السلام وقتی از خانه می‌خواست به مسجد بیاید، آیا می‌دانست که آن‌جا به او حمله می‌کنند یا نه؟ خُب، اگر می‌دانست یا احتمال قابل ملاحظه‌ای می‌داد و قرائن نشان می‌داد، چطور بی‌پروا به مسجد آمد که شهید بشود و عالم اسلامی، علی را از دست بدهد؟» پاسخی که آن زمان به آن‌ها می‌گفتم این بود که علی علیه‌السلام در آن خط حکومتی بود که پس‌رو و پیش‌رو را نفی می‌کرد. اگر از آن خط منحرف می‌شد و در خط پس‌رو و پیش‌رو می‌افتاد، می‌دید آرمانش قربانی شده و علی ترجیح می‌داد، علی قربانی بشود، ولی آرمانش قربانی نشود! این هنوز در ذهن من مانده که

۱. اعتمادی، حیات نیکان (۱۱): آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، ص۲۴-۲۶.
۲. حسن‌زاده، اسوه پارسایان، ص۷۲.

آن موقع‌ها در همان سنین به این هم‌سن و سال‌ها مطلب را این‌جور می‌گفتم و وجدان آن‌ها هم می‌پذیرفت.[۱]

آیت‌الله مجتهدی هم، طلاب را به آماده شدن برای پاسخ‌گویی به شبهات فراخوانده و مطالعات گوناگون را لازمه‌ی آن می‌دانند:

شما طلاب علوم دینیه، نباید مثل دیگر اهلِ خانواده‌تان پای تلویزیون بنشینید؛ زیرا شما با آن‌ها فرق دارید، بلکه داخل اتاقی بروید و مشغول درس و مطالعه شوید؛ زیرا جوانان امروز، جوانان روشنفکری هستند و سؤالاتی برای ایشان مطرح می‌شود و فقط با خواندن کتاب‌های حوزه و درسی، نمی‌توان پربار بود و باسواد شد و جواب سؤالات آن‌ها را داد؛ بلکه در کنار کتاب‌های درسی، و به جای دیدن فیلم و سریال و دور هم جمع شدن و وقت را به بطالت گذراندن، کتاب‌های مختلف را مطالعه کنید تا در صحبت‌هایتان به آن‌ها استدلال کنید. هرچه انسان برروی آیات و روایات دقت و تحقیق کند و در آن‌ها تعمّق کند، درهای علوم و معارف بی‌پایان الهی به رویش بیش‌تر باز می‌شود و نورِ علم وقتی در دل قرار بگیرد، ارتباط انسان با ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام هم زیاد می‌شود.[۲]

البته هم‌چنان که از بیانات رهبر معظم انقلاب دام‌ظله نیز استفاده شد، پاسخ‌گویی به شبهات نیازمند برخورداری از مبانی اعتقادی قوی و آشنایی با فنون پاسخ‌گویی است.

۶. روشنگری در فتنه‌ها

مهم‌ترین برهه‌ای و زمان و مکانی که تبلیغ آن‌جا معنا می‌دهد، جایی است که فتنه وجود داشته باشد. بیش‌ترین زحمت در صدر اسلام و در زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، زحمات مربوط به منافقین بود. بعد از پیغمبر، در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام زحماتی بود که از درگیری و چالش حکومت اسلامی با افرادی که مدّعی اسلام بودند، به وجود می‌آمد. بعد هم همین‌جور؛ در دوران ائمه علیهم‌السلام هم همین‌جور؛ دوران غبارآلودگی فضا. و الّا آن وقتی که جنگ بدر هست، کار دشوار نیست؛ آن وقتی که در میدان‌های نبرد حاضر می‌شوند، با دشمنانی که مشخص است این دشمن چه می‌گوید، کار دشوار نیست. آن وقتی مسأله مشکل است که امیرالمؤمنین در مقابل کسانی واقع می‌شود که این‌ها مدّعی اسلامند و معتقد

۱. ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۱۵-۱۶.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۳.

به اسلام هم هستند. این‌جور نبود که معتقد به اسلام هم نباشند، از اسلام برگشته باشند؛ نه، معتقدند به اسلام؛ راه را غلط می‌روند، هواهای نفسانی کار دستشان می‌دهد. این، مشکل‌ترین وضع است که افراد را به شبهه می‌اندازد؛ به طوری که اصحابِ عبدالله بن مسعود می‌آیند خدمتِ حضرت، می‌گویند: «اِنّا قَد شَکَکنا فِی هَذا القِتال!»[1] چرا باید شک کنند؟ این شکِ خواص، پایه‌ی حرکت صحیح جامعه‌ی اسلامی را مثل موریانه می‌جود. اینی که خواص در حقایقِ روشن تردید پیدا کنند و شک پیدا کنند، اساس کارها را مشکل می‌کند. مشکلِ کار امیرالمؤمنین، این است. امروز هم همین است. امروز در سطح دنیا که نگاه کنید، همین‌جور است؛ در سطح داخل جامعه‌ی خودمان که نگاه کنید، همین‌جور است. تبیین لازم است.[2]

۷. شناخت ارزش ولایت فقیه

شاخص مهم دیگر مکتبِ سیاسی امام بزرگوار ما، پاسداری از ارزش‌هاست، که مظهر آن را امام بزرگوار در تبیین مسأله‌ی ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده‌اند مسأله‌ی ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت‌های خلاف واقع و دروغ و خواسته‌ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظامِ سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. این‌که گاهی می‌شنوید تبلیغات‌چی‌های مجذوبِ دشمنان این حرف‌ها را می‌پراکنند، مربوط به امروز نیست. از اول، همین جریانات و دست‌آموزها و تبلیغاتِ دیگران، این حرف‌ها را مطرح می‌کردند. ... ولایت فقیه - طبق قانون اساسی ما - نافی مسؤولیت‌های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور غیرقابل سلب است.

ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظِ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.[3]

---

۱. ما در حقانیت این جنگ شک داریم. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۱۸۶؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج۳۲، ص۴۰۶)

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از اساتید، فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۹/۸/۲.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره)، ۱۳۸۳/۳/۱۴.

امروز حکومت اسلامی و ولایت فقیه جزو واضحاتِ فقه اسلامی و اعتباراتِ عقلایی است؛ یعنی اگر انسان بخواهد با تکیه به اعتبارات عقلایی حرف بزند، این نظریه جزو روشن‌ترین و واضح‌ترین و قابل دفاع‌ترین نظریه‌هاست؛ اما این را با شیوه‌های گوناگون - با تشبیه آن به حکومت کلیسا و حکومت سلطنتی و غیره - در ذهن‌ها مخدوش می‌کنند. این‌ها مبارزه لازم دارد.[۱]

آیت‌الله مدنی ﷺ منزلت بلند رهبری را در جامعه اسلامی به خوبی درک کرده بود و از آغاز دوران طلبگی، وجود یک مرکز دینی و سیاسی را برای جهان اسلام لازم می‌دانست. او بر این اعتقاد بود که «هرکس با پیشوایان و رهبران دینی، مخالفت ورزد، به عذاب‌های دنیوی و اخروی گرفتار می‌شود». وی در این خصوص می‌گوید:

> رهبران راستین، به طرف خودشان دعوت نمی‌کنند. نمی‌خواهند به مقام و ثروت‌های شخصی خود بیفزایند. فقط می‌خواهند آشنایی خلق با خدا کامل باشد و راه را نشان دهند؛ به آن حدّ که انسان‌ها بتوانند رابطه‌شان را با خداوند - تبارک و تعالی - محکم سازند.[۲]

او به امام خمینی ﷺ نیز عشق می‌ورزید و خاضعانه خود را مطیع امام ساخته بود و خالصانه می‌گفت:

> ما تمام دنیا را با یک انگشت رهبر عوض نمی‌کنیم.[۳]

آیت‌الله مصباح یزدی نیز که از دقیق‌ترین آگاهی‌ها از ارزش ولایت فقیه و شخص رهبری برخوردار است، می‌فرماید:

> اگر امثال بنده، شبانه‌روز تسبیح به دست بگیریم و فقط خدا را شکر کنیم که خدا چنین رهبری را به ما داده، والله معتقدم که از عهده‌ی شکر این نعمت برنمی‌آییم![۴]

یکی از دوست‌داران شهید بزرگوار آیت‌الله دستغیب، در بیان خاطره‌ای می‌گوید:

> سال آخر عمر بابرکت عارف ناسک، شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب بود. بنده به لحاظ معضلات خاصّی که در کردستان پیش آمده بود - از جمله استانداری وابسته به حزب جمهوری منصوب شده بود که در منطقه با جمع ما و نیروهای نظامی و انتظامی ناهماهنگ بود و هرچه هم به

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب مدرسه‌ی علمیه آیت‌الله مجتهدی، ۱۳۸۳/۳/۲۲.

۲. «شهادت آیت‌الله مدنی، جلوه اخلاص»، مجله گلبرگ، ش۴۳، شهریور۱۳۸۲.

۳. همان.

۴. خبرگزاری رجا، سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی در جشن عمامه‌گذاری طلاب مدرسه‌ی معصومیه‌ی قم، کد خبر: ۲۵۶۵۲، تاریخ: ۱۳۸۸/۹/۱۸.

بالا منتقل می‌کردیم، مؤثر واقع نمی‌شد و هم‌چنان برخی از بزرگان کشور از ایشان حمایت می‌کردند -، تصمیم گرفتم مطلب را به حضرت امام ﷺ منتقل کنم. وقتی هماهنگ شد و خدمت حضرت امام ﷺ رسیدم، هم حیا کردم و هم در محضر ایشان از طرح این مسائل پشیمان شدم. لذا مصمّم شدم، حل مشکلات را از راه‌های دیگری پیگیری کنم. چون از نظر روحی به شدت متأثر شده بودم، به نظرم رسید با ارادت و ارتباط ویژه‌ای که با آیت‌الله دستغیب داشتم، به شیراز رفته و به محضر قدسی ایشان برسم، شاید مقداری آرام بگیرم.

از بس ناراحت بودم، در شرایط اوج ترورهای منافقین و خطراتی که وجود داشت، تنها و بدون محافظ به شیراز رفتم. بعد از نیمه شب به شیراز رسیدم. برای استراحت به هتلی رفتم و صبح اوّل وقت، بدون اطلاع قبلی به دفتر آن شهید بزرگوار رفتم. وقتی وارد شدم، مسؤول دفتر ایشان پرسیدند: شما فلانی هستید؟ گفتم: از کجا شناختید یا مطلع شدید؟ گفتند: آقا بعد از نماز صبح به من فرمودند: امروز اوّل صبح، فلانی می‌آید. برای من ملاقات دیگری نگذارید! عجیب‌تر از این اطلاعِ غیبیِ آن بزرگوار، گشودن گره قلبی من قبل از طرح مشکل بود. ایشان در همان ابتدای صحبت و قبل از این‌که بنده مشکلات خاصّ خود و منطقه را شرح دهم، به من فرمودند: فلانی! به نظر شما عالی‌ترین نعمتی که در این دنیا، خداوند عزوجل نصیب بعضی انسان‌ها می‌کند، که رنگی بهشتی دارد و بالاتر از آن نیست، چیست؟ عرض کردم: خود حضرت عالی بفرمایید. فرمودند: بالاترین نعمت برای انسان‌های عادی که خود مظهر ولایت الهی نیستند، این است که خداوند، زندگی عادی دنیوی آن‌ها را با شکل دادن حکومت ولایی در زمانشان تحت ولایت خود قرار دهد که خواب و خوراک، تلاش و عبادت و همه چیز آن‌ها تحت ولایت، سامان داده شود. این نعمت در مقطع‌های محدود و کمتری [از تاریخ] برای انسان‌ها شکل گرفته است. امروز با ولایت امام خمینی که با تشکیل حکومت، سایه‌اش بر همه‌ی زندگی ما گسترده شده، خداوند، این نعمت را به کلّ جامعه‌ی ما عطا فرموده است.

ایشان به گریه افتادند و بعد فرمودند: من مثل روشنی این روز و آفتاب، ولایت این امام بزرگوار را، ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و ولایت معصومین علیهم‌السلام را، ولایت خدا می‌دانم. بعد ادامه دادند: ماها که نماینده‌ی امام هستیم، در مرکز این نعمت قرار داریم و از هیچ چیزی نباید گله‌ای داشته باشیم. از ناراحتی روحی‌ای که داری، استغفار کن! در برابر این نعمت اصلی و بزرگی که خداوند به خصوص نصیب ماها کرده، این گرفتاری‌ها، هَوَن و ناچیز است.

این ملاقات شاید حدود دو هفته‌ای قبل از شهادت ایشان بود. بعد از صحبت با بنده، جمعی از عزیزان بسیجی که در عملیاتی زخمی شده بودند، پس از گذاردن معالجه و ترخیص از بیمارستان، خدمت ایشان رسیدند. این شهید بزرگوار به آنان فرمود: جای زخم‌های بدن شما، هم نور قیامت

است و هم شافع دیگران در روز جزا.
سپس ایشان در حالی که اشک می‌ریختند، فرمودند: چون خداوند نعمت این زخم‌ها را نصیبتان کرده، به شکرانه‌ی این نعمت، در شب جمعه‌ی این هفته، برای من دعا کنید؛ تا خداوند مرا که توفیق رفتن به جبهه و آن گونه شهادت‌ها را ندارم، لااقل با چند زخم در بدنم، که در راه او به وجود آمده باشد، بپذیرد.[۱]

در فرازی از وصیت‌نامه‌ی شهید حجت الاسلام عبدالله میثمی آمده است:
برادران عزیزم! ... نکند خدای ناکرده در دسته‌بندی‌ها و جبهه‌بندی‌های مذهبی بیفتید که معنویتِ روحانیت از شما گرفته می‌شود؛ ناگهان می‌بینید از روحانیت به جز لباسش برایتان نمانده است. به این طرف و آن طرف ننگرید. فقط نگاه کنید به نایب امام زمانتان تا فریب نخورید. در گرداب غیبت‌ها و تهمت‌ها نیفتید؛ خدا گواه است که این بدگویی‌ها ایمان را می‌خورد و انسان را از روحانیت اخراج می‌کند و لذت مناجات با خدا را از بین می‌برد.[۲]

۸. تقویت نظام اسلامی

مقام معظم رهبری دام‌ظله می‌فرماید:
امروز هر کس برای تعلیم و تربیت وارد حوزه می‌شود، باید این در ذهنش باشد که من امروز به اندازه‌ی وسع و توانم، طلبه‌ی فاضل، مدرّس معروف، مرجع یا از ارکان حوزه می‌شوم تا به نظام جمهوری اسلامی و مسؤولانش کمک کنم. طلبه باید از ابتدا تا پایان، این روال و مسیر را در نظر داشته باشد. این باید در حوزه‌ی علمیه به یک فرهنگ تبدیل شود.[۳]

موضع شهید محمدباقر صدر نسبت به انقلاب اسلامی، پشتیبانی مطلق و بی‌چون و چرا بود. این موضوع به‌ویژه در شخصیت امام خمینی قدس‌سره کاملاً روشن و آشکار بود. ایشان به‌رغم این‌که عالم و مرجعی مستقل بود و طبعاً به شخصیت دیگری اتّکا نداشت.

در فرازی از وصیت‌نامه‌ی شهید حجت الاسلام مصطفی ردانی‌پور آمده است:
... از امام اطاعت کنید که عصاره اسلام است. او را تنها نگذارید که نماینده حجت بن الحسن عجل‌الله‌فرجه‌الشریف است.[۴]

---

۱. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۲۲۱-۲۲۳.
۲. «فرهنگ مقاومت»، روزنامه کیهان، ۸۷/۲/۲۳، ص۹؛ کرمانشاهانی و علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۱۶۴.
۳. بیانات مقام معظم رهبری، در دیدار با روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، ۱۳۷۴/۹/۱۶.
۴. بنی‌لوحی، بوی باران، ص۱۲۲.

د) بصیرت سیاسی - اجتماعی

بینش و بصیرت سیاسی - اجتماعی، یکی از وظایف مهم و اساسی طلاب حوزه‌های علمیه به شمار می‌رود. رهبر معظم انقلاب اسلامی دام‌ظله علاوه بر علم و تقوا، آگاهی سیاسی - اجتماعی را لازمه‌ی حیاتِ طلبگی می‌داند و می‌فرماید:

باید درس بخوانید. آدم این لباس را بپوشد و درس نخواند، یک چیز بی‌معنا است. ... می‌دانید که علمِ تنها هم کافی نیست. اگر علم باشد و تقوا نباشد، صد رحمت به آن‌جایی که علم نیست! علم بی‌تقوا، چیز بسیار خطرناکی است. امروز شما اگر عالم هم باشید، بسیار باتقوا هم باشید؛ اما زمان‌تان را نشناسید، آن وقت آسیب‌پذیر و لغزش‌پذیر و کم‌فایده خواهید بود؛ آن طوری که دیگر حکایتش فصل مفصلی است. «**الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ.**»[1] ما کسانی را دیدیم که عالم هم بودند، بی‌دین هم نبودند؛ اما در دورانی که می‌توانستند برای اسلام و مسلمین مفید واقع بشوند، مفید واقع نشدند؛ بعضاً حتّی خدشه‌ها و ضررهایی هم وارد کردند! پس، شد علم و تقوا و آگاهی سیاسی و اجتماعی؛ که این آگاهی، سلاحی است که در اختیار شما قرار دارد. با این سه خصوصیت، باید سربازان خط مقدم هم باشید. بله، اگر طلبه‌ای با این خصوصیات، واقعاً سرباز خط مقدم انقلاب و اسلام بود، ارزشش خیلی بالا می‌رود و خیلی شیوایی پیدا می‌کند.[2]

آثار بصیرت

۱. تشخیص دوست و دشمن

در بیانات رهبر معظم انقلاب آمده است:

پاکیزگی، پارسایی، پاک‌دامنی، آگاهی، روشن‌بینی، روشنفکری و آشنایی با مسائل جامعه و جهان، پایه‌های اصلی است. ممکن است انسان، عالم و باتقوا هم باشد، اما چون دنیا را نمی‌شناسد، سرش را پایین بیندازد و راه بیفتد؛ یک وقت ببیند مقدار زیادی از جاده دور شده است. ما چنین اشخاصی داشته‌ایم؛ آدم‌های خیلی خوب، مؤمن و عالم؛ اما خطّ جبهه را گم کرده‌اند. وقتی انسان قطب‌نما نداشته باشد، راه را زود گم می‌کند. اغلب شما جوان‌ها دوران جنگ را درک نکرده‌اید. در جبهه، انسان زود راه را گم می‌کند. یک وقت خیال می‌کند که دارد به طرف دشمن تیراندازی می‌کند؛ اما چون درست جهت‌یابی نکرده، می‌بیند به‌طرف نیروی خودی دارد تیراندازی می‌کند! ما کسانی را دیدیم که به جای این‌که تیراندازی معنوی‌شان را به‌طرف دشمن بکنند، لوله‌های توپخانه‌شان را

---

۱. کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۶.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از روحانیون، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰.

طرف جبهه‌ی خودی گرفتند و تا هرجا که توانستند، جبهه‌ی خودی را کوبیدند! در دوران مبارزات، ما این را دیدیم و علّت هم براثر ناآگاهی است. باید آگاهی کسب کنید. روشن‌بینی و روشنفکری‌تان را نگه دارید و اراده و همّت و خستگی‌ناپذیری را در خود حفظ و تقویت کنید.[۱]

هم‌چنین ایشان در سخنرانی دیگری فرمود:

یك عدّه به خاطر عدم بصیرت و عدم فهم و عدم تشخیص، آتش را روی سر خودی‌ها می‌ریزند! امان از وقتی که این عدم فهم و عدم تشخیص، با برخی از اغراض و ضعف‌های اخلاقی توأم شود؛ که اگر شد، واویلاست! وظیفه، سنگین و کار، بزرگ است؛ اما در مقابل، بحمدالله شما توانا و جوان و متراکمید؛ متفرق و پراکنده نیستید. حوزه‌های علمیه محل تجمّع و تراکم و مرکز شعاع‌اند؛ بایستی نور خودشان را به همه‌ی مراکزی که به آن نور احتیاج دارند، بپاشند.[۲]

۲. فراهم ساختن تجهیزات لازم

در زندگیِ پیچیده‌ی اجتماعیِ امروز، بدون بصیرت نمی‌شود حرکت کرد. جوان‌ها باید فکر کنند، بیندیشند، بصیرت خودشان را افزایش بدهند. معلمانِ روحانی، متعهّدان موجود در جامعه‌ی ما از اهل سواد و فرهنگ، از دانشگاهی و حوزوی، باید به مسأله‌ی بصیرت اهمیت بدهند؛ بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع؛ این بصیرت‌ها لازم است. وقتی بصیرت بود، آن وقت شما می‌دانید با کی طرفید، ابزار لازم را با خودتان برمی‌دارید. یک روز شما می‌خواهید توخیابان قدم بزنید، خُب، با لباس معمولی، با یک دمپایی هم می‌شود رفت توخیابان قدم زد؛ اما یک روز می‌خواهید بروید قله‌ی دماوند را فتح کنید، او دیگر تجهیزات خودش را می‌خواهد. بصیرت یعنی این‌که بدانید چه می‌خواهید، تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید.[۳]

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب مدرسه‌ی علمیه آیت‌الله مجتهدی، ۱۳۸۳/۳/۲۲.
۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما و روحانیون در مصلّای رشت، ۱۳۸۰/۲/۱۲.
۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار عمومی با مردم چالوس و نوشهر، ۱۳۸۸/۷/۱۵.

۳. عزت‌مندی در برابر دشمن

حضرت امام ﷺ عزّت کشور در برابر جهان‌خواران را حاصل حرکت همراه با بصیرت روحانیت معرفی کرده و در «منشور روحانیت» فرموده‌اند:

> من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت، جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلّت و عار در برابر امریکا و جهان‌خواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلابی چیزی برایمان نمانده بود.[۱]

۴. حفظ نظام

حفظ موجودیت انقلاب، کار اول ماست که در استمرار نظامِ جمهوری اسلامی تجّسم یافته است. به همین خاطر، امام ﷺ مکرر می‌فرمودند: حفظ نظام اسلامی، واجب‌ترین فریضه است. انقلاب، از نظام جمهوری اسلامی جدا نیست. نباید کسی خیال کند که این دو از هم جدا هستند. تجّسم انقلاب، نظام جمهوری اسلامی است که همه‌ی قُلدرهای دنیا دست به دست هم داده بودند تا او را ریشه‌کن کنند.[۲]

حفظ نظام اسلامی تا آن‌جا اهمیت دارد که آیت‌الله بهاءالدینی با بینشِ عمیق خود، تشخیص دادند که ممکن است ادامه‌ی درسِ خارج قضا به تضعیفِ نظام منجر شود؛ از این رو، ایشان درس خود را تعطیل کردند:

> پس از پیروزی انقلاب - چون دادگاه‌های کشور به نظر «روح‌الله» عمل می‌شد - بنده درس خارجِ قضا را تعطیل کردم، مبادا نتیجه‌ی بحث ما مخالفت با نظرهای ایشان تلّقی شود و موجب اختلاف و یا تضعیف نظام گردد![۳]

---

۱. امام خمینی، صحیفه امام، ج۲۱، ص۲۸۸.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم بیعت بسیجیان نمونه‌ی کشور، ۱۳۶۸/۴/۶.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۷۲۵.

مصادیق بصیرت

۱. آینده‌نگری و دوراندیشی

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند:

المؤمنون هُمُ الّذينَ عَرَفوا مَا أَمامَهُم؛[۱]

مؤمنان کسانی هستند که آینده‌ی خویش را می‌شناسند.

نیز فرمودند:

مَن تَوَرَّطَ فِی الأُمورِ بِغَیرِ نَظَرٍ فِی العَواقِبِ فَقَد تَعَرَّضَ لِلنَّوائب؛[۲]

کسی که بدون تدبر و پایان‌اندیشی در کارها وارد شود، خود را در معرض بلاها و مصیبت‌ها افکنده است.

در بیانات مقام معظم رهبری دام‌ظله درباره‌ی آینده‌نگری و دوراندیشی آمده است:

یکی از خصلت‌های مهم دیگر ایشان [شهید بهشتی] این بود که به روزمرگی سرگرم نمی‌شدند. این خصلت از خصوصیات آدم‌های بزرگ دنیاست. آقای بهشتی همیشه افکار بلند مدتی داشتند؛ مثلاً وقتی مسؤولیت دستگاه قضایی را به عهده گرفتند، بعد از چند ماهی از ایشان پرسیدم، بالاخره چه شد و چه کردید؟ آقای بهشتی شرح دادند که چطور حرکت کرده و پیش رفته‌اند. من در آن موقع احساس کردم که ذهن پویا و برنامه‌ریزی برای آینده که از خصوصیات ایشان بود، در این مسؤولیت خطیر نیز اعمال شده است. به نظر من، اگر در حال حاضر، طلبه‌ها و فضلا و شخصیت‌ها و عناصر سیاسی بخواهند موفقیت‌هایی را که شهید بهشتی به دست آورده را به دست آورند، باید این خصوصیت ایشان را کسب کنند؛ یعنی آینده‌نگر و دوراندیش باشند و مسائل را به صورت کلان ببینند، نه این‌که با مسائل به صورت روزانه و جزئی برخورد کنند.[۳]

البته نباید آینده‌نگری را با ترس از آینده اشتباه گرفت؛ زیرا ترس بی‌جا از آینده، مایه‌ی نگرانی، اضطراب و رکود است؛ ولی آینده‌نگری، پذیرفتن واقعیت‌ها و برنامه‌ریزی متناسب با آن برای موفقیت است. مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی در توصیف تیزبینی و آینده‌نگری استاد شهید مطهری چنین نقل می‌کند:

---

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص۲۵.

۲. نوری، مستدرك الوسائل، ج۲، ص۳۸۰.

۳. «یادمان هفتم تیر، سال‌روز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش»، مجله شاهد یاران، ش۸، تیر۱۳۸۵، ص۶.

امّا نکته‌ی آخری که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم، مسأله‌ی تیزبینی و روشن‌بینی و عاقبت‌اندیشی مرحوم شهید مطهری در مسایل سیاسی و اجتماعی است. مرحوم مطهری هم عالِم، هم متعلم و هم معلم بودند. همه‌ی این‌ها را داشت. ... مسایل و حوادثی که در مملکت می‌گذشت، به آن مسایل توجه داشت. هم توجه کافی مبذول می‌داشت و هم درک می‌کرد و هم در برابر این گونه حوادث، احساس مسؤولیت می‌کرد که باید بالأخره اگر یک انحرافی یا حادثه‌ی ناگواری اتفاق می‌افتد، فکری کرد.

... یادم هست که مرحوم شهید مطهری، شاید در سال ۵۲ بود، در مسجد جلیلی [تهران] که بنده امام جماعت آن مسجد بودم، چند شبی منبر می‌رفت، جوان‌ها زیاد می‌آمدند. بیشتر دانشجوها بودند. ... بحثی که ایشان در آنجا عنوان کرده بود، بحث «گریز از ایمان» بود، وی همواره عناوین خاصی را مورد بحث خود قرار می‌داد که بحث‌های روز بود.

مرحوم مطهری - برخلاف خیلی از نویسندگان - در عالم مجرّدات سیر نمی‌کردند و در فضا مطلب نمی‌نوشتند، نگاه می‌کرد، ببیند چه چیزی مورد احتیاج است، چه چیزی مورد نیاز مردم ما است، و به ویژه نسل جوان ما، تا برای آن پاسخی تهیه کند. و این قدرت را هم داشت. آن روزها بحث الحاد و مارکسیسم و مبارزات مارکسیست‌ها در ایران به اوج خود رسیده بود و در دانشگاه تهران و جاهای دیگر، بسیاری از مبارزان با آن رژیم، جوان‌هایی بودند که علایق مارکسیستی داشتند. البتّه مسلمان‌ها هم بودند. جوان‌های مسلمان و معتقد نیز در دانشگاه بودند. ولی به حسب ظاهر، غلبه با مارکسیست‌ها بود.

یادم هست که یکی از دوستان روحانی ما ... یکی از شب‌ها پای منبر بود. همان موقع که مرحوم استاد شهید مطهری در روی منبر به ملحدین و ماتریالیست‌ها و مارکسیست‌ها و این مکاتب انحرافی و التقاطی حمله می‌کرد، آن روحانی پای منبر، مرتباً خطاب به من غُر می‌زد و می‌گفت که این آقا را برای چه دعوت کرده‌اید، که این حرف‌ها را می‌زند؟ بنده پاسخ دادم: مگر چه اشکالی دارد؟ وی در جواب گفت: الآن موقع آن نیست که ما به مارکسیست‌ها حمله بکنیم. ما الآن داریم با رژیم شاه می‌جنگیم و ما مسلمان‌ها و دیگران یک دشمن مشترکی داریم، باید ما فعلاً حمله را ببریم به سوی آن دشمن مشترک متوجّه کنیم، بعد از اینکه او از بین رفت، حساب‌هایمان را تسویه می‌کنیم.

... بعد مرحوم شهید مطهری از منبر پایین آمد سپس آن دوست ما به خود وی، همین مطلب را یادآور شد و با عصبانیت به مرحوم شهید مطهری حمله کرده و گفت: این بحث‌ها چیست که شما مطرح می‌کنید؟ ... مرحوم مطهری در پاسخ فرمودند که برادر! چه هدف مشترکی!؟ مگر می‌شود که ما یک انقلابی برپا کنیم که در رأس آن لنین و استالین و مارکس و انگلس قرار بگیرند؟ آیا می‌شود گفت که ما در حرکت به جهتی حرکت می‌کنیم که با آن‌ها مشترکیم؟ ایشان گفتند که حالا بگذارید

بعداً دعواها را تمام می‌کنیم. امّا مرحوم مطهری فرمودند که اگر از الآن صف‌ها را جدا نکنیم، بعداً این‌ها خواهند آمد و خواهند گفت که «حاجی أنا شریک!» و این‌ها میراث خوار انقلاب خواهند شد. می‌گویند ما بودیم که انقلاب کردیم. و ما، ما آخوندها، ما مسلمان‌ها، جوانان مسلمان ما که در این مسیر قرار گرفتند، آیا برای این حرکت می‌کنیم که بعد دشمنان اسلام پیروز بشوند؟
این یک نکته‌ای بود که ایشان در آن زمان بیان می‌کرد و در همان زمان به خاطر این موضع گیری‌ها، مرحوم شهید مطهری، مورد حمله بسیاری از انقلابیون قرار می‌گرفت و حتّی آن‌ها در نظر داشتند که مرحوم مطهری را منزوی کنند و منزوی هم می‌کردند و بسیاری از منبرهای ایشان را تحریم می‌کردند، سخنرانی‌های ایشان را تحریم می‌کردند که جوان‌های مذهبی و مبارز برپای منبر ایشان ننشینند. ولی مرحوم مطهری ... مرعوب و مقهور جو واقع نمی‌شد.[۱]

۲. آشنایی با مناسبات دولت‌ها

مقام علمی شهید شیخ فضل‌الله نوری رحمه‌الله مورد توافق دوست و دشمن بود. او علاوه بر علوم اسلامی، از دانش‌های دیگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضیاتِ زمان آگاه بود. یکی از کسانی که شیخ را ملاقات کرده است، می‌نویسد:

مراتب علمی شیخ را هیچ کس از دوست و دشمن منکر نبود، ولکن گمان می‌کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم قطع نظر از جنبه‌ی فقاهت، از بقیه‌ی علوم هم اطلاع کافی دارند.[۲]

ناظم الاسلام می‌نویسد:

نگارنده روزی که شیخ فضل‌الله در خانه‌ی آقای طباطبایی بود، در مجلس در ضمن مذاکره، گفت: ملای سی‌صد سال قبل به کار امروز نمی‌خورد! شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی، بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد! ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول را نیز بداند.[۳]

---

۱. بخشی از سخنرانی مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی، رییس مجلس خبرگان رهبری که در اردیبهشت سال ۱۳۷۶ در مراسم هجدهمین سالگرد شهادت آیت‌الله مطهری در تالار علامه امینی دانشگاه تهران؛ «فصلنامه اندیشه صادق»، شماره ۶.
۲. ترکمان، «مکتوبات، اعلامیه‌ها، ... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل‌الله نوری»، ج۲، ص۳۲۶.
۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۱، ص۵۹۸؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص۲۵۶.

۳. آشنایی با تحوّلات کشور و جهان

طلبه‌ی ما نمی‌تواند برود توی حجره و توی پستو بنشیند، بگوید من فقط می‌خواهم مطالعه کنم؛ نه، زحمت دارد البته؛ باید زحمت را قبول کند؛ باید با مسائل جهانی آشنا بشود؛ باید بداند در کشور چه می‌گذرد؛ باید بداند در دنیا چه می‌گذرد.

بنابراین، در حوزه‌های علمی ما، بصیرت، اطلاع از مسائل جهانی، اطلاع از جریان‌های سیاسی، اطلاع از نقطه‌ای که دشمن در آن‌جا متوقف است، اطلاع از منفذی در درون صف خودی، که دشمن از آن‌جا ممکن است رخنه بکند، خیلی لازم است؛ خیلی مهم است؛ نکنیم، لنگیم؛ کاش متوقف باشیم. احتمال این هست که آن وقت آتشمان را به سمت خودی روشن کنیم.[۱]

۴. مخاطب‌شناسی

مقام معظم رهبری ضمن بیان خاطره‌ای بر اهمیت مخاطب‌شناسی تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

> یک طلبه‌ای بود، مشهد درس ما می‌آمد. بعد مدّتی بود او را توی درس نمی‌دیدم. بعد از مدّتی او را دیدم، گفتم کجا بودی؟ گفت فلان‌جا - یکی از شهرهای دور استان خراسان - مشغول تبلیغ بودم. گفتم خُب، بالاخره چی؟ گفت به نتیجه‌ای که رسیدم، این است که من هیچی برای این مردم یاد نگرفتم. گفت من هرچه بلدم، به درد این‌ها نمی‌خورد! خب، این مخاطب‌نشناسی است. مخاطب را باید شناخت؛ روستایی، شهری، تحصیل کرده. امروز ما چقدر جوان تحصیل کرده داریم. ... این‌ها جوانند، در معرض امواج تبلیغاتی و گفتمان‌های گوناگون قرار می‌گیرند. برایشان سؤال به وجود می‌آید. شما سؤال او را بدان، جوابش را آماده کن، بعد برو بنشین در مرکز پاسخ‌گویی؛ مخاطب خودت را انتخاب کن، فکر او را بدان، متناسب با فکر او و آن‌چه که نیاز اوست از کتاب و سنّت و از کلمات بزرگان، مطالب را در اختیارش بگذار.[۲]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون استان یزد، ۱۳۸۶/۱۰/۱۲.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون شیعه و اهل سنّت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

۵. شناخت اهمیّت فضای انقلابی

عزیـزان مـن! فضـای انقلابـی در کشـور، دشـمنان عنـودی دارد، دشـمنان کینـه‌ورزی دارد. بـا حاکمیـت فضـای انقلابـی در کشـور مخالفنـد؛ می‌خواهنـد ایـن فضـا را بشـکنند. شـما دیدید در یـك دوره‌ای شـهادت را زیـر سـؤال بردنـد، جهـاد را زیـر سـؤال بردنـد، شـهید را زیـر سـؤال بردنـد، نظـرات امـام را زیـر سـؤال بردنـد، پیغمبـران را زیـر سـؤال بردنـد! مسـأله ایـن نیسـت کـه فلان زیدی با ایـن مفاهیـم مخالـف اسـت؛ مسـأله ایـن اسـت کـه ایـن مخالفـت از نظر دشـمن بایـد در جامعـه مطـرح شـود؛ فضاسـازی شـود و فضـای انقلابـی بشـکند.

در حوزه‌ی علمیه، همه باید به این مسأله توجه کنند. در متن جامعه این‌جور است، طبعاً در حوزه‌های علمیه هم این‌جور است. می‌دانند که شُمای روحانی فقط یك فرد نیستید؛ مستمع دارید، علاقه‌مند دارید؛ بنابراین در محیط پیرامون خودتان اثر می‌گذارید. می‌خواهند فضای انقلابی را بشکنند، روحانی انقلابی را منزوی کنند. تحقیر بسیج، تحقیر شهید، تحقیر شهادت، زیر سؤال بردن جهاد طولانی این مردم، اگر خدای نکرده در گوشه و کنار حوزه به وجود بیاید، فاجعه است! بزرگان حوزه بایستی مواظب و مراقب باشند و مانع بشوند.[۱]

۶. شناسایی زمینه‌های نفوذ دشمن

از مهم‌ترین نمونه‌های بصیرت این است که ببینیم کدام کار ممکن است از ما سربزند که این، کمک به آن دشمن باشد؛ حواسمان باشد. بزرگان و کوچکان حوزه فرق نمی‌کند، همه باید مواظب باشند. گاهی یک حرف، یک عمل، یک اقدام، یک حرکت به نفع آن دشمن است. ما به این قصد انجام نمی‌دهیم؛ اما بعضی از چیزها تابع قصد نیست؛ اثر خودش را می‌بخشد. وقتی تیری از لوله‌ی تفنگ شلیک شد و به سینه‌ی طرف خورد، خب، طرف می‌افتد می‌میرد؛ حالا شما چه عامد باشید، چه مخطئ، فرق نمی‌کند. تأثیر این تیر در سینه‌ی او متوقف به این نیست که شما عمد داشته باشید. باید مواظب باشید خطا نکنید. در یک چنین چیزی، برای خطا کننده هم مجازات قرار داده‌اند. بنابراین باید مراقب بود کمک نشود. علاوه بر این‌که

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

کمک نشود، بایستی با آن مبارزه شود.[۱]

۷. آشنایی با چالش‌ها

البته امروز نظام اسلامی با چالش‌های بزرگی مواجه است. اگر این چالش‌ها شناخته نشود، اگر معارضه‌ها دانسته نشود - چه معارضه‌های ممکن، چه معارضه‌های واقع و موجود - نمی‌توان درست نقش ایفا کرد؛ نمی‌شود واقعیت را فهمید و با آن مواجه شد. پس مسأله‌ی بعدی این است که چالش‌های کنونی نظام چیست؟

شرط اوّلِ کسی که می‌خواهد در این راه حرکت کند، این است که بداند با چه کمین‌ها و موانعی روبه‌رو خواهد شد؛ خودش را آماده کند. «**الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس.**»[۲] عالِمِ به زمان فقط این نیست که انسان با تعدادی از مردم ارتباط دوستانه داشته باشد، یا خبرهایی از این‌جا و آن‌جا به گوش او برسد. عالِمِ به زمان کسی است که بداند در کجای دنیا زندگی می‌کند؛ صف‌بندی‌های مقابل او چیست؛ انگیزه‌های مخالفت با او کدام است؛ طرح‌هایی که این انگیزه‌ها به وسیله‌ی آن‌ها تحقّق پیدا می‌کند، چیست؟ این عالِم به زمان است. البته این مخالفت‌ها و این دشمنی‌ها هرگز دشمنی با شخص نیست؛ اما شخص باید بداند کجا قرار دارد و نظام او و راه او و اهداف او با چه چیزی مواجه است.[۳]

۸. شناخت ابزارهای دشمن

این شیطانی که حمله می‌کند، همیشه یک جور حمله نمی‌کند. شیطانِ امروز که از راه اینترنت و ماهواره و روش‌های ارتباطیِ مدرن و فوق مدرن سراغ شما می‌آید، حرف‌های مدرنی هم دارد. سخت‌افزارش را مدرن کرده، نرم‌افزار مدرن هم دارد. شبهه‌آفرینی دارد، اخلال در عقیده دارد، ایجاد تشویش در ذهن دارد، تزریق ناامیدی دارد، ایجاد اختلاف دارد.[۴]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از اساتید، فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۹/۸/۲.
۲. کسی که به اوضاع زمانش آگاه باشد، شبهه‌ها بر او هجوم نیاورد. (کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۶).
۳. بیانات مقام معظم رهبری در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه، ۱۳۷۹/۷/۱۴.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

امروز نشر افکار باطل، نه فقط به وسیله‌ی ابزارهای ارتباط جمعیِ فراوان مثل رادیو، تلویزیون، اینترنت و انواع و اقسام روش‌های الکترونیکی انجام می‌گیرد، بلکه از شیوه‌های هنری هم استفاده می‌شود. امروز در دنیا پول خرج می‌کنند و فیلم‌های گران‌قیمت می‌سازند، برای این‌که غیرِمستقیم فکری را وارد ذهن‌ها کنند یا فکری را از ذهن‌ها بیرون بیاورند.[۱]

۹. شناسایی نقاط ضعف نظام و تذکّر به مسؤولین

علما، اساتید، روشنفکران انقلابی، هنرمندان متعهد، این‌ها نگاه نقّادانه‌ی خودشان را نسبت به اوضاع فرهنگی کشور هم‌چنان داشته باشند و تذکّر بدهند. البتّه من در مورد تذکّرات، معتقدم باید با منطق محکم و با بیان روشن، نقطه نظرات صحیح را ارائه بدهند. با تهمت‌زنی و جنجال‌آفرینی، بنده موافق نیستم. با تکفیر کردن و متهم کردن این و آن، بنده موافق نیستم. اعتقاد من این است که مجموعه‌ی انقلابی کشور که بحمدالله تعداد بی‌شماری از آن‌ها در بین جوان‌های ما، در بین صاحب‌نظران ما، اساتید ما، بزرگان ما، تحصیل کرده‌های ما حضور دارند، می‌توانند با منطق محکم وارد میدان بشوند، نقّادی کنند. نقاط ضعف و نقاط منفی را به رخ ما مسؤولین بکشانند. گاهی می‌شود که مسؤول، متوجّه نیست چه دارد می‌گذرد در متن جامعه؛ امّا آن جوان در متن جامعه است، او می‌فهمد. آن عزم ملّی و مدیریت جهادی که عرض کردیم در زمینه‌ی فرهنگ، این است.[۲]

۱۰. شناسایی انحرافات و مقابله با آن

در بیانات حضرت امام خمینی قدس‌سره آمده است:

> تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهّد در طول تاریخ اسلام و تشیّع، مهم‌ترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجروی‌ها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام در همه‌ی عمر خود، تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرّف ترویج نمایند.
>
> اگر فقهای عزیز نبودند، معلوم نبود امروز چه علومی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام به خورد توده‌ها داده بودند.[۳]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۵.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۳/۱/۱.

۳. امام خمینی، صحیفه امام، ج۲۱، ص۲۷۴.

حضرت امام ﷺ خود از دغدغه‌مندترین حوزویانی بودند که انحرافات را تشخیص داده و برای مقابله با آن‌ها عزم خود را جزم می‌کردند. مرحوم آیت‌الله سید عزالدین زنجانی می‌فرماید:

در همان اوان، یکی از اتباع «کسروی»، کتابی به نام «اسرار هزار ساله» نوشت و در آن از زیارت قبور و مشاهد ائمه و از این رقم انتقاد کرده بود. من با یک عده از طلاب، خدمت یکی از مراجع وقت رفتیم که ما چه باید بکنیم؟ شرح اجمالی مضمون کتاب را به ایشان گفتم. متأسفانه ایشان با کمال خونسردی گفت: کاری نداشته باشید. «الباطل یموت بترک ذکره»[1].

فرق زیاد است میان غم‌خوار و غیرآن. اما در همان وقت به خاطر رد کردن آن کتاب، امام درس «اسفار» را تعطیل می‌کند و جواب او را می‌نویسد؛ که فعلاً به صورت «کشف الاسرار» در آمده است. یادم است که مقداری از نسخه‌ی خطی آن نوشته را به من لطف فرمود که اظهار نظر کنم که از نهایت تواضع و فروتنی ایشان و تشویق این‌جانب بود؛ نه این‌که به نظر من محتاج بود. بالآخره، با این مقاومت توانست، چنین انقلابی را بیافریند.[2]

راهکارهای کسب بصیرت

۱. تقویت مبانی اعتقادی

مقام معظم رهبری دام‌ظله در اهمیت داشتن باورهای صحیح و عمق‌بخشی به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی می‌فرمایند:

عده‌ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پُرشور بودند؛ اما متأسفانه فکر دینی آن‌ها عمق نداشت. با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد، برگ و بار انقلابی‌شان ریخت و جوشش انقلابی‌شان تمام شد! بعضی‌ها صد و هشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یک وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، چپِ چپ بودید و ما از تندروی‌های چپ‌گرایی شما را منع می‌کردیم؛ اما الآن شما رفته‌اید منتها الیه جهت مقابل و شده‌اید راستِ راست! ما همان‌جایی که قبلاً بودیم، ایستاده‌ایم و باز شما را از تندروی‌های راست‌گرایانه منع می‌کنیم! این به خاطرِ نداشتن عمق است؛ به این دلیل است که ریشه‌ی اعتقادی و فکری وجود ندارد.

---

۱. باطل را یادآوری نکنید، خودش از بین می‌رود و فراموش می‌شود.

۲. جمعی از نویسندگان مجله حوزه، آیینه‌داران حقیقت: مصاحبه‌های مجله حوزه با عالمان و دانشوران، ج۱، مصاحبه با استاد آیت‌الله سید عزالدین زنجانی؛ مجله حوزه، شماره‌ی ۷۱.

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد، بر اساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائمِ بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می‌کند. این آدمِ عمیق است. ما از این‌گونه آدم‌های متّکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه؛ متّکی به عمق نبودند. بنابراین باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد.[۱]

زیربنای قوی اعتقادی، عاملی مؤثر در ایجاد و تقویت بینش و بصیرت محسوب می‌شود. مرحوم علامه طباطبایی، با بیان خاطره‌ای از شروع درس «اسفار» در حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌فرماید:

وقتی که از تبریز به قم آمدم و درس «اسفار» را شروع کردم و طلّاب بر درس گرد آمدند و تعداد آن‌ها قریب یک‌صد نفر بود، حضرت آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله دستور دادند که شهریه‌ی طلّابی را که به درس اسفار می‌آیند، قطع کنند. چون این خبر به من رسید، متحیّر شدم که خدایا، چه کنم؟! اگر شهریه‌ی طلّاب قطع شود، این افراد بدون بضاعت که از شهرهای دور آمده‌اند و فقط ممرّ معاش آن‌ها شهریه است، چه کنند؟ و اگر من به خاطر شهریه‌ی طلّاب، تدریس «اسفار» را ترک کنم، لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید؛ لذا متحیّر بودم؛ تا بالآخره یک روز که به حال تحیّر بودم، به فکر افتادم که تفأّل بزنم که آیا تدریس «اسفار» را ترک کنم یا نه!

بعد از تفأّل که تدریس «اسفار» لازم و ترک آن در حکم کفر سلوکی است، همان روز یا روز بعد، حاج احمد آقا خادم حضرت آیت‌الله بروجردی به منزل ما آمدند و بدین‌گونه پیغام دادند که حضرت آیت‌الله می‌فرمایند: ما در زمان جوانی در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، نزد مرحوم جهانگیرخان «اسفار» می‌خواندیم؛ ولی مخفیانه و بیش‌تر از چند نفر نبودیم و خفیه به درس ایشان می‌رفتیم. اما درس اسفار علنی، در حوزه‌ی رسمی به هیچ وجه صلاح نیست و باید ترک شود.

من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغامی ببرید که این درس‌های متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول، ما هم خوانده‌ایم و از عهده‌ی تدریس و تشکیل حوزه‌های درسی آن برخواهیم آمد و از دیگران کمبودی نداریم. من که از تبریز به قم آمده‌ام، فقط و فقط برای تصحیح عقاید طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقاید باطله‌ی مادیین و غیرهم می‌باشد. بفرمایید در آن زمان که حضرت آیت‌الله با چند نفر خفیه به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند، طلاب و قاطبه‌ی مردم بحمدلله مؤمن و دارای عقیده‌ی پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی اسفار نبود؛ ولی امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود، با چند چمدان پر از شبهات و اشکالات علمی وارد

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر، ۱۳۷۹/۱۲/۹.

می‌شود. امروزه باید به درد طلاب رسید، آن‌ها را برای مبارزه با ماتریالیست و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه‌ی حقه‌ی اسلامیه را به آن‌ها آموخت. ما تدریس اسفار را ترک نمی‌کنیم؛ ولی در عین حال من آیت‌الله را حاکم شرع می‌دانم. اگر حکم کنند بر ترک اسفار، مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

مرحوم علامه طباطبایی فرمودند:

پس از این پیام، آیت‌الله بروجردی دیگر به هیچ وجه متعرض ما نشدند و ما سال‌های سال، به تدریس فلسفه از شفا و اسفار و غیرهما مشغول بودیم، و هروقت آیت‌الله بروجردی، برخوردی با ما داشتند، بسیار احترام می‌گذاردند و یک روز یک جلد قرآن کریم که از بهترین و صحیح‌ترین طبع‌ها بود، به عنوان هدیه برای ما فرستادند.[1]

تحکیم مبانی اعتقادی، نتایج دیگری نیز به دنبال دارد. خاطره‌ی زیر یکی از آن نتایج را ترسیم می‌کند:

فرزند مرحوم آقا سیّد رضی تبریزی که از علمای بزرگ نجف بوده، نقل کرد که در نجف بیماری وبا آمد و در آن زمان، امکان معالجه‌ی این بیماری وجود نداشت. شرایط به گونه‌ای بود که هر کس مبتلا به این بیماری می‌شد، از بین می‌رفت. مرحوم آقا سید رضی مبتلا به این بیماری شد و به حال احتضار افتاد. دوستان وقتی می‌دیدند کار ایشان تمام است، برای آن‌که جنازه‌ی وی زیاد روی زمین نماند و این بیماری به دیگران سرایت نکند، رفتند دنبال تهیه‌ی تابوت و امکانات کفن و دفن. اما ناگهان با شگفتی دیدند، ایشان بلند شد و نشست و گفت: من گرسنه‌ام، چیزی بیاورید بخورم. گفتند: آقا شما مریض بودید! گفت: حالا چیزی بیاورید بخورم! پس از خوردن غذا گفت: من خوب شدم، شما بروید! گفتند: چه شد؟ گفت: وقتی به حال احتضار درآمدم، دیدم شیاطین آمدند و درباره‌ی اعتقاداتم با من وارد بحث شدند و گفتند: دین تو باطل است و باید از آن دست برداری! من پاسخ آن‌ها را دادم و گفتم از دینم دست برنمی‌دارم. مدتی این مباحثه طول کشید، تا این‌که آن‌ها از نظرم ناپدید شدند. در این حال دیدم آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام تشریف آوردند و فرمودند: آقا سید رضی! خداوند تبارک و تعالی از مباحثه تو با شیاطین خوشش آمد و سی سال به عمرتو افزود. این ماجرا گذشت. آقا سید رضی به تبریز آمد و با توجه به نفوذی که در میان مردم داشت، در تبریز حدود الهی را اجرا می‌کرد، تا این‌که در زمان اشغال ایران توسط متفقین دستگیر شد. می‌خواستند او و چند تن دیگر را اعدام کنند. آن‌ها را به چوبه‌ی دار بستند؛ اما آقا سید رضی آن قدر به مکاشفه‌ای

---

۱. برخوردار فرید، آفات الطلاب، ص۱۲۰.

که برای وی پیش آمده بود، اطمینان داشت که به مأمورِ چوبه‌ی دار می‌گوید: این شَتَب[۱] را از جیب من بیرون بیاور و آن را چاق کن؛ می‌خواهم بکِشم! مأمور می‌گوید: تو عجب سیّد لوده‌ای هستی! می‌خواهیم تو را بکشیم، می‌گویی شَتَب را چاق کن! آقا سید رضی می‌گوید: من کشته نمی‌شوم! شَتَبِ خود را پای چوبه‌ی دار کشید، که دستور آمد وی را اعدام نکنند! و تا همان مدتی که امیرالمؤمنین ﷺ به او فرموده بود، زندگی کرد.[۲]

۲. شناخت عبرت‌های تاریخی

زندگی پیغمبر را میلی‌متری باید مطالعه کرد. هر لحظه‌ی این زندگی، یک حادثه است؛ یک درس است؛ یک جلوه‌ی عظیم انسانی است؛ تمام این بیست و سه سال همین‌جور است. جوان‌های ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده است. اگر شما می‌بینید اُمتی به این عظمت به وجود آمد - که امروز هم بهترین حرف‌ها، بهترین راه‌ها، بزرگ‌ترین درس‌ها، شفابخش‌ترین داروها برای بشریت توی همین مجموعه‌ی امت اسلامی است - این جور به وجود آمد، گسترش پیدا کرد و ریشه‌دار شد. والّا صِرف این‌که حق با ما باشد، ما پیش نمی‌رویم؛ حق همراه با ایستادگی. امیرالمؤمنین - بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم - در جنگ صفین فرمود: «**لا یَحمِلُ هذَا العَلَمَ اِلاّ اَهلُ البَصَرِوَ الصَّبر.**»[۳] این پرچم را کسانی می‌توانند بلند کنند که اولاً بصیرت داشته باشند، بفهمند قضیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشته باشند. صبر یعنی همین استقامت، ایستادگی، پابرجایی. این را ما باید از بعثت درس بگیریم.[۴]

آیت‌الله مصباح یزدی، ویژگی آیت‌الله بهجت ﷺ را نقل داستان‌ها یا احادیثی از اهل بیت ﷺ می‌داند که زمینه‌های بصیرت را در شاگردان ایجاد می‌کرد. ایشان می‌فرماید:

> آیت‌الله بهجت، گاهی داستانی را یا حدیثی را نقل می‌کردند که برای ما تعجب‌آور بود که ایشان چه اصراری دارند که بر مطالب معلوم و روشن تکیه می‌کنند. از جمله مطلبی که ایشان در تذکّرات پیش از درس اصرار می‌کردند، امامت امیرالمؤمنین ﷺ بود. ما تعجب می‌کردیم که ما مگر در آن حضرت

۱. چُپُق.
۲. محمدی ری‌شهری، خاطره‌های آموزنده، ص۳۸-۳۹.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان نظام به مناسبت مبعث حضرت رسول اعظم ﷺ، ۱۳۸۷/۵/۹.

شك داریم که ایشان این قدر اصرار دارند که دلایل امامت حضرت علی ﷺ را برای ما بیان کنند. یك خورده ته دلمان گله‌مند بودیم که چرا به جای این مطالب، یك چیزهایی که بیشتر حاجت ماست، مطالبی را نمی‌گویند؛ اما بعد از این‌که به پنجاه شصت سالگی رسیدیم، در بسیاری از مباحث دیدیم که آن نکته‌هایی که ایشان چهل سال پیش‌تر در درسشان درباره‌ی امامت علی ﷺ می‌فرمودند، به دردمان می‌خورد. گویا ایشان آن روز می‌دید که یك مسائلی بناست در آینده مورد غفلت و تشکیك قرار بگیرد. شاید اگر توجّه‌های ایشان نبود، ما انگیزه‌ای نداشتیم درباره‌ی این مسائل مطالعه‌ای داشته باشیم. حتّی از نکته‌هایی که ایشان چهل سال پیش بیان می‌کردند، امروز بنده در نوشته‌هایم در مورد مسائل اعتقادی یا جاهای دیگر استفاده کرده‌ام.[۱]

۳. آگاهی از اخبار روز

آیت‌الله شیخ جواد تبریزی رحمه‌الله اعتقاد داشت که حوزه باید در مسیر اسلام قرار بگیرد و نباید تحت تأثیر جریان‌ها و فرقه‌ها و حزب‌ها، از مسیر مستقیم خارج شود:

من در همان زمان که سر و صدا بود، برخلاف برخی که اهمیتی به اخبار و رادیو نمی‌دادند، اخبار را از طریق رادیو پیگیر بودم و این کار، الآن هم ترك نشده است.[۲]

۴. ارتباط مستمر با مسائل سیاسی

من همیشه به دانشجوها و طلبه‌ها می‌گویم، به شما هم عرض می‌کنم؛ و این به همه‌ی روحانیت مربوط می‌شود: باید سیاسی باشید؛ منتها نه به معنای ورود در باندها و جناح‌های سیاسی؛ نه به معنای ملعبه و آلت دست شدن این یا آن حزب یا گروه سیاسی، یا سیاست‌بازان حرفه‌ای؛ این مطلقاً مورد نظر نیست؛ بلکه به معنای آگاهی سیاسی، قدرت تحلیل سیاسی، داشتن قطب‌نمای سالم سیاسی که جهت را درست نشان بدهد. گاهی ما طلبه‌ها اشتباه می‌کنیم. قطب‌نمای ما درست کار نمی‌کند و جهت‌یابی سیاسی را درست نشان نمی‌دهد. این، چیزی نیست که به خودی خود و یک شبه به وجود بیاید؛ نه، این مُزاوَلت[۳] در کار سیاست لازم دارد. باید با مسائل سیاسی آشنا شوید، حوادث سیاسی کشور را بدانید و حوادث سیاسی دنیا را بدانید.[۴]

---

۱. باقی‌زاده، برگی از دفتر آفتاب، ص۵۳-۵۴.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۷، ص۴۶۳.
۳. اشتغال ورزیدن در کاری و رنج کشیدن در آن و اراده‌ی کاری کردن.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیون استان سمنان، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

رهبر معظم انقلاب در بیانی دیگر می‌فرماید:

باید با مسائل سیاسی آشنا شوید، حوادث سیاسی کشور را بدانید و حوادث سیاسی دنیا را بدانید. طلبه‌ها امروز به این‌ها نیاز دارند. یک گوشه‌ای نشستن، سر خود را پایین انداختن، به هیچ کار کشور و جامعه کاری نداشتن و از هیچ حادثه‌ای، پیشامدی، اتفاق خوب یا بدی خبر نداشتن، انسان را از جریان دور می‌کند. ما مرجع مردم هم هستیم؛ یعنی مورد مراجعه‌ی مردمیم و اگر خدای نکرده یک علامت غلط نشان بدهیم، یا یک چیزی که مطلوب دشمن است، بر زبان ما جاری بشود، ببینید چقدر خسارت وارد می‌کند. بنابراین، یک وظیفه‌ی مهمی که امروز ماها داریم، ارتباط با سیاست است. کناره‌گیری از سیاست درست نیست و کار روحانی شیعه نیست.[۱]

انقلابی باید بصیر باشد، باید بینا باشد، باید پیچیدگی‌های شرائیط زمانه را درک کند. مسأله این‌جور ساده نیست که یکی را رد کنیم، یکی را اثبات کنیم، یکی را قبول کنیم؛ این‌جوری نمی‌شود. باید دقیق باشید، باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید، باید از طعن و دق دیگران هم روگردان نشوید؛ اما باید خامی هم نکنید؛ مراقب باشید. مأیوس نشوید، در صحنه بمانید؛ اما دقت کنید و مواظب باشید رفتار بعضی از کسانی که به نظر شما جای اعتراض دارد، شما را عصبانی نکند، شما را از کوره در نبرد. رفتار منطقی و عقلایی یک چیز لازمی است.[۲]

مقام معظم رهبری دام‌ظله، خود نیز از دوران جوانی با مسائل سیاسی و اجتماعی، ارتباط تنگاتنگ داشتند. در مورد اُنس ایشان با موضوعات اجتماعی و سیاسی آمده است:

آشنایی‌اش با مسائل اجتماعی و سیاسی که در مشهد جوانه زده بود، در قم رشد کرد. جرایدی چون «مکتب تشیّع» پدیده‌ی تازه‌ای بود که با آن مأنوس شد. می‌گرفت، می‌خواند، به دیگران توصیه می‌کرد که بخوانند و با گردانندگانش دوست بود. «مکتب اسلام» را نیز نخوانده رها نمی‌کرد. خواندن کتاب‌هایی را که به تازگی به دنیای روحانیون و حوزه‌ی علمیه می‌رسید و در شمار آثار نو و روشنفکرانه بود، از دست نمی‌داد. «من نشریات مؤسسه وعظ و خطابه را در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹، تقریباً تا آخر مطالعه کرده بودم که مطالب بسیار خوبی در زمینه‌های گوناگون مربوط به دین و ادیان و دین‌شناسی و ادیان باستان و ادیان زمان داشت. اساتید برجسته‌ای را نیز این‌ها جمع کرده بودند که از لحاظ مطلب کمبود نداشت، فقط همین سیاست را داشتند که می‌خواستند سازمان روحانیت نباشد.»[۳]

---

۱. همان.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۳. بهبودی، شرح اسم، ص۸۳.

۵. تبعیت از مقام معظم رهبری

درباره‌ی مرحوم آیت‌الله خوشوقت آمده است:

اگر در مسائل شرعی سؤالی مطرح می‌کردیم، در هر زمینه‌ای که بود، پاسخ می‌دادند؛ ولی در بحث‌های سیاسی و حتّی موضوعاتی که کوچک‌ترین ارتباطی با نظام و انقلاب داشت، می‌فرمودند گوش به فرمان آقا باشید. ببینید نظر رهبری در این رابطه چیست.[۱]

هـ) آشنایی با فنون و مهارت‌ها

آشنایی با بعضی از مهارت‌ها برای هر انسان و برخی دیگر، برای هر طلبه‌ای مفید و گاه، لازم است. در این جا به برخی از مهارت‌ها و فنون مفید و لازم اشاره می‌شود.

۱. سخنوری

سخنوری از جمله مهارت‌های لازم برای طلاب علوم دینی است که به مدد آن، فرد می‌تواند زمینه‌ی تأثیرگذاری تبلیغی خود را فراهم سازد. برای نیل به موفقیت در این زمینه، باید به نکته‌های زیر توجه شود:

۱-۱. برخورداری از انگیزه و شوق قوی

مرحوم حجت الاسلام محمدتقی فلسفی از نوجوانی به منبری شدن علاقه‌مند بود. مادرش نیز اصرار داشت تا فرزندش منبری شود و در خدمت امام حسین علیه‌السلام باشد. وی در این باره می‌گوید:

مادرم مسأله‌ی منبررفتن را پیش آورد، که در نتیجه خط من و برادرم از هم جدا شد. مرحومه مادرم روی علاقه‌ی شدیدی که به حضرت امام حسین علیه‌السلام داشت، به پدرم گفت که فلانی باید منبری شود. پدرم می‌گفت: آن‌ها باید درس بخوانند و این با منبر جمع نمی‌شود. مادرم می‌گفت: نمی‌شود که یکی از بچه‌های من در خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام نباشد. پس باید حتماً منبری شود! خلاصه پدرم از یک طرف می‌گفت باید تحصیل من ادامه پیدا کند و مادرم از طرف دیگر اصرار داشت که باید منبری شوم. سرانجام توافق کردند که ما بچه‌ها به گفته‌ی پدرمان، از روز شنبه تا غروب چهارشنبه‌ها در اختیار درس و بحث و مدرسه باشیم و از صبح پنجشنبه و شب و روز جمعه،

۱. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۱۱۶.

من در اختیار منبر باشم.[۱]

مرحوم فلسفی از آن به بعد، اساس فعالیّت خود را منبر قرار داد و با مطالعات مستمر درباره‌ی آن و تشویق پدر و مادرش و مردم، منبرِ او از جذابیّت و کیفیّت بالایی برخوردار شد و عموم مردم نیز به منبرش توجه پیدا کردند. خود ایشان می‌گوید:

چون از اوایل کار منبر، توجه مردم نسبت به من زیاد بود، موجب تشویقم گردید. در واقع، بخشی از موفقیت من در امر منبر، مرهون همان استقبال فراوان مردم بود.[۲]

۲-۱. آموختن فن خطابه

در حین مبارزات انقلابی مردم، گروهی از فضلای مبارز و معروف، به مرحوم فلسفی پیشنهاد برگزاری کلاس فن خطابه دادند که با استقبال ایشان روبه‌رو شد. اگرچه رفتن به منزل وی، یک جرم به حساب می‌آمد و رژیم طاغوت نیز منزل ایشان را در کنترل داشت؛ ولی حضور این تعداد از روحانیان فاضل که هرکدام کم و بیش با این فن آشنا بودند، موجب دل‌گرمی وی بود و حرکات سیاسی مرحوم فلسفی را تأیید می‌کرد. استاد در این باره می‌گوید:

پس از این‌که منبرم به کلی ممنوع شد و به اصطلاح خانه‌نشین شدم، بعضی اوقات افراد مختلف - و بیش‌تر، آقایان اهل علم - برای دیدنم به منزل می‌آمدند. آمد و رفت‌ها زیاد بود. در میان واردین، ساواکی هم فراوان بود. آن‌ها مرتّب در لباس‌های مختلف می‌آمدند. ما هم چیزی نمی‌گفتیم که باعث دردسر دیگری بشود و جلسه‌ی منزل را هم منع کنند. در این بین، عده‌ای از آقایان حوزه‌ی قم از فرصت ممنوعیت منبرم استفاده کردند و یک نفر از آن‌ها به من پیشنهاد کرد که عصر هر پنج‌شنبه، برای برخی از آقایان فضلای قم که خوب درس خوانده‌اند و لایق و قابل هستند و می‌توانند منبر بروند، درباره فن سخنوری و منبر صحبت کنم. این پیشنهاد را پذیرفتم. آقایان حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر بودند. صمیمیت خوبی با هم داشتند. آن‌ها عصر[های هر] پنج‌شنبه از قم به صورت تک تک و انفرادی می‌آمدند، نه با هم و دسته جمعی؛ و همین‌طور هم از منزل خارج می‌شدند؛ چون اگر همه با هم می‌آمدند و با هم خارج می‌شدند، دستگاه آن جلسه را به هم می‌زد و نمی‌گذاشت ادامه پیدا کند.[۳]

---

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ص۵۴.

۲. همان، ص۶۱.

۳. حسینی، «نگاهی گذرا به زندگی بزرگان: مرحوم محمدتقی فلسفی»، مجله معارف اسلامی، ش۴۵، ۱۳۷۹.

۳-۱. آشنایی با سبک‌های خطابه و منبر و گزینش سبکِ مطلوب

منبر محمّدتقی [فلسفی رحمه‌الله] هر روز بیش از گذشته مورد توجّه مردم قرار می‌گرفت و تشویق مردم نقش مهمّی در موفقیت او داشت. هر چند وی استادی برای فراگیری فنون سخنوری و خطابه نداشت؛ امّا ناامید نشد و برای کسب مهارت و تجربه، در مجالس واعظانِ معروف آن زمان شرکت می‌کرد. محمّدتقی با بررسیِ روش و محتوای این مجالس، به فراست دریافت که برخی از این منبرها چنان نیست که باید باشد؛ امّا برخی دیگر مثل خطابه‌های حاج شیخ عبّاس قمی، آموزنده و سازنده است؛ زیرا با ذکر روایات اهل بیت علیهم‌السلام مردم را به راه سلامت و پاکی می‌کشاند. محمّدتقی با تأمّل در اخبار و سیره‌ی اهل بیتِ نبوّت علیهم‌السلام، به درستی تشخیص داد که منبر باید حاوی تعالیم الهی در ساختن عقاید، اخلاق، اعمال و زندگی مردم باشد و همه‌ی این موارد در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است. در نتیجه، سبك جدیدی در خطابه و منبر پدید آورد که مورد استقبال مردم قرار گرفت و به قدری شهرت و محبوبیّت یافت که حتّی ریاست مجلس شورای ملی آن زمان، از وی برای ایراد سخنرانی در دو سال پیاپی (۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ ش) در دهه‌ی آخر ماه صفر دعوت به عمل آورد و این در حالی بود که محمّدتقی نوزده بهار از زندگی خود را تجربه کرده بود.[۱]

سبك جدید ایشان آن بود که به جای مطالب خرافی و بی‌فایده، مسائل مورد نیاز اخلاقی، تربیتی و اجتماعی را بر اساس آیات و روایات و با نظم و ترتیب منطقی، همراه با داستان‌هایی از تاریخ اسلام و مباحثی از روان‌شناسی با بیانی شیرین و رسا توضیح می‌داد. در این خطابه‌ها، علاوه بر انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه، راه صحیح اصلاح و درمان را نیز ارائه می‌کرد.

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ص۶۴.

۴-۱. لحاظ کردن سطح عموم مخاطبان

فرد خطیب باید عموم افراد را مخاطب خود فرض کند و از تنظیم کردن بیانات، صرفاً برای فردی خاص اجتناب نماید. یکی از سخنوران می‌گوید:

> اوایل که بنده ملبّس شده بودم و منبر می‌رفتم، یک شب پدر ما را فرستادند مسجد آیت‌الله خوشوقت برای منبر. با سابقه‌ای که از آقای خوشوقت داشتم، رفتم بالای منبر و شروع کردم به حرف‌های بسیار عالمانه. خودم هم نمی‌فهمیدم چه می‌گویم. فقط می‌خواستم به آیت‌الله خوشوقت خودی نشان بدهم. از منبر پایین آمدم و خدمت ایشان نشستم. به من فرمودند: تو این حرف‌ها را برای من زدی؛ در حالی که من این‌ها را از تو بهتر بلدم! برای مردم ساده حرف بزن. پس سادگی خوب است؛ اما سادگی نباید به سودگی بکشد.[۱]

۵-۱. محور قرار دادن نیازها

سخنرانی مرحوم حجت الاسلام فلسفی، معمولاً بر اساس آسیب‌شناسی وسیع و دقیق مسائل مهم جامعه بود که گاه به تنهایی و گاه با کمک دوستان به آن دست می‌یازید. وی قبل از خطابه، به مطالعه‌ی عمیق و گسترده پیرامون موضوع سخنرانی می‌پرداخت و با روشی نو و زیبا آن را به شنوندگانِ حاضر در جلسه ارائه می‌کرد. از جمله مواردی که مرحوم فلسفی، عنایت ویژه‌ای به آن داشتند، مسائل جوانان و بزرگ‌سالان و تربیت و اخلاق آنان بود و این موضوع را همواره محور سخنرانی‌های خود قرار می‌داد.

وی در این آسیب‌شناسی به این نتیجه رسیده بود که جوان از یک سو دارای روحی لطیف و تأثیرپذیر است و از سوی دیگر همین افراد، آینده‌سازان کشور اسلامی و هماهنگ کننده‌ی امور جامعه می‌باشند؛ بنابراین موضوع را محور بحث‌های خود قرار می‌داد.

پدران و بزرگ‌سالان نیز که وظیفه‌ی حساس و تأثیرگذاری در امر تربیت دارند، از جمله محورهای جلسات سخنرانی ایشان بود. دلیل این سخن، اختصاص دادن چهار جلد کتاب درباره‌ی جوانان و بزرگ‌سالان و سخنرانی‌های مختلف ایشان در طول عمر بابرکتش می‌باشد.[۲]

---

۱. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۱۲۱.

۲. حسینی، همان.

۶-۱. تأثیرگذاری در عمق وجود مخاطب

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله مبلغان راسفارش می کنند که به تأثیرگذاری سطحی و برانگیختن احساسات مخاطبان اکتفا نکرده و ایجاد تأثیرات عمیق را در دستور کار خود قرار دهند:

> در لایه‌های عمیق ذهن مخاطب اثر بگذارید. اکتفا نکنید به این‌که احساسات او یا عواطف او جلب شد، راضی بشوید؛ نه. سعی کنید در آن لایه‌های عمیق ذهن اثر بگذارید تا با حوادث گوناگون از دست نرود.[۱]

۷-۱. استفاده از شیوه‌های هنرمندانه در سخنرانی

محمّدتقی فلسفی در سال ۱۳۱۹ ش که قدرت رضاخان رو به افول بود، با اصرار اقوام، لباس روحانیّت را بعد از گذشت سه سال مجدداً پوشید و به وعظ و خطابه پرداخت. با تلاش آیت‌الله سیّد ابوالقاسم کاشانی، رسماً از منبر آقای فلسفی رفع ممنوعیّت شد. حجت الاسلام فلسفی به مقایسه و ارزیابی خطابه‌ها و سخنرانی‌های مذهبی اهتمام ورزید و به بررسی نیازهای زمانه پرداخت و به این نتیجه رسید که باید از روش اهل بیت علیهم‌السلام الگوبرداری کرد. او به کاوش در روایات مشغول شد و کتاب مستدرك الوسایل محدّث نوری، از جمله کتاب‌های روایی بود که بیشتر نظرش را جلب کرد. فلسفی بعد از مطالعه‌ی روایات، کتاب‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق و تعلیم و تربیت را نیز مورد استفاده قرار می‌داد و مطالب آن را بر روایات اهل بیت علیهم‌السلام عرضه می‌کرد و نکته‌های برگزیده و پسندیده را با استفاده از آیات، روایات، تاریخ، اشعار و مسائل فقهی با توجّه به کتاب‌ها و علوم جدید و نیازهای زمانه به همگان یاد می‌داد و در این راه از آهنگ و قیافه و حرکات مناسب هر موضوع، زیرکانه بهره می‌گرفت. او چنان هنرمندانه مطالب را تفهیم می‌کرد که حتّی برخی از هنرپیشگان آن زمان هم مجذوب می‌شدند. از جمله، کسی بعد از مجلس ترحیمی که در مسجد «مجد» برگزار شده بود - بعد از پایان سخنرانی - به آقای فلسفی گفت: من با آن‌که صاحبان این مجالس ترحیم را نمی‌شناسم؛ امّا مرتّب در این مراسم شرکت می‌کنم؛ برای آن‌که از هنرهای اختصاصی شما استفاده کنم.

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

من هنرپیشه هستم و در خارج تحصیل کرده‌ام و اکنون از هنرمندان معروف ایرانم. شما یك روز واقعه‌ای از داوری‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل کردید که عده‌ای، شخصی را کشته و مالش را برده بودند و بعد برای بیان واقعه، با قیافه و لحن و ژست خاص به نقل قول از هر یك از متّهم، بازپرس و قاضی پرداختید و این حرکات و هنرمندی‌های شما برای من بسیار جالب و آموزنده بود. در این مدّت که دولت منبر شما را ممنوع کرده بود، ناراحت و عصبانی بودم که چرا دولت به هنر احترام نمی‌گذارد![1]

۲. کلاس‌داری

امروزه کلاس‌داری از شؤون جدانشدنی طلاب علوم دینی محسوب می‌شود؛ از این رو، لازم است طلاب از آغازین مراحل طلبگی با فنون آن آشنا شده و توانایی خود را در این زمینه افزایش دهند. حجت الاسلام و المسلمین قرائتی، علاقه‌مندی خود به کلاس‌داری و تشویق مرحوم آیت‌الله مشکینی را چنین شرح می‌دهد:

> بنده در حدود بیست سالگی، کلاسی برای بچه‌های قم در مسجد داشتم، که در آن‌جا مرحوم آیت‌الله ستوده رحمه‌الله و آیت‌الله صلواتی نماز می‌خواندند. من چون شاگرد آن دو بزرگوار بودم، گفتم: شما که این‌جا نماز می‌خوانید، بچه‌هایتان را بیاورید که برایشان قصه بگویم (این قضیه به چهل سال قبل برمی‌گردد). بچه‌ی آیت‌الله مشکینی رحمه‌الله هم می‌آمد و درس‌هایمان را می‌نوشت و به پدرش نشان می‌داد. یک روز آیت‌الله مشکینی از من تشکر کرد و گفت: من هم می‌خواهم در جلسه بچه‌ها شرکت کنم. گفتم: آقا! ده، دوازده بچه بیش‌تر نیستند؛ و ایشان گفت که دوست دارم بیایم. آیت‌الله مشکینی که برای هزار طلبه درس می‌داد، آمد و در جلسه‌ی بچه‌ها و کنار آن‌ها نشست. من هم پای تخته‌سیاه، یک بحث را برای بچه‌ها گفتم. از خانه که بیرون آمدیم، آیت‌الله مشکینی گفت: قرائتی! بیا معامله‌ای کنیم. گفتم: چه معامله‌ای؟ گفت: شما ثواب این جلسه‌ی بیست تا بچه را به من بده و من ثواب جلسه‌ی صدها طلبه را که در مسجد امام، کفایه یا مکاسب و درس خارج می‌گویم، به تو می‌دهم. این خیلی سبب تشویق من شد.
>
> بعداً هم در منبر از من تعریف کرد که قرائتی، ضمن این‌که کفایه و مکاسب می‌خواند، برای بچه‌ها جلسه‌ای دارد. هر طلبه ضمن این‌که درس‌های حوزه را می‌خواند، فامیل‌ها و همسایه‌هایش را جمع کند و جلسه‌ای برای آن‌ها بگذارد. بعد از درس آیت‌الله مشکینی، چند تا از طلبه‌ها آمدند و

---

۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان.

به من گفتند: قصه چیست؟ گفتم که بیایید و ببینید؛ و طلبه‌ها آمدند. حتی آیت‌الله مشکینی به یک روحانی اردبیلی می‌گفت که قرائتی جمعه‌ها کاشان جلسه دارد. برو کاشان جلسه را ببین و برای بچه‌های اردبیل کلاس‌داری کن. یعنی آیت‌الله مشکینی یک نفر را مأمور کرده بود که از قم به کاشان بیاید و جلسه‌ی درس من را ببیند و برای اردبیل پیاده کند. این مسأله‌ی مهمی بود. بعد طلبه‌ها آمدند و گفتند که خوب نیست ما در جمع بچه‌ها بنشینیم. بنابراین برای طلبه‌ها کلاس دیگری گذاشتم که شاگردهای آیت‌الله مشکینی می‌آمدند و خیلی از آن‌ها سوادشان از ما بیش‌تر بود؛ اما می‌آمدند که سبک کلاس‌داری را ببینند. خلاصه، دو تا از اتاق‌ها پر شد و اتاق کناری هم پر شد. خانه‌مان سه تا اتاق داشت که دو اتاق برای من بود و یکی برای طلبه‌ی دیگر، آن طلبه هم رفت؛ ولی دوباره جا تنگ بود. کم‌کم خانواده را هم بیرون کردیم و اتاق‌ها پر شد، آمدیم حیاط؛ یعنی حدود دویست، سی‌صد طلبه در آن خانه جمع می‌شدند.

یک روز آیت‌الله مشکینی رحمه‌الله گفت: من می‌خواهم در جلسه‌ی طلبه‌ها شرکت کنم. آمد و در حیاتمان هم نماز جماعتی خواند. ایشان خیلی مشوّق من بود.[1]

۳. نویسندگی

آیت‌الله نوری همدانی، نویسندگی را لازمه‌ی بقای حیات علمی طلبه می‌داند:

مقدمتاً یکی از موضوعاتی که لازم است ما توجّه داشته باشیم، موضوع نویسندگی و داشتن قلم است. افراد زیادی بودند که سالیان درازی زحمت کشیدند و درس خواندند؛ ولی چون قلم نداشتند، محصول آن‌چه زحمت کشیدند، در سینه‌هایشان باقی مانده و از دنیا رفته‌اند و از آن‌ها آثاری باقی نمانده است. بسیاری از علما اسمشان برده می‌شود؛ ولی آثاری از آن‌ها باقی نیست. ولی آن‌ها که اهل قلم بودند و در فن نویسندگی مهارت داشتند، توانسته‌اند دست به تألیف بزنند و آثار علمی خودشان را بنویسند. قرن‌هاست که از دنیا رفته‌اند؛ امّا آثارشان هست؛ از آن‌ها استفاده می‌شود و نامشان جاودان است.

در کلام حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در نهج البلاغه نیز هست که ایشان فرمودند: «**يَا كُمَيْلَ! مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.**»[2]

مرحوم والد ما از ابتدای تحصیلِ بنده، عنایت زیادی داشتند که با فنّ نویسندگی آشنایی پیدا کنم.

---

۱. سایت همایش بزرگ‌داشت آیت‌الله مشکینی، «آیت‌الله مشکینی از نگاه دیگران»، کد مطلب: ۲۵۲، تاریخ: ۱۳۹۳/۳/۳.

۲. ای کمیل! شناخت علم راستین (علم الهی) آیینی است که به خاطر آن پاداش داده می‌شود، و انسان در دوران زندگی، با آن خدا را اطاعت می‌کند و پس از مرگ، نام نیکو به یادگار گذارد. دانش، فرمانروا و مال فرمانبر است. (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

خدمت آن بزرگوار بود که با قلم آشنا شدم.[۱]

مقام معظم رهبری نیز ضمن تأکید بر قیمتی بودن طلبه‌هایِ دست به قلمِ جوان، به توضیح معنای نویسندگی و یکی از عناصر مهم آن می‌پردازد:

نویسندگی به معنای خاص خودش - نه نگارش - مثل شاعری است. شاعری، فقط گفتن الفاظ که نیست؛ اولش نضج یافتن آن اندیشه و فکر است که بعد باید در قالب شعر بیاید. والّا اگر فرض کنیم که کسی الفاظ را نظم هم می‌دهد، نظمش هم هیچ اشکال وزنی و قافیه‌ای ندارد؛ اما مضمون نداشته باشد، این شاعر که نیست. نویسندگی هم چنین چیزی است. نویسندگی، یعنی انسان چیزی را در ذهن خودش نضج بدهد و بپروراند و آن را از غلط‌ها و ناصواب‌ها بپیراید و بپالاید؛ بعد آن را در قالب الفاظِ درست بیاورد.

یکی از عناصر مهم در باب نویسندگی این است که انسان روزبه‌روز کیفیّت آن را بیش‌تر کند؛ والّا هرکس استعدادی پیدا کند، چیزی می‌نویسد. این مرحله‌ی اول را باید به مرحله‌ی دوم و مراحل گوناگون دیگر، همین‌طور ادامه داد. واقعاً یکی از اسرار وجود بشر، پایان‌ناپذیری اوست؛ یعنی در هیچ حدّی آدم نمی‌تواند بگوید که الحمدلله کارمان خوب است؛ نه، باید در همان لحظه احساس کرد که ما در قدم‌های اول و پله‌های پایین نردبانیم و پله‌های این نردبان هم‌چنان ادامه دارد.[۲]

۴. آموختن سایر زبان‌ها

حضور در درس خارج استادان، همه‌ی فعالیت علمی آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله نبود. وی تصمیم گرفت زبان روز عربی و نگارش آن را، فراتر از چیزی که طلاب با ممارست درس‌های مرسوم یاد می‌گیرند، بیاموزد. «کرمی»، طلبه‌ی باسواد خوزستانی که دستی در ادبیات معاصر عرب داشت، به درخواست سیدعلی خامنه‌ای پاسخ مثبت داد. صبح‌های دو روز پنج‌شنبه و جمعه، زمان جلسه‌های آموزشی زبان عربی بود.

در این جلسه‌ها که به شکل کارگاه برگزار می‌شد، کتاب‌های روز جهان عرب موضوع بحث قرار می‌گرفت. حاصل این جلسات برای آقای خامنه‌ای، ترجمه کتابی شد از نویسنده و شاعر نام‌دار لبنانی، جبران خلیل جبران، به نام «دمعة و ابتسامة». این ترجمه که «اشك و لبخند» نام گرفته بود، رنگ چاپ به خود ندید؛ چرا که توسط مترجم دیگری،

۱. «مصاحبه با استاد آیت‌الله حسین نوری»، قسمت دوم؛ مجله حوزه، ش۲۸، مهر و آبان .

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان مجله‌ی حوزه، ۱۳۷۰/۱۱/۲۸.

زودتر انتشار یافت.[۱]

علامه حسن‌زاده آملی درباره‌ی یادگیری زبان فرانسه می‌گوید:

یک روز شخصی پیش من آمد که زبان عربی بخواند. ایشان به زبان فرانسه مسلط بود. من به او گفتم: یک روز شما برای من زبان فرانسه بگویید و یک روز هم من به شما زبان عربی می‌گویم. در نتیجه، نه شما از من حقوق بگیرید و نه من از شما. به این صورت بود که موفق شدم زبان فرانسه را یاد بگیرم.[۲]

هم‌چنین شهید آیت‌الله بهشتی رحمه‌الله در خاطرات خود می‌گوید:

این را بگویم که در دبیرستان،[۳] در سال اول و دوم، زبان خارجی ما فرانسه بود و در آن دو سال، فرانسه خوانده بودم؛ ولی در محیط اجتماعی آن روز، آموزش زبان انگلیسی بیشتر بود و در سال آخر دبیرستان در اصفهان بودم که تصمیم گرفتم یک دوره زبان انگلیسی یاد بگیرم. یک دوره‌ی کامل «ریدر» خواندم و نزد یکی از منسوبین و آشنایان‌مان، که زبان انگلیسی را می‌دانست، با انگلیسی آشنا شدم.

... در سال ۱۳۲۷ [که در قم بودم]، به فکر افتادم، تحصیلات جدید را هم ادامه بدهم. بنابراین با گرفتن دیپلم ادبی به صورت متفرقه و آمدن به دانشکده «معقول و منقولِ» آن موقع که حالا «الهیات و معارف اسلامی» نام دارد، دوره لیسانس را در فاصله‌ی سال‌های ۲۷ و ۳۰ گذراندم. سال سوم به تهران آمدن. برای این‌که بیشتر از درس‌های جدید استفاده کنم و هم زبان انگلیسی را این‌جا کامل‌تر کنم و با یک استاد خارجی، که مسلط‌تر باشد، مقداری پیش ببرم. سال ۱۱۳۰ لیسانس شدم و برای ادامه‌ی تحصیل و تدریس در دبیرستان‌ها، به قم باز گشتم. به عنوان دبیر زبان انگلیسی در دبیرستان «حکیم نظامی» قم مشغول شدم و آن موقع به طور متوسط، روزی سه ساعت کافی بود که صرف تدریس کنم . بقیه وقت را صرف تحصیل می‌کردم.[۴]

۵. خوش‌نویسی و خطاطی

خوش‌نویسی از جمله هنرها و مهارت‌های ارزش‌مندی است که در علمای برجسته وجود داشته است. آیت‌الله پسندیده رحمه‌الله برادر حضرت امام قدس‌سره می‌گوید:

در نوجوانی، امام نزد من مشق هم می‌کردند؛ چون من تا اندازه‌ای خط نستعلیق را خوب می‌نوشتم؛

۱. بهبودی، شرح اسم، ص۸۵.
۲. واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۳۶.
۳. هم‌زمان با تحصیل در حوزه‌ی علمیه.
۴. صمدی، او یک ملت بود، ص۲۱-۲۳.

ولی طوری شده بود که خط ایشان به خط من خیلی شبیه شده و به اندازه‌ای شبیه بود که یک‌بار من نصف کاغذ را نوشتم و نصف دیگرش را ایشان نوشتند و هیچ‌کس نمی‌توانست بین این دو خط فرق بگذارد.[۱]

فضلای حوزوی، هم‌چون مرحوم فضائلی و مرحوم نجومی از جمله اساتید معاصرند که در این رشته‌ی هنری تحسین همگان را به خود جلب کرده‌اند. رهبر معظم انقلاب این ویژگی مرحوم نجومی را چنین ستوده‌اند:

یاد کنیم از مرحوم آقای نجومی (رضوان‌الله‌علیه)؛ عالم، فاضل، درس خوانده، زحمت کشیده، در عین حال یک قله‌ی هنری و حقیقتاً یک هنرمند. بعد از انقلاب، قبل از دوره‌ی ریاست جمهوری، من یکی از سفرهایی که به کرمانشاه آمدم، منزل ایشان رفتم و کارهای هنری‌اش را از نزدیک دیدم. بعد هم پس از رحلت امام، ایشان یکی از کارهایش را برای من فرستاده بود. من از ایشان درخواست کردم که این حدیث شریف را: «**مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ**»،[۲] برای من بنویسید تا جلوی چشم من باشد؛ فراموش نکنیم وظیفه‌ی تعلیم خودمان را. ایشان با یک خط بسیار زیبایی نوشتند. من هم تابلو کردم و توی اتاق جلوی چشم من است. «**مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ**.» اگر این تعلیم انجام گرفت، تعلیم غیر، آسان خواهد شد. مشکل کار ما این است.[۳]

هم‌چنین یکی از فضایل مرحوم علامه میرجهانی، تسلّط ایشان به خطوط نسخ و ثلث و نستعلیق بوده است. ایشان کتاب‌های خود را با خط زیبای خویش تحریر و علاوه بر آن‌ها، چند مرتبه به کتابت قرآن کریم و یک مرتبه مفاتیح الجنان و برخی از دیگر کتب ادعیه پرداختند و کتاب‌های بسیاری از علمای متقدّم را نیز بازنویسی و به خط خود به یادگار نوشته‌اند که در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود می‌باشد. لذا با توجه به شرایط زمان و کمبود امکانات چاپ، خط زیبا یک حُسن بزرگ به حساب می‌آمده است.[۴]

علامه میرجهانی رحمه‌الله با اشاره به سختی‌های دوران طلبگی و نقش هنر خوش‌نویسی در برطرف کردن برخی از این مشکلات می‌گوید:

---

۱. ماه‌نامه پاسدار اسلام، ش۸۶، بهمن و اسفند ۱۳۶۷، ص۲۷.
۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۳.
۳. بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.
۴. بیگی، شرح شیدایی گل، ص۴۴.

زمانی از اصفهان به سوی نجف حرکت نمودم. دوازده لیره پول به همراه داشتم که در طول مسیر، یک لیره‌ی آن خرج و یازده لیره‌ی آن سرقت شد. وقتی به نجف اشرف رسیدم، دیگر پولی به همراه نداشتم. ابتدا به حوزه‌ی علمیه رفتم و از مدیر مدرسه درخواست نمودم که حجره‌ای برای بیتوته به من بدهد و مرا به عنوان یک طلبه در آن مدرسه ثبت‌نام نماید؛ اما مدیر مدرسه از این کار صرف نظر نمود و قبول نکرد و حتّی شب هنگام نیز اجازه‌ی بیتوته در مدرسه را نداد؛ اما آن شب را در همان مدرسه در حجره‌ی یکی از طلبه‌ها گذراندم و فردای آن روز، از یک طرف گرسنگی به من فشار می‌آورد و از طرف دیگر پولی نداشتم که غذایی تهیه نمایم. لذا برای رفع گرسنگی و یا این که پولی به دست بیاورم، راهی بازار شدم. در آن‌جا با شخصی که جزوات طلاب و علما را به طبع و چاپ خطی می‌رساند، برخورد نمودم. آن شخص در مقابل هر جزوه که به تحریر در می‌آمد و کتابت می‌شد، پولی پرداخت می‌نمود و من نیز درخواست تحریر نمودم و یک نمونه از نسخه‌ها را با خط خود، هم زیبا و هم در زمان اندکی نوشتم. شخص ناشر به دلیل زیبا بودن دست خط من، سفارش نمود که هم نسخه‌های بیش‌تری و هم دو برابر دست‌مزد به من بدهند و چند روزی به همین منوال گذشت تا این‌که نامه‌ای به زبان عربی به آقا سید ابوالحسن اصفهانی و با دست خط خود نوشتم و شرح حال خود را در آن نامه برای ایشان بیان نمودم و خودم به محضر آن سید بزرگوار شرف‌یاب شدم. معظم‌له پس از دریافت و قرائت نامه، از من سوال نمودند که این متن زیبا را چه کسی برای شما نوشته است؟ عرض نمودم که خودم نوشته‌ام. معظم‌له از خط آن نیز سؤال نمودند که باز جواب دادم خط خود من است. در این هنگام سید ابوالحسن به خادم خود که شخصی معروف به مشتی حسین اصفهانی بود، فرمود: ایشان را به حمام ببرو پس از آن یک دست لباس نو به ایشان بدهید بپوشد و بعد او را پیش من بیاور. پس از بازگشت از حمام، مرا در منزل خود جای داد و فرمود: از امروز شما منشی و مسؤول دفتر من می‌باشید و مسؤولیت جواب دادن نامه‌هایش و هم‌چنین امور مالی و وجوهات را به من واگذار نمود و سفارش کرد که جواب نامه‌ها را بنویس و فقط مرا از جواب آن‌ها آگاه کن.[۱]

این‌گونه حدود پنج سال در بیت ایشان زندگی و از محضر مبارک آن مرجع بزرگ، استفاده‌های علمی، اخلاقی، عرفانی و ... می‌نماید.

۱. همان، ص۵۰-۵۱.

۶. سواد رسانه

با گسترش فناوری‌های نوین، ضرورت آشنایی طلاب با ابزارهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری جدید، چه برای استفاده‌های پژوهشی و چه برای فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی، بیش از پیش روشن شده است. با مخاطب قرار دادن طلاب و روحانیون، مقام معظم رهبری دام‌ظله در تبیین این ضرورت می‌فرماید:

> ما باید خودمان را مجهّز کنیم. خیلی از ماها مجهّز نیستیم، خیلی از ماها نمی‌دانیم، نه از جنبه‌های نرم‌افزاری، نه از جنبه‌های سخت‌افزاری. بعضی‌ها با این روش‌های جدید اصلاً آشنایی ندارند، با رایانه و مانند آن اصلاً آشنا نیستند، معنایش را نمی‌دانند، اهمیت این کار را درک نمی‌کنند. ... این یک عرصه‌ای است که دارای منافع بی‌شمار و دارای مضرّات بی‌شمار است. عرصه‌ی فضای مجازی این‌جوری است. می‌توان از آن حدّاکثر منافع را [کسب کرد]؛ همان کاری که آن دشمن می‌کند، شما [هم] می‌توانید بکنید در جهت عکس؛ [یعنی] مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی را پخش کنید، بدون هیچ مانع و رادعی؛ که بعضی‌ها از این مردمان مؤمن، جوان‌های مؤمن از معمّم و غیرمعمّم، روحانی و غیرروحانی - بعضی غیرروحانیّون در این زمینه فعّال‌ترهم هستند - کارهای بسیار خوبی را انجام می‌دهند. ناگهان در سطح دنیا یک مطلبی را، یک مفهومی را، یک فکردرستی را منتشر می‌کنند، طرف مقابل می‌ماند.[۱]

برخی از بزرگان حوزه، در آشنایی با رایانه و ابزارهای مشابه پیشگام بوده‌اند. به عنوان نمونه، آیت‌الله نوری همدانی مدت‌ها پیش از همگانی شدن استفاده از رایانه، برای آموختن این امر اقدام کرد و برخی از دوره‌های استفاده از رایانه در کارهای پژوهشی را فرا گرفت.[۲]

البته هم‌چنان که در بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز مشاهده شد، از آن‌جا که این عرصه، عرصه‌ای دشوار و مخاطره‌آمیز است، لازم است مراقبت لازم برای پیشگیری از آسیب‌های احتمالی به عمل آید.

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در جلسه‌ی درس خارج، ۱۳۹۵/۶/۱۶.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۶، ص۴۵۲.

۷. شنا

شنا از ورزش‌های مفید برای طلاب به شمار می‌رود که گاه آموختن آن ضرورت هم می‌یابد. مرحوم علامه محمدتقی جعفری که در نجف، استاد «لمعه»ی شهید نواب صفوی بوده و شنا را نیز به ایشان تعلیم داده بود، این خاطره را نقل می‌کند:

روزی از روزهای تابستان، با نواب در حال بحث و درس بودیم که ناگهان نواب گفت: آقای جعفری! برویم در فرات شنا کنیم. این در حالی بود که هفته‌ی قبل، به تازگی شنا را از بنده و دوستان دیگر یاد گرفته بود. نواب صفوی بسیار شجاع و نترس بود. هفته پیش ما فقط به مدت پنج دقیقه، آموزش ابتدایی و فنون جزئی شنا را به او آموخته بودیم. او همان هفته‌ی پیش، پس از آموزش ابتدایی، بلافاصله به فرات پرید و پس از مدتی دست و پا زدن، عرض فرات را پیمود.

خلاصه، آن روز وسط درس گفت: برویم در فرات شنا کنیم. گفتم: سید! الآن هنگام درس است و می‌دانی که من هم با درس اصلاً شوخی ندارم. گفت: به دلم افتاده که برویم شنا کنیم. در نهایت، مرا راضی کرد و به سمت فرات راه افتادیم. به شاخه‌های فرعی فرات در نجف که رسیدیم، ناگهان دیدیم پیرمردی در حال غرق شدن است. من به‌سرعت در حال درآوردن لباس‌هایم بودم که دیدم نواب با همان لباس‌هایش با شیرجه وارد آب شد. لحظات حساس و اضطراب‌آوری بود. پیرمرد داشت غرق می‌شد و فرصتی برای معطّلی نبود. در حین درآوردن لباس‌هایم، نواب را می‌دیدم که در حال نزدیک شدن به غریق بود. من قبل از این‌که به نجف بیایم، در تبریز فن شنا را آموخته بودم و می‌دانستم که فرد غریق، وضعیت روانی غیرقابل کنترلی دارد و در آن لحظات، حتی نزدیک‌ترین شخص خود را نیز اگر به او نزدیک شود، غرق خواهد کرد. خطاب به نواب فریاد زدم که بیش از اندازه به او نزدیک نشود. لحظات به‌سرعت در حال سپری شدن بود. لباس‌هایم را درآوردم و به آب شیرجه زدم. با نواب نزدیک غریق شدیم و بدون این‌که بتواند ما را بگیرد، دو نفری او را به ساحل بردیم. در ساحل آب، آخرین دست را که داخل آب فرو بردم تا جلوتر بروم، تکه‌ی شیشه شکسته‌ای در ساحل بود که به‌شدت دست مرا برید و کنار ساحل پر از خون شد. فکر دست خودم نبودم؛ چون خوشحالی از این‌که آن پیرمرد نجات یافته بود، درد و سوزش و خون‌ریزی را از یادم برده بود. دستم را با تکه‌ای از لباس‌هایم بستم و به اتفاق نواب عازم بیمارستان شدیم. آن پیرمرد از اهالی افغانستان بود که به علت گرم بودن هوا، برای آب‌تنی به کنار آب آمده بود. این یکی از خاطرات بنده است که در هنگام درس، نواب گفت: به دلم آمده که برویم و شنا کنیم.[۱]

۱. خبرگزاری رسا، «رنج‌های علامه جعفری در مسیر علم آموزی»، گفت‌وگو با علی جعفری (فرزند ایشان)، کد مطلب: ۲۰۳۲/۲۳۱۴۹۳، تاریخ: ۱۳۹۳/۸/۲۷.

و) آسیب‌شناسی

شناسایی آسیب‌ها و آفاتی که در مسیر طلبگی قرار می‌گیرد، یکی از زمینه‌هایی است که موجب می‌شود طلبه با مراقبت ویژه، خود را از این آفات مصون بدارد. شماری از آسیب‌های اخلاقی که طلاب را تهدید می‌کند، در ذیل بیان می‌شود:

۱. عدم اهتمام به تهذیب نفس

مرحوم آیت‌الله مجتهدی، پرداختن محض به تعلیم و تعلّم را کافی نمی‌داند. ایشان معتقد است کسب موفقیت به رعایت امور اخلاقی بستگی دارد:

> هر کسی را که می‌بینی دارای توفیقاتی است، بدان که اعمال و نکات و مسائلی داشته که ما از آن‌ها غافل هستیم. یک چیزی غیر از درس و بحث داشته. اگر می‌خواهی به جایی برسی، در همان نکات ریز باید دقت کنی که چگونه خداوند به او این توفیقات را داده است.[۱]

ایشان هم‌چنین می‌فرماید:

> اگر یک‌دفعه محراب و منبر و ریاست و یا چیز دیگری گیرت آمد، ذوق نکن. این‌ها همه کشک است. استاد ما، حاج شیخ علی‌اکبر برهان رحمه‌الله می‌فرمودند: مَثَلِ دنیا، مَثَلِ شهر فَرنگ است. بچه که بودیم سنّار می‌دادیم و یک دقیقه نگاه می‌کردیم، در آن یک دقیقه، تصاویر زیبایی نشان و صاحبش هم صحنه‌های آن را توضیح می‌داد و صدا می‌زد: این‌جا پایتخت ترکیه است، این‌جا فلان مکان است. ناگهان یک چیزی می‌افتاد و صحنه تاریک می‌شد. آن وقت صاحبش می‌گفت: این‌جا ظلمات است؛ و تمام می‌شد و جز چند لحظه خوشیِ کاذب چیزی گیرمان نمی‌آمد. مبادا در این دنیا هم چشم به تصاویر زیبای دنیا، تو را غافل کند و یک‌دفعه شهر ظلمات که مرگ است به سراغ تو بیاید و تو دست خالی دنیا را ترک کنی![۲]

۲. ناتوانی یا کوتاهی در دشمن‌شناسی

شناسایی دشمن و حیله‌ها و تزویرهای او و نیز آشنایی با راه‌های مقابله با آن، لازمه‌ی حرکت در مسیر رشد است. هرگونه بی‌توجهی در این خصوص، زمینه‌ی بروز آسیب‌ها را فراهم می‌سازد.

---

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۷۲.

۲. همان، ص۴۷۰.

۱-۲. نفس امّاره، دشمن نخست انسان

آیت‌الله جوادی آملی درباره‌ی استاد بزرگوارشان مرحوم شیخ محمدتقی آملی می‌فرماید:

محضر شریف ایشان گذشته از برکات علمی، برکات تربیتی و اخلاقی نیز داشت؛ چنان که محضر بیش‌تر بزرگان، چون مرحوم الهی قمشه‌ای چنین بود؛ لیکن مرحوم الهی قمشه‌ای سبک عارفانه داشت و ایشان سبک فقیهانه. با این حال، مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی از آن جهت که تربیت شده‌ی مکتب مرحوم قاضی (رضوان الله تعالی علیه) بودند و مرحوم پدرشان، ملامحمد آملی از بزرگان فقه و حکمت اهل بیت علیهم‌السلام، او را خوب تربیت کرده بود. برکات و ثمرات آن تربیت‌ها در کردار و رفتار مرحوم شیخ محمدتقی آملی مشهود و برای ما نیز بسیار آموزنده بود. گاهی داستانی ذکر می‌کردند که حکایت از آن می‌کرد که انسان راهی جز تهذیب نفس ندارد و گاهی می‌فرمودند:

«من خواب دیدم دشمن به من حمله کرده است و به من پرخاش می‌کند. ناچار شدم که دست او را بگیرم. دستش را گاز گرفتم و چون از شدّت درد بیدار شدم، دستم در دهانم قرار داشت! فهمیدم خودم دشمن خودم هستم! و کسی دیگر به سراغ من نمی‌آید. این نفس است که دشمن من است. ما از بیرون آسیب نمی‌بینیم، بلکه هر چه می‌بینیم از درون خودمان است.»

بار دیگر فرمودند:

«من خواب دیدم دشمنی به من حمله‌ور شده است و من نیز به او پرخاش می‌کنم و با دست می‌خواهم چشم او را بکَنَم و چون از شدت درد بیدار شدم، دستم در چشمم قرار داشت! باز در عالم رؤیا آموختم که دشمن انسان، خود انسان است. «أعدی عَدُوِّکَ نَفسُکَ الّتی بَینَ جَنبَیک»؛[1] بدترین دشمن تو نفس اماره‌ی توست که در درونت جای دارد.»

مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی کوشش می‌کردند تا محضرشان مجلس تعلیم و تربیت و زهد و فضیلت باشد. تا آخرین لحظه هم سعی می‌کردند که با بیان و بنان خدمت کنند.[2]

مرحوم آیت‌الله حق‌شناس نیز می‌فرمود:

مبارزه با نفس، دشوارتر از مبارزه با شیطان است. در این مبارزه، همواره باید خدا را در سحرگاهان صدا بزنید و از او کمک بخواهید.[3]

---

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج۷۰، ص۶۴.

۲. مرکز نشر اسراء، مهر استاد، ص۷۵-۷۶.

۳. سایت افق حوزه، «کلمات قصاری از آیت‌الله حق‌شناس»، کد مطلب: ۳۶۰۴۵۶، تاریخ: ۱۳۹۴/۲/۲.

۲-۲. شیطان

حضرت امام ﷺ شغل شیطان را زمینه‌سازی برای سقوط کامل انسان می‌داند و می‌فرماید:

قدرت‌طلبی در هر که باشد، اسباب این می‌شود که زمین بخورد. قدرت‌طلبی از هر که باشد، از شیطان است. می‌خواهد رئیس جمهور آمریکا قدرت‌طلبی کند، یا یک طلبه‌ای در مدرسه بخواهد قدرت‌طلبی بکند و شیطان ما را هم از این راه، بیشتر از جاهای دیگر می‌تواند بازی بدهد؛ که تو فلانی هستی! تو چه هستی! دیگران چی‌اند! هیچ فرقی ما بین آدمی که به حسب ظاهر قدرت‌مند دنیا است و دارد باز هم دنبال قدرت می‌گردد، با آن آدم زاهدی که توی یک صومعه نشسته است، در این جهت فرق نیست. تمام فسادهایی که در عالم پیدا می‌شود، از خودخواهی پیدا می‌شود، از حبّ جاه، از حبّ قدرت، از حبّ مال، از امثال این‌هاست و همه‌اش برمی‌گردد به حبّ نفس و این «بُت» از همه بزرگ‌تر است و شکستنش هم از همه مشکل‌تر است. تعقیب کنید که اگر نمی‌توانید به تمام معنا بشکنید - که می‌توانید ان‌شاء الله - مشغول باشید به شکستن دست و پای یک هم‌چو بُتی. اگر رهایش کنید، شما را به هلاکت می‌کشاند. این طور نیست که ما را رها کند؛ ما یک معصیتی بکنیم ما را رها کند. درجه به درجه پیش می‌برد تا آنجایی که دین انسان را از دست انسان می‌گیرد. این یک مسأله‌ی طبیعی است که شغل شیطان هم همین است، هم شیطان باطنی انسان، هم آن شیطانی که اینها هم به او بستگی دارند.[۱]

حاج آقا تقی کرمانشاهی (از نوادگان مرحوم آیت‌الله العظمی وحید بهبهانی) دغدغه‌ی مرحوم شیخ مرتضی زاهد از نفوذِ شیطان را این‌گونه بازتاب می‌دهد:

یک شب آقا شیخ مرتضی زاهد برای نماز خواندن آماده شده بود. آن شب یکی از جلسات هفتگی او برقرار بود. به طور معمول در این جلسات، ابتدا دوستان و رفقایش، نمازهای مغرب و عشا را به امامت او به جماعت می‌خواندند و سپس از روی رساله‌ی مراجع تقلید زمان، مسأله می‌فرمود و بعد، سخنان و موعظه‌های ایشان از روی کتب حدیثی شروع می‌شد. اما آن شب، نمازهای ایشان عادی نبود. به خوبی پیدا بود فکر و حواسش جمع و جور نیست و در تعداد رکعت‌های نماز هم اشتباه می‌کرد. آن جلسه تمام شد؛ اما پریشانی‌های آقا شیخ مرتضی هم‌چنان ادامه داشت. حتی در خیابان هم، این حواس‌پرتی وجود داشت؛ تا آن‌جا که احتمال داشت با دُرشکه برخورد کند و یا به داخل جوی آب بیفتد! دوستان و رفقای او نیز با نگرانی همین سؤالات را از او می‌پرسیدند: آقا چه شده؟! ... مریضی و مشکلی پیدا کرده‌اید؟ ... بیایید برویم دکتر، ... چرا این جوری شده‌اید؟! و آقا شیخ مرتضی فقط جواب می‌داد: «نه، نگران نباشید چیزی نیست.» بعد از سه چهار روز،

۱. بیانات امام خمینی در جمع روحانیون و طلاب قم و تبریز، ۱۳۶۴/۲/۱۶؛ امام خمینی، صحیفه نور، ج۱۹، ص۱۵۶-۱۵۷.

چند نفر به اتفاق دوستان و رفقا به همراه آقا شیخ مرتضی به سویی می‌رفتیم. آن روز هم، گیجی و حواس‌پرتی‌های آقا شیخ مرتضی نزدیک بود مشکل‌ساز شود. اما باز هم وقتی از او سؤال می‌شد چه شده است، ایشان فقط جواب می‌داد: «نگران نباشید.» از روی نگرانی و دلواپسی از ایشان پرسیدم: چه می‌فرمایید آقا! شما حواس‌پرتی پیدا کرده‌اید؛ ما را نگران کرده‌اید! ما حق داریم نگران باشیم و بدانیم چه شده است. ایشان با همان حال و هوای پریشان و نگرانش جواب داد: «راستش چند روز پیش، حدیثی را خواندم؛ حدیثی از حضرت رسول اکرم ﷺ.» همگی از این جمله شگفت‌زده شدیم. آقا شیخ مرتضای زاهد ادامه داد: «در آن حدیث، پیامبر خدا ﷺ به حضرت امیرالمومنین ؑ می‌فرمایند: «یا علی! به اندازه‌ای که تو به خوبی‌ها و راه‌های هدایت آشنایی داری، شیطان نیز به همان اندازه به همه بدی‌ها و راه‌های گمراهی و ضلالت در زمین و آسمان آشنایی دارد ...»؛ و سپس آقا شیخ مرتضی زاهد با نگرانی و اضطراب، به آرامی و زیر لب گفت: «... و با این شیطان چه کنم؟!»[1]

شیطان تلاش می‌کند تا روحِ ایمان را از انسان گرفته و با دلبسته ساختن او به مظاهر دنیا، وی را بی‌ایمان از دنیا ببرد. یکی از علمای ربانی نقل می‌کند:

در ایّام طلبگی دوستی داشتم که ساعتی داشت و بسیار آن را دوست می‌داشت. همواره در یاد آن بود که گم نشود و آسیبی به آن نرسد. او بیمار شد و بر اثر بیماری، آن‌چنان حالش بد شد که حالت احتضار و جان دادن پیدا کرد. در این میان، یکی از علمای قم در آن‌جا حاضر بود و او را تلقین می‌داد و می‌گفت: بگو «لا اله الا الله». او در جواب می‌گفت: «نشکن، نمی‌گویم!» ما تعجب کردیم که چرا او به جای ذکر خدا، می‌گوید: «نشکن، نمی‌گویم!» هم‌چنان این معمّا برای ما بدون حل ماند؛ تا این‌که حال آن دوستِ بیمارم اندکی خوب شد و از او پرسیدم: این چه حالی بود که پیدا کردی؟! ما می‌گفتیم بگو «لا اله الا الله»، تو در جواب می‌گفتی: «نشکن، نمی‌گویم!»

او گفت: اول آن ساعت را بیاورید تا بشکنم. آن را آوردند و شکست. سپس گفت: من دلبستگی خاصی به این ساعت داشتم. هنگام احتضار شما می‌گفتید: بگو «لا اله الا الله»، شخصی (شیطان) را دیدم که همان ساعت را در یک دست خود گرفته و با دست دیگر چکشی بالای آن ساعت نگه داشته و می‌گوید: اگر بگویی «لا اله الا الله»، این ساعت را می‌شکنم! من هم به خاطر علاقه‌ی وافری که به ساعت داشتم، می‌گفتم: ساعت را نشکن، من «لا اله الا الله» نمی‌گویم![2]

---

۱. سیف اللهی، آقا شیخ مرتضی زاهد، ص۱۰۶-۱۰۷.

۲. محمدی اشتهاردی، هزار و یک داستان، داستان ۲، عنوان «نشکن، نمی‌گویم».

۳. رنجاندن والدین

آیت‌الله بهاءالدینی ﷺ با ذکر خاطره‌ای از دوران جوانی خود، آزردن والدین را از آسیب‌هایی می‌داند که تنبیه به دنبال دارد:

در ماه مبارک رمضان، علاوه بر کارهای روزانه، گاهی ساعتی نزد مادرم می‌ماندم و پس از صرف افطار، به ادامه‌ی درس و بحث و مطالعه می‌پرداختم. شبی دیروقت به خانه برگشتم؛ به طوری که یک ساعت بیشتر به اذان صبح نمانده بود! هنگامی که وارد خانه شدم، مادرم را چنان ناراحت و آشفته خاطر دیدم که ناگهان به سوی من آمد و گفت: چرا این قدر دیر کردی؟! از ناراحتی و نگرانی تا الآن نخوابیده‌ام! بنده با غرور جوانی‌ای که داشتم، به جای اظهارِ محبت و عذرخواهی از ایشان گفتم: بی‌خود نخوابیده‌اید! می‌خواستید بخوابید؛ اما چندی نگذشت که چوب این برخورد غلط را خوردم. هرچند آن شب در پی کار خوب و پسندیده بودم؛ ولی به خاطر پایمال کردن حقوق دیگران و اذیت پدر و مادر تنبیه شدم.[۱]

یکی از طلاب اصفهانی می‌گوید:

زمانی برای خودسازی و تزکیه‌ی نفس، چند ماهی به مشهد مقدس مسافرت نمودم. روزی خدمت حضرت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ رسیدم. ایشان بدون این‌که سؤال کنم، فرمود: «آقا، خودسازی به این شکل فایده‌ای ندارد! بروید به اصفهان و مادرتان را خشنود کنید!» گفتم: نمی‌شود! و کمی با ایشان بحث کردم. وقتی که از خدمتشان مرخص شدم، در این فکر فرو رفتم که بنده در این مورد با ایشان اصلاً سخنی نگفته بودم؛ پس ایشان از کجا دانست؟! سپس برگشتم و از ایشان معذرت‌خواهی کردم.[۲]

از مقام معظم رهبری ﷾ نقل شده است که ایشان درباره‌ی رمز موفقیت خود می‌گویند:

بنده اگر در زندگی خود در هر زمینه‌ای توفیقاتی داشته‌ام، وقتی محاسبه می‌کنم، به نظرم می‌رسد که این توفیقات باید از یك کار نیکی که من نسبت به یکی از والدینم انجام داده‌ام، باشد.

پدرم در سنین پیری – بیست و چند سال قبل از فوت – به بیماری آب چشم که موجب نابینایی می‌شود، مبتلا شد. بنده در آن موقع، در قم مشغول تحصیل و تدریس بودم. از قم مکررا به مشهد می‌آمدم و ایشان را به دکتر می‌بردم و دوباره باز می‌گشتم تا این‌که در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی به ناچار برای معالجه، ایشان را به تهران آوردم. اطبّا در ابتدا ما را مأیوس کردند. گرچه بعد از دو سه سال یك چشم ایشان معالجه شد و تا آخر عمر هم می‌دید؛ اما آن زمان مطلقا نمی‌توانست با

---

۱. لقمانی و شفیعی، آیت بصیرت، ص۱۲۰؛ صمدی، تجلی العشق و العرفان، ترجمه‌ی عارف، ص۱۳-۱۴.

۲. دفتر انتشارات انصاریان، فریادگر توحید، ص۲۱۰-۲۱۱.

چشم‌هایش جایی را ببیند و باید دست‌شان را می‌گرفتیم.
و این برای من یك غصه شده بود؛ زیرا اگر به قم می‌آمدم، ایشان مجبور بود در گوشه‌ای از خانه بنشیند و قادر به مطالعه و معاشرت و هیچ کاری نبود و انس و الفتی هم که با من داشت، با دیگر برادران نداشت. با من به دکتر می‌رفت؛ ولی همراه شدن با دیگران و رفتن به دکتر برایش آسان نبود. وقتی بنده نزد ایشان بودم، برایشان کتاب می‌خواندم و با هم بحث علمی می‌کردیم و از این‌رو با من مأنوس بود. به هر حال، احساس کردم اگر ایشان را در مشهد مقدس تنها رها کنم و به قم برگردم، ایشان به یك موجود معطل و از کار افتاده تبدیل می‌شود که برای خود ایشان بسیار سخت بود. برای من نیز خیلی ناگوار بود. از طرفی، دوری از قم نیز برای من غیرقابل تحمل بود؛ زیرا که من با قم انس داشتم و تصمیم گرفته بودم که تا آخر عمر در قم بمانم. بر سر دو راهی گیر کرده بودم. این مسأله در ایامی بود که ما برای معالجه پدرم در تهران بودیم. روزهای سختی را در حال تردید گذارندم.
عصر تابستانی بود که سراغ یکی بزرگان و دوستانم در چهار راه حسن‌آباد تهران رفتم. او اهل معنا و آدم با معرفتی بود. جریان را به ایشان تعریف کردم، در ضمن گفتم: من دنیا و آخرت خودم را در قم می‌بینم. اگر اهل دنیا باشم، دنیای من در قم است و اگر اهل آخرت هم باشم، آخرت من در قم است. خلاصه من باید از دنیا و آخرت خودم بگذرم که با پدرم به مشهد بروم و در آن‌جا بمانم! آن بزرگوار تأمل مختصری کرد و فرمود: شما برای خدا از قم دست بکش و به مشهد برو. خداوند متعال می‌تواند دنیا و آخرت تو را از قم به مشهد منتقل کند.
من در سخنان ایشان تأملی کردم: عجب حرفی است! انسان می‌تواند با خداوند معامله کند. با خودم گفتم برای خاطر خدا، پدرم را به مشهد می‌برم و همان‌جا می‌مانم. خداوند هم اگر اراده فرمود، می‌تواند دنیا و آخرت مرا از شهر قم به مشهد مقدس بیاورد. تصمیم خود را گرفتم، دلم باز شد و ناگهان از این رو به آن رو شدم؛ یعنی کاملا راحت شدم و با حالت بشاش و آسودگی خاطر به منزل آمدم. والدین من که چند روزی بود که مرا ناراحت می‌دیدند، از بشاش بودن من تعجب کردند. به آن‌ها گفتم: من تصمیم گرفتم با شما به مشهد بیایم و آن‌جا بمانم. آن‌ها اول باورشان نمی‌شد که من از قم دست بکشم.
با آن‌ها به مشهد قدس رفتم و آنجا ماندم و خداوند متعال بعد از آن، توفیقات زیادی به ما داد و به هر حال، به دنبال کار و وظیفه خود رفتم. اگر بنده در زندگی خود توفیقی داشتم، اعتقادم این است که ناشی از همان برّ و نیکی است که به پدر و مادرم انجام داده‌ام.[1]

۱. صدری مازندرانی، ۱۱۰ نکته خواندنی درباره آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، نکته۱۵.

۴. عدم مراقبت از خانواده

رهبر معظّم انقلاب، مراقبت از خانواده را امری ضروری می‌داند؛ چرا که سلامت فرد و خانواده را به دنبال دارد. ایشان در دیدار با دست‌اندرکاران دیپلماسی کشور می‌فرماید:

عرصه‌ی دیپلماسی، عرصه‌ی مبارزه است. در این مبارزه باید قوی باشید. اگر می‌خواهید قوی باشید، ارتباط با خدا را مستحکم کنید؛ هم خودتان، هم خانواده‌تان. خانواده را مهم بشمرید؛ چه خانواده‌ی بزرگ دیپلماسی، چه خانواده‌ی شخصی خودتان. گاهی اوقات یک رخنه‌ی کوچک در درون خانواده، ما را تغییر می‌دهد. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: زبیر با ما بود، از ما اهل‌بیت بود. واقعاً هم همین جور بود. می‌دانید بعد از رحلت پیغمبر، در مسجد، در پای منبر خلیفه‌ی اول - جناب ابوبکر- حدود ده نفر از صحابه بلند شدند و صریحاً از امیرالمؤمنین ﷺ دفاع کردند. گفتند این‌جایی که شما نشسته‌ای، حق علی بن ابی‌طالب است. یکی از آن ده نفر، زبیر بود! زبیر، رفیق دوران عشرت نبود؛ رفیق دوران محنت بود. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: زبیر همواره با ما بود، «حتّی شبّ ابنه عبدالله»؛[1] تا پسرش عبدالله بزرگ شد، آمد توی عرصه، در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کرد؛ آن وقت او عوض شد. زبیر همانی شد که آمد در مقابل امیرالمؤمنین ﷺ شمشیر کشید! گاهی اوقات یک رخنه‌ی کوچک در درون خانواده، یک چنین اثر بسیار مهمی می‌گذارد. لذا باید جلوی این رخنه را گرفت؛ و این هم جز با توکل به خدای متعال، جز با ذکر، جز با توجه، امکان‌پذیر نیست.[2]

۵. بطالت

بیهوده تلف کردن اوقات طلایی طلبگی، آفتی زیان‌بار است که طلاب را از نیل به توفیقات بی‌پایان سربازی حضرت ولی‌عصر ﷺ باز می‌دارد. مرحوم آیت‌الله سید مصلح‌الدین مهدوی از آیت‌الله مقدس نقل کرده است:

مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی اصفهانی فرمودند: در ایّام تحصیل، در مدرسه‌ی «جده» ساکن بودم. سالی در شب نه ربیع الاول که آن را عیدالزهراء می‌نامند، با طلاب مدرسه، اجتماعی فراهم کرده و تا صبح شادی کردیم و آن را عید قرار دادیم. من از این حالت بسیار خوشم آمد و با خود خیال کردم: بد نیست هر چند ماه یك مرتبه این عمل تجدید شود تا رفع خستگی ایّام تحصیل بشود. روی همین نظر، پس از یکی دو ماه، خودم پیش‌قدم شده، وسایل خوشی و تفریح فراهم کردم و طلاب مدرسه را به حجره‌ی خویش دعوت نمودم و تا پاسی از شب رفته به خوشی گذشت.

---

۱. كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى شَبَّ ابْنُهُ عَبْدُ اللهِ. (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج۲، ص۱۶۷)

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با سفرا و رؤسای نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور، ۱۳۹۰/۱۰/۷.

چون جمعیت متفرق شدند و من خوابیدم، در عالم رؤیا مشاهده کردم که در منزلی وارد شده‌ام. دو نفر آمدند نزد من و اظهار داشتند: پیغمبر اکرم ﷺ تو را می‌خواهند. من از ترس بر خود لرزیدم و دنبال آن‌ها به حرکت آمدم. وارد شدیم به اتاق بزرگی که ظاهراً حضرت رسول ﷺ در یك گوشه آن قرار گرفته بودند و اطراف ایشان علما و فضلا بودند. من از جمله آن‌ها، فقط مرحوم عالم بزرگوار ملاحسینعلی تویسرکانی که استادم بود را شناختم. دیگران را نشناختم.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند که چوب و فلك بیاورید. فوراً حاضر کردند. دستور دادند که ملامحمد کاشانی را بخوابانید و چوب بزنید که دیگر از این کارها نکند. من از ترس و وحشت می‌لرزیدم و قدرت تکلّم نداشتم. مرحوم حاج ملاحسینعلی به خدمت ایشان اظهار کرد: او را به من ببخشید. او طلبه‌ی بدی نیست، اشتباه کرده است و شروع کرد به عذرخواهی. حضرت رسول ﷺ مرا به استادم بخشیدند. از وحشت از خواب پریدم. قبل از اذان صبح بود. دانستم که عمل دیشب من که طلاب را دعوت کرده‌ام و آن‌ها را از مطالعه بازداشته‌ام، عمل اشتباهی بوده و این عمل عیش و سرور در شب عید الزهرا، از جهت دیگری ممدوح است؛ و إلّا وقت و عمر را نباید بیهوده تلف کرد.[۱]

آیت‌الله تبریزی، رنج سفر را به جان خرید و خود را به شهر نجف رساند و این وقتی بود که ۲۷ سال از عمرش سپری شده بود. وی با کمك مرحوم میرزا علی غروی[۲] که سالیانی در نجف بود، در مدرسه‌ی قوام السلطنه شیرازی ساکن شد و روزهای پُر جنب‌وجوش خود را در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف آغاز کرد. وی چون در سن بالا وارد حوزه‌ی علمیه‌ی شده بود، تلاش دوچندانی می‌کرد و در دروس متعدد حاضر می‌شد. خود می‌گوید:

من چهل سال معنای تعطیلی را نفهمیدم و از همه چیز زدم و از لذّت‌های بسیاری دوری گزیدم تا به اهدافم برسم.[۳]

۶. تنبلی

«فرد مسلمان نباید بی‌کار و بی‌هنر باشد، بلکه باید همواره در زندگی و کار خود کوشا بوده و بهترین فرد مجموعه‌ی کاری خود شود. امام علی ﷺ می‌فرماید:

أَبْغَضُ الْخَلْقِ إِلَى اللهِ جيفَةٌ بِاللَّيْلِ بطالٌ بِالنَّهارِ؛[۴]

---

۱. نورمحمدی، ناگفته‌های عارفان، ص۱۰۹.

۲. از مراجع و بزرگان آذربایجان بود که در نجف اقامت داشت و سرانجام به دست دژخیمان بعثی به شهادت رسید.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۷، ص۴۵۹.

۴. نوری، مستدرك الوسائل، ج۶، ص۳۴۰.

منفورترین انسان‌ها نزد خداوند کسی است که شب‌ها مانند مرده در رخت‌خواب باشد و روزها را بی‌کار بگذراند.

مؤمن باید در طول روز به تلاش و کوشش بپردازد و دیگران را هم به کار و فعّالیت ترغیب کند. در کمالات معنوی هم حکایت همین‌گونه است. افرادی به کمالات می‌رسند که اهلیّت آن را داشته باشند. انسان‌های بی‌حال و بی‌کار، به درد امور معنوی نیز نمی‌خورند. اگر فردی طلبه باشد؛ ولی در امور علمی و عملی نکوشد، به هیچ دردی نمی‌خورد و پاسخ‌گوی دنیای خود و نیازهای مردم نخواهد بود. انسان در هر مسیری که پا می‌گذارد، باید به بهترین نحو آن مسیر را طی کند.

سستی و تنبلی از القائات شیطان است. هر چیزی که حالت رخوت و سستی پیش آورد، حرام و پدید آورنده‌ی آنْ شیطان است؛ به همین سبب پدیده‌ای هم‌چون موادّ مخدّر، ممنوع و حرام است. کسی که آن را می‌خرد یا می‌فروشد و یا توزیع می‌کند، نفرت‌زاست. مؤمن باید باتحرك و سرشار از انگیزه و اراده باشد. دقّت در احوال کسانی که به جایی رسیدند، به خوبی این مسأله را آشکار می‌سازد که آنان، اراده‌ای بسیار قوی داشته‌اند. یکی از موضوعاتی که باعث شد پیامبر اکرم ﷺ از دست مسلمانان اندوهگین شود، همین بود. شخصی خدمت نبی مکرّم اسلام ﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! شما جوانید، چگونه محاسنتان چنین سفید شده است؟ فرمود: «**شَيَّبَتْنِي هُودٍ ...**؛[1] سوره هود مرا پیر کرد.» از طرفی ابن‌عبّاس می‌گوید: هیچ آیه‌ای به سختی و شدّت آیه «**فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَن تَابَ مَعَكَ**»؛[2] بر پیامبر نازل نگردید.[3] با این‌که عبارت «**وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ**»[4] در سوره شوری نیز آمده است؛ امّا پیامبر ﷺ نمی‌گوید آن سوره مرا پیر کرد. بنابراین معلوم می‌شود که اضافه شدن عبارت «**وَ مَن تَابَ مَعَكَ**»، باعث پیری پیامبر شده است؛ یعنی عدم همراهی مسلمانان، وجود آن حضرت را بسیار آزرده است. در آیه‌ی دیگری آمده است:

۱. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۶، ص۱۷۳.
۲. هود، آیه ۱۱۲.
۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۶۶.
۴. شوری، آیه ۱۵.

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ؛[۱]

کسانی که می‌گویند الله پروردگار ماست، سپس مقاومت می‌کنند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند.

این آیه به صراحت بیان می‌کند که بدون استقامت و تلاش و کوشش، ایمان زبانی و ظاهری، سودی نخواهد داشت و سستی و تنبلی، ما را از برکات معنوی ایمان و اعتقادمان محروم خواهد کرد.»[۲]

درباره‌ی شهید مطهری آمده است که از بی‌کاری و بطالت متنفر بود و می‌گفت:

خدایا، از کسالت و بی‌نشاطی، از سستی و تنبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می‌برم![۳]

گویند دانشجویی برای تحصیل علوم دینی به نجفِ اشرف رفت و پس از چند ماهی، دید درس خواندن کاری است پرمشقّت. با خود گفت: خوب است بروم در حرم حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام و از او بخواهم در حق من دعا کند و بدون زحمتِ خواندنِ درس، به درجه‌ی اجتهاد برسم. سپس رفت و چند شبی در حرم مشغول گریه و دعا و درخواست شد، به امید این‌که به نتیجه‌ی مطلوب برسد.

پس از ساعت‌ها گریه و زاری، یک شب به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت را دید که به خادمان فرمود: زود چوب و فلک بیاورید. می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم! جوان با ترس و وحشت عرض کرد: چه گناهی کرده‌ام؟! حضرت فرمود: چه گناهی بالاتر از این، که به جای درس‌خواندن و مطالعه و تحقیق، تنبلی و تن‌پروری را پیشه ساخته‌ای؟! اگر می‌خواهی مجتهد شوی، برو مثل دیگران درس بخوان.[۴]

---

۱. فصلت، آیه‌ی ۳۰.

۲. سایت دفتر حفظ و نشر آثار و اندیشه‌های استاد مرتضی آقاتهرانی، «تلاش و تحرک؛ شرط ایمان»، کد مطلب: ۱۰۹۲۹، تاریخ: ۱۳۹۳/۱۰/۱۸.

۳. موگهی، تبلیغ و مبلغ در آثار شهید مطهری، فصل سوم: اخلاق مبلغ (تنفر از بیکاری و بطالت).

۴. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۷، ص۶۹.

۷. افراط و تفریط

آسیبِ دیگر مسیر پرفراز و نشیب طلبگی، افراط و تفریط است که نتایجی نامطلوب را به بار می‌آورد.

حضرت آیت‌الله بهجت ﷺ می‌فرماید:

هر چیز از حد میانه و وسط به طرف افراط یا تفریط تمایل پیدا کند، عکس نتیجه‌ی مطلوب را خواهد داشت. «كلّ شَيءٍ جاوَزَ حَدَّهُ، إنْقَلَبَ إلى ضِدِهِ.»[۱]

آیت‌الله سعادت‌پرور ﷺ نیز اجتناب از افراط و تفریط را عامل موفقیت و دست‌یابی به مطلوب می‌داند و می‌فرماید:

ای عزیزان من! از افراط و تفریط در تمامی امور باید بپرهیزید تا بتوانید در هر مقصدی مَقضی المرام[۲] شوید.[۳]

مرحوم ملّا حسینقلی همدانی ﷺ با اشاره به برخی از نمونه‌های افراط، به علی آقای ایروانی می‌نویسد:

جناب آقا! الحذر من قواطع الاربعة: كثرة الكلام و كثرة الطعام و كثرة المنام و كثرةالمجالسة مع الانام و عليک بتبديلها و تقليبها بذكرالله الملک العلام؛

الحذر از چهار صفت شکننده و خرد کننده: ۱. زیاده گویی؛ ۲. پرخوری؛ ۳. پرخوابی و ۴. هم‌نشینی زیاد با مردم. برتو باد که همه‌ی این‌ها را تبدیل کنی به ذکر خداوند علاّم![۴]

ملاک اعتدال

برای دور شدن از افراط و تفریط، لازم است ابتدا معنای اعتدال و حد وسط روشن شود.

آیت‌الله مصباح یزدی، ضمن تعریف این اصل، با بیان مثال‌هایی آن را توضیح می‌دهد:

باید معنای اصلِ اعتدال و حد وسطی را که علمای اخلاق فرموده‌اند به درستی دریابیم و از گرفتار آمدن در دام برخی تفسیرها و برداشت‌های غلط و انحرافی برحذر باشیم. برخی که معنای این اصل را درست در نیافته‌اند، گمان می‌کنند که - برای مثال - حدّ وسط در تلاش برای کسب روزی و مال و ثروت این است که اگر انسان می‌تواند روزانه یك هزار تا یك میلیون تومان درآمد داشته باشد، هردو

---

۱. رخشاد، در محضر بهجت، ج۱، ص۳۳.

۲. حاجت‌روا.

۳. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۲۸.

۴. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۵۶؛ به نقل از تذکره المتقین، ص۲۳۷.

را کنار بگذارد و درآمد روزانه‌ی پانصد هزار تومان را انتخاب کند! یا در تحصیل علم، کم‌ترین تلاش این است که انسان چند کلمه‌ای از دانشی را فرا بگیرد. بالاترین تلاش‌های علمی نیز، تلاش علمی دانشمندان و علمایی است که تمام عمرشان را شبانه‌روز صرف آموختن دانش می‌کنند. اکنون با توجه به این دو حدّ افراط و تفریط در تلاش علمی، راه مطلوب و صحیح و میانه آن است که انسان نه به آن چهار کلمه اکتفا نماید و نه آن‌قدر تلاش کندکه علامه و آیت‌الله العظمی و نظایرآن‌ها بشود! روشن است که چنین تفسیرهایی از اصل «اعتدال» و «حد وسط»، کاملاً اشتباه و به بیراهه رفتن است. حد وسطی که در این‌جا مطرح است، کمّی نیست تا بر اساس آن بین هزار و یك میلیون، پانصد هزار را به عنوان حد وسط بگیریم. همان‌گونه که اشاره کردیم، منظور از حد وسط در این‌جا این است که انسان در تزاحم امور و تکالیف با یك‌دیگر، هرکدام را طوری انجام دهد که به دیگری ضرر نزند. بر این اساس، حد وسط هر چیزی در واقع نسبت به مزاحماتش تعیین می‌گردد. برای مثال، باید تا آن‌جا به کسب علم و دانش پرداخت که به انجام وظایف واجبی که نسبت به پدر و مادر، همسر و فرزندانمان داریم، آسیب نرساند. اگر آن‌قدر به تحصیل علم اهمیت دهیم که این امور فراموش شود، چنین تحصیل علمی مطلوب نیست و حتّی گاهی ممکن است در مواردی، برخی مصادیق آن، حرام یا شبه حرام باشد.

بنابراین تفسیر «کمّی» کردن از حد وسط در این‌جا هیچ وجهی ندارد. روشن است که هیچ‌گاه مقصود از رعایت حد وسط در علم آموزی این نیست که انسان نه باید بی‌سواد باشد و نه آن‌قدر درس بخواند که علاّمه شود! یا در کسب مال و ثروت بگوییم، نه فقرمطلق خوب است و نه این‌که انسان مال فراوان داشته باشد. اگر این‌طور باشد، پس حضرت سلیمان ﷺ کارش درست نبود؛ چرا که مُلك و سلطنتش بسیار وسیع و گسترده بود!

رعایت حدّ وسط در این‌جا، یعنی نیرو و امکاناتی که صرف کاری می‌کنیم، در حد اعتدال باشد، نه آن‌که بگوییم «حاصل» و «نتیجه»‌ای که از عمل به دست می‌آید، حد وسطش خوب است. از این رو ممکن است کسی در حد افراط و بیش از اندازه‌ی لازم برای تحصیل مال نیرو صرف کند و مال چندانی هم عایدش نشود. این‌جا به دست نیامدن مال باعث نمی‌شود که کار او را افراط‌کاری ننامیم و تقبیح نکنیم. از آن سو نیز ممکن است کسی که نیروی کمی صرف تحصیل مال کند و مال حلال فراوانی نصیبش شود. این‌جا نیز به دست آمدن مال فراوان سبب نمی‌شود که تلاش فرد را امری غیر اخلاقی و مصداق افراط‌کاری بدانیم.[1]

۱. مصباح یزدی، رستگاران، ص۲۵۳-۲۵۵.

مصادیق افراط و تفریط

اگرچه افراط و تفریط محدوده‌ی وسیعی را در بر می‌گیرد، با این وجود به بعضی از مصادیق آن اشاره می‌شود:

سخت‌گیری بر نفس

یکی از مصادیق زیاده‌روی، سخت‌گرفتن بر نفس در ریاضت و کار کشیدن از اوست. آیت‌الله سعادت‌پرور﵀ با تأکید بر رعایت اعتدال در مواجهه با نفس می‌فرماید:

> ای عزیزان من! نفس را نباید زیاد در فشار گذاشت تا سر از فرمان برکشد، بلکه باید همه‌ی لذایذ را به طور اعتدال به او داد و در اولین قدم، لذت شرک جلیّ و معصیت خدا را از او قطع نمود تا کم‌کم پس از مدتی رام شود؛ سپس کم‌کم دست به امور دیگر زد. اما باید بدانیم که این کار نه امری است به صورت آسان، بلکه امری است بس مشکل؛ اما چون به تدریج انجام گیرد، کار به جایی رسد که نفس در اطاعت باشد.[۱]

خواب

سفارش امام صادق﵇ به عبدالله بن جُندب این است که شب‌ها کم بخواب و روزها کم حرف بزن. حضرت در ادامه، کلامی را به این مضمون از مادر حضرت سلیمان﵇ خطاب به فرزندش نقل می کند که خوابیدن زیاد روزی که محتاج به چیزی هستی که کسب نکرده‌ای، تو را فقیر می‌کند؛ یعنی روزی می‌آید که تو به اعمالت احتیاج داری؛ اما به دلیل خوابیدن زیاد، آن اعمال را انجام نداده‌ای و فقیر شده‌ای و دستت خالی است.[۲] اگر انگیزه انسان از خوابیدن، رفع خستگی و تجدید قوا نباشد، کار عاقلانه‌ای انجام نداده است؛ زیرا این کار به منزله‌ی تلف کردن بیهوده‌ی بخشی از عمر است. انسانی که خواهان عمری طولانی است، با خوابیدن زیاد، در واقع بخشی از زندگی‌اش را تعطیل می‌کند.[۳]

آیت‌الله مصباح یزدی، موضوع اعتدال در خواب را با بیان نکته‌هایی موشکافی کرده است:

---

۱. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی، ص۱۸۵.

۲. یَا ابْنَ جُندَب اَقِلَّ النومَ بِاللَّیلِ وَالکلامَ بِالنَّهارِ فَما فی الجَسَد شیئٌ اَقلُّ شُکراً مِن العَیْنِ وَاللّسانِ فَاِنَّ اُمَّ سلیمان قالت لِسُلَیْمان﵇: یا بُنَیَّ ایّاکَ وَالنَومَ فَاِنَّهُ یُفْقِرُکَ یومَ یَحتاجُ النّاسُ اِلی اعمالِهم. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۵، ص۲۸۰)

۳. مصباح یزدی، پندهای امام صادق به روجویان صادق، ص۱۳۸.

در این‌جا، توجه به چند نکته لازم و ضروری است؛ اول این‌که انسان باید از افراط و تفریط به دور باشد. مثلاً گاهی اوقات، افراد با شنیدن سفارش‌هایی که درباره‌ی کم‌خوابی شده است و یا با خواندن داستان‌هایی که از چگونگی غلبه بر خواب از بزرگان نقل گردیده، درصدد انجام آن امور بر می‌آیند و با این کار سلامتی خود را به خطر می‌اندازند. به هر حال، بدن انسان احتیاج به استراحت دارد. یکی از نعمت‌های خدا این است که وسیله‌ی خواب و استراحت را برای انسان فراهم کرده است: «**وَجَعلنا نَوْمَكُم سُباتاً**؛[1] ما خواب را مایه‌ی راحتی و آرامش شما قرار دادیم.» مسلماً خواب یکی از نعمت‌های الهی است که باید از آن به نحو مطلوب استفاده کرد. کسانی هستند که مبتلا به بی‌خوابی‌اند و برای رفع این حالت و این‌که مقدار کمی به خواب بروند، مرتب داروهایی را که عوارض جانبی هم دارند، مصرف می‌کنند. بنابراین داشتن خواب طبیعی، نعمت بزرگی است و نباید آن را از دست داد. سخن در این است که انسان بیش از حدّ لازم نخوابد و فعالیت‌های حیاتی خود، از قبیل فکر کردن، کار کردن و ... را تعطیل نکند. البته، مقدار نیازی که افراد به خواب دارند، با یک‌دیگر متفاوت است و آن بستگی به نوع مزاج افراد، سنین مختلف عمر، فعالیت‌های انسان و ... دارد. معمولاً افراد خودشان با تجربه‌ای که دارند و یا دستوری که پزشک به آن‌ها می‌دهد، نیاز بدن خود به خواب را می‌دانند. بنابراین، رعایت آن حداقل‌ها ضروری است و انسان نباید با بی‌توجهی نسبت به آن، موجبات فراهم آمدن بیماری مخصوصاً در سنین آخر عمر را فراهم آورد.

نکته‌ی دوم این است که سفارش و تأکید بر کم خوابیدن در شب، به معنای زیاد خوابیدن در روز نیست؛ زیرا انسان به طور طبیعی شب‌ها می‌خوابد و روزها کار می‌کند. البته، در بعضی از مناطق کره‌ی زمین که به طور متوالی چند ماه از سال شب و چند ماه دیگر روز است، انسان‌ها برنامه‌ی زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که هم به خواب و هم به کارشان برسند. اما در بیش‌تر مناطق زمین که شب و روز متناوباً و با اندکی تفاوت یا تساوی جابه‌جا می‌شوند، انسان‌ها معمولاً خوابشان را در شب و کارشان را در روز انجام می‌دهند؛ چرا که روز برای فعالیت و تلاش و کوشش مناسب است: «**إِنَّ لَكَ فِي النَّهارِ سَبْحاً طَوِيلاً**؛[2] و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت.» بنابراین، در این‌که وقتِ خواب شب است، بحثی نیست؛ اما این‌که چقدر باید بخوابیم، نکته‌ای است که پیش از این نیز متذکّر شدیم و باید به آن توجه داشته باشیم؛ یعنی بدانیم که نیاز انسان‌ها به خواب با یک‌دیگر متفاوت است و این مسأله بستگی به شرایط زندگی افراد دارد. البته، درست است که شب برای استراحت و آرامش قرار داده شده است؛ اما به این معنا نیست که از همان سر شب تا هنگام طلوع آفتاب بخوابیم. اجمالاً از دستورات قرآن چنین استفاده می‌شود که نیاز

---

۱. نبأ، آیه ۹.

۲. مزمل، آیه ۷.

انسان به خواب، آن‌چنان زیاد نیست و مقدار کمی از شب برای استراحت و تجدید قوا لازم است. قرآن به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «**قم اللیل الاّ قلیلاً**؛[۱] تمام شب را به عبادت بپرداز، مگر اندکی را.» هم‌چنین قرآن در وصف متقین می‌فرماید: «**کانوا قلیلاً مِن الّلیلِ ما یَهجَعونَ وَ بِالاَسحارِهُم یَستَغفِرون**؛[۲] و از شب اندکی را خواب می‌کردند و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت می‌کردند.» اگر قرار بود که انسان نیمی از شبانه‌روز را به استراحت و خواب بپردازد، هیچ‌گاه قرآن چنین مسایلی را عنوان نمی‌کرد. از لحن و بیانات قرآن پیداست که انسان احتیاج به خواب‌های طولانی ندارد».[۳]

آیت‌الله سعادت‌پرور حفظه‌الله نیز می‌فرماید:

ای عزیزان من! خواب را به قدری که احتیاج به آن دارید بنمایید، نه بیداری زیاد بکشید که از تمام امور شایسته‌ی اخروی و دنیوی بمانید و نه زیاد بخوابید که از مهم باز مانید؛ بلکه بر طبق نظری که خداوند به وسیله‌ی سفرایش معین فرموده، عمل کنید.[۴]

تغذیه

علامه حسن‌زاده آملی در دستورالعملی با استناد به قرآن کریم، درباره‌ی پرهیز از پرخوری این‌چنین فرموده است:

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. به راستی خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.[۵]

ای دوست من! بدان پرخوری بدون شک قلب را می‌میراند و نفس را سرکش و طغیانگر بار می‌آورد. بدان که گرسنگی، بالاترین خصلت مؤمن است.[۶]

یکی از توصیه‌های مرحوم آیت‌الله بهجت برای تندرستی این است که در غذا، اعتدال داشته باشیم و از افراط و تفریط بپرهیزیم. ایشان در این باره می‌گوید:

اعتدال در غذا برای سلامتی مزاج خیلی مفید است. اگر انسان همیشه به نان خوردن عادت داشته باشد، بهتر است گاهی برنج بخورد و اگر همیشه برنج می‌خورد، بهتر است گاهی نان و یا آش بخورد و تنوع در غذا داشته باشد. شخصی دندانش درد می‌کرد. نزد طبیب رفت که آن را بکشد. طبیب

---

۱. مزمل، آیه ۲.

۲. ذاریات، آیه ۱۸۱۷.

۳. مصباح یزدی، همان، ص۱۳۹-۱۴۰.

۴. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی، ص۱۸۷.

۵. اعراف، آیه ۳۲.

۶. محیطی، صراط سلوک:رهنمودهای اخلاقی عرفانی حضرت استاد علامه حسن زاده آملی در سیر سلوک الی الله، ص۳۸؛ واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۲۵-۱۲۶.

گفت: اگر سردرد گرفتی، سرت را هم می‌کشی؟! اعتدال معده، دندان درد را هم برطرف می‌کند و بالاخره آن آقا دندانش را نکشید.[۱]

رعایت اعتدال در تغذیه و پرهیز از پرخوری و اسراف، دلایلی دارد که در بیان آیت‌الله مصباح یزدی به آن‌ها اشاره شده است:

توصیه به رعایت حد اعتدال در مصرف نعمت‌های مادی - حتّی در صورت تمکّن مالی - به این دلیل است که هم نیروی ما بی‌جهت صرف نشود و هم اسراف در مصرف، مانع ما از امور دیگر نشود. شخص پرخور فکرش درست کار نمی‌کند؛ آرامش روحی هم ندارد؛ حتی اندام‌های دیگرش هم به‌واسطه بیماری‌های ناشی از پرخوری درست کار نمی‌کنند. پس باید همه چیز در حد اعتدال رشد بکند تا انسان بتواند به سعادت و کمالی که لایق اوست، یعنی همان کمال متناسب و متعادل نائل شود؛ و این امر در سایه قرب خدا و اطاعت از دستورهای او حاصل می‌شود.[۲]

مرحوم آیت‌الله ایازی از آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله درباره‌ی تأثیر غذا در انسان نقل می‌کند:

اثر غذا در آدم بسیار زیاد است. انسان وقتی غذا می‌خورد، بخشی تبدیل به خون می‌شود و به مغز می‌رسد؛ در نتیجه، اگر غذا طیّب و طاهر نباشد، بر افکار انسان‌ها اثر می‌گذارد و این فکرهای شیطانی ناشی از تأثیر آن ناپاک است. من خود گاهی که می‌نشینم، اگر فکرهایی به ذهنم بیاید، بلافاصله می‌اندیشم که امروز چه چیزی خورده‌ام.[۳]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز تناول بعضی از غذاها را موجب سلب توفیق می‌داند:

خوردن غذای شبهه‌ناک و نیز غذای کسی که از حرام پرهیز ندارد، گرچه جایز است؛ ولی انسان را بیمار می‌سازد، [ظاهراً مراد، بیماری روحی و معنوی‌ست. هرچند ممکن است مقصود، اعمّ از بیماری روحی و جسمی باشد.] از عبادات محروم می‌نماید و یا سبب سلب توفیق می‌شود.[۴]

حرکات انقلابی

رهبر معظم انقلاب، اجتناب از افراط و تفریط را لازمه‌ی حرکت‌های انقلابی طلاب می‌داند و در این باره می‌فرماید:

یک نکته هم خطاب به جوانان پرشور و انقلابی حوزه است، که متن حوزه غالباً همین جوان‌های

۱. رخشاد، در محضر بهجت، ج۱، ص۳۳۸-۳۳۹.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «سیمای شیعیان در کلام امیرمؤمنان (۴۲)»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸/۶/۲۳؛ کد مطلب: ۹۲.

۳. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۱۱۲-۱۱۳.

۴. رخشاد، در محضر بهجت، ج۲، ص۲۵۳.

پرشور و طلاب انقلابی هستند. عزیزان من! آینده مال شماهاست، امید آینده‌ی کشور شماها هستید؛ باید خیلی مراقبت کنید. درست است که جوان طلبه‌ی انقلابی، اهل عمل است، اهل فعالیت است، اهل تسویف و امروز به فردا انداختن کار نیست؛ اما باید مراقب باشد. مبادا حرکت انقلابی جوری باشد که بتوانند تهمت افراطی‌گری به او بزنند. از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوان‌های انقلابی بدانند؛ همان طور که کناره‌گیری و سکوت و بی‌تفاوتی ضربه می‌زند، زیاده‌روی هم ضربه می‌زند. مراقب باشید زیاده‌روی نشود. اگر آن چیزی که گزارش شده است که به بعضی از مقدسات حوزه، به بعضی از بزرگان حوزه، به بعضی از مراجع، یک وقتی مثلاً اهانتی شده باشد، درست باشد، بدانید این قطعاً انحراف است؛ این خطاست.

اقتضای انقلابی‌گری، این‌ها نیست. انقلابی باید بصیر باشد، باید بینا باشد، باید پیچیدگی‌های شرایط زمانه را درک کند. مسأله این‌جور ساده نیست که یکی را رد کنیم، یکی را اثبات کنیم، یکی را قبول کنیم؛ این‌جوری نمی‌شود. باید دقیق باشید، باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید، باید از طعن و دق دیگران هم روگردان نشوید؛ اما باید خامی هم نکنید؛ مراقب باشید. مأیوس نشوید، در صحنه بمانید؛ اما دقت کنید و مواظب باشید رفتار بعضی از کسانی که به نظر شما جای اعتراض دارد، شما را عصبانی نکند، شما را از کوره در نبرد. رفتار منطقی و عقلایی یک چیز لازمی است. البته این را هم به همه توصیه کنیم که نیروهای انقلابی را متهم به افراطی‌گری نکنند. بعضی هم این‌جوری دوست می‌دارند. عنصر انقلابی، جوان انقلابی، طلبه‌ی انقلابی، فاضل انقلابی، مدرس انقلابی در هر سطحی از سطوح را متهم کنند به افراطی‌گری؛ نه، این هم انحرافی است که به دست دشمن انجام می‌گیرد؛ واضح است. پس نه از آن طرف، نه از این طرف.[۱]

عمل به مستحبات

گاه برخی از طلاب، به‌ویژه طلاب جدید الورود، عنان از کف داده و در عمل به مستحبّات، زیاده‌روی از خود نشان می‌دهند. شهید آیت‌الله قدوسی در مورد اهمیت تدریج در رشد اخلاقی طلاب می‌فرمود:

از یک‌جا شروع کن و یک‌دفعه به فکر نیفت که تمام لباس‌ها، زینت‌ها، غیبت‌ها، دروغ‌ها، همه را دور بیندازی که سنگ بزرگ علامت نزدن است!

نمازم را از کجا شروع کنم؟ از یک آیه شروع کن؛ یعنی بنا بگذار فقط روی«**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِين**» کار کنی. این آیه را فقط با توجه به خدا بخوان. وقتی که مسلم شد دیگر این آیه را برای

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

غیر خدا نمی‌خوانی و کاملاً به این آیه توجه داری، آن وقت یک آیه‌ی دیگر شروع کن؛ اما با این دقت که: آیه‌ی دوم را که شروع کردی، آیه‌ی اول را فراموش نکنی؛ مانند کمان که رهایش کنند، روی هم بیاید. اگر ساختمان یک طبقه‌ای ساختی و بعد دومی را خواستی بسازی، اولی را خراب کردی، ساختمانت یک طبقه بیش‌تر نخواهد شد. بعد یک آیه ضمیمه کن، بعد یک آیه دیگر. یک وقت می‌بینی فردی هستی که واقعاً نمازت را برای خدا می‌خوانی... . اگر این‌طور شد، از تمام این درس‌ها و بحث‌ها نتیجه می‌گیریم و الا این‌ها همه سرگرمی است! طلبه‌ای سراغ دارم نماز شبش ترک نمی‌شد، اما الآن کجا است؟ طلبه‌ای را سراغ دارم که شام نمی‌خورد، پول شامش را به فقیر می‌داد، الآن (زمان شاه) قاضی است و بدترین قاضی! این‌ها دقیقاً سنگ بزرگ برداشته بودند. از خدا بخواهید، در همان حال متوسل به امام ﷺ شوید که من می‌خواهم خوب بشوم، کمک از شما؛ و قطعاً کمک می‌کنند.[۱]

آیت‌الله بنابی با نگاهی آسیب‌شناسانه می‌گوید:

یکی از آفت‌های مهم روحی و روانی طلاب و مشکلات عمده‌ی آن‌ها، جهت‌گیری‌های افراطی و تفریطی است. مثلاً گاهی دیده می‌شود طلبه‌ای که هنوز راه را نشناخته، به جای راه رفتن، می‌خواهد پرواز کند. اول می‌خواهد در عبادت، زهد و عرفان در نقطه اوج باشد. برای خود نماز شب را واجب می‌داند، نمازهای نافله را تماماً می‌خواند و ... . اگر در راستای تربیت طلبه یك دفعه طوری جهت بدهیم که هم غذا خوردنش تقلیل یابد و در هر ماه، سه روز روزه بگیرد و هم نماز شب و نوافل را برخودش واجب کند! و یا بر اثر توصیه‌های ما شانزده ساعت کار مفید را برخودش تحمیل کند و به این قبیل دستورالعمل‌ها ملتزم گردد، خلاف مصلحت وی عمل کرده‌ایم.[۲]

البته گاه توهمات و القائات شیطانی، طلبه را به دور شدن از برنامه‌های معنوی ترغیب می‌کند. در این شرایط، باید مرز توهمات با واقعیات بازشناسی شده و مطمح نظر قرار گیرد. مرحوم شیخ محمدحسن امرآبادی که از معاصرین حاج شیخ عبدالکریم و از تحصیل کردگان نجف بود، گفت:

من هر شب جمعه، دعای کمیل می‌خواندم. یک شب به این جمله که رسیدم: «هَب لی صَبرتُ علی حَرِّ نارِکَ فَکَیفَ اَصبِرُ عَلی فِراقِک»،[۳] گفتم من چه جورم؟ آیا من این طورم با خدا؟ من با خدا این‌جورم که فراق خدا از آن آتش به من سخت‌تر است؟! من چه کار کنم؟ این به کلّه‌ام آمد. آخر

۱. گروهی از نویسندگان، یادنامه شهید آیت‌الله قدوسی، ص۲۴۷؛ وافی، نسیم هدایت، ص۳۳۴-۳۳۵.
۲. حسین‌خانی، نقش تربیتی مدیران در مدارس علمیه، ص ۱۳۱.
۳. طوسی، مصباح المتهجد، ج۲، ص۸۴۴؛ قمی، مفاتیح الجنان، فرازهایی از دعای کمیل.

رفتم پیش آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، گفتم: آقا! این مطلب به سرم آمده است و مرا منصرف کرده از خواندن دعای کمیل. ایشان متوحش شد، گفت: نه! نه! نکنید این کار را! این کار شیطان است. این خیال از شیطان بوده است. خواسته تو را منصرف کند. مبادا ترک کنی! اوقاتش تلخ شد و گفت: نکنید این کار را! این شیطان بوده، آمده در دل تو. گفت: بخوان! بخوان! خیلی مرا توبیخ کرد که «نکنی این کار را. چه کار داری، تو دعا بخوان؛ هر کس به اندازه خودش».[۱]

مقدس‌مآبی

برخی طلاب نیز با افراط در انجام رفتارهای مقدّس‌مآبانه، از مسیر میانه‌روی خارج می‌شوند. آیت‌الله مجتهدی ﷺ می‌فرماید:

نقل می‌کنند یکی از طلبه‌ها کلاهی بر سر می‌گذاشت و با کسی، نه حرف می‌زد و نه شوخی می‌کرد. کسی هم او را خندان نمی‌دید و خیلی سنگین و آیت‌اللهی راه می‌رفت؛ به حدی که بقیه‌ی طلبه‌ها می‌گفتند: حتماً این آقا در آینده از علمای بزرگ می‌شود و سِیمَش به ملکوت اعلی وصل است و ممکن است با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم در ارتباط باشد. اما بعد از مدتی، دیدند که در کلاس درس شرکت نمی‌کند و غایب است. مدتی بعد، او را دیدند که محاسنش را تراشیده، از طلبگی بیرون رفته! این عاقبت مقدسی زیاد است. از کسانی که اصلاً شوخی نمی‌کنند و نمی‌خندند و حرف نمی‌زنند، باید برحذر بود؛ چرا که علما هم گاهی با هم مزاح می‌کنند و می‌خندند.[۲]

۸. دوستی‌های نامناسب

دوستی‌های افراطی و غیرمعقول، آسیب دیگری است که گه‌گاه در میان طلاب و به طور خاص در طلاب کم سن و سال مشاهده می‌شود. آیت‌الله بنابی در توصیف دوستی‌های افراطی می‌گوید:

متأسفانه این مسأله در بین جوانان دیده می‌شود و یك نوع بیماری است؛ یعنی اگر حسن ظن داشته باشیم، نوعی بیماری است (اگرچه خالی از مسائل شهوانی و نفسانی باشد).

ایشان این‌گونه دوستی‌ها را برای جوانان زیان‌بار دانسته و بر این باور است که خود آنان نیز از این موضوع ناراحتند:

در طول این مدت، من خیلی با این‌گونه موارد برخورد داشته‌ام. خودشان هم از وضع پیش آمده

۱. استادی، شرح احوال آیت‌الله العظمی اراکی، ص۳۵۱؛ وافی، همان، ص۳۶۵-۳۶۶.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۲۹.

شاکی بودند! می‌آیند گاهی به صورت شفاهی و گاهی به صورت کتبی می‌گویند که این امر، معنویات ما را تحت تأثیر قرار داده و برایمان دل‌مشغولی بدی ایجاد کرده است! خودشان از خودشان شکایت می‌کنند.

ایشان سپس به منشأ بروز این‌گونه دوستی‌ها اشاره می‌کند:

وقتی انسان در یك مجموعه زندگی می‌کند، خصوصاً جایی که دور از پدر و مادر است، این‌گونه مسائل بروز می‌کند. دو امر باعث می‌شود چنین مسائلی پیش بیاید: اول این‌که چون از عزیزان و وابستگان جدا شده[اند]، قهراً جای خالی آنان در دلش بیشتر جلوه می‌کند؛ و دوم این‌که چون با دوستانش در یك فضا و محیط زندگی می‌کند، شب و روز را با آن‌ها سپری می‌کند، قهراً با برخی اُنس می‌گیرد؛ ولی گاهی هم از حد اعتدال خارج می‌شود.[۱]

پیشگیری

این مدیر با تجربه، پیشگیری از ایجاد چنین روابط صمیمانه‌ای را اصلی‌ترین راه مقابله با این آسیب می‌داند:

جوانی که می‌داند این حساسیت در او وجود دارد، نباید طوری طرح رفاقت با کسی بریزد که بعداً برایش دردسر ایجاد شود. فقط با یك نفر رفاقت نکند؛ بلکه با چند نفر طرح دوستی داشته باشد تا طوری نشود که شش دانگ، دلش در قبضه‌ی یکی باشد. یك دانگ اگر به زید علاقه دارد، یك دانگ هم به عمرو علاقه داشته باشد و یك دانگ هم به دیگری. در نتیجه وقتی این محبّت پخش شود – مثل موردی که تمام محبتش را به یکی داده – حاد و غیرعلاج نمی‌گردد. از این بهتر، آن است که از اول نسبت به کسانی که به آن‌ها حساس است (مثلاً به قیافه‌اش حساس است)، با آن‌ها خیلی صمیمی نشود و رفاقت برقرار نکند. انسان می‌تواند از اول محبّت برقرار نکند؛ چون محبت در چشم است. اگر دوست و هم‌اتاقی‌اش افرادی باشند که نسبت به آن‌ها حساسیت دارد، با ایشان رفیق صمیمی نشود؛ و الاّ اگر مبتلا شد، درمانش خیلی مشکل است؛ لذا عمده‌ی درمان، پیشگیری است.[۲]

۱. حسین‌خانی، همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۲. همان، ص ۱۳۵.

درمان

البته آیت‌الله بنابی برای درمان این پدیده‌ی نامطلوب نیز، راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌کند:

برای درمان، یك راه این است که کمترهم دیگررا ببیند؛ یعنی در جایی باشد که چشمش کمتربه او بیفتد؛ زیراکه عرض کردم عمده‌ی محبت ازراه چشم است؛ اما اگراین هم مثمرنباشد؛ چون «الاِنسانُ حَریصٌ عَلی مَا مُنِع»،[1] چاره نیست، هم‌حجره شوند. البته جایی که از خودشان مطمئن باشند که نعوذ بالله این مسأله منجربه معصیت خداوند نمی‌شود. به هرحال موارد فرق می‌کند و بایستی با مشاوره حل گردد.[2]

۹. غفلت از هدف

آسیب دیگری که طلاب و حوزه‌های علمیه را تهدید می‌کند، آن است که فرد در اثنای طلبگی، هدف ارزش‌مند خویش را فراموش کند و از آن غافل شود. رهبرمعظم انقلاب با ارائه‌ی مثالی، به توضیح این آفت می‌پردازد:

اگر طلبه‌ی امروز ما به درس خواندن بی‌اعتنایی کند، یا به دیانت و تعبّد و تلاش فردی - اخلاقی خود بی‌اعتنا بماند، یا استعداد خود را به کار نیندازد، یا هدف خود را گم کند - مثل کسی که به طرف مقصدی در حال حرکت است؛ اما وقتی وسط راه به قهوه‌خانه خوش آب و هوایی رسید، همان‌جا پیاده بشود و لنگربیندازد و همان‌جا بماند و هدف را فراموش کند - یا اگردر اثنای راه منظره‌ای به چشمش خورد، نشناخته و ندانسته به سمت آن راه بیفتد و از هدف غافل بشود، همه این‌ها آفات راه ماست.[3]

---

۱. در حدیثی که از پیامبرﷺ در نهج الفصاحه نقل شده است، عبارت بدین‌گونه است: «اِنَّ ابنَ آدَم لَحَریصٌ عَلی ما مُنِعَ؛ همان فرزند آدم، حریص حریص است بر چیزی که از آن منع شود». (پاینده، نهج الفصاحه، ح۵۷۱)

۲. حسین‌خانی، همان، ص ۱۳۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مجمع طلاب و فضلای حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

۱۰. ارتکاب محرمات

یکی از افرادی که در مسیر طلبگی دچار انحراف و نهایتاً سقوط شد، سید مهدی هاشمی[۱] است. وی درباره‌ی نقطه آغاز لغزش‌های اخلاقی و نشنیده گرفتن هشدارهای بزرگان در مراقبت از زبان می‌گوید:

... ما از اول که آمدیم، مخصوصاً که پاتوق‌مان مدرسه فیضیه بود، عصرها جمع می‌شدند بچه‌ها دور هم؛ خُب، یک مقدار آن زمان، من اولین گناهی که مرتکب شدم، غیبت بود. یادم هست که می‌نشستیم در جلوی حجره‌های مدرسه‌ی فیضیه - دو نفر و سه نفر با دوستان - و غیبت‌هایی که فکر می‌کردیم که غیبت مجاز هم هست، که غیبت از نوع مبارزه است سر علما، علمایی که یا نسبت به حرکت امام کوتاهی می‌کنند یا اعلامیه‌هایشان مثلاً اعلامیه‌های کم‌مایه‌ای هست آن زمان و یا برخوردهای مختلفی که از آن‌ها می‌دیدیم. یک غیبت‌های خیلی خفیفی آن ایام شروع شد نه از

---

۱. سیدمهدی هاشمی در سال ۱۳۲۳ش در شهر اصفهان و در خانواده‌ای مذهبی و روحانی به دنیا آمد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در مدرسه‌ی «جلالی»، بنا به اصرار پدرش راهی حوزه‌ی علمیه‌ی «جده بزرگ» اصفهان شد و از محضر شیخ مهدی مازندرانی و شیخ محمدعلی قمی کسب علم نمود. پس از شش سال تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، رهسپار قم شد و تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه‌ی حجتیه‌ی قم پی گرفت. ورود او به قم، مقارن با آغاز نهضت روحانیت و اوج‌گیری آن در سال ۱۳۴۲ش بود. مهدی هاشمی در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه، توسط ساواک دستگیر شد و پس از سپردن تعهد از زندان آزاد گردید و به خدمت سربازی در منطقه «جهرم» اعزام شد. در دوره‌ی سربازی، ساواک وی را از طریق ضد اطلاعات ارتش به همکاری دعوت کرد و او سِمَت نویسندگی دادرسی کل ژاندارمری را در مرکز به عهده گرفت. مهدی هاشمی پس از پایان سربازی با تأثیرپذیری از افکار گروه‌های چپی، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را در «قهدریجان» اصفهان متمرکز ساخت و راهی این شهر شد. عملکرد و سخنان انحرافی مهدی هاشمی، هم‌چنین مشخص شدن تعارض بسیاری از سخنان وی با مفاهیم اصیل دینی و اصول تشیع، علما و روحانیون منطقه را به مقابله با این جریان فکری واداشت؛ تا جایی که آیت‌الله شمس‌آبادی (یکی از علمای اصفهان) به دلیل روشنگری و مقابله فکری با این جریان منحرف، قربانی توطئه‌ی آن‌ها شد و در سال ۱۳۵۵ جان خود را در این راه از دست داد. پس از این جریان نیروهای امنیتی رژیم، وی را دستگیر کردند و تا سال ۱۳۵۷ در زندان به سر برد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مهدی هاشمی از زندان آزاد شد و علی‌رغم این‌که به عنوان یک مجرم و یا لااقل متهم به قتل شناخته می‌شد، با توجه به شرایط سال‌های اول پیروزی انقلاب، در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری توانست به احراز مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه پاسداران ارتقا یابد. مهدی هاشمی در این مرحله نیز با توجه به افکار و گرایش‌های خود، با جذب افراد واخورده‌ی شهرها و روستاهای مختلف، گروهی را به نام گروه ضربت سازماندهی کرد و با استفاده از موقعیت بیت آقای منتظری، با مسئولین نظام به مقابله پرداخت. ... وی با انتشار شب‌نامه‌ها، نامه‌پراکنی‌ها، ارائه‌ی تحلیل‌های وارونه و جوسازی‌ها، به ایجاد تفرقه و بدبین کردن مردم به انقلاب و دولت پرداخت. وی نه تنها به نصایح علما و هشدارهای صریح خیرخواهانه حضرت امام گوش نداد، بلکه تلاش کرد حجیت این موعظه‌ها را با شایعاتی چون کانالیزه شدن امام مخدوش سازد. (سرابندی، داستان یک مرداب، ص۱۷-۱۹) تا این که امام ﷺ با درایت و دورنگری خود، عمق فاجعه را درک کردند و دستور پیگیری این جریان را صادر نمودند و نهایتاً پس از مدتی که از بازداشت مهدی هاشمی گذشت، سرانجام وی در زندان درباره‌ی همه‌ی جرایم قبل و بعد از انقلاب لب به اعتراف گشود و در روزهای ۲۲، ۲۴ و۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۶۶ به اتهام محاربه، افساد، ایجاد فتنه و رعب و وحشت در بین مردم محاکمه و به اعدام محکوم گردید و در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۶ به دار مجازات سپرده شد. (همان، ص۲۴)

من تنها، از ما، از همه. می‌نشستیم به غیبت کردن و غیبت شنیدن و خب، همان زمان هم حس نمی‌کردیم که این کار حرامی است. فکر می‌کردیم مبارزه شروع شده و باید، طبیعی بود.
آن زمان یادم هست که همان ایام، همین آقای مظاهری[1] ما با هم آشنا بودیم دیگر و این‌ها نه فقط من را، کل دوستان را نهی می‌کرد از این کارها مذاکره کردن و بحث کردن؛ ایشان هم می‌آمد تو[ی] فیضیه. توی همان محافل فیضیه شرکت می‌کرد و هر وقت مثلاً غیبتی چیزی مثلاً مطرح می‌شد از آقایان و این‌ها، ایشان نهی می‌کرد. می‌گفت: نکنید این کار را. خب ایشان از ما خیلی بزرگ‌تر بود؛ اما ما بچه طلبه‌ها می‌نشستیم و این‌ها. حالا برای‌مان مهم نبود. بعد مسأله‌ی دروغ مطرح شد. دروغ‌های تاکتیکی، دروغ‌هایی که می‌گفتیم ما هم رازداری بکنیم و سرّی نگهداری بکنیم که مسائل را کسی نفهمد و به دوستان دروغ می‌گفتیم ... .[2]

وی در گوشه‌ای از اعترافت‌های خود ضمن جمع‌بندی نقاط ضعف و انحرافی خود می‌گوید:

من از نقطه‌ای منحرف شدم که مثبتاتم [نقاط مثبت] زیاد بود. من یک سری مثبت‌ها[ی] عملی و علمی - سیاسی داشتم، دچار عُجب و غرور و بعد هم بی‌توجهی به خدا و الی آخر و یک سری مفاسدش [شدم]. ... اگر یک ذره گناه به اندازه‌ی خردل، روح بی‌تقوایی یا گرایش به گناه یا انحراف در وجود یک انسانی باشد و فکر کند هم که این جزئی است و مختصر و مهم نیست؛ یا نه یک فردی باشد که خیلی نابغه، تو[ی] کارهایش خیلی پیروز و موفق باشد و [...] فکر نکند که حالا این نقطه آسیب‌پذیر است و از همین نقطه امکان دارد دقیقاً آسیب ببیند و برسد به جاهایی که ما رسیدیم؛ و لذا [...] به جای این‌که در قبال این جرایم‌ها و تخلفات ما [...] بعضی بخواهند از نظر خطی خوشحال باشند، شادی بکنند که خب الحمدلله که این‌ها به این سرنوشت مبتلا شدند، بهتر است که در خودشان و در اندرون بیش‌تر فرو بروند. [برای] هر انسانی، هر طلبه‌ای، هر دانشجویی[و] هر کسی که متأثر از یک نسل جوان است، این سرنوشت تلخ شومی که ما پیدا کردیم، عبرتی باشد برای بقیه‌ی برادرها و کل امت حزب‌الله و نیروهای جوانی که در این مملکت به هر صورت در دامن این انقلاب دارند رشد می‌کنند و شیطان نفس هم به طور جدی و فعالی در کمین است که این‌ها را به دام بیندازد. این هم یک نقطه که باید از این کالبد شکافی انحراف و از این علل و عواملی که تشکیل شده و یک استفاده و بهره‌گیری شدید اخلاقی و فکری حتماً گرفته بشود ... .[3]

---

۱. آیت‌الله شیخ حسین مظاهری اصفهانی.
۲. سرابندی، داستان یک مرداب، ص۳۰-۳۱.
۳. همان، ص۵۰-۵۱.

۱۱. فاصله گرفتن از علما

گاه طلبه در مسیر فکری و مطالعاتی خود به برداشت‌هایی می‌رسد که می‌تواند او را در مسیر تحول‌آفرینی قرار داده یا دچار آسیب‌های ویرانگر فکری کند. عرضه کردن این گونه برداشت‌ها به عالمان دین می‌تواند به اطمینان از درستی آن‌ها منجر شود؛ هم‌چنان‌که فاصله گرفتن از علما و بسنده کردن به اندیشه‌های شخصی، احتمال وقوع در آسیب‌های مختلف را افزایش می‌دهد. گودرزی[۱] فردی است که مدتی در مدارس علمیه به سر برد؛ ولی مسیر انحرافی‌اش او را به تشکیل گروهک تروریستی فرقان و به شهادت رساندن عزیزانی چون شهید قرنی و شهید مطهری کشاند. آیت الله سید جعفر شبیری زنجانی به یکی از زمینه‌های انحراف وی اشاره می‌کند:

> گودرزی یک روحیه‌ی انزواطلبی و اعراض از جمع داشت و همین موجب می‌شد که برداشت‌های خود را کمتر با علما و فضلا و افراد دیگر مطرح کند و متوجه اشتباهات خود شود... . گوشه‌گیری او موجب شده بود که به برداشت‌هایی خو کند و از پوسته آن‌ها بیرون نیاید و ادامه‌ی این روند برسد به همان جاهایی که همه می‌دانند.[۲]

۱۲. مطالعه‌ی آثار گمراه کننده

آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی، بی‌توجهی به مطالعه‌ی درست دروس حوزوی و پرداختن به مطالعه‌ی آثار گمراه کننده را در انحراف اکبر گودرزی مؤثر می‌داند و می‌گوید:

> من اکبر گودرزی را در مدرسه‌ی چهل‌ستون بازار شناختم. مدیریت این مدرسه به عهده‌ی مرحوم آیت‌الله آقای آشیخ حسن سعید رحمه‌الله بود. ایشان باجناق بنده بودند. در کنار آن مدرسه، کتابخانه‌ای تأسیس شده که من در تأسیس و اداره‌ی آن با آقای سعید همکاری داشتم و معمولاً به آن‌جا می‌رفتم.
>
> گودرزی به کرات به کتابخانه می‌آمد و مشغول مطالعه می‌شد. بیش‌تر مطالعه‌ی جنبی می‌کرد؛ و الا از نظر طی مدارج حوزوی به شکلی منظم و روش‌مند، درس نخوانده بود. بیش‌تر کتاب‌های

---

۱. انحراف‌های اکبر گودرزی بدین قرار است: برگزاری جلسه‌های مادی‌گرایانه‌ی تفسیر قرآن در سنین کم، سرکرده‌ی گروه فرقان، تأثیرپذیری از جنبه‌های منفی تفکرات شریعتی، داشتن تفکرات مارکسیستی و چپ‌گرایانه از اسلام، اقدام به شیوه‌ی اسلام منهای آخوند، ترور (مقابله جدی شهید مطهری در برابر افکار گودرزی و ترور او). سرانجام گودرزی به علل گفته شده، به اعدام محکوم گردید.

۲. همان، ص۵۰.

رایج را که با حال و هوای مبارزاتی و مارکسیستی انطباق داشت، مطالعه می‌کرد.
... به هر حال، یادم هست یک روز گودرزی مقاله‌ای از دکتر شریعتی را آورد که من مطالعه کنم. صفحه اول آن را که خواندم، دیدم انتقاد از روحانیت است و این‌که حوزه‌های علمیه ما تحت تأثیر علوم و معارفِ یونان قرار گرفته! چون در آن‌جا منطق ارسطویی که پنبه‌اش زده شده است، تدریس می‌شود. در منطق ارسطویی گفته شده که اجتماع نقیضین محال است، ارتفاع نقیضین هم محال است؛ در حالی که علمای ما می‌گویند انسان از جنبه‌ای یک لجن بدبوست و از جنبه‌ای روح خدا در او دمیده شده. این‌که نقیضین است، چطور این دو با هم جمع شده‌اند؟ و ... .
من وقتی به این مقاله نگاهی انداختم، گفتم مطلب اشتباهی است. تصور می‌کردم گودرزی به غلط بودن مطلب پی برده و دارد آن را به من هم نشان می‌دهد؛ ولی دیدم دارد از جنبه اثباتش با من حرف می‌زند. گفتم: آقای گودرزی! یعنی از زمان ارسطو تا به حال، هیچ یک از علما نفهمیده‌اند که این مسأله‌ای که ایشان به عنوان اجتماع نقیضین مطرح می‌کند، درست نیست؟ زمینه‌های تعالی و انحطاط در انسان که به معنای نقیضین نیست. هر انسانی می‌تواند از جهتی خوب و از جهتی بد باشد و این هم به این معنا نیست که هر صفت متضاد را در درونش با هم جمع کرده است. انسان یک نقطه‌ی تعالی و کمال دارد و یک نقطه‌ی سقوط و انحطاط و این‌ها به معنای جمع نقیضین نیست.
وقتی این مطلب را از گودرزی شنیدم، متوجه شدم که او در حوزه، حتی منطق را هم درست نخوانده است. فکر نمی‌کنم تا زمانی که در مدرسه چهل‌ستون بود، لمعتین را هم خوانده یا تمام کرده بود. از این حرفش مشخص شد که حتی حاشیه‌ی ملاعبدالله را هم درست نخوانده یا نفهمیده است. اگر خوانده بود، مسأله ساده‌ای مثل اجتماع نقیضین را درست می‌فهمید.[1]

ز) مشورت

در بیان‌های بزرگان دین و علم بر مشورت در امور مختلف زندگی طلبگی تأکید شده است. آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله می‌فرماید:

ای عزیزان من! از مشورت در امور، در هر امری که باشد، از اهلش مضایقه نکنید.[2]
ای عزیزان من! در هیچ امری قدم نگذارید، مگر با تأمل در اطراف آن و مشورت؛ هرچه امر بزرگ‌تر،

---

۱. ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر «گروه فرقان» در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام و المسلمین سید جعفر شبیری زنجانی، «انزوا طلبی زمینه‌ساز انحراف او شد»، فصل‌نامه یادآور، ش۶، ۷ و ۸، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، ص۴۸-۵۰.
۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۳۱.

تأمل بیش‌تری را در اطرافش می‌طلبد.[۱]

با این‌که طلاب در همه‌ی موارد اساسی به مشورت ترغیب شده‌اند، در این حال بر مشورت در برخی امور، تأکید ویژه‌ای شده است که در ذیل به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. ازدواج

آیت‌الله بنابی در مورد اهمیت مشاوره‌ی ازدواج می‌گویند:

مشاوره خیلی لازم است؛ به خصوص در امر ازدواج. طلبه بدون مشورت‌های مفصّل با افراد کاردان، امین و دلسوز و اهل فن، تن به این کار ندهد؛ خصوصاً که جوان است و زود به اشتباه می‌افتد. بنده ازدواج‌هایی را مشاهده کرده‌ام که به حیثیت طرفین لطمه وارد کرده است. در صورتی که اگر آن بنده‌ی خدا می‌آمد و در اصل ازدواج کردنش یا در آن موردی که انتخاب کرده، مشورت می‌کرد، به این مشکلات گرفتار نمی‌شد.

آیا به این زودی ازدواج کردن به صلاح است؟ شاید آن مشاور محترم، راه بهتری غیر از ازدواج نشان دهد و بگوید حالا که درس می‌خوانی و اصل وظیفه‌ات درس خواندن است، با ازدواج، کمتر به درس و بحث خواهی رسید؛ لذا شاید راه دیگری نشان دهد که هم عفاف طلبه حفظ شود و به گناه آلوده نگردد و هم درس و بحثش با مشکل روبه‌رو نگردد. مشکلاتی که از ازدواج به سراغ انسان می‌آید، خیلی زیاد است، خصوصاً ازدواج‌های زود هنگام.

مسأله‌ی دوم این‌که، در مورد طرف ازدواج نیز باید مشورت کند که آیا این مورد مناسب است؟ روحیات خود را به مشاور بگوید و از راه‌های شرعی و عرفی از طرف مقابل نیز اطلاعات کسب کند و ... .[۲]

۲. خانواده

پس از ازدواج و تشکیل خانواده، یکی از مشکلات طلاب جوان، نحوه‌ی برخورد و معاشرت با همسران جوان و گاهی کم‌تجربه است. حجت الاسلام و المسلمین مرتضی آقاتهرانی با نقل خاطره‌ای از شروع زندگی مشترک خود، به نقش مشورت در موفقیت زندگی اشاره می‌کند و می‌گوید:

وقتی عقد کردیم و می‌خواستیم زندگی کنیم، بلد نبودیم چه جوری باید زندگی کرد. بعضی‌ها هستند

---

۱. همان.

۲. سایت مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه، «دیدگاه آیت‌الله بنابی درباره‌ی ازدواج طلاب»، کد مطلب: ۱۵۱۰۱.

یک چیزهایی را که نمی‌دانند، ادعا می‌کنند، کلی حرف می‌زنند؛ ولی نمی‌فهمند. این روحیه‌ی بدی است. اگر کسی بفهمد متوجه‌اش می‌کند. در زندگی خودم، روز اول آمدیم، دیدیم بلد نیستیم چطور برخورد کنیم. به خانواده گفتم من قم کار دارم و باید بروم خدمت یکی از اساتید. آمدم قم و پرسیدم چه کار باید کرد؟ چند تا اصل را یادم دادند که خیلی عالی بود. یکی همین که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام هست و در روان‌شناسی هم قبول دارند. همه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند: وقتی با دیگری هستی، «**اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ**»؛[1] خودت را میزان قرار بده. هر چه برای خودت می‌خواهی، برای او هم بخواه. یکی دیگر این‌که آدم در زندگی غضب نکند. غضب کرد، تصمیم نگیرد. سوم این‌که در جاهایی که اختلاف سلیقه با خانم پیدا می‌کنی، خیال نکن نظرت وحیِ مُنزَل است. حتماً مراجعه کن به آدم عاقل‌تری و مشورت بگیر... . زندگی را جوری قرار بدهید که حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به خودشان اجازه بدهند، بیایند در زندگی شما.[2]

۳. مسائل جسمی

عرفا و حکمای اسلامی، برای جویندگان معرفت، شروطی را ذکر می‌کنند که برای طی طریقت و جست‌وجوی معرفت لازم است. یکی از این شروط، داشتن مزاج معتدل جسمی است. مرحوم آیت‌الله شیخ محمد بهاری در این باره می‌فرماید:

اول باید صحیح المزاج باشد. اگر علّتی در مزاج هست، باید به معالجه‌ی آن بپردازد. بحث مزاج در طب و حکمت اسلامی بیان شده و حکمای اسلامی در آن به طور مفصل بحث فرموده‌اند که انسان دارای چهار مزاج است که عبارتند از: صفرا، سودا، بلغم و دم؛ که افراط و تفریط هرکدام، مشکلاتی را برای انسان فراهم می‌کند.

مرحوم بهاری در ادامه می‌نویسد:

اگر سودا غالب آید، پاره‌ای از حرکات سوداویه را شور عشق پنداشته، مغرور گردد؛ و اگر صفرا و حرارت غلبه کند، سوء الخلق فوق‌العاده حاصل گردد؛ و اگر بلغم زیاده باشد، قصور در فهم دقیق پیدا خواهد کرد. پس چاره‌ای نیست که مزاجی معتدل و میانه به دست آوریم.[3]

حجت الاسلام سید جلال رضوی می‌گوید:

با جمعی، از جمله امام جمعه‌ی همدان، آیت‌الله موسوی همدانی و حجت الاسلام عندلیب،

---

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲. «گفت‌وگو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین مرتضی آقاتهرانی»، مجله خانه خوبان، ش۲، ص۲۵؛ به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مدرسه علمیه حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، شهرستان بناب.

۳. «قله‌نشینان معرفت: توجه به نقش تن‌درستی و تعادل مزاج در اخلاق»، نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۱۹، مهر و آبان ۱۳۸۹.

خدمت آیت‌الله العظمی بهجت ﷺ رسیدیم تا در مورد برگزاری بیستمین سالگرد مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی ﷺ از ایشان راهبرد بخواهیم. موضوع کنگره که مطرح شد، ناگهان آیت‌الله بهجت ﷺ فرمود: چرا کنگره استاد آقای آخوند مرحوم آیت‌الله گنبدی را برپا نمی‌کنید؟ همه‌ی حاضران تعجب کرده، ایشان در ادامه بعد از توصیف و اظهار مقامات معنوی آیت‌الله گنبدی فرمودند: این‌جانب موقعی که در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف مشغول بودم، کسالتی برمن عارض شد که توان ماندن در نجف را نداشتم. به قصد مسافرت به «فومن» حرکت کردم. در همدان به خود گفتم باید از آقای گنبدی دیدن کنم. دُرشکه‌ای کرایه نمودم و به «گنبد» رفتم. بعد از دیدار و احوال‌پرسی [بدون این‌که از کسالت و قصدم سخنی به میان آورده باشم] بالبداهه فرمودند: زود به نجف برگردید و فلان مواد خوراکی را داخل غذایتان کنید و بخورید و کسالتتان برطرف می‌شود. با همین فرمایش آقای گنبدی، به نجف برگشتم و به دستورش عمل کردم. کسالتم به کلی برطرف شد.[1]

از جمله ویژگی‌های علمای مکتب نجف، آشنایی با طب اسلامی و نقش طب در تعالی اخلاق است که در مسیر تهذیب نفس و رسیدن به کمال از آن بهره می‌بردند و این از تبحر آیت‌الله گنبدی در این موضوع خبر می‌دهد.

۱. لطیفی گنبدی، حالات و خاطراتی از مرحوم گنبدی و کرامت‌های آموزنده، ص۱۴۵؛ «قله‌نشینان معرفت: آیت‌الله علی گنبدی»، نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۲۱، بهمن و اسفند ۱۳۸۹.



فصل سوم:
ابعاد انگیزشی -عاطفی



شبانه روز در جست‌وجوی دانش بودن، علاوه بر تلاش و پشتکار داشتن، به انگیزه‌هایی نیازمند است که با وجود آن‌ها، تلاش‌ها چند برابر صورت می‌گیرد. در ادامه به مباحثی پرداخته می‌شود که بتواند انگیزه‌ی دانش‌جویی را ارتقا بخشد.

الف) علاقه به طلبگی

عشق و علاقه به مسیر پُرافتخار طلبگی، راه را برای حرکت در جهت اخلاق و معنویّت هموار می‌سازد. علاقه‌مندی به تحصیل در حوزه‌های علمیه، آثار و برکاتی را به همراه دارد.

آثار عشق به طلبگی

۱. تحمّل سختی‌ها

در احوال مرحوم ملا صالح مازندرانی از شاگردان برجسته علامه مجلسی رحمه‌الله نقل است که:

> ایشان دچار فقر و تنگدستی شدیدی بود اما با وجود فقر شدید علاقه‌ی وافری به تحصیل علوم دینی داشت. در یکی از مدارس علمیه‌ی شهر اصفهان ساکن شده بود و شب‌ها برای مطالعه به بیت الخلاء می‌رفت و تا مدت مدیدی از شب گذشته در روشنایی چراغ آن مطالعه می‌کرد. نوشته‌اند زمانی آنقدر تنگدست بود که از فرط کهنگی لباس خجالت می‌کشید وارد مجلس درس علامه مجلسی رحمه‌الله شود و در بیرون پشت در می‌نشست و مسائل درس را برروی برگ چنار می‌نوشت اما با همه‌ی این سختی‌ها در راه تحصیل استقامت کرد تا جایی که یکی از شاگردان برجسته علامه شد و مرتبت خاصی نزد ایشان یافت و از بزرگترین علمای عصر خود گردید.[۱]

۱. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۵.

آیت‌الله ایازی، خاطره‌های جالبی از دوران اقامتش در قم دارد که حاکی از عشق پُرشور ایشان به طلبگی است. از جمله می‌فرمود:

در زمان ورودم به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مدارس معدودی برای اسکان طلاب وجود داشت. در زاویه‌ی مدرسه‌ی فیضیه که با برکت‌ترین مدارس بود، حجره‌ای وجود داشت که انبار مدرسه بود. هنگام ورود می‌بایست به حالت رکوع وارد می‌شدیم و اگر می‌ایستادیم، سرمان به سقف اصابت می‌کرد. حقیر با یک سید بزرگوار، در آن اتاق آن‌چنانی زندگی می‌کردیم و در مدّت اقامتمان در آن‌جا، نماز را زیر کتابخانه مدرسه می‌خواندیم؛ چون نمی‌توانستیم در حال قیام باشیم. در عین حال، هرگز ناراحت نبودیم، بلکه آن اتاق محقّر با سقف کوتاه، از کاخ‌های سر به فلک کشیده، برایم با ارزش‌تر بود. روزی یکی از شخصیت‌های ثروت‌مند و با موقعیت شمالی به دیدنم آمد. وقتی وارد حجره شد و نشست، نخستین جمله‌ای که پس از تعارف معمولی بر زبان آورد، این بود: اگر یک میلیون تومان به من بدهند، حاضر نیستم حتّی یک لحظه این‌جا بمانم! در پاسخ گفتم: اگر من سرمایه‌ی هنگفتی داشتم، حاضر بودم همه را تقدیم کنم تا یک لحظه در این بهشت معنوی باشم! ... مدرسه حال و هوای معنوی عجیبی داشت. فضلا و بزرگانی مانند شهید مطهری و بسیاری از شخصیت‌هایی که در قید حیاتند، در حجره‌های فیضیه مسکن داشتند.[۱]

مادر شهید آیت‌الله سیّد محمدباقر صدر می‌گوید:

محمدباقر پس از آن‌که مرحله‌ی ابتدایی را به اتمام رساند، معلوم شد که اصرار فراوانی برای پوشیدن عمامه دارد. یکی از بزرگان فامیل از ایشان خواست عمامه نگذارد. او می‌گفت: زندگی طلبگی خیلی سخت و دشوار است. شهید صدر سه روز در منزل فقط به آب و نان اکتفا کرد. از ایشان پرسیدند: چرا این‌قدر کم غذا می‌خوری؟ گفته بود: می‌خواهم به شما ثابت کنم که می‌توانم زندگی سخت طلبگی را تحمّل کنم و این خط اجدادم را در پیش بگیرم.[۲]

۲. استقامت در برابر جاذبه‌ها

آیت‌الله شهید دستغیب، قبل از هجرت به نجفِ اشرف، در شیراز دوران بسیار سخت و پُرفراز و نشیبی را گذراند و همین مسأله باعث شد تا ایشان مردی سخت‌کوش، صبور، بردبار و قانع شود. خود ایشان در این‌باره می‌گوید:

یکی از پسرعموهایم که در آن زمان در دادگستری جدید التأسیس شغلی گرفته بود، در حالی که

۱. «فرزانگان: آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی»، مجله افق حوزه، ش۲۹۲، سال نهم، ۱۷ آذر ۱۳۸۹، ص۱۴.

۲. «گفت‌وگو با همسر شهید بزرگوار آیت‌الله سید محمدباقر صدر(ره)»، نامه جامعه، ش۳۱و۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶، ص۲۸.

کتاب «قضای لُمعه» را نزد خود خوانده و امتحان داده و قبول شده بود، پیش من آمد و التماس می‌کرد من که شاگرد تو هستم، امتحان دادم و استخدام شدم، حالا حقوق مرفّه می‌گیرم، بیا و تو هم امتحان بده و در دادگستری خدمت کن و از این وضع رقّت‌بار و زحمتِ طاقت‌فرسا، خودت و خانواده را بیرون بیاور. به او گفتم: من مسیر زندگی‌ام را مشخص نموده‌ام. هرگز حاضر نیستم نوکری دولتِ ظالم را بکنم و این لباس آبا و اجدادی و این شغلِ شریف را هرگز رها نخواهم کرد.[۱]

مرحوم آیت‌الله کوهستانی نیز می‌فرماید:

اهل علم در هر زمانی در معرض اغفال و فریب قرار دارند؛ منتها زمان‌ها فرق می‌کنند. در عصر و زمان ما، توبیخ و ملامت در کار بود. می‌گفتند: شغل قحط است که انسان آخوند بشود و از همه چیز محروم گردد و بدین وسیله روحیه را سست می‌کردند و امیدها را مبدل به یأس و ناامیدی می‌نمودند؛ ولی ما از ملامت و سرزنش آنان اغفال نشدیم و با نان و پنیر آقا امام زمان علیه‌السلام ساختیم. وفا نشان دادیم و صفا دیدیم. اما عصر و زمان شما، عصر دانه و دام است. هم حقوق و پول را مطرح می‌کنند و هم مقام و پُست وعده می‌دهند تا شما را فریب دهند. مراقب باشید نسبت به امام زمان علیه‌السلام بی‌وفایی نکنید. استقامت کنید، وفادار باشید تا به مقصد برسید. حق و حقیقت ماندنی است. باطل و هوا رفتنی است و دورانش تمام می‌شود. در زمان ما، اشخاص فراوانی پیدا شدند، سخنرانی‌های پرسرو صدایی داشتند. ما خیال می‌کردیم که این‌ها کارشان خوب گرفته است؛ ولی طولی نمی‌کشید که می‌دیدیم سقوط کردند و کنار زده شدند. متوجه شدیم حقیقت و واقعیت در کارشان نبود. شما بکوشید دنبال حقیقت و واقعیت‌ها باشید تا دوام پیدا کرده و از بین نروید.[۲]

این نکته قابل توجّه است که برای فردی که از فضل علمی و عملی لازم برخوردار باشد، انجام وظیفه به منظور حفظ نظامِ اسلامی و با قصد جلبِ رضایت الهی نه تنها بلا اشکال است، بلکه در برخی موقعیّت‌ها تا حدّ ضرورت هم اهمیت می‌یابد. رهبر معظّم انقلاب اسلامی دام‌ظله می‌فرماید:

اگر روحانیت می‌خواست در حاشیه و در پیاده‌رو حرکت کند و منزوی شود، دین آسیب می‌دید. روحانیت سرباز دین است، خادم دین است. از خود منهای دین حیثیتی ندارد. اگر روحانیت از مسائل اساسی - که نمونه‌ی برجسته‌ی آن، انقلاب عظیم اسلامی است - کناره می‌گرفت و در مقابل آن بی‌تفاوت می‌ماند، بدون تردید دین آسیب می‌دید؛ و روحانیت هدفش حفظ دین است.[۳]

---

۱. زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد و خاطرات، ص۲۲-۲۳.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۲۹۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۳. جدیّت در تحصیل

بزرگان و علمای حوزه، همواره بر جدیت در راه تحصیل و حضور در کلاس تأکید کرده و هرگز اشتغال به امور جنبی نمی‌توانست آن‌ها را از تحصیل منصرف کند. شاید بتوان این جدیت در راه تحصیل را یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت آن‌ها برای رسیدن به قله‌های علم و معرفت دانست؛ چرا که به خوبی گویای اهمیت علم و دانش نزد ایشان می‌باشد.

حضرت امام خمینی قدس‌سره در اهمیت جدیت در تحصیل علم برای طلاب جوان چنین فرمودند:

> باید چه طبقه جوان، روحانی، و چه دانشگاهی ، با کمال جدیت به تحصیل علم هریك در محیط خود ادامه دهند. این زمزمه‌ی بسیار ناراحت کننده که اخیراً بین بعضی جوانان شایع شده که درس خواندن چه فایده ای دارد مطلبی است انحرافی و مطمئناً یا از روی جهالت و بی خبری است و یا با سوء نیت و از القائات طاغوتی شیطانی است که می خواهند طلاب علوم دینی را از علوم اسلامی باز دارند. . . . اگر علوم اسلامی مردانی متخصص نداشت تا کنون آثار دیانت محو شده بود و اگر پس از این نداشته باشد این سد عظیم مقابل اجانب منهدم می شود و راه برای استثمار گران هر چه بیشتر باز می شود و اگر دانشگاهها خالی از مردانی دانشمند و متخصص شوند اجانب منفعت طلب چون سرطان در تمام کشور ریشه دوانده و زمام امور اقتصادی و علمی ما را به دست می گیرد و سرپرستی می کنند.[۱]

شور و شوق و جدیّت در تحصیل علم و تحقیق و تدریس، در زندگی حضرت آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله به خوبی مشهود بود. ایشان ایام تحصیل و تدریس خود را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

> چنان عشق و علاقه‌ای به تحصیل علم داشتم، که زندگی‌ام کتاب بود و همنشینم درس و بحث و مطالعه. با هیچ جلسه‌ای و برنامه‌ای به اندازه مجلس درس انس نداشتم به طوری که در سن نوجوانی حدود شانزده ساعت کار می‌کردم. به کارهای فکری شوق بسیار داشتم؛ به طوری که لحظه‌ای نمی‌آسودم و همیشه فکرم مشغول بود. در هر فرصتی که پیش می‌آمد وقت را برای مطالعه غنیمت می‌شمردم و غیر از کتب درسی حوزه، کتب مفید دیگر را هم مطالعه می‌کردم. هر کتابی را که درس می‌گرفتم هنوز چند روز از اتمام آن نگذشته بود که تدریس می‌کردم، علاقة عجیبی به تدریس

---

۱. صحیفة نور، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

داشتم زیرا بسیاری از مجهولاتم و نقاط ابهام با تدریس حل می‌شد.[۱]

یکی از شاگردان ایشان می‌گوید:

آقا می‌فرمود: یک سالِ تمام از مدرسه‌ی فیضیه بیرون نیامدم. مادرم می‌آمد درِ مدرسه و از دور مرا نگاه می‌کرد و باز می‌گشت. اشتغالات ما به حدّی بود که فرصت نمی‌کردیم به منزل سری بزنیم.

یکی دیگر از شاگردان استاد چنین تعریف می‌کند:

ما حدود چندین سال، درس‌هایی را پیش از اذان صبح و حوالی وقتِ اذان از ایشان فرا گرفتیم. هنگامی که به محضرش می‌رفتیم، سماور زغالی و چای نیز آماده بود. حدودِ اذان، چای می‌خورد و اول اذانِ صبح نماز می‌خواند. گاه یکی دوتا از درس‌هایش که قبل از اذان تمام می‌شد، منتظر می‌ماند تا وقت اذانِ صبح بشود و نماز بخواند.[۲]

در زندگی‌نامه‌ی مرحوم علامه طباطبایی این‌گونه آمده است:

در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه‌ی زیادی به ادامهٔ تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهارسال به همین نحو گذراندم. پس از آن یکباره « عنایت خدایی» دامن‌گیرم شد و در خود یك نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریبا هیجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر احساس خستگی نکردم. زشت و زیبایی جهان را فراموش کرده، بساط معاشرت با غیر اهل علم را برچیدم و در خورد و خواب به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه پرداختم. بسیار می‌شد که شب را تا طلوع آفتاب به مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را پیش مطالعه کرده، اشکالات آنرا حل می‌کردم، به طوری که می‌توانم بگویم هرگز اشکال و اشتباه پیش استاد نبرده‌ام. [۳]

هم‌چنین در سیره‌ی آیت‌الله حسن‌زاده آملی آورده‌اند:

از حجره‌ی علامه حسن زاده آملی در مدرسه‌ی مروی تا منزل استادش، آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی رحمه‌الله، مسافت بسیار بود و علامه باید برای شرکت در درس ایشان، این راه طولانی را پیاده می‌پیمود. آن روز برف سنگینی می‌بارید و وی تردید داشت در این شرایط نامساعد به کلاس برود یا نه. از حجره‌اش بیرون رفت و به برفی که روی زمین نشسته بود، نگاه کرد. دوست نداشت به تنبلی و بی‌علاقگی به درس متهم شود. بنابراین، به راه افتاد. وقتی به در خانه‌ی استاد رسید،

---

۱. گلی زواره، جرعه‌های جانبخش، ص ۵۳-۵۴.

۲. «معلّم اخلاق و سالک الی الله حضرت آیت‌الله حاج سید رضا بهاءالدینی»، دو ماهنامه تربیتی و اخلاقی خُلُق، ش۲، آذر و دی ۱۳۸۶.

۳. نظری، آن مرد آسمانی، ص ۱۳۵.

خجالت کشید در بزند. مدتی ایستاد تا شاید کسی بیرون بیاید، ولی خبری نشد. زمان درس نیز رو به پایان بود. از این رو، در زد. در را به رویش باز کردند و وارد شد و خدمت استاد رفت و وی را سرگرم نوشتن دید. آن‌گاه در حالی که از آمدنش پشیمان شده بود، با لحنی آرام و آهسته سلام کرد و نشست و گفت: «آقا! معذرت می‌خواهم که در این برف مزاحم تان شدم. می‌خواستم نیایم.» استاد گفت: «چرا؟» علامه گفت: «چون نمی‌خواستم مزاحم شما شوم.» استاد گفت: «مگر شما هر روز سر راه‌تان از مدرسه‌ی مروی تا این جا، گداها را نمی‌بینید که نشسته‌اند و گدایی می‌کنند؟» علامه پاسخ مثبت داد. استاد پرسید: «امروز هم بودند یا نه؟» علامه گفت: «بله، امروز هم بودند»، سپس افزود: «شاید امروز پول بیشتری نیز به دست بیاورند.» آن‌گاه استاد گفت: «وقتی آنها تعطیل نکردند، چرا ما تعطیل کنیم؟!»[۱]

۴. رعایت آداب و عرفیات طلبگی

اطمینان به عنایاتِ الهی نسبت به طالبان علم، موجب می‌شود تا طلبه به رعایت آداب و عرفیات طلبگی اهتمام ویژه داشته باشد. مرحوم آیت الله مجتهدی در اهمیت رعایت عرفیات طلبگی از سوی طلاب می‌فرمود:

انسان باید در دو چیز استاد داشته باشد: یکی اخلاقیات و دیگری عرفیات... . استاد من در عرفیات، حاج شیخ علی‌اکبر برهان؛ بودند. عرفیات غیر از اخلاقیات است. ممکن است شخصی استاد اخلاق باشد؛ ولی از عرفیات هیچ نفهمد. باید استادی را پیدا کرد که عرفیات را برای انسان بگوید. عرفیات یک سری مسایلی است که شاید خلاف شرع نباشد؛ ولی خلاف عرف جامعه است و عوام الناس از انجام آن‌ها توسط ما روحانیون خوششان نمی‌آید. ما هم برای این‌که مردم به دین و روحانیت علاقه‌مند شوند و طرد نشوند، باید این‌ها را مراعات کنیم.[۲]

۱. حسینی، انسان از میلاد تا معاد، ص۱۶۱.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۱۶۲ و ۱۶۶.

ب) حسن خُلق

«اخلاق و زبانِ خوش و روی گشاده و دلِ نرم، خیلی معجزه می‌کند. «**فَإِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ**»؛[1] این، آیه‌ی قرآن است. انسان حتّی با مخالفان و دشمنان هم باید این‌طوری رفتار کند. البته برای امثال بنده مشکل است؛ منتها انسان باید به خاطر وظیفه، کار مشکل را انجام دهد.

سال ۴۱ در دو شهر مختلف، دو نفر از آقایان از امام گله کرده بودند. اوایلی بود که نام و شهرت امام اوج گرفته بود. من با یکی از دوستان - که الآن هم هست - مشترکاً رفتیم تا خدمت امام برسیم. آقای آسید محمد ورامینی گفت: حاج آقا خسته‌اند. من گفتم چند دقیقه‌ای مزاحم نمی‌شویم. آمد گفت: پس بیست دقیقه. خدمت ایشان رفتیم و صحبت گرم شد. حدود پنجاه دقیقه امام صحبت کردند. گله‌ی آن آقایان را به ایشان عرض کردم. می‌دانید که امام خیلی کم‌حرف و نجوش بود - به خصوص آن اوایل - اصلاً آدمی نبود که گرم بگیرد و احوال این و آن را بپرسد. ایشان دهه‌ی فاطمیه سه روز روضه داشتند و در اتاقشان می‌نشستند و اخم‌هاشان هم توهم بود. هر کس می‌آمد - که غالباً طلبه‌ها بودند - «**مساکم اللهّ بالخیر**» می‌گفتند و تمام می‌شد؛ مگر این‌که کسی مسأله‌ای می‌پرسید؛ آن وقت یواش یواش بحث گرم می‌شد. بنابراین همه می‌دانستند که ایشان، اهل گرم گرفتن با این و آن نیستند. ایشان گفتند من با این خصوصیاتی که دارم، الآن به خاطر خدا با افراد گرم می‌گیرم. حتی برای بعضی‌ها، عناوین پشت پاکت را گرم‌تر از آن‌چه حقشان است، می‌نویسم. چرا؟ چون ایشان کار بزرگی در پیش داشت. هر وقت انسان، هدف و کار بزرگی در پیش دارد، باید با مردم و مخاطبان همین اخلاق را رعایت کند؛ و امام این کار را می‌کردند.»[2]

---

۱. فصلت، آیه ۳۴.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروهی از مردم، ۱۳۷۸/۱۲/۲.

طلبه، هدف و کار بزرگی در پیش دارد و بر این اساس لازم است حُسن خلق را سرلوحه‌ی خود قرار دهد.

آثار حُسن خلق

۱. آبادی و زیاد شدن روزی

از وصایای امام کاظم ﷺ به هشام، چنین آمده است:

يَا هِشَامُ! عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ فَإِنَّ الرِّفْقَ يُمْنٌ وَ الْخُرْقَ شُؤْمٌ إِنَّ الرِّفْقَ وَ الْبِرَّ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ.[۱]

مؤمن باید در همه‌ی مظاهر روابط اجتماعیِ خود با دیگران - چه در گفتار و چه در رفتار - رفق و مدارا و سازش داشته باشد و از خشونت و سخت‌گیری اجتناب نماید. اثر رفق و مدارا، فقط در ثوابِ اخروی و یا روابط فردی خلاصه نمی‌شود، بلکه در وضع کلّی جامعه اثر گذارده، شهرها را آباد می‌سازد و زندگی اجتماعی را رونق و شکوه می‌دهد. چون نرمش و سهل‌گیری، موجب اُلفت و همکاری میان افراد شده، در نتیجه امور جامعه پیشرفت می‌کند و وقتی در جامعه، عمران و آبادی رواج گرفت، روزی انسان‌ها نیز زیاد می‌شود.[۲]

۲. جذب شدن قلوب دوستان و کینه‌زدایی از دل دشمنان

امیرالمؤمنین ﷺ حُسن خلق را مایه‌ی تألیف قلوب دوستان و کینه‌زدایی از دل دشمنان می‌دانند و به بعضی از مصادیق آن نیز اشاره می‌کنند:

إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَأْلَفُ بِهِ النَّاسُ قُلُوبَ أَوِدَّائِهِمْ وَ نَفَوْا بِهِ الضِّغْنَ عَنْ قُلُوبِ أَعْدَائِهِمْ حُسْنُ الْبِشْرِ عِنْدَ لِقَائِهِمْ وَ التَّفَقُّدُ فِي غَيْبَتِهِمْ وَ الْبَشَاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضُورِهِم؛[۳]

بهترین راه برای نفوذ در دل دوستان و زدودن کینه از دل دشمنان، گشاده‌رویی هنگام ملاقات و جویا شدن از روی مهر و محبت از حال آن‌ها در موقع غیبت، و شادی و خوشحالی هنگام حضور

---

۱. نرم‌خو و ملایم باش؛ زیرا نرمش، نیکو و کج خلقی، شوم و مذموم است. به درستی که نرمش و نیکوکاری و خوش اخلاقی، خانه را آباد می‌کند و بر روزی می‌افزاید. (مجلسی، بحار الأنوار، ج۱، ص۱۵۱)

۲. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۴۴۱. (از احادیث منتخب رهبر معظّم انقلاب در شروع درس خارج)

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص۲۱۸؛ مجلسی، همان، ج۷۵، ص۵۷.

و آمدنشان است.

مقام معظم رهبری با بیان خاطره‌ای از دوران امامت جماعت خود، به تأثیر خُلق نیکو در جذب قلوب اشاره می‌کند:

در مسجدی که بنده نماز می‌خواندم، بین نماز مغرب و عشا، هیچ وقت داخل مسجد جا نبود. همیشه بیرون مسجد هم جمعیت متراکم بود. هشتاد درصد جمعیت هم از قشر جوان بودند؛ برای خاطر این‌که با جوان تماس می‌گرفتیم.

در همان سال‌ها، پوستین‌های وارونه مد شده بود و جوانانِ خیلی اهل مد، آن را می‌پوشیدند. یک روز دیدم جوانی که از این پوستین‌های وارونه پوشیده، صفِ اول نماز در پشت سجاده‌ی من نشسته است. یک حاجی محترم بازاری هم که مرد خیلی فهمیده‌ای بود و من خیلی خوشم می‌آمد که او در صفِ اول می‌نشست، در کنار این جوان نشسته بود. دیدم رویش را به این جوان کرد و چیزی در گوشش گفت و این جوان یک‌باره مضطرب شد. برگشتم به آن حاجی محترم گفتم: چه گفتی؟ به جای او، جوان گفت: چیزی نیست. فهمیدم که این آقا به او گفته که مناسب نیست شما با این لباس در صفِ اول بنشینید! گفتم: نه آقا، اتفاقاً مناسب است شما همین‌جا بنشینید و تکان نخورید! گفتم: حاجی! چرا می‌گویی این جوان عقب برود؟ بگذار بدانند که جوان با لباسی از جنس پوستین وارونه هم می‌تواند بیاید به ما اقتدا کند و نماز جماعت بخواند.

برادران! اگر پول و امکانات هنری نداریم، اگر فعلاً ترجمه‌ی قرآن به زبان سعدی زمانه را نداریم، «اخلاق» که می‌توانیم داشته باشیم؛ «فِی صِفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِی وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِی قَلْبِهِ.»[1] با اخلاق، سراغ این جوانان و دل‌ها و روح‌ها و ورای قالب‌هاشان بروید؛ آن وقت تبلیغ انجام خواهد شد.[2]

رفتار و گفتار شهید دستغیب، الگوگیری شده از رفتار پیشوایان معصوم دین علیهم‌السلام بود که همواره در دل افراد تأثیر شگرفی می‌گذاشت و سبب تغییر رویه‌ی آنان می‌شد. او اخلاق اسلامی را با عمل خود به دیگران می‌آموخت. یکی از نزدیکان ایشان می‌گوید:

ایشان در دوران منحوس پهلوی زندانی می‌شوند و با یکی از «کمونیست»های تندروی محکوم به زندان ابد، هم‌سلول می‌گردند که مدّتی هم با خود من، هم‌سلول بود و همیشه می‌گفت: من از میان شما اهل علم، تنها به یک نفر ارادت فوق‌العاده دارم و آن شخص آقای دستغیب شیرازی است. پرسیدم تو را با ایشان چه کار و چگونه ارادت به ایشان پیدا کردی؟ گفت: در سلول انفرادی، روی سکوی مخصوص استراحت خوابیده بودم. نیمه‌های شب، درب سلول باز شد. سید پیرِ کوتاه اندام

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۳۳.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶/۳/۲۶.

و لاغری را وارد کردند. من سرم را بالا کردم، دیدم یک نفر عمامه به سر است. سرم را زیر لحاف کردم و خوابیدم.
آن‌ها عمداً آقای دستغیب را در سلول این فرد زندانی کرده بودند تا ایشان بیش‌تر شکنجه روحی ببینند و این نخستین برخورد این فرد با آقای دستغیب بود. نزدیکی‌های طلوع آفتاب بود که حس کردم دستی به آرامی مرا نوازش می‌کند. چشم باز کردم. سید پیرمرد، سلام کرد و با زبانی خوش گفت: آقای عزیز! نمازتان ممکن است قضا بشود. من با تندی و پرخاش گفتم: من کمونیست هستم و نماز نمی‌خوانم. آن بزرگوار فرمود: خیلی ببخشید! من معذرت می‌خواهم که شما را بدخواب کردم. مرا عفو کنید! من دوباره خوابیدم. پس از این‌که بیدار شدم، دوباره آن بزرگوار بسیار از من معذرت‌خواهی کرد؛ به گونه‌ای که من از تندی‌هایم پشیمان شدم و به او گفتم: آقا! شما چون مسن هستید، مانعی ندارد که روی سکو بخوابید و من روی زمین می‌خوابم. ایشان نپذیرفت و فرمود: نه! شما خیلی پیش از من زندانی شده‌اید و مشقّت بیش‌تری را تحمّل کرده‌اید. حق شماست که آن‌جا بخوابید و با اصرار تمام روی زمین خوابید. مدتی من با او هم‌سلول بودم و سخت شیفته‌ی اخلاق این مرد بزرگ شدم.[1]

آیت‌الله مقتدایی درباره‌ی ارتباطات مردمی شهید اشرفی اصفهانی رحمه‌الله می‌گوید:
ایشان حالات اُنسی داشتند که در برخورد با افراد، به گونه‌ای رفتار می‌کردند که گویی سال‌هاست هم‌دیگر را می‌شناسند و با هم آشنا هستند. طوری برخورد می‌کردند که هرکسی برای اولین بار با شهید اشرفی روبه‌رو می‌شد، مجذوب ایشان می‌شد. در برخورد با جوان‌ها، با این‌که تفاوت سنی‌شان با آن‌ها زیاد بود، آن‌ها را مانند فرزند خودشان می‌دانستند و در ظاهر، هیچ فرقی نمی‌گذاشتند. لذا، جوان‌ها هم نسبت به ایشان اظهار علاقه می‌کردند و جذب ایشان می‌شدند که همین باعث می‌شد رفتار و روش ایشان تأثیرگذار باشد و جمله‌ای که می‌گفتند، در قلب و اعماق وجود آن‌ها نفوذ می‌کرد. در روایات آمده است که اگر موعظه و نصیحت از قلب برخیزد، بر قلب می‌نشیند. موعظه‌ی ایشان چیزی بود که خودشان هم به آن عمل می‌کردند و چهره و وجنات ایشان نشان می‌داد که خودشان واقعاً نیز اهل عمل هستند و همین‌ها باعث می‌شد که تأثیرگذار باشند؛ تأثیرگذاری‌ایی که درازمدت بود، نه این‌که برای یکی، دو ساعت باشد و برای افراد حالتی ایجاد می‌شد که این کلام در ذهن و قلب‌شان باقی می‌ماند.[2]

آیت‌الله شیخ محمّد بهاری رحمه‌الله، همانند استاد گران‌قدرش [آخوند همدانی] بود. ایشان

۱. دستغیب، یادواره شهید دستغیب، ص۲۸؛ نورمحمدی، شهید دستغیب، لاله محراب، ص۳۳؛ «آیت‌الله دستغیب، پیر طریقت»، مجله مبلغان، ش۶۰، آبان و آذر ۱۳۸۳، ص۲۹-۳۰.
۲. مجله شاهد یاران، ش۴۴، تیر ۱۳۸۸، ص۲۸.

در همان برخورد اول، طرف مقابل را مجذوب و شیفته‌ی خود می‌ساخت. روزی در نجفِ اشرف، با جمعی از طلاب در محوطه‌ی حیاط مدرسه ایستاده بود. رهگذری جسارتی به طلاب می‌نماید. طلبه‌ها درصدد پاسخ به توهین او برمی‌آیند؛ امّا [مرحوم آیت الله] بهاری می‌گوید: او را به من واگذارید.

ایشان به رهگذر می‌گوید: آیا نخواهی مُرد؟! آیا وقت آن نرسیده است که از خواب غفلت بیدار شوی؟! آن مرد نگاهی به پشت سر خود می‌کند و خطاب به [مرحوم آقای] بهاری می‌گوید: چرا، چرا؟ اتفاقاً موقعش فرا رسیده است! او در حضور بهاری توبه می‌کند و تحوّل و انقلابی درونی در او پیدا و از زهّاد و عبّاد و از اوتاد زمان خود می‌شود.[1]

مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی نقل می‌کند:

> در محله‌ی ما جمعی از جوانان، سر کوچه جمع می‌شدند و آن‌جا می‌نشستند و مردم محله نیز بالطبع ناراحت بودند و از ما می‌خواستند آن‌ها را نصیحت کنیم؛ ولی من این کار را نکردم، بلکه هر وقت از آن‌جا عبور می‌کردم، فقط با مهربانی به آن‌ها سلام می‌دادم و رد می‌شدم. مدّت‌ها این کار را انجام دادم تا این‌که روزی آمدند و گفتند: حاج آقا! اگر اجازه بدهید، ما می‌خواهیم در جلسه‌های شما و نماز جماعت شرکت کنیم. الحمدلله نور هدایت در دل این جوانان تابید و آن‌ها نیز به مسجد ما آمدند. شما هم سعی کنید با جوانان با مهربانی رفتار نمایید. این‌ها شیعیان علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستند و دل پاکی دارند و اکثراً در خانواده‌ی مذهبی بزرگ شده‌اند؛ ولی محیط و غرایز جوانی باعث شده [است] غبار غفلت بر دل آن‌ها بنشیند. لذا با مقداری توجه به راه می‌آید.[2]

۳. گره نیفزودن به کار

رهبر معظّم انقلاب دام‌ظله، یکی از نتایج خوش اخلاقی را ممانعت از بروز اشکال در کارها می‌داند و می‌فرماید:

> ما باید مواظب خودمان و زیردست‌هایمان باشیم. باید مواظب باشیم که اولاً کار انجام بگیرد؛ ثانیاً درست انجام بگیرد؛ یعنی غلط و بد انجام نگیرد؛ محکم انجام بگیرد. گاهی می‌شود که دو تا چکش باید روی میخ زد، تا محکم بشود. اگر یکی زدی، این سست‌کاری است. پس، اولاً اصل انجام گرفتن است؛ ثانیاً در جهت بودن و درست بودن است؛ ثالثاً محکم‌کاری است؛ رابعاً سرعت عمل

---

۱. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۲۴۹-۲۵۰.
۲. حسن‌زاده، اسوه پارسایان، ص۴۴.

است. آن وقت شما آقایانی که مراجعه‌ی مردمی دارید، یک خامساً هم دارید، و آن گشاده‌رویی در کار است؛ «چو وا نمی‌کنی گرهی، خود گره مشو». ممکن است یک نفر به شما مراجعه کند؛ اما شما نتوانید گرهی از کار او باز کنید. اگر نمی‌توانید گره او را باز کنید، اقلاً با گره‌افزونی خودتان، گرهی بر کار او اضافه نکنید.

چو وا نمی‌کنی گرهی، خود گره مشو ابرو گشاده باش، چو دستت گشاده نیست[۱]

اگر نمی‌توانید کاری برایش انجام دهید، لااقل گشاده‌رو باشید و با خنده و تبسّم و ملاطفت و با تبیین با او برخورد کنید. اگر مشکلش حل نمی‌شود، لااقل دلیل آن را برایش تبیین کنید.[۲]

ج) غیرت دینی

غیرت دینی، لازمه‌ی حرکت طلبه و حوزه‌های علمیّه است. اصل ایجاد انقلاب اسلامی بر اساس غیرت دینی حضرت امام ﷺ شکل گرفت. بر همین اساس، رهبر معظّم انقلاب در دیدار با حوزویان، آنان را به داشتن غیرت دینی به همراه اجتناب از حرکات بی‌رویه و عصبی دعوت می‌کند:

بنده شما عزیزان را در زمینه‌ی مسائل سیاسی به دو چیز- که گاهی با هم اشتباه می‌شود - دعوت می‌کنم. یکی این است که، هم‌چنان که بزرگان گفتند و می‌گویند و توصیه می‌کنند، غیرت دینی لازم است. نباید بگذارید غیرت دینی از مجموعه‌ی حوزه‌ی علمیه و آحاد آن سلب شود. دوم این‌که، از لحاظ سیاسی عصبی نشوید! این‌ها نبایستی با یک‌دیگر اشتباه شود. برخی دوست می‌دارند حوزه‌ی علمیه را عصبی و آشفته و دچار کارهای بی‌رویه‌ی سیاسی مشاهده کنند. توصیه‌ی من این است که نگذارید! حضور سیاسی، سخن سیاسی و موضع سیاسی، بسیار خوب و لازم است و در مواردی مقتضای غیرت دینی هم هست؛ امّا حرکات بی‌رویه، حرکات عصبی، حرکاتی که اگر پای صحبت به میان بیاید، نمی‌توانید از آن دفاع کنید. این نه! این دو را با هم تفاوت بگذارید. مرز میان این دو را همیشه در نظر داشته باشید![۳]

---

۱. صائب تبریزی.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مدیران و مسؤولان استان بوشهر، ۱۳۷۰/۱۰/۱۲؛ بانکی‌پور فرد و رفیعی، عیار مدیران از منظر رهبر معظم انقلاب، ص۳۳۲.

۳. سخنرانی مقام معظم رهبری در اجتماع بزرگ اساتید، فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم در مدرسه‌ی فیضیه، ۱۳۷۹/۷/۱۴.

نمونه‌های غیرت دینی

۱. در برابر انحرافاتِ فکری

انحرافات فکری از جمله اصلی‌ترین اموری است که باید در برابر آن‌ها غیرت دینی نشان داد و با آن‌ها مقابله کرد. حجت الاسلام و المسلمین قرائتی، غیرت دینی امام را چنین توصیف می‌کند:

رفتم خدمت آیت‌الله بهاءالدینی رحمه‌الله و گفتم ما هر چه از امام خمینی قدس‌سره دیدیم، در پیری دیدیم. شما از نوجوانی و جوانی‌های ایشان خاطره‌ای دارید؟ گفت: بله. امام (رحمة الله علیه) ۲۲ سالش بود؛ از خمین آمده بود قم. یک آدم ۷۵ ساله‌ی سیاست‌مدار که اول شخصیت قم در زمان رضاشاه بود، یک چرندی گفت - گاهی افراد چرندهایی می‌گویند روی نادانی. آدم باید قورتش بدهد، کظم غیظ کند، برخورد نکند؛ لجباز نیست. به او حالی کنی، دیگر این حرف‌ها را نمی‌زند. بعضی چرندگوها مریضند، غرض و مرض دارند. این‌ها را باید آدم برخورد کند. - تا آن پیرمرد ۷۵ ساله چرندی گفت، این جوان ۲۲ ساله چنان زد توی گوش این پیرمرد که عینکش چهار قطعه شد. همه رنگمان را باختیم. چه جگری، مثل این‌که از مخ تا کفِ پا جگر است. چه سیلی‌ای! چه جرأتی!

زمان رضاشاه که عمامه را برمی‌دارند، طلبه را می‌گیرند، چادر را از سر زنان برمی‌دارند، در مسجدها را بسته‌اند، روضه‌خوانی تعطیل شده؛ توی آن رژیم، یک پسر از خمین آمد، سیلی زد به یک پیرمرد ۷۵ ساله، شخصِ اول سیاست‌مدار قم در آن زمان! بعد وقتی امام (رحمة الله علیه) پیر شد، از پاریس آمد بهشت زهرا به دنباله‌های محمدرضا، شاپور بختیار گفت: من توی دهن این دولت می‌زنم. آن کسی که در پیری می‌گوید من توی دهن می‌زنم، باید جوهرِزدن را در بچگی داشته باشد.[۱]

مرحوم آیت‌الله بُدَلا، غیرت دینی حضرت امام قدس‌سره در برخورد با انحراف‌های فکری علی‌اکبر حکمی‌زاده را چنین تشریح می‌کند:

... سرانجام علی‌اکبر حکمی‌زاده، کتاب «اسرارِ هزارساله» را نوشت. در این کتاب، در قالب سؤالات متعددی که جوابش را از علما خواسته بود، بسیاری از باورهای دینی اسلام و تشیّع را زیر سؤال برد ... افراد مختلفی درصدد پاسخ به این کتاب برآمدند و بعضی هم در موافقت با آن قلم‌فرسایی کردند. برخی از ردیّه‌ها، خود دارای مشکلاتی عدیده بودند. سرانجام، بزرگان حوزه تصمیم گرفتند جوابیه‌ای کامل و بدون نقص که دربردارنده‌ی مواضع حوزه‌ی علمیه باشد، تدوین کنند و بقیه

۱. سایت درس‌هایی از قرآن، «امام خمینی، تدبیر و تلاش در زندگی»، کد مطلب: ۳۵۲، تاریخ: ۱۳۸۲/۳/۱۵.

جواب‌ها را اگر چاپ هم شده، جمع‌آوری نمایند. در این میان، اتفاقات زیادی افتاد؛ اما سرانجام کتاب «کشف الاسرار» امام خمینی به عنوان جوابیه جامع و مانع حوزه‌ی علمیه‌ی قم بر اسرارِ هزارساله نوشته شد. در آن زمان، امام خمینی ﷺ یک طلبه‌ی غیرمعروف اهلِ خمین به حساب می‌آمد و این کتاب، سگویی برای شهرت و اعتبارِ امام خمینی در آن زمان شد. مرحوم امام ﷺ در آن زمان متأهل بودند؛ در عین حال حجره‌ای هم داشتند که در آن به مطالعه و تحقیق می‌پرداختند؛ اما شب‌ها به منزل می‌رفتند. مدتی بود که به وضوح دیده می‌شد ایشان مشغول کاری هستند و حتّی در آن مدّت، شب‌ها دیرتر به منزل می‌رفتند.[۱]

مرحوم حاج سید احمد خمینی ﷺ، فرزند امام راحل ﷺ، درباره‌ی تدوین کتاب کشف الاسرار از قول حضرت امام چنین نقل می‌کند:

یک‌بار در حال رفتن به مدرسه‌ی فیضیه بودم که مشاهده کردم، عده‌ای دارند راجع به کتاب اسرارِ هزارساله بحث می‌کنند. ناگهان به ذهنم آمد، ما داریم درس اخلاق می‌گوییم و حال آن‌که این بحث‌ها در حوزه‌ها، نفوذ کرده است.

امام، از همان‌جا تصمیم می‌گیرند به مدرسه‌ی فیضیه برگردند و از آن زمان دیگر به درس نرفتند. در طول مدت حدود یک ماه الی چهل روز، همه‌ی کارهای خود را کنار گذاشتند و کتاب کشف الاسرار را در پاسخ به کتاب اسرارِ هزارساله حکمی‌زاده نوشتند. این کتاب در سال ۱۳۲۲، یعنی دو سال پس از فرار رضاشاه نوشته شد، امام فرمودند: نام ایشان در پشت کتاب نوشته نشود، بلکه به عنوان پاسخ حوزه‌ی علمیه این کتاب منتشر شود و تا مدّت زیادی کسی نمی‌دانست نویسنده این کتاب کیست؟[۲]

آیت‌الله لطف‌الله صافی [گلپایگانی] نیز از دوران نوجوانی در برابر انحرافات بهائیت حساس بود. هنوز چند صباحی از نوجوانی لطف‌الله نگذشته بود که همانند پدر وارد مبارزات وسیع بر ضد بهائیت شد. آخوند ملا محمدجواد که در تمام طول عمر خود، لحظه‌ای در راه مبارزه با بهاییت ساکت ننشسته بود، این‌بار با نوشتن شعاری بر ضد بهائیت، اقدامات خود را به شکلی جدید و سازمان یافته ادامه داد. قسمتی از این اشعار بعدها به صورت کتابی به نام «اشعار شیوا» به چاپ رسید. در این میان، لطف‌الله نیز که قریحه

۱. ابوترابی، اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت، ح۲، ص۱۹۷-۲۰۲؛ به نقل از: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا، ص۸۵-۸۷ و ۱۹۵-۲۱۳؛ جمعی از نویسندگان، فرازها و فرودها، ص۱۶۷.

۲. ابوترابی، همان.

شعر و شاعری از همان کودکی با گوشت و پوست او عجین شده بود، همانند پدر به نوشتن اشعاری پرداخت. این اشعار، بعدها در کنار اشعارِ پدر نقش بسزایی در افشاگری فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت داشت. البته لطف‌الله علاوه بر زبانِ شعر، به شیوه‌ی مباحثه و بحث نیز به روشنگری می‌پرداخت. او برای شرکت در مباحثه، گاه کتاب‌هایی از دوستانش امانت می‌گرفت و تا نیمه‌های شب برای خواندن آن‌ها بیدار می‌ماند؛ زیرا با تمام وجود، به راهی که در پیش گرفته بود، ایمان داشت.[۱]

۲. در اظهار عقیده

آیت‌الله بنی‌فضل ﷺ، غیرت دینی شهید آیت‌الله مدنی ﷺ را با بیان این خاطره توضیح می‌دهد:

من از نزدیک با آیت‌الله مدنی ﷺ معاشرت داشتم. ایشان را انسانی غیور و جسور می‌دیدم. غیرت دینی و انقلابی داشت. در «گنبد کاووس» تبعید بودند. رئیس ساواک «گنبد» به صورت یک فرد ناشناس به ایشان تلفن زده و در مسأله‌ی تقلید از او سؤال می‌کند که به نظر شما امروز از چه کسی باید تقلید کرد؟

وی با صراحت و بی‌پروا می‌گوید: با وجود آیت‌الله خمینی، معلوم است که باید از ایشان تقلید کرد. رئیس ساواک یکّه خورده بود. به ایشان پیغام فرستاد که آقای مدنی کمی ملاحظه کنید! ایشان در پاسخ می‌گوید: من آن‌چه عقیده‌ام هست، می‌گویم و از کسی هم باکی ندارم.[۲]

۳. در حفظ میراث فرهنگی

آیت‌الله مرعشی نجفی ﷺ در دوران جوانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف مشغول تحصیل بود، به گردآوری کتب خطی پرداخت. وی که شاهدِ به غارت رفتن منابع اسلامی و نسخ خطی بود، تاب نیاورد و با شهریه‌ی ناچیز طلبگی به خرید کتب خطی پرداخت؛ تا این میراث فرهنگی را از دست‌برد بیگانگان حفظ نماید. گاه شب‌ها در یك کارگاه برنج‌کوبی کار می‌کرد، روزها روزه‌ی استیجاری می‌گرفت و نماز استیجاری می‌خواند، تا هزینه‌ی خرید کتب را تهیه کند. ایشان در خاطره‌ای می‌فرماید:

یك روز از مدرسه، به قصد بازار - که جنب صحن علوی بود - حرکت کردم. در ابتدای بازار، ناگهان

۱. اعتمادی، حیات نیکان (۱۱): آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، ص۱۰-۱۱.

۲. «سجاده خونین»؛ مجله‌ی پاسدار اسلام، ش۲۶۱، شهریورماه ۱۳۸۲.

چشمم به زنی تخم‌مرغ فروش افتاد که در کنار دیوار نشسته بود و از زیر چادرِ وی، گوشه‌ی کتاب پیدا بود. حس کنجکاوی من تحریك شد؛ به طوری که مدّتی خیره به کتاب نگاه کردم. طاقت نیاوردم، پرسیدم: این چیست؟ گفت: کتاب و فروشی است. کتاب را گرفتم و با حیرت متوجه شدم که نسخه‌ای نایاب از کتاب «ریاض العلما»ی علامه عبدالله افندی است که احدی آن را در اختیار ندارد. مثل یعقوبی که یوسف خود را پیدا کرده باشد، با شور و شعفی وصف ناشدنی به زن گفتم: این را چند می‌فروشی؟ گفت: پنج روپیه. من که از شوق، سر از پا نمی‌شناختم، گفتم: دارایی من صد روپیه است و حاضرم همه‌ی آن را بدهم و کتاب را از شما بگیرم. آن زن با خوشحالی پذیرفت. در این هنگام سرو کله کاظم دجیلی، که دلال خرید کتاب برای انگلیسی‌ها بود، پیدا شد. او نسخه‌های کمیاب، نادر و کتاب‌های قدیمی را به هرطریقی به چنگ می‌آورد و توسط حاکم انگلیسی نجف اشرف که گویا اسمش و یا عنوانش میجر[1] (سرگرد) بود، به کتابخانه‌ی لندن می‌فرستاد. کاظم دلال، کتاب را به زور از دست من گرفت و به آن زن گفت: من آن را بیش‌تر می‌خرم و مبلغی بالاتر از آن‌چه من به آن زن گفته بودم، پیشنهاد کرد. در آن هنگام، من اندوهگین رو به سمت حرم شریف امیرالمؤمنین ﷺ کردم و آهسته گفتم: آقاجان! من می‌خواهم با خرید این کتاب به شما خدمت کنم. پس راضی نباشید این کتاب از دست من خارج شود. هنوز کلامم تمام نشده بود که زن تخم‌مرغ فروش رو کرد به دلال و گفت: این کتاب را به ایشان فروخته‌ام و به شما نمی‌فروشم. کاظم دجیلی، شکست خورده و عصبانی از آن‌جا دور شد. ... بیشتر از بیست روپیه نداشتم. از این رو تمام لباس‌های کهنه و قدیمی را با ساعتی که داشتم، به فروش رساندم تا پول کتاب فراهم شد. ... طولی نکشید که کاظم دلال، همراه چند شرطه (پلیس) به مدرسه حمله کردند و مرا دستگیر نموده و پیش حاکم انگلیسی (میجر) بردند. او نخست مرا به سرقتِ کتاب متهم کرد و بسیار عربده کشید... . دستور داد مرا زندانی کردند. آن شب در زندان مدام با خدا راز و نیاز می‌کردم که کتاب در مخفیگاهش محفوظ بماند. روز بعد مرجع بزرگ آن وقت، آیت‌الله میرزا فتح‌الله نمازی اصفهانی، معروف به شیخ الشریعه، فرزند مرحوم آخوند خراسانی به نام میرزا مهدی را، با جماعتی برای آزادی من به نزد حاکم شهر فرستاد. بالاخره نتیجه این شد که من از زندان آزاد شوم، با این شرط که مدّت یك ماه کتاب را به حاکم انگلیسی تسلیم کنم.

پس از آزادی، به سرعت به مدرسه رفتم و همه‌ی دوستان طلبه‌ام را جمع کردم و گفتم: باید کار مهمی انجام بدهیم که خدمت به اسلام و شریعت است! طلاب گفتند: چه کاری؟ و من گفتم: نسخه‌برداری و استنساخ از روی این کتاب. فوراً دست به کار شدیم و قبل از مهلت مقرر، چند نسخه از روی آن استنساخ گردید... .[2]

1 .major.

۲ . جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۶۹۱-۶۹۲.

الزامات غیرت دینی

۱. حلم و خویشتن‌داری

اظهار غیرت دینی به معنای کم‌ظرفیتی و ناشکیبایی در برابر طرف مقابل نیست. مقام معظم رهبری دام‌ظله در ستایش ویژگی حلمِ شهید بهشتی رحمه‌الله می‌فرماید:

آقای بهشتی به معنای حقیقی کلمه حلیم بود. حلم را غالباً نمی‌توانند معنا کنند؛ اما معادل این واژه را می‌توان جنبه داشتن و ظرفیت نفسانی داشتن ذکر کرد. مرحوم بهشتی جنبه داشت و از ظرفیت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و خیلی دیربرمی‌آشفت. اصولاً آقای بهشتی آدمی نبود که از میدان به در رود و در برابر اهانت‌ها و توهین‌ها، حتی اندکی برآشفته شود. ممکن بود در یک جلسه‌ای حتی اهانت به او شود و بارها دیدیم که چنین هم شد. ایشان آدمی بود که این تحمل را داشت که اهانت را با بزرگواری گوش می‌داد و در آخر با استدلال و توجیه به اهانت پاسخ می‌داد. آدم‌هایی که این ظرفیت انسانی را ندارند، برای کارهای مدیریتی مناسب نیستند. ظرفیت نفسانی شهید بهشتی، فقط در مقابل اهانت‌ها نبود، بلکه ایشان در مقابل ستایش و تمجید هم حلیم بودند و خود را گم نمی‌کردند. طوفانی که از تمجید به وجود آید، کمتر از طوفان ناشی از اهانت نیست؛ حتّی از آن نیز غرق کننده‌تر است. حلم و ظرفیت نفسانی آقای بهشتی بدین‌گونه بود. با این خصوصیات اخلاقی، طبیعی است که آدمی می‌تواند اهانت به خود و انتقادات طرف مخالف را تحمّل کند.[۱]

آیت‌الله ربانی املشی رحمه‌الله نیز از خویشتن‌داری شهید بهشتی چنین یاد می‌کند:

هیچ وقت دیده نشد که در هیچ جایی، حتی در کوران‌های بسیار بزرگ، بهشتی از حال طبیعی و عادی خارج شود و عملی غیراسلامی از او مشاهده گردد. با این‌که دیدم چقدر دشمنان اسلام و مسلمین و همان‌هایی که در نهایت در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده بودند، امثال بنی‌صدر و منافقین، چه جار و جنجالی علیه بهشتی به راه انداختند؛ ولی در عین حال بهشتی با غایت سعه‌ی صدر در مقابل آن‌ها ایستاد و هرگز برای مبارزه با دشمن، از حدود وظایفِ اسلامی و اخلاقِ اسلامی خارج نشد.[۲]

استاد شهید مطهری رحمه‌الله نیز، در جدال قلمی خویش در مجله‌ی «زن روز»، به رعایت اخلاق و آداب توجه وافر داشته و در نقدهای خویش از جاده‌ی انصاف خارج نشده است. برای مثال، استاد هنگام یادکرد طرف مقابل خود، از تعبیر «قاضی فقید ... عفی الله عنه»

۱. ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۱۱۹-۱۲۰.
۲. همان، ص۱۳۷.

استفاده و برای او از خدا طلب مغفرت می‌کند و بدون این‌که قلم مَغلطه بر دفتر دانش بکشد و از موقعیت دینی خود برای ارعاب رقیب بهره و عَلَم تکفیر و تفسیق وی را بالا برد، تنها به نقد اندیشه‌های وی پرداخته است.[۱]

۲. مدارا با مخالفان

طبیعی بود که در حوزه‌ی سیاست، برخی کشمکش‌های گروهی - جناحی و سیاسی بروز می‌کرد. با وجود آن‌که برخی مخالفان با لحنی تند از او انتقاد می‌کردند، ولی آیت‌الله حکیم، هیچ واکنش منفی نشان نمی‌داد. مهم‌تر از آن، در جلسات خصوصی که با هم داشتیم، نیز آقای حکیم حتی مخالفان خود را برادر می‌نامید! می‌گفت: «برادران ما نظرشان این است. نقاط اختلاف برادرانمان این چنین است.» حتّی یک مورد هم به یاد ندارم که مخالفان خود را سرزنش کرده باشد. با مخالفان برخورد مثبت داشت. گاهی اوقات نیز که دشمنان به شخصیت او توهین می‌کردند، با او تماس می‌گرفتم و علّت آن را جویا می‌شدم. او این مسائل را عادی و طبیعی توصیف می‌کرد. می‌گفت: «مردم تحت فشار قرار دارند و ما باید خویشتن‌داری کنیم».[۲]

۳. تشخیص اهم و مهم

غیرت دینی، لزوماً در شکل سخنان تند و انقلابی ظاهر نمی‌شود. حجت الاسلام و المسلمین قرائتی می‌گوید:

جلسه‌ای برای جوان‌ها، کلاس اصول عقاید داشتم. بعضی از فضلای انقلابی به من می‌گفتند: انقلابی حرف بزن.

از شهید مطهری رحمه‌الله پرسیدم که بعضی به من این چنین می‌گویند. فرمود: فلانی دو تا سخنرانی داغ و انقلابی کرد، ممنوع المنبر شد. شما برای هدایت نسل جوان، کلاس‌هایت را پا برجا نگهدار. باید در تصمیم‌گیری‌ها و حرکات اهم و مهم ملاحظه شود. مثل فردی که آمادگی دفاعِ رزمی ندارد، حق ندارد به خط اول جبهه برود. پیرمردی که نشسته و شمشیر می‌سازد، اگر بخواهد خودش شمشیر بزند، نمی‌تواند و برعکس ممکن است افرادی شمشیرزن خوبی باشند؛ اما شمشیرساز

۱. مطهری، مجموعه آثار، ج۱۹، ص۳۸.

۲. مجله شاهد یاران، ش۴۱ و ۴۲، ص۸۵؛ کرمانشاهانی، مجمع ملکوتیان، ص۸۳.

نباشند. انسان باید ببیند چه استعدادی دارد.[۱]

۴. پرهیز از زیاده‌روی

رهبر انقلاب اسلامی، زیاده‌روی را آفتِ حرکت انقلابی طلاب می‌داند و می‌گوید:

یک نکته هم خطاب به جوانان پرشور و انقلابی حوزه است که متن حوزه، غالباً همین جوان‌های پرشور و طلاب انقلابی هستند. عزیزان من! آینده مال شماهاست. امید آینده‌ی کشور شماها هستید. باید خیلی مراقبت کنید. درست است که جوان طلبه‌ی انقلابی اهلِ عمل است، اهل فعالیت است، اهل تسویف و امروز به فردا انداختن کار نیست؛ اما باید مراقب باشد. مبادا حرکت انقلابی جوری باشد که بتوانند تهمت افراطی‌گری به او بزنند! از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوان‌های انقلابی بدانند؛ همان‌طورکه کناره‌گیری و سکوت و بی‌تفاوتی ضربه می‌زند، زیاده‌روی هم ضربه می‌زند. مراقب باشید زیاده‌روی نشود.[۲]

۵. پرهیز از برخورد جناحی

هم‌چنین مقام معظم رهبری دام‌ظله، برخوردهای جناحی را ضایعه‌بار قلمداد می‌کند:

در حوزه، باید از درگیرشدن با مسائل جناحی به شدّت پرهیز شود. بحمدلله این رعایت شده و باید باز هم رعایت شود. به‌خصوص طلّاب جوان باید مواظب باشند و این مسائلِ خطی، جناحی، گروهی و معارضه‌ها، درگیری‌ها، غیبت‌ها و امثال این چیزها را به داخل حوزه‌ها نکشانند که در حوزه‌ها به گی ضایعه به بار خواهد آمد.[۳]

د) استقامت و پایداری

مسیر طلبگی، مسیر دشواری است که طی کردن آن، نیازمند عزم و اراده‌ی جدی و استقامت و پایداری است. نتایج و برکات استقامت، بیش از حدّ تصوّر است؛ ولی به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

---

۱. بهشتی، خاطرات استاد، ص۲۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷۰/۶/۳۱.

آثار استقامت

۱. پیش‌گیری از اختلال

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله صبر و ایستادگی را مانع بروز اختلال و موجب برخورداری از اجرِالهی می‌داند و می‌فرماید:

وعده‌ی الهی به ما تا کنون در تجربه‌ی شخصی و کوته‌بینانه‌ی ما هم، وعده‌ی صادق و عملی بوده است؛ «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِين.»[۱] هر جا تقوا پیشه کردیم، صبر نمودیم و ایستادگی نشان دادیم، خدای متعال اجرما را ضایع نکرد؛ امّا هر جا وادادگی نشان دادیم، ضربه خوردیم و آن‌جا اختلال به‌وجود آمد. اکنون نیز همین‌طور است! خدای متعال به پیغمبرش فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْت.»[۲] استقامت، یعنی در همین خط مستقیم پایداری کردن، پافشاری نمودن و زاویه‌ای ایجاد نکردن. علاج مشکلات کشور ایران همین است؛ و من و شما باید به این نکته توجّه کنیم.[۳]

۲. برخورداری از عنایت ویژه‌ی خداوند

عالمان وارسته، صبر و پایداری را مایه‌ی برخورداری از عنایات خاصّه‌ی خداوند می‌دانند.

مرحوم آیت‌الله سیّد رضا بهاءالدینی می‌فرماید:

اگر کسی بخواهد از نفوسِ بشری به نفوسِ الهی و از نفوسِ ناری به نوری حرکت کند، به آن دست یابد و به تربیت الهی تربیت شود، باید به صبر و صلاة استعانت جوید.[۴]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله نیز در خصوص عنایت ویژه‌ی خداوند به صابران می‌فرماید:

ای عزیزان من! در هر امری صبر و بردباری را پیشه خود قرار دهید. خداوند با صابرین است. می‌دانید معنی این کلام چیست؟ خداوند با همه‌ی موجودات است؛ اما با شما (صابرین) به عنایتی دیگر است.[۵]

ای عزیزان من! آن وقتی که به امری از امور دنیوی و اخروی و معنوی موفق شدید، بدانید که خداوند شما را موفق کرده؛ چون استقامت ورزیدید، از خداوند هم کمک می‌رسد؛ و اگر استقامت

---

۱. یوسف، آیه ۹۰.
۲. فَاستَقِم كَما أُمِرتَ وَمَن تابَ مَعَكَ وَلاتَطغَوا إِنَّهُ بِما تَعمَلونَ بَصيرٌ. (هود، آیه ۱۱۲)
۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۸۲/۵/۱۵.
۴. اسدی، نردبان آسمان: مجموعه درس‌های اخلاق آیت‌الله بهاءالدینی، ص۱۶۷.
۵. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۳۳.

نورزیدید، گویا به خداوند عملاً گفته‌اید: این چیزی که به ما داده‌ای، نمی‌خواهیم![۱]

آیت‌الله مصباح یزدی با یادآوری جنگ سی و سه روزه‌ی رژیم صهیونیستی با حزب‌الله لبنان و برخورداری حزب‌الله از امدادهای الهی می‌گوید:

من این مطلب را از خود جناب سیدحسن نصرالله (حفظه الله تعالی) شنیدم (و دیگران هم به صورت‌های مختلفی نقل کرده‌اند) که سربازان اشغالگر در مقابل نیروهای حزب‌الله، زود عقب‌نشینی می‌کردند و در پاسخ به سؤال فرماندهانشان که چرا حمله نمی‌کنید، می‌گفتند: مگر شما افراد سفیدپوشی که با شمشیر به ما حمله می‌کنند را نمی‌بینید؟! ما نمی‌توانیم با این‌ها بجنگیم! این جریان را سربازان اسرائیلی در مصاحبه با تلویزیون رژیم اشغالگر نقل کرده‌اند. جریانات عجیب دیگری مانند این نیز از جنگ سی و سه روزه نقل شده که خاطره‌ی امدادهای غیبی الهی را در دوران معاصر زنده کرده است؛ هم‌چنان‌که در طول دفاع مقدس ما نیز، نمونه‌های فراوانی از امدادهای الهی وجود داشته و جا دارد این داستان‌ها جمع‌آوری و تدوین و درباره آن‌ها بحث شود تا بیش‌تر موجب تقویت ایمان مردم بشود.

مسأله‌ی امدادهای غیبی در دوران دفاع مقدس، اجمالاً به حد تواتر رسیده بود و همه می‌دانستند که غیر از اسباب و عوامل عادی و وسایل و تجهیزات نظامی، دست دیگری در کار است که به پیروزی جبهه‌ی حق کمک می‌کند. البته این امداد تا زمانی ادامه دارد که دو عنصر صبر و تقوا وجود داشته باشد؛ اما اگر یکی از این دو عامل ضعیف شد، امداد الهی نیز نخواهد بود.

اگر روحیه‌ی راحت‌طلبی و پرهیز از خطر پیدا شد یا موازین و احکام شرعی مورد غفلت قرار گرفت و کارهایی انجام شد که خدا راضی نیست، در این صورت خداوند امدادرسانی را تضمین نکرده است. هم‌چنان‌که در یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «**وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ.**»[۲] در جریان جنگ حنین، همان مسلمانانی که پیش از آن با امداد الهی در جنگ پیروز شده بودند، به تعداد نفرات و کثرت تجهیزات خود مغرور شدند و گفتند حتماً پیروز می‌شویم! اما خداوند آن‌ها را گوش‌مالی داد و کثرتِ افرادشان برای آن‌ها نتیجه‌ای نداشت و به تعبیر قرآن، پهنه‌ی زمین بر ایشان تنگ شد. چرا؟ چون روحیه‌ی تقوا و اعتماد به خدا در آن‌ها ضعیف شد و اعتماد به کثرت و عِدّه و عُدّه جایگزین آن شد. خدا یاری چنین کسانی را تضمین نکرده است.[۳]

---

۱. همان، رسائل عرفانی، ص۱۸۹.

۲. توبه، آیه ۲۵.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، درس اخلاق آیت‌الله مصباح یزدی، «شیوه‌های پرورش روحیه صبر»، قم، دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۴/۲۳ (۵ رمضان ۱۴۳۴)، کد مطلب: ۴۷۸۳.

۳. نیل به مقصود

مرحوم آیت‌الله قاضی اجتناب از خستگی و ناامیدی را وسیله‌ی نیل به مقصود می‌داند و می‌فرماید:

اگر به جست‌وجوی آب، زمین را کندی، نباید خسته و ناامید شوی. اگر وقتش باشد، به آب می‌رسی؛ وگرنه ناامید مشو که بالاخره به آب می‌رسی و حتی آب برایت فوران می‌کند. تازه، وقتی هم به آب رسیدی و برایت در باز شد، به همان کم بسنده نکن، بیش‌تر جست‌وجو کن و بیش‌تر بخواه![1]

هم‌چنین آیت‌الله سعادت‌پرور ﷺ استقامت را مرکب نیل به مقاصدِ دنیوی و اخروی می‌داند:

ای عزیزان من! استقامت و پایداری در امور را مرکب هر امری قرار دهید. تا آن مرکب به زیر پای شما است، به منزل خواهید رسید؛ و الا با پای لنگ کجا می‌توان در امور دنیوی و اخروی به منزل رسید؟![2]

ایشان، گرچه صبر و استقامت را توأم با ناراحتی و محرومیّت می‌داند؛ ولی معتقد است نیل به مطلوب، موجب شیرین شدن سختی‌ها خواهد شد:

ای عزیزان من! البته در راه استقامت در امور، ناراحتی‌ها، محرومیت‌ها، سوختن‌ها هست؛ ولی چون استقامت نمودید و به مطلوب رسیدید، آن ناملایمات به کام شما شیرین یا آن‌که فراموش شود.[3]

۴. ارتقای رتبه

شهید حجت الاسلام حاج عبدالله میثمی، استقامت در آزمایش‌هایِ دشوار را موجب ارتقای رتبه می‌داند:

اگر کسی لقای خدا را می‌خواهد، جنّت را می‌خواهد، باید از بین این پیچیدگی‌ها و مکاره حرکت کند. با راحت‌طلبی‌ها و آسان‌طلبی‌ها نمی‌توان به اوج رسید. بهشت، پیچیده شده به مکاره و سختی‌هاست. ما از خدا انتظار نداشته باشیم که هر روز، کار ما و امتحان ما آسان شود. از خدا بخواهیم، استقامت آزمایش‌های سنگین را به ما عنایت کند که از این امتحانات سنگین، سالم درآییم. روز به روز امتحانات ما شدیدتر می‌شود، جنگ‌های ما شدیدتر می‌شود و ما باید استقبال کنیم؛ مثل دانشجویی که ترم اول را امتحان داده و ترم دوم، مشکل‌تر از ترم اول است؛ ولی می‌دانید چرا به استقبال می‌رود؟ برای این‌که می‌داند رتبه‌ی او بالاتر می‌رود. راننده‌ی پایه دو، چرا این‌قدر اصرار دارد که پایه یک امتحان بدهد؛ چون می‌داند کمالش در پایه یک گرفتن است. ما هم باید

---

۱. شمس الشموس، عطش، ص۲۰.

۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۳۲.

۳. همان، رسائل عرفانی، ص۱۸۹.

فرهنگی را جا بیندازیم که از مشکلات استقبال کنیم و مشکلات هم‌چون عسل برای ما شیرین باشد.

اگر بندگان خوبی باشیم، باید طالب باشیم امتحان‌های سنگین و سنگین‌تر بدهیم. «**و اِذا ابتَلی ابراهیمَ رَبَّهُ بِکَلِمات فَاَتَمَّهُنَّ**»؛ وقتی حضرت ابراهیم از امتحانات سنگین، موفق بیرون آمد، «**قال اِنّی جاعِلُک لِلناسِ اِماماً**؛[1] [فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم].»[2]

مصادیق استقامت

پایداری طلبه در عرصه‌ی جهاد علمی و اخلاقی به صورت‌های مختلفی تجلّی می‌یابد، از جمله:

۱. دوری از کسالت، دلتنگی و شِکوه کردن از خدا

طلبه‌ی جوان و روحانی، باید پُرکار و پرتلاش باشد و از کار خسته نشود. اندکی احساس خستگی و میل به راحت‌طلبی، کار را خراب خواهد کرد. باید خستگی‌ناپذیر باشید... . همه باید روحیه‌ی دنباله‌گیری و کنجکاوی داشته باشند. من به طلبه‌های جوان توصیه می‌کنم، دنبال کار را بگیرید و خسته نشوید. هر کاری که شروع می‌کنید، تا نهایت آن کار بروید و احساس کسالت و ملامت نکنید.[3]

آیت‌الله مجتهدی ﷺ نیز به این رمز موفقیّت طلاب اشاره می‌کند:

رمز موفقیت طلاب علوم دینیه، تحمل سختی‌ها و صبر و استقامت در طلبگی است. اگر طلبه‌ای می‌خواهد بداند که او جزء گروه صابران و استقامت کنندگان هست یا نه، باید به این حدیث نبوی از خاتم الانبیاء ﷺ دقت کند که آن حضرت فرمودند:

عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِی ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا یَکْسَلَ؛ وَ الثَّانِیَةُ أَنْ لَا یَضْجَرَ؛ وَ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا یَشْکُوَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَ جَلَّ؛[4]

نشانه‌ی صبرکننده در سه چیز است: ۱. بی‌حوصلگی را از خود دور کند. ۲. بی‌قراری و دلتنگی نکند. ۳. و از خداوند متعال گله نکند؛ و سپس فرمودند: «کسی که بی‌حوصلگی کند، حقوق را ضایع می‌سازد؛ و کسی که بی‌قراری می‌کند، شکر خداوند را ادا نخواهد کرد؛ و کسی که از پروردگارش

---

۱. بقره، آیه ۱۲۴.

۲. نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۴۴، آذر و دی ۱۳۹۳.

۳. دفتر مقام معظم رهبری، حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج۲، ص۵؛ وافی، نسیم هدایت، ص۲۰۷.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۳.

گله کند، گناه کرده است».[۱]

آیت‌الله شیخ جواد تبریزی ﷺ به شاگردانش توصیه می‌کرد، کم‌تر به فکر تعطیلات باشند و سعی کنند مشغول تحصیل و تدریس و خدمت به مردم باشند. خود نیز وقتی به مشهد مقدس مشرّف می‌شد، بیش از دو روز در مشهد اقامت نمی‌کرد و به جهت کار و اشتیاق به خدمت، به قم برمی‌گشت. توصیه‌اش به طلاب این بود که اوقات خود را به بطالت و غفلت از دست ندهند.[۲]

۲. استقامت در مطالعه

جدیت و استقامت در مطالعه‌ی منابع و آثار مفید، نمود دیگری از استقامت طلبه است که رهبر انقلاب به آن اشاره می‌کند:

طلبه باید دستش از کتاب رها نشود. کتاب بخواند؛ همه جورش را بخواند؛ در دوره‌ی جوانی بخواند. این ذخیره‌ی حافظه را که بی‌نهایت دارای ظرفیت است، هرچه می‌توانید، در دوره‌ی جوانی پر کنید. ما هرچه در جوانی در حافظه انباشتیم، امروز موجود است؛ هرچه در دوران پیری - که بنده همین حالا هم با همه‌ی گرفتاری‌ها، بیش از جوان‌ها مطالعه می‌کنم - به دست می‌آوریم، ماندگاری ندارد. الان شما جوانید. این منبع قیمتیِ ارزش‌مند را از اطلاعات ارزش‌مند، از آگاهی‌های مفید و لازم در زمینه‌های مختلفی که برای تبلیغ به آن‌ها احتیاج دارید، هرچه می‌توانید، انباشته کنید؛ از این استفاده خواهید کرد.[۳]

علامه طباطبایی ﷺ عشق به مطالعه‌ی خود را چنین توصیف می‌کند:

هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دل‌سردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث را برابر پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد - و به ویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذرانیدم و همیشه درس فردا را، شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی بود، حل می‌نمودم و وقتی که به درس حضور می‌یافتم، از آن‌چه استاد می‌گفت، قبلاً روشن بودم و هرگز

۱. برخوردار فرید، آفات الطلاب، ص۱۱۸-۱۱۹.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۷، ص۴۶۳.
۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.

اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبردم.[۱]

شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی ﷺ با کتاب اُنس فراوان داشت و به آن عشق می‌ورزید. در هر حالی مطالعه می‌کرد. گاه یك ساعت و اندی در سر سفره به مطالعه می‌پرداخت، تا آنکه مطلب را می‌فهمید. حتّی در شب عروسی‌اش از مطالعه دست برنداشت. در شب شهادتش نیز، حدود دو ساعت معارف دین را نوشت. نوشتارهایش استنباطی بود. او از سن چهل سالگی، در خود قوّه‌ی فقاهت و اجتهاد را یافت و از آن سال به بعد دیگر تقلید نکرد. او حتّی قبل از چهل سالگی، از مراجع بسیاری اجازات اجتهاد داشت.

ایشان با این‌که در طول عمرش از اساتید بسیاری بهره داشت؛ ولی به دو نفر بیش از دیگران عشق می‌ورزید که آن دو کس جز حضرت آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری ﷺ و حضرت امام خمینی ﷺ نبودند. مرحوم خوانساری نیز سخت به ایشان علاقه داشت و او را از خانواده خود می‌پنداشت و وی را به عنوان معلم اخلاق در حوزه معرّفی می‌کرد. او جزء همان شش نفر منتخب مرحوم خوانساری بود که مخفیانه به جمکران رفته و نماز باران خوانده بودند، که به محض خوانده شدن، بارانی تند قم را فرا گرفته بود. حضرت امام نیز پس از شهادت آن مرد بزرگ، عمق علاقه‌ی خویش را با بیاناتی شیوا عرضه داشت و بر رفاقت ۶۰ ساله‌اش با او تأکید ورزید.[۲]

محدث بزرگ سید نعمت الله جزایری ﷺ می‌گویند:

> ما در روشنایی ماه کتاب می‌خواندیم و من کتاب‌های کافیه و شافیه و الفیه ابن مالك را حفظ می‌کردم و شب‌هایی که روشنایی ماه نبود کتاب‌هایی را که حفظ کرده بودم از حفظ تکرار می‌کردم. در تابستان گاهی تا اذان صبح مطالعه می‌کردم و بعد از اذان مختصری می‌خوابیدم، آن‌گاه تا ظهر به تدریس می‌پرداختم.[۳]

---

۱. وافی، همان، ص۲۰۸.
۲. خلیلیان، حدیث خوبان، ص۲۱۹.
۳. مطلبی، گوهروقت، ص ۱۵۵.

۳. پایداری در برابر فقدان امکانات

ملامهدی نراقی اگرچه دستش از مال دنیا خالی بود، با صبر و شکیبایی، روزگار می‌گذراند. او مدّت طولانی از فراهم کردن یک شمع یا روغنِ چراغ برای استفاده از روشنایی آن در مطالعه توانایی نداشت و بدین منظور حجره‌ی خود خارج می‌شد، به سوی انتهای حیاط مدرسه می‌رفت و در آن‌جا بساط مطالعه را پهن می‌کرد و با استفاده از روشنایی چراغ‌های وضوخانه‌ی مدرسه، به تحقیق و تلاش خویش تا پاسی از شب ادامه می‌داد[۱] تا این‌که بر مشکلات طاقت‌فرسای دوران طلبگی و امتحانات الهی چیره گشت و به این ترتیب، رمز موفقیت مردان بزرگ را به اثبات رساند.[۲]

۴. استقامت در تحقیق و پژوهش

مقام معظم رهبری دام‌ظله، علّامه‌ی جعفری را الگوی نسل جوان پژوهنده و اهل علم و تحقیق به شمار می‌آورد و می‌فرماید:

> در آقای جعفری رحمه‌الله خصوصیات برجسته‌ای بود که به نظر من، همه‌ی این‌ها برای نسل جوان و پژوهنده و اهلِ علم و تحقیق الگوست. ایشان آن وقتی که کارهای تحقیقی خودشان را شروع کردند، خیلی جوان بودند. البته من حدود سال‌های سی و چهار و سی و پنج بود که ایشان را شناختم. ایشان تازه از نجف آمده بودند و جوان و فاضل و اهل تحقیق و فعّال و پرشور و مورد احترام بزرگان ما - مانند مرحوم آقای میلانی و بعضی از آقایان دیگر در مشهد - و نیز مورد احترام طلاب بودند. اخوانشان[۳] هم در مشهد بودند؛ مثل آقای آمیرزا جعفر که مرد بسیار باصفا و بامعنویت و باروحی است. بله؛ عرض می‌کردم که ایشان هم به مناسبتی به مشهد آمده بودند و چند ماه یا یک سال - درست یادم نیست - در مشهد ماندند. ما از آن‌جا با ایشان آشنا شدیم. در ایشان واقعاً روح تحقیق و تفحّص و نشاط و شور علمی مشاهده می‌شد.
>
> این روحیه، از دوران جوانی تا پایان عمر ادامه داشت. آن وقت ایشان، تقریباً سی و چند ساله بودند. همه‌ی این شور جوانی، در کار علمی و فکری و بحث و نوشتن و تحقیق و مطالعه و این‌گونه کارها صرف می‌شد و البته حافظه‌ی فوق‌العاده و استعداد علمی ایشان هم به جای خود محفوظ

---

۱. اقتباس از: تنکابنی، قصص العلماء، ص۱۶۸.

۲. جمعی از محققان، گلشن ابرار، ج۱، ص۴۰۹.

۳. برادرانشان.

بود. این حالت تا همین آخر هم ادامه داشت که این چیز عجیبی است. یعنی در عین این‌که ایشان یک مرد هفتاد و چند ساله بودند؛ ولی تا آخرین باری که ایشان را دیدیم - به گمانم یک سال، یا هفت، هشت ماه پیش بود که ایشان را ما زیارت کردیم - باز انسان همان حالت و همان شور و همان تحرّک را در ایشان می‌دید.

این خیلی باارزش و قیمتی است که انسان نگذارد گذشت زمان و حوادث گوناگون، شور و تحرک و تهیّجی را که خدای متعال در او قرار داده و می‌تواند آن را مثل یک سرمایه‌ی گران‌بها برای پیشرفت‌های گوناگون در میدان‌های مختلف مصرف کند، از بین ببرد. به‌هرحال، وجود ایشان، حقیقتاً وجود ذی‌قیمتی بود و برای اسلام و مسلمین و نظام اسلامی ارزش داشت. ایشان تا آخر هم کار کردند؛ یعنی واقعاً آقای جعفری هیچ‌وقت از کارافتاده و کنار نشسته و بیکاره نشدند و دائم مشغول کار و تلاش و تحرّک بودند. خداوند ان‌شاءالله درجاتشان را عالی کند.[۱]

همسر شهید بزرگوار، آیت‌الله سید محمدباقر صدر می‌گوید:

آیت‌الله سیّد محمدباقر صدر، هنگام نوشتن و به دست گرفتن قلم، سر از دفتر و نگاشتن برنمی‌داشت تا مطلب و منظورش را به جایی نمی‌رساند. گاهی من به ایشان می‌گفتم: وحی بر شما نازل می‌شود که این‌گونه و با سرعت می‌نویسید؟! تبسّم می‌کرد و می‌فرمود: چنین فرض کنید.

گاهی از شدّت نوشتن، سر انگشتانشان، به ویژه انگشتان دست چپ (به دلیل چپ دست بودن) متورّم می‌شد. خمیری درست کرده بودم و آن را دور انگشت ایشان می‌پیچیدم؛ امّا آن هم اثری نداشت و شهید هم‌چنان به نوشتن ادامه می‌داد.[۲]

استاد علامه حسن‌زاده آملی از قول استادشان، مرحوم آقای شیخ محمدتقی آملی رحمه‌الله نقل کردند که ایشان می‌فرمود:

آقا! درس خواندن و به جایی رسیدن، بایستی با «جان کندن» همراه باشد. با تنبلی نمی‌توان به جایی رسید. بدانید هر فصلی نمی‌شود درس خواند. قدر جوانی‌تان را بدانید. همین الان وقت درس خواندن شماست. هر چقدر الان بیش‌تر زحمت بکشید، در آینده کارتان سبک‌تر است.

هر که سخن با سخنی ضمّ کند قطره‌ای از خون جگر کم کند[۳]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده و مسؤولان ستاد برگزاری مراسم ارتحال استاد علامه محمدتقی جعفری، ۱۳۷۷/۹/۱۷.

۲. نامه جامعه، ش۳۱ و ۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶، ص۲۶.

۳. حسن‌زاده، در سایه عرفان، ص۳۰-۳۱.

۵. پایداری در شرایط نامساعد جوی

مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی تعریف می‌کند:

زمانی که من طلبه بودم، در «سُرّمَن رَأی» [سامراء] در مدرسه‌ی مرحوم آقا میرزا حسن شیرازی در طبقه‌ی فوقانی حجره داشتم. چون تابستان و هوا گرم بود، همه رفتند توی سرداب. تمام افرادی که سکنه‌ی مدرسه بودند، در سرداب جمع شدند. من یکی، تو بالاخانه ماندم. عرق از سر و صورتم می‌ریخت. لباس‌هایم را کنده و یک لنگ بسته بودم، تا گرما خیلی اثر نکند. در عین حال که عرق می‌ریختم، مشغول فکر و خوشبخت بودم از این عرق‌ها که می‌آید. یک مسأله‌ای خیلی برایم مشکل شد. هرچه فکرکردم حل نشد. در عالمِ خواب بودم که حل شد. چقدر شوق باید باشد که در عالم خواب حل مشکل شود![۱]

جناب دکتر کاظم آملی - فرزند آیت‌الله محمدتقی آملی - می‌گوید:

پدرم به تعلیم و تعلّم علاقه مُفرطی داشتند و تمام عمرشان به همین ترتیب سپری شد. در همان دوران جوانی، پدرشان رحلت کردند و ایشان با این‌که چند فرزند داشتند، برادران و خواهرانش، تحت تکفّل ایشان قرار گرفتند و با این شرایط و مشکلات، با جدیّت به تحصیل پرداختند و برای رسیدن خدمت اساتید، پیاده راه‌های طولانی و نامناسبی را طی می‌کردند تا استفاده‌ی علمی نمایند. حتی نوشته‌اند که در تاریکی شب در زمستان سرد و برفی، خودشان را به استاد می‌رساندند و به تعلّم و تلمّذ می‌پرداختند... .[۲]

۶. تحمل مشقّت برای دست‌یابی به کتاب

عشق و علاقه‌ی محدّث قمی به کتاب، به اندازه‌ای بود که وقتی کم‌ترین پولی به دست می‌آورد، آن را در خرید کتاب صرف می‌کرد و گاه پیاده از قم به تهران به استقبال آن می‌رفت. او خود می‌گوید:

زمانی که در قم تحصیل می‌کردم، خیلی تنگ‌دست بودم؛ تا جایی که یك قِران و دو قِران جمع می‌کردم تا این‌که مثلاً سه تومان می‌شد. آن را برداشته، از قم تا تهران پیاده می‌رفتم و با آن کتاب خریده، به قم برمی‌گشتم و به تحصیل ادامه می‌دادم.[۳]

---

۱. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۱، ص۷۹؛ صدرایی خویی، آیت‌الله اراکی یک قرن وابستگی، ص۱۶۵.

۲. حسن‌زاده، همان، ص۳۸.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۱۲۴.

۷. تحمّل مشکلات مربوط به محل سکونت

با تشویق شیخ احمد آخوندی، محمّدتقی [مصباح یزدی] به همراه خانواده‌اش، در سال ۱۳۳۰ش. به نجف مهاجرت کردند تا محمّدتقی بتواند در حوزه علمیه‌ی نجف تحصیل کند؛ امّا پدر نتوانست شغل خود را در نجف ادامه دهد و برای گذراندن زندگی در آن‌جا به مشقّت افتاد و به ناچار، پس از حدود یك سال، آن دو به ایران بازگشتند. محمّدتقی در آن زمان، برای ادامه‌ی تحصیل به قم رفت. حدود دو ماه سرگردان بود و نتوانست حجره‌ای برای خود بیابد و به قدری در فشار قرار گرفت که به گریه افتاد و گفت: «اگر به من حجره ندهید، از شما به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام شکایت می‌کنم!» و سرانجام خادم مدرسه‌ی فیضیه، انباریِ زیرپله‌های زاویه‌ی مدرسه را به محمّدتقی و سیّد محمّد، طلبه‌ی جوان یزدی به عنوان حجره تحویل داد.

در این حجره، اسباب آب‌پاشی و جارو نگهداری می‌شد و تخت شکسته‌ای هم در گوشه‌ی آن قرار داشت و دیوارهایش تا سقف نم کشیده بود و هرگز آفتاب به آن‌جا نمی‌تابید. درب آن نیز شیشه نداشت. با این همه، محمّدتقی و دوستش، چنان خوشحال شدند که گویی وارد بهشت شده‌اند؛ ولی بعد از دو هفته، هر دو بر اثر رطوبت، دچار پادرد و کمردرد شدند و سرانجام به حجره‌ی دیگری منتقل شدند که وضع بهتری داشت.[1]

۸. استقامت در تنگ‌دستی

سید علی‌اکبر ابوترابی رحمه‌الله، سختی زندگی طلبگی در مدرسه‌ی نواب مشهد و چگونگی ملبّس شدن به لباس روحانیت را چنین شرح می‌دهد:

> یادم هست در مشهد مقدس، فقط نان سنگك می‌خریدم. آن را خشك می‌کردم و می‌خوردم؛ چون شهریه‌مان خیلی ناچیز بود و به غیر از نان سنگك، نمی‌توانستیم چیز دیگر بخوریم.
>
> شبی که بنده می‌خواستم در مشهد مقدس معمم بشوم، با مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی در این رابطه مشورتی داشتم. همان شب، مرحوم جدّمان [آیت‌الله حاج سید محمدباقر علوی قزوینی] را در خواب دیدم. خواب دیدم که قبر ایشان باز شد. آب زلالی با ماهی‌های سرخی که

---

۱. همان، ج۶، ص۵۴۰-۵۴۱.

درون آب در رفت و آمد بودند، از میان قبر می‌جوشید. بدن ایشان هم بر سطح آب بود و همین طور که آب بالا می‌آمد، بدن ایشان هم روی آب قرار گرفته بود. وقتی که آب به کفِ زمین رسید، نشستند روی آب و رو کردند به من و فرمودند: «علی! ما نمردیم، زنده‌ایم. دومرتبه روی آب خوابیدند و آب رفت پایین. بنده دیگر مطمئن شدم که نظر مبارك ایشان این بوده که ما هرچه زودتر معمم بشویم. لذا فردای آن [شب]، مفتخر شدم به ملبّس شدن به این لباس پرافتخار.[۱]

شهید محراب، آیت‌الله اشرفی اصفهانی ﷺ در طول عمر با برکت خویش که قسمت اعظم آن به تحصیل و آموختن علم سپری گشت، همواره با تنگ دستی و سختی زندگی طلاب آن زمان مواجه بود. آن شهید محراب، با شهریه‌ی بسیار ناچیزی که دریافت می‌کرد، توان اجاره‌ی منزل را نداشت و بنابراین، در تمام مدّت تحصیل در قم، هیچ گاه نتوانست خانواده‌ی خود را به این شهر ببرد.

به نقل از شهید اشرفی اصفهانی آمده است:

در دوران طلبگی من در اصفهان، طلبه‌ها روزهای پنج‌شنبه و جمعه به تفریح می‌رفتند. به قدری وضع مالی‌ام بد بود که توانایی همراهی آنان را نداشتم. پس برای حفظ آبروی خویش، در گوشه‌ای از مدرسه پنهان می‌شدم، تا آنان از مدرسه بیرون روند. آن‌گاه به حجره بازگشته و آن دو روز را به مطالعه می‌گذراندم. دوستانم متوجه این رفتار من شدند. پس روزی به اجبار مرا به تفریح بردند. اتفاقاً در بین راه، مأموران رضاخان به خاطر عمامه‌مان ما را گرفته و به پاسگاه بردند؛ ولی بالاخره با توسل فراوان، ساعتی بعد آزاد شده و به مدرسه بازگشتیم.[۲]

یکی از صلحا و ارادت‌مندان آیت‌الله گنبدی، از قول ایشان نقل می‌کند:

در جوانی که در اصفهان درس می‌خواندم، قافله‌هایی که از طرف ملایر و همدان می‌آمدند، از جانب پدرم برای من خرجی می‌آوردند. مدتی بود خرجی‌ام تمام شده بود و قافله‌ها تأخیر داشتند. بسیار دست خالی و نگران شده، ولی برای کسی اظهار نکرده بودم. روزی در راه نماز جماعت، سید بزرگوار ناشناسی به من رسید و بعد از سلام و اظهار محبت، پولی به من داد و فرمود: بعضی از اهل اصفهان، تو را بازی ندهند و بگویند: با فقر و نداری نمی‌شود درس خواند؟! نه، چنین نیست. برو درس بخوان. مرحوم آیت‌الله گنبدی می‌فرمود: بعد از آن اهدایی، دیگر دست خالی نشدم.[۳]

---

۱. همان، ج۷، ص۴۱۶.

۲. خلیلیان، خدیث خوبان (حکایت های اخلاقی و کرامات مشاهیر تخت فولاد اصفهان)، ص۲۱۸.

۳. گروهی از نویسندگان، ستارگان: اختران حریم معصومه، ج۲۱، ص۱۴؛ «قله‌نشینان معرفت: آیت‌الله علی گنبدی»، نشریه تربیتی – اخلاقی خُلُق، ش۲۱، بهمن و اسفند ۱۳۸۹.

۹. استقامت در اقامه‌ی نماز جماعت

آیت‌الله مرعشی نجفی می‌گوید:

هنگامی که در قم سکونت کردم، صبح‌ها در حرم حضرت معصومه علیها السلام اقامه‌ی نماز جماعت نمی‌شد و من تنها کسی بودم که این سنّت را آن‌جا رواج دادم و از ۶۰ سال پیش به این طرف، صبح زود و پیش از باز شدن درهای حرم مطهر و زودتر از دیگران می‌رفتم و منتظر می‌ایستادم. این انتظار گاهی یك ساعت قبل از طلوع فجر بود تا خدّام درها را باز کنند. زمستان و تابستان نداشت. در زمستان‌ها هنگامی که برف همه جا را می‌پوشاند، بیلچه‌ای کوچك به دست می‌گرفتم و راه خود را به طرف صحن باز می‌کردم، تا خود را به حرم مطهر برسانم. در آغاز خود به تنهایی نماز می‌خواندم، تا پس از مدتی یك نفر به من اقتدا کرد و پس از آن، کم‌کم افراد دیگر اقتدا کردند و به این ترتیب، نماز جماعت را در حرم مطهر آغاز کردم و تا امروز که ۶۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد، ادامه دارد. آهسته آهسته ظهرها و شب‌ها نیز اضافه شد و از آن پس، روزی سه بار در مسجد بالاسر حضرت معصومه علیها السلام و صحن شریف نماز می‌خواندم.[۱]

۱۰. استقامت در مراقبت از نفس

آیت‌الله حسن‌زاده آملی در شرح استقامت آیت‌الله قاضی رحمه الله در مراقبت از نفس نقل می‌کند:

خداوند رحمت کند استاد ما علامه طباطبایی را. درباره‌ی استادشان، آیت‌الله قاضی بزرگ رحمه الله می‌فرمودند: در مراقبت، عجیب استقامت داشت و خیلی مواظب نفس بود. در فنون و علوم رسمی هم بسیار توانا بود. هم در فقه مجتهد بود و هم در علوم عرفانی. در تفسیر هم که مفسّر بزرگی بود و در شعر و شاعری هم قوی.

به این صورت، در کار مستقیم بود و خیلی چیزها از او نقل می‌کردند. درباره‌ی استقامت او، مرحوم آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» از ایشان اسم می‌برد و می‌فرماید: چند ده سال با او بودیم. او را در راه خود، با استقامت یافتم. این است که به کار می‌آید و انسان را به جایی می‌رساند.

خواجه می‌فرماید: وقتی این‌ها را پی‌درپی و پشت سرهم تکرار کردی و این حالت و این افعال رسوخ کرد و نشست، آن‌گاه نتیجه می‌دهد.

شارع مقدس نیز دستور را طوری قرار داده تا در شب و روز مکرر شود که برای ما ملکه شود تا خود ما نماز بشویم، تا نیاز بشویم، تا دعا بشویم و به فرموده‌ی میرداماد در آخر «قبسات»، تا انسان خود ذکر بشود. ذاکر بودن چیزی است و انسان ذکر حکیم بشود، چیزی دیگر. در شرع مقدس، نماز پنج بار تکرار می‌شود که اذعان می‌آورد و در وجود انسان رسوخ می‌کند؛ و انسان با ملکات خود محشور

۱. جمعی از محققان، گلشن ابرار، ج۲، ص۶۹۰-۶۹۱.

می‌شود و آن‌چه این‌جا کاشته، آن‌جا [آخرت] مهمان کاشته‌ی خودش هست: کار نیکو کردن از پُر کردن است.[۱]

آقای مرعشی مرندی می‌گوید:

یکی از مسائل بسیار مهم در سیر و سلوک، استقامت و پایداری در این راه است. چه بسا افرادی مدتی به این وادی وارد شده‌اند؛ ولی از آن دست کشیده و نتیجه‌ای هم عایدشان نشده است؛ چرا که ره صد ساله را می‌خواستند یک شبه بپیمایند.

مرحوم آیت‌الله مرندی می‌فرمود:

«بعضی افراد، بعد از هفت و هشت سال که در خدمت علی آقا قاضی بودند، ایشان را رها می‌کردند و می‌رفتند.» من با تعجب گفتم: چرا؟ آیت‌الله مرندی فرمودند: «چرا ندارد! این راه، شرح صدر و صبر و استقامت می‌خواهد».[۲]

یک بار وقتی شهید نواب مشغول سخنرانی بود، ناگهان درخواست شمع نمود. پس از آوردن شمع، آن را روشن کرده و گفتند که در اتاق را کمی باز کنند. شعله بر اثر وزش بادی که از بیرون آمد، کمی خم شد. ایشان گفتند: «مؤمن همانند این شمع است و معصیت و گناه، حتی اگر به اندازه وزش نسیمی باشد، مؤمن را به طرف راست و چپ منحرف و از صراط الهی دور می‌کند».[۳]

۱۱. شکیبایی در برابر رفتارهای نامطلوب

عارف مجاهد، سید محمدسعید حَبُّوبی رحمه‌الله، یکی از فقیهان بردبار و صبور بود؛ تا آن‌جایی که مورد تقدیر و تشویق استاد بزرگ عرفان، مرحوم ملاحسینقلی همدانی قرار گرفت. روزی آخوند ملا حسینقلی همدانی رحمه‌الله، در وسط درس چند بار پشت سرهم این جمله را تکرار کرد: آفرین سید محمدسعید، آفرین سید محمدسعید!

همه‌ی حاضران مجلس، از شنیدن این سخن تعجب کرده و با بُهت و حیرت به یک‌دیگر نگاه کردند که این چه سخنی است که استاد در وسط درس، بدون زمینه بر

۱. حسن‌زاده آملی، صد و ده اشاره، ص۷۵؛ «ثبات قدم»، نشریه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۲۳، خرداد و تیر۱۳۹۰.
۲. حسن‌زاده، اسوه عارفان، ص۱۶۷؛ شمس الشموس، عطش، ص۱۲۹-۱۳۰.
۳. کرمانشاهانی و علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۳۵.

زبان جاری کرد؟! بعداً که از سید محمدسعید حبوبی سؤال کردند که تو در آن روز کجا بودی و چه می‌کردی؟! پاسخ داد: آن ساعت من در قایق نشسته بودم و از کوفه به کربلا می‌آمدم. در قایق در کنار من، مرد عربی خوابیده و سرش را بر شانه من گذاشته بود. او خُرخُر می‌کرد و آب دهانش به روی من می‌ریخت؛ ولی من دلم نیامد که او را بیدار کنم و آن وضعیت نفرت‌آور را تا مقصد تحمّل کردم و آن مرد عرب را از خواب بیدار ننمودم.

سخن آخوند علاوه بر این‌که حکایت از دید باطنی این ولیّ خدا دارد، حلم و بردباری آیت‌الله حبوبی را نیز مورد تشویق و تقدیر قرار داده است.[1]

آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله، خاطره‌ای از دوران طلبگی خود نقل می‌کند که در آن، ظرفیت ایشان در مواجهه با رفتارهای ناصحیح کشف می‌شود:

در آن ایّام، شاگردان در مدرسه از روی احترام و ادب، بخشی از کارهای استاد، مانند شستن لباس و خریدن نان و کارهایی از این قبیل را انجام می‌دادند. در یک روز سرد زمستان، لباس‌های استاد خود را شسته و روی بند آویزان کرده بودم. دست‌هایم از سرما و سردی آب بی‌حس شده بود. یکی از طلاب مدرسه، میانه‌ی خوبی با من نداشت. از روی کینه و عداوت تمام لباس‌ها را به زمین ریخت و لگدمال کرد. من در مقابل این حرکت ناشایست و کینه‌توزانه‌ی او سکوت کردم و هیچ عکس العملی از خود نشان ندادم. ناگزیر مجدداً تمام لباس‌ها را شسته و آویزان کردم. صبح روز بعد که رفتم نان بخرم، همان شخص با حال ندامت نزدم آمد و ضمن عذرخواهی گفت: من اشتباه کردم! دیشب تا صبح نخوابیدم و منتظر بودم که صبح شود و از شما پوزش بطلبم. البته پیش از عذرخواهی، من نیز او را بخشیده بودم.[2]

مرحوم آیت‌الله سید محمدحسین حسینی تهرانی رحمه‌الله در کتاب «روح مجرد» می‌فرماید:

آقای قاضی رحمه‌الله برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده‌روی در تلذذات برمی‌خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می‌دادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک إلی الله؛ تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند. یعنی یک دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این روایت بود و علاوه بر این می‌فرموده‌اند باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی، دو بار آن را مطالعه نمایند... . ذکر این نکته لازم است که ایشان غالباً فرزندان خود را مکلّف می‌نمود، حدیث عنوان بصری

---

۱. جمعی از پژوهشگران، همان، ج۴، ص۳۱۹.

۲. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۱۹.

را برای ایشان بنویسند. بعداً نسخه‌ای که خط بهتری داشت، برای خود نگه می‌داشتند که در ضمن صحیح‌ترین آن‌ها نیز بوده است. این نسخه را به کسانی می‌دادند که نزد او آمده و تقاضای دستورالعمل و برنامه می‌کردند؛ به‌خصوص کسانی که قادر نبودند در مجالس ایشان حضور یابند.[۱]

در بخشی از این حدیث ارزش‌مند آمده است:

... وَ أَمَّا اَللَّوَاتِي فِي اَلْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْراً فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ: عَشْراً لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اَللهَ أَنْ يَغْفِرَلِي وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فِيمَا تَقُولُ فَاللهَ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَلَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَا عِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ اَلرِّعَاءِ؛[۲]

اما آن سه دستورالعملی که مربوط به حلم است: کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی، ده تا می‌شنوی، بگو: اگر ده تا بگویی، یکی هم نخواهی شنید! اگر کسی تو را دشنام داد، به او بگو: اگر آن‌چه می‌گویی درست است، از خدا درخواست می‌کنم مرا ببخشد و اگر دروغ می‌گویی، از خدا می‌خواهم تو را ببخشد! و اگر تو را تهدید به فحش کرد، او را به خیرخواهی و رعایت وعده بده.

۱۲. جهاد و شهادت در راه خدا

حضرت امام قدس‌سره، علمای اسلام را پیشگام طریق جهاد و شهادت می‌داند و می‌فرماید:

در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبین‌شان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی - اسلامی را سراغ کنیم که در آن، حوزه و روحانیت پیش‌کسوت شهادت نبوده‌اند و بربالای دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگ‌فرش‌های حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟[۳]

یکی از این رادمردان عرصه‌ی جهاد و شهادت، شهید نوّاب صفوی است. علامه شیخ محمدتقی جعفری - که مدتی در نجف اشرف با نواب صفوی همراه بوده است - در مورد شجاعت و شهامت بی‌نظیر شهید نواب صفوی چنین می‌گوید:

هردو جوان بودیم و هردو به نوعی، تهجد و شب زنده‌داری و زیارت را دوست داشتیم. در حوزه‌ی نجف، در خدمت مرحوم طالقانی[۴] شاگردی می‌کردیم و از علامه شیخ عبدالحسین امینی (صاحب الغدیر) درس ایمان و ولایت می‌آموختیم.

---

۱. حسینی طهرانی، روح مجرد، ص۱۷۶.
۲. مجلسی، بحارالأنوار، ج۱، باب آداب طلب العلم، ص۲۲۶.
۳. امام خمینی، صحیفه امام (پیام منشور روحانیت)، ج۲۱، ص۲۷۵.
۴. آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی از مدرسان بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی نجف.

روزی شهید نواب صفوی پیشنهاد کرد که از نجف تا کربلا برای زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام با هم برویم. موافقت کردم و بعد از ظهر یکی از روزهای پاییزی به راه افتادیم. هوا تقریباً تاریک شده بود که ما در راه نجف - کربلا قرار گرفتیم و هنوز بیش از چند کیلومتر از شهر دور نشده بودیم که مردی تنومند و قوی‌هیکل از اعراب بیابان‌نشین، جلوی ما را گرفت و با صدایی خشن به ما فرمان ایست داد.

در زیر نور مهتاب، خنجر آذین شده‌ای را که مرد عرب بر کمر داشت، دیدم و یکّه خوردم؛ اما سید، آرام ایستاد. مرد عرب با خشونت گفت: هر چه دینار دارید از جیب‌هایتان بیرون آورده و تحویل دهید. من ترسیده بودم و می‌خواستم آن‌چه دارم تحویل دهم که یک مرتبه متوجه شدم شهید نواب صفوی با چالاکی، خنجر مرد عرب را از کمرش بیرون کشیده، برق آن را جلوی چشمان آن مرد مهاجم قرار داد و با قدرت، نوک خنجر را نزدیک گلویش قرار داد و با کمال شهامت به او گفت: ای مرد! با خدا باش و از خدا بترس و دست از زشتی‌ها بردار!

من از سرعت عمل و شجاعت بی‌نظیر سید متحیّر شده بودم و مات و مبهوت به هر دوی آنان نگاه می‌کردم. با دیدن این وضعیت، مرد عرب با کمال شرمندگی، ما را به چادرش جهت استراحت دعوت کرد. نواب صفوی فوراً دعوت او را پذیرفت. برای من تعجب‌آور بود. به سید گفتم: چگونه دعوت کسی را می‌پذیری که تا چند لحظه قبل می‌خواست اموال ما را غارت کند؟ سید گفت: این‌ها عرب هستند و به میهمان ارج می‌نهند و محال است خطری متوجه ما باشد.

آن شب من و نواب به چادر مرد عرب رفتیم و سید آرام خوابید؛ اما من تا صبح نگران و بیدار بودم و تمام شب در این اندیشه بودم که ممکن است مرد عرب، هر دوی ما را نابود کند. سید، نیمه شب برای نماز برخاست و با آوایی ملکوتی با خدای خویش به راز و نیاز پرداخت و فردای آن روز با هم عازم کربلا شدیم... .

این خاطره، در طول پنجاه سالی که از آن بزرگ‌مرد به خاطر دارم، همیشه نوازشگر روح و روان من بوده است. هنگام شهادتش، اشک بی‌اختیار بر دیدگانم جاری گشته و با تمام وجود، فراق یاری وفادار و مردی الهی را حس می‌کردم.[1]

---

۱. پاک‌نیا، خاطرات ماندگار از خوبان روزگار، ص۷۳-۷۴؛ «نواب صفوی، آذرخشی در ظلمت»، مجله مبلغان، ش۴۹، بهمن ۱۳۸۲، ص۳۰-۳۱.

راهکارهای تقویت پایداری

برخی از مهم‌ترین راهکارهای تقویت پایداری در ادامه ذکر شده است:

۱. در نظر داشتن منافع سختی‌ها

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله این حدیث را که از وصایای امام کاظم علیه‌السلام به هشام است، نقل فرمود:

یَا هِشَامُ! إِنَّ الْمَسِیحَ علیه‌السلام قَالَ لِلْحَوَارِیِّینَ یَا عَبِیدَ السَّوْءِ یَهُولُکُمْ طُولُ النَّخْلَةِ وَ تَذْکُرُونَ شَوْکَهَا وَ مَئُونَةَ مَرَاقِیهَا وَ تَنْسَوْنَ طِیبَ ثَمَرِهَا وَ مَرَافِقَهَا کَذَلِکَ تَذْکُرُونَ مَئُونَةَ عَمَلِ الْآخِرَةِ فَیَطُولُ عَلَیْکُمْ أَمَدُهُ وَ تَنْسَوْنَ مَا تُفْضُونَ إِلَیْهِ مِنْ نَعِیمِهَا وَ نَوْرِهَا وَ ثَمَرِهَا؛[۱]

حضرت عیسی علیه‌السلام به اصحاب خاص خود می‌فرمود: «همان‌گونه که شما درخت خرما را دیده، از ارتفاع، بلندی، خارها و سختی بالا رفتن از آن به هول و هراس می‌افتید، امّا از طعم میوه‌ی شیرین و خوش‌گوار آن غفلت می‌نمایید، همین‌طور نیز سختی‌ها و مشقّات عبادات را می‌بینید. روزه گرفتن در روزهای گرم و طولانی، بیدار شدن برای عبادت در نیمه‌های شب و حضور در جبهه‌های جنگ و جهاد در راه خدا برای شما دشوار و طاقت‌فرساست؛ امّا از پاداش و نعمت‌های اخروی آن غافل هستید.» این کلام برای انسان درس بزرگی‌ست که در همه‌ی مراحل زندگی، اگر مرارت و دشواری کاری برایش جلوه کرد، باید فوراً منافع و استفاده‌های آن را در نظر بگیرد.[۲]

ایشان در بیانی دیگر و در دیدار با اعضای مجلس خبرگان می‌فرماید:

فشارهای دشمن و شرایط سخت، ما را ضعیف نکرده. سختی‌ها و تنگناهایی که در این سی سال وجود داشته، ما را تضعیف نکرده؛ بلکه ما را نیرومند و مقاوم هم کرده. امیرالمؤمنین (علیه سلام الله و الملائکة اجمعین) فرمود: «**أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّیَّةَ أَصْلَبُ عُوداً ... و اقوی وقوداً**»؛[۳] هم محکم‌تر است، هم وقتی که آن را آتش زدی، آتشش ماندگارتر است. خاصیت شرایط سخت این است. شرایط سخت، شرایط پرچالش، ملت‌ها را مقاوم می‌کند؛ رؤسا و مدیران و مسؤولان و رهبران کشورها را مقاوم می‌کند. مثل یک ورزش، آن‌ها را تقویت می‌کند؛ نیروی آن‌ها را مضاعف می‌کند؛ همت آن‌ها را مضاعف می‌کند، می‌روند دنبال کارهای بزرگ‌تر؛ و این بحمدالله اتفاق افتاده.[۴]

---

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص۳۹۲.

۲. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۶۷ (از احادیث منتخب رهبر معظّم انقلاب در شروع درس خارج).

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۹/۶/۲۵.

مرحوم آیت‌الله شیخ محمّدتقی خاتمی نقل می‌کند:

تابستان‌های نجف همیشه گرم بوده است؛ امّا معمولاً ده روز خیلی گرم و ده روز کمی خنک‌تر می‌شد. زمانی که ما آن‌جا بودیم، نه پنکه‌ای وجود داشت و نه کولر و نه هیچ خنک کننده‌ی دیگری حتّی در حرم هم نبود. آیت‌الله خویی ﷺ در همان ایّام هم درس را تعطیل نمی‌کرد. ایشان دو درس داشت؛ یکی بعد از نماز عشا در مسجد خضرا که درش رو به مسجد سهله بود، برگزار می‌شد و دیگری صبح ساعت نه. در آن گرما، درس را کمی طول می‌داد. شبی یکی از شاگردان اعتراض کرد که چرا شما در این ایّام به جای کم کردن درس، آن‌را افزایش می‌دهید؟ ایشان جواب جالبی داده و فرمودند: واقع این است که گرما زیاد است و ما به هر حال باید آن‌را از سر بگذرانیم. ما چه بخوابیم و چه بنشینیم و چه درس بخوانیم، این گرما خواهد بود؛ اما در این صورت، ثواب کارمان زیاد است و مطابق این زحمت، اندوخته‌ی علمی و عملی خواهیم داشت.[۱]

آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی ﷺ نیز با اشاره به در نظر داشتن منافعِ تحمّل سختی‌ها می‌فرماید:

یادم می‌آید که هجده ساله بودم و شب عید بود. من در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم تحصیل می‌کردم و چون ایّام تعطیلات بود، لذا تمام رفقا به شهرستان‌های خود رفته بودند. چون تنها بودم، تخم‌مرغ درست کرده و شروع به خوردن کردم. در همین حال به فکر افتادم که الآن خانه‌ی ما پلو می‌خورند. خودم را موعظه کردم و گفتم عیب ندارد، همین را بخور، دَرست را بخوان، مسجد و حرم برو، نماز شب بخوان، همین امور بهتر است؛ زیرا تحمّل سختی‌ها انسان را به مقصد می‌رساند.[۲]

آیت‌الله مصباح یزدی توجّه به نتایج شکیبایی را برای تقویت انواع صبر، اعم از صبر بر طاعت، صبر بر معصیت، و صبر بر مصیبت مؤثر می‌دانند و به نمونه‌هایی اشاره می‌کنند:

امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) می‌فرماید: هنگام روبه‌رو شدن با معصیت، فکر کن که از دست دادن لذّت این گناه، آسان‌تر است، یا از دست دادن راحتی و آسایش عالم برزخ و شب اول قبر؛ و اگر با بلایی روبه‌رو شدی، فکر کن، تحمّل این بلا آسان‌تر است، یا تحمل عذاب شب اول قبر. همیشه مقایسه کن و ببین آن‌چه از دست می‌دهی، در مقابل آن‌چه به دست می‌آوری، کدام ارزش‌مندتر است. از دست دادن لذایذ اخروی و نعمت‌های ابدی به خاطر یك رفتار در این دنیا نمی‌ارزد؛ چون آن‌ها ابدی است.

امام ﷺ در روایتی می‌فرماید: گاهی مؤمن به بلایی مبتلا می‌شود و بر آن بلا صبر می‌کند و خدا در

۱. سایت تبیان، رضایی، «یادی از استاد مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی خاتمی»، کد مطلب: ۲۹۳۸۲۸، تاریخ: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۶۳.

مقابل صبر بر آن بلا، اجر هزار شهید به او می‌دهد. آیا محروم شدن از اجر هزار شهید به خاطر بی‌تابی در برابر یک مصیبت می‌ارزد؟! با تنبلی در انجام عبادت، چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ یک ساعت خواب، در مقابل از دست دادن ثوابی که خدای متعال درباره‌ی آن می‌فرماید: «**فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ**».[۱] این چشم روشنی که هیچ کس اندازه آن را نمی‌داند، پاداش کیست؟ کسانی که «**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا**»؛[۲] کسانی که نیمه‌شب پهلو از بستر تهی کنند و به مناجات با خدای خود مشغول شوند. آیا صرفه‌ی اقتصادی دارد که من یک ساعت بخوابم و در مقابل، این ثواب عظیم را از دست بدهم؟! این‌جا، جای صبر بر طاعت است.[۳]

۲. درخواست صبر از خداوند

طلب صبر از خداوند، راهکار دیگر تقویت پایداری است که در داستانِ طالوت جلوه‌گر شده است. آیت الله مصباح یزدی می‌فرمایند:

پس از تثبیت فرماندهی طالوت و هنگام ساماندهی سپاه و اعزام به جنگ، جناب «سَموئیل» به سپاهیان فرمود: بر سر راهتان نهر آبی است که به آن آزمایش می‌شوید. اگر از آب این نهر جزیك مشت نیاشامیدید، در جنگ پیروز می‌شوید؛ اما اگر از این آب بیاشامید، از من نخواهید بود. اما سپاهیانِ تشنه وقتی به نهر آب رسیدند، دستور پیامبر را فراموش کردند و غیر از تعدادی اندك، بقیه از آبِ نهر آشامیدند.

در مرحله‌ی بعد زمانی که لشکریان با دشمن مواجه شدند، گفتند: «ما طاقت جنگیدن با جالوت و سپاه عظیم او را نداریم.»[۴] در این میان فقط کسانی که آب نخورده بودند، گفتند: «**كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ**»؛[۵] وظیفه‌ی ما جنگیدن است؛ پیروزی دست خدا است. پس دست به دعا برداشته و از خدا کمک خواسته و گفتند: «**رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**؛[۶] پروردگارا! پیمانه‌ی ما را از صبر لبریز کن و گام‌های ما را محکم و استوار گردان و ما

---

۱. سجده، آیه ۱۷.

۲. همان، آیه ۱۶.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، مصباح یزدی، «راهی برای کسب ملکه صبر»، قم، درس اخلاق در دفتر مقام معظم رهبری (رمضان ۱۴۳۴)، کد مطلب: ۴۸۲۷، تاریخ: ۱۳۹۲/۵/۱۳.

۴. فَلَمّا فَصَلَ طالوتُ بِالجُنودِ قالَ إِنَّ اللهَ مُبتَليكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَيسَ مِنّي وَمَن لَم يَطعَمهُ فَإِنَّهُ مِنّي إِلّا مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبوا مِنهُ إِلّا قَليلًا مِنهُم فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَالَّذينَ آمَنوا مَعَهُ قالوا لا طاقَةَ لَنَا اليَومَ بِجالوتَ وَجُنودِهِ قالَ الَّذينَ يَظُنّونَ أَنَّهُم مُلاقُوا اللهِ كَم مِن فِئَةٍ قَليلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثيرَةً بِإِذنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصّابِرينَ. (بقره، آیه ۲۴۹)

۵. بقره، آیه ۲۴۹.

۶. بقره، آیه ۲۵۰.

را در برابر این قوم کافر یاری کن!» همین عده‌ی اندکی که آب نخورده و تشنه بودند، لشکر دشمن را شکست دادند.

سراسر این داستان درس زندگی و تربیت است. ممکن است کسی سؤال کند چرا به سپاهیان دستور داده شد از آب نهر نیاشامند؟ مگر سربازان تشنه، توانایی جنگیدن دارند؟ این آزمونی بود برای سنجیدن میزان تبعیت سربازان از دستور فرمانده. در جنگ، اطاعت از فرمانده حرف اول را می‌زند. اگر تردیدی در دستور مافوق وارد شود، شکست را در پی خواهد آورد.

نکته‌ی مهم‌تر این داستان که به بحث مسأله‌ی ما مربوط است، دعای سربازان و درخواست صبر و ثبات قدم از خداوند است. آن‌چه در مبارزه با دشمن بیش از هر چیز لازم است، اراده‌ی قوی است که از طریق تمرین و ممارست به دست می‌آید. یك سرباز باید تحمّل گرسنگی، تشنگی، انواع سختی‌ها، دوری از پدر و مادر، و زن و فرزند و مشکلات فراوان دیگری را داشته باشد. از همین رو باید با تمرین، آمادگی لازم برای صرف نظر کردن از تمایلاتش را کسب کند تا اراده‌اش تقویت شود. یکی از این تمرین‌ها روزه است که در روایات، صبر را به آن تفسیر کرده‌اند. مهم‌ترین فایده روزه، تقویت اراده است؛ چون انسان در طول روز از چیزی که حلال است و به آن تمایل و احتیاج دارد، چشم می‌پوشد و تا موقع افطار صبر می‌کند. این، تمرین خودسازی و تقویت اراده است. آن چه در موفقیت‌ها نقش اول را بازی می‌کند، اراده‌ی قوی است. طالوت خواست سربازانش را برای تقویت اراده تمرین بدهد. لذا آن‌ها را از خوردن آب منع کرد. کسانی که این تمرین را انجام داده بودند، هنگام مواجهه با سپاه دشمن، با وجود ضعف، نگفتند ما طاقت نداریم. در حالی‌که دیگرانی که از آن تمرین سرباز زده بودند، طاقت مقابله با دشمن را نداشتند.[1]

روزی واعظ شهیر و خطیب بزرگ، مرحوم استاد شیخ محمدتقی فلسفی به محضرِ معظم آیت‌الله کوهستانی رحمه‌الله رسید و به ایشان عرض کرد که ما تا الآن در خط اسلام بودیم، دعا بفرمایید از این به بعد هم در خط اسلام باقی بمانیم. معظم‌له در پاسخ وی با کمال تواضع و فروتنی فرمود: همیشه دعای من این است که «**رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّاب**؛[2] پروردگارا، پس از آن‌که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دست‌خوش انحراف مگردان و از جانب خود، رحمتی برما ارزانی دار که تو

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، مصباح یزدی، «صبر، تمرین تقویت اراده»، قم، درس اخلاق در دفتر مقام معظم رهبری (رمضان ۱۴۳۴)، کد مطلب: ۴۷۸۸، تاریخ: ۱۳۹۲/۴/۲۴.

۲. آل عمران، آیه ۸.

بخشـایش‌گری!»[۱]

۳. مراقبتِ دائم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، لازمه‌ی حفظ استقامت و پایداری را مراقبت دائم می‌داند. ایشان می‌فرماید:

دل و جان ما در برخورد با حوادث روزمره‌ی زندگی، به طور دائم در حال فرسایش است. باید حساب این فرسایش‌ها را کرد و جبران آن را با وسایل درست پیش‌بینی نمود؛ و الّا انسان از بین خواهد رفت. ممکن است انسان از لحاظ مادی و صوری، تنومند و فربه هم بشود؛ اما اگر به فکر جبران این سایش‌ها نباشد، از لحاظ معنوی نابود خواهد شد. قرآن می‌فرماید: «**اِنَّ الّذینَ قالوا رَبُّنا اللهُ ثُمَّ استَقاموا تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ المَلائِکَة**».[۲] «**ربّنا اللهُ**»، یعنی اعتراف به عبودیّت در مقابل خدا و تسلیم در مقابل او. این چیز خیلی بزرگی است؛ اما کافی نیست. وقتی می‌گوییم «**ربّنا اللهُ**»، برای همین لحظه‌ای که می‌گوییم، خیلی خوب است؛ اما اگر «**ربّنا اللهُ**» را فراموش کردیم، «**ربّنا اللهُ**» امروزِ ما دیگر برای فردای ما کاری صورت نخواهد داد. لذا می‌فرماید: «ثمّ استقاموا»؛ پایداری و استقامت کنند و در این راه باقی بمانند. این است که موجب می‌شود «**تتنزّل علیهم الملائکة**»، والّا با یک لحظه و یک برهه خوب بودن، فرشتگان خدا بر انسان نازل نمی‌شوند، نور هدایت و دست کمک الهی به سوی انسان دراز نمی‌شود و انسان به مرتبه‌ی عباد صالحین نمی‌رسد. باید این را ادامه داد و در این راه باقی ماند؛ «ثمّ استقاموا». اگر بخواهید این استقامت به وجود آید، باید به طور دائم مراقبت کنید که این بار مبنای معنویت از سطح لازم پایین نیفتد.[۳]

هـ) تکریم اساتید و بزرگان حوزه

مقام معظم رهبری دام‌ظله، تکریم اساتید و بزرگان حوزه را بخشی از نظام رفتاری و اخلاقی حوزه می‌داند:

نظام رفتاری و اخلاقی ما در حوزه‌ها باید در این جهت حرکت کند: تکریم استاد، تکریم عناصر فاضل، به‌خصوص تکریم مراجع تقلید. هرکس آسان به حد مراجع معظّم تقلید نمی‌رسد. صلاحیت‌های زیادی لازم است. اغلب مراجع، قله‌های علمی حوزه‌های علمیه محسوب می‌شوند. بنابراین،

---

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۲۸۸-۲۸۹.

۲. فصلت، آیه ۳۰.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از پاسداران، ۱۳۸۱/۷/۱۷.

احترام مراجع بایستی محفوظ باشد؛ باید تکریم شوند.[۱]

این بحث در قالب دو موضوع تکریم مراجع تقلید و علما، و تکریم اساتید پیگیری می‌شود.

تکریم مراجع تقلید و علما

حضرت امام ﷺ الگوی بزرگ‌داشت مراجع تقلید به شمار می‌روند. حجت الاسلام و المسلمین کمال فقیه ایمانی نقل می‌کند:

فضلای بزرگ برای من نقل کرده‌اند که مرحوم آقای بروجردی، بقای برتقلید میّت را جایز نمی‌دانستند و معتقد بودند انسان باید از مجتهد زنده تقلید کند. دو شخصیت علمی با ایشان بحث کردند که او را قانع کنند که بقای برمیّت را جایز بدانند؛ مرحوم آیت‌الله یثربی که از علمای کاشان و از شاگردان مرحوم آیت‌الله آقا ضیاء عراقی که از بزرگان نجف بود و امام ﷺ.

اول مرحوم یثربی بحث را شروع کردند؛ ولی آقای بروجردی قانع نشدند و امام بسیار مؤدب و ساکت در آن مجلس نشسته بودند. روش ایشان بود که تا سؤالی از ایشان نمی‌شد، جواب نمی‌داد. مرحوم آقای بروجردی رو به امام کرده و گفتند: آقا شما صحبتی نمی‌کنید؟ امام پاسخ دادند: «شما امر نفرمودید.» که از این‌جا ادب و شخصیت امام معلوم می‌شود. یکی این‌که اول صحبت نکردند و دوم این‌که با تواضع می‌فرمایند: شما امر نفرمودید. آقای بروجردی به ایشان گفتند: خواهش می‌کنم بفرمایید. امام وارد بحث شدند و بعد از بحث امام بود که فتوای ایشان تغییر پیدا کرد و پس از این بود که بقای برمیّت را جایز می‌دانستند.[۲]

استاد مدیرشانه‌چی ﷺ، موضوع تکریم استاد آیت‌الله محمّدهاشم قزوینی ﷺ نسبت به آقا بزرگ تهرانی ﷺ را این‌گونه بیان داشته است:

یك روز که به دیدن ایشان رفتیم، دیدیم آقا بزرگ تهرانی (صاحب الذریعه)، از منزل ایشان بیرون می‌آیند. مرحوم حاج شیخ هاشم که خود مجتهد مسلم بود، کفش آقا بزرگ تهرانی را جفت کرد و با لبه‌ی قبا یا عمامه‌اش، گرد و غبار آن را پاك کرد. یعنی با آن مقام علمی، این بزرگوار که خود پیرمرد و وارسته بود، در مقابل عالم دیگر که سال‌خورده‌تر از ایشان بود، چنین خضوع کرد... .[۳]

مرحوم آیت‌الله ایازی می‌فرمایند:

به یاد دارم روزی هنگام عصر، طلاب زیادی در صحن مدرسه‌ی فیضیه بودند و در این هنگام،

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب با فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۲. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۵، ص۶۵-۶۶؛ سعادت‌مند، آیین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۳۷-۳۸.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۶، ۱۸۶.

درس مرحوم آیت‌الله آقا سید محمدتقی خوانساری، ساعت ده، یعنی دو ساعت به غروب، – مطابق ساعت‌های غروب کوک که معمول آن زمان بود – شروع می‌شد و آیت‌الله بروجردی ساعت یازده، یعنی یک ساعت به غروب در مدرسه‌ی فیضیه‌ی تدریس داشتند.
نوعاً درس آیت‌الله خوانساری یک ربع به یازده تمام می‌شد و از مدرسه خارج می‌شدند و ساعت یازده، آیت‌الله بروجردی وارد می‌شدند. لذا هیچ گاه اتفاق نمی‌افتاد که این دو بزرگوار با هم تلاقی کنند. در یکی از ایّام، پس از پایان درس آیت‌الله خوانساری، یکی از فضلا اشکالی مطرح نمودند و پاسخ به طول انجامید. ساعت یازده شد و آیت‌الله خوانساری حرکت کرد تا از مدرسه خارج شوند. وقتی به نزدیک حوض وسط مدرسه رسیدند، ناگهان متوجه شدند که آیت‌الله بروجردی از پله‌های صحن کوچک پایین آمد و وارد صحن فیضیه شدند.
در آن روز، کیفیت برخورد این دو شخصیت بزرگ را طلاب حاضر از نزدیک مشاهده نمودند. مرحوم آیت‌الله خوانساری وقتی متوجه ورود آیت‌الله بروجردی شد، ایستاد و دو دست‌های مبارکش را از آستین عبا برای احترام بیرون آورد و مانند یک سرباز آماده باش آن‌قدر ایستاد تا آیت‌الله بروجردی نزدیک شد. پس از احوال‌پرسی، از آیت‌الله بروجردی اجازه خواست و مرخص شد. این منظره‌ی جالب و متواضعانه برای همه‌ی طلاب، یک درس آموزنده بود. در و دیوار حوزه‌ی قم، به راستی در آن عصر به تقوا و اخلاق و ادب آراسته بود.[۱]

یکی از اطرافیان شهید آیت‌الله مدنی، شیوه‌ی ایشان در تکریم مرجع بزرگوار تقلید را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

یک‌بار آیت‌الله مدنی رحمه‌الله فرمود: «می‌رویم قم. می‌خواهم با کارم یک موعظه‌ای بکنم.» رفتیم قم، منزل آیت‌الله گلپایگانی. جمعیت زیادی از جوان‌های حزب‌اللهی و طلاب بودند. به محض این‌که آقای گلپایگانی آمد، آقای مدنی بلند شد، جلو رفت و دست ایشان را بوسید. آقای گلپایگانی هول شدند و گفتند: «آقای مدنی! این چه کاری بود شما کردید؟!» آقای مدنی گفت: «وظیفه‌ی من است دست شما را ببوسم. کاری نکردم!» همه حیران مانده بودند... وقتی بیرون از مجلس، از آقا پرسیدند شما چرا دست آقای گلپایگانی را بوسیدید؟ ایشان رو به جمعیت کرده، فرمودند: «او مرجع تقلید است. شما خودتان را پیش آقای گلپایگانی مرجع حساب می‌کنید؟! مرا پیش ایشان مرجع حساب می‌کنید؟! خیلی بی‌لطفی است! شما خودتان را گم کرده‌اید!... بعد از این به بزرگان احترام بگذارید. شما دو سال است که طلبه‌اید و خود را مرجع حساب می‌کنید!... شیوه‌ی بی‌جایی است

۱. امیری سوادکوهی، ایازی از ملکوت، ص۴۸.

که پیش گرفته‌اید![1]

شهید مطهّری ﷺ در مقام تکریم استاد خود، مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی می‌گوید:

بزرگ‌مردی که مرا اولین بار با نهج البلاغه آشنا ساخت و درک محضر او را همواره از ذخایر گران‌بهای خودم - که حاضر نیستم با هیچ چیز معاوضه کنم - می‌شمارم و شب و روزی نیست که خاطره‌اش در نظرم مجسّم نگردد، یادی نکنم و نامی نبرم. او هم فقیه بود، هم ادیب و هم طبیب. او می‌فرمود: من دوست دارم در هوای شیراز تنفّس کنم؛ چون ملاصدرا در این شهر نفس کشیده است.[2]

آیت‌الله جوادی آملی با اشاره به نقطه‌ی مقابل تکریم علما در یکی از مدارس علمیه و ناراحتی خود از دیدن آن صحنه‌ها و اثر سوء آن می‌فرماید:

در خدمت مرحوم پدرم، رهسپار حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد شدیم. در بدو ورود در یکی از مدارس علمیه، با بعضی از طلبه‌های آن‌جا برخوردی داشتم و برخی را دیدم که در کسوت روحانیت بودند؛ ولی نسبت به علمای بزرگ مشهد آن روز تکریمی ندارند؛ تکریمی که طلبه باید نسبت به مرجع دینی داشته باشد. چگونگی تعبیر و برخوردشان نسبت به علمای بزرگ جاذبه نداشت و همراه با تندی و طعن بود! این حادثه برایم دور از انتظار بود و در من بسیار اثر سوء گذاشت. چگونه کسی خود را طلبه می‌نامد و در مدرسه‌ی طلاب و در جوار امام هشتم ﷺ زندگی می‌کند و به خود جرأت می‌دهد به شخصیت‌های علمی بی‌احترامی و اهانت کند! به اندازه‌ای این خاطره برای من تلخ بود که هرگز حاضر نبودم در چنین حوزه‌ای درس بخوانم!

گرچه مشهد نیز از حوزه‌های عظیم ایران بوده و هست و اساتید، مراجع، مدرسان و محققان بزرگ و فضلای نامی و طلاب عزیز متدّین و متعهّد فراوان داشته و دارد؛ لیکن بعضی از افراد کمی زبانشان مُلجم نبود: «المؤمن مُلجَم»[3] و آن لجام ایمانی را در برخی نیافتم. از این رو، با مشاهده تعبیر تند آن‌ها درباره‌ی برخی علمای مشهد، ناگهان در ذهنم خطور کرد که این‌جا جای ماندن نیست. باز تأکید می‌کنم، شاید در میان هزارها افراد وارسته‌ی عمیق علمی، یک نفر پیدا شود که دهانش لجام نداشته باشد و تعابیر زشتی نسبت به بزرگان علما داشته باشد؛ ولی همان یک نفر، کار خود را کرد و در من اثر سوء گذاشت.[4]

تکریم اساتید

---

۱. کرمانشاهانی، مجمع ملکوتیان، ص۷۸.

۲. بهشتی، خاطرات استاد، ص۱۵.

۳. امام جعفر صادق ﷺ فرمود: مؤمن لجام بر دهان دارد و زبانش کنترل شده است. (مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۵، ص۲۷۵ و ج۶۸، ص۲۱۶)

۴. جوادی آملی، مهر استاد، ص۵۳.

متعلّم و طلبه در مقابل استاد خویش وظایفی دارد که رعایت آن‌ها در رشد و کمال وی بسیار تأثیرگذار است. در اسلام و سیره عملی پیامبر اعظم ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام همواره بر تکریم اساتید و علمای راستین تأکید شده است. چنان‌که پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

دانشمندان را گرامی بدارید که آن‌ها وارثان پیامبرانند و هرکه آنان را احترام کند، خدا و رسولش را احترام کرده است.[۱]

امام علی علیه‌السلام نیز فرمود:

کسی که به عالمی احترام بگذارد، خدا را احترام گذاشته است.[۲]

در کتاب آداب تعلیم و تعلم در اسلام آمده است که: باید طالب علم - فزون‌تر از آن مقداری که مأمور به تواضع و فروتنی نسبت به علما و دانشمندان و دیگر اصناف مردم است - در برابر استاد خود متواضع و فروتن باشد. او باید در برابر مقام علم و دانش نیز اظهار خاکساری کند تا در سایه‌ی این فروتنی و خاکساری، به علم و معرفت دست یابد. باید او بداند که اظهار ذلّت و خاکساری در برابر استاد، نوعی عزت و سرفرازی است.

خضوع شاگرد در برابر استاد، افتخاری است برای او؛ و تواضعش موجب رفعت و بلندپایگی او می‌گردد. حفظ حریم استاد و بزرگ‌داشت مقام او، پاداش‌آفرین است. اگر شاگرد در خدمت به استاد، دامن به کمر زند، به شرف و بزرگواری خویش مدد می‌کند.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

دانش را بیاموزید و به خاطر آن، آرامش و متانت و وقار را فراگیرید و در برابر کسی که دانش را از او می‌آموزید، فروتنی و خاکساری کنید.[۳]

و نیز پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

اگر کسی به شخصی مسأله‌ای را بیاموزد، زمام اختیار و مالکیت او را به دست می‌آورد. عرض کردند: حتی آیا او می‌تواند همانند برده، او را به فروش رساند یا از رهگذر او خریداری به عمل آورد؟ فرمود:

---

۱. اَکرِمُوا العُلَماءَ فَاِنَّهُم وَرَثَةُ الأَنبِیاءِ فَمَن أَکرَمَهُم فَقَد اَکرَمَ اللهَ وَرَسُولَهُ. (پاینده، نهج الفصاحة، ص۲۳۹، ح۴۵۰)

۲. مَن وَقَّرَ عالِماً فَقَد وَقَّرَ رَبَّهُ. (تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص۶۳۲، ح۱۰۵۰)

۳. وَ قَدْ قَالَ اَلنَّبِیُّ ﷺ تَعَلَّمُوا اَلْعِلْمَ وَ تَعَلَّمُوا لِلْعِلْمِ اَلسَّکِینَةَ وَ اَلْوَقَارَ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ مِنْهُ. (شهید ثانی، منیه المرید، ص۲۴۳؛ پاینده، نهج الفصاحه، ص۳۸۶)

نه؛ لکن می‌تواند به او امر و نهی کند[۱،۲].

شیوه‌های تکریم اساتید

اساتید را به صورت‌های مختلف می‌توان تکریم کرد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. ادب در گفتار

باید خطاب و جواب دانشجو به استاد و گفتار او درباره‌ی وی - چه در حضور و چه در غیاب او - توأم با تجلیل و تکریم باشد. او را با تاء خطاب، مثلاً «قُلتَ = تو گفتی» یا کاف خطاب، مثلاً «اِنَّکَ = تو»، مخاطب قرار ندهد؛ و از راه دور، او را صدا نزند، بلکه باید بگوید: «یا سیدی = آقا و سرور من» و «استاد» و امثال آن «که حاکی از تَبجیل[۳] و تجلیل استاد است.»

واژه‌هایی که به وسیله‌ی آن‌ها، استاد را مورد خطاب قرار می‌دهد، باید به صورت ساختمان و صیغه‌ی جمع باشد. مثلاً به او بگوید: در این باره چه می‌گویید؟ رأی و نظریه‌ی شما در این باره چیست؟ شما گفتید؛ خدا هم از شما راضی باشد؛ خدا از شما بپرهیزد؛ خدا شما را بیامرزد!

آن‌گاه که شاگرد نام استاد را در غیاب او به زبان می‌آورد، باید همراه با عناوینی باشد که نمایان‌گر تکریم و حفظ حرمت او است. مثلا بگوید: آقای ... یا بگوید: استاد ... یا استاد ما ... یا شیخ الاسلام چنین گفت. و بالاخره با امثال این‌گونه تعابیر احترام‌آمیز، از استاد خود در غیاب او یاد کند.[۴]

مرحوم آیت‌الله مطهری می‌گفت:

من هرگز از امام نشنیدم که اسم مرحوم شاه‌آبادی را بیاورند و دنباله‌اش «روحی فداه» را نگویند.[۵]

---

۱. «مَنْ عَلَّمَ أَحَداً مَسْأَلَةً مَلَكَ رِقَّهُ قِيلَ أَ يَبِيعُهُ وَ يَشْتَرِيهِ قَالَ بَلْ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ»؛ (همان؛ بحارالأنوار، ج۱۰۵، ص۱۶).

۲. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۳۷۱.

۳. بزرگ داشتن.

۴. حجتی، همان، ص۳۷۴.

۵. ستوده، پابه‌پای آفتاب، ج۳، ص۲۵۶؛ موگهی، «تدریس و تربیت شاگردان در سیره امام خمینی (۲)»، مجله مبلغان، ش۵۴، خرداد ۱۳۸۳، ص۸۲.

۲. تواضع در رفتار

مرحوم آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی می‌گوید:

روزی عده‌ای از آقایان و بزرگان نجف، به منزل ما تشریف آورده و امام هم پشت به قبله نشسته بودند. ناگهان متوجه شدند که عکس مرحوم پدرم بالای سرشان نصب شده است. بلافاصله از جا برخاستند و رو به قبله، مقابل عکس نشستند. این کار امام توجه همه را جلب کرد که ایشان حتی نسبت به عکس استادشان ادای احترام می‌کنند.[۱]

یکی از نزدیکان امام ﷺ در تواضع استاد می‌گوید:

امام خمینی ﷺ وقتی پس از دوران طولانی دوری از وطن به قم آمدند به قبرستان شیخان رفتند و بر سر قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی؛ حاضر شدند و در کنار آن نشستند. آن‌گاه به نشانه تواضع [و احترام به استاد]، یك طرف عمامه خویش را باز کردند و با آنکه همیشه دستمال همراه داشتند با گوشه عمامه خود غبار سنگ قبر استاد را زدودند و سپس به قرائت فاتحه و تلاوت قرآن پرداختند.[۲]

علامه حسن‌زاده آملی نیز به تقیّد خویش در تکریم رفتاری اساتید اشاره می‌کنند:

محضرِ اساتیدم همه شریف و عزیز بود، هریک از کواکب قدر اوّل آسمانِ معارف حق الهیه بوده‌اند. بنده حریمِ استادان را بسیار حفظ می‌کردم. سعی می‌نمودم در حضورشان به دیوار تکیه ندهم؛ کوشش داشتم چهارزانو بنشینم؛ مواظب بودم سخنی را در محضرشان زیاد تکرار نکنم. یک‌بار در محضر حکیم الهی قمشه‌ای نشسته بودم، خم شدم و کف پای ایشان را بوسیدم. ایشان فرمودند: چرا چنین کردی؟ گفتم: من لیاقت ندارم دست شما را ببوسم![۳]

ایشان می‌فرمود:

آیت‌الله الهی قمشه‌ای، شبی در جلسه‌ی درس به این تلمیذ کوچک خود فرمود: آقا! شما خیر می‌بینید. عرض کردم: الهی آمین! اما جناب‌عالی از کجا این بشارت را به این کم‌ترین می‌فرمایید؟ فرمود: از بس که شما را نسبت به اساتیدت متواضع می‌بینم.[۴]

آقای سیّد محمدباقر حجتی، ابراز تواضع و فروتنی رفتاری شهید مطهّری در برابر استاد خویش علامه‌ی طباطبایی را چنین تشریح می‌کند:

۱. ستوده، همان، ص۲۵۸؛ رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۵، ص۹.
۲. «نکته ها و سرگذشت‌های خواندنی»، مجله مبلغان، بهمن ۱۳۸۶، شماره ۱۰۰.
۳. گلی زواره، «منظومه معرفت:گذری برزندگینامه علمی و اساتید استاد حسن زاده آملی»، ص۴۰.
۴. حسن‌زاده آملی، هزار و یک کلمه، ص۶۱۶؛ برزگر، نجم الدین، ص۷۱.

یکی از روزها که جلسات خصوصی سابق الذّکر دایر بود، در منزل مرحوم شهید مفتح بودیم. هنگام بازگشت از منزلِ مرحوم مفتح، عازم جنوب شهر شدیم که باید به خانه برمی‌گشتیم و مرحوم استاد نیز با این‌که منزلش همان نزدیکی‌ها بود، عازم شهر بودند. تصادفاً در اتومبیلی که ما را به شهر می‌برد، مرحوم علامه طباطبایی نیز حضور داشتند و عازم مراجعت به قم بودند؛ لذا از شمیران به شهر باز می‌گشتند. استاد بزرگوار ما [شهید مطهری]، کنار دست مرحوم علامه طباطبایی در اتومبیل نشستند و من نیز در کنار استاد، در قسمت عقب اتومبیل نشسته بودم تا به شهر برسیم. طرز نشستن مرحوم استاد مطهّری در کنار مرحوم علامه طباطبایی از لحاظ تواضع و فروتنی و احترام برای من قابل وصف نیست. در سیمای مرحوم مطهری و طرز نشستن ایشان در محضر علامه، منتهای خاکساری و فروتنی جلب نظر می‌کرد که از این محفل سیّار درس بزرگی نصیبم شد.[۱]

از آیت‌الله وحید بهبهانی رحمه‌الله پرسیدند: چگونه به این مقام علمی و عزت و شرف و مقبولیت رسیده‌ای؟ آقا در جواب نوشت:

من ابدا خود را چیزی نمی‌دانم و در ردیف علمای موجود به شمار نمی‌آورم. آن‌چه ممکن است مرا به این مقام رسانده باشد، این است که هیچ‌گاه از تعظیم و بزرگ‌داشت علما و نام آنان را به نیکی بردن خودداری ننمودم و هیچ وقت اشتغال به تحصیل را تا آن‌جا که مقدورم بوده، ترک نکردم و همیشه آن را بر تمام کارها مقدم می‌داشتم.[۲]

۳. بیان اِشکال با لحن نرم

بُعد دیگری از تکریم استاد در قالب نرمی در بیان اشکال‌ها جلوه‌گر می‌شود. مرحوم آیت‌الله کوهستانی نقل می‌کند:

زمانی که در حوزه‌ی علمیه‌ی ساری درس می‌خواندم، یکی از دوستان طلبه[۳] به من پیشنهاد کرد که جهت ادامه‌ی تحصیل به بابل بروم؛ زیرا استاد زبردستی در منطق در آن حوزه تدریس می‌کند. به اتفاق به حوزه بابل رفتیم؛ اما برای وی مشکلی پیش آمد که نتوانست بماند. من ماندم و از محضر آن استاد منطق استفاده بردم. او استاد ماهری و مدعی بود که هنوز از مادر نزاییده کسی که بتواند مثل من منطق بگوید یا در این مورد بر من اشکال بگیرد! روزی سر درس، اشکالی به ذهن من آمد و خواستم آن را مطرح کنم؛ ولی اجازه نمی‌داد. تا این‌که گفتم: استاد، ما آن‌چه فرا گرفتیم از محضر شما بوده است. وقتی این جمله را گفتم، نرم شد و به اشکال من توجه کرد و آن را تصدیق کرد و

۱. ستوده و سید ناصری (گردآورنده)، پاره‌ای از خورشید: گفته ها و ناگفته ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ص۲۵۴-۲۵۵.
۲. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۱۰.
۳. آقای شیخ اسماعیل شریعت گرجی.

گفت: آخوند، درست می‌گوید. آن‌گاه من به شوخی به وی گفتم: حال معلوم شد که اشکال کننده بر شما از مادر متولد شده است![1]

۴. دفاع از استاد

باید طالب علم حرمت استاد را از دیدگاه خویش مهم تلقی نموده و او را راهبر و مقتدای خود بداند و راه و رسم و رهنمودهای او را در غیاب او و پس از مرگش، پاسداری و رعایت کرده و از آن پیروی کند. آری، شاگرد نباید از دعای به استاد در طول حیات و زندگانی خود غافل بماند و اگر کسی در غیاب او، از وی به بدی یاد کرد، درصدد رد آن برآمده، از او دفاع نماید و باید در مقام دفاع از او - بیش از آن مقداری که وظیفه‌ی شرعی او در مورد دیگران ایجاب می‌کند - به خاطر غیبت از استادش، اظهار خشم و تنفّر نماید. اگر امکان اظهار خشم و تنفّر برای او وجود نداشت، باید از آن مجلس برخیزد و با ترک گفتن آن، [مراتب تنفّر غیبت از استاد خویش را اعلام نماید و] آن مجلس را رها کند.[2]

مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی خاتمی نقل می‌کند:

آقا سیدرضا زنجانی [احتمالاً منظور استاد سید ابوالفضل زنجانی برادر سید رضا بود که سهواً سید رضا گفتند] در نجف معمولاً به درس آقا ضیاء عراقی و مرحوم نائینی می‌رفت. خودش می‌گفت: مدّت کوتاهی در درس مرحوم آقا ضیاء حاضر شدم، بعد به درس آقای نائینی رفتم. بیان آقا ضیاء بسیار عالی و به تعبیر من چیزی شبیه آقای فلسفی بود؛ اما در مفاهیم و مطالب، نائینی بر او می‌چربید؛ لذا از درس آقا ضیاء به درس نائینی متمایل شدم. در آن ایّام، رفیقی داشتم که از شاگردان مرحوم آقا ضیاء بود. روزی به من گفت: چرا دیگر در درس آقا ضیاء حاضر نمی‌شوی؟ ادبِ مرحوم سید رضا را ببینید و نحوه‌ی بیان او را که چقدر دقیق و زیبا و مؤدبانه است: گفتم نجف به منزله‌ی بوستانی است که انواع گل‌ها را در خود دارد. اگر کسی در بین گل‌های مختلف، گل بنفشه را انتخاب کرد، دلیل بر نقصان گل محمدی نیست؛ بلکه به معنای این است که ذائقه‌ی من با این گل سازگارتر است؛ در حالی‌که گل محمدی هم‌چنان عطر، رنگ، زیبایی و جمال خود را داراست. پس ذائقه‌ی من با درس آقای نائینی هماهنگ است، نه این‌که جسارتی به آقا ضیاء باشد.

آن رفیق پس از مفارقت از من، عین قضیه را بدون هیچ تغییری به آقا ضیاء منتقل و حتی تعبیر

---

۱. کوهستانی، برقله پارسایی، ص۱۸- ۱۹.

۲. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۳۷۴- ۳۷۵.

گل‌ها را نیز برای وی بیان کرده بود. روزی به مدرسه‌ی قوام که در طرف شمالی و نزدیک حرم امیر مؤمنان ﷺ قرار داشت و الآن هم هست، می‌رفتم برای مجلس ختم یکی از علما. در بین راه با مرحوم آقا ضیاء مصادف شدم. ایشان به من گفتند: آن حرفی که تو زده‌ای و تشبیهی که کرده‌ای را شنیدم و برایم تازگی داشت؛ چون از کس دیگری چنین نشنیده‌ام. هر کسی که به درس من می‌آید و می‌رود، معمولاً هزاران عیب به من می‌چسباند و می‌رود.

وی آن‌قدر از این تعبیر خوشش آمده بود که وقتی به مدرسه قوام رسیدیم، بسیار اصرار کرد که من اول وارد شوم. گفتم این وظیفه‌ی من بوده است که از شما چنین بگویم؛ اما اینک نمی‌توانم از شما جلوتر بیفتم.[1]

۵. عذرخواهی و جلب رضایت استاد

استاد مطهری ﷺ علاوه بر این‌که شدیداً از گناه و کارهای حرام و حتی مکروهات پرهیز می‌نمود، در مواردی که احساس می‌کرد کارش مورد رضایت الهی نباشد، آن را ترک می‌کرد. او در خاطرات خود چنین بیان می‌کند:

در ایّام طلبگی؛ البته کمتر از جاهای دیگر، ولی خُب اتفاق می‌افتد که انسان می‌نشیند در یک مجلس؛ عده‌ای از این آقا و آن آقا غیبت می‌کنند. یک وقت هم می‌بینی خود انسان گرفتار می‌شود. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله العظمی آقای حجت (رضوان الله علیه) را. من یک دفعه در شرایطی قرار گرفتم و با اشخاصی محشور بودم که این مرد که حق استادی به گردن من داشت و من سال‌ها خدمت ایشان درس خوانده بودم و حتی در درس ایشان جایزه گرفتم، مورد غیبت واقع شد. یک وقت احساس کردم که درست نیست، من چرا در یک چنین شرایطی قرار گرفته‌ام؟!

ایشان در یک تابستانی به حضرت عبدالعظیم ﷺ تشریف آورده بودند. یک روز بعد از ظهری رفتم درب خانه‌ی ایشان. در اندرون بودند، اجازه دادند. یادم هست که رفتم داخل. کلاهی به سر ایشان بود و بر بالشتی تکیه کرده بودند، (پیرمرد مریض دو سال قبل از فوت ایشان بود). گفتم: آقا! آمده‌ام یک مطلبی را به شما عرض کنم، فرمود: چیست؟ گفتم: آقا! من از شما غیبت کرده‌ام؛ ولی البته کم؛ اما غیبت نسبتاً زیادی شنیده‌ام و از کارم پشیمانم که چرا در جلسه‌ای که از شما غیبت می‌کردند، حاضر شدم و شنیدم و چرا احیاناً به دهان خودم هم غیبت شما آمد؟! من چون تصمیم دارم که دیگر هرگز غیبت نکنم و هرگز هم غیبت شما را از کسی استماع نکنم، آمده‌ام به خود شما عرض بکنم که مرا ببخشید! از من بگذرید! این مرد با بزرگواری‌ای که داشت، به من گفت: غیبت

---

۱ سایت تبیان، رضایی، «یادی از استاد مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی خاتمی»، کد مطلب: ۲۹۳۸۲۸، تاریخ: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸.

کردن از امثال من دو جور است: یک وقت به شکلی است که اهانت به اسلام است. یک وقت هم هست که به شخص ما مربوط می‌شود. من می‌دانستم که مقصود ایشان چیست. گفتم: نه، من چیزی نگفتم و جسارتی نکردم که به اسلام توهین شود. هرچه بوده، مربوط به شخص خودتان است، گفت: من گذشتم.[۱]

مرحوم حضرت آیت‌الله مجتهدی می‌فرمود:

تجربه نیم قرن من ثابت کرده است که اگر اساتید از تو راضی نباشند، به جایی نخواهی رسید. اگر چه در این راه استقامت داشته باشی؛ ولی با این وجود، خدمات شایانی نخواهی داشت و آثار باقیات الصالحات از خود به یادگار نخواهی گذاشت.[۲]

۶. قدردانی از استاد

آیت‌الله شهید سیّد محمدباقر صدر رحمه‌الله، این‌گونه از استاد خود آیت‌الله العظمی خویی رحمه‌الله قدرشناسی می‌کند:

این‌جانب علاقه‌ی شدید و وافر به بزرگ ما و استاد ما، سند و پشتوانه‌ی علمی ما حضرت آیت‌الله العظمی خویی دارم. استادی که چشمم به نور معنویت درس ایشان، روشن و طعم حلاوت و شیرینی معرفت را از محضر ایشان چشیدم و می‌شود گفت که بهترین نعمت‌های الهی که همان ایمان و علم است و اگر خداوند متعال این نعمت‌ها را برای من ارزانی داشته است، این از فضل و الطاف استادم می‌باشد. آن‌چه من دارم، قطره‌ای از دریای بی‌کران علم ایشان است و به حق می‌شود گفت که ایشان پدر روحانی من است.[۳]

حق‌شناسی آیت‌الله العظمی حائری یزدی رحمه‌الله، قدردانی را نیز به شاگردانش آموخت؛ به گونه‌ای که همواره به یاد او بودند و همیشه و در هر حال، نثارِ روح بلندش قرآن می‌خواندند.[۴]

---

۱. ستوده و سید ناصری (گردآورنده)، همان، ص۱۵؛ مجله مِسطَر: سیره تربیتی علمای اسلام (شهید مطهری)، ش۳، ص۱۳۲-۱۳۳.
۲. برخوردارفرید، آداب الطلاب، ص۲۵۲.
۳. اسلامی، غروب خورشید فقاهت، ص۱۳۹؛ جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۴۳۵.
۴. معاونت فرهنگی تربیتی جامعه المصطفی العالمیه، مسطر: سیره تربیتی علمای اسلام (مروری بر ابعاد شخصیتی آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری)، ش۴، ص۲۹.

۷. دعا کردن به استاد

مرحوم آیت‌الله مجتهدی در مقام توصیه به طلّاب می‌فرمود:

یکی از رمزهای موفقیّت من این است که اساتید خود را دعا می‌کنم. شما هم اساتید خود را دعا کنید؛ حتی استاد صرف و نحو خود را. در نزد استادی درس بخوانید که اهل تقوا باشد.[۱]

آیت‌الله نوری همدانی با الهام از آیات قرآنی و روایات اسلامی و با تأسی بر سلف صالح خویش در مورد تعظیم و تکریم اساتید خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده، پیوسته یکی از توصیه‌های ایشان به شاگردان و مخاطبان خود، تکریم و تجلیل از اساتید خود می‌باشد تا جایی که بارها فرموده است:

من اسامی همه‌ی اساتید خود را یادداشت نموده، در نماز شب خود برای آنان دعا می‌کنم؛ چرا که این عمل، دارای برکات فراوانی بوده، باعث توفیق روزافزون انسان می‌گردد.[۲]

سیّد محسن اعرجی به استادان خود احترام می‌گذاشت و هنگامی که به حضور آن‌ها مشرّف می‌شد، با حالت خضوع و خشوع برخورد می‌کرد. شیخ محمدحسن آل‌یاسین در این باره می‌گوید:

سیّد محسن هر روز که از اوراد و اذکار روزمره خود فارغ می‌شد، به ناحیه‌ای که شیخ جعفر کاشف الغطاء استادش، در آن‌جا سکونت داشت، می‌رفت و برایش دعا می‌کرد و به منزلش برمی‌گشت. وی این عمل را همیشه انجام می‌داد؛ چه وقتی که استادش در آن‌جا حضور داشت و چه وقتی که برای اموری به ایران مسافرت می‌کرد.

همین رابطه‌ی شاگرد با استاد، باعث شد که شیخ جعفر کاشف الغطاء علاقه‌ی زیادی به سیّد محسن نشان دهد. هنگامی که سیّد محسن فوت کرد، شیخ جعفر در ایران حضور داشت. زمانی که به کاظمین برگشت و خبر فوت شاگردش را شنید، بسیار ناراحت و بر سر مزارش حاضر شد و خود را روی قبر او انداخت و به شدت گریه کرد و در همان حال فرمود: مرگم نزدیک شده است. تاکنون هم که زنده مانده‌ام، با دعای سیّد محسن بوده است. آن‌گاه به اطرافیان گفت: من به زودی زود به سید محسن ملحق خواهم شد؛ و همان طوری که خودش گفته بود، نتوانست فراق شاگردش را تحمّل کند و پس از شش ماه، دار فانی را وداع گفت.[۳]

---

۱. فرید برخوردار، همان، ص۴۸۷.

۲. سایت آیت‌الله العظمی نوری همدانی، زندگی‌نامه، کد مطلب: ۱۷۲۶.

۳. جمعی از پژوهشگران، همان، ج۵، ص۱۷۹-۱۸۰.

۸. خدمت به استاد و افتخار کردن به آن

مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، فرزند حضرت آیت‌الله العظمی عبدالکریم حائری رحمه‌الله، از پدرش نقل کرده که فرمود:

توفیقاتی که در زندگی نصیب من شد و در پرتو آن‌ها توانستم حوزه را تشکیل دهم، همه مرهون خدماتی است که به استادم، مرحوم سید محمد فشارکی کرده‌ام. زمانی ایشان به شدت بیمار شدند و کار بدان‌جا کشید که من مدت شش ماه، برای قضای حاجت ایشان، طشت مهیّا و بدین عمل افتخار می‌کردم.[۱]

نیز نقل می‌کند:

مرحوم والد می‌فرمود: من در کسالت سید استاد، برای پرستاری از ایشان، شب‌ها نزدش می‌خوابیدم؛ چون فرزندان ایشان کوچک بودند. آوردن و بردن لگن برای ایشان را تا هنگام رحلت برعهده گرفتم. تا زمانی که در نجف اشرف بودم، خدمت خانه‌ی ایشان را برعهده داشتم و از بیرون، برای اهلِ منزل نان و گوشت و لوازم می‌خریدم و می‌آوردم. در آن زمان، سیّد فشارکی را در رؤیای راستین دیدم که در کِریاس[۲] منزل خود بود. دستش را بوسیدم و گفتم: آقا! نجات در چیست؟ فرمود: در تزکیه‌ی نفس و توجه به بچه‌های من.[۳] چون مرحوم فشارکی به دلایلی، از علمایی که شهریه می‌دادند، شهریه نمی‌گرفت و در سختی زندگی می‌کرد، مرحوم پدرم نیمی از شهریه‌اش را به استادش تقدیم می‌کرد و با نیم دیگر، معیشت خود را می‌گذراند.[۴]

مقام معظم رهبری دام‌ظله می‌فرماید:

طلبه قدیمی، بین ده نفر استاد، یک استاد را انتخاب می‌کرد و بعد نوکر آن استاد می‌شد. ما ها نوکر استادمان بودیم. حاضر بودیم واقعاً نوکری اساتید را بکنیم. دستشان را می‌بوسیدیم، احترامشان می‌کردیم و از ته دل به آن‌ها محبت می‌ورزیدیم. طلبه این‌طوری بود. زمان‌های قبل از ما هم، همین طور بود. آن‌وقت «آداب المتعلمین» به ما می‌گفت که در تاریکی، یک شانه از استادتان جلوتر بروید تا اگر چاه است، شما بیفتید و استادتان نیفتد. طلبه در مقابل استاد، با ادب بود. نه این‌که احساس صمیمیت نباشد، خیر؛ استاد خیلی هم صمیمی و مانند پدر بود؛ اما این پسر در مقابل استادش، با کمال ادب رفتار می‌کرد.[۵]

---

۱. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۶۸.
۲. درگاه، آستانه.
۳. حسینی یزدی، شرح زندگانی آیت‌الله مؤسس و فرزند برومندشان حاج شیخ مرتضی حائری، ص۵۳.
۴. همان، ص۵۴.
۵. وافی، نسیم هدایت، ص۱۵۸.

۹. قرائت فاتحه برای استاد

یکی از شاگردان [آیت‌الله حائری یزدی]، مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی بود که همیشه، هنگامی که برای تدریس بر منبر می‌نشست، نخست بدون آن‌که کسی بفهمد، حمد و سوره می‌خواند. بعضی گمان می‌کردند، ایشان دعا یا خطبه می‌خواند. هنگامی که علت را جویا شدند، پاسخ دادند: نثار روحِ استادم، حاج شیخ عبدالکریم، حمد و سوره می‌خوانم؛ زیرا او حق بزرگی بر من دارد. گاهی، مقداری از درس را می‌گفت و سپس توقف می‌کرد و آهسته لب‌هایش حرکت می‌نمود. می‌پرسیدند: چرا وسط درس قرآن می‌خوانید؟ می‌فرمود: تلاوت حمد و سوره برای استادم. حاج شیخ یادم رفت؛ اکنون یادم افتاد و تدارک می‌کنم.[۱]

۱۰. طلب مغفرت برای استاد

طالب علم باید - به حکم وظیفه‌ی شاگردی - فرزندان و خویشاوندان و نزدیکان و دوستان و علاقه‌مندان استادش را چه در حال حیات و چه پس از مرگ او، تحت رعایت و مراقبت خویش قرار دهد و خود را متعهّد سازد که پس از مرگش [او را فراموش نکند] و بر سر مزارش آید؛ و برای او از خداوند متعال طلب مغفرت نماید؛ و به طور کلی، از اعمال محبت نسبت به او دریغ نورزد [و به خاطر مزید حسنات استاد و رفع بلیّات دنیوی و اخروی از او]، به تهی‌دستان صدقه دهد... .[۲]

پیامدهای بی‌احترامی به استاد

هم‌چنان که احترام به استاد منشأ برکات و توفیقات فراوان است، بی‌احترامی به او نیز زمینه‌ساز بروز آسیب‌هایی است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

---

۱. معاونت فرهنگی تربیتی جامعه المصطفی العالمیه، مجله مسطر: سیره تربیتی علمای اسلام (آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری)، ش۴، ص۲۹.

۲. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۳۷۵.

۱. سلب توفیق

آیت‌الله مجتهدی ﷺ تکریم استاد را اعم از تکریم ظاهری و باطنی می‌داند و می‌گوید:

نکته‌ی مهم این است که تعظیم استاد، فقط تعظیم ظاهر نیست، بلکه باید در باطن استاد را تعظیم نمایی و کوچک‌ترین سوء ظن به استاد نداشته باشی. سرّ توفیق طلاب، نداشتن سوء ظن به علما و احترام اساتید است... .[۱]

محدّث بزرگوار، سید نعمت‌الله جزائری ﷺ می‌گوید:

یکی از مجتهدین اصفهان که نزد او تحصیل می‌کردیم، در اوایل تحصیلش، نزد مجتهد دیگری دانش می‌آموخت. وقتی که از علم بهره‌ای گرفت و دانشمند شد، شاگردیش را نزد آن استاد انکار می‌کرد و استادش را فاضل و عالم نمی‌دانست و مقام علمیش را قبول نداشت. استادش از این وضع آگاه شد و نفرینش کرد و گفت: خدایا، از او سلب کن، هرچه از من یاد گرفته و او را مبتلا به فراموشی کن! اتفاقاً این شخص که مشهور بود حافظه‌ای قوی دارد، از نعمت حافظه محروم شد و از آن پس، هیچ مسأله‌ای را نمی‌توانست حفظ کند؛ بلکه به هر مطلبی احتیاج پیدا می‌کرد، ناچار بود به کتاب مراجعه کند و قادر نبود ازبَر چیزی بگوید.

مرحوم جزائری می‌افزاید:

این شخص، هم‌اکنون در اصفهان است و من خدا را سپاس می‌گویم براین‌که به ما توفیق خدمت به اساتید و استغفار برای آنان را داد و آنان را از من راضی ساخت.[۲]

۲. ابتلا به بیماری لاعلاج

مرحوم تُنکابنی، نویسنده کتاب «قصص العلماء» می‌نویسد:

یکی از شاگردان علّامه بزرگوار مرحوم سیّد ابراهیم قزوینی، جناب میرزا محسن اردبیلی بود و در مجلس درس [مرتب اشکال می‌گرفت و] سخن بسیار می‌گفت. روزی در مجلس درس، با استاد مجادله و محاجّه کرد و استاد [سعی برجواب و رفع اشکال می‌کرد؛ ولی] هرچه جواب می‌داد، او جز انکار کاری نکرد [و انکارهای او از روی قاعده‌ی علمی و محققانه نبود]؛ لذا استاد فرمود: نامربوط مگو! میرزا محسن در جواب گفت: نامربوط می‌شنوم! آن جناب سکوت فرمودند.

بعد از انقضای مجلسِ درس، میرزا محسن به منزل مراجعت کرد و منزل او بالاخانه و فوقانی داشت. همین که خواست از پله بالا رود، کمرش بی‌اختیار به درد آمد. هر چه معالجه کرد سودمند نشد

۱. فرید برخوردار، آداب الطلاب، ص۲۵۲-۲۵۳.

۲. مختاری، سیمای فرزانگان، ص۲۶۹-۲۷۰.

(و می‌دانست که این بلا به سبب بی‌احترامی به استاد است؛ و به جای این‌که سریعاً از استاد عذرخواهی کند و دل او را به دست آورد، با خوردن دواها و رفتن به نزد پزشکان، خود را مشغول کرد که شاید از این طریق بهبودی حاصل شود و این کار را آن‌قدر ادامه داد که خبر فوت استاد را شنید). پس از فوت استاد، نذر کرد که به زیارت کربلا برود [و رفت، ولی] فایده نبخشید. برای پسرِ استاد مستمری قرار داد و همه ساله خدمات زیادی برای بازماندگان استاد انجام می‌داد؛ و حتّی به زیارت خانه خدا رفت؛ ولی با وجود همه‌ی این امور باز هم علاج نشد و اکنون به همان مرض گرفتار است.[۱]

هم‌چنین آورده‌اند که در نجف اشرف، مرد فاضل و باسوادی بود که بر عبارت‌های مشکل و مطالب پیچیده‌ی کتاب‌ها آگاهی داشت و تفحص می‌کرد این‌گونه جمله‌ها را در کتاب‌ها پیدا کند و حل آن‌ها را از عالم بزرگوار، شیخ محمدحسن مامقانی تبریزی رحمه‌الله (درگذشته‌ی ۱۳۲۳ ه‍ـ ق که از مراجع بزرگ بود) می‌خواست و در مجالس عمومی و در محافل علما و طلاب، از این مرد بزرگ توضیح آن عبارت‌ها را پرسش می‌کرد و هدفش چیزی جز اسائه‌ی ادب و تنقیص و تعجیز و کوچك جلوه دادن مرحوم مامقانی نبود. پس از این‌که علما از نیت این شخص آگاه شدند، او را از این خوی زشت نهی کردند و دوستانش او را نصیحت کردند؛ ولی او نمی‌پذیرفت و هم‌چنان بر این صفت ناپسند، پافشاری و اصرار داشت. از قضا عمرش کوتاه و به یك بیماری صعب العلاج مبتلا شد و در جوانی از دنیا رفت و هیچ‌کس شك نداشت که این واقعه و کوتاهی عمر آن شخص، به خاطر اسائه‌ی ادب نسبت به شیخ مامقانی رحمه‌الله اتّفاق افتاد.[۲]

۳. خروج از زمره‌ی سربازی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

آیت‌الله رحمه‌الله مجتهدی، ناخشنودی اساتید را مایه‌ی خروج از صف سربازان حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌داند:

تجربه‌ی نیم قرن من ثابت کرده است که اگر اساتید از تو ناراضی باشند، به جایی نخواهی رسید؛ اگرچه در این راه استقامت داشته باشی؛ ولی با این وجود، خدمات شایانی نخواهی داشت و آثار

۱. فرید برخوردار، همان، ص۱۵۵.
۲. مختاری، همان، ص۲۷۰-۲۷۱.

باقیات الصالحات از خود به یادگار نخواهی گذاشت. یادم می‌آید که چند نفر از طلاب این حوزه، مرا خیلی ناراحت و اذیت می‌کردند؛ به حدی که دلم مکدر شد و از دست آن‌ها ناراحت شدم. بعد از مدتی آنها را ندیدم. بعدها متوجه شدم که آن‌ها حوزه و طلبگی را رها کرده و در بازار مشغول به کار هستند. یکی از آن‌ها «لاله‌زار» نوار می‌فروشد و دیگری در بازار تهران در مغازه‌ی شخص دیگری مشغول به کار است و یکی دیگر، پس از مدتی، اطلاعیه او بر روی دیوار دیده شد که ظاهراً بر اثر تصادف از دنیا رفته بود.[۱]

و) ادب

رعایت ادب در معاشرت با عموم مردم و از جمله با طلاب و حوزویان، از عوامل موفقیّت در حوزه‌های علمیّه محسوب می‌شود.

آثار ادب

برخی از آثار و برکات رعایت ادب عبارت است از:

۱. سعادت دنیا و آخرت

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله، ادب را زینت اعمال و رعایت آن را موجب سعادت دنیا و آخرت می‌داند:

ای عزیزان من! ادب را در زندگی، زینت هر عملی قرار دهید؛ چون چنین باشید، به عزت و سعادت در دنیا و آخرت زندگی کنید.[۲]

۲. بزرگی

نتیجه‌ی دیگر ادب، برجستگی، تفوّق و معیشت مناسب است که در بیانات امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح شده است:

عَلَیْکُمْ بِالاَدَبِ، فَاِنْ کُنْتُمْ مُلوکا، بَرَزْتُمْ؛ وَ اِنْ کُنْتُمْ وَسَطا، فُقْتُمْ؛ وَ اِنْ اَعْوَزَتْکُمُ الْمَعیشَةُ، عِشْتُمْ بِاَدَبِکُم؛

ادب پیشه کنید؛ زیرا در این صورت، اگر جزو ملوک باشید، برجسته می‌شوید؛ اگر میانه باشید،

---

۱. فرید برخوردار، همان، ص۱۹۹-۲۰۰.

۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۶۰.

سرآمد می‌شوید و اگر تنگ‌دست باشید، با پیشه کردن ادب، گذران زندگی می‌کنید.[۱]

۳. پختگی عقل

علامه سید محمدحسین طهرانی ﷺ، ادب و متانت استاد علامه طباطبایی ﷺ را به این شکل ترسیم می‌کند:

باری، عظمت و اُبهت و سکینه و وقار در وجود ایشان (علامه طباطبایی) استقرار یافته و دریای علم و دانش، چون چشمه‌ی جوشان فوران می‌کرد و پاسخ سؤال‌ها را آرام آرام می‌دادند و اگرچه بحث و گستاخی ما در بعضی از احیان به حد اعلا می‌رسید، أبدا أبدا ایشان از آن خط مشی خود خارج نمی‌شدند و حتی برای یك دفعه تُن صدا از همان صدای معمولی بلندتر نمی‌شد و آن ادب و متانت و وقار و عظمت، پیوسته به جای خود بود و جام صبر و تحمل لبریز نمی‌گشت.[۲]

مرحوم علامه طباطبایی، آن‌قدر متواضع و مؤدّب و در حفظ آداب اسلامی سعی داشت که من کراراً خدمتشان عرض کردم:

آخر این درجه از ادب و ملاحظات شما، ما را بی‌ادب می‌کند. شما را به خدا فکری به حال ما بکنید. از قریب چهل سال پیش تا به حال، دیده نشد ایشان در مجلس به متکا یا بالش تکیه بزنند، بلکه پیوسته در مقابل واردین مؤدب و قدری جلوتر از دیوار می‌نشستند. من شاگرد ایشان بودم و بسیار به منزلشان می‌رفتم و به مراعات ادب می‌خواستم پایین‌تر بنشینم، ابداً امکان نداشت![۳]

آیت‌الله جوادی آملی نیز در بیان سیره‌ی فلسفی علامه طباطبایی و عفت عقلی ایشان می‌فرماید:

از مشخصات بارز سیره‌ی فلسفی علامه ﷺ، زیاد اندیشیدن، قسمت مهم وقت را به تفکّر پرداختن، کم سخن گفتن، سؤال را بدون دقت جواب ندادن و پیش از تأمل حرف نزدن بود؛ «**إِذا تَمَّ العَقلُ نَقصَ الكَلامُ**»؛[۴] [یعنی] هرگاه عقل و خرد کامل شود، کلام و سخن کوتاه و گزیده می‌گردد. لذا نه بی‌جا سخن می‌گفت، نه سخنِ بی‌جا داشت. در بیان درسی و بنان (سرانگشت) تدوینی نیز آن‌چنان گزیده‌گوی و پخته‌نویس بود که نشانه‌های رنج درون‌بینی به صورت گنج‌های گران‌مایه در تمام ابعاد نقد و تحلیل فلسفی معظّم‌له مشهود بود و هست و هیچ‌گاه در ابطال آرای باطل دیگران و

---

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲۰، ص۳۰۴، ح۴۸۳.
۲. جمعی از فضلا، آیت نور: یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، ص۱۲۴،
۳. حسینی طهرانی، مهر تابان، ص۸۱-۸۲.
۴. نهج البلاغه، حکمت ۷۱.

تزییف[۱] نظرات ناصواب پیشینیان، ادب علمی را فراموش نمی‌کرد و عفّت عقلی را نادیده نمی‌گرفت.[۲]

نمونه‌های ادب در مواجهه با طلاب

۱. پیشی گرفتن در سلام

مرحوم آیت‌الله سید حسین بُدَلا نقل می‌کند:

از خصوصیات بارز امام ﷺ، در زمانی که در مدرسه‌ی «دارالشفا»، حجره‌ی طلبگی داشتند و حجره‌ی من کنار حجره‌ی ایشان بود، این‌که تواضع خاصی داشتند که همیشه ابتدا به من سلام می‌کردند.[۳]

۲. رعایت ادب و نزاکت نسبت به حاضران جلسه‌ی درس

باید رفتار شاگرد نسبت به رفقا و حاضران جلسه‌ی درس، توأم با ادب و نزاکت باشد؛ زیرا در حقیقت، اظهار ادب نسبت به آن‌ها به منزله‌ی ادب نگه‌داشتن با استاد و احترام و ارج نهادن به جلسه‌ی درس اوست. بنابراین شاگرد اخلاقاً موظف است بزرگ‌سالان و همگنان و رفقا و دوستانش را در مجلس درس استاد، ارج نهد و حق آنان را از لحاظ احترام ادا نماید.[۴]

حجت الاسلام و المسلمین سید صادق شمس‌الدین واعظ، با بیان خاطره‌ای از مواجهه‌ی جدی امام ﷺ می‌گوید:

خاطره‌ای که در درس فراموش نمی‌کنم، این است که دو نفر از علما، مرحوم حاج شیخ محمدعلی شیخ‌زاده و حجت الاسلام حاج شیخ ابراهیم خسروشاهی کرمانشاهی، مرتباً تقاضا می‌کردند قبل از درس حدیثی بخوانند. یک روز طلاب با نگاه کردن به یکی از طلاب کَنی که مرد شوخی بود، یک نوع تحقیر و اهانتی از نگاه‌ها نسبت به او حاصل شد. امام عصبانی شد و گفت: آقای شیخ‌زاده، مگر اخلاق افراد با یک یا چند حدیث عوض می‌شود؟![۵]

---

۱. ناسره داشتن، نادرست خواندن.

۲. نظری، آن مرد آسمانی، ص۴۰ و ۴۱.

۳. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۳، ص۲۴۳.

۴. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۴۳۳.

۵. بصیرت‌منش، صحیفه دل: مطالب و خاطرات از شاگردان امام خمینی، ج۱، ص۹۹؛ سعادت‌مند، آیین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۱۷۷.

مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی از یکی از اهل علم نقل می‌کند:

زمانی با مرحوم طباطبایی در درس آیت‌الله محمدحسین اصفهانی شرکت می‌کردیم. روزی یکی از شاگردان، اشکال بی‌اساسی را مطرح کرد و همه خندیدند و من هم خنده‌ام گرفت. وقتی از کلاس بیرون آمدیم، با آقای طباطبایی روبه‌رو شدم که چهره درهم کشیده بود. مرا که دید فرمود: تو چرا خندیدی؟ اگر تو مطلبی را خوب و روان می‌فهمی، باید خدا را شکر کنی؛ نه این‌که به دیگران بخندی![1]

۳. رعایت ادب در تذکّرات

آیت‌الله شیخ عبدالحسین غروی رحمه‌الله گفته است:

مرحوم میرزای نائینی، خیلی مؤدّب و وارسته بود. ما در نجف با ایشان همسایه بودیم و با پسرش نیز هم‌مکتب بودم. به امر والد، نامه‌ای خدمت ایشان نوشتم که: «ان شاء الله فلان روز عازم تبریز خواهم شد. با اجازه‌ی شما مرخص می‌شوم. والسلام.» از نامه خوشش آمد و شخصی را فرستاد و مرا به حضور خواست. چون وارد مجلس شدم، فرمود: این نامه را شما نوشتید؟ گفتم: بله. گفت: احسنت! احسنت! بیا جلو. سپس فرمود: هر وقت لفظ جلاله را می‌نویسید، تجلیل کنید. من نوشته بودم «ان شاء الله» و کلمه‌ی «تعالی» را ننوشته بودم. ایشان کنار آن، کلمه‌ی «تعالی» را اضافه کرده بودند. آری بزرگان ما این‌قدر مؤدّب بودند.[2]

۴. اشغال نکردن محل جلوس دیگران

شاگرد نباید مزاحم هیچ یک از شرکت‌کنندگان جلسه‌ی درس گردد و نیز نباید متوقع باشد و ترجیح دهد که کسی از جای خود برخیزد و آن را به او پیشکش کند و اگر کسی هم حاضر به این امر شد، موظف است تسلیم تعارف او نشود و به جای او در آن مکان ننشیند؛ چون پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله انسان را از چنین عملی نهی کرده و فرموده است: «نباید کسی را از جای خودش بلند کرد تا خود در آن جا بنشیند» و نیز اضافه فرمود: «ولی بهتر است به جای این کار، مجلس را برای واردین، گشاده و گسترده سازید»[3] تا [فرد تازه وارد برای جلوس خود، جا و مکانی بیابد].

---

۱. حسن‌زاده، اسوه پارسایان، ص۱۳۳؛ تهرانی، زِ مهر افروخته، ص۳۹.

۲. حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج۵، ص۲۳۴.

۳. لا یُقیمَنَّ اَحَدُکُمُ الرَّجُلَ مِن مَجلِسِه ثُمَّ یَجلِسُ فیهِ، وَلکِن تَفَسَّحُوا وَ تَوَسَّعُوا. (بخاری، الادب المفرد، ص۳۳۲)

آری، اگر نشستن شاگردی در جای شاگردی دیگر، مقرون به مصلحت و فایده‌ای برای حاضران جلسه‌ی درس باشد و از شواهد و قراین نیز چنین برآید که این شاگرد، سخت علاقه‌مند است که در جای او جلوس کند، در چنین صورتی، اشغال جای شاگرد دیگر، اخلاقاً بلامانع است، [یعنی می‌تواند جای فرد دیگری را با رضای خاطر او اشغال کند].[۱]

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی می‌فرماید:

روزی هنگام درس امام، مشاهده کردیم که ایشان وارد مدرس (محل درس) شدند و بلافاصله برگشتند. ما تعجب کردیم که چرا ایشان درس نگفتند؟ بعداً معلوم شد که ایشان دیده بودند چند طلبه در آن‌جا در حال درس و بحث هستند. وقتی از امام سؤال کردیم که چرا درس نگفتید و برگشتید؟ فرمودند: ما با آن‌ها چه فرقی داریم! همه‌ی ما طلبه‌ایم. ما می‌خواستیم درس بگوییم، آن‌ها زودتر از ما آمدند و حق آن‌هاست که امروز در آن‌جا مشغول درس و بحث باشند. فردا ما می‌آییم، اگر آن‌ها باز هم بودند، در آن‌جا درس نخواهیم گفت و جای دیگر درس خواهیم گفت.[۲]

۵. رعایت ادب در مباحثه

آیت‌الله اشرفی اصفهانی رحمه‌الله با مرحوم آیت‌الله امامی سدهی و جبل العاملی هم‌مباحثه بود. جلسه‌های بحث ایشان مؤدّبانه و در عین حال بسیار گرم بود. آنان ضمن رعایت نوبت در بحث، بدون هیچ‌گونه اغماضی، از نظرات خویش دفاع می‌کردند و تا جایی که به حد اقناع در بحث نرسند، بحث را ادامه می‌دادند.[۳]

آیت‌الله سبحانی نیز در این‌باره می‌گوید:

پس از درگذشت آیت‌الله حائری به درس هیچ کس نرفت و به تدریس اشتغال جست... و سال‌ها در بحث مشترکی که به وسیله‌ی مرحوم آیت‌الله صدر و آیت‌الله زنجانی منعقد بود، شرکت می‌کرد و می‌فرمود: روزی در مباحثه، نوعی تندی میان من و مرحوم آیت‌الله زنجانی رخ داد و من به خاطر بزرگی سن و عظمت مرحوم زنجانی، دست او را بوسیدم.[۴]

۶. پرهیز از مراء و جدال در مباحثه و مناظره

---

۱. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۴۳۳-۴۳۴.
۲. رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۵، ص۹۹.
۳. خلیلیان، حدیث خوبان، ص۲۲۵.
۴. مجله حوزه، ش۳۲، ص۱۱۵؛ الهامی‌نیا، سیره اخلاقی - تربیتی امام خمینی، ص۲۲۸.

حضرت امام ﷺ علاوه بر نهی از مراء و جدال در مباحثه، به ارائه‌ی راهکار درمان آن نیز می‌پردازند:

اگر خدای نخواسته اهل جدال و مراء در مباحثه‌ی علمیه هستی - کما این‌که بعضی از ما طلبه‌ها گرفتار این سریره‌ی زشت هستیم - مدتی برخلاف نفس اقدام کن. در مجالس رسمی که مشحون به علما و عوام است، مباحثه که پیشامد کرد، دیدی طرف صحیح می‌گوید، معترف به اشتباه خودت بشو و تصدیق آن طرف را بکن. امید است در اندک زمانی، رفع این رذیله شود. خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و مدعی مکاشفه درست باشد، می‌گوید: برای من در یکی از مکاشفات کشف شد که «تخاصُم اهلِ نار»،[1] که خدای تعالی اطلاع می‌دهد، مجادله‌ی اهل علم و حدیث است. انسان اگر احتمال صحّت هم بدهد، باید خیلی درصدد رفع این خصلت باشد.[2]

مرحوم جلال‌الدین دوانی در محاورات چندان اصرار نمی‌ورزید. هرگاه می‌دید طرف مطلب را درك کرده است، ولی می‌خواهد طفره برود و پای جدل و مناظره را پیش کشد، سخن را کوتاه می‌کرد و خود را از آن کشمکش بیرون می‌برد. در مجلس سلطان یعقوب، موقعی که شیخ ابواسحاق نیریزی از قانون مباحثه تجاوز نمود، جلال‌الدین کوتاه آمد.[3]

جلال‌الدین بنا بر رسمی که معمول بود، در حضور علما و عموم مردم، با اهلِ فن روی موضوعی مباحثه و مناظره‌ی علمی می‌کرد. در این میان، طرف مناظره او بیشتر امیر صدرالدین دشتکی بود. تا آن‌جا که پای استدلال و منطق در میان بود، مباحثه و مناظره می‌نمود؛ ولی هروقت می‌دید سیّد از راه جدل می‌خواهد وی را خسته کند و از میدان به در برد، گفت‌وگوی خود را به نحو شایسته‌ای که هم شخصیت خود را حفظ کند و هم احترام سیّد را نگه داشته باشد، خاتمه می‌داد.

روزی مجلس بزرگی در «جامع عتیق شیراز»، برای تشخیص میزان معلومات آن دو مرد بزرگ منعقد کردند. در آن مجلس پُرجمعیت، تمام فضلای فارس حاضر بودند. آن‌گاه مباحثه شروع شد و بعد از آن‌که گفت‌وگوی آن دو به طول انجامید و دامنه‌ی مناظره و جدل میان آن‌ها به جای سختی رسید و از حدود تجاوز کرد، جلال‌الدین متوجه حضّار

---

۱. إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهلِ النّارِ. (ص، آیه ۶۴)

۲. امام خمینی، چهل حدیث، ص۲۵-۲۶.

۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۸، ص۶۳.

گشت و گفت: حضرت میر، مانند پرنده‌ای می‌باشند که در هوا پرواز می‌کند؛ ولی من ناچارم به وسیله‌ی عصای کوتاهی با ایشان راه بروم تا بتوانم با وی موافقت نمایم. سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت و بدین گونه موضوع به حال اوّل باقی ماند. از این‌جا به خوبی به دست می‌آید که جلال‌الدین تا چه اندازه، رعایت آداب مناظره را می‌نمود و احترام رقیب خود را حفظ می‌کرد.[۱]

ز) دوستی

دوستی و هم‌نشینی با دیگران، تأثیرهای ویژه‌ای بر رشد یا انحطاط طلبه بر جا می‌گذارد. پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند:

مَثَلُ الجَلیسِ الصّالحِ مَثَلُ العَطّارِ؛ إن لَم یُعطِكَ مِن عِطرِهِ أصابَكَ مِن رِیحِهِ و مَثَلُ الجَلیسِ السُّوءِ مَثَلُ القَینِ؛ إن لَم یُحرِقْ ثَوبَكَ أصابَكَ مِن رِیحِهِ؛[۲]

مَثَل هم‌نشین خوب، مَثَل عطرفروش است که اگر از عطرش به تو ندهد، از بوی خوشش به تو می‌رسد و حکایت هم‌نشین بد، حکایت آهنگر است که اگر لباس تو را نسوزاند، بوی بدش تو را می‌گیرد.

امام علی ؑ نیز هم‌نشین خوب را مهم‌ترین عامل در کسب خوبی‌ها و دوری از بدی‌ها معرفی می‌کنند:

لَیْسَ شَیْءٌ اَدْعی لِخَیْرٍوَاَنْجی مِنْ شَرٍّمِنْ صُحْبَةِ الْاَخْیارِ؛[۳]

هیچ چیز به اندازه‌ی هم‌نشینی با نیکان، آدمی را به خوبی فرا نمی‌خواند و از بدی نمی‌رهاند.

شگفت آن‌که تأثیرهای دوستی در بسیاری از موارد ناآگاهانه بوده و فرد بدون آن‌که متوجّه شود، رنگ و خصوصیّت دوست را به خود می‌گیرد. از این رو لازم است به دوستی به عنوان عاملی بسیار مهم در موفقیت یا شکست طلبگی نگاه شود. امیرمؤمنان علی ؑ می‌فرمایند:

---

۱. همان، ص۶۳-۶۴.

۲. متقی، کنزالعمال، ح۲۴۷۳۶.

۳. محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج۶، ص۲۹۸۴.

وَ مِنْ خَيْرِ حَظِّ امْرِءٍ قَرِينٌ صالِحٌ، فَقارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ؛[1]
از بهترین بهره‌های انسان، هم‌نشین خوب و شایسته است. پس با نیکان نشین تا از آنان به حساب آیی و از بَدان بپرهیز تا در شمار آن‌ها نیایی.

مرحوم آیت‌الله مجتهدی می‌فرماید:
استاد ما حضرت آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر برهان رحمه‌الله فرمودند: دو کیلو قند و یک کیلو زعفران را شب بگذار کنار پیت نفت؛ صبح که شد دیگر نمی‌شود از آن‌ها استفاده کرد. رفیق بد هم همین‌طور برای انسان ضرر دارد. پنبه را بگذار کنار آتش، بگو نسوز، مگر می‌شود؟![2]

ویژگی‌های دوست شایسته

آیت‌الله قاضی رحمه‌الله با تأکید بر اهمیت زیارت برادران شایسته، می‌فرمود:
زیاد به زیارت و دیدار برادران نیک‌سیرت بروید؛ چرا که آن‌ها برادران شما در پیمودن راه و رفیق در مشکلات هستند.[3]

نیز می‌فرمود:
دوستان نیکوکار را زیاد ملاقات کنید، که آنان برادران راه و همراهان تنگه‌ها هستند.[4]

البته دوستان نیک‌سیرت و نیکوکار دارای نشانه‌هایی هستند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. تقوا

از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های دوست مناسب تقوا است. مقام معظم رهبری دام‌ظله این ویژگی را در ضمن بیان خاطره‌ای چنین توضیح می‌دهند:
ما از دورانی که در قم بودیم، یک رفیقی داشتیم که از لحاظ معنوی، خیلی من به او دلبستگی داشتم. از جلسات ایشان - جلسات دوستانه‌ی دو نفری، سه نفری که می‌نشستیم با هم گعده‌های طلبگی می‌کردیم - من خیلی بهره می‌بردم؛ از معنویات او، از خلقیات او، از گفتارها و رفتارهای معرفتی او. ایشان را سال‌ها ندیده بودیم؛ چون رفته بود نجف و ما هم که این‌جاها مشغول بودیم، سرگرم بودیم. بعد از آن‌که من رئیس جمهور شده بودم، ایشان به ایران آمده بود. یک وقت تصادفاً ایشان را دیدم، گفتم رفیق! من الآن به تو احتیاجم بیش‌تر از آن وقت است. من حالا رئیس جمهورم؛ آن وقت یک

۱. مجلسی، بحارالأنوار، ج۷۴، ص۲۰۷.
۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۴۹.
۳. شمس الشموس، عطش، ص۲۹۰.
۴. قاضی، آیت الحق، ج۱، ص۱۹۶.

طلبه‌ی معمولی بودم. قرار گذاشتیم که هر هفته‌ای، دو هفته‌ای یک بار بیاید پیش ما؛ و همین‌جور هم بود تا از دنیا رفت (رحمة‌الله‌علیه). ما نیاز داریم. هر کدام مسؤولیت‌مان بیش‌تر است، نیازمان بیش‌تر است. آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند به این جلسات اخلاقی، به این جلسات معنوی.[۱]

آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی با اشاره به یکی از مصادیق تقوا می‌فرماید:

امام با عده‌ای از دوستان خود، مثل آیت‌الله حاج سید احمد زنجانی و حاج میرزا عبدالله مجتهدی و مرحوم آقا سید احمد لواسانی و ... جلسه اُنسی داشتند که یکی از شرایطش این بوده که در آن غیبت نشود و شرط دیگرش این بود که بحث علمی در آن نشود.[۲]

۲. عقل

آیت‌الله شهید مطهری در یادداشتی که در زندان موقت شهربانی (۱۷صفر۸۳ ه.ق) به درخواست یکی از دوستان نوشته، آورده‌اند:

یکی از اموری که در تربیت اخلاق و بالنتیجه در سعادت وی اثر شگفت‌آور دارد، معاشرت و مجالست با نیکان و صالحان است؛ یعنی مجالست و معاشرت با کسانی که اولاً دارای عقل قوی و تجربه‌ی فراوان و علمِ وافر می‌باشد.

علی علیه‌السلام به مالک اشتر فرمود: «**وَ أَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ.**»[۳] بدیهی است به هر نسبت که مجالست نیکان و صالحان در اصلاح بشر، مفید و مؤثر است، معاشرت و مجالست مردمان فاسد، روح را فاسد می‌سازد. علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**مُجَالَسَةَ أَهْلِ الْهَوَى مَنْسَاةٌ لِلايمَانِ.**»[۴] هم‌نشینی هواپرست را فراموش‌خانه‌ی ایمان نامیده است. بسیاری از مغرورها برای خود نوعی کُرّیّت و اعتصام فرض می‌کنند. خیال می‌کنند در حدی هستند که هم‌نشینی مردمان فاسد در آن‌ها مؤثر نیست؛ مانند آبی که کُر است و به ملاقات نجس، نجس نمی‌شود. با خود زمزمه می‌کنند: «کی شود دریا به پوز سگ، نجس؟!»[۵]

شک ندارد که افراد از لحاظ تحت تأثیر قرار گرفتن، مساوی نیستند. اما باید دانست که «**الحزم سوء الظن**»؛ و سزاوارترین چیزی که سزاوار است مورد سوء ظن قرار بگیرد، نفس خود انسان است؛

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸/۴/۳.
۲. سعادتمند، آئین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۲۱۴.
۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۴. همان، خطبه ۸۶.
۵. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم.

«**الْمُؤْمِنَ لا يُصْبِحُ وَ لا يُمْسِي إِلاّ وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ.**»[۱] و باید دانست که تأثیر معاشرت، آن‌قدر خفی و پنهان است که هرگز خود شخص متوجه نمی‌شود؛ همان طور که انتقال میکروب‌ها از قبیل میکروب سِل و غیره از شخصی به شخصی، آن‌قدر مخفی از یک چشم عادی صورت می‌گیرد که هیچ کدام از آن‌ها نمی‌فهمند. انتقال صفات و روحیّات نیز عیناً چنین است. چه خوب گفته عارف رومی:

«می‌روی از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها[۲]»[۳]

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله می‌فرماید:

عزیزان من! با اهل دل و دنیا دیده‌ها و پیرمردها بسیار معاشرت کنید که شما را مُعین دنیا و آخرت‌اند.[۴]

۳. علم و عمل

هم‌نشین شایسته از علم نافع برخوردار و به انجام اعمال صالح پایبند است. این مطلب از پرسش و پاسخ حواریّون با حضرت مسیح علیه‌السلام روشن می‌شود:

قالَتِ الحَواريّونَ لِعيسى يا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجالِسُ؟ قال: مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الآخِرَةِ عَمَلُه؛[۵]

حواریون حضرت عیسی علیه‌السلام به ایشان عرض کردند: یا روح‌الله! با که هم‌نشینی نماییم و دوستی کنیم؟ حضرت در جواب فرمودند: با شخصی هم‌نشینی نما که سه صفت داشته باشد:

۱. دیدن او تو را به یاد خدا آورد؛

۲. سخن او به علم تو بیفزاید؛

۳. عمل او تو را به آخرت ترغیب کند.

در بین ویژگی‌های رفتاری دوست شایسته، رهبر معظم انقلاب دام‌ظله با استناد به روایت امام صادق علیه‌السلام به دو خصلت اشاره می‌کند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: «**اخْتَبِرُوا إِخْوَانَكُمْ بِخَصْلَتَيْنِ.**»[۶] منظور از اخوان، مطلق معاشرین علی‌الظاهر نیست؛ یعنی آن کسانی که می‌خواهید به عنوان برادران خود، افرادی که با آن‌ها صداقت دارید، یا افراد نزدیک، انتخاب کنید، این دو صفت را حتماً در آن‌ها ملاحظه نمایید. «فَإِنْ كَانَتَا فِيهِمْ»؛ اگر

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۳. خردمند، شهید مطهری، مرزبان بیدار، ص۸۳؛ وافی، نسیم هدایت، ص۸۵-۸۶.

۴. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی، ص۱۸۷.

۵. کلینی، الکافی، ج۱، ص۳۹.

۶. حرعاملی، وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۴۸.

این دو صفت در آن‌ها بود، چه بهتر! «**وَ إِلَّا فَاعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ ثُمَّ اعْزُبْ.**» عَزَبَ یعنی فاصله گرفتن، از آن‌ها رو پوشاندن؛ مثل: «لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ»[۱] که در قرآن کریم هست. از آن‌ها دوری کنید و رو بپوشانید! این دو صفت چیست؟ «**مُحَافَظَةٍ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي مَوَاقِيتِهَا**»؛ یکی این‌که، محافظ نماز باشند در مواقیت. لابد، مراد مواقیت فضیلت است؛ والّا اگر مطلقِ مواقیت مورد نظر باشد، ولو آخر وقت، این‌که خب، اگر کسی این کار را انجام ندهد، فاسق است. می‌خواهند بفرمایند که اهلِ نمازِ در وقت خود باشد؛ یعنی وقت فضیلت.

مرحوم آقای بهجت (رضوان الله علیه) - که مکرّراً خودمان و بالواسطه این را از ایشان شنیدیم و دیگران هم نقل کردند - می‌گفتند که استادشان - علی‌الظاهر مرحوم آقای قاضی - به ایشان گفتند اگر کسی نماز اوّل وقت را مراقبت کند، من ضامنم برای نجات او، یا برای - مثلاً - دست‌یابی او به درجات بالا؛ یک هم‌چین تعبیری. بنده یک وقت از ایشان پرسیدم: لابد نمازِ خوب دیگر؟ گفتند: «خب، بله! نماز درست و حسابی، با توجه و اول وقت.» اگر کسی این را مراعات کند، خودش عاملی‌ست که انسان را عروج می‌دهد و به مراتب بالای توحیدی می‌رساند؛ یکی این. «**وَ الْبِرِّ بِالْإِخْوَانِ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ.**»[۲] صفت دوم هم، صفتی اجتماعی‌ست. اوّلی صفت فردی بود، بینه و بین الله بود. این دومی، بینه و بین النّاس است. کسی باشد که صفتش این باشد، که به برادرانش نیکی می‌کند؛ هم در عُسر، هم در یُسر. حالا این عسر و یسر، چه عسر و یسر خودِ انسان، ولو در عسر و سختی هم باشد، بالاخره کمک می‌کند. تنگ‌دستی دارد، مالی ندارد که کمک کند؛ امّا می‌تواند تسلّی دهد، با زبان کمک کند، با آبرو کمک نماید؛ هم ممکن است مراد، عُسر و یسر خودِ این کمک کننده باشد، و هم عسر و یسر آن کمک شونده؛ چون برخی هستند که حاضرند وقتی حال انسان خوب است، وقتی اقبال به سمت کسی هست، به او کمک کنند و محبّت نمایند؛ امّا به مجرد این‌که اقبال از او رو برگرداند، این‌ها هم رو می‌گردانند. بله! وقتی اقبال از او ادبار[۳] کرد، این‌ها هم ادبار می‌کنند. نه! این‌جور نباشد؛ در تمام حالات برادرش به او کمک کند و نیکی نماید.[۴]

ویژگی‌های دوست ناشایست

مرحوم شهید ثانی در کتاب شریف «منیة المرید» می‌فرماید:

باید طلبه و دانشجو از معاشرت با افرادی که او را از مسیر تحصیل منحرف می‌سازند، خودداری نماید؛ زیرا ترک معاشرت با چنین افرادی، از مهم‌ترین وظایفی است که باید طلبه و دانشجو با

---

۱. سبأ، آیه۳.

۲. کلینی، الکافی، ج۲، ص۶۷۲، ح۷.

۳. پشت کردن.

۴. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۴۸۴ (از احادیث منتخب رهبر معظّم انقلاب در شروع درس خارج، ۱۳۸۹/۱۰/۲۱).

اهتمام کافی آن را رعایت کند؛ به ویژه با افراد نامناسب و نامُتناجس و بالاخص با افرادی که کم‌خرد و تن‌پرور و تن‌آسا می‌باشند و عمر خویش را به بطالت صرف می‌نمایند.[۱]

۱. غفلت

غفلت از خدا و یادِ او، از اصلی‌ترین ویژگی‌های دوست نامطلوب است. آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله در تحذیر از دوستی با غافلان می‌فرماید:

ای عزیزان من! رفقای خود را بشناسید، پس از آن رفاقت کنید. با غلافلین مبادا رفاقت کنید که شما را معین نیستند به جای خود، [بلکه] از کار دنیا و آخرت شما را عائق و مانعند![۲]

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز مجالست با کسانی را که مانع یاد خدا هستند، ناپسند می‌داند و می‌فرماید:

با کسی نشست و برخاست کنید که همین که او را دیدید، به یاد خدا بیفتید، به یاد اطاعت خدا بیفتید، نه با کسانی که در فکر معاصی هستند و انسان را از یاد خدا باز می‌دارند.[۳]

۲. انحراف

انحراف‌های فکری و عقیدتی، آسیب‌زاترین ویژگی دوست نامطلوب است که باید به شدت از آن پرهیز شود. مرحوم آیت‌الله بُدَلا با بیان خاطره‌ای از علی‌اکبر حکمی‌زاده[۴]، به نقش هم‌نشینان بد در انحراف او می‌پردازد و به محض اطلاع از انحراف فکری او، راه ارتباط با وی را مسدود می‌سازد:

علی‌اکبر حکمی‌زاده معمّم بود. مدتی هم در مدرسه‌ی «رضویه»[۵] با او در یک حجره بودیم و با یک‌دیگر روابط حسنه داشتیم. گاهی هم به تهران می‌رفت و در آن‌جا به منزل حاج عباسقلی بازرگان، پدر مهندس مهدی بازرگان که بیرونی منزل آسید ابوالحسن طالقانی به حساب می‌آمد، رفت و آمد می‌کرد. در حاشیه‌ی این رفت و آمدها، زمینه‌های انحراف او به وجود آمد. گاهی هم به کلیسا یا کالج آمریکایی دعوت می‌شد.

---

۱. وافی، نسیم هدایت، ص۱۷۲؛ برخوردار فرید، آفات الطلاب، ص۶۳.

۲. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۲۹.

۳. ساعی، به سوی محبوب، ص۹۴؛ وافی، همان، ص۱۷۰.

۴. حَکَمی‌زاده، نویسنده‌ی کتاب «اسرار هزار ساله» است که در آن بسیاری از باورهای دینی اسلام، به ویژه تشیع انکار شده است. امام خمینی قدس‌سره این کتاب را با نوشتن کتاب «کشف الاسرار» نقد کرد.

۵. مدرسه‌ی رضویه در قم.

با احمد کسروی[۱] هم ارتباط داشت. چند بار هم، کسروی را با خود به حجره‌ی ما آورد و از همین‌جا مقدمات آشنایی من هم با کسروی فراهم شد و حتّی قرار شد مجله‌ی «پیمان» را که خود او صاحب امتیاز آن بود، برای من بفرستد و آن را می‌فرستاد.

مقاله‌ای در این مجله منتشر شده بود که نویسنده‌اش خود «کسروی» بود و در آن نوشته بود: «نگارش: کسروی تبریزی، عضو انجمن آسیایی همایونی لندن و انجمن آسیایی آمریکایی و آکادمی آمریکا». من از عضویت کسروی در مراکز بیگانه در خارج از کشور بیمناک شدم و پس از آن، دقت و حساسیتم را نسبت به او فزونی دادم. کم‌کم انحرافاتی در مجله دیدم. از زمانی که انحرافاتی در این مجله دیدم، برای او نوشتم: شما بالصراحه اعلام کرده‌اید که گاه، از دین مبین اسلام فاصله می‌گیرید؛ من هم علناً اظهار می‌کنم: هذا فراق بینی و بینک.

... زمینه‌ی دیگر انحراف در زندگی حکمی‌زاده، هم‌نشینان و دوستان منحرف بوده‌اند. هر چند ممکن است اولین برخوردها و ارتباطات با دوستان بد اختیاری نباشد؛ اما تداوم آن قطعاً اختیاری است. اگر انسان نسبت به آینده‌ی دینی خود بی‌تفاوت نباشد، اولاً، از قرار گرفتن در چنین شرایطی خودداری می‌کند؛ و ثانیا، در صورت پیش آمدن آن، خود را به نحوی از آن رها می‌سازد یا برای نجات منحرفین و دوستان بد خود تلاش می‌کند. برخوردهای آیت‌الله بدلا با «کسروی» و نشریه «پیمان» که در ضمن خاطرات ایشان ذکر شد، نمونه‌ای از پیشگیری از انحراف و مقابله با عوامل تأثیرگذار در این امر است که آثار مثبت آن در زندگی ایشان روشن است. بنابراین، پیوستن به

---

۱. احمد کسروی(۱۲۶۹– ۱۳۲۴ش) از چهره‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران و موضوع مناقشات بسیاری بوده است. احمد کسروی، تمام مذاهب کشور ایران را مورد هجوم قرار داد و در کتب خود بارها به این موضوع صریحاً اعتراف می‌کند که قصد وی نابودی تمام مذاهب از جمله مذهب اهل سنت می‌باشد. او موضع‌گیری‌های شدید در مقابل اعتقادات دینی، بویژه فرهنگ شیعی داشت. او برای بنا نهادن دینی جدید سعی کرد که از هر دینی، قسمتی از آن را گرفته و به نظر خود دین جدیدی که تابع مقتضیات زمان باشد بنا گذارد. احمد کسروی با عقاید ادیان الهی به شدّت مخالفت می‌کرد و معاد، وحی و معجزه را زیر سؤال می‌برد. وی علاوه بر حمله به ادیان الهی به فرهنگ و سنّت ایرانی هم هجوم می‌برد و ضمن اعتراف به جشن کتاب‌سوزی خود، به دفاع و توجیه این عمل زشت خود می‌پردازد. احمد کسروی در کتاب شیعی‌گری از همان ابتدا روشن می‌کند که قصد دارد با حمله به معتقدات شیعه، خصوصاً به ائمه اطهار(علیهم السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام)، به دو هدف مهم خود برسد: اولاً: با تخریب شیعه و عقائد آنها برای خود نام و رسمی دست و پا کند. ثانیاً: با اختلاف بین شیعه و سنی به تخریب اصل اسلام بپردازد. امام خمینی که خود زمانه کسروی را درک کرده است، در مورد وی می‌گوید:

«... یک دفعه آدم می‌بیند که کسروی آمد و کتاب سوزی [کرد]. مفاتیح الجنان هم جزو کتاب‌هایی بود که سوزاند. کتاب‌های عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز بسیاری از شرقی‌ها این طوری هستند که تا یک چیزی، چهار تا کلمه‌ای یاد می‌گیرند، ادعایشان خیلی بالا می‌شود. کسروی آخری ادعای پیغمبری می‌کرد. نمی‌توانست به آن بالا برسد، آن‌جا را می‌آورد پایین.» (صحیفه امام، ج۱۳، ص۳۲)

و سرانجام در سال ۱۳۲۴ در تهران به دست یکی از اعضای فدائیان اسلام کشته شد. (تلخیص از سایت اسلام کوئست نت، نمایه شخصیت و دیدگاه‌های احمد کسروی، کد بایگانی ۳۸۸۷۱)

دوستان بد و ادامه ارتباط با آن‌ها، ریشه‌ای در درون او داشته است؛ چه آن‌که بی‌دلیل افراد به هم دل نمی‌بندند و با هم مأنوس نمی‌گردند. «اَلسِّنْخِیَّةُ عِلَّةُ الْاِنْضِمام.»[۱]

هم‌نشینی با دوستان منحرف، در سقوط گودرزی[۲] نیز به روشنی مشاهده می‌شود. در مورد نقش دوستان در تشدید انحراف‌های وی آمده است:

عامل دیگری هم که موجب می‌شد گودرزی، سیر قهقرایی را ب-ه شکل شدیدی طی کند، مبالغه‌های اطرافیان درباره‌ی او بود. یک نفر که دائماً با خارج در تماس بود، با گودرزی خیلی گرم گرفته بود. گودرزی هر حرفی که می‌زد، آن فرد از او تمجید می‌کرد و می‌گفت افکارت بسیار جدیدند و تو باید این‌ها را تبلیغ کنی! شبیه به عوامل خارجی‌ای بود که از سید علی‌محمد باب حمایت کردند.[۳]

شرایط و محدوده‌های دوستی

دوستی و رفاقتِ زیبنده با افراد، محدود به اصول و ضوابطی است که بدون رعایت آن‌ها، نه تنها نتیجه‌ی مطلوبی از دوستی حاصل نمی‌شود، بلکه ممکن است آسیب‌هایی نیز به همراه داشته باشد. پاره‌ای از این ضوابط عبارت است از:

۱. رعایت ضوابط شرعی و اخلاقی

حضرت امام خمینی قدس‌سره در کنار درس و بحث، به تفریح هم علاقه داشت. در جوانی، روزهای جمعه با طلاب برای تفریح از شهر خارج می‌شدند؛ امام قبل از حرکت می‌فرمود: به چند شرط با شما بیرون می‌آیم:

۱. نماز را اوّل وقت بخوانیم؛

۲. در تفریح از کسی غیبت نشود.[۴]

---

۱. ابوترابی، اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت، ج۲، ص۱۹۸-۲۰۰.

۲. اکبر گودرزی با نام مستعار «عباس»، بنیان‌گذار گروه تروریستی فرقان. اعضای این گروه پس از روی آوردن به مبارزه مسلحانه و انجام ترورهای متعدد، در سال ۱۳۵۹ش دستگیر و اعدام شدند. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده گروه فرقان، کد ۱۷۶۰۱)

۳. «تأملاتی در اندیشه و عمل فرقه‌ی فرقان در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام و المسلمین سیدهادی خسروشاهی»، نشریه یادآور، ش۶-۸، ص۵۵-۵۶؛ روزی‌طلب، ترکیب التقاط و ترور، پاورقی ص۲۱.

۴. خبرگزاری حوزه، «سلسله خاطرات تبلیغی استاد قرائتی: دو شرط امام خمینی برای تفریح»، کد خبر: ۳۶۳۵۳۸، تاریخ: ۱۳۹۴/۹/۱۴.

حاج‌آقا حسین قمی رحمه‌الله، در دوستی، بر رفاقت صحیح فوق‌العاده پایبند بود و رفیق را تا جایی دوست داشت که حدود اسلامی اجازه می‌داد و هرگز حاضر نبود به خاطر دوستی، ضوابط شرعی را به هیچ مقدار و تحت هیچ عنوانی زیر پا بگذارد. بارها می‌فرمود:

من تا درِ جهنم با رفیق هستم؛ ولی به خاطر رفاقت داخل جهنم نمی‌شوم![1]

همان طور که پیش‌تر گفته شد، سید مهدی هاشمی آغاز لغزش‌های اخلاقی و نشنیده گرفتن هشدارهای بزرگان در مراقبت از زبان را عامل و نقطه‌ی مهمی در انحراف خود و دوستانش می‌داند و معتقد است که غیبت پشت سر علما و بعد دروغ گفتن (آن‌هم دروغ‌های تاکتیکی که برای مبارزه لازم بود) از گناهانی بود که سبب این انحراف‌ها شد.[2]

نکته‌ی قابل توجّه آن‌که شیطان به صورت تدریجی و گام به گام آنان را به فرو غلطیدن در منجلابِ تباهی دعوت کرده است. آنان کار خود را از غیبت شروع کرده و به فرجام دروغ، قتل و... رسانده‌اند.

۲. رعایت مرزهای دوستی

پرواضح است که انسان نباید تمام اسرار و مسائل پنهانی خود را با دوستان خویش در میان بگذارد و آنان را از زوایای زندگی خود، خانواده و اطرافیان و نیز اهداف و برنامه‌های خویش آگاه کند. امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا؛[3]

در دوستی با یار خویش، حد نگه دار؛ شاید که روزی دشمن تو شود.

۳. رعایت ملاحظات سیاسی

در ارتباط صمیمانه با افراد، لازم است پیامدهای سیاسی آن نیز در نظر گرفته شود تا از بروز مشکلاتی از این دست پیش‌گیری شود. مرحوم آیت‌الله خوشوقت از جمله کسانی بودند که پس از مشاهده‌ی نشانه‌هایی از آفات سیاسی و اثر نبخشیدن تذکرات لازم، ارتباط خود

---

۱. حاجیانی، عنصر فضیلت و تقوا، ص۸۰؛ جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۱۸۴.

۲. ابراهیم‌زاده، داستان یک مرداب، ص۳۰-۳۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۸.

را تداوم نمی‌بخشیدند. نقل شده است:

یکی از آقایان مرتب به مسجد و مجالس آیت‌الله خوشوقت می‌رفتند و در اکثر مجالس خود می‌گفتند: بنده به طور مستمر از حاج آقای خوشوقت استفاده می‌کنم. شما هم این فرصت را از دست ندهید. تا می‌توانید از ایشان استفاده کنید. آیت‌الله خوشوقت هم در مجالس روضه‌ی همان آقا حاضر می‌شد، تا این‌که بعضی از چهره‌های سیاسی در این مجلس روضه‌ی ایشان ورود پیدا کردند. از همین رو، حاج آقای خوشوقت به آن آقا تذکر دادند که حضور این چهره‌ها در مجلس شما، در ذهن مردم به ویژه جوانان، جنبه‌ی تأیید از طرف شما را دارد، آن‌ها را راه ندهید؛ اما ایشان گفتند: نمی‌توانم که آن‌ها را راه ندهم. مجلس روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام است. آیت‌الله خوشوقت گفتند: اگر نمی‌توانید مانع آن‌ها شوید، پس مجلس خودتان را تعطیل کنید؛ والا تأیید باطل به هر نحوی حرام است. اما ایشان قانع نشدند و آیت‌الله خوشوقت ارتباط خود را با وی به طور کلی قطع کردند.[1]

۴. اجتناب از وابستگی

نکته‌ی دیگری که در مورد مرز دوستی‌ها باید بدان توجه داشت، این است که هیچ‌گاه نباید در دل‌دادگی و دل‌بستگی به دوستان افراط شود. توضیح این‌که برخی عوامل روحی و عاطفی، موجب احساس تنهایی و بی‌پناهی در بعضی از جوانان می‌شود و در این حال است که ممکن است فرد، به جای انجام رفتاری منطقی و معقول و ریشه‌یابی و علاج مشکل خویش، به افرادی پناه ببرد و با بزرگ کردن کمالات آنان در ذهن خویش، آنان را لایق عشق‌ورزی تلقی نماید؛ در نتیجه، با نگرشی افراطی و متعصّبانه، ضعف‌ها و کمبودهایشان را نادیده انگاشته و به طرز ناصحیحی دل‌باخته‌ی آنان شود و درمان تمام دردهای خویش را در ایجاد ارتباط با آن‌ها پنداشته و از دست دادن آنان را موجب تمامی مشکلات خویش بداند ... .

البته باید توجه داشت که اگر کسی دچار مشکلات عاطفی و نیازمندِ دردِ دل و راز گفتنی با دیگری است، می‌تواند مشاوران کارآزموده را برگزیند و برای علاج مشکل خود، از آنان کمک بگیرد. درد و دل کردن با جوانی هم سن و سال، هر چند لذت‌بخش است و به ظاهر موجب امیدواری می‌گردد؛ ولی در نهایت به مشکلات زیادی منجر خواهد شد و همان‌طور که

۱. عسگری، پناهگاه طوفان، ص۱۲۹-۱۳۰.

نمونه‌های عینی به ما نشان می‌دهد، نتیجه‌ای جز پشیمانی و حسرت نخواهد داشت.[۱]

۵. هماهنگی و یک‌دلی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله با نقل روایتی از امام صادق علیه‌السلام، به بیان مواردی دیگر از محدوده‌های دوستی می‌پردازد که در این جا ذیل عنوان هماهنگی و یک‌دلی جمع شده است:

«عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: «لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةُ إِلَّا بِحُدُودِهَا»؛ صَداقت[۲] مرزهایی دارد که اگر این خطوط اصلی و این مرزها وجود داشت، صداقتی که آثار فراوان شرعی و برادری شرعی بر آن مترتّب است، مترتب خواهد شد؛ و الّا نه! «فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ»؛ حالا اگر تمام حدود هم نبود، باید بعضی از این خطوط و مرزها باشد تا صداقت صدق کند.

«وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ فَأَوَّلُهَا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً»؛ اوّل این‌که ظاهر و باطنش با تو یکسان باشد. این‌جور نباشد که در ظاهر اظهار دوستی کند؛ امّا در باطن با تو دشمن باشد؛ یا این‌که دوست نباشد یا حدّاقل خیر تو را نخواهد. این اوّلین شرط صداقت است. «وَ الثَّانِي أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ»؛ دوم این‌که آن‌چه را زینت توست، زینتِ خود بداند؛ آن‌چه عیب توست، عیب خود بداند. اگر شما به مقام علمی دست می‌یابید یا کار برجسته‌ای انجام می‌دهید - که زینت برای شماست - این را برای خودش زینت بداند. اگر - خدای نکرده - چیزی - صفتی، کاری یا عملی - در شما هست، که موجب عیب شماست، این را عیب خودش بداند. طبعاً آثاری بر این مترتب است که می‌کوشد آن را برطرف کند یا پنهان نماید. این‌جور نباشد که منتظر بماند تا شما لغزشی پیدا کنید و از این لغزش خوشحال شود. صداقت این نیست! «وَ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وِلَايَةٌ وَ لَا مَالٌ»؛ سوم این‌که، اگر به قدرتی، حکومتی و ریاستی دست یافت یا به مالی دست پیدا کرد و ثروت‌مند شد، وضعش با تو عوض نشود، تغییر نکند. برخی این‌گونه‌اند دیگر. با آدم رفیقند؛ امّا به مجرد این‌که به مال و منالی، پولی، زندگی و چیزی می‌رسند، اصلاً آدم را نمی‌شناسند. از این قبیل هم آدم‌هایی را دیده‌ایم. این‌جور نباشد! داشتن مال و مقام او را عوض نکند، وضعش را با تو تغییر ندهد. «وَ الرَّابِعَةُ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً تَنَالُهُ مَقْدُرَتُهُ»؛ چهارم این‌که، هر کار از دستش برمی‌آید، از تو دریغ نکند. خدمتی می‌تواند بکند، کمکی، وساطتی، توصیه‌ای، هر کار می‌تواند برای تو انجام دهد و خیری به تو برساند. از این امتناع نکند! «وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يُسْلِمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ»؛[۳] پنجم این‌که، در نکبت‌ها و روی‌گردانی‌های دنیا تو را

---

۱. سری نشریات مرکز مشاوره حوزه، مسائل اخلاقی، ش۱۲، ص۵۰-۵۴؛ وافی، نسیم هدایت، ص۱۷۴-۱۷۵.

۲. در این روایت به معنای دوستی است.

۳. فیض کاشانی، الشافی فی العقاید و الاخلاق و الاحکام، ج۱، ص۶۵۱.

رها نکند. اگر به مشکلی دچار شدی، به بیماری دچار شدی، یا سختی پیدا کردی؛ انواع و اقسام سختی‌ها دیگر- حالا در زمان ما ملاحظه می‌کنید سختی‌های سیاسی، اقتصادی، حیثیتی و همه چی هست دیگر. انواعش را داریم می‌بینیم که در دوران‌های گذشته این‌ها را نمی‌دیدیم، لیکن حالا جلوِ چشم ماست. امتحان‌ها فراوان است - تو را رها نکند و کمک نماید.[۱]

درباره‌ی آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله نقل شده است:

وقتی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، حضرات آقایان اشرفی، جبل العاملی و امام را به کرمانشاه فرستاد، آنان در اولین اقامه‌ی نماز جماعت در آن شهر، ابتدا شهید اشرفی اصفهانی را جلو انداختند تا پشت سر او نماز بخوانند. ایشان ابتدا نپذیرفت؛ ولی بالآخره او را وادار به اقامه‌ی نماز جماعت کردند. به هنگام نماز مغرب و عشاء، باز آن دو، وی را جلو انداختند؛ ولی دیگر او زیر بار تقاضای مصرانه‌ی آن دو نرفت و چنین پیشنهاد فرمود: هر شب باید یکی از شما به اقامه‌ی نماز بپردازید. در غیر این صورت به خانه‌تان بروید و نمازتان را به فرادا بخوانید. آن‌ها به ظاهر قبول کردند که به خانه بازگشته و نمازشان را به تنهایی بخوانند؛ ولی پس از شروع نماز، آن دو به شهید اشرفی اصفهانی اقتدا کردند. آن روز گذشت؛ ولی بالآخره با اصرار شهید اشرفی اصفهانی آن دو مجبور شدند هریك در یکی از اوقات نماز، اقامه‌ی جماعت کنند. هماهنگی و یك‌دلی آنان واقعاً عجیب بود. روزی مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی به آن شهر آمد. پس از دیدن روابط آنان و هماهنگی و ارتباط گرم آن سه با یك‌دیگر، سخت به حیرت افتاد. آن‌گاه این نحوه‌ی ارتباط را با افتخار برای مردم کرمانشاه بیان کرد و آن را افتخار[ی] برای حوزه پنداشت و به راستی چنین بود؛ زیرا که رفتار عاطفی و احترام‌آمیز فوق، قدرت فوق‌العاده‌ای برای شیعیان و عزت روحانیت و منطقه‌ی غرب کشور پدید آورد.[۲]

ح) استفاده از موعظه‌ی حسنه

موعظه که عبارت از تذکرات و بیانات مفید و مناسب است، نقش بسیار سازنده‌ای در رشد معنوی طلبه دارد و طلبه باید از هر موقعیتی برای بهره‌برداری از این گونه مواعظ استفاده کند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله با نقل و توضیح روایتی از امام صادق علیه‌السلام، اهمیت بهره‌گیری از مواعظِ سودمند را چنین متذکر می‌شود:

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: «**مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ؛ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ؛ وَ**

۱. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۴۷۸ (از احادیث منتخب رهبر معظّم انقلاب در شروع درس خارج، ۱۳۸۹/۱۰/۲۰).
۲. سایت مجموعه تاریخی، فرهنگی، مذهبی تخت فولاد، «عطاءالله اشرفی اصفهانی».

لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ، اسْتَمْكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِه.»[۱] اولین چیزی که موجب می‌شود انسان بتواند در مقابل دشمنش - که مراد، شیطان است - ایستادگی کند و مانع بشود از تصرف دشمن و تسلط دشمن، [این است که] «**وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ**»؛ از قلب خود واعظی برای خود داشته باشد. قلبِ متذکر بیدار، انسان را نصیحت می‌کند، موعظه می‌کند. یکی از بهترین وسائل این‌که انسان، قلب را وادار کند به موعظه‌ی خود و فعّال کند در موعظه‌ی خود، همین دعاهاست؛ دعاهای مأثور - صحیفه‌ی سجادیه و سایر دعاها - و سحرخیزی. این‌ها دلِ انسان را به عنوان یک ناصح برای انسان قرار می‌دهد. اول این است: «وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ.»

[دوم این‌که] «**وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ**»؛ از درونِ خود یک زجرکننده‌ای، منع کننده‌ای، هشدار دهنده‌ای داشته باشد. اگر این دو تا نبود، «**وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ**»؛ یک دوستی، همراهی که او را ارشاد کند، به او کمک کند، راهنمایی کند - که این، سومی است - که چنان‌چه از درون، انسان نتوانست خودش را هدایت کند و مهار نفسِ خودش را در دست بگیرد، [باید] دوستی داشته باشد، همراهی داشته باشد. همینی که فرمودند: «**مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ**»؛[۲] که دیدار او شما را به یادِ خدا بیندازد. اگر این هم نبود، «اسْتَمْكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِه»؛ خود را در مقابل دشمنِ خود مطیع کرده است؛ دشمنِ خود را مسلّط کرده است برخود و برگردن خود، که سوار بشود. [منظور از] دشمن، همان شیطان است. این‌ها لازم است. از درون خود، انسان خود را نصیحت کند. بهترین نصحیت کننده‌ی انسان، خود انسان است؛ چون از خودش، انسان گله‌مند نمی‌شود. هرکسی انسان را نصیحت کند، اگر قدری لحن او تند باشد، انسان از او گله‌مند می‌شود؛ اما خود انسان، خودش را نصیحت کند؛ دشنام بدهد به خودش، ملامت کند، سرزنش کند خودش را؛ این‌ها خیلی مؤثر است. موعظه کند، زجر کند. در کنار این‌ها، یا به جای این‌ها، اگر نبود، آن وقت دوست، رفیق، که دستگیری کند انسان را.[۳]

---

۱. فیض کاشانی، همان، ص۶۵۲.

۲. مجلسی، بحارالأنوار، ج۱، ص۲۰.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، شرح حدیث توسط مقام معظم رهبری در ابتدای جلسه درس خارج فقه، ۱۳۸۹/۱۰/۲۶.

نمونه‌هایی از مواعظ شفابخش

در این جا نمونه‌هایی از مواعظِ سودمند عالمان پارسا و وارسته که احیاگر دل‌هایِ مرده است، ارائه می‌شود:

۱. درکِ محضرِ خداوند

امام خمینی ﷺ در موعظه‌ی جاودانه‌ی خود فرمودند:

عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت خدا نکنید.[۱]

علامه طباطبایی ﷺ می‌فرمود:

یکی از دوستان مرحوم آقای قاضی - که حجره‌ای در مدرسه‌ی هندی بخارایی معروف در نجف داشت - به مسافرت رفته و حجره را به مرحوم قاضی واگذار کرده بود. ... مرحوم قاضی هم روزها نزدیک مغرب می‌آمدند در آن حجره و دوستان ایشان نیز می‌آمدند و نماز جماعتی برپا می‌شد؛ و مجموع شاگردان حدود ده نفربودند. آقای قاضی تا دو ساعت از شب می‌نشستند و مذاکراتی داشتند.

یک وقتی در داخل حجره نشسته بودیم و آقای قاضی درباره‌ی توحید افعالی صحبت می‌کردند. ایشان گرم سخن گفتن درباره‌ی توحید افعالی و توجیه آن بودند که در این میان، مثل این‌که سقف پایین بیاید، از آن سوی اتاق که راه بخاری بود، چیزی با صدای هارّ هارّ شروع به ریختن کرد و سر و صدا و گرد و غبار فضای حجره را گرفت. شاگردان تصوّر کردند که سقف می‌ریزد، لذا همه برخاستند و من نیز برخاستم. تا دمِ حجره رسیدیم، دیدم شاگردان دمِ در ازدحام کرده و برای بیرون رفتن هم‌دیگر را عقب می‌زنند. در این حال معلوم شد که مسأله‌ی مهمّی نیست و سقف خراب نشده است. همه برگشتیم و سر جاهای خود نشستیم و با این‌که خرابی از بالای سر ایشان (آقای قاضی) شروع شده بود، مرحوم آقا هیچ حرکتی نکرده و بر سر جای خود نشسته بودند. ... در این هنگام، آقا فرمود: بیایید ای موحّدین توحید افعالی!

بله همه‌ی شاگردان منفعل شدند و معطل ماندند که چه جواب گویند. بعداً تحقیق به عمل آمد و معلوم شد، آن خرابی به علت اتصال مدرسه به مدرسه دیگر است و در اثر خراب شدن سقف بخاری حجره‌ی آن مدرسه، سر و صدا و گرد و غبار از راه بخاری ایجاد شده است[۲]

آیت‌الله مصباح یزدی نیز توجّه به خدا را راه میان‌بُر می‌داند و می‌فرماید:

آن چیزی که راه میان‌بُر حساب می‌شود و شاید اثرش از همه چیز بیش‌تر باشد، همین توجه به

---

۱. «نکات اخلاقی از محضر امام خمینی»، مجله مبلغان، ش۱۱۶، خرداد و تیر ۱۳۸۸.

۲. حسینی طهرانی، مهر تابان، ص۳۱۸-۳۱۹؛ دفتر انتشارات انصاری، فریادگر توحید، ص۱۲۶-۱۲۷.

خداست و این که همه‌ی هستی مال اوست. آن‌چه ما از نعمت‌های ظاهری و باطنی داریم، از موقعیت‌های اجتماعی، کمالات روحی، علمی، هوش، استعداد، فراست، مدیریت و هر هنر دیگری که داریم، همه‌ی این‌ها نعمت‌هایی است که خدا به عنوان امانت به ما داده و در همین عالم هم ممکن است از ما گرفته شود... . «... وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً.»[۱]

ایشان هم‌چنین می‌فرماید:

یکی از راه‌های ساده، این کار است که برای خود برنامه‌ای تنظیم کنیم و در شبانه روز، برای مدتی جای خلوتی را انتخاب و توجه کنیم. توجه خویش را از همه غیر از خدا قطع نماییم. این کار ممکن است که با دعا، نماز، مناجات، قرائت قرآن یا مانند آن باشد. مهم این است که فراموش نکنیم که خدا حاضر است، ما را می‌بیند و پیوسته به ما لطف دارد و از صمیمِ قلب، از گناهان خود استغفار کنیم و به‌قدری که میسر است، این برنامه را ادامه دهیم تا بتوانیم به الطاف خدا در آن عالم امیدوار باشیم.[۲]

عده‌ای به دیدار آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بافقی رحمه‌الله رفتند، یکی از آن‌ها تعریف می‌کرد، مدتی نزد آقا نشسته بودیم و ایشان ساکت بودند. ناگهان سرشان را بلند کردند و فرمودند:

رفقا! بیایید از امروز باور کنیم که ما خدا را داریم و دیگر چیزی نفرمودند. اگر ما خدا را باور کنیم، کارمان درست می‌شود.[۳]

عالمی به یکی از شاگردانش خیلی احترام می‌گذاشت و او را بر دیگران ترجیح می‌داد. او را ملامت نمودند. آن عالم نیز به هریک از شاگردان پرنده‌ای داد و گفت: این پرنده‌ها را در جایی که احدی نبیند، ذبح کنید. فردا همه‌ی شاگردان پرنده‌ها را ذبح کرده و آوردند؛ ولی آن شاگرد پرنده را سر نبریده بود. استاد از او علت را پرسید و شاگرد گفت: شما فرمودید جایی بروید که هیچ کس شما را نبیند. هر جا که رفتم، دیدم خداوند متعال مرا می‌بیند. استاد به او احسنت گفت و رو به شاگردان دیگر کرد و گفت: به این علت او را بر شما ترجیح می‌دادم؛ زیرا در همه جا خداوند را ناظر اعمال خود می‌داند. «**وَ هُوَ مَعَكُم اَينَ ما كُنتُم**؛[۴] و خداوند با شماست، هر جا که باشید.»[۵]

---

۱. حج، آیه۵.
۲. مصباح یزدی، بر درگاه دوست، ص۲۵۴-۲۵۵.
۳. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۷۹.
۴. حدید، آیه۴.
۵. برخوردار فرید، همان، ص۱۵۲.

آیت‌الله آقا مرتضی تهرانی، از علمای تهران ﷺ می‌فرمود:

با مرحوم پدرم در خدمت آقا شیخ مرتضی [زاهد][1] نشسته بودیم. ایشان پدرم را صدا زد و گفت: آقای میرزا!

پدرم گفت: بله آقا.

و آقا شیخ مرتضی فرمود: آقای میرزا! ما دست‌های خودمان را گذاشته‌ایم بر روی چشم‌هایمان و می‌گوییم چرا خدا را نمی‌بینیم؟! یکی نیست به ما بگوید، دست‌هایت را از روی چشم‌هایت بردار و بعد ببین آیا عالم را خالی از خداوند می‌توانی ببینی؟![2]

۲. مطالعه‌ی آیات الهی

قرآن پدیده‌های هستی را «آیت» نام می‌نهد و آن‌ها را نشانه‌های خداوند می‌داند. انسان هنگامی‌که تصویری از کسی می‌بیند به یاد او می‌افتد. گویا قرآن همه‌ی عالم را آینه‌های خدای متعال می‌داند که کمالات و رحمت‌های الهی در آن‌ها ظهور پیدا می‌کنند و انسان در آینه‌ی این اشیا می‌تواند به خدای متعال و اسما و صفات او توجه پیدا کند. تفکر در آیات الهی باعث می‌شود که انسان از افکار روزمره و احیانا نفسانی و شیطانی جدا شده، به عالم نور توجه پیدا کند.[3]

۳. مطالعه‌ی روایات

حجت الاسلام و المسلمین قرائتی نقل می‌کند که روزی در مسیر راه به علامه طباطبایی ﷺ برخوردم. از ایشان خواستم مرا نصیحت کند. ایشان فرمود: «بحار الأنوار را زیاد مطالعه کنید و از روایت‌های آن ساده نگذرید».[4]

۴. عبرت‌پذیری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله، عبرت‌پذیری را موضوع یکی از مباحث اخلاقی خود قرار داده و می‌فرماید:

---

۱. از عرفا و علمای سرشناس تهران.

۲. سیف‌اللهی، آقا شیخ مرتضای زاهد، ص۲۱۸.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، درس اخلاق در دفتر مقام معظم رهبری، تاریخ: ۱۳۹۱/۴/۲۱.

۴. سایت مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، «توصیه‌های استاد علامه طباطبایی»، کد مطلب: ۲۹۲۰.

و مِنْ أَلْفَاظ رسول الله ﷺ الْمُوجَزَة: «السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ.»[۱]

همه‌ی زندگی سرشار از عبرت‌هاست. اگر انسان چشم عبرت را به دیگران باز کند، بسیاری از حقایق عالم بر او روشن می‌شود. مراد از روشن شدن حقایق، مثل فراگیری معلومات نیست که انسان چیزی را نمی‌داند و بعد آن را با تعلّم به دست می‌آورد. این یک‌جور فهمیدن است! از آن مهم‌تر این‌که، چیزهایی برای انسان روشن است و جلوی چشم انسان است. انسان تأمّل و ژرف‌اندیشی درباره‌ی آن‌ها نمی‌کند و از آن‌ها درس نمی‌گیرد. این‌ها آن عبرت‌هاست! فرض کنید یکی‌ش همین مردن است! مردن! همه‌ی آحاد انسان این مرحله را طی می‌کنند؛ یعنی از این حیات و نشئه‌ی مادّی و جسمانی عبور کرده و می‌روند در عالمی که از کیفیات آن خبر نداریم و عالم دشواری‌ست - عالم غربت، عالم حساب، عالم مشکلات گوناگون. این را همه فی‌الجمله می‌دانیم و هر کس در مدت عمر خود افراد زیادی می‌بیند، از پیر و جوان و کودک و مرد و زن - همه جور - که رفتند. این برای ما چیزی عادی می‌شود. تنبّه به این‌که این مسیری که همه دارند می‌روند، برای ما هم هست؛ ما هم باید از همین جا عبور کنیم. کجا وارد می‌شویم؟ چه دستاویزی برای حیات سعادت‌مندانه در آن جا داریم؟ چه‌کار می‌شود آن جا کرد؟ غربت نشئه‌ی آخرت را، نشئه‌ی برزخ را تا برسد به قیامت. چه‌جوری باید برطرف کرد؟ این‌ها نکات مهمی‌ست! چنان‌چه به این امور بیندیشیم، ممکن است در رفتار ما، عملکرد ما، مسیر زندگی ما و تصمیم‌گیری‌های کلان زندگی‌مان اثر بگذارد. غالباً توجّه نداریم. موعظه شدن، فراگیری و عبرت این است.

شما هم ملاحظه می‌کنید خدای متعال در قرآن کریم، بسیاری از امور واضح را - که جزو واضحات است - به شکلی برجسته می‌کند و بعد که برجسته کرد، انسان می‌بیند چه چیز مهمی‌ست. «**وَالشَّمسِ وَضُحاها**»؛[۲] شمس و خورشید و نور خورشید. «**وَالْقَمَرِ إِذَا**

۱. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۷۷؛ فیض کاشانی، الشافی، ج۱، ص۸۲۴.
۲. شمس، آیه ۱.

تَلاهَا.»[۱] ما همین‌طور عادت کردیم ببینیم، این‌ها می‌آیند می‌روند. خب یک تأمّلی باید کرد. این رفت و آمد طبق چه قانونی‌ست؟ چه قاعده‌ی لایتخلّفی بر این‌ها حاکم است؟ این قاعده‌ی لایتخلّف از کجا ناشی شده؟ همه‌ی این‌ها نکات است! حکمتی که خدای متعال در قرآن ذکر می‌کند، مصادیقش را بیان می‌نماید و می‌گوید این‌ها حکمت است. همه از این قبیل است! چیزهایی‌ست که به نظر انسان واضحات است! خب حالا عبرت بگیریم. فرمود: خوشبخت آن کسی‌ست که به‌وسیله‌ی دیگری موعظه شود؛ یعنی همین، عبرت بگیرد. می‌بینیم چیزهایی که در زندگی برای افراد پیش می‌آید، چگونه در مرحله‌ی امتحان قرار می‌گیرند؟ چطور برخی در امتحان پیروز می‌شوند؟ چطور برخی در امتحان مردود می‌گردند؟ چطور برخی از موقعیت‌ها استفاده‌ی درست می‌کنند؟ چطور برخی موقعیت‌ها و فرصت‌ها را از دست می‌دهند؟ این‌ها را نگاه کنیم؛ البته با دیدی باز. این را برای خود وسیله‌ی موعظه قرار دهیم؛ یعنی از این درس بگیریم! به‌جای این‌که وقتی کسی زمین خورد، دلمان خنک شود و روی احساسات خودمان، نه! به‌جای این توجه کنیم که عامل چه بود، عامل این زمین خوردن، عامل این اعتلا و اوج چه بود، چگونه شد و ما چقدر می‌توانیم از این فرصت‌ها استفاده کنیم. این مضمون، حاصل این کلام است![۲]

۵. آزادگی

علامه طباطبایی رحمه‌الله نقل می‌کند:

> در ایّام تحصیل که در نجف بودم، مدتی ارتباط با ایران به سختی برقرار بود که موجب فقدان زمینه‌ی مالی و کمبود وسایل اولیه‌ی رفاه می‌شد. علاوه، گرمی هوا در نیمی از سال، برای ما مشکلات بیشتر فراهم می‌کرد. به همین جهت، روزی خدمت استادم، آیت‌الله قاضی رسیدم و غصه‌ی دل به او گفتم. [ایشان نصایحی فرمودند.] آن‌گاه که از خدمت استاد مراجعت کردم، گویی آن‌چنان سبک‌بارم که در زندگی هیچ گونه ملالی ندارم و مضمون پند ایشان را به صورت شعری درآوردم:

---

۱. همان، آیه ۲.

۲. طریق الاسلامی، طراوت بندگی: شرح احادیث اخلاقی رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص۹۳-۹۵.

دوش که غم پرده ما می‌درید — خار غم اندر دل ما می‌خلید
در بر استاد خرد پیشه‌ام — طرح نمودم غم و اندیشه‌ام
کاو به کف آیینه تدبیر داشت — بخت جوان و خرد پیر داشت
گفت که در زندگی آزاد باش! — هان! گذران است جهان، شاد باش!
رو به خودت نسبت هستی مده! — دل به چنین مستی و پستی مده!
زانچه نداری ز چه افسرده‌ای؟! — وز غم و اندوه، دل آزرده‌ای؟!
گر ببرد ور بدهد دست اوست — ور ببرد ور بنهد ملک اوست
ور بِکِشی یا بکُشی دیو غم — کج نشود دستِ قضا را قلم
آن‌چه خدا خواست همان می‌شود — وآن‌چه دلت خواست نه آن می‌شود[1]

هم‌چنین از سفارشات مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد زنجانی (پدر آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی) به فرزندانش چنین است:

در زندگانی هرچه می‌توانید آزاد و راحت باشید تا روزگار به خوشی و راحتی بگذرانید؛ زیرا یکی از افرادی را که گرفتار بیماری کبر و غرور بود، دیدم که از اوضاع درونی خود شکایت داشت و می‌گفت: شب‌ها خوابم نمی‌برد. فکر نمی‌گذارد خواب به چشمم بیاید. [کدام فکر؟ همین فکر موهومات، که فلانی چرا بالاتر از من بنشیند یا جلوتر از من برود! این‌گونه غصه و اندوه، خواب را بر چشم من حرام کرده است].

لذا سفارش من این است که این گونه افکار و موهومات [را] برخود راه ندهید! بگذارید هرکه میل دارد، بالاتر از تو بنشیند، بنشیند. اگر خواست جلوتر از تو راه برود، برود. در بند این گونه مسائل مباشید![2]

۶. گذشت زمان

رهبر معظّم انقلاب دام‌ظله با توضیح فرازی از وصایای امام کاظم علیه‌السلام به هشام می‌فرمایند:

يَا هِشَامُ! أَصْلَحُ أَيَّامِكَ الَّذِي هُوَ أَمَامَكَ فَانْظُرْ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ وَ أَعِدَّ لَهُ الْجَوَابَ فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مسؤول وَ خُذْ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ وَ أَهْلِهِ فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلَةٌ قَصِيرَةٌ.[3]

شایسته‌ترین روزها، روزی‌ست که هم اکنون مقابل تو می‌باشد. امروز از همه‌ی روزهای زندگی تو بهتر و شایسته‌تر است. گذشته گرچه ممکن است مایه‌ی تأسّف قرار گیرد،

---

۱. سایت راسخون، «سیره عملی علامه طباطبایی»، کد مطلب: ۱۱۵۷۸۸.
۲. برخوردار فرید، آفات الطلاب، ص۱۴۲–۱۴۳؛ وافی، نسیم هدایت، ص۴۰۲.
۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص۳۹۱.

امّا نبایستی اهمّیت پیدا کند؛ طوری‌که زمان حال را از یاد ببرد. آینده هم گرچه باید برنامه‌ریزی کرد؛ امّا نباید ما را به خود مشغول کند که حال حاضر را از یاد ما ببرد. نباید گذاشت وقت از دست برود. باید از زمانه و اهل زمانه موعظه گرفت. بزرگ‌ترین موعظه، گذشت زمان و کاری‌ست که مردم در قبال این گذشت زمان انجام می‌دهند. برخی بی‌توجّهی می‌کنند، برخی غافلانه می‌گذرند و برخی نیز مسؤولانه و آگاهانه با گذشتِ زمان مواجه می‌شوند.[۱]

۷. رعایت انصاف

توصیه‌ی اخلاقی مرحوم آیت‌الله سید محمد الهی، شناخت حق و رعایتِ انصاف است:

– حق را بشناس تا مردان حق را بشناسی!

– آن‌چه به خود روا می‌داری، به دیگران بپسند؛ و آن‌چه به خود روا نمی‌داری، به دیگران روا مدار![۲]

آیت‌الله محمد بیدآبادی نیز رعایت انصاف را شرط وقوف بر اسرار آیات الهی می‌داند و می‌گوید:

> غیبت نکن! تهمت مَنِه! حسد مبر! بخل مَورز! و زبان را در میدان بیان، سرگردان مدار! که از زیان تا زبان، یک نقطه مسافت بیش نبود و مَحرم به نقطه‌ای مُجرم می‌شود. چشم از باطل بپوش و گوش به غیرحق مده! در هر قدمی و دَمی، ذکری و فکری به‌جا آر و مراقبه از دست مگذار! آن‌چه بر خود نپسندی، به هیچ کس مپسند و آن‌چه برای خود خواهی، برای همه بخواه تا به سرّ «**اِنَّمَا المُؤمِنُون اِخوَة**»[۳] و به رمز «**المُؤمِنُون کَنَفسٍ وَاحِدَة**» پی بری و بدانی که «**خَیرُالنّاسِ اَنفَعَهُم**» کدام است «**وَ لَا یَرحَمُ اللهُ مَن لَا یَرحَمُ النَّاس**»[۴] چیست و چه معنا دارد.[۵]

۸. خودشناسی

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله با تأکید بر ضرورت خودشناسی و نقش آن در خداشناسی می‌فرماید:

---

۱. طریق الاسلامی، مکارم ولایت، ص۴۴۹ (از احادیث منتخب رهبر معظّم انقلاب در شروع درس خارج).

۲. شمس الشموس، الهیه، ص۱۶۴.

۳. حجرات، آیه ۱۰.

۴. متقی، کنزالعمّال، ج۳، ص۱۶۳.

۵. بیدآبادی، حسن دل، ص۳۱.

ای عزیزان من! خود را بشناسید که شناختن خدا در خودشناسی است. هر کس به هر مقدار به خود آشنا شد، به خدا آشنا شود؛ زیرا خداشناسی یا از طریقِ آفاق است یا انفس و هر دو در انسان موجود است.[۱]

۹. توجه به فقر ذاتی خود

مرحوم آیت‌الله سعادت‌پرور انسان را سراسر فقر و خدا را سرمایه‌ی زندگی او می‌داند که باید آن را حفظ کند:

ای عزیزان من! بشر اگر خوب دقیق شود، در سراسر وجود و زندگی خود، فقر ذاتی را می‌یابد.[۲]
ای عزیزان من! سرمایه‌ی زندگی هر کسی خداست. این گوهر گرانبها را از دست ندهید که درمی‌مانید![۳]

۱۰. تلاش‌گری

حفظ ارزش‌های انسانی و سرافرازی در دنیا بدون زحمت ممکن نیست. حضرت امام ﷺ می‌فرماید:

بخواهید ارزش انسانی خودتان را حفظ کنید، زحمت دارد. نمی‌شود که انسان در خانه‌اش بنشیند و ارزش‌های انسانی محفوظ باشد. هر که در خانه می‌نشیند و اعتزال[۴] می‌کند، توسری هم می‌خورد؛ لکن نمی‌فهمد که دیگر آدم نیست. شمایی که می‌خواهید آدم بشوید، زحمت دارد آدم شدن! می‌خواهید سرفراز در دنیا باشید، این زحمت دارد، بی‌خود نمی‌شود!
اگر نوکری آن‌ها را بکنید، دیگر ارزش ندارید. یک پول هم ارزش ندارید! اگر بخواهید از تحت سلطه‌ی همه بیرون بروید و خودتان باشید، این ارزش دارد. یک ارزش انسانی است، یک شرافت انسانی است. این زحمت دارد، این گرانی دارد، این کمبود دارد، این جهاد دارد، این دفاع دارد، این شهادت دارد، این برای ارزش انسانی است. همین است که انبیا برای او کار کردند. همین است که امام حسین ﷺ برای او کشته شد. اگر آن هم فکر می‌کرد که زحمت دارد، اصحاب او هم با آن کمی فکر می‌کردند زحمت دارد که نمی‌توانستند یک هم‌چو انقلابی را به‌جا بیاورند که تا حالا هم اثرش باقی مانده است؛ ولی وقتی برای خدا شد، زحمت کم می‌شود.[۵]

آیت‌الله بنابی در ترغیب طلاب به کار و تلاش برای ابدیت و سعادت خطاب به ایشان چنین

---

۱. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۲۴.
۲. همان، ص۴۸.
۳. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی (مجموعه یازده رساله عرفانی، ص۱۹۱.).
۴. گوشه‌گیری.
۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج۱۸، ص۲۱۶.

می‌گوید:

طلبه خودش را به جای یك کارگر معمولی بگذارد. کارگر با این‌که عامی است، نه درس اخلاق دیده و نه از فقه، عرفان و کلام خبر دارد و نه از آیات الهی و احادیث معصومین علیهم‌السلام چندان اطلاعی دارد؛ با این همه، آن‌قدر احساس مسؤولیت می‌کند که حداقل ۸ یا ۹ ساعت کار مفید انجام می‌دهد. کارگر برای به دست آوردن نانی حلال، این‌گونه با جان و دل تلاش می‌کند. چه می‌شود که طلبه خودش را مثل آن کارگر ببیند؟! البته نه برای نان حلال، بلکه برای ابدیت و سعادت کار کند و رهرو راه امامان علیهم‌السلام باشد. طلبه اگر این اندیشه را در سر داشته باشد، چگونه به کم‌کاری قانع خواهد شد و روزگارش را با بطالت سپری خواهد کرد؟![1]

۱۱. اغتنام فرصت‌ها

آیت‌الله سعادت پرور رحمه‌الله می‌فرماید:

ای عزیزان من! در جوانی عوض آن‌که به فکر معیشت پیری باشید، به فکر خود باشید. ملکات و سرمایه‌های معنوی برای خود تهیه کنید تا در پیری از آن استفاده کنید.[2]

غنیمت شمردن دوران طلایی طلبگی از جمله توصیه‌های شهید مطهری رحمه‌الله نیز به شمار می‌رود:

مطلب دیگری که در این‌جا هست، این است که اساس تربیت در انسان، باید بر شکوفا کردن روح باشد. آیا دوره‌های مختلف عمر از این نظر فرق می‌کند یا نه؟ مسلّم فرق می‌کند. بعضی دوره‌ها تناسب و موقعیت بسیار بهتری برای شکوفا شدن استعدادها دارد. همین دوره‌ی بعد از هفت سالگی که در احادیث هم به آن عنایت شده که از آن به بعد، به تربیت بچه توجه بشود - از هفت سالگی تا حدود سی سالگی - دوره‌ی بسیار مناسبی است برای شکوفا شدن روح از نظر انواع استعدادها: استعداد علمی، استعداد دینی و حتی استعداد اخلاقی؛ و لهذا جزء بهترین دوران عمر هر کسی، همان دوران محصل بودن اوست؛ چون هم اوان روحش، یك اوان بسیار مناسبی است و هم در این اوان، در یك محیطی قرار می‌گیرد که روز به روز بر معلومات، افکار، اندیشه، ذوقیات و عواطفش افزوده می‌شود.

برای طلبه‌ها این دوره‌ی طلبگی یك یادگار بسیار خوب و عالی است. کسانی که چندسالی طلبگی کرده‌اند، تا آخر عمر از خوشی‌های دوران طلبگی یاد می‌کنند، با این‌که در این دوران از نظر شرایط

---

۱. حسین‌خانی، نقش تربیتی مدیران، ص ۱۹۸.

۲. سعادت‌پرور، رسائل عرفانی، ص۱۹۳

مادی معمولاً در وضع خوبی نیستند و در اواخر عمر در شرایط خیلی بهتری هستند. در آن دوره، غالباً در فقر و بی‌چیزی و مسکنت می‌باشند؛ منتها چون همه در یك سطح هستند، ناراحتی ندارند. دوره‌ی خیلی خوبی است؛ چون واقعاً دوره‌ی بالندگی انسان است؛ و اگر در این دوره، انسان از نظر علمی و معنوی محروم بماند، یک زیانی است که نمی‌شود گفت صددرصد در سنین بزرگی و در پیری جبران شدنی است.[۱]

موعظه‌ی حسنه، محدود به زمان و مکان معین نبوده و لزوماً به صورت گفتاری نیز محقق نمی‌شود، بلکه مواعظِ رفتاری از جمله مؤثرترین نصایح محسوب می‌شود. در مورد آیت‌الله ربانی شیرازی رحمه‌الله آمده است:

از آنجایی که آیت‌الله ربّانی شیرازی برای مبارزه، زمان و مکان خاصی را نمی‌شناخت، به محض ورود به زندان، تصمیم گرفت اقامه‌ی نماز صبح را رسمیت بخشد؛ چرا که از مقررات زندان این بود که نماز خواندن برای افراد مذهبی، ده دقیقه قبل از طلوع آفتاب و پیش از بیدار باش رسمی است و رژیم برای این‌که ثابت کند که کلیه‌ی زندانیان ضد امنیت (سیاسی) مارکسیست هستند، این استثنا را نیز از بچه مذهبی‌ها لغو کرده بود. این سوژه‌ی خوبی برای آیت‌الله ربّانی جهت ادامه‌ی مبارزه بود. بر همین اساس، او طی مشورتی با برخی از آقایان حاضر در زندان، پیشنهاد اجرای مراسم نماز صبح در اول وقت شرعی به طور دسته‌جمعی را داد که به اتفاق آرا به تصویب رسید.

به دنبال آن قرار شد که زندانیان مذهبی و نمازخوان، در ساعت چهار صبح، درست اول اذان صبح به یك‌باره بیدار شوند و علی‌رغم قانون زندان، به انجام مراسم نماز بپردازند. زندانیان مذهبی که به واسطه‌ی گرمی هوا در حیاط زندان می‌خوابیدند، آن شب در کنار یك‌دیگر و نزدیك به هم خوابیدند تا بتوانند با هماهنگی بیشتر به اجرای برنامه‌های پیش‌بینی شده بپردازند. در سحرگاه آن روز، در حالی‌که یك‌دیگر را بیدار کرده بودند، دسته‌جمعی برخاستند و برای وضو گرفتن به سوی شیرهای آب حرکت کردند.

مأمورین زندان که انتظار چنین حرکت مقدسی را از سوی زندانیان نداشتند، با اخطارها و تهدیدهای پی‌درپی خواستند آن‌ها را از وضو گرفتن باز دارند که با مقاومت زندانیان روبه‌رو شدند و دیدند که چگونه عده‌ای زندانی، تهدیدهای آن‌ها را نادیده گرفته و با دلی آکنده از ایمان برای انجام عبادت و اقامه‌ی نماز تا پای جان ایستاده‌اند.[۲]

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله نیز به منظور تبیین عینی اهمیت استفاده از فرصت‌ها در

۱. مطهری، مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۵۷.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۶۳۴.

جلسه‌ای فرمودند:

مَثل ما مَثل پولداران است. بعضی پول را ذخیره می‌کنند و به کار نمی‌زنند. بعضی با آن تجارت می‌کنند و به کار می‌بندند و لذا روز به روز به سرمایه آن‌ها افزوده می‌شود؛ ولی آنان‌که به کار نمی‌بندند، آن‌قدر از آن مصرف می‌کنند تا سرمایه تمام شود!

این عمر سرمایه‌ای است که خداوند به ما عنایت فرموده است. بعضی از ما از آن استفاده می‌کنیم و بعضی استفاده نمی‌کنیم، بلکه گاهی به آن اعتنایی نداریم تا از دستمان می‌رود![1]

آیت‌الله حسن‌زاده آملی نیز بر استفاده از فرصت‌ها برای خلوت و مناجات با خدا اشاره می‌کند و می‌نویسد:

عزیزان وقت نیست، دیر می‌شود! به انتظار ننشینید. انسان با حدود پنجاه سال عمر، می‌خواهد خودش را برای ابد بسازد. کم‌کم مزاج جواب می‌دهد؛ البته با مزاج مخالفت نکنید. ثلثِ آخر شب برای خلوت بسیار خوب است؛ زیرا غذا هضم شده و هوا تلطیف گشته است. در شب خلوت داشته باشید که اُنس با عالم غیب و ملکوت به بار می‌آورد.[2]

۱۲. رعایت زیّ طلبگی

مرحوم آیت‌الله مجتهدی با نصایح خود، همواره طلاب را به ساده‌زیستی و رعایت زیّ طلبگی بر می‌انگیخت و می‌فرمود:

عالمی هر روز کنار خیابان راه می‌رفت. علت را از او پرسیدند که چرا پیاده حرکت می‌کنید و سوار ماشین نمی‌شوید. گفت: مردم باید ما را ببینند. بله، این علمای گران‌قدر باید گاهی گوشه‌ی خیابان راه بروند که مردم در دین محکم شوند و فکر نکنند که همه‌ی علما پُست و مقام دارند و سوار ماشین ضدگلوله می‌شوند؛ و این‌ها در این مدت آب گیرشان نیامده، و الا شناگر ماهری بودند! و نکته‌ی دیگر این‌که لباس ساده و بدون تجمل بپوش و زاهدانه زندگی کن تا با دیدن شما و هم‌چنین شنیدن صحبت‌های شما، مردم به یاد خدا بیفتند؛ ولی اگر قیافه‌ات یا صحبت‌هایت، مردم را به یاد خدا نمی‌اندازد، اصلاً پیش مردم نرو که مردم از دین زده نشوند![3]

۱۳. زیارت قبرستان

آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله، رفتن به قبرستان‌های مسلمانان را وسیله‌ی تذکر دانسته و بر آن

---

۱. شمس‌الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۵۰.

۲. محیطی، صراط سلوک، ص۸۹؛ واحد پژوهش انتشارات هنارس، شیخ خرابات، ص۱۳۵-۱۳۶.

۳. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۶۹.

تاکید می‌کنند:

ای عزیزان من! از رفتن به قبرستان‌های مسلمین در هر شهری که بودید، مضایقه ننمایید که بهترین مذکِّر است؛ ولی حتی المقدور تنها بهتر است (به حساب تذکّر بیش‌تر گرفتن).[۱]

مرحوم آیت‌الله محمدحسین حسینی طهرانی می‌نویسند:

از مرحوم آیت‌الحق آیت‌الله العظمی حاج میرزا علی آقا قاضی (رضوان الله علیه)، افراد بسیاری از تلامذ ایشان نقل کردند که ایشان بسیار در وادی السّلام[۲] نجف برای زیارت اهل قبور می‌رفت و زیارتش به دو و سه و چهار ساعت به طول می‌انجامید و در گوشه‌ای می‌نشست به حال سکوت، شاگردها خسته شده و برمی‌گشتند و با خود می‌گفتند: استاد چه عوالمی دارد که این طور به حال سکوت می‌ماند و خسته نمی‌شود.

عالمی بود در تهران، بسیار بزرگوار و متّقی و حقّاً مرد خوبی بود، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی (رحمة‌الله‌علیه)، ایشان از شاگردان سلسله‌ی اول مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و عرفان بوده‌اند. از قول ایشان نقل شد که من مدت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السّلام می‌نشینند. با خود می‌گفتم انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای، روح مردگان را شاد کند. کارهای لازم‌تر هم هست که باید به آن‌ها پرداخت. این اشکال در دل من بود؛ امّا به احدی ابراز نکردم؛ حتی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد. مدت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم تا آن‌که از نجف اشرف عازم برمراجعت به ایران شدم و لیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم. این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم. در آن اطاقی که بودم، در طاقچه پایین پای من کتاب بود، کتاب‌های علمی و دینی. در وقت خواب، طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد. با خود گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم یا نه، لازم نیست؛ چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست. در این تردید و گفت‌وگوی با خود، بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم. صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السلام. صلاح نیست شما به ایران بروید و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است. بی‌اختیار هول زده، گفتم: آقا شما از کجا فهمیده‌اید؟ فرمود: از وادی السّلام فهمیده‌ام.[۳]

---

۱. سعادت‌پرور، پندنامه سعادت، ص۵۷.

۲. بزرگ‌ترین قبرستان جهان در نجف اشرف.

۳. حسینی طهرانی، معادشناسی، ج۲، ص۲۶۶.



فصل چهارم:
ابعاد رفتاری



طلبه، در تربیت خود، افزون بر انگیزه، شناخت و گرایش، باید عمل‌گرا نیز باشد و با توجه به اهداف عالی که برای خود ترسیم کرده، آن‌چه آموخته، در رفتارهایش نمود داشته باشد. در ذیل، بخشی از این جنبه‌های رفتاری بیان و نمونه‌هایی از سیره و سخن علما و بزرگان نقل می‌شود.

الف) نظم و انضباط

رعایت نظم و انضباط از جمله لوازم اصلی توفیق در مسیر طلبگی است. اهمیت و ابعاد گوناگون نظم، محور این موضوع را تشکیل می‌دهد.

اهمیت نظم و ابعاد آن

حضرت امام خمینی ﷺ بر اهمیّت نظم و نقش اساسی آن در موفقیّت طلاب تأکید ویژه داشته و بیان می‌دارند:

> اکنون روزهای آخر عمرم را می‌گذرانم و دیر یا زود از میان شما می‌روم، ولی آینده‌ی تاریک و روزهای سیاهی برای شما پیش‌بینی می‌کنم؛ اگر خود را اصلاح نکنید، مجهّز نگردید و نظم و انضباط را در امور درسی و زندگی خود حکم‌فرما نسازید، در آتیه - خدای نخواسته - محکوم به فنا خواهید بود. تا فرصت از دست نرفته و دشمن بر همه‌ی شؤون دینی و علمی شما دست نیافته، فکری کنید؛ بیدار شوید؛ به پا خیزید! در مرحله‌ی اوّل، در مقام تهذیب و تزکیه‌ی نفس و اصلاح خود برآیید؛ مجهز و منظم شوید؛ در حوزه‌های علمیه نظم و انضباط برقرار سازید و نگذارید دیگران بیایند و حوزه‌ها را منظم کنند.[1]

---

۱. امام خمینی، جهاد اکبر، ص۴۵.

ایشان خود به صورت کاملاً دقیق، نظم را در زندگی و فعّالیت‌های درسی حاکم ساخته بودند. امام در موعد مقرّر، جهت تدریس حاضر می‌شدند و از این‌که بیش‌تر اوقات، طلاب، به طور نامنظم به جلسه‌ی درس آمده و در امور زندگی بی‌نظم بودند، رنج می‌بردند! ایشان دائماً به مناسبت‌های گوناگون، این نکته را به طلاب گوشزد می‌شدند و می‌گفتند:

در این دنیا کسانی توانستند به جایی برسند و گلیم خویش را از آب بیرون بکشند که در زندگی نظم و انضباط داشتند.[۱]

آیت‌الله نوری همدانی نیز به عنوان شاگرد امام، نظم را بر فعالیت‌های خود حاکم ساخته است. کسانی که با ایشان آشنایی بیشتری دارند، از نظم وی در کارها و این‌که ایشان برای هریک از کارهای خود، برنامه‌ی دقیقی تنظیم کرده، سخن می‌گویند. ایشان در این زمینه می‌گوید:

بنده از آغاز زندگی، به لزوم داشتن برنامه و رعایت نظم در زندگی ایمان داشتم و دارم و اعتقادم بر این است که رمز موفقیت و پیشرفت در زندگی، در سه مقوله خلاصه می‌شود: نظم، جدیت و استقامت.[۲]

درباره‌ی برنامه‌ی روزانه‌ی آیت‌الله نوری همدانی آمده است:

آقا برنامه‌شان این طوری است که قبل از دمیدن فجر، از خواب بیدار شده و به عبادت و تهجد مشغول می‌شوند و بعد از نماز صبح هم به ورزش صبح‌گاهی می‌پردازند. بعدِ صرف صبحانه، مطالعه و تحقیق، برنامه‌ی قبل از تدریس ایشان است. دیدار با مردم و اقامه‌ی نماز جماعت ظهر و عصر و پاسخ به پرسش‌های علمی و دینی مراجعین و دیدارهای خصوصی، چه با مردم عادی و چه با مسؤولین نظام، همه و همه با نظم و ترتیب خاصی که از مدت‌ها قبل روش معظم‌له بوده است، به موقع و سر وقت انجام می‌پذیرد.[۳]

در ادامه به برخی از جلوه‌ها و ابعاد متنوع نظم در زندگی طلبه اشاره می‌شود:

---

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج۱، ص۳؛ فراهانی، سلسله موی دوست: خاطرات دوران تدریس امام خمینی به نقل از شاگردان، دوستان و منسوبین، ص۱۰۹-۱۱۰.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۶، ص۴۵۱.

۳. همان.

۱. آراستگی ظاهر

در احوالات رسول خدا ﷺ آمده است که آن حضرت در آینه، نگاه و موی سر را صاف می‌کرد و شانه می‌زد و بسا به آب نگاه می‌کرد و موی سر را مرتب می‌ساخت. نه تنها برای خانواده‌ی خود، که برای یارانش نیز خود را می‌آراست و می‌فرمود:

خداوند دوست دارد بنده‌اش هنگامی که برای دیدن برادران از خانه بیرون می‌رود، خود را آماده و آراسته نماید.[۱]

مرحوم آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی می‌گوید:

از میان تمام مراجعی که در آن زمان به عنوان طلبه‌های جویای علم در محضر پدرم[۲] حضور می‌یافتند، امام با آن‌که سی و چند سال سن داشتند، از همه جوان‌تر بودند. در خاطره‌های گنگ کودکی‌ام، این نکته را به خوبی به خاطر دارم که ایشان زودتر از همه‌ی حاضران تشریف می‌آوردند و دیرتر از همه می‌رفتند. هم‌چنین به یاد دارم که ایشان، سیدی بسیار مؤدّب، نظیف و مرتب بودند.[۳]

مصادیق آراستگی

پوشیدن لباس تمیز و سفید

مرحوم علامه حسینی طهرانی در یادداشت‌های خطی خود در احوال مرحوم قاضی آورده است:

آقای قاضی به قدری عمامه و پیراهنش تمیز و نظیف بود که در نیم‌قرنی که در نجف بود، ابداً خالی و یا لکی و یا چرکی در آن مشاهده نشد. در نظافت ضرب‌المثل بود و لباسش در تابستان و زمستان، به رنگ سپید بود.[۴]

امام [خمینی ﷺ] از سنین نوجوانی در رعایت نظافت، ضرب‌المثل دوستان بودند. موقع بارندگی که کوچه گِلی بود، به طوری که گاهی تا زانوی افراد، هنگام عبور و مرور گل‌آلود می‌شد، به قدری امام آرام داخل کوچه‌ها حرکت می‌نمودند که کمتر لباسشان گل‌آلود می‌شد؛ و اگر هم لکّه گلی پشت عبایشان بود، عبا را در اتاق جلوی بخاری می‌نهادند و

---

۱. طباطبایی، سنن النبی، بخش آداب معاشرت، ترجمه‌ی سید علی حسینی، ص۱۳۶.
۲. آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی ﷺ، استاد عرفان حضرت امام خمینی ﷺ.
۳. سعادتمند، آیین دانشوری در سیره امام خمینی، ص۳۶.
۴. شمس الشموس، عطش، ص۹۷-۹۸.

خشک که می‌شد آن را با دم قاشق پاک می‌کردند. در همین روزهای آخر که در بیمارستان بر اثر برخی داروها، لکه‌های زرد بر لباسشان مشاهده می‌گردید، با اشاره به پرستاران، لکه‌ها را نشان دادند که بلافاصله پیراهن امام را عوض کردند.[۱]

پوشش و ظاهر متعارف

آیت‌الله مجتهدی ﷺ، رعایت مسائل عرفی در پوشش و هیئت ظاهری را لازمه‌ی طلبگی می‌دانست. ایشان با ذکر مثال می‌گفت:

> موی طلبه یا روحانی نباید خیلی بلند باشد. البته این هم خوب نیست که یک طلبه‌ی ساده، یا یک بچه طلبه، محاسنش را خیلی بلند کند و عمامه‌ی بزرگ بگذارد؛ یا این‌که عمامه را طرف چپ یا راست یا عقب یا جلوی سر بگذارد و قسمت‌های دیگر خالی باشد. ... آخوندی را باید از مراجع تقلید یاد بگیرید که چگونه با وجود علم و تقوا، ظاهری ساده و بی‌آلایش دارند.[۲]

ایشان هم‌چنین می‌فرمود:

> در حرم امام رضا ﷺ عبور می‌کردم. دیدم روحانی جوانی، موهایش را از زیر عمامه تا وسط پیشانی بیرون ریخته. به او گفتم: ببخشید آقا، مثل این‌که اصلاح شما دیر شده است. گفت: مدرکی هم دارید؟ یعنی اگر این کار من خلاف است، برای این کار خلاف، مدرک و سند روایاتی دارید؟ اگر دارید ارائه بدهید؟ در حالی که خیلی از موارد هست که حرام و خلاف شرع نیست؛ ولی عُرف مردم آن عمل را نمی‌پسندند؛ لذا روی این اصل به او گفتم: چرا با لباسِ زیر به حرم نمی‌آیی؟ با وجود این‌که برای مردان، فقط پوشاندن عورتین واجب است و پوشاندن بقیه‌ی بدن واجب نیست. با این وجود، رعایت عرف را می‌کنی و کاری نمی‌کنی که مردم از تو ناراحت شوند. پس در طلبگی و آخوندی هم چنین باش و رعایت عرفیات طلبگی را بکن و کاری که مراجع و علما و فقها نمی‌کنند، تو هم نکن.[۳]

---

۱. ستوده، پابه‌پای آفتاب، ج۱، ص۱۱۶؛ گلی زواره «برنامه‌ریزی و مدیریت زمان در سیره امام خمینی»، مجله پاسدار اسلام، ش۲۸۲، خرداد ۱۳۸۴، ص۵۰.

۲. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۱۶۸.

۳. همان، ص۱۶۸-۱۶۹.

پوشش موقّر

بسیاری از علما، ساده‌زیست و ساده‌پوش بودند و تلاش داشتند خود را با سطح عموم مردم سازگار کنند. شهید آیت‌الله مدرّس، بسیار ساده‌زیست بود و رفتاری بدون آلایش و تکبر داشت؛ به گونه‌ای که مراجعین غالباً ایشان را با متولی مدرسه‌ی چهار باغ - که مدتی مدرّس در آن‌جا ساکن بود - اشتباه می‌گرفتند. به دلیل بی‌آلایشی و این‌که دارای لباس کرباس، عمامه‌ای کهنه و عبای معمولی بود، بسیار اتفاق می‌افتاد که اشخاص ناشناس برای دست‌بوسی و دیدار و در واقع عرض حاجت، اشتباهاً به سوی مرحوم سیدالعراقین (میزبان مدرّس در مدرسه) که مرد با هیبت و درشت‌اندامی بود، می‌رفتند و آن وقت آن مرحوم با ملاحتی خاص می‌گفت: من آقای مدرس نیستم و مدرس را به آنان نشان می‌داد.[۱]

دختر امام خمینی ﷺ نقل می‌کند که «شاید سال‌ها و سال‌ها یک قبا و لبّاده داشتند و می‌پوشیدند که همه به صدا درمی‌آمدند که فلانی چقدر این یک قبا را می‌پوشد؛ ولی همین یک قبا آن‌قدر تمیز بود که شاید کم کسی به نظافت ایشان در قم پیدا می‌شد.[۲]

استعمال عطر

امام ﷺ مدام و در هر شرایطی مایل بودند صورتی آراسته و سیمایی تمیز داشته باشند. در نجف وقتی می‌خواستند به حرم مشرف شوند، بر کفش‌های خود دستمال می‌کشیدند، جلو آینه رفته و محاسن خود را شانه می‌زدند، سپس عطر استعمال می‌کردند. هنگامی که از کوچه‌ای عبور می‌کردند، رایحه‌ی عطر امام در آن مسیر، مشام‌ها را نوازش می‌داد. دختر امام می‌گوید:

> وقتی وارد اتاق آقا می‌شدیم، فضای آن معطر بود. همه نوع عطری مصرف می‌نمودند. وقتی به حمام می‌رفتند، لباس خود را عوض می‌کردند و چون آن را می‌آوردند تا شسته شود، بوی گل می‌داد. در نجف، وقتی از مسجد یا بارگاه مطهر باز می‌گشتند و به دلیل گرمی شدید هوا خیسِ عرق می‌شدند، لباس خود را تعویض می‌کردند. هنگام مشرف شدن به حرم، خود را معطّر می‌ساختند.[۳]

---

۱. باقی، مدرس مجاهدی شکست‌ناپذیر، ص ۲۰۰ .
۲. ستوده، پابه‌پای آفتاب، ج۱، ص۱۶۶.
۳. روزنامه اطلاعات، ش۲۱۶۵۸.

۲. نظم حجره و محل زندگی

تجلّی دیگر نظم و انضباط در برخورداری از حجره‌ای منظّم و مرتب است و البته لازمه‌ی آن امور زیر است:

۲-۱. مشارکت در سامان‌دهی به امور حجره

یکی از فضلا نقل می‌کند:

«در سال ۱۳۵۷ که به علت شهادت حاج آقا مصطفی - فرزند امام ﷺ فضای جدیدی در کشور به وجود آمد و انقلاب اسلامی اوج گرفت، رژیم طاغوت برای شکستن نهضت، به تصور جدایی انداختن بین ارکان انقلاب، عده‌ای از بزرگان را به شهرهای مختلف تبعید نمود. از جمله‌ی آنان، مقام معظم رهبری بودند که به همراه عده‌ای به «ایرانشهر» تبعید شدند. من در آن سال، توفیق یافتم که به زیارت ایشان بروم.

برخورد علمای تبعیدی با هم بسیار صمیمی بود. آنان چون دوران طلبگی، کارها را با هم تقسیم کرده بودند. روزی که نهار را خدمت آقا بودیم، شستن ظرف‌ها به عهده‌ی مقام معظم رهبری بود. هر چه اصرار کردم که به جای ایشان، بنده ظرف‌ها را بشویم، معظم‌له نپذیرفتند و فرمودند: این کار سهم من است و شما می‌توانید کار دیگری را انجام دهید.

من در آن روز با دقت بر ظرف شستن آقا نظاره کردم. دقت ایشان در تمیز شستن و صرفه‌جویی آب، بسیار جالب بود. معظم‌له در همان لحظات، از فرصت استفاده می‌کردند و دیگران را نسبت به وضعیت زمان و مسائل دینی آگاه می‌نمودند».[۱]

جدیت و نظم، از ویژگی زندگی شهید بهشتی بود که وی را از سایر طلاب هم‌دوره‌ی خود متمایز ساخته بود. شب قبل از درس، همه‌ی حواشی مربوط به درس را مطالعه می‌کرد و در تقسیم کار حجره، خصوصاً پخت‌وپز و نظافت، هیچ گاه از وعده‌ی خود تخلّف نمی‌کرد.[۲]

---

۱. شیرازی، پرتویی از خورشید: داستان‌هایی از زندگی مقام معظم رهبری، ص۱۳۷.

۲. ابراهیم‌زاده، بهشتی در زمین، ص۲۱.

۲-۲. رعایت حقوق هم‌حجره و سایر طلاب

مرحوم آیت‌الله ایازی، مراعات حق هم‌حجره را لازم و مزاحمت برای او را مانع پیشرفت معنوی قلمداد می‌کرد و می‌فرمود:

در عالم طلبگی، سعی کنید نسبت به رفقای هم‌حجره یا حجره‌های مجاور ستم نکنید، حتی خیلی جزئی. و [به] هیچ‌وجه مزاحمت آن‌ها را فراهم نکنید... . این کار مانع پیشرفت کمالات معنوی شما می‌شود.[۱]

مرحوم آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی در ایامی که در مدرسه طلبه بود، برای آن‌که مزاحمتی به وجود نیاید، کفش‌های خود را در می‌آورد و با پای برهنه از پله‌ها بالا می‌رفت تا مبادا مزاحم دیگران شود.[۲]

هم‌چنین مرحوم آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی می‌گوید:

آیت‌الله سید زین‌العابدین طباطبایی ابرقویی در امور جزئی، مواظب بود خلاف شرعی واقع نشود. به خاطر دارم شبی از شب‌ها، موقع سحر در یکی از حجرات فوقانی مسجد امام برای تهجد برخاستم. از مقابل حجره‌ی آن عالم متقی و جُرثومه‌ی تقوا رد شدم. صدای معمولی کفش مرا شنیدند. از حجره بیرون آمدند. مرا موعظه فرمودند که چرا کفش شما صدا دارد؟ هر قدمی ممکن است فعل [کار] حرامی باشد. طلاب از مطالعه خسته و خوابیده‌اند و مزاحمت آن‌ها جایز نیست. خود آن مرحوم، کفش‌هایی می‌پوشیدند که موقع راه رفتن صدایی نداشت.[۳]

مناسب‌ترین وقت برای از بین بردن رذایل نفسانی، [وقت] سحر است که ریا هم در آن راهی ندارد. مرحوم آیت‌الله آقا نجفی قوچانی می‌نویسد:

... در این حجره‌ی تازه که حجره‌هامان وصل به هم بود، از میان طاقچه سوراخ نمودیم و ریسمانی در آن کشیدیم که یك‌سر ریسمان در حجره‌ی رفیق بود و یك‌سر در حجره‌ی من. وقت خواب، آن سر را رفیق به پا یا دست خود می‌بست و این سر ریسمان را من به دست خود می‌بستم که سحر هر کدام زودتر بیدار شویم، دیگری را بدون این‌که صدایی بزنیم، به توسط همان ریسمان بیدار کنیم که مبادا طلبه‌ای از صدای ما بیدار شود و راضی نباشد![۴]

---

۱. امیری سوادکوهی، ایازی از ملکوت، ص۹۵.
۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۴۷۰ .
۳. «قله‌نشینان معرفت: اسطوره گمنام (۲)»، دو ماهنامه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۲۹، خرداد و تیرماه ۱۳۹۱.
۴. نجفی قوچانی، سیاحت شرق، ص۱۹۸.

۳-۲. رسیدگی به امور هم‌حجره

طلاب لازم است در مورد امور مادی و معنوی هم‌حجره‌های خود، حساسیت نشان داده و ساده از کنار آن‌ها عبور نکنند. یك روز به مرحوم [آیت‌الله سید محمدباقر] دُرچه‌ای گفتند: یکی از شاگردان در وضوسازی از خود وسواس نشان می‌دهد. ایشان گفته بود: آن فرد بیاید وضو بگیرد. بعد که در حضور استاد وضو گرفته بود، علامه دُرچه‌ای فرموده بود: حالا نمازت را بخوان ببینم! او هم نماز ظهر و عصرش را اقامه نموده بود. چون نمازش خاتمه یافت، طلبه‌ها گفتند: آقا! ایشان می‌رود وضویش را تکرار می‌کند و نمازش را اعاده می‌نماید. آیت‌الله دُرچه‌ای گفته بود: وی را در حجره نگه دارید تا آفتاب غروب کند و وسواس از سرش بیفتد.[۱]

۳. مصادیق نظم درسی

حضور به موقع در کلاس درس

معروف است حضرت امام قدس‌سره در دوران طلبگی، منظم و به موقع در جلسات درس اساتیدش حاضر می‌شده است. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی (استاد عرفان و اخلاق امام) در رابطه با نظم و حضور امام در جلسات درس گفته بود:

> روح‌الله واقعاً روح‌الله است. نشد یك روز ببینم که ایشان بعد از بسم‌الله در درس حاضر باشد. همیشه پیش از آن‌که بسم‌الله را بگویم، حاضر بوده است![۲]

آیت‌الله مظاهری درباره‌ی رمز موفقیت در تحصیل، چنین می‌فرماید:

> اگر لطف خداوند متعال و توجهات صاحب حوزه‌های علمیه نبود، هیچ کس توفیقی نمی‌داشت. اگر ما هم توفیق کسب کرده‌ایم، به لطف خدا بوده است. در عین حال، سعی کرده‌ام که اموری را در درس و تحصیل رعایت کنم که آن هم اگر انجام پذیرفت، به لطف خداوند متعال و عنایت اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است. از جمله آن امور:
>
> ۱. انتخاب استادان خوب که نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت انسان دارد. مرحوم علامه طباطبایی، از استادشان مرحوم حضرت آقای [سید علی] قاضی نقل فرمودند که «اگر نصف عمر در

۱. جمعی از پژوهشگران، همان، ج۳، ص۲۳۸.

۲. مجله حوزه، ش۴۹، ص۳۸-۳۹؛ الهامی‌نیا، سیره اخلاقی - تربیتی امام خمینی، ص۲۴۲.

طلب استاد بگذرد، جا دارد».

۲. انتخاب هم‌مباحثه‌ی خوب.

۳. سعی کرده‌ام که امور دنیوی، مانع تحصیل نشود. از این روی، به لطف خدا و اعتقادی که به این راه داشته‌ام، روزانه بیش از ده - دوازده ساعت، مشغول تحصیل بوده‌ام.

۴. استاد بزرگوار ما، حضرت امام ﷺ، افزون بر این‌که خود منظّم بود، از این‌که شاگردی بی‌نظم به درس حاضر می‌شد، به شدت ناراحت می‌گردید و می‌فرمود: من نمی‌گویم به درس من بیایید؛ ولی اگر می‌خواهید بیایید، منظم بیایید.

۵. خوب خواندن: این‌که بعضی از طلبه‌ها بیست سال درس خارج می‌روند؛ ولی به جایی نمی‌رسند، به خاطر این است که دروس پایه را خوب و دقیق نخوانده‌اند؛ به ویژه ادبیات. طلبه باید ادیب باشد. به این معنا که وقتی عبارت عربی را می‌بیند، ناخودآگاه آن را صحیح بخواند.[۱]

۴. حضور مستمر در کلاس

آیت‌الله سعادت‌پرور ﷺ با اشاره به تقیّد شدید خود به حضور در جلسات درس فرمود:

بنده در مدت سی سال که در خدمت علامه بودم، دوبار جلسه‌ی درس ایشان را ترک کردم؛ یک‌بار به خاطر ازدواج یکی از دخترانم بود که مجبور شدم به تهران بروم و چاره‌ای نبود؛ و یک‌بار نیز در زمستانی به منزل علامه طباطبایی می‌رفتم، برف سنگینی باریده بود و دیدم سیدی با زحمت مشغول پارو کردن برف‌های پشت بام منزل خویش است. با خود فکر کردم، به یقین حضرت استاد راضی است که من جلسه نروم و به این سید پیرکمک کنم. به همین دلیل، آن جلسه را نرفتم و به آن سیّد پیرکمک کردم.[۲]

۵. نظم در برنامه‌های عبادی

نماز شب

در مورد نظم و تقیّد حضرت امام ﷺ به نماز شب آمده است:

پنجاه سال است که نماز شب امام ترك نشده [است]. امام در بیماری و سلامت، در زندان و خلاصی و تبعید، حتی روی تخت بیمارستان قلب هم نماز شب می‌خواند. آن شبی که امام در قم بیمار شدند و به تهران انتقال یافتند، هوا بسیار سرد و جاده‌ها یخبندان بود و آمبولانس، چندین ساعت راه قم - تهران را پیمود. ایشان در همان شب نیز در بیمارستان قلب، نماز شب خواندند.

---

۱. مجله حوزه، سال دوازدهم، ش۲و۳، ص۴۲-۴۳؛ جمعی از پژوهشگران حوزه‌ی علمیه‌ی قم، همان، ج۷، ص۵۲۲.

۲. نورمحمدی، ناگفته‌های عارفان، دفتر سوم، پند سعادت.

شبی که از پاریس به سوی تهران می‌آمدند، تمام افراد در هواپیما خوابیده بودند و تنها امام در طبقه‌ی بالای هواپیما نماز شب می‌خواندند.[۱]

زیارت

امام راحل، هر عبادت، نیایش و زیارتی را به طور برنامه‌ریزی شده و دقیق به جای می‌آورد. یکی از یاران حضرت امام نقل می‌کند:

امام، پانزده سال در نجف، به طور مرتب زیارت جامعه کبیره را می‌خواندند. در تمام شب‌ها - به استثنای شب‌هایی که به کربلا می‌رفتند یا به شدت بیمار بودند، به حدی که نمی‌توانستند بیرون بیایند - هر شب، در یك ساعت خاص به حرم مطهر مولای متقیان می‌آمدند و زیارت جامعه می‌خواندند. ... امام در تمامی زیارت‌های مخصوص، از نجف به کربلا می‌رفتند و زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را انجام می‌دادند و در تهران، این زیارات به شکل دیگری انجام می‌گرفت.[۲]

غسل جمعه

آیت‌الله [شهید میرزا] ابراهیم دُنبُلی رحمه‌الله در کارهایش نظم خاصّی داشت. به غسل جمعه اهتمام می ورزید. جمعه‌ها، یك ساعت به ظهر مانده، برای انجام غسل جمعه آماده می شد. روزی از روی تصادف، حاکم شهر برای انجام کاری وارد شد. وی فرمود: چون بدون اطلاع قبلی بوده، بفرمایید بنشینید تا من غسل جمعه را انجام داده، برگردم.[۳]

عبادت ویژه در مناسبت‌ها

همه به یاد داریم که امام قدس‌سره، همه ساله در دهه‌ی اول محرّم و همه‌ی ماه مبارك رمضان، ملاقات‌های عادی خود را ملغی می‌کرد و در این ایام به آداب مخصوص می‌پرداخت و چنین برنامه‌ای، حتی در اوج توطئه‌های داخلی و خارجی متوقف نشد و ثابت کرد که رهبر کبیر انقلاب اسلامی، آن قله‌سار با صلابتی است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ

۱. الهامی‌نیا، همان، ص۲۴۴.
۲. همان.
۳. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۵، ص۲۴۹-۲۵۰.

اَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ ...[۱]».[۲]

۶. نظم در برنامه‌های شخصی و روزانه

خواب

حضرت امام، حتی یك لحظه از عمر گران‌مایه‌ی خود را به بیهودگی نگذراندند. دائماً مشغول کار بودند و در عین پرکاری، بسیار منظم. اهل منزل امام، زندگی ایشان را به صورت یك ساعتِ خودکار درك کرده بودند. به‌طور دقیق می‌دانستند که امام کِی می‌خوابد، کِی بیدار می‌شود، چه ساعتی چای می‌نوشد و ... .[۳]

غذا

یکی از اعضای بیت امام قدس‌سره می‌گوید:

> گاهی اوقات خدمت ایشان می‌رسیدم و عرض می‌کردم: شام حاضر است، بیاورم؟ به ساعت نگاه می‌کرد و می‌فرمود: حالا ده دقیقه به وقت شام مانده است. اگر هر ساعتی از روز، کسی سؤال می‌کرد که الآن حضرت امام چه کار می‌کنند، ما بدون این‌که امام را ببینیم، خیلی راحت می‌توانستیم بگوییم ایشان الآن مشغول چه کاری هستند![۴]

ورزش

امام امت قدس‌سره، ورزش را برای سلامتی بدن لازم می‌دانست و جزو برنامه‌های زندگی خویش قرار داده بود و به طور مرتّب نیز انجام می‌داد؛ حتی سلّول انفرادی نیز در آن خللی ایجاد نکرد. آقای دکتر بروجردی در این‌باره چنین می‌گوید:

> پس از این‌که امام را در پانزده خرداد گرفتند، مدت پانزده روز در یك محلی نگه داشتند. سپس مدت ۲۴ ساعت به یك سلول انفرادی بردند که خود امام می‌فرمودند: طول آن اتاق، چهار قدم و نیم بود. من سه تا نیم‌ساعت - طبق روال هر روزه‌ام - در آن‌جا قدم زدم.[۵]

---

۱. المؤمنُ أصْلَبُ مِن الجَبلِ، الجَبلُ يُسْتَقَلُّ مِنه، والمؤمنُ لا يُسْتَقَلُّ مِن دِينِه شَيءٌ؛ مؤمن از کوه سخت‌تر است. از کوه کم می‌شود؛ اما از دین مؤمن چیزی کاسته نمی‌گردد. (کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۳۴۱، ح۳۷)

۲. الهامی‌نیا، سیره اخلاقی - امام خمینی، ص۲۳۷.

۳. همان، ص۲۴۴-۲۴۵؛ زمانی وجدانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج۲، ص۶۱.

۴. الهامی‌نیا، همان، ص۲۴۵؛ زمانی وجدانی، همان، ج۴، ص۵۰.

۵. الهامی‌نیا، همان؛ زمانی وجدانی، همان، ج۲، ص۲۶.

مقام معظم رهبری دام‌ظله در اهمیت ورزش برای طلاب می‌فرمایند:

طلبه باید روحیه جوانی را با همه خصوصیات جوانی حفظ کند... این جوانی، نباید به پیری تبدیل شود... طلبه باید منشأ امید و شور و نشاط و تحرّك باشد. اگر این‌طور شد، آن‌وقت طلبه، در صفوف مقدم مسائل انقلاب هم شرکت می‌کند... .[۱]

نیز می‌فرمایند:

ورزش اطمینان و اعتماد به نفس در انسان ایجاد می‌کند و جوان را از حالت خمود و رکود خارج می‌سازد، بنابراین طلبه‌ها را باید وادار به ورزش کرد تا به این ترتیب آنان بتوانند از نشاط جوانی خود در محیط‌های ورزشی استفاده کنند.[۲]

۷. نظم فکری

امام خمینی قدس‌سره از نظم فکری بالایی برخوردار بود و در طول زندگی پُربار خویش، هیچ گاه دچار کم‌ترین تزلزل فکری و عقیدتی نشد. او ضمن دست‌یابی به اصول متین و قطعی دین اسلام در ابعاد گوناگون، همواره بر پیاده کردن آن‌ها پای فشرد و هرگز در راه خویش - که صراط مستقیم الهی بود - گرفتار شك و تردید نگشت. دقت در برنامه‌ها و سخنان امام از آغاز تا انتها، این مسأله را مسلم می‌سازد که ایشان، خط مشی واحد و حساب شده‌ای را در زندگی در پیش گرفته و از آن پیروی کرده است. حضرت امام، خود به نظم فکری معتقد بود و در این‌باره فرموده است:

اگر در زندگی‌مان، در رفتار و حرکاتمان نظم بدهیم، فکرمان هم بالطبع نظم می‌گیرد. وقتی فکر نظم گرفت، یقیناً از آن نظم فکری الهی هم برخوردار خواهد شد.[۳]

بدون تردید، امام از آن نظم فکری الهی برخوردار شده بود؛ به گونه‌ای که در طول نهضت و سال‌های پس از پیروزی، هرگز تشویش و نگرانی در برنامه و عمل او مشاهده نشد و به جرأت می‌توان گفت، امام در هریك از ابعاد زندگی، جزء موفق‌ترین‌ها بوده است.[۴]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه علمیه قم، ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.
۲. دیدار اعضای شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم با رهبر انقلاب، ۱۳۷۷/۷/۹.
۳. زمانی وجدانی، همان، ج۴، ص۴۹.
۴. الهامی‌نیا، همان، ص۲۳۶.

ب) تغذیه

تغذیه‌ی صحیح، نقشی مهم و اساسی در موفقیت علمی و معنوی ایفا می‌کند. مرحوم آیت‌الله سیّد علی قاضی می‌فرماید:

بدن استر[۱] روح است. هرچه بیش‌تر به آن برسید، بیش‌تر می‌توانید از آن کار بکشید.[۲] نصف شب که برای نماز برمی‌خیزید، چیز مختصری تناول کنید. مثلاً چای، دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری که بدن شما از کسالت درآید و نشاط برای عبادت داشته باشید تا بیداری شب‌تان از سر کسالت و عادت نباشد.[۳]

آداب تغذیه

تغذیه‌ی درست آدابی دارد که مراعات آن‌ها می‌تواند زمینه‌ی تحقق بدن سالم را فراهم آورد:

۱. عمل به توصیه‌های طبی اهل بیت علیهم‌السلام

مرحوم آیت‌الله بهجت در این‌باره می‌فرماید:

مرحوم مجلسی در یکی از مؤلفاتش نوشته است: اگر انسان به طب مأثور از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام عمل کند، به بیماری مبتلا نمی‌شود؛ زیرا آن‌ها عالم به خواص مأکولات و سبزی‌ها و چیزهای دیگر هستند.

بنده هم فی‌الجمله دیده‌ام شخصی به طب مأثور عمل کرد، حدود هشتاد سال داشت و مریض نشده بود. زمانی که ما در نجف بودیم و وبا زیاد شیوع داشت، ایشان به عیادت بیماران می‌رفت؛ با این حال به بیماری دچار نشد و فقط در اواخر عمر، مرضش این بود که به نماز جماعت نمی‌آمد و به استراحت می‌پرداخت. البته برای کارهای دیگر بیرون می‌آمد و نمی‌دانم که آیا در وقت وفات مریض شد یا خیر.[۴]

۲. نظم در غذا خوردن

از توصیه‌هایی که از معصومین علیهم‌السلام و بزرگان به ما رسیده است، حفظ نظم در همه‌ی کارها و از جمله در خواب و خوراک است. شاید مشغله‌های روزانه، خیلی از وقت‌ها

---

۱. قاطر.

۲. شمس الشموس، عطش، ص۱۵۸؛ شمس الشموس، الهیه، ص۲۵.

۳. عطش، ص۳۰۴؛ الهیه، همان.

۴. رخشاد، در محضر بهجت، ج۱، ص۲۷۳.

باعث بی‌نظمی در این امور شود. آیت‌الله بهجت ﷺ می‌فرماید:

اخلال در نظم خوردن غذا و هضم آن، و نیز اخلال در نظم خواب و دیگر کارها، موجب تأخیر تأثیر در آن‌ها است.[۱]

۳. پرهیز از غذاخوردن بر اساس هوای نفس

درباره‌ی مرحوم آیت‌الله بهلول نقل شده است که:

یک شب که آیت‌الله بهلول در منزل پدر بنده [موسوی مطلق] تشریف داشتند، هنگام افطار مشغول خوردن نان و ماست شدند. یکی از دوستان که آن‌جا بود، از ایشان سؤال کرد: آقا، هواهای نفسی که در غذا خوردن می‌گویند، یعنی چه؟ مگر همه‌ی این‌ها از نعمت‌های پروردگار نیست؟! ایشان اول جوابی ندادند و مشغول غذا خوردن بودند. پس از چند دقیقه فرمودند: من تا الآن که غذا می‌خوردم، ضرورت بدنم بود و به خاطر این‌که بتوانم عبادت کنم، می‌بایست غذا بخورم. و بعد دوباره ساکت شدند و مشغول خوردن غذا شدند! چند دقیقه بعد فرمودند: این چند لقمه را که تاکنون خوردم، چه بخورم چه نخورم، مانعی ندارد! اما اگر از حالا به بعد بخورم، هوای نفس است، زیادی است، اسراف است. به این می‌گویند هوای نفس.[۲]

ج) تفریح و ورزش

رهبر معظم انقلاب، ضمن توصیه به جوانان در خصوص اهتمام به ورزش، با اشاره به تأثیر ورزش در نشاط، شادابی و اعتماد به نفس می‌فرماید:

جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند. دوره‌ی جوانی، دوره‌ی توانایی است. این توانایی در چه چیزهایی باید به کار برود؟ به اعتقاد من، باید عمدتاً در تحصیل علم، در ایجاد صفای نفس و روحیه‌ی تقوا در خود و ایجاد نیروی جسمانی در خود – که ورزش باشد – به کار رود. این سه مورد، عمده است. یعنی اگر در یک جمله‌ی کوتاه از من بپرسند که شما از جوان چه می‌خواهید؟ خواهم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر می‌کنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند.[۳]

---

۱. همان، ص۱۴۶.

۲. موسوی مطلق، اعجوبه عصر، بهلول قرن چهاردهم، ص۹۱.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از جوانان، ۱۳۷۷/۲/۷.

تفریحات و ورزش‌های مطلوب

بعضی از ورزش‌ها و تفریحات مناسب برای طلاب که در سیره‌ی بزرگان حوزه نیز به چشم می‌خورد، عبارت است از:

۱. اسب‌سواری و تیراندازی

شاید در میان مراجع تقلید و علمای بزرگ ما، این ویژگی امام خمینی هم استثنایی باشد که امام از زمان نوجوانی، یعنی حدود ۸۰ سال پیش، کاملاً به فکر سلامتی خود بودند. معمول [روش زندگی] روحانیان این است که چندان در فکر ورزش و تفریحِ سالم نیستند؛ ولی هشتاد سال پیش، چه در خمین پیش از ۲۰ سالگی و چه در قم تا حدود ۲۵ سالگی، هرگز ورزش و تفریحات سالم را به منظور تقویت جسم و جان فراموش نمی‌کردند. نه تنها به طور خصوصی، بلکه ابایی نداشتند در آن زمان‌ها دیگران هم بدانند. خودشان یک بار فرمودند:

من در جوانی تفنگ به دست می‌گرفتم و از آن استفاده می‌کردم.

و چنان‌که می‌گویند از اسب‌سواری هم استفاده کرده‌اند که در فقه اسلامی هم به هر دو سفارش شده است.[۱]

۲. بازی‌های توپی

مرحوم حاج سیّد رضا تفرشی از علمای اعلام تهران که چند سال پیش رحلت کرد، نقل می‌کرد که در زمان جوانی امام، ایشان و آقا عبدالله تهرانی (حاج آقا عبدالله آل آقاتهرانی از دوستان صمیمی و دیرین امام) و سید... ، روزهای جمعه در قم می‌رفتند به زمین‌های «خاک‌فرج»[۲] و پیاده‌روی و توپ‌بازی می‌کردند.[۳]

۳. پیاده‌روی

ورزش مخصوص امام عزیز راهپیمایی بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید:

لازمه‌ی محیط ورزش خرابی نیست. ورزشکاری، ملازم با بی‌دینی نیست. متدین‌ترین آدم زمان

---

۱. دوانی، امام خمینی در آئینه خاطره‌ها، ص۵۱؛ رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج۲، ص۱۶۷.

۲ یکی از محله‌های شهر قم.

۳. دوانی، همان، ص۵۳؛ رجایی، همان، ص۱۶۶.

ما، یعنی امام بزرگوار، ورزشکار بودند و تا آخر عمرشان - در سن نزدیک نود سالگی - هر روز ورزش می‌کردند. ورزش مخصوص ایشان، راهپیمایی بود. ... زمان ریاست جمهوری من بود و برای امر مهمّی، یادم هست که خدمت امام رفتیم و پهلوی ایشان نشستیم. بعد دیدیم که ایشان همین‌طور، این پا و آن پا می‌کنند. یکی از ما دو نفر پرسیدیم: امری دارید - شبیه این مضمون - ایشان گفتند: من راهم را نرفته‌ام!

ایشان روزانه سه بار، هر بار هم بیست دقیقه، لازم بود راه بروند. آن وقت، نوبت راه رفتنشان بود. حالا رئیس جمهور و رئیس مجلس کشور، خدمت ایشان رفته‌اند، ایشان قدم زدنشان را فراموش نمی‌کردند! این‌قدر ایشان به مسأله‌ی ورزش مقیّد بودند.[۱]

شهید دستغیب رحمه‌الله، برخلاف سن زیاد و اندام لاغری که داشت، از روحیه‌ی پُرنشاط و شادابی برخوردار بود. ایشان هر روز بعد از نماز صبح، حدود دوازده کیلومتر پیاده‌روی می‌کرد و همین سحرخیزی و ورزش صبحگاهی، در شادابی روحیه‌ی ایشان تأثیر زیادی داشت؛ به طوری که هرگز از کار بدنی احساس خستگی به ایشان دست نمی‌داد؛ چرا که از دست دادن پدر در کودکی، از ایشان انسانی سخت‌کوش ساخته بود و به دوش گرفتن بار مسؤولیت خانواده در سال‌های نوجوانی، حتی در بالا بردن توان جسمانی ایشان هم تأثیر گذاشته بود.[۲]

حضرت آیت‌الله بهجت رحمه‌الله در جلسه‌ی درس خارج فقه در مبحث کتاب الحج به مناسبت شرطیت یا عدم شرطیت راحله برای تحقق استطاعت جهت وجوب حج فرمودند:

«**أفضلُ ما تَداوَیتُم به المشی**[۳]؛ یعنی بهترین درمان‌ها، راه رفتن است». حتی برای ضعفا و پیرها هم پیاده‌روی بهترین و مؤثرترین وسیله‌ی درمان از دردها و مرض‌هاست.[۴]

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس و معاونان سازمان تربیت بدنی و رؤسای فدراسیون‌های ورزشی کشور، ۱۳۷۵/۱۰/۸.

۲. «سومین مسافر محراب (یادی از شهید دستغیب)»، مجله گلبرگ، ش۵۷، آذر ۱۳۸۳.

۳. فیه [فی الحدیث]: «خیر ما تداویتم به المَشِیُ». (ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج۴، ص ۳۳۵)

۴. شمس‌الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۵۴.

۴. کوه‌پیمایی

رهبر معظّم انقلاب، کوه‌پیمایی را از جمله ورزش‌های خود در خارج از شهر معرفی می‌کند:

البته من از آن وقت، ورزش می‌کردم؛ الآن هم ورزش می‌کنم. متأسفانه می‌بینم جوان‌های ما در ورزش، سستی می‌کنند؛ که این خیلی خطاست. آن وقت ما کوه می‌رفتیم، پیاده‌روی‌های طولانی می‌کردیم. من با دوستان خودم، چندبار از کوه‌های اطراف مشهد، همین‌طور کوه به کوه، روستا به روستا، چند شبانه روز حرکت کردیم و راه رفتیم. از این‌گونه ورزش‌ها داشتیم. البته اینها تفریح‌های سرگرم کننده‌ای بود که خارج از محیط شهر محسوب می‌شد.[۱]

حالا که در تهران، این دامنه‌ی زیبای البرز و ارتفاعات به این قشنگی و خوب هست، من خودم هفته‌ای چندبار به این ارتفاعات می‌روم. متأسفانه می‌بینم نسبت به جمعیت تهران، کسانی که به این‌جا می‌آیند و از این محیط بسیار خوب و پاک استفاده می‌کنند، خیلی کم است! تأسف می‌خورم که چرا این جوان‌های ما از این محیط طبیعی و زیبا استفاده نمی‌کنند! اگر آن زمان در مشهدِ ما، چنین کوه‌های نزدیکی وجود داشت - چون ما آن وقت در مشهد، کوه‌های به این خوبی و به این نزدیکی نداشتیم - ما بیش‌تر هم استفاده می‌کردیم.[۲]

۵. مسافرت

یکی از توصیه‌های مکرر حضرت آقا [آیت‌الله بهجت] به این‌جانب [یکی از شاگردان ایشان]، توجه جدّی به تفریحات سالم و مخصوصاً مسافرت به جهت سلامت جسم و نشاط و شادابی روح بود. درست به خاطر دارم که زمانی به علت کار زیاد و بدون وقفه در امور تحصیل و تدریس و تحقیق و تألیف، عارضه‌ی قلبی برایم پیش آمد و مدتی تمامی کارهای علمی‌ام را بالإجبار تعطیل کرده و بستری شدم و به معالجه و استراحت پرداختم. وجود مبارکشان چندبار احوال‌پرسی کردند و افرادی را جهت عیادت اعزام فرمودند. بعد از بهبودی نسبی، جهت تشکّر و عرض ارادت به محضر نورانی‌شان مشرف شدم. ضمن ابراز شادمانی از سلامتی نسبی و رفع خطر عارضه‌ی مذکور، فرمودند: بر شما لازم است کارهایتان را کمتر کنید و حتماً به مسافرت بروید. در سفر علاوه بر اکتساب بعضی از مقدّمات معنویات و منازل عرفانی، جسم به سلامت و روح به نشاط دست می‌یابد و

---

۱. گفت‌وشنود رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴.
۲. همان.

امکان ادامه‌ی فعالیت‌های علمی و اجتماعی میسر می‌شود. چرا شما به سفر نمی‌روید؟ چرا کمتر مسافرت می‌کنید؟ هر زمان مقدور است با خانواده بروید؛ و هر زمان ممکن نیست خودتان مسافرت کنید و حتماً این امر مهم را فراموش نکنید.

و در امور متعددی که به علت تعدد از ذکر مصادیق خاص آن صرف نظر می‌کنم، به لزوم مسافرت‌های تفریحی و تفریحات سالم توصیه داشتند و بلکه بر آن تأکید می‌فرمودند؛ و بعضاً از برخی مسافرت‌های خود در گذشته ذکری به میان می‌آوردند و نیز از تفریحات سالم و سفرهای بعضی از بزرگان نیز که با هدف آمادگی بیش‌تر جهت ادامه‌ی فعالیت‌های علمی و وظایف عبادی و معنوی انجام می‌شد، بیاناتی داشتند.[۱]

۶. گفت‌وگوهای دوستانه

صحبت‌های دوستانه یکی از تفریحات رایج در بین طلاب است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله در جمع گروهی از نوجوانان و جوانان، به توصیف این نوع تفریح پرداخته است:

> تفریح من در محیط طلبگی خودم در دوران جوانی، حضور در جمع طلبه‌ها بود. به مدرسه‌ی خودمان - مدرسه‌ای داشتیم، مدرسه‌ی نوّاب - می‌رفتیم؛ جوّ طلبه‌ها برای ما جوّ شیرینی بود. طلبه‌ها دور هم جمع می‌شدند، صحبت و گفت‌وگو و تبادل اطلاعات می‌کردند و حرف می‌زدند. محیط مدرسه برای خود طلبه‌ها، مثل یک باشگاه محسوب می‌شد؛ در وقت بی‌کاری آن‌جا دور هم جمع می‌شدند. علاوه بر این، در مشهد، مسجد گوهرشاد هم مجمع خیلی خوبی بود. آن‌جا هم افراد متدیّن، طلاب، روحانیون و علما می‌آمدند، می‌نشستند و با هم بحث علمی می‌کردند. بعضی هم صحبت‌های دوستانه می‌کردند. تفریح‌های ما این‌ها بود.[۲]

۷. مزاح

آیت‌الله بهجت رحمه‌الله مزاح را هم‌چون عاملی برای رفع خستگی و کسب نشاط در نظر گرفته بود. یکی از همراهان ایشان می‌گوید:

علی‌رغم آن‌که حضرت آقا در نظر بدوی، بسیار گرفته حال و فرو رفته در احوال باطنی و معنوی

---

۱. شمس‌الدین، حدیث دلتنگی، ص۱۵۳.

۲. گفت‌وشنود رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴.

بودند، در جای مناسب، ابایی از شوخی و مزاح نداشتند و به کرات در جلسات کاملاً خصوصی - که در محضرشان بوده‌ام - از شوخی‌ها و مزاح‌های سنگین و عالمانه و عارفانه و صد البته پر از پند و موعظه‌ی ایشان بهره‌مند شده‌ام.

به همین مناسبت، در پاسخ سؤالی که یک بار از محضرشان داشتم، به این مضمون بیانی داشتند که پیامبرﷺ و ائمه اطهارعلیهم‌السلام هم بعضاً شوخی و مزاح داشته‌اند و این برای رفع خستگی‌های روحی و کسب نشاط لازم است؛ البته به شرطی که اولاً همراه با معصیت نباشد؛ مثل دروغ‌گویی و غیبت یا تهمت یا هتک دیگران؛ و ثانیاً از حد لازم تجاوز نکند و بالأخره به غفلت منجر نشود، که آن نقض غرض است و عواقب نامطلوبی برای روحِ انسان دارد و در بسیاری از اوقات، موجب تیرگی و کدورت روح و سدّ راه انسان در حرکت‌های باطنی و سلوکی می‌شود.[1]

نکته‌ی حائز اهمیّت آن است که شوخی در زمره‌ی شوخی‌های مطلوب قرار گیرد. آیت‌الله جعفر سبحانی تبریزی به توضیح این‌گونه شوخی‌ها پرداخته و می‌فرماید:

شوخی‌های مطلوب، شوخی‌هایی است که جنبه‌ی عقده‌گشایی، زنندگی و اهانت به دیگران نداشته باشد و برای تفریح و ترفیه روح باشد. در این‌جا خاطره‌ای از مرحوم امام خمینی قدس‌سره نقل می‌کنم که یادگاری بماند. ایشان و جمعی از دوستان، از جمله مرحوم آقای حاج سید حسین قاضی رحمه‌الله که هم اهل باطن بود، هم فقیه و هم مدرس؛ شب‌های جمعه که شبِ تعطیلی بود، برای رفع خستگی ایّام هفته، به اصطلاح، جلسه گعده‌ای داشتند. مرحوم آقای قاضی می‌فرمودند: یک شب در جلسه به آیت‌الله خمینی گفتم: ما امروز جوانیم و دور هم جمع شده‌ایم، صحبت می‌کنیم، می‌گوییم و می‌خندیم. می‌ترسم روزی بیاید که شما رییس بشوید و آن وقت اگر من پیش شما بیایم، مرا نشناسید. حالا یک چیزی مرقوم بفرمایید که سید حسین رفیقِ جوانیِ ماست. تا وقتی آمدم، این نوشته را نشان بدهم و مرا بشناسید. ایشان گفتند: آقای آسید حسین! حرف درستی است، من این را می‌نویسم؛ ولی بدان اگر به آن مقام رسیدم، ممکن است طوری مرا تحت تأثیر قرار دهد که حتّی خط خودم را هم نشناسم. آن وقت چه می‌کنی!؟

خب! این طور شوخی‌ها هم حاضرجوابی است، هم یک شوخی است و هم آموزنده که انسان وقتی به مقامی رسید، باید خیلی مواظب باشد؛ چون حتی ممکن است ضروریات و بدیهیات را هم فراموش کند. از این نوع شوخی‌ها در تاریخ و سیره‌ی علما و بزرگان هم زیاد دیده می‌شود که در کتاب‌ها آمده است.[2]

---

۱. شمس‌الدین، همان، ص۹۴.

۲. وافی، نسیم هدایت، ص۴۳۰-۴۳۱.

سرگرمی‌های نامطلوب

برخی از انواع سرگرمی‌ها، آفتی برای طی کردن مسیر طلبگی به شمار می‌رود که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

مقام معظم رهبری محیط‌های آلوده را برای تفریح طلاب مناسب نمی‌داند و می‌فرماید:

> ما متأسفانه سرگرمی‌های خیلی کمی داشتیم. این طور سرگرمی‌ها آن وقت نبود. البته پارک بود؛ ولی کم و خیلی محدود. مثلاً در مشهد فقط یک پارک در داخل شهر بود و محیط‌هایش، محیط‌های خیلی بدی بود. ما هم خانواده‌هایی بودیم که پدر و مادرها مقیّد بودند، اصلاً نمی‌توانستیم برویم. برای مثال، ما در دوره‌ی جوانی، امکان این‌که بتوانیم از این مرکز عمومی تفریحی استفاده کنیم، وجود نداشت؛ به خاطر این‌که این مراکز، مراکز خوبی نبود، غالباً مراکز آلوده‌ای بود. دستگاه‌های آن وقت هم، مقداری سعی داشتند که مراکز عمومی را آلوده‌ی به شهوات و فساد بکنند. این کار تعمداً و با برنامه‌ریزی انجام می‌شد. آن وقت‌ها این را حدس می‌زدیم. بعدها که قراین و اطلاعات بیش‌تری پیدا کردیم، معلوم شد که واقعاً همین‌طور بوده است؛ یعنی با برنامه‌ریزی، محیط‌های عمومی را فاسد می‌کردند! لذا ما نمی‌توانستیم برویم. بنابراین تفریح‌های آن وقتِ ما از این قبیل نبود.[1]

همچنین، ارتباط بدون نظم و برنامه‌ریزی با فضای مجازی، طلبه را از ادامه‌ی صحیح مسیر طلبگی و سربازی حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) باز می‌دارد. حضور بدون هدف‌گذاری صحیح و بیش از اندازه در اینترنت و فضای مجازی، علاوه بر اُفت تحصیلی، موجب سقوط اخلاقی و معنوی نیز خواهد شد.

د) انجام وظایف و مسؤولیت‌ها

عمل به وظایف و مسؤولیت‌ها، اولین و آخرین توصیه‌ی حضرت امام ﷺ بود. در این باره آیت‌الله مصباح یزدی چنین توضیح می‌دهد:

> آخرین توصیه‌ی امام، همان چیزی بود که اولین حرکت‌هایش از آن آغاز شد. حدود شصت سال پیش، از امام شنیدم که در درس‌شان این آیه را قرائت می‌فرمودند: «**قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ**.»[2] در نوشته‌ای که بیش از شصت سال پیش برای مرحوم آقا سید محمد وزیری نوشته بودند، نیز خودم دست‌خط امام را دیدم که با همین آیه شروع می‌شد. حرف اول این بود و حرف آخر هم

---

۱. گفت‌وشنود رهبر انقلاب اسلامی با گروهی از نوجوانان و جوانان، ۱۳۷۶/۱۱/۱۴.
۲. سبأ، آیه ۴۶.

همین. در این مسیر، هیچ تغییری و انحرافی ایجاد نشد. او همیشه بر مسیر مستقیم بندگی خدا بود و همگان را هم به این مسیر دعوت می‌کرد. البته، ما نمی‌توانیم مثل امام بشویم، همان‌گونه که او هم مثل علی علیه‌السلام نشد؛ اما او شبیه‌ترین انسان‌های عادی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و ما هم باید سعی کنیم شبیه‌ترین شاگردان ایشان به ایشان بشویم.[۱]

مقام معظّم رهبری دام‌ظله، مسؤولیت را متوجه همگان و استثناناپذیر می‌داند:

هیچ کس نگوید من تکلیفی ندارم، من مسؤولیتی ندارم؛ همه مسؤول هستند. مسؤولیت معنایش این نیست که اسلحه ببندیم و بیاییم در خیابان راه برویم؛ بلکه در هر کاری که هستیم، احساس مسؤولیت کنیم.[۲]

ایشان، سپس طلاب حوزه‌های علمیه را به طور خاص، مسؤول برآوردن نیازهای ملی و بین‌المللی می‌داند و آن‌ها را به آمادگی برای انجام آن‌ها فرا می‌خواند:

طلبه‌ای که در حوزه درس می‌خواند، باید در جهت برآوردن یکی از حاجات و رفع یکی از نیازها حرکت کند؛ یعنی یا برای داخل یا برای خارج، یا برای تألیف یا برای تحقیق، یا برای تدریس یا برای تعلیم، خود را آماده کند.[۳]

در باب مسائل دین و متدینین... احساس مسؤولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدین است. بی‌تفاوت بودن و بی‌اعتنایی به کج‌روی‌ها و انحرافات، با این احساس نمی‌سازد. آن طبیبی که می‌بیند در تیررس فعالیت و قدرت او - جلوی چشم و در نقطه‌ی او - بیماری وجود دارد که رنج می‌برد و برنمی‌خیزد به کمک آن بیمار برود، این طبیب، طبیب متعهد و مسؤول و ملتزمی نیست. ... بی‌تفاوتی، حالت «به من چه!» دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است... . روشنفکر غیرمسؤول، عالم غیرمسؤول، مبلغ غیرمسؤول و بی‌مبالات - که برایش اهمیت ندارد مردم، جوان‌ها، ذهن‌ها و فکرها به کجا می‌روند و تحت تأثیر چی قرار می‌گیرند - نمی‌تواند آن نقش لازم را که نقش پیغمبران است، ایفا کند.[۴]

---

۱. مصباح یزدی، «بررسی شیوه تربیتی امام خمینی»، همایش ملی امام خمینی و تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه قم، ۱۳۹۱/۲/۲۵.

۲. دیدار مقام معظم رهبری با مردم مازندران در سالگرد حماسه شش بهمن، ۱۳۸۸/۱۱/۶.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در آغاز درس خارج فقه، ۱۳۷/۶/۱۴.

۴. دبیرخانه شورای عالی حوزه‌های علمیه، حوزه و روحانیت در نگاه رهبری، ص۳۸۲ (دیدار مقام معظم رهبری با روحانیون و امام جمعه نوشهر، ۱۳۷۸/۲/۲۹).

انواع وظایف طلبگی

۱. تدریس

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله در توضیح انجام مسؤولیت‌های طلبگی می‌فرماید:

معنای حرف من این نیست که حالا همه باید از روز اول بیایند در مشاغل نظام کار کنند؛ نه خیر؛ باید درس بخوانید. بنده از دوران مبارزات، خودم درگیر مبارزات بودم. در مشهد درس مکاسب و کفایه می‌دادم. خیلی از شاگردهای ما درگیر مبارزات بودند. از بس گرم کارهای مبارزاتی می‌شدند، به نظرشان می‌آمد که این حرف‌های مکاسب و استدلال‌های کفایه فایده‌اش چیست. مکرر بنده به آن‌ها می‌گفتم: آقاجان! بی‌مایه فطیر است؛ باید مایه پیدا کنید. اگر مایه پیدا کردید، آن وقت می‌توانید در منصب و جایگاهی مثل جایگاه امام بزرگ عالی‌مقام، این حرکت عظیم را انجام دهید.[۱]

شهید مدرّس با ورود به تهران، در اولین فرصت، درس خود را در ایوان زیرساعت، در مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری کنونی) آغاز نمود و تأکید کرد که کار اصلی من تدریس است و سیاست کار دوم من است.[۲]

استاد قرائتی نیز با اشاره به خاطره‌ای از شهید آیت‌الله بهشتی می‌گوید:

سال‌ها پیش که من طلبه‌ی گمنامی بودم، شخصیّت مشهوری مانند دکتر بهشتی با من تماس گرفت و گفت: حرف مهمی با شما دارم. می‌خواهم از تهران به قم بیایم، یک ساعت مهمان شما خواهم بود. آن زمان کسی در خانه نباشد. ایشان سرِموعد تشریف آوردند و گفتند: باید به شما یک تبریک بگویم و یک خطر را هشدار بدهم. تبریک به خاطر این‌که معلم خوبی هستی و خطر این‌که ممکن است از معلمی دست برداری و منبری بشوی. من می‌ترسم بعد از مدتی تخته‌سیاه و معلمی را کنار بگذاری و فقط منبری باشی.

بعد، از من پرسید: چقدر در ماه خرج دارم؟ من خرج خودم را گفتم. ایشان گفت: من ماه به ماه این پول را به حساب شما می‌ریزم که شما بدون دغدغه، فقط به معلمی بپردازی. از ایشان پرسیدم: این پول از کجا می‌آید؟ ایشان گفت: سهم امام است. گفتم: زندگی ما زاهدانه نیست؛ در حالی که با سهم امام، باید زندگی ساده‌ای داشت.

هم‌چنین گفتم: تعجب می‌کنم شما از تهران زنگ زدید و این راه را آمدید و این پیشنهاد را به من دادید، فقط به خاطر این‌که من معلمی را ادامه دهم؟ ایشان گفتند: بله. به همین قصد آمدم. گفتم:

---

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.

۲. جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۲، ص۱۱۰.

به خاطر این حرکت شما که این‌قدر برای معلمی اهمیت قائل هستید، من قول شرف می‌دهم که تا آخر عمر دست از معلمی برندارم.
بعد از انقلاب هم موقعیت‌های مختلف از جمله امام جمعه‌ای، نمایندگی مجلس، قضاوت و ... برای من پیش آمد؛ اما من معلمی را رها نکردم. از آقای بهشتی هم پول نگرفتم؛ اما به خاطر عنایت ایشان، دست از معلمی برنداشتم.

۲. فعالیت فرهنگی

انجام فعالیت‌های متنوع فرهنگی، از جمله وظایف طلبگی است که بسته به هر موقعیت، شیوه و چگونگی آن متفاوت می‌شود. از طلبه‌هایی که کار فرهنگی را از مدرسه و حجره شروع کرد، شهید قنوتی بود. حجره‌ی کوچک شهید قنوتی، محل رجوع بسیاری از طلبه‌ها بود و همین امر سبب شده بود آدم مفید و مؤثری در حوزه به شمار آید. او به دلیل علاقه‌اش به احادیث و اخبار، دیوار و سقف حجره را پر از احادیث و اخبار کرده بود و هرگاه به حدیثی برمی‌خورد که برایش تازگی و جذابیت داشت، آن را به مجموع نوشته‌های روی دیوار اضافه می‌کرد.[۱]

۳. سخنرانی حرکت‌آفرین

در موقعیت‌های ویژه، سخنرانی‌های حرکت‌آفرین می‌تواند به وقوع انقلاب در افراد منجر شود. مقام معظم رهبری، آشنایی خود با شهید نواب صفوی را زمینه‌ساز وقوع اولین جرقه‌های انگیزه‌ی انقلاب اسلامی در خود می‌دانند. ایشان در خاطره‌های خویش، جریان اولین ملاقات‌شان با نواب را بعد از این‌که شنیده بودند قرار است نواب به مدرسه‌ی «سلیمان‌خان» بیاید، چنین نقل می‌کنند:

شروع کردیم مدرسه را آب و جارو کردن و آماده شدن... آن روز جزء روزهای فراموش نشدنی من است... وقتی آمد، دیدم یک آدمی است قد کوتاه و ریزنقش، با یک عمامه مخصوص، به همراه عده‌ای از فداییان اسلام که او را همراهی می‌کردند، با کلاه‌های پوستی مخصوص‌شان، آنها نواب را به شکل نیم‌دایره احاطه کرده بودند... سخنرانی نواب مثل سخنرانی‌های معمولی نبود؛ او بلند می‌شد، می‌ایستاد و با شعر شروع به حرف زدن می‌کرد و همین‌طور پُرکوب و شعاری صحبت

۱. کامور بخشایش، شیخ شریف، ص۱۱.

می‌کرد».[۱] ...«همان وقت جرقه‌های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که اولین جرقه را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد».[۲]

بنده یک وقتی در اوایل انقلاب، این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نحل را خواندم: **«اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم. وَ أَوحی رَبُّكَ إِلَی النَّحلِ أَنِ اتَّخِذی مِنَ الجِبالِ بُیوتًا وَمِنَ الشَّجَرِوَمِمّا یَعرِشونَ * ثُمَّ کُلی مِن کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسلُکی سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً یَخرُجُ مِن بُطونِها شَرابٌ مُختَلِفٌ أَلوانُهُ فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ.»**[۳] گفتم بله، این جوان‌های طلبه، مثل زنبورهای عسل رفتند برروی گل‌های معرفتی که از بیان امام روییده بود، نشستند، تغذیه شدند، بعد راه افتادند به سرتاسر کشور، به مردم عسل دادند، به دشمنان نیش زدند؛ هم عسل، هم نیش؛ نیش و نوش با هم. از هیچ دسته‌ای، از هیچ حزبی، از هیچ جمعیت دیگری غیر از روحانیت، این کار برنمی‌آمد. و اگر این نمی‌شد، این انقلاب اجتماعی به وقوع نمی‌پیوست؛ انقلابی که همان شعاری که در تهران روز عاشورا داده می‌شود، در فلان کوره‌دهِ یک استانِ دورافتاده هم مردم راهپیمایی می‌کنند، همان شعار را می‌دهند، همان حرف را می‌زنند، همان درخواست را می‌کنند. این می‌شود انقلاب اجتماعی؛ که نتیجه‌اش سقوط آن‌چنان حکومتی است و تشکیل این‌چنین نظامی. استقامت و استحکام و ریشه‌داری این نظام به گونه‌ای است که به توفیق الهی، قرن‌ها این نظام پابرجا خواهد بود.[۴]

۴. حضور در میادین نبرد

حضور در میدان‌های خطر، وظیفه‌ی دیگر طلبه است که در بیانات مقام معظّم رهبری بر آن تأکید شده است:

یک مسأله، مسأله‌ی ارزش‌ها در حوزه است. طلاب باید ارزش‌هایی را به‌عنوان ارزش‌های ثابت و زوال‌ناپذیر همواره به یاد داشته باشند که از جمله آن‌ها، ارزش علم و ارزش جهاد است. ارزش جهاد را دست کم نگیرید. طلبه‌ی جهادگر، طلبه‌ی تلاش‌گر، طلبه‌ی بسیجی، طلبه‌ای که آماده است تا در میدان‌های خطر حضور پیدا کند، این طلبه است که اگر با ابزار علم مجهز شد، آن‌وقت دنیایی در مقابل او دیگر تاب نمی‌آورد... . نظام حوزه بایستی این ارزش‌ها را رشد بدهد و پیش بیاورد.[۵]

ایشان براساس مشی قرآن کریم، آن دسته از طلابی را که در صحنه‌های انقلاب و دفاع

۱. بهبودی، شرح اسم، ص۵۷.
۲. بهبودی، همان، ص۵۸ به نقل از: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات سیدعلی خامنه‌ای، شماره‌ی بازیابی۱۲۲۷.
۳. نحل، آیه ۶۸ و ۶۹.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در با دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.
۵. بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۰/۱۲/۱.

مقدس حاضر شدند، برخوردار از ارزشی والا و اجری عظیم می‌دانند:

کسی که در صحنه‌های انقلاب هیچ حاضر نبوده، از ارزش بسیار زیادی محروم است؛ این را بدانید. آن کسی که در طول جنگ، غالباً در میدان جنگ بوده، اگرچه حالا چهار ورق هم از ما عقب ماند؛ اما از ارزش بسیار والایی برخوردار است؛ که «**فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدينَ عَلَى الْقاعِدينَ أَجْراً عَظيما**».[۱] البته آن کسی هم که نرفته، لابد عذر و علت و جهتی داشته، یا مورد احتیاج نبوده است «**وَ كُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنى**»؛ اما آن‌کس که رفته و مصداق مجاهد قرار گرفته، قطعاً از ارزش والا و بالایی برخوردار است. در محاسبات و افکار و حساب‌هایتان، این‌ها را در نظر داشته باشید. البته معلوم است که این‌ها را محاسبه هم می‌کنید؛ ما هم تأکید می‌کنیم.[۲]

مقام معظم رهبری، ضمن تأکید بر اهمیت تحصیل و کسب معنویات، طلاب را بر اهتمام به حضور در صحنه‌های اجتماعی و جانبازی و فداکاری در راه دین سفارش می‌کند:

اگرچه درس خواندن و آشنایی به معارف و خودسازی و پرداختن به درون و باطن، خود یکی از فرایض مهم، بلکه مهم‌ترین فرایض است؛ اما این فریضه‌ی مهم، نبایستی ما را از جریاناتی که در کشور می‌گذرد و وظایفی که در مقابل این جریانات داریم و نیز از حضور در صحنه‌های اجتماعی و کمک به پیشرفت انقلاب و شناخت توطئه‌های دشمنان انقلاب و پی‌گیری شیوه‌هایی که این توطئه‌ها را خنثی می‌کند و لبیک گفتن به نیازهای عمومی جامعه و رفتن در جبهه‌های خطر و احیاناً جانبازی کردن و جان دادن غافل کند.

ما نمی‌گوییم که شما به یک مدرسه بروید و درس بخوانید و فقط در و دیوار مدرسه، کتاب درس و استاد را ببینید و دیگر کارتان به سیاه و سفید آن‌چه که در برهه‌ی عظیم حساس در این مملکت می‌گذرد، نباشد؛ نه، ما چنین توصیه‌ای نمی‌کنیم، بلکه توصیه می‌کنیم که شما شیران روز و زاهدان شب باشید.[۳]

---

۱. لا يَستَوِي القاعِدونَ مِنَ المُؤمِنينَ غَيرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالمُجاهِدونَ في سَبيلِ اللهِ بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم فَضَّلَ اللهُ المُجاهِدينَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَى القاعِدينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللهُ الحُسنى وَفَضَّلَ اللهُ المُجاهِدينَ عَلَى القاعِدينَ أَجرًا عَظيمًا. (نساء، آیه۹۵)

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۶۹/۱۱/۴.

۳. دفتر مقام معظم رهبری، حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج۱، ص۳۸۰ (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خواهران طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی مسجد سلیمان، ۱۳۶۱/۶/۴).

۵. پیشگامی در حرکت‌های جهادی

وظیفه‌ی دیگر حوزویان، پیشگامی در میادین و عرصه‌های خطر است. رهبر معظم انقلاب در سخنان خویش، علاوه بر اصل حضور، طلاب را به حضور در صفوف مقدم و پیشگامی فرا می‌خوانند:

طلبه‌ها باید در صفوف مقدم باشند. اگر جنگ پیش می‌آید، طلبه باید در صفوف مقدم جنگ باشد و این را ارزش قرار بدهد. این، حقیقتاً یک ارزش است. آن کسی که در حوزه‌ی علمیه مشغول درس خواندن است، به مجرد این‌که اذان حرب و جهاد بلند شد، به سمت جهاد فی سبیل‌الله می‌شتابد، اصلاً قیمتی برایش متصوّر نیست.

بهترین عناصر طلبه، آن کسی است که همین روحیه را در خود داشته باشد و بپروراند، تا مشمول آن حدیث «**مَن لَم یَغزُوَ لَم یُحَدِّثْ نَفسَهُ بِغَزْوٍ ماتَ عَلی شُعبَةٍ مِنَ النِّفاقِ**»[1] نشود. اگر هم مانعی پیش آمده و نمی‌تواند عملاً وارد میدان جنگ شود، دلش برای میدان جنگ بجوشد و روحش در آن‌جا باشد؛ یعنی «حدث نفسه بغزو» باشد. این، ارزش بسیار والایی است. این روحیه باید زنده بماند. حوادث گوناگونی برای انقلاب هست. طلاب باید حاضر و آماده باشند. مسأله‌ی آمریکا پیش می‌آید، اظهار نفرت از دشمنان و مستکبران پیش می‌آید، مسائل خلیج فارس پیش می‌آید، مسائل گوناگون دیگری پیش می‌آید؛ طلبه اول کسی باشد که احساس کند مسؤولیتی دارد و آن مسؤولیت را استفسار کند، ببیند چیست. هنگامی که مسؤولیتش مشخص شد، در جای مسؤولیت خودش باشد. این‌ها با طلبگی می‌سازد.[2]

ه) ساده‌زیستی

رهبر معظّم انقلاب در تعریف خود از شأن طلبگی می‌فرماید:

شأن طلبگی این است که انسان یك زیّ متوسطی همراه با قناعت، سلامت مالی و سادگی به طور نسبی برای خودش نگه دارد.[3]

حضرت امام ﷺ اصل تشریفات زیاد را آفتِ محتوا و بنیه‌ی فقهی اسلام می‌دانند و می‌نویسند:

مسأله‌ی دیگر، مسأله‌ی تشریفات حوزه‌های روحانیت است که دارد زیاد می‌شود. وقتی تشریفات

---

۱. متقی، کنزالعمال، ج۴، ص۲۹۳.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۶۹/۱۱/۴.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیون استان سمنان، ۱۳۸۵/۸/۱۷.

زیاد شد، محتوا کنار می‌رود. وقتی ساختمان‌ها و ماشین‌ها و دم و دستگاه‌ها زیاد شود، موجب می‌شود بنیه‌ی فقهی اسلام صدمه ببیند؛ یعنی با این بساط‌ها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحبِ جواهر تحویل جامعه داد. این موجب نگرانی است و واقعاً نمی‌دانم با این وضع چه کنم. این تشریفات اسباب آن می‌شود که روحانیت شکست بخورد. زندگی صاحبِ جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم، خوب می‌فهمیم که چه ضربه‌ای به دست خودمان به خودمان می‌زنیم.[۱]

مصادیق ساده‌زیستی

برخی مصادیق ساده‌زیستی طلاب عبارت است از:

۱. سادگی در پوشش

همسر شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر، سادگی آن شهید را در پوشش چنین توصیف می‌کند:

زهد سید شهید برای من همیشه درس‌آموز بود. پس از ازدواج متوجه شدم که همه‌ی لباس‌های شهید، عبارت از یک عبا و یک قبا و یک دشداشه‌ی سفید است. از وی پرسیدم: باقی لباس‌هایت کجاست؟ مادر شهید با خنده گفت: نگفتم، همسرت از بی‌لباسی‌ات تعجب خواهد کرد؟!

به ندرت لباس تهیه می‌کرد و به کم‌ترین اکتفا می‌نمود و می‌گفت: عجیب است؛ مگر من چند جسم دارم که چندین لباس بدوزم و بخرم! شهید صدر در نهایت زهد می‌زیست و می‌گفت: زندگی و معیشت یک مرجع، باید مانند سایر طلبه‌های حوزه باشد. پس از مرجعیت، چیزی به اثاث منزل اضافه نکرد و خانه به همان شکل گذشته باقی ماند.[۲]

روزی یکی از اساتید مدرسه، طلبه‌ی جوان و خوش‌لباسی را به شهید مدرس معرفی کرد و گفت: ایشان از آقازادگان شیراز هستند و می‌خواهند از کلاس‌های درس این‌جا استفاده کنند. دستور بفرمایید حجره‌ای در اختیار ایشان گذاشته شود. مدرس نگاهی عمیق به طلبه‌ی جوان کرد و گفت: استاد! این جوان در درس و بحث به جایی نمی‌رسد. ایشان باید تمام وقتش صرف شود تا دکمه‌های قیطانی سراسری پیراهنش را در شبانه روز چند بار ببندد و باز کند و مواظب لباس‌هایش باشد. ظاهر ایشان نشان می‌دهد که به درد طلبگی نمی‌خورد.[۳]

---

۱. امام خمینی، صحیفه امام، ج۱۹، ص۴۲-۴۳.

۲. «گفت‌وگو با همسر مکرمه‌ی شهید بزرگوار آیت‌الله سید محمدباقر صدر»، نامه جامعه، ش۳۱ و۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶، ص۲۶.

۳. کرمانشاهانی و علیگو، مجمع ملکوتیان، ص۲۲؛ مجله شاهد یاران، ش۲۵، ص۴۸.

۲. سادگی در وسیله‌ی نقلیه

مرحوم آیت‌الله شیخ احمد مجتهدی در جلسه‌ی درس خود بیان داشت:

در هنگام گفت‌وگو با خداوند از او بخواهیم که از دنیا آن‌قدر بدهد که مزاحم عبادتمان نشود. اگر می‌خواهید یک طلبه و روحانی موفق باشید، به فکر ترقی در معنویات باشید، نه در فکر مادیات؛ و باید در قید و بند دنیا نباشید. وقتی که سوار ماشین‌های لوکس و مدل بالا می‌شوم، خودم در رنج و عذابم؛ ولی وقتی که سوار ماشین‌های مدل پایین می‌شوم، این حالت را در خود نمی‌بینم و لذّت می‌برم.[۱]

۳. پرهیز از اشرافی‌گری در وسایل منزل

مرحوم حاج سید احمد خمینی می‌گوید:

من از داخل منزل ایشان مطلع هستم. مقام معظم رهبری در خانه، بیش از یك نوع غذا بر سفره ندارند. خانواده‌ی معظم‌له روی موکت زندگی می‌کنند. روزی به منزل ایشان رفتم. یك فرش مُندرس آن‌جا بود. من از زیری آن فرش، به موکت پناه بردم![۲]

۴. سادگی در پذیرایی

امام مقید بودند که دو نوع غذا سر سفره نباشد. با آن امکانات و با آن هدایایی که می‌آوردند، این‌طور نبود که چند نوع خورش باشد، گوشت، مرغ، ماهی و این خبرها نبود. این موضوع را تمام قوم و خویش‌ها می‌دانند. روزی در منزل امام بودم و گویا قرار بود چند نفر از خانم‌های لبنانی مهمان باشند. خود خانم هم در پخت‌وپز و ... کمک می‌کرد. با همه‌ی احترامی که امام برای خانم قائل بودند، اگر خانم می‌خواست یک روز دو نوع خورش درست کند، آقا می‌گفت: نه. خانم نشسته بودند و داشتند به تهیه‌ی غذا کمک می‌کردند. من پرسیدم: خانم مهمان دارید؟ خانم گفتند: بله چند نفر خانم از لبنان هستند. ما وقتی که لبنان بودیم، از ما خیلی پذیرایی و احترام می‌کردند و آن‌ها امروز ناهار این‌جا هستند. من اگر بشود دوست دارم دو نوع غذا برای این‌ها درست کنم؛ ولی آقا اخلاقش این نیست و حالا نمی‌دانم چه کار بکنم. در این بین، آقا قدم‌زنان آمدند.

---

۱. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۴۸۶.

۲. شیرازی، پرتوی از خورشید، ص۵۳؛ محمدی صیفار، مشق مهر، ص۱۷۰.

داشتند اخبار را از رادیوی کوچک خودشان گوش می‌کردند. پرسیدند: خانم! مهمان دارید؟ خانم گفتند: بله، مهمان داریم. من اگر بشود، می‌خواهم دو نوع خورش درست کنم. آقا گفتند: خب، چی داری؟ گفتند: قیمه یا بادمجان. نمی‌دانم یک خورشی را اسم بردند. آن وقت آقا پرسیدند که خب سالاد هم دارید؟ گفتند: بله، سالاد هم هست. فرمودند که همان بس است و دیگر راه افتادند و رفتند و خانم دیگر با همان یک نوع غذا مهمانی را برگزار کردند.[۱]

۵. پرهیز از درخواست وام غیرلازم

یکی از اطرافیان شهید هاشمی‌نژاد نقل می‌کند:

[بعد از پیروزی انقلاب] یکی از بستگان ما، یک روز آمد منزلمان و گفت: حاج آقا! درست نیست که آقای هاشمی‌نژاد با این ماشین قُراضه در شهر رفت و آمد کند. ایشان باید ماشینی داشته باشند که اگر منافقی قصد سویی داشت، بتوانند از مهلکه فرار کنند. پسر من، به اسمش از «ایران ناسیونال» درآمده و یک ماشین نو تحویل گرفته. من با او صحبت می‌کنم و این ماشین را به همان قیمتی که گرفتیم، به ایشان می‌دهیم و ماشین ایشان را می‌گیریم و هر چه ماشین ایشان را قیمت گذاشتند، مابقی را به همان قیمت شرکت به ما بدهند. برای شهید پیشنهاد خویشاوندمان را مطرح کردم. ایشان گفتند: چه می‌گویی؟ انقلاب کرده‌ایم. ماشین می‌خواهیم چه کار؟! گفتم: انقلاب کردن وسیله می‌خواهد یا نه؟ خلاصه یک هفته وساطت کردم تا بالآخره ایشان را راضی کردیم. ماشین‌ها قیمت‌گذاری شدند. ماشین «ایران خودرو» که قیمتش معلوم بود؛ ۷۴ هزار تومان بود. ماشین ایشان را هم ۳۰ هزار تومان قیمت گذاشتند. ایشان گفت: من ۱۰ هزار تومان را می‌توانم نقداً بدهم. بقیه را هم خویشاوند ما قبول کرد که ایشان به تدریج بدهند.

ما دیگر معامله را ختم شده پنداشتیم و قرار بود که فردا ماشین‌ها تعویض شوند که ایشان پیغام دادند: معامله بی‌معامله! رفتم و پرسیدم: موضوع چیست؟ چرا معامله بی‌معامله؟! ایشان گفتند: دیشب فکر کردم اگر من سی هزار تومان قرض داشته باشم، از همه کارهای مطالعاتی‌ام می‌افتم. نه، به نگرانی‌اش نمی‌ارزد! گفتم: استاد! هر چه را که ما ده روز رشته بودیم که شما پنبه کردید! این بنده خدا که از شما چک و سفته نمی‌خواهد. با میل خودش می‌گوید هروقت پول داشتید، بدهید. فرمودند: اصلاً حرفش را هم نزن. من با نگرانیِ قرض، از کار و زندگی‌ام می‌افتم.[۲]

---

۱. میرشکاری و بصیرت‌منش، آیینه حسن، ص۷۴-۷۵.

۲. «یادمان شهید حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالکریم هاشمی‌نژاد»، شاهد یاران، ش۳۵، ص۳۵؛ کرمانشاهانی و علیگو، همان، ص۱۵۰.

ساده‌زیستی نامعقول

آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی، در پاسخ به این سؤال که «هم‌زمان با تبلیغات گودرزی و عوامل فرقان، شیخی به نام حبیب‌الله آشوری هم با ارائه‌ی یک سلسله تفاسیر از اصول و معارف قرآنی، به جریان تفاسیر چپ‌گرایانه و فرقان‌گونه دامن می‌زد. از این شخص چقدر شناخت داشتید؟» می‌گوید:

من از این فرد شناخت دقیقی نداشتم؛ ولی در موردش از رهبر معظم انقلاب دام‌ظله سئوال کردم. ایشان آشوری را خوب می‌شناختند. او مدتی پیش ایشان [رهبری] درس می‌خواند. می‌دانید که دستاویز آشوری برای تبلیغات علیه «ساده‌زیستی» بود. این‌ها ساده‌زیستی نامعقول و افراطی را تبلیغ می‌کردند. در آن گفت‌وگو من در این مورد از آیت‌الله خامنه‌ای سؤال کردم و ایشان فرمودند: «تمام فرش‌های منزل من به اندازه‌ی یکی از قالی‌هایی که در اتاق او بود، ارزش نداشت؛ منتهی او کثیف و جُلُنبُر بودن را به معنای ساده‌زیستی گرفته بود!» ساده‌زیستی به معنای استفاده‌ی کم و بازدهی زیاد است. این طور نبود که این فرد به حداقل اکتفا کند؛ اما عبا کج انداختن و لباس‌های نامرتب و چرک به تن کردن را نشانه‌های ساده‌زیستی می‌دانست؛ و لذا منش چهره‌هایی چون آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای را که مرتب و آراسته ظاهر می‌شدند، اشرافی تلقی می‌کرد و بسیار هم روی این دیدگاه تبلیغ می‌کرد.[۱]

دکتر جواد منصوری هم درباره‌ی نحوه‌ی زندگی حبیب‌الله آشوری می‌گوید:

در زندان مشهد که بودم، یک طلبه‌ای به نام آشوری بود که از خانواده‌ی فقیر بود و به نوعی عقده‌ی فقر داشت. آشوری سعی می‌کرد همیشه صحبت‌هایی بکند که دیگران نکرده‌اند و به اصطلاح جدیدتر باشد، بی‌آنکه به درستی آن فکر کند... . از جلوی حرم امام رضا علیه‌السلام رد می‌شدیم که آشوری شروع به تخطئه‌ی حرم امام رضا علیه‌السلام کرد که این چه بساط تجملی است برای امام درست کرده‌اند. هر کسی هر لباسی به تن می‌کرد، شروع به تخطئه می‌کرد که این چه لباسی است. از نظر او می‌بایستی لباس کهنه و بد می‌پوشید. خودش همیشه کفش سوراخ و وصله‌دار به پا داشت و این را نشانه‌ی مؤمن بودن می‌دانست. در مسائل اعتقادی هم شبیه وهابی‌ها بود و دعا، توسل و ذکر را رد می‌کرد.[۲]

---

۱. «ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر «گروه فرقان» در گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین سید جعفر شبیری زنجانی: انزواطلبی زمینه‌ساز انحراف او شد»، مجله یادآور، ش۶، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، ص۵۹.

۲. روزی طلب، ترکیب التقاط و ترور: بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان، پاورقی ص۱۷۴.

و) انتخاب اساتید شایسته

علامه حسن‌زاده آملی، درباره‌ی دوران طلبگی خود در آمل می‌گوید:

> در همان اوایل جوانی، نماز شب من ترك نمی‌شد. اساتید به ما مرتب تأکید می‌کردند: شما باید در رفتار و کردارتان مواظب باشید و مراعات بکنید. اساتید، خیلی مواظب اخلاق ما بودند و از این جهت به گردن ما حق دارند... . در دو جناح علم و عمل خیلی مواظب ما بودند. خودشان هم بسیار مردم وارسته‌ای بودند. بنده به نوبه‌ی خودم، در این شش سال که شاگرد آن‌ها در آمل بودم، هیچ نقطه ضعفی در آن‌ها ندیدم. حرکاتشان، معاشرت ایشان، همه خوب و پاکیزه بود و بسیار مردم قانعی بودند. در آن سختی روزگارشان، با چه صبر و ایمانی به سر بردند.[۱]

با توجّه به تأثیرهای شگرف اساتید، شایسته است طلاب اهتمامی خاص به شناسایی و استفاده از اساتید ارزش‌مند داشته باشند.

«نباید دانشجو، خود را مقیّد سازد که نزد استادان معروف و نامور به تحصیل پردازد و اساتید منزوی و گمنام را از نظر دور دارد؛ زیرا پای‌بند بودن به استاد مشهور و معروف و عدم توجه به اساتید گمنام، بازده روح کبر و گردن‌فرازی شاگرد در برابر علم و دانش می‌باشد. بلکه باید گفت، گرایش به چنین روحیه‌ای، عین حماقت و نابخردی است؛ چون علم و حکمت، گم‌گشته‌ی هر مؤمن و انسان پای‌بند به ایمان است. او علم و حکمت را هر جا بیابد، بدان دست می‌یازد و آن را برمی‌گیرد و وجود آن را - در هر موردی که بتوان بر آن دست یافت - غنیمت می‌شمارد[۲] و طوقِ منّت و احسان هر کسی که او را در جهت علم و حکمت سوق می‌دهد، به گردن می‌نهد.»[۳]

راه شناخت اساتید شایسته

در کتاب «آداب تعلیم و تعلّم در اسلام» آمده است:

> راه مناسب و روش مأنوس در شناختن استاد شایسته، این است که طالب علم باید با اساتید معاصر، زیاد به بحث و گفت‌وگو نشسته و مجالست و همنشینی با آنان را ادامه دهد و هرچه بیش‌تر

---

۱. گلی زواره، منظومه معرفت، ص۱۶ و ۱۵؛ جمعی از پژوهشگران، گلشن ابرار، ج۳، ص۵۲۸-۵۲۹.

۲. در سخنان امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده است: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ؛ حکمت، گم‌شده‌ی مومن است. حکمت را فرا گیر، هرچند از منافقان باشد. (نهج البلاغه، حکمت ۸۰)

۳. حجتی، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص۳۶۳-۳۶۴.

آنان را بیازماید و تحقیق کند که آیا اساتید فن، استاد مورد نظر او را از لحاظ تعلیم و تدریس تأیید می‌کنند و آیا سِمَت تعلیم و اخلاق او را می‌ستایند و کیفیت بحث و تحقیق او را می‌پسندند و بالاخره باید طالب علم، جهات مذکور را برای انتخاب استاد در نظر گرفته و سپس تحصیلات خود را نزد او آغاز کند.[۱]

آثار شایسته‌گزینی اساتید

۱. کسب فضایل استاد

مرحوم آیت‌الله صافی اصفهانی در جواب کسانی که از ایشان پرسیده بودند: مرحوم آیت‌الله سید جمال گلپایگانی، در مواعظی که برای طلاب و فضلا داشتند، بیشتر روی چه نکاتی تکیه می‌کردند؟ فرموده بودند: تقوا و عدم مجالست با فساق، فجّار و اهل غفلت. هم‌چنین ایشان فرموده بودند که حتی آیت‌الله گلپایگانی می‌فرمود: در استادی که انتخاب می‌کنید، دقیق باشید؛ زیرا همان طور که حرف می‌زند و درس می‌گوید، روحیاتش هم منتقل می‌شود.[۲]

آیت‌الله مصباح یزدی نیز چگونگی انتقال ویژگی‌های استاد به شاگرد را چنین تشریح می‌کند:

جهات اخلاقی استاد، ناخودآگاه در شاگرد اثر می‌گذارد. اگر استادهای متعددی وجود دارند - علاوه بر آن شرایطی که برای تدریس و تعلیم باید رعایت شود - سعی کنیم کسانی را انتخاب کنیم که متخلّق به اخلاق الهی باشند، مهذّب باشند، متواضع باشند، مؤدب باشند، منظّم و منضبط باشند؛ استادی که سر ساعت بیاید و سر ساعت برود، در تدریس کوتاهی نکند و به اصطلاح چیزی کم نگذارد. خود این رفتار، خواه و ناخواه شاگرد را متواضع و مؤدّب و منضبط می‌سازد. همین طور در درسش باید ادب را رعایت کند، اسم دیگران را سبک نشمارد و خدای نکرده، رفتارهای خلاف اخلاق از او سر نزند که شاگرد، اخلاق بد را از او بیاموزد. این‌ها شرایطی است که باید در یک استاد باشد.[۳]

حجت الاسلام سید علی‌اکبر مدرّس، درباره‌ی برادر شهیدش نقل می‌کند:

چهارده ساله بودم که مدرّس (برادرم)، مرا برای ادامه‌ی تحصیل علوم دینی به اصفهان آورد و در

---

۱. همان، ص۳۶۲-۳۶۳.

۲. «احوالات آیت‌الله العظمی سید جمال گلپایگانی در بیان آیت‌الله صافی اصفهانی»، مجله حوزه شماره ۶۵، آذر و دی ۱۳۷۳.

۳. وافی، نسیم هدایت، ص۱۵۰.

مدرسه‌ی جدّه، اتاقی برایم در نظر گرفت و مشغول فرا گرفتن درس سیوطی شدم. پس از یک هفته اظهار نمود: فردا تو را نزد استاد دیگری خواهم برد.
صبح فردا به حجره‌ی من آمد و مرا نزد استاد دیگری برد. یک هفته گذشت و گفت: خُب، از وضع جدید راضی هستی؟ گفتم: بلی، راضی هستم؛ ولی دلیل تغییر استاد برایم مشخص نیست. فرمود: آن استاد قبلی، وضع مالی خوبی داشت؛ اتاقش با قالی فرش شده بود؛ در اتاق او وسایل اعیانی وجود داشت؛ در حالی که تو فقیر بودی. این وضع در تو اثر روحی می‌گذاشت. تو را نزد کسی بردم که حتی از تو هم تنگ‌دست‌تر است تا جاه و مال دنیا در ذهن و روح تو اثر نکند.[۱]

استاد حجت الاسلام و المسلمین حسن رمضانی می‌گوید:

به یاد دارم مشهد که بودم، یکی از اساتید آن‌جا، بسیار در مقام تعامل با شاگردان از دقایق ادبی برخوردار نبود. خیلی به قول خودمان راحت بود و به تعبیر دیگر، خیلی متأدب به آداب نبود. هر چه به دهنش می‌آمد، می‌گفت. با شاگردان خود با شوخی، عصبانیت، بدون توجه به احترام طرف مقابل برخورد می‌کرد. حالا من نمونه‌هایش را هم نمی‌خواهم ذکر کنم که مایه‌ی بدآموزی باشد.
در طول دو، سه سالی که با این استاد نشست و برخاست داشتیم، متوجه شدم پرخاش‌گری می‌کنم. بیهوده دیگران را دست می‌اندازم! بیهوده با دیگران شوخی‌های آزار دهنده می‌کنم! اسمش شوخی است؛ ولی در انتها می‌بینم که طرف اذیت می‌شود. پس از این‌که دنبال کردم، چرا این‌گونه شده‌ام، متوجه شدم که بر اثر رفت و آمد و نشست و برخاست با این استاد، چنین رفتاری در من به وجود آمده است.[۲]

۲. تقویت انگیزه

یکی از علمای ارومیه، عازم نجفِ اشرف شد تا در آن‌جا درس خواندن را ادامه دهد. وقتی به کربلا رسید، گفت خوب است یکی دو روز در درس آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی رحمه‌الله شرکت کنم. لذا در درس ایشان حاضر شد و اشکالی کرد؛ ولی مرحوم آیت‌الله قمی اشکال را قبول نکردند. فردا که مرحوم آیت‌الله قمی تشریف آوردند، فرمودند: در مسأله‌ی دیروز، حق با این آقا بوده و من اشتباه کردم. آن عالم دیگر به نجف نرفت و در کربلا ماند و گفت: دنبال استادی می‌گشتم که از او استفاده‌ی اخلاقی هم بکنم و حالا او را پیدا کردم.[۳]

۱. گلی زواره، داستان‌های مدرس، عنوان «تعویض استاد».
۲. خبرگزاری رسا، مصاحبه با حسن رمضانی، کد خبر: ۳۱۴۱۱۴، تاریخ: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲.
۳. برخوردار فرید، آداب الطلاب، ص۲۵۰-۲۵۱.

از سوی دیگر، ارتباط با اساتید نامناسب، اثر مخرّبی بر انگیزه‌ی شاگرد بر جا می‌گذارد. آیت‌الله مجتهدی ﷺ می‌گوید:

نقل می‌کنند کسی در یکی از حوزه‌های علمیه، رسائل درس می‌داد. گاهی سر درس آهی می‌کشید و می‌گفت: رفقای من، همه دارای پُست و مقام شدند و بعضی از آن‌ها مهندس و دکتر و رئیس شدند؛ ولی ما به جایی نرسیدیم! این گونه اساتید به درد نمی‌خورند؛ زیرا باعث تضعیف روحیه‌ی طلاب می‌شوند و آن‌ها را تشویق به پُست و ریاست و روی آوردن به دنیا می‌کنند.[1]

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱. همان، ص۲۵۱.

منابع

الف) کتاب‌های فارسی و عربی

- **قرآن کریم.**
- **نهج البلاغه.**
- **صحیفه سجادیه.**

۱. آقاتهرانی، مرتضی؛ **حدیث دل سپردن** (درس‌های اخلاق مرتضی آقاتهرانی)؛ تهران: برادر شهیدم، ۱۳۹۲.

۲. ابراهیم‌زاده، حسن؛ **بهشتی در زمین**؛ تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۹.

۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله؛ **شرح نهج البلاغه**؛ قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

۴. ابن‌نعمان، محمد بن محمد (شیخ مفید)؛ **الاختصاص**؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمود زرندی؛ قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)؛ **من لا یحضره الفقیه**؛ قم: المطبعه العلمیه، ۱۳۸۱ق.

۶. ـــــ؛ **ثواب الأعمال و عقاب الأعمال**؛ قم: شریف راضی، ۱۳۶۴.

۷. ـــــ؛ **عیون أخبار الرضا**؛ تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی؛ تهران: جهان، [بی‌تا].

۸. ابن شاذان، محمد بن احمد؛ **مائة المنقبة من مناقب أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب و الأئمة من ولده** علیهم‌السلام؛ قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۱۳ق.

۹. ابن قولویه، جعفربن محمد؛ **کامل الزیارات**؛ نجف اشرف: مرتضوی، ۱۳۵۶ق.

۱۰. ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی؛ **تحف العقول عن آل الرسول**؛ قم: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۴ق.

۱۱. ابوترابی، حسن؛ **اسرار حسن عاقبت و سوء عاقبت**؛ قم: اسوه، ۱۳۹۲.

۱۲. اربلی، علی بن عیسی؛ **کشف الغمه فی معرفة الائمة**؛ تبریز: نشر بنی‌هاشم، ۱۳۸۱ق.

۱۳. استادی، رضا؛ **شرح احوال آیت‌الله العظمی اراکی**؛ تهران: روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۶.

۱۴. اسدی، اکبر؛ **نردبان آسمان** (مجموعه درس‌های اخلاق آیت‌الله بهاءالدینی)؛ قم: پارسایان، ۱۳۸۵.

۱۵. اسلامی، غلامرضا؛ **غروب خورشید فقاهت** (نگرشی بر زندگی نامه و آثار و مبارزات آیت الله العظمی خویی)؛ تهران: دار الکتاب الاسلامیه، ۱۳۷۳.

۱۶. اعتمادی، لعیا؛ **حیات نیکان** (۱۱): آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی؛ قم: مرکز پژوهش های

اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.
۱۷. اکبری مزدآبادی، علی؛ **بنده خاص** (مجموعه‌ای از نگرش‌های آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی)؛ تهران: نشر یازهرا، ۱۳۹۳.
۱۸. الهامی‌نیا، علی‌اصغر، پژوهشکده تحقیقات اسلامی؛ **سیره اخلاقی - تربیتی امام خمینی**؛ قم: زمزم هدایت، چاپ ۳، ۱۳۸۶.
۱۹. امیری سوادکوهی، محمد قوام‌الدین؛ **ایازی از ملکوت** (شرح حال عالم زاهد و معلم بزرگ اخلاق علامه شیخ ابوالحسن ایازی)؛ قم: سلسله، ۱۳۸۷.
۲۰. انتشارات انصاری، **فریادگر توحید: عارف کامل حضرت آیت‌الله بهجت**؛ قم: انتشارات انصاری، ۱۳۸۸.
۲۱. باقی‌زاده پُلامی، رضا؛ **برگی از دفتر آفتاب** (شرح حال شیخ السالکین حضرت آیت‌الله العظمی بهجت)؛ قم: زائر، ۱۳۹۳.
۲۲. ـــــ؛ **نکته‌های ناب از آیت‌الله العظمی بهجت**؛ قم: زائر آستانه مقدسه، ۱۳۹۵.
۲۳. باقی، عبدالعلی؛ **مدرس مجاهدی شکست‌ناپذیر**؛ قم: گواه؛ نشر تفکر، ۱۳۷۰.
۲۴. بانکی‌پور فرد، امیرحسین و احمد قماشچی (گردآورنده)؛ **تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری**؛ تهران: تربیت اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۵. بانکی‌پور فرد، امیرحسین و محمدتقی رفیعی؛ **عیار مدیران از منظر رهبر معظم انقلاب**؛ اصفهان: حدیث راه عشق، چاپ ۴، ۱۳۹۳.
۲۶. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ **الادب المفرد**؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا].
۲۷. برخوردار فرید، شاکر؛ **آداب الطلاب** (سلسله مباحث اخلاقی و حوزوی آیت‌الله مجتهدی تهرانی)؛ تهران: لاهوت، چاپ ۵، ۱۳۹۱.
۲۸. ـــــ؛ **آفات الطلاب** (سلسله مباحث اخلاقی و حوزوی آیت‌الله مجتهدی تهرانی)؛ تهران: لاهوت، چاپ ۶، ۱۳۹۲.
۲۹. برزگر، محسن؛ **جمع پراکنده** (نکته‌ها و خاطره‌های به یاد ماندنی از حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی)؛ قم: اشک یاس، ۱۳۹۲.
۳۰. ـــــ؛ **نجم الدین** (نیم نگاهی به زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله حسن حسن‌زاده آملی)؛ قم: اشک یاس، ۱۳۸۵.
۳۱. بصیرت‌منش، حمید و مرتضی طاهری و اصغر میرشکاری؛ **صحیفه دل** (مطالب و خاطراتی

از شاگردان امام خمینی)؛ تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷.
۳۲. بنی‌لوحی، سید علی؛ **بوی باران**؛ تهران: دانش و اندیشه معاصر، چاپ ۱۰، ۱۳۸۵.
۳۳. بهبودی، هدایت‌الله؛ **شرح اسم** (زندگی‌نامه آیت‌الله خامنه‌ای)؛ تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ ۲، ۱۳۹۲.
۳۴. بهشتی، سید جواد؛ **خاطرات استاد**؛ تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۴.
۳۵. بیدآبادی، محمد بن محمد رفیع؛ **حسن دل**؛ تحقیق و تصحیح علی صدرایی خویی؛ قم: نهاوندی، ۱۳۸۰.
۳۶. بیگی، علیرضا؛ **شرح شیدایی گل** (زندگی‌نامه، احوالات، آثار، تشرفات عارف واصل و عالم کامل حضرت آیت‌الله سیدمحمدحسن طباطبایی میرجهانی محمدآبادی جرقویه‌ای اصفهانی)؛ اصفهان: حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان، ۱۳۹۳.
۳۷. پاک‌نیا، عبدالکریم؛ **خاطرات ماندگار از خوبان روزگار**؛ قم: فرهنگ اهل بیت، چاپ ۶، ۱۳۹۱.
۳۸. پاینده، ابوالقاسم؛ **نهج الفصاحه**؛ تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲.
۳۹. تاجدینی، علی؛ **یادها و یادگارها** (خاطراتی از عارف و مفسر قرآن کریم علامه طباطبایی)؛ تهران: کانون انتشارات پیام نور، ۱۳۷۵.
۴۰. تمیمی‌آمدی، عبدالواحد؛ **غرر الحکم و درر الکلم**؛ تصحیح مهدی رجایی؛ قم: دارالکتاب اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۱. تنکابنی، محمدبن سلیمان؛ **قصص العلماء**؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
۴۲. تهرانی، علی؛ **زمهر افروخته** (ناگفته هایی نغز، همراه کامل ترین مجموعه اشعار از حضرت علامه آیت الله سید محمد حسین طباطبایی) ؛ تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما) ، سازمان تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی، ۱۳۸۹.
۴۳. تهیه و نشر موسسه بوستان کتاب قم؛ **مرزبان وحی و خرد** (یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی)؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۴۴. ثبات، نفیسه؛ **یادگاران** (۸)؛ کتاب ردانی‌پور؛ تهران: انتشارات روایت فتح، چاپ ۳، ۱۳۸۸.
۴۵. جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم؛ **گلشن ابرار** (زندگی اسوه‌های علم و عم)؛ قم: معروف، جلد ۵، ۱۳۷۸.
۴۶. ـــــ؛ **گلشن ابرار**؛ قم: نورالسجاد، جلد ۶ و ۷، ۱۳۸۶.
۴۷. ـــــ؛ **گلشن ابرار**؛ قم: نورالسجاد، جلد ۸، ۱۳۸۷.

۴۸. ـــــ؛ **گلشن ابرار**؛ قم: سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشکده باقرالعلوم، جلد ۱ و ۲، ۱۳۹۳.
۴۹. ـــــ؛ **گلشن ابرار**؛ قم: معروف، جلد ۳، ۱۳۹۲.
۵۰. جمعی از دانشمندان؛ **یادنامه مفسّر کبیر استاد علامه طباطبایی**؛ قم: شفق، ۱۳۶۱.
۵۱. جمعی از فضلا (گردآوری و تدوین)؛ **آیت نور** (یادنامه حضرت علامه آیت‌الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی)؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۷ ق.
۵۲. جمعی از نویسندگان؛ **فرازها و فرودها** (علل و عوامل صعود و سقوط اهل علم)؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۶.
۵۳. جمعی از نویسندگان مجله حوزه؛ **آیینه‌داران حقیقت** (مصاحبه‌های مجله حوزه با عالمان و دانشوران)؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۵۴. جوادی آملی، عبدالله؛ **حکمت عبادات**؛ قم: اسراء، ۱۳۹۱.
۵۵. حاجیانی دشتی، عباس؛ **عنصر فضیلت و تقوا حضرت آیت‌الله العظمی قمی**؛ قم: مفید، ۱۳۸۲.
۵۶. حجتی، محمدباقر؛ **آداب تعلیم و تعلم در اسلام**: ترجمه گزارش‌گونه‌ی کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید شهید ثانی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ۳۱، ۱۳۸۷.
۵۷. حرعاملی، محمد بن حسن؛ **وسائل الشیعة** ؛ قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
۵۸. حسن‌زاده آملی، حسن؛ **در آسمان معرفت**:تذکره اوحدی از عالمان ربانی؛ قم: تشیع، ۱۳۹۰.
۵۹. ـــــ؛ **صد و ده اشاره**؛ قم: نشر الف لام میم، چاپ ۲، ۱۳۸۶.
۶۰. ـــــ؛ **هزار و یک کلمه**؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۳.
۶۱. حسن‌زاده، صادق و محمود طیار مراغی؛ **اسوه عارفان** (گفته ها و ناگفته ها درباره عارف کامل علامه میرزا علی آقا قاضی تبریزی به ضمیمه جمال آفتاب، شرح آیت الله سبد عبد الکریم کشمیری) قم: مؤمنین، ۱۳۹۱.
۶۲. حسن‌زاده، صادق؛ **اسوه پارسایان** (شرح حال و نکته‌های اخلاقی از آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی)؛ قم: آل علی، ۱۳۷۹.
۶۳. ـــــ؛ **در سایه عرفان** (شرح حال آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی)؛ قم: قائم آل محمد، ۱۳۸۴.
۶۴. حسینی طهرانی، سید محمدحسین؛ **توحید عملی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین**:حاج سید احمد کربلایی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)؛ مشهد: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۴ق/ ۱۳۸۲.
۶۵. ـــــ؛ **روح مجرّد**؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۹ق.

۶۶. ـــــ؛ **معادشناسی**؛ مشهد: علامه طباطبایی، ۱۳۸۸۱۳۷۶.
۶۷. ـــــ ؛ **مهر تابان** (یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه: عالم ربانی سید محمدحسین طباطبایی تبریزی)؛ مشهد: نور ملکوت قرآن، چاپ ۱۲، ۱۴۳۴ ق.
۶۸. حسینی فیروزآبادی، مرتضی؛ **فضائل الخمسة**؛ قم: ضیاء فیروزآبادی، ۲۰۰۸م/ ۱۳۸۷.
۶۹. حسینی یزدی، سیدصادق؛ **شرح زندگانی حضرت آیت‌الله مؤسس و فرزند برومندشان آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری**؛ قم: الماس، ۱۳۸۸.
۷۰. حسینی، سید نعمت‌الله؛ **مردان علم در میدان عمل**؛ قم: مؤلف، ۱۳۷۶.
۷۱. ـــــ؛ **انسان از میلاد تا معاد**؛ قم: عصر انقلاب، ۱۳۸۷.
۷۲. خامنه‌ای، سید علی؛ **حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری**؛ تنظیم: دفتر مقام معظم رهبری؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۷۳. ـــــ؛ **حوزه و روحانیت در نگاه رهبری** (بیانات مقام معظم رهبری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸)؛ گردآوری و تدوین: آقانوری، حمید؛ قم: دبیرخانه شورای پیش‌برد و ارتقای حوزه، ۱۳۹۰.
۷۴. ـــــ ؛ **طراوت بندگی** (شرح احادیث اخلاقی رهبر معظم انقلاب اسلامی)؛ گردآورنده: احسان طریق الاسلامی؛ قم: مؤسسه فرهنگی هنری طریق معرفت ثقلین، ۱۳۹۳.
۷۵. ـــــ؛ **مکارم ولایت** (رهنمودهای اخلاقی تربیتی رهبر معظم انقلاب اسلامی)؛ گردآورنده: احسان طریق الاسلامی؛ قم: مؤسسه فرهنگی هنری طریق معرفت ثقلین، چاپ ۲، ۱۳۹۶.
۷۶. خردمند، محمد؛ شهید مطهری، **مرزبان بیدار**؛تهران:سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، ۱۳۷۵.
۷۷. خلیل بن احمد؛ **العین**؛ قم: مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۰.
۷۸. خلیلیان، حمید؛ **حدیث خوبان** (حکایت‌های اخلاقی و کرامات مشاهیر تخت فولاد اصفهان)؛ اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۹.
۷۹. خمینی، احمد؛ **دلیل آفتاب**: خاطرات یادگار امام؛ تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳.
۸۰. دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری؛ **خبرگان ملت**؛ قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، دفتر دوم، ۱۳۸۰.
۸۱. الدجیلی، جعفر (گردآورنده)؛ **موسوعه النجف الاشرف**؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۲۸ق.
۸۲. دستغیب، محمدهاشم؛ **یادواره شهید حضرت آیت الله حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی**؛ شیراز: کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز، ۱۳۶۲.
۸۳. دوانی، علی؛ **امام خمینی در آئینه خاطره‌ها**؛ تهران: مطهر، ۱۳۸۱.

۸۴. ربانی، اسدالله؛ **فیض عرشی** (زندگی‌نامه آیت‌الله حسن حسن‌زاده آملی، آیت‌الله شیخ محمد کوهستانی، آیت‌الله محمدعلی ربانی، آیت‌الله میرتقی نصیری، آیت‌الله حسین محمدی لائینی)؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر، ۱۳۷۸.
۸۵. رجایی، غلامعلی؛ **برداشت‌هایی از سیره امام خمینی**؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، جلد ۲ (۱۳۸۳)، جلد ۳ (۱۳۹۳) و جلد ۵ (۱۳۸۵).
۸۶. رجبی دوانی، محمد و محمدحسن رجبی دوانی؛ **خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی**؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۸۷. رُخشاد محمدحسین؛ **۷۲۷ پرسش در محضر علامه طباطبایی**؛ قم: سماء قلم، ۱۳۹۲.
۸۸. ـــــــ؛ **در محضر حضرت آیت‌الله العظمی بهجت**؛ قم: مؤسسه فرهنگی سماء، چاپ ۱۹، ۱۳۹۵.
۸۹. روحانی؛ سید حمید؛ **نهضت امام خمینی**؛ تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، ۱۳۸۶.
۹۰. روزی‌طلب، محمدحسن؛ **ترکیب التقاط و ترور** (بررسی عملکرد و اسناد گروه فرقان)؛ تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.
۹۱. گلی زواره، غلام‌رضا؛ **جرعه‌های جانبخش** (فرازهایی از زندگی علامة طباطبایی)؛ قم: حضور، ۱۳۷۵.
۹۲. ساعی، سید مهدی؛ **به سوی محبوب** (دستورالعمل‌ها و رهنمودهایی از شیخ الفقهاء و المجتهدین، عارف ربانی حضرت آیت‌الله العظمی بهجت)؛ قم: شفق، ۱۳۹۵.
۹۳. ستوده، امیررضا و حمیدرضا سیدناصری؛ **پاره‌ای از خورشید**: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری؛ تهران: نشر ذکر، چاپ ۴، ۱۳۹۱.
۹۴. ستوده، امیررضا؛ **پابه‌پای آفتاب**؛ تهران: پنجره، ۱۳۸۷.
۹۵. سرابندی، محمدرضا؛ **داستان یک مرداب؛ تهران**: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
۹۶. سعادت‌پرور، علی؛ **پندنامه سعادت** (وصایای اخلاقی عالم ربانی و عارف زاهد حضرت آیت‌الله حاج شیخ علی سعادت‌پرور)؛ [بی‌جا]، [بی‌نا]، ۱۳۸۵.
۹۷. ـــــــ؛ **رسائل عرفانی** (مجموعه یازده رساله عرفانی)؛ قم: تشیع، ۱۳۹۰.
۹۸. سعادتمند، رسول؛ **آیین دانشوری در سیره امام خمینی**؛ قم: تسنیم، ۱۳۸۹.
۹۹. سعدی، **مشرف الدین مصلح؛ بوستان سعدی**؛ تهران: ارمغان طوبی، ۱۳۹۱.
۱۰۰. سفیدگر شهانقی، حمید و محمد چغایی اراکی؛ **زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید سید عبدالحسین دستغیب به روایت اسناد و خاطرات**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۰۱. سیف‌اللهی، محمدحسن؛ **آقا شیخ مرتضای زاهد**؛ قم: مسجد مقدس جمکران، چاپ ۶، ۱۳۸۹؛

۱۰۲.شاکری، حسین؛ **همرهی خضر**(۲۵ سال همراه علامه امینی، گوشه هایی از زندگی علامه امینی)؛ ترجمه محسن رفعت؛ تهران: پیام سفید، با همکاری برگ رضوان، ۱۳۸۹.
۱۰۳.شاه‌آبادی، محمدعلی؛ **فطرت عشق**؛ شرح آیت‌الله فاضل گلپایگانی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۰۴.شمس، مرادعلی؛ **سیری در سیره علمی و عملی علامه طباطبایی از نگاه فرزانگان**؛ قم: اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، چاپ ۲، ۱۳۸۷.
۱۰۵.شمس‌الدین، مهدی؛ **حدیث دلتنگی** (عارف واصل حضرت آیت‌الله العظمی آقای محمدتقی بهجت)؛ قم: مؤسسه توسعه فرهنگ قرآنی، چاپ ۲، ۱۳۹۰.
۱۰۶.شهید ثانی؛ زین‌الدین علی بن علی؛ **منیة المرید فی أدب المفید و المستفید**؛ تحقیق رضا مختاری؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۷.شیرازی، علی؛ **پرتویی از خورشید** (داستان‌هایی از زندگی مقام معظم)؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۱۰۸.صداقت، علی‌اکبر؛ **آفتاب خوبان**(شرح احوال عالم ربانی آیت الحق سید عبدالکریم کشمیری)؛ قم: بکا، ۱۳۸۸.
۱۰۹.صدرایی خویی، علی؛ **آیت‌الله اراکی یک قرن وابستگی**؛ تهران: امیرکبیر، چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۲.
۱۱۰.صدری مازندرانی، حسن؛ **گل‌های باغ خاطره**؛ [بی‌جا]، مشهور، ۱۳۸۳.
۱۱۱.صمدی، محمدحسین؛ **تجلی العشق و العرفان**؛ ترجمه‌ی محمود عارف؛ قم: مرکز الآفاق للدرسات اسلامیة، ۱۴۲۴ق.
۱۱۲.صمدی، محمدعلی؛ **او یک ملت بود** (خاطراتی از شهید سید محمد حسینی بهشتی)؛ تهران: یازهرا، ۱۳۹۲.
۱۱۳.طباطبایی، سید محمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ مؤسسه اعلمی، بی‌تا.
۱۱۴.ـــــ؛ **سنن النبی**؛ ترجمه سید علی حسینی؛ تهران: اندیشه مولانا، ۱۳۹۰.
۱۱۵.طبرسی، حسن بن فضل؛ **مکارم الاخلاق**؛ قم: شریف راضی، ۱۳۷۰.
۱۱۶.طوسی، محمد بن حسن؛ **مصباح المتهجد و سلاح المتعبد**؛ تهران: المکتبة الاسلامیة،[بی‌تا].
۱۱۷.عسگری، یاسر؛ **پناهگاه طوفان** (روایتی از زندگی، اندیشه و خاطرات عالم ربانی آیت‌الله عزیز خوشوقت)؛ قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف، چاپ ۲، ۱۳۹۲.
۱۱۸.علی‌مددی، مهدی؛ **در درگاه حق** (زندگی‌نامه، کلمات عرفانی، اخلاقی علامه سید محمدحسین طباطبایی)؛ قم: ارمغان یوسف، ۱۳۹۱.

۱۱۹.غزالی، محمد بن محمد؛ **مشکاة الانوار**؛ کردستان: شیخی، ۱۳۹۰.
۱۲۰.فراهانی، مجتبی (گردآورنده)؛ **سلسله موی دوست** (خاطرات دوران تدریس امام خمینی به نقل از شاگردان، دوستان و منسوبین)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷.
۱۲۱.فیض کاشانی، محمد؛ **الشافی فی العقاید و الاخلاق و الاحکام**؛ تحقیق مهدی انصاری قمی؛ تهران: لوح محفوظ، ۱۳۸۳.
۱۲۲.ـــــ؛ الوافی؛ **تصحیح کمال فقیه ایمانی**؛ اصفهان: مکتبة الإمام أمیرالمؤمنین، ۱۴۰۶.
۱۲۳.قاضی، محمدحسین؛ **آیت الحق**(شرح احوال سید العلماء الربانیین و فخر العرفا الکاملین حضرت حاج سید علی آقا قاضی)؛ تهران: حکمت، بصیرت، ۱۳۹۲.
۱۲۴.قرائتی، محسن؛ **پرتوی از اسرار نماز**؛ تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ هفدهم، ۱۳۸۶.
۱۲۵.قمی، شیخ عباس؛ **کلیات مفاتیح الجنان**؛ قم: انتشارات اسوه، [بی‌تا].
۱۲۶.کامور بخشایش، جواد؛ **شیخ شریف** (سیری در زندگی و مبارزات اولین روحانی شهید دفاع مقدس حجت الاسلام و المسلمین محمدحسن شریف قنوتی)؛ تهران: چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، چاپ ۴، ۱۳۸۹.
۱۲۷.کرمانشاهانی، احسان و محمد علیگو؛ **مجمع ملکوتیان** (معرفی و گزیده‌ای از خاطرات چهل شهید شاخص روحانیت در یک‌صد سال اخیر)؛ معاونت فرهنگی مؤسسه راویت سیره شهدا؛ قم: انتشارات دارالهدی، ۱۳۹۰.
۱۲۸.کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**؛ تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
۱۲۹.کوهستانی عبدالکریم؛ **بر قله پارسایی** (شرح حال عالم ربانی، فقیه سبحانی حضرت آیت‌الله شیخ محمد کوهستانی)؛ تهران: اُدباء، چاپ ۷، ۱۳۹۲.
۱۳۰.گروه تحقیقاتی الغدیر؛ **در محضر افلاکیان** (شیوه سیر و سلوک و ذکرهای شگفت‌انگیز عارفان)؛ تهران: سلسله مهر، اشکذر، ۱۳۸۹.
۱۳۱.گروهی از نویسندگان ماه‌نامه کوثر؛ **ستارگان حرم**: اختران حریم معصومه؛ قم: زائر، ۱۳۷۷.
۱۳۲.گروهی از نویسندگان؛ **یادنامه شهید آیت‌الله قدوسی**؛ قم: شفق، ۱۳۶۰.
۱۳۳.گلی زواره، غلامرضا؛ **جرعه‌های جان‌بخش** (فرازهایی از زندگی علامه طباطبایی و اساتید و شاگردان آن مفسر عالی قدر) ؛ قم: حضور، ۱۳۸۳.
۱۳۴.ـــــ؛ **داستان‌های مدرس**؛ قم: هجرت، ۱۳۷۳.
۱۳۵.ـــــ؛ **منظومه معرفت**(گذری بر زندگی نامه علمی و اساتید استاد علامه حسن زاده آملی)؛ قم:

قیام، ۱۳۷۶.
۱۳۶.لطیفی گنبدی، ناصر؛ **حالات و خاطراتی از مرحوم گنبدی و کرامت های آموزنده**؛ قم: آیین دانش، ۱۳۸۹.
۱۳۷.لقمانی، احمد و سید حسن شفیعی؛ **آیت بصیرت** (زندگانی حضرت آیت‌الله العظمی بهاءالدینی)؛ قم: بهشت بینش، ۱۳۹۰.
۱۳۸.لک علی‌آبادی، محمد؛ **پرده‌نشین** (شرح کلمات عرفانی و اخلاقی حضرت آیت‌الله العظمی بهجت)؛ قم: هنارس، ۱۳۸۹.
۱۳۹.متقی، علی بن حسام‌الدین؛ **کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال**؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹.
۱۴۰.مجلسی، محمد باقر؛ **بحار الأنوار**؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳.
۱۴۱.محبوبی، مجید؛ **حیات نیکان (۱)**: آیت‌الله حسن تهرانی؛ قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.
۱۴۲.محرابی، علی‌احمد؛ **۱۳۱۸** (خاطراتی از رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای)؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶.
۱۴۳.محمدی اشتهاردی، محمد؛ **داستان دوستان**؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۴۴.محمدی ری‌شهری، محمد؛ **خاطره‌های آموزنده**؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۹۱.
۱۴۵.ـــــ؛ **کیمیای محبت**: یادنامه مرحوم شیخ رجبعلی خیّاط (نکوگویان)؛ قم: دارالحدیث، چاپ ۴۳، ۱۳۹۲.
۱۴۶.محمدی ری‌شهری، محمد؛ **میزان الحکمة**؛ ترجمه‌ی حمیدرضا شیخی؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۸۹.
۱۴۷.محمدی صیفار، مهدی؛ **مشق مهر** (سیره خانوادگی علما و بزرگان دین)؛ قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۵.
۱۴۸.محمدی، علی؛ **نامه‌های عرفانی**؛ قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۱۴۹.محیطی، علی؛ **صراط سلوک**: (رهنمودهای اخلاقی و عرفانی حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی در سیر و سلوک الی الله)؛ قم: قائم آل‌محمد، ۱۳۹۲.
۱۵۰.مختاری، رضا؛ **سیمای فرزانگان**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱.
۱۵۱.مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ **هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا**؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۵۲.مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات؛ **انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک**؛ کتاب بیست

و پنجم، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۷.
۱۵۳. مرکز نشر اسراء؛ **مهر استاد** (سیره علمی و عملی استاد جوادی آملی)؛ قم: اسراء، چاپ ۶، ۱۳۹۲.
۱۵۴. مسلم بن حجاج؛ **صحیح مسلم**؛ [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۵۵. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **آفتابِ مطهر** (زندگی، اندیشه و خدمات علمی و فرهنگی علامه شهید آیت‌الله مرتضی مطهری)؛ نگارش غلامرضا گلی زواره؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۱۵۶. ـــــ؛ **آفتاب ولایت**؛ تدوین محمدباقر حیدری کاشانی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۴، ۱۳۸۴.
۱۵۷. ـــــ؛ **بر درگاه دوست** (شرح فرازهایی از دعاهای افتتاح، ابوحمزه و مکارم الاخلاق)؛ تدوین و نگارش عباس قاسمیان؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۳، ۱۳۸۸.
۱۵۸. ـــــ؛ **پندهای امام صادق به ره‌جویان صادق**؛ تدوین و نگارش: محمدمهدی نادری قمی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۵، ۱۳۹۱.
۱۵۹. ـــــ؛ **تماشای فرزانگی و فروزندگی**؛ تدوین غلامرضا گلی زواره؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۲، ۱۳۸۹.
۱۶۰. ـــــ؛ **جامی از زلال کوثر**؛ تحقیق و نگارش محمدباقر حیدری؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۱۵، ۱۳۹۲.
۱۶۱. ـــــ؛ **رستگاران**؛ تدوین و نگارش محمدمهدی نادری قمی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ۴، ۱۳۸۲.
۱۶۲. مطلبی، سیدحسن؛ **گوهر وقت**؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، ۱۳۷۲.
۱۶۳. مطهری، مرتضی؛ **مجموعه آثار**؛ تهران: صدرا، ۱۳۹۵.
۱۶۴. ـــــ؛ **آشنایی با قرآن**؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۷.
۱۶۵. ـــــ؛ **سیری در نهج البلاغه**؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۹.
۱۶۶. ـــــ؛ **عدل الهی**؛ تهران: صدرا، ۱۳۹۷.
۱۶۷. ـــــ؛ **مجموعه آثار**؛ تهران: صدرا، جلد ۲۲ (۱۳۹۵)، جلد ۲۶ و ۲۷ (۱۳۸۷).
۱۶۸. معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه‌آبادی؛ **عارف کامل**؛ تهران: ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت، ۱۳۸۰.
۱۶۹. موسوی خمینی، سید روح‌الله؛ **تفسیر سوره حمد**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴.
۱۷۰. ـــــ؛ **جهاد اکبر یا مبارزه با نفس**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴.

۱۷۱.ـــــــ؛ **شرح چهل حدیث**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۳۷، ۱۳۸۵.
۱۷۲.ـــــــ؛ **صحیفه امام** (سخنرانی‌ها، احکام، بیانیه‌ها، نامه‌ها)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۸.
۱۷۳.ـــــــ ؛ **صحیفه نور** (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،سازمان چاپ و انتشارات: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۷۴.ـــــــ؛ **وصیت‌نامه سیاسی- الهی امام خمینی**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،۱۳۸۰.
۱۷۵.ـــــــ؛ **ولایت فقیه**، حکومت اسلامی: تقریر بیانات امام خمینی؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴.
۱۷۶.موسوی مطلق، عباس؛ **اعجوبه عصر**، بهلول قرن چهاردهم (شرح حال عالم مجاهد شیخ الساکلین حاج شیخ‌محمدتقی بهلول)؛ قم: پیام جلال، ۱۳۸۴.
۱۷۷.موگهی، عبدالرحیم؛ **تبلیغ و مبلغ در آثار شهید مطهری**؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۷.
۱۷۸.مولوی، جلال الدین محمد بن محمد؛ **مثنوی معنوی** (دفتر دوم و ششم)؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۷۹.مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، **گروه معارف اسلامی**؛ تهذیب نفس و سیر و سلوک از دیدگاه امام خمینی؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۱۸۰.مؤسسه فرهنگی قدر ولایت؛ **خاطرات و حکایت‌ها**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۷.
۱۸۱.مهدوی، سیدابوالحسن؛ **اسوه‌ی بندگی** (زندگی‌نامه مرحوم آیت‌الله سید بهاءالدین مهدوی)؛ اصفهان: نسیم رحمت، ۱۳۹۲.
۱۸۲.میرشکاری، اصغر و حمید بصیرت‌منش؛ **آیینه حسن** (خاطراتی از ویژگی های ممتاز امام خمینی در امور فردی و اجتماعی)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، واحد خاطرات، ۱۳۷۹.
۱۸۳.میرغنی، معصومه سادات؛ **حیات نیکان** (۱۸): آیت‌الله علی ارومیان؛ قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.
۱۸۴.ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی؛ **تاریخ بیداری ایرانیان**؛ تهران: پیکان، ۱۳۷۶.۱۳۷۷.
۱۸۵.نجفی قوچانی، محمدحسن؛ **سیاحت شرق**؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۳.
۱۸۶.نراقی، محمدمهدی؛ **جامع السعادات**؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۲۴ق/۱۳۸۲ش.
۱۸۷.نظری، مرتضی؛ **آن مرد آسمانی** (خاطره هایی از زندگی فیلسوف بزرگ شرق، آیت الله سید محمد حسین طباطبایی)؛ تهران: ذفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸۸.نگارش، حمید و علی باقی نصرآبادی؛ **رمز موفقیت استاد مطهری**؛ قم: امام عصر، ۱۳۹۰.

۱۸۹.نورمحمدی، محمدجواد؛ شهید دستغیب، **لاله محراب**؛ تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۹۲.
۱۹۰.ـــــ ؛ **ناگفته‌های عارفان** (مقالات و مصاحبه‌ی منتشر نشده از عارفان و اولیاء الله)؛ قم: مهر خوبان، ۱۳۷۹.
۱۹۱.نوری طبرسی، حسین؛ **مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل**؛ بیروت: مؤسسة آل البیت، ۱۴۰۸ق.
۱۹۲.واثقی‌راد، محمدحسین؛ **مظهر اندیشه‌ها**؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۹۳.واحد پژوهش انتشارات هنارس؛ **پرده نشین؛ صاحب دلان۱** (شرح کلمات عرفانی و اخلاقی حضرت آیت‌الله العظمی بهجت)؛ قم: هنارس، چاپ ۲۴، ۱۳۹۰.
۱۹۴.ـــــ ؛ **کیش مهر** (شرح کلمات عرفانی، اخلاقی حضرت علامه طباطبایی)؛ قم: هنارس، ۱۳۸۹.
۱۹۵.واحد پژوهش انتشارات هنارس؛ **شیخ خرابات** (حضرت آیت‌الله علامه حسن‌زاده آملی)؛ قم: هنارس، ۱۳۹۰.
۱۹۶.وافی، علی؛ **نسیم هدایت** (رهنمودهای بزرگان به طلاب جوان)؛ قم: شفق، ۱۳۸۸.
۱۹۷.وجدانی، مصطفی (گردآوری و تنظیم)؛ **سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی**؛ تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۶.
۱۹۸.هاشمیان، هادی؛ **دریای عرفان** (شرح حال آیت الله سید علی قاضی طباطبایی)؛ قم: مؤسسه فرهنگی طاها، ۱۳۷۹.
۱۹۹.هیأت تحریریه موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس؛ **دلشده**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ۱۳۸۶.
۲۰۰.ـــــ؛ **شیدا** (در تجلیل از عارف شیدا آیت‌الله سید عبدالکریم کشمیری)؛ تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، چاپ ۱۰، ۱۳۹۴.
۲۰۱.ـــــ؛ **الهیه**؛ تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ۱۳۸۴.
۲۰۲.ـــــ؛ **آسمانی** (شرح زندگانی عارف مکتوم حضرت آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه آبادی)؛ تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، چاپ ۵، ۱۳۸۵.
۲۰۳.ـــــ ؛ **عطش** (ناگفته‌هایی از سیر توحیدی کامل عظیم حضرت آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی)؛ تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، چاپ ۲۲، ۱۳۹۵.

ب) مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها

۲۰۴. ادهم نژاد، محمدتقی؛ «**آیت‌الله مشکینی اسوه فضیلت**»؛ ماهنامه مبلغان، شماره ۱۰۵، تیرومرداد ۱۳۸۷.
۲۰۵. پاک‌نیت عبدالکریم؛ «**نواب صفوی، آذرخشی در ظلمت**»؛ ماه‌نامه مبلغان، شماره ۴۹، بهمن ۱۳۸۲.
۲۰۶. پوراحمد، جواد؛ «**ساز و کار مدیریت آموزشی در شکوفایی ارزش‌های اخلاقی: مطالعه موردی مدیریت مدرسه علمیه ولی‌عصر(عج) بناب**»؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته‌ی علوم تربیتی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، بهار ۱۳۹۳.
۲۰۷. حسینی، سید محمدرضا؛ «**نگاهی گذرا به زندگی بزرگان: مرحوم محمدتقی فلسفی**»؛ مجله معارف اسلامی، شماره ۴۵، ۱۳۷۹.
۲۰۸. «**آیت‌الله دستغیب، پیر طریقت**»؛ مجله‌ی مبلغان، شماره ۶۰، آبان و آذر ۱۳۸۳.
۲۰۹. «**روایتی از زندگی علامه طباطبایی: گفت‌وگو با مهندس سید عبدالباقی طباطبایی**»؛ دو هفته‌نامه پگاه حوزه، شماره ۱۹۵، ۲۰ آبان ۱۳۸۵.
۲۱۰. «**فاطمه، فرشته زمینی (ویژه دهه‌ی فاطمیه)**»؛ مجله گلبرگ، شماره ۷۶، تیر ۱۳۸۵.
۲۱۱. «**شهادت آیت‌الله مدنی، جلوه اخلاص**»؛ مجله گلبرگ، شماره ۴۳، شهریور ۱۳۸۲.
۲۱۲. «**سومین مسافر محراب (یادی از شهید دستغیب)**»؛ مجله گلبرگ، شماره ۵۷، آذر ۱۳۸۳.
۲۱۳. «**تسبیح حضرت زهرا هدیه الهی است**»؛ افق حوزه، سال ۷، شماره ۲۳۱، ۱۶ خرداد ۱۳۸۸.
۲۱۴. «**نامه‌ها**»؛ مجله‌ی آینه پژوهش، شماره ۱۴، ۱۳۷۱.
۲۱۵. مؤسسه فرهنگی دارالهدی؛ «**تهذیب و تعلیم در کلام امام خمینی: ثبات قدم**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلق؛ شماره ۲۳، خرداد و تیر ۱۳۹۰.
۲۱۶. «**قله‌نشینان معرفت: آیت‌الله علی گنبدی**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲۱، بهمن و اسفند ۱۳۸۹.
۲۱۷. «**قله‌نشینان معرفت: اسطوره گمنام (۲)**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲۹، خرداد و تیرماه ۱۳۹۱.
۲۱۸. «**مصباحی بر مصباح**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۱۱، خرداد و تیر ۱۳۸۸.
۲۱۹. «**معلّم اخلاق و سالک الی الله حضرت آیت‌الله حاج سید رضا بهاءالدینی**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی و اخلاقی خُلُق، شماره ۲، آذر و دی ۱۳۸۶.
۲۲۰. «**چشمه زلال: فصل نجات (۱)**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۹۴.
۲۲۱. «**ثبات قدم**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲۳، خرداد و تیر ۱۳۹۰.

۲۲۲. «**چشمه زلال: راه الگوگیری**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲۶، آذر و دی ۱۳۹۰.
۳۲۲. «**شهید حجت‌الاسلام حاج عبدالله میثمی**»؛ دوماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۴۴، آذر و دی ۱۳۹۳.
۲۲۴. «**فرصت پرواز: ماه محرم و مراقبه**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲۰، آذر و دی ۱۳۸۹.
۲۲۵. «**قله‌نشینان معرفت: توجه به نقش تن‌درستی و تعادل مزاج در اخلاق**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۱۹، مهر و آبان ۱۳۸۹.
۲۲۶. «**معلّم اخلاق و سالک الی الله حضرت آیت‌الله حاج سید رضا بهاءالدینی**»؛ دو ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، شماره ۲، آذر و دی ۱۳۸۶.
۲۲۷. «**مصاحبه با استاد آیت‌الله حسین نوری (قسمت دوم)**»؛ دوماه‌نامه حوزه؛ شماره ۲۸، مهر و آبان ۱۳۶۷.
۲۲۸. «**از شهدا بیاموزیم**»؛ دو ماه‌نامه جهاد، شماره ۳۸، شهریور ۱۳۶۱.
۲۲۹. «**یادمان شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۱۸، اردیبهشت ۱۳۸۶.
۲۳۰. «**یادمان شهید آیت‌الله علی قدوسی**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۳۸، دی ۱۳۸۷.
۲۳۱. «**یادمان شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۴۴، تیر ۱۳۸۸.
۲۳۲. «**یادمان شهید آیت‌الله محمدعلی صدوقی**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۳۴، شهریور ۱۳۸۷.
۲۳۳. «**یادمان هفتم تیر، سال روز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۸، تیر ۱۳۸۵.
۲۳۴. «**یادمان شهید علامه سید عارف‌حسین حسینی**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۵۰، دی ۱۳۸۸.
۲۳۵. «**یادمان شهید آیت‌الله سید حسن مدرس**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۲۵، آذر ۱۳۸۶.
۲۳۶. «**یادمان شهید آیت‌الله سید محمدباقر حکیم**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۴۱ و ۴۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸.
۲۳۷. «**یادمان سال روز شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۱۲، آبان ۱۳۸۵.
۲۳۸. «**مصاحبه با حضرت آیت‌الله میرزا حسین نوری**»؛ مجله حوزه، شماره ۳۲، تیر ۱۳۶۸.
۲۳۹. **مجله حوزه**، شماره ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱.
۲۴۰. **مجله حوزه**، شماره ۲ و ۳، آذر و اسفند ۱۳۶۲.
۲۴۱. «**احوالات آیت‌الله العظمی سید جمال گلپایگانی در بیان آیت‌الله صافی اصفهانی**»؛ مجله حوزه، شماره ۶۵، آذر و دی ۱۳۷۳.
۲۴۲. حسنی، علی‌اکبر؛ «**ویژگی‌های اخلاقی علامه طباطبایی**»؛ ماه‌نامه مکتب اسلام، سال ۲۱، شماره ۱۰، دی ۱۳۶۰.
۲۴۳. سبحانی تبریزی، جعفر؛ «**مثل‌های زیبای قرآنی (۱۴): عمل ریاکاران بی‌ایمان**»؛ ماه‌نامه درس‌هایی

از مکتب اسلام، شماره۱۰، ۱۳۸۰.
۲۴۴.«پیام‌هایی در ارتباط با ریا و ریاکاری»؛ مجله گلبرگ، شماره ۴، تیر۱۳۷۹.
۲۴۵.کارگر، رحیم؛ «**تبلیغ در سیره و گفتار عارفان (۱۴): عزت و افتخار**»؛ مجله مبلغان، شماره ۳۹، فروردین ۱۳۸۲.
۲۴۶.«مروری بر زندگانی شهید بزرگ آیت‌الله سید محمد باقر صدر»؛ فصل‌نامه پیام حوزه، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۳.
۲۴۷.حسینی، محمدرضا؛ «**نگاهی گذرا به زندگی بزرگان: مرحوم محمدتقی فلسفی**»؛ فصل‌نامه معارف اسلامی، شماره ۴۵، اردیبهشت، خرداد و تیر۱۳۷۹.
۲۴۸.«**حدیث خوبان**»؛ فصل‌نامه مکاتبه و اندیشه؛ شماره ۳۵، تابستان ۱۳۸۹.
۲۴۹.«**گفت‌وگو با همسر مکرمه‌ی شهید بزرگوار آیت‌الله سید محمدباقر صدر**»؛ فصل‌نامه جامعه، شماره ۳۱ و ۳۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶.
۲۵۰.«**ناگفته‌هایی از پیشینه و شخصیت رهبر «گروه فرقان»** در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام و المسلمین سید جعفر شبیری زنجانی: انزوا طلبی زمینه‌ساز انحراف او شد»؛ فصل‌نامه یادآور؛ شماره ۶، ۷ و ۸، تابستان، پاییز، زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹.
۲۵۱.«**سجاده خونین**»؛ ماه‌نامه پاسدار اسلام، شماره ۲۶۱، شهریور ۱۳۸۲.
۲۵۲.«**تاریخچه خاندان حضرت امام**»؛ ماه‌نامه پاسدار اسلام، شماره ۸۶، بهمن و اسفند ۱۳۶۷.
۲۵۳.«**گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین مرتضی آقاتهرانی**»؛ ماه‌نامه خانه خوبان، شماره ۲.
۲۵۴.«**نماز اول وقت**»؛ ماه‌نامه طوبی، شماره ۷، خرداد و تیر۱۳۸۵.
۲۵۵.«**یادنامه عارف موحد آیت‌الله سعادت‌پرور(پهلوانی)**»؛ ماه‌نامه کیهان فرهنگی؛ شماره ۲۳۴ و ۲۳۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵.
۲۵۶.«**رمز موفقیت**»؛ روزنامه ایران، شماره ۴۸۵۶، تاریخ: ۱۳۹۰/۰۵/۱۲.
۲۵۷.«**در وادی شریعت: نماز(۱۰)**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۳۰، خرداد ۱۳۸۰.
۲۵۸.«**سومین مسافر محراب (یادی از شهید دستغیب)**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۵۷، آذر ۱۳۸۳.
۲۵۹.«**شیخ عباس قمی**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۳۸، بهمن ۱۳۸۱.
۲۶۰.«**شهاب شریعت (رحلت آیت‌الله مرعشی)**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۴۹، فروردین۱۳۸۳.
۲۶۱.«**شهادت آیت‌الله مدنی، جلوه اخلاص**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۴۲، شهریور ۱۳۸۲.
۲۶۲.«**عارف کامل (درگذشت استاد اخلاق آیت‌الله شاه‌آبادی**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره ۵۷، آذر ۱۳۸۳.

۲۶۳. «**فاطمه، فرشته زمینی**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره۷۶، تیر۱۳۸۵.
۲۶۲. «**پیام‌هایی در ارتباط با ریا و ریاکاری**»؛ ماه‌نامه گلبرگ، شماره۴، تیر۱۳۷۹.
۲۶۵. گلی زواره غلامرضا؛ «**انس با قرآن (در اندیشه و سیره امام خمینی)**»؛ مجله‌ی پاسدار اسلام، شماره ۲۱۷، دی ۱۳۷۸.
۲۶۶. ـــــ ؛ «**معلم رکن آموزش و پرورش**»؛ مجله‌ی پاسدار اسلام، شماره ۲۸۱، اردیبهشت۱۳۸۴.
۲۶۷. ـــــ ؛ «**برنامه‌ریزی و مدیریت زمان در سیره امام خمینی**»؛ مجله‌ی پاسدار اسلام؛ شماره ۲۸۲، خرداد ۱۳۸۴.
۲۶۸. ـــــ ؛ «**معلم رکن آموزش و پرورش**»؛ مجله پاسدار اسلام، شماره ۲۸۱، اردیبهشت ۱۳۸۴،
۲۶۹. «**خاطراتی درس‌آموز از زندگی مقام معظم رهبری(۴)**»؛ ماه‌نامه مبلغان، شماره ۴۸، دی ۱۳۸۲.
۲۷۰. «**مروری بر ابعاد شخصیتی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی**»؛ مجله مِسطَر(سیره تربیتی علمای اسلام)، شماره ۴.
۲۷۱. «**مروری بر ابعاد شخصیتی شهید آیت‌الله مرتضی مطهری**»؛ مجله مِسطَر (سیره تربیتی علمای اسلام)، شماره ۳، سال ۱۳۹۱.
۲۷۲. «**مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید حسین بدلا**»؛ مجله حوزه، شماره ۴۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰.
۲۷۳. «**مصاحبه با استاد آیت‌الله سید عزالدین زنجانی**»؛ مجله حوزه، شماره ۷۱.
۲۷۴. موگهی، عبدالرحیم؛ «**تدریس و تربیت شاگردان در سیره امام خمینی(۳)**»؛ مجله مبلغان، شماره ۵۴، خرداد ۱۳۸۳.
۲۷۵. هادی‌منش، ابوالفضل؛ «**آیت‌الله دستغیب، پیرطریقت**»؛ مجله‌ی مبلغان، شماره۶۰، آبان و آذر۱۳۸۳.
۲۷۶. «**اعتکاف شب زنده‌داری و توسل از دیدگاه آیت‌الله العظمی میرزا جواد تبریزی**»؛ هفته‌نامه افق حوزه؛ شماره ۲۳۹، سال هشتم، ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.
۲۷۷. «**چهارده نکته اخلاقی در مورد زیّ طلبگی و کسب توفیق در کارها**»؛ هفته‌نامه افق حوزه؛ شماره ۲۸۳، سال نهم، ۱۴مهرماه ۱۳۸۹.
۲۷۸. «**رهنمودهای اخلاقی و تربیتی علامه شعرانی به قلم عللامه حسن‌زاده آملی**»؛ هفته‌نامه افق حوزه؛ شماره ۲۸۷، سال نهم، ۱۲ آبان ۱۳۸۹.
۲۷۹. «**سیره علمی .عملی شهید مطهری در پاسخ به شبهات و مبارزه با انحرافات فکری**»؛ هفته‌نامه افق حوزه؛ شماره ۲۶۸، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹.

۲۸۰. «**فرزانگان: آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن ایازی**»؛ هفته‌نامه افق حوزه؛ شماره۲۹۲، سال نهم، ۱۷ آذر ۱۳۸۹.
۲۸۱. «**در محضر فرزانگان: کرامت‌هایی از آیت‌الله بهاءالدینی**»؛ هفته‌نامه پرتو سخن، سال ۱۳، شماره ۶۳۲، صفحه‌ی حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱/۳/۳۱.
۲۸۲. ناصری، جعفر؛ «**چشمه زلال: راه الگوگیری**»؛ ماه‌نامه تربیتی اخلاقی خُلُق، ش۲۶، آذر و دی ۱۳۹۰.
۲۸۳. «**نماز اول وقت**»؛ مجله طوبی، شماره ۷، خرداد و تیر ۱۳۸۵.
۲۸۴. «**نکات اخلاقی از محضر امام خمینی**»؛ مجله مبلغان، شماره ۱۱۶، خرداد و تیر ۱۳۸۸.
۲۸۵. «**یادمان شهید حجت الاسلام و المسلمین شهید عبدالکریم هاشمی‌نژاد**»؛ ماه‌نامه شاهد یاران، شماره ۳۵، ۱۳۸۷.
۲۸۶. «**روش‌های گزینش و تربیت طلبه موفق در گفت و شنود با استاد حاج شیخ عبدالمجید بنابی (قسمت دوم)**»؛ مجله پگاه حوزه (ویژه حوزه‌های دینی)، ش۵، اسفند ۱۳۸۱.
۲۸۷. «**تأملاتی در اندیشه و عمل فرقه‌ی فرقان در گفت‌وگوی یادآور با حجت الاسلام و المسلمین سیدهادی خسروشاهی**»؛ نشریه‌ی یادآور، شماره ۸۶.
۲۸۸. **سری نشریات مرکز مشاوره حوزه**، مسائل اخلاقی، شماره ۱۲.
۲۸۹. **ویژه‌نامه‌ی روزنامه جمهوری اسلامی**، تیر ۱۳۸۰.
۲۹۰. **روزنامه اطلاعات**، شماره ۲۱۶۵۸.
۲۹۱. **روزنامه جمهوری اسلامی**، خرداد ۱۳۷۰.
۲۹۲. **روزنامه‌ی جمهوری اسلامی**، ویژه‌ی اربعین امام، ۶۸/۶/۷.

ج) نرم افزارها

۲۹۳. انتشارات صدرا؛ **نرم‌افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری**؛ قم: طراحی و تولید: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).
۲۹۴. مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی: دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای؛ **نرم‌افزار حوزه و روحانیت**؛ قم: طراحی و تولید: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).
۲۹۵. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ **نرم‌افزار مجموعه آثار حضرت امام خمینی**؛ قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).

هـ) خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های اینترنتی

۲۹۶. سایت دفتر نشر و حفظ آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، www.farsi.khamenei.ir.
۲۹۷. پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، www.mesbahyazdi.ir.
۲۹۸. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، www.hawzah.net.
۲۹۹. پایگاه خبری تحلیلی مطالعات تروریسم هابیلیان، www.habilian.ir.
۳۰۰. پایگاه علوم و معارف اسلام (حاوی مجموعه تألیفات حضرت آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی)، www.maarefislam.net.
۳۰۱. خبرگزاری تسنیم، www.tasnimnews.com.
۳۰۲. خبرگزاری دفاع مقدس، www.defapress.ir.
۳۰۳. خبرگزاری رسا، www.rasanews.ir.
۳۰۴. سایت اسلام کوئست نت، www.islamquest.net.
۳۰۵. سایت اطلاع رسانی آیت‌الله العظمی میرزا جواد تبریزی، www.fa.tabrizi.org.
۳۰۶. سایت افق حوزه، www.ofoghhawzah.com.
۳۰۷. سایت آیت‌الله العظمی نوری همدانی، www.noorihamedani.com.
۳۰۸. سایت بنیاد هاد، www.bonyadhad.ir.
۳۰۹. سایت تبیان، www.article.tebyan.net.
۳۱۰. سایت درس‌هایی از قرآن، www.qaraati.ir.
۳۱۱. سایت دفتر حفظ و نشر آثار و اندیشه‌های استاد مرتضی آقاتهرانی، www.aghatehrani.ir.
۳۱۲. سایت راسخون، www.rasekhoon.net.
۳۱۳. سایت مجموعه تاریخی، فرهنگی، مذهبی تخت فولاد، www.isfahan.ir.
۳۱۴. سایت مدیریت مطالعات و برنامه‌ریزی تهذیبی معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه، wwwtahzibhowzeh.com.
۳۱۵. سایت مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، www.it.whc.ir.
۳۱۶. سایت همایش بزرگداشت آیت‌الله مشکینی، www.meshkiny.com.
۳۱۷. کتابخانه مرکز اطلاع‌رسانی غدیر، www.ghadeer.org/Book.